

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام  
آرشیفات  
حضرت علامه آية الله الحاج سيد محمد حسين طهراني قدس الله عنده الزكيه

مشهد مقدس ، صندوق پستی : ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۷

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی) : [www.maarefislam.ir](http://www.maarefislam.ir)

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی) : [www.maarefislam.org](http://www.maarefislam.org)

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی) : [www.islamknowledge.org](http://www.islamknowledge.org)

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف : [www.maarefislam.net](http://www.maarefislam.net)

پست الکترونیکی : [info@maarefislam.com](mailto:info@maarefislam.com)

ہوائی  
مجموعہ آیت نور  
۶

# نور محمد

جلد سوم

یادنامہ

عارف باللہ و بامر اللہ، سید الطائفتین

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

أفاض اللہ علینا من بركاتِ تربته

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی

حسینی طهرانی، سید محمدصادق، ۱۳۷۳ - ه.ق.

نور مجرّد: یادنامه عارف بالله و بأمر الله، سید الطائفتین، حضرت علامه آیة الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی... / سید محمدصادق حسینی طهرانی. - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۳۸ ه.ق.

ج.۳: عکس رنگی. (مجموعه آیت نور؛ ۲)

این کتاب در اصل، ادامه کتاب آیت نور: یادنامه... ج ۱ می باشد، و در جلد سوم ضمیمه ای با عنوان: «تحقیقی درباره نوروز» آمده است.  
کتابنامه.

۱. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ه.ق. - یادنامه ها. ۲. عارفان - قرن ۱۴.  
۳. مجتهدان و علماء - سرگذشتنامه. ۴. نوروز - جنبه های مذهبی - اسلام. الف. حسینی طهرانی، سید محمدصادق، ۱۳۷۳ - ه.ق. ب. عنوان. ج. عنوان آیت نور: یادنامه سید الطائفتین...  
د. عنوان: یادنامه عارف بالله و بأمر الله... ه. فروست: مجموعه آیت نور.

ح/۵۱/۸۹۲۴/۲۹۷

BP ۲۸۰/۸/ح ۵۱

ISBN 978 - 600 - 5738 - 10 - 0

شابک با جلد أعلا (سلفون) ۰ - ۱۰ - ۵۷۳۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN 978 - 600 - 5738 - 11 - 7

شابک با جلد زرکوب ۷ - ۱۱ - ۵۷۳۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

## نور مجرّد

جلد سوم

حضرت آیة الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی

طبع اول: رجب المرجب ۱۴۳۸ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ: چاپخانه دانشگاه مشهد صحافی: زرینه

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدّس، صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵

تلفن ۰۵۱ - ۳۵۵۹۲۱۲۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

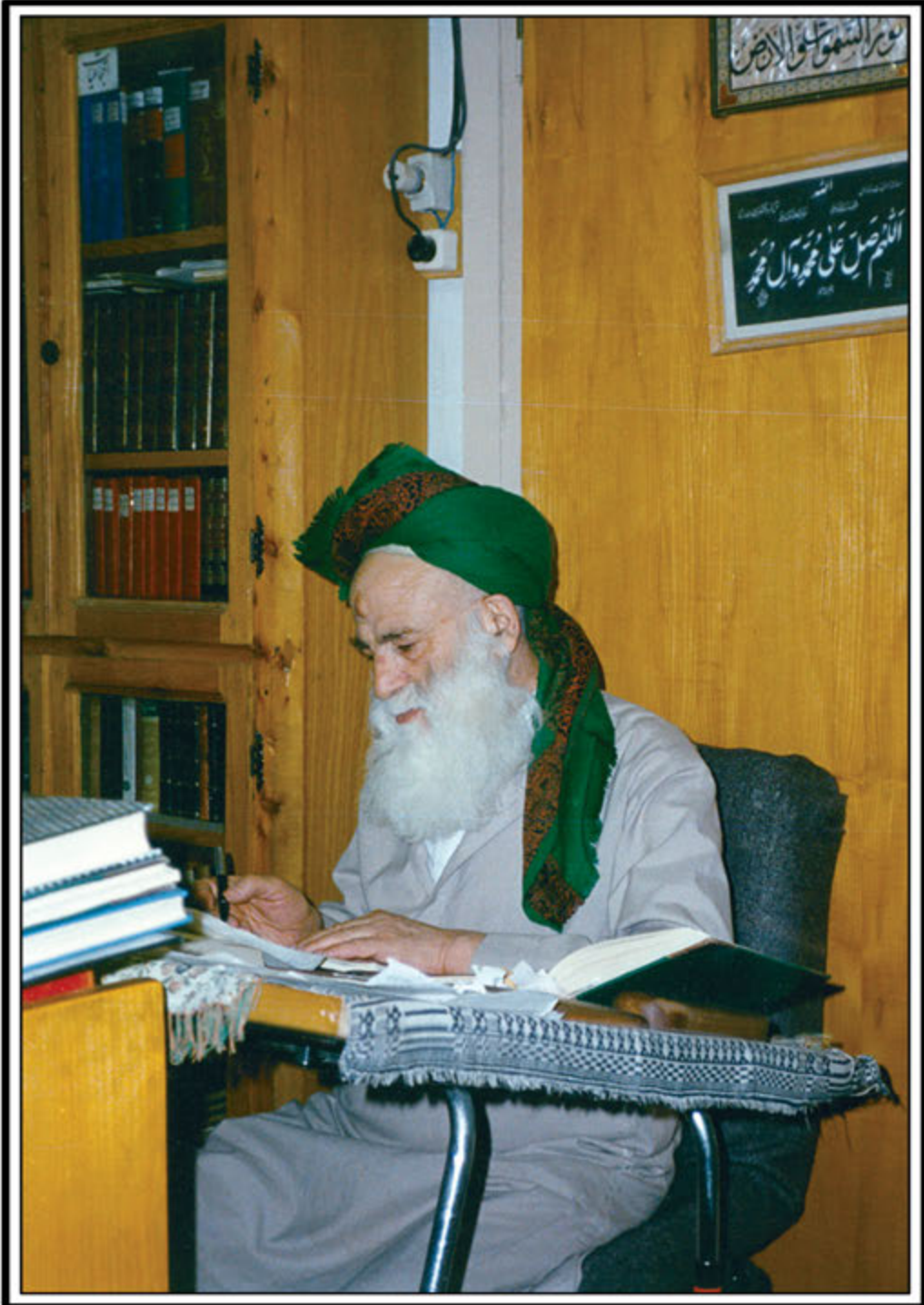
از تألیفات حضرت علامه آیة الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

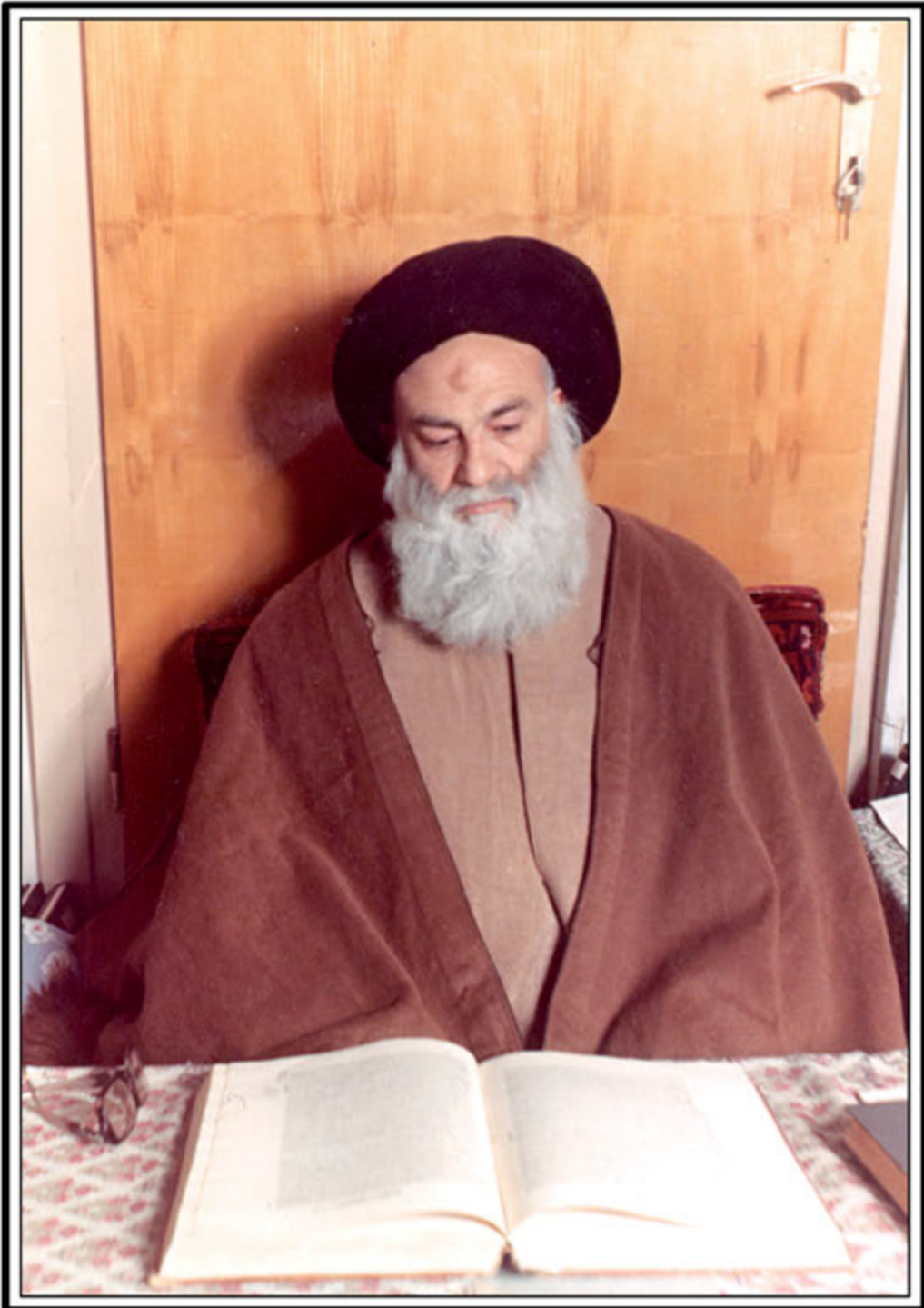
بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

Email: info@maarefislam.com

لَا تَقْضُ سُنَّةَ صَاحِبِهِ عَمَلٌ بِهَا صَدُورُ بَهَةِ الْأُمَّةِ  
وَأَجْمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ.  
وَلَا تُحَدِّثُ سُنَّةَ تَضَرُّشِيٍّ مِمَّا مَضَى مِنْ تِلْكَ السُّنَنِ  
فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.  
وَأَكْثَرُ دَارَةِ الْعُلَمَاءِ وَمُتَأَفِّفَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَشْبِيهِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَهْلُ بِلَادِكَ  
وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ مِنْ قَبْلِكَ  
فَإِنَّ ذَلِكَ يُحِبُّ الْحَقَّ وَيَدْفَعُ الْبَاطِلَ وَيَكْتَفِي بِهِ دَلِيلًا وَمِثَالًا  
لِأَنَّ السُّنَنَ الصَّاحِبَةَ هِيَ السَّبِيلُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ.

تحف العقول، ص ١٣٠ و ١٣١









فہرست



بخش چهارم: سیره عملی اجتماعی

فصل اول:

ارتباطات اجتماعی

از صفحه ۵۱ تا صفحه ۹۶

شامل مطالب

۵۱	توحید، روح حاکم بر ارتباطات اجتماعی مرحوم علامه (ره) بود
۵۱	اصول و ارکان ارتباطات ایشان:
۵۱	اصل اول: خدا محوری
۵۲	اصل دوم: عدالت و ایثار
۵۲	نحوه برخورد ایشان با خادم، خطیب و مأمومین مسجد
۵۳	مجالست با اقشار مختلف به تناسب حال آنها
۵۳	سرکشی به منازل فقرا و مستمندان
۵۴	روحیه عفو و گذشت ایشان
۵۴	اصل سوم: تواضع
۵۴	نگرش توحیدی و تواضع قلبی نسبت به همه مخلوقات
۵۵	استنکاف مرحوم علامه از اینکه مردم دست ایشان را ببوسند
۵۵	دلایل مرحوم حداد (ره) بر صحیح نبودن این استنکاف
۵۵	نهی شدید از بوسیدن پا
۵۶	اصل چهارم: شفقت و مهرورزی با دیگران
۵۶	«عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

۵۷	ارتباط با علماء
۵۷	عدم ارتباط با عالم نماها
۵۷	چگونگی ارتباط با عالمانی که در مسیر عرفان الهی بودند
۵۸	احترام و اکرام عالمان زاهد و با تقوی
۵۸	همان مقدار که شریعت محترم است حافظان شریعت هم محترمند
۵۹	داستان عبور سیدمرتضی از کنار قبر فرزند ثابت بن قره صابی (ت)*
۶۱	نحوه ارتباط مرحوم علامه (ره) با علماء
۶۱	نامه مؤلف به مرحوم علامه و اسامی علمائی که کتاب به آنها اهداء شده بود (ت)
۶۵	ایشان به عالمان مخالف عرفان که معاند نبودند نیز احترام می گذاشتند
۶۵	عرفان و سلوک و توحید، ناموس مؤمن است
۶۵	بیان خطاهای افرادی همچون شیخ احمد احساسی
۶۶	عدم اعتناء به تعرض جاهلان و اشخاص بی تقوا
۶۷	احدی از مخالفان عرفان جرأت بحث با ایشان را نداشت
۶۷	حکایت مغلوب شدن یکی از مخالفین در بحث توحیدی با ایشان
۶۸	ارسال نامه‌های پر از توهین و ناسزا از طرف برخی از مخالفان
۶۹	نسبت‌های ناروا به اساطین عرفان در این نامه‌ها
۶۹	نویسندگان این نامه‌ها یا افراد جاهل و مستضعف بودند و یا افراد منحرف و جسور
۷۰	ریشه عمده مخالفت‌ها با عرفان، بی‌اطلاعی و حاضر نشدن در نزد اساتید مبرز است
۷۰	خداوند از عالمان، به دقت حسابرسی میکند
۷۰	عدم امکان تشکیک در تقوی و ورع عرفاء بالله
۷۱	هرچه غیر از حضرت حق است، باطل و مجاز است
۷۲	خداوند نسبت به اولیائش غیرت دارد
۷۲	روزگار غربت قاضی‌ها و طباطبائی‌ها به پایان رسیده است
۷۳	ورود خیل مشتاقان به وادی معرفت حضرت حق

\* حرف «ت» علامت تعلیقه است.

۷۳	کتمان سرّ
۷۳	سالک باید همیشه ملازم رفق و مدارا باشد
۷۳	اهمّیت کتمان سرّ در سلوک إلى الله
۷۳	کلام مرحوم علامه: کسی را به استاد خود یا سیروسلوک دعوت نکنید
۷۴	دلایل منع سالکین از دعوت دیگران به سیروسلوک
۷۴	مسائل توحیدی ناب را در هر جا نباید مطرح نمود
۷۵	سفارش مرحوم حدّاد (ره) به مؤلّف: مسائل توحیدی به دست ناهلان نیفتند
۷۵	تهمت‌ها و اتّهامات جاهلان به حضرت آقای حدّاد (ره)
۷۶	در بیان معارف توحیدی، ظرائف تربیت نفوس بایستی مراعات شود
۷۶	<b>بیان معارف</b>
۷۷	اثر عجیب رساله لبّ اللباب در إحياء نفوس
۷۷	لزوم بیان نمودن کلیات مسائل توحیدی و عرفانی
۷۸	بیان حقائق توحیدی در قرآن و ادعیّه معصومین علیهم السّلام
۷۸	تبیین دقیق مسائل معرفتی در تألیفات قیّم مرحوم علامه (ره)
۷۹	لزوم رعایت انصاف در نقل و نقد و بیان تاریخ
۷۹	با احترام یاد نمودن از افراد حتّی مخالفان
۷۹	«سیّد الطّائفتین» بهترین و صحیحترین تعبیر در حقّ ایشان است
۷۹	<b>صوفیه و خانقاه</b>
۷۹	انسان نباید بر اساس اسامی و عناوین، درباره افراد قضاوت کند
۸۰	نظر حضرت علامه (ره) درباره صوفیان و دراویش معاصر
۸۰	بعضی از دراویش به تمام معنی شیطانند
۸۰	برخی از آنها خوش قلب و طالب لقاء خداوندند
۸۰	صحیح نبودن استفاده از امور خلاف شرع در تربیت نفوس
۸۱	تعبد تامّ به شرع مقدّس در مکتب تربیتی مرحوم علامه والد
۸۲	آیه الله انصاری (ره): مسلک درویشی خوب نیست (ت)
۸۲	خانقاه در اسلام نبوده است

- ۸۲ عدم ارتباط ایشان با خانقاه و افراد معروف به تصوّف
- ۸۳ دستورخواستن برخی از درویشان از ایشان، و شرط ایشان برای ورود آنها به سلوک
- ۸۳ ایشان هیچیک از صوفیّه منحرف را تأیید نمی‌کردند
- ۸۳ انحراف و فساد در خانقاه صفی‌علیشاهی در زمان طاغوت (ت)
- ۸۵ **ارتباط با اهل کتاب**
- ۸۵ توجّه و ملاحظت ایشان با همسایه‌هائی که اهل کتاب بودند
- ۸۵ احترام و ارادت آنها به حضرت علامه (ره)
- ۸۵ ایشان نجاست اهل کتاب را عرضی می‌دانستند نه ذاتی (ت)
- ۸۶ کلام مرحوم علامه: برخی از اهل کتاب با یک سلام بهشت را برای خود می‌خرند
- ۸۶ «خرفه» سبزی مورد علاقه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها(ت)
- ۸۷ استضعاف و اخلاص برخی از نصاری (ت)
- ۸۷ ارتباط و علاقه فراوان یکی از اطبای حاذق مسیحی به ایشان
- ۸۷ داد و ستد ایشان با نصاری
- ۸۹ ارتباط مرحوم علامه (ره) با اُطَبَا (ت)
- ۹۰ برخورد ایشان با عالمان معاند مسیحی
- ۹۱ **ارتباط با مؤمنین**
- ۹۱ سفارش به صلّه ارحام
- ۹۱ تأکید دین اسلام نسبت به مراعات حقّ همسایه
- ۹۲ نحوه معاشرت با اهل مسجد
- ۹۲ کیفیت برخورد مرحوم علامه (ره) با غیر متدینین
- ۹۲ ایشان هیچ ابائی از سلام‌کردن به اطفال نداشتند
- ۹۵ **سیره برخورد با حیوانات و جمادات**
- ۹۵ نگاه ایشان به هستی و همه موجودات توحیدی بود
- ۹۵ نراندن حیوانات خانگی مانند گربه
- ۹۶ توجّه ایشان به حال گربه‌هائی که در منزل تردّد داشتند
- ۹۷ سفارش به نگهداری مرغ و خروس در منزل

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۹۷	روایات استحباب نگهداری کبوتر و مرغ و خروس در منزل (ت)
۹۸	رعایت مستحبات شرعی هنگام ذبح گوسفند
۹۸	رعایت حق جمادات
۹۸	روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: «فإنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبِهَائِمِ»
۹۹	شکایت و ناله جمادات در اثر معصیت انسانها
۱۰۰	ناله زمین در فراق یکی از سالکین راه خدا
۱۰۰	کلام مرحوم علامه درباره حق فرس و حق منزل

### فصل دوم:

#### وسائل ارتباط جمعی

از صفحه ۱۰۳ تا صفحه ۱۳۷

#### شامل مطالب

۱۰۳	نیاز انسان به ارتباط با دیگران
۱۰۳	لزوم دقت در استفاده از وسائل ارتباطی
۱۰۳	اشاره به برخی آفات وسائل ارتباط جمعی
۱۰۵	<b>روزنامه</b>
۱۰۵	اتلاف عمر افراد عادی با خواندن روزنامه
۱۰۶	مطالعه روزنامه برای بسیاری از افراد لزومی ندارد
۱۰۷	جواب سؤال «لزوم اطلاع از حوادث جامعه و عالم به زمان بودن»
۱۰۷	چگونگی کسب بینش سیاسی
۱۰۷	سفارش به خواندن برخی کتب سیاسی و تحلیلی
۱۰۸	کسانی که مسؤولیتی دارند باید از حوادث و ریز اخبار مطلع باشند
۱۰۸	حضرت علامه (ره) برخی روزنامه‌ها را اوائل انقلاب تهیه و مطالعه می‌فرمودند
۱۰۹	<b>رادیو و تلویزیون</b>
۱۰۹	نقش مهم رادیو و تلویزیون در احیاء فرهنگ اصیل اسلام
۱۰۹	منع از استفاده تلویزیون در منزل

- ۱۰۹ تلویزیون فی حدّ نفسه مشکلی ندارد ولی امروزه مفاسد بسیاری دارد
- ۱۱۰ مرحوم انصاری در منزلی که تلویزیون بود داخل نمی شدند
- ۱۱۰ جریان عدم ورود حضرت علامه (ره) در اطاقی که در آن تلویزیون بود
- ۱۱۱ مبعوضیّت آلات معصیت و لهو و غفلت
- ۱۱۱ روایات نهی از ورود در منزلی که خمر و آلات موسیقی در آن است
- ۱۱۲ مرحوم علامه خرید و فروش و استفاده از تلویزیون در غیر ضرورت را حرام میدانستند
- ۱۱۲ اموری که باعث حرمت تلویزیون شده است:
- ۱۱۲ ۱. موسیقی
- ۱۱۲ حرمت استماع موسیقی از مسلمات تشیع است
- ۱۱۳ مذمّت و تقبیح موسیقی از سوی اهل بیت علیهم السلام
- ۱۱۳ قرائن دالّ بر حرمت مطلق موسیقی
- ۱۱۳ مفاسد موسیقی از منافع آن بیشتر است
- ۱۱۴ سیره رسول خدا و اوصیای گرامیش در استفاده نمودن از موسیقی
- ۱۱۵ حرمت مطلق موسیقی بر اساس حکم و مصالح
- ۱۱۵ ممنوعیّت تولید موسیقی با دهان، و استماع آن
- ۱۱۵ عدم منع ترجیع و طرب در قرائت آیات و ادعیه و اشعار همراه با یاد خدا
- ۱۱۵ از بین رفتن حیاء و عفت در اثر استماع ساز و آواز
- ۱۱۶ ۲. حضور زنان بدون حجاب شرعی
- ۱۱۶ حرمت ترویج بی بندوباری و امور محرّک شهوت
- ۱۱۶ تعیین حدود روابط اجتماعی زنان در فرهنگ اسلامی
- ۱۱۷ آیات الهی وارده در این زمینه
- ۱۱۸ حرمت نگاه به عکس و فیلم اجنبیه
- ۱۱۸ ملاک نظر به اجنبی و اجنبیه در آیات
- ۱۱۹ حضور زنان آرایش کرده با صدای نازک از أظهر مصادیق اشاعه فحشاء است
- ۱۱۹ رواج بی غیرتی در جامعه اسلامی
- ۱۱۹ بی اثر بودن تلاش مبلغین برای ترویج حجاب، با ادامه پخش برخی برنامه‌ها از رسانه



۱۱۹	۳. ترویج فرهنگ غرب و آداب و سنن غیر اسلامی
۱۲۰	اشاعه فرهنگ کفر و اخلاق ذمیمه در تلویزیون
۱۲۰	عدم جواز گوش دادن به سخنرانی شخص در صورت عدم اطلاع از تقوا و علم او
۱۲۰	روایت: گوش دادن به سخنان سخنران به معنای پرستیدن اوست
۱۲۱	روایات وارده در این باره؛ «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ»
۱۲۲	نهی از مجالست با کفار و فجّار، و نیز تماشا کردن فیلم زندگی آنان
۱۲۳	۴. توجه به عالم کثرت
۱۲۳	اساس سلوک إلى الله عبور از عالم حسّ و محو صُور است
۱۲۳	سؤال از مرحوم علامه درباره استفاده از برنامه‌های معارفی تلویزیون
۱۲۴	عدم تشویق ائمه علیهم السّلام به نقاشی و تصویربرداری
۱۲۴	کارهای هنری مرحوم علامه (ره) (ت)
۱۲۴	تسلط ایشان در خوشنویسی و کشیدن رسم (ت)
۱۲۶	اصل وجود رسانه تصویری در جامعه اسلامی مطلوب است
۱۲۷	رایانه
۱۲۷	مفاسد رواج این دستگاه در حوزه‌های علمیّه
۱۲۷	طلّاب در سالهای اوّل تحصیل باید در صدد تعمّق در کتب درسی باشند
۱۲۸	جمع‌آوری اطلاعات و وسعت بخشیدن به معلومات، پس از قریب الاجتهاد شدن
۱۲۸	فرمایشات حضرت علامه (ره) درباره مفاسد رواج کامپیوتر در حوزه‌ها
۱۲۸	از بین رفتن عمق و درایت با رواج کامپیوتر در حوزه‌ها
۱۲۹	استفاده مستمرّ از رایانه باید محدود به مجتهدین یا افراد قریب الاجتهاد باشد
۱۲۹	برخی از مضرات و منافع رایانه
۱۲۹	استفاده از این وسیله برای طلّاب مشروط به دو شرط است:
۱۲۹	۱. داشتن ملکه تقوی
۱۳۰	۲. استفاده صحیح از آن و فاصله‌نگرفتن از تمرکز بر متون و تفکر در آنها
۱۳۰	عدم مخالفت مرحوم علامه (ره) با استفاده از تکنولوژی
۱۳۰	استفاده از برخی ابزارهای جدید همچون استفاده از چاقوی تیز است

۱۳۱	وظیفه مجریان امور در این زمینه
۱۳۱	استفاده‌های غیر اخلاقی از اینترنت
۱۳۱	<b>اینترنت و شبکه‌های اجتماعی</b>
۱۳۱	گسترش بساط معصیت با شیوع تلفن‌های همراه و شبکه‌های اجتماعی
۱۳۲	برخی مفاسد شبکه‌های اجتماعی
۱۳۲	استفاده از تلفن همراه ساده برای ارتباط‌های ضروری
۱۳۳	اهمیت و ارزش وقت مؤمن
۱۳۴	آثار مخرب گناه و معصیت
۱۳۴	مؤمن به محلی که احتمال معصیت در آن است نزدیک نمی‌شود
۱۳۵	لزوم ترک اسباب غفلت و معصیت
۱۳۵	اشتغال به امور لغو و بی‌حاصل، منافی راه کمال است
۱۳۶	تحصیل علم اگر با معصیت همراه باشد، هیچ ارزشی ندارد
۱۳۷	ترویج دین و معارف در فضای مجازی توسط طلاب فاضل و مهذب
۱۳۸	ورود در عرصه تبلیغ در فضای مجازی به تقوی و طهارت احتیاج دارد

### فصل سوّم:

#### فعالیت‌های سیاسی

از صفحه ۱۴۱ تا صفحه ۲۴۲

#### شامل مطالب

	توجه مرحوم علامه (ره) به مشکلات جوامع اسلامی و حساسیت نسبت به تسلط
۱۴۱	کفار بر مسلمانان
۱۴۱	تأثیر شجاعت و غیرت والد مرحوم علامه (ره) در ایشان
۱۴۲	تأثیر مرحوم علامه طباطبائی (ره) بر شخصیت سیاسی مرحوم علامه (ره)
۱۴۲	مباحث زیربنائی تشکیل حکومت اسلام و اداره آن، در کتب علامه طباطبائی (ره) (ت)
۱۴۲	مطالعه کتب سیاسی و شناخت دسیسه‌های استعمار
۱۴۳	برنامه‌ریزی برای براندازی نظام طاغوت از زمان تحصیل در نجف

۱۴۳	سفارش به مطالعه کتب تاریخی و سیاسی (ت)
۱۴۴	اشتغال به بررسی مبانی فقهی حکومت اسلام و الگوی صحیح تشکیل آن
۱۴۴	تدوین رساله «وجوب عینی تعیینی نماز جمعه» در نجف اشرف
۱۴۴	تشکیل حکومت اسلامی از همه واجبات، واجب تر است
۱۴۵	شروع فعالیت‌های سیاسی در طهران، پس از بازگشت از نجف
۱۴۵	اعتقاد به انجام کار تشکیلاتی برای مبارزه با حکومت طاغوت
۱۴۵	تشکیل شبکه‌ای از علمای بلاد
۱۴۵	برگزاری جلسات بسیار سری و بررسی روش صحیح مقابله با نظام طاغوت
۱۴۶	تأکید ایشان بر کتمان فعالیت‌های خود حیاً و میتاً
۱۴۶	قسم خوردن نیروهای جذب شده بر فاش نمودن اسرار و استقامت در مسیر
۱۴۷	قطع ارتباط با افرادی که شمه‌ای از فعالیت‌های ایشان را بیان کرده بودند
۱۴۷	علت بیان فعالیت‌های سیاسی خود در وظیفه‌فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام
۱۴۷	چگونگی طراحی «تشکیلات تحلیفی» و برخی جزئیات آن
۱۴۸	نام برخی از علمائی که در آن جلسات سری شرکت می نمودند
۱۴۸	نفوذ شبکه تشکیلاتی در سراسر کشور
۱۴۹	بیان برخی از فعالیت‌های سیاسی ایشان توسط آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری
۱۴۹	قسم خوردن آیه‌الله دستغیب نزد مرحوم علامه (ره) برای ورود در مبارزات
۱۴۹	بیانات آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری در مجلس ختم مرحوم علامه در شیراز:
۱۵۰	شخصیت سیاسی اجتماعی مرحوم علامه (ره)
۱۵۱	ورود در مبارزات با نظر مرحوم علامه (ره) و تحلیف در حضور ایشان
۱۵۱	گسترش تشکیلات سری مبارزه در سراسر کشور
۱۵۱	جلوگیری مرحوم علامه (ره) از رخنه گروهبک‌ها در مبارزات
۱۵۲	جریان برنامه‌ریزی برای ترور شاه
۱۵۲	نظر مرحوم علامه (ره) درباره ترور (ت)
۱۵۳	مرحوم علامه (ره) مردی بود بی‌هوی
۱۵۴	موضع مرحوم علامه (ره) درباره حکومت اسلامی و رهبری پس از انقلاب

- ۱۵۴ «تبعیت از رهبر مسلمین واجب است»
- ۱۵۴ تأثیر نور عرفان و الهامات معنوی در شناخت و تحلیل مسائل
- ۱۵۵ گسترش روابط مرحوم علامه والد (ره) با رهبر فقید انقلاب (ره) در پیشبرد نهضت
- ۱۵۵ عنایت خاص رهبر فقید انقلاب (ره) به نامه‌ها و مشاوره‌های مرحوم علامه (ره)
- ۱۵۶ تلاش وسیع حضرت علامه برای دعوت از علما و اعلام مرجعیت رهبر فقید انقلاب (ره)
- ۱۵۶ سعی حضرت علامه والد در مطرح‌نشدن خود
- ۱۵۶ اخلاص مرحوم والد منجر به مظلومیت ایشان شد (ت)
- ۱۵۷ ادامه همکاری پس از تبعید رهبر فقید انقلاب (ره)
- ۱۵۷ علل جداسدن مسیر ایشان از جمعی از نیروهای انقلابی
- ۱۵۷ اعتقاد به انجام مبارزه به صورت حساب‌شده و با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت
- ۱۵۸ نظر مرحوم علامه طباطبائی (ره) بر تدوین برنامه کامل تشکیل حکومت اسلام
- ۱۵۸ بصیرت و عرق دینی و غیرت شدید ایشان بر اسلام اصیل
- ۱۵۹ حساسیت شدید مرحوم علامه (ره) در برابر افکار التقاطی و روشنفکری
- ۱۵۹ احتیاط ایشان نسبت به مسأله دماء و لزوم رعایت نهایت دقت در قیام مسلحانه
- ۱۶۰ علل مخالفت حضرت علامه (ره) با ترور منصور
- ۱۶۰ انجام اقدامات بدون هماهنگی از سوی برخی انقلابیون
- ۱۶۱ نظر مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم حدّاد (ره‌ما) در مسأله دماء و فعالیت‌های مسلحانه
- ۱۶۱ ترتب آثار وضعیه ریخته‌شدن خون به ناحق
- ۱۶۲ مرحوم علامه (ره): کسانی که در راه دفاع از اسلام کشته می‌شوند، شهیدند
- ۱۶۲ اعتناء به طرحهای زیربنائی و تعدیل و راهنمایی جریانات انقلابی
- ۱۶۳ پیشنهادهای اساسی مرحوم علامه والد (ره)
- ۱۳۶ مشخص نمودن مسائل اساسی حکومت اسلامی و ارائه طرح و برنامه برای آن
- ۱۶۴ عرضه پیشنهادهای اساسی به رهبر فقید انقلاب توسط مرحوم آیه‌الله مطهری (ره‌ما)
- ۱۶۴ فهرستی از طرحها و پیشنهادهای مرحوم علامه والد (ره) (ت)
- ۱۶۴ پیشنهادهای سیاسی (ت)
- ۱۶۵ پیشنهادهای فرهنگی اجتماعی (ت)

۱۶۶	پیشنهاد‌های اقتصادی (ت)
۱۶۶	پیشنهاد‌های آموزشی (ت)
۱۶۷	پیشنهاد‌های بهداشتی و درمانی (ت)
۱۶۷	تعمّق و دوران‌دیشی مرحوم علامه والد (ره) در تمامی مسائل زندگی
۱۶۸	تأکید ایشان بر مفاهیمی همچون «سبک زندگی» و «مقابله با تهاجم فرهنگی»
۱۶۸	<b>اصلاح زمان خواب و بیداری</b>
۱۶۸	اگر برنامه اولیه زندگی مسلمانان اصلاح نشود، دیگر امور اصلاح نخواهد شد
۱۶۸	مضرّات دیرخوابیدن
۱۶۸	برکات بیداری سحر و بین‌الطلوعین
	لزوم تنظیم ساعات کار ادارات و بخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون برای اصلاح
۱۶۹	ساعت خواب و بیداری
۱۶۹	روایاتی درباره تقسیم ارزاق در بین‌الطلوعین (ت)
۱۷۰	تشویق مرحوم علامه (ره) به استفاده از ساعت غروب‌کوک برای این منظور
۱۷۰	<b>اهتمام آکید به اوقات عبادات</b>
۱۷۰	تمام امور زندگی باید بر اساس ارتباط با خدا و مسائل شرعی تنظیم شود
	تنظیم ساعات اداری و برنامه‌های رسمی کشور بر اساس تقویم هجری قمری و بر
۱۷۰	اساس ساعات نماز و عبادات
۱۷۱	<b>اهتمام به تربیت اقشار تحصیل‌کرده</b>
۱۷۱	لزوم جلوگیری از سرچشمه رواج آداب و افکار غربی
۱۷۱	تأثیر اقشار تحصیل‌کرده بر دیگر اقشار جامعه
	لزوم دعوت از اساتید نخبه خارج از کشور و ممنوعیت سفر تحصیلی دانشجویان به
۱۷۲	خارج از کشور
۱۷۲	مضرّات اعزام دانشجویان به خارج از کشور
۱۷۳	انفعال و احساس حقارت محصلین اعزامی در برابر جلوه‌های ظاهری غرب
۱۷۳	عامل اصلی معضلات فرهنگی و اعتقادی کشور، تحصیل‌کردگان غرب‌زده هستند
۱۷۴	<b>الگوی حجاب، و روابط مرد و زن</b>

۱۷۴	اصلاح جامعه در گرو اصلاح خانواده و اصلاح الگوی حجاب و ازدواج است
۱۷۴	اشتغال زن به امور منزل و تربیت اولاد؛ فرهنگ مطلوب جامعه اسلامی
۱۷۴	لزوم جداسازی مراکز تحصیل و اشتغال مردان و زنان
۱۷۵	لزوم تعریف حجاب استاندارد برای زنان
۱۷۵	پیشنهاد حجاب استاندارد(ت)
۱۷۶	چگونگی شکل چادر مطلوب (ت)
۱۷۶	کیفیت فرهنگ‌سازی حجاب استاندارد در جامعه (ت)
۱۷۷	نکاتی درباره کتاب حجاب شهید مطهری (ره) (ت)
۱۷۷	تذکرات اصلاحی مرحوم علامه (ره) به شهید مطهری درباره کتاب حجاب (ت)
۱۷۷	لباس و شباهت‌های ظاهری، یکی از عوامل مهم تغییر فرهنگ جامعه است
۱۷۸	نقشه‌های دشمنان اسلام برای از بین بردن فرهنگ اسلام
۱۷۸	<b>ممنوعیت استعمال دخانیات</b>
۱۷۸	فرهنگ استعمال مواد مضر، باید از ریشه برچیده شود
۱۷۸	ضررهای استعمال دخانیات برای جسم و روان
۱۷۹	استعمال دخانیات باعث ضعف نیروی انسانی و تقویت کفر است
۱۷۹	حساسیت شدید ایشان نسبت به مواد مخدر
۱۸۰	مضرات استفاده از دخانیات برای برخی از علماء در سابق معلوم نبوده است
۱۸۰	ایشان رفاقت سلوکی را مشروط به ترک سیگار می‌نمودند
۱۸۰	<b>عمل به پیشنهادات ایشان باعث حل مشکلات و معضلات می‌شود</b>
۱۸۱	بلاهای خانمانسوز اجتماعی در اثر عمل نمودن به سنت معصومین علیهم‌السلام
۱۸۱	مرحوم علامه (ره): «تنها راه نجات مسلمانان، بازگشت به قرآن و عترت است»
۱۸۱	افسوس علامه والد از استفاده نمودن از وجود علامه طباطبائی (ره‌ما) در اوائل انقلاب
۱۸۱	احاطه جامع ایشان به معارف، فقه و اخلاق و داشتن برنامه برای اجرای دین
۱۸۲	اجراء احکام نیاز به شناخت نفوس و ظرائف تربیتی دارد
۱۸۲	بار فرهنگی مسائل انقلاب بر دوش علامه طباطبائی (ره) و شاگردان ایشان بود (ت)
۱۸۳	تأثیر چشمگیر افکار علامه طباطبائی (ره) بر انقلاب اسلامی (ت)

۱۸۴	تشکیل کمیته‌های هجده‌گانه در مسجد قائم
۱۸۴	لزوم آغاز نمودن تحولات اصلاحی از مساجد
۱۸۴	برنامه‌ریزی دقیق برای مدیریت محدوده مسجد قائم
۱۸۵	تشکیل کمیته‌های اجتماعی مورد نیاز مردم
۱۸۵	ارسال پرسشنامه‌های جامع به محله‌های تحت نفوذ مسجد
۱۸۶	ساختار کمیته‌های هجده‌گانه اجتماعی، فرهنگی، رفاهی
۱۸۶	این کمیته‌ها الگویی مناسب برای مساجد و مراکز فرهنگی است
۱۸۷	تدوین نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی
۱۸۷	اشتباهات بسیار پیش‌نویس قانون اساسی
۱۸۸	تأثیر نامه پیش‌نویس قانون اساسی در اضافه شدن اصل ولایت فقیه
۱۸۸	اقدام برای ورود به مجلس خبرگان قانون اساسی
۱۸۸	انصراف علمای طهران از کاندیدا شدن، بر اثر مخالفت حزب جمهوری اسلامی
۱۸۹	تمرکز بر مسائل فرهنگی و نشر علوم و معارف اسلام
۱۸۹	لزوم تبیین معارف اسلام برای مردم انقلابی
۱۸۹	تقویت دلبستگی به انقلاب و اهداف آن، با اصلاح فکر و اندیشه بوسیله معارف
۱۹۰	توجه به مشکلات فکری و فرهنگی و تألیف کتب مناسب برای رفع آنها
۱۹۰	لزوم پشتیبانی از ولی فقیه و حکومت اسلام
۱۹۰	ضرورت همراهی با ولی فقیه در مقام اجراء، و اخلال نمودن در مسائل اجرائی
۱۹۱	وظیفه متخصص، در صورت انجام کار توسط متخصص دیگر
۱۹۲	تبعیت متخصص در رأی و فکر، از متخصص دیگر غلط است
۱۹۳	پسندیده‌ترین کار، همکاری برای انجام بهتر کار است
۱۹۳	مثال اختلاف نظر دو پزشک متخصص در مداوای یک بیمار
۱۹۴	پروفسور «رُش بول‌وین» و حسادت جراحان دیگر به وی
۱۹۵	عملکرد صحیح در صورت اختلاف نظر بین مجتهدین
۱۹۶	موارد متعدد اختلاف نظر بین فقهاء
۱۹۶	تقلید مجتهد از شخص دیگر حرام است؛ شرعاً و عقلاً و تکویناً

- ۱۹۷ مجتهدین، در امور حکومتی باید تابع حاکم باشند
- ۱۹۸ حکم حاکم برای همه لازم الاجراست
- ۱۹۹ اظهار نظر در مسائل حکومتی که باعث تزلزل حکومت شود، ممنوع است
- ۱۹۹ اطاعت از دستور دستگاه‌های حکومتی لازم است
- ۲۰۰ کسی که مالیات حکومت را ندهد، مدیون است
- ۲۰۰ جواز گرفتن مال مردم و اخراج کفار از مملکت، به فتوای مرحوم کاشف الغطاء
- ۲۰۱ مخارج دولت از «خراج» تأمین می‌شده است، نه از خمس و صدقات
- ۲۰۱ در راه جلوگیری از ظلم و فساد، باید بچه‌های خود را نیز فدا کرد
- ۲۰۱ ایشان اطاعت از اوامر رهبر فقید انقلاب (ره) و قوانین دولت را لازم میدانستند
- ۲۰۲ مهم، عزت اسلام و مسلمین است؛ بدست هرکه اتفاق افتد
- ۲۰۳ مشکلات و گرانی اجناس مهمتر است یا زیر پرچم آمریکا بودن؟!
- ۲۰۳ اهمیت و ارزش استقلال و حکومت اسلامی و لزوم تحمل مشکلات اقتصادی
- ۲۰۴ لزوم شرکت در نماز جمعه
- ۲۰۵ لزوم تقویت حکومت اسلام و بزرگ جلوه دادن مزایای آن
- ۲۰۶ ضرورت اصلاح کارهای منفی حکومت، و جلوگیری از بدگویی و تضعیف
- ۲۰۶ مرحوم علامه (ره): «اگر آیه‌الله خمینی به من امر کنند به جنگ برو، من می‌روم»
- ۲۰۷ تبعیت کامل مرحوم علامه والد از ولی فقیه حتی در مسائل بسیار کوچک
- ۲۰۸ برخورد تند ایشان با انجام کارهای خلاف قانون
- ۲۰۸ قوانینی که زیر نظر ولی فقیه تصویب شده باشد، لازم الاجراست
- ۲۰۸ عملکرد مرحوم علامه (ره) در مسأله جنگ تحمیلی
- ۲۰۹ نظر شخصی ایشان درباره ورود به خاک عراق و ادامه جنگ
- ۲۰۹ نظر اولیه رهبر فقید انقلاب (ره) درباره ورود به خاک عراق (ت)
- ۲۰۹ نظر مرحوم علامه والد (ره) درباره جهاد ابتدائی (ت)
- ۲۰۹ یکی از وظائف ولی فقیه، تشکیل «وزارت جهاد» است (ت)
- ۲۱۰ عزت و اقتدار اسلام در سایه جهاد با کفار (ت)
- ۲۱۱ وجوب اقامه جهاد بر ولی فقیه مبسوط الید (ت)



۲۱۱	آثار حیاتی جهاد برای جامعهٔ مسلمین (ت)
۲۱۱	وجوب جهاد، اختصاصی به زمان غیبت امام علیه‌السلام ندارد(ت)
۲۱۱	انجام جهاد در زمان غیبت به صلاح‌دید ولی فقیه (ت)
۲۱۲	فلسفهٔ جهاد در اسلام (ت)
۲۱۲	جهاد نمونهٔ رحمت الهی است، نه خشونت و بی‌رحمی (ت)
۲۱۳	کلام محدث قمی در دستورات همراه با رحمت الهی در جهاد با کفار (ت)
۲۱۳	نظر مرحوم علامه (ره) دربارهٔ پایان جنگ
۲۱۴	ایشان نظر شخصی خود دربارهٔ ورود به خاک عراق را به کسی ابراز نفرمودند
۲۱۴	افرادی که به خاطر اطاعت از ولی فقیه در جبهه کشته شده‌اند، همه شهیدند
۲۱۴	رزمندگان و شهدای جنگ تحمیلی؛ الگویی مناسب برای جوانان
۲۱۴	محبت ایشان به رزمندگان و تمجید از اخلاص آنها (ت)
۲۱۵	جدیت مرحوم علامه در دفاع از حکومت اسلام
۲۱۵	تقدیر و تجلیل از آزادگان جنگ تحمیلی (ت)
۲۱۶	لزوم بیان و نشر خوبیهای حکومت و ترمیم نواقص آن
۲۱۶	حرمت بیان آنچه موجب تضعیف حکومت اسلام است در نزد عموم
۲۱۶	منشأ مشکلات نظام، نقشه‌های دشمنان اسلام است
۲۱۷	تأکید بر شرکت در انتخابات، راهپیمایی‌ها و نماز جمعه
۲۱۷	اقدامات مرحوم علامه (ره) در راه‌اندازی نماز جمعه
۲۱۷	تقیّد تامّ ایشان به شرکت در نماز جمعه
۲۱۸	برکات ظاهری و باطنی نماز جمعه
۲۱۸	احراز عدالت امام جمعه بر عهدهٔ ولی فقیه است
۲۱۸	عذر مرحوم علامهٔ والد (ره) برای نپذیرفتن امامت جمعه
۲۱۹	وظیفهٔ افراد مجتهد در مسائل اجتماعی حکومت اسلام
۲۱۹	طرح کاهش جمعیت، طرحی استعماری و ضدّ اسلامی بود
۲۱۹	عدم شرکت ایشان در نماز جمعه بخاطر تأیید طرح کاهش جمعیت در نماز جمعه
۲۲۰	شرکت در انتخابات، مصداق پشتیبانی از نظام اسلامی است

۲۲۰	جریان حضور ایشان در پای صندوق رأی‌گیری از صبح زود تا آخر شب
۲۲۱	لزوم احراز صلاحیت شخص برای رأی دادن به او
۲۲۱	انسان باید پاسخگوی انتخاب شخص غیر صالح باشد
۲۲۱	تقیّد به شرکت در راهپیمائی‌هایی که تأیید حکومت اسلام و مورد تأیید رهبری بود
۲۲۲	شرکت منظم در راهپیمائی‌های بیست و دوم بهمن و روز قدس
۲۲۲	پیروزی انقلاب اسلامی از برکات ماه محرّم و صفر بود
۲۲۳	شرکت در تشییع جنازه شهدای حرم مطهر رضوی
۲۲۳	نظر ایشان درباره مقام والای شهدای حرم مطهر رضوی
۲۲۳	تمام اموال خمس و وجوهات باید به حاکم پرداخت شود
	تجلیل فراوان از مرحوم آیه‌الله‌العظمی خمینی (ره) و نظر فقهی ایشان در عدم جواز
۲۲۳	استعمال لفظ «امام» برای غیر معصوم
۲۲۴	تجلیل از شخصیت رهبر فقید انقلاب در خطبه عید فطر ۱۳۹۹ هجری قمری
۲۲۴	رهائی جامعه از ظلم و استکبار، به همت عالی و تصمیم راسخ زعیم عالیقدر
۲۲۵	حقّ عظیم رهبر عالیقدر بر ملت
۲۲۶	زعیم عالیقدر، قابلیت‌های ملت را به فعلیت تبدیل نمود
۲۲۷	کرامت و ادب نفس رهبر عالیقدر انقلاب (ره)
۲۲۸	شکرانه نعمت رهبری در جامعه، پیروی و حرکت در مسیر اوست
۲۲۹	لزوم پیروی و دوست داشتن و دعا کردن برای رهبر انقلاب
۲۲۹	مجدّد سده پانزدهم هجری، رهبر کبیر انقلاب (ره) است
۲۳۰	حضرت آیه‌الله‌العظمی سید روح‌الله خمینی حاکم شرع مطاع است
۲۳۱	لزوم بکارگیری نیروهای همه اقشار برای تقویت وحدت جامعه
۲۳۲	مقدمه بودن این انقلاب، برای حکومت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌فرجه
۲۳۲	پرورش اندیشه‌ها و افکار بندگان خدا در موقع ظهور آن حضرت
۲۳۲	وضعیت دوران ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌فرجه الشریف
۲۳۳	در زمان ظهور، هر شخصی مراد خود را در آن حضرت می‌جوید
۲۳۴	لزوم عمل به دستورات دین برای کسب آمادگی برای ظهور آن حضرت

۲۳۴	نظر مرحوم علامه (ره) درباره حضرت آیه الله خامنه ای مدظله
۲۳۴	ارتباط و ملاقاتهای مرحوم علامه والد (ره) با مقام معظم رهبری
۲۳۵	متن پیام تسلیت مقام معظم رهبری بمناسبت رحلت مرحوم علامه (ره)
۲۳۶	جواب نامه تسلیت، از طرف بیت مرحوم علامه
۲۳۷	سفارش اکید مرحوم علامه (ره) به دعاکردن برای مقام معظم رهبری
۲۳۸	«تضعیف ایشان، تضعیف اسلام و حرام مسلم و معصیت کبیره است»
۲۳۸	«تشخیص خبرگان در انتخاب حضرت آیه الله خامنه ای برای همه حجت است»
۲۳۹	بیعت اهل حل و عقد، نافذ است و برای همه افراد کافی است (ت)
	کلام مرحوم علامه (ره) در کتاب وظیفه فردمسلمان در احیای حکومت اسلام درباره
۲۳۹	مقام معظم رهبری
۲۴۰	خدمات و دلسوزی های حضرت آیه الله خامنه ای برای اسلام و مسلمین
۲۴۱	انتخاب رهبری توسط خبرگان، به معنای بیعت مردم با ایشان است
۲۴۱	لزوم اطاعت از افرادی که توسط حاکم گماشته می شوند
۲۴۲	اثرات مثبت احکام اسلام در زندگی و روح مسلمانان

#### فصل چهارم:

#### احیاء سنت های اجتماعی اسلام

از صفحه ۲۴۵ تا صفحه ۴۰۰

#### شامل مطالب

۲۴۵	التزام به سنن اسلامی و اجتناب از آداب کفر
۲۴۵	قسمتی از وصیت نامه حضرت علامه (ره) در لزوم دوری از تمدن غرب
۲۴۶	روایت: «الْتَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي»
۲۴۶	تأثیر فراوان پیروی از سنن کفار در زندگی مؤمن
۲۴۶	فرهنگ کفر مانند مورینه است
۲۴۷	استفاده از پیشرفتهای علمی غرب منعی ندارد
۲۴۷	مرحوم علامه (ره): نظم جوامع غربی، محصول عادت است نه طهارت نفس (ت)

۲۴۷	گفتاری از علامه طباطبائی (ره) درباره سعادتمند نبودن جوامع متملن غربی (ت)
۲۴۸	بیشتر متفکرین ما قادر بر «تفکر جمعی» نیستند (ت)
۲۴۹	لزوم تحقیق و مطالعه جزء در ضمن و مرتبط با کل (ت)
۲۴۹	مطالعه شخصیت اجتماعی غربیان در نحوه برخورد با جوامع ضعیف (ت)
۲۵۰	جنايات اروپائیان در ممالک مظلوم با ادعاهای ظاهر فریب (ت)
۲۵۰	به بهانه چند ابزار برای آباد کردن دنیای ما، آخرت را از ما نگیرند!
۲۵۱	کلام حضرت علامه (ره) در لزوم الگو بودن رسول خدا در تمامی امور زندگی
۲۵۱	پیروی از آداب و رسوم کفر باعث ذلت و اسارت مسلمین گردید
۲۵۲	نهی قرآن کریم از ولایت کفار
۲۵۲	عدم امکان اجتناب از ولایت کفار بدون اجتناب از فرهنگ آنان
۲۵۳	اهتمام مرحوم علامه (ره) به ترک سنت‌های غیر اسلامی
۲۵۳	نمونه‌هایی از آداب و سنن مورد عمل و سفارش حضرت علامه (ره):
۲۵۵	برگزاری مراسم در منزل و رفتن به تالارها
۲۵۵	برگزاری میهمانی در تالار خلاف سنت است
۲۵۵	جهت کراهت رفتن به تالارها:
۲۵۵	جهت اول: استحباب إطعام ضیف در منزل
۲۵۶	روایات وارده در این باره
۲۵۶	پاسخ به شبهه لزوم اجابت دعوت مؤمن
۲۵۷	رد دعوت مؤمن اگر وجه شرعی داشته باشد بلامانع است
۲۵۷	کراهت اجابت دعوت به میهمانی‌ای که فقط اغنیاء شرکت می‌کنند
۲۵۸	استحباب غذا آوردن برای بازماندگان متوفی تا سه روز
۲۵۸	جهت دوم: وجود آداب غیراسلامی
۲۵۸	نحوه پذیرائی در تالارها غالباً متناسب با فرهنگ کفر است
۲۵۸	جهت سوم: ارتکاب معاصی در این اماکن
۲۵۸	تأثیرات معاصی در اماکن
۲۵۹	جهت چهارم: مأمون نبودن مخدرات

۲۵۹	عدم نظارت صحیح و کامل بر مستور بودن زنان
۲۶۰	حاضر شدن زنان در محافلی که تقیّد شرعی لازم وجود ندارد پسندیده نیست
۲۶۱	معنای روایت نهی از رفتن زنان به حمام‌ها و عروسی‌ها و پوشیدن لباس نازک
۲۶۱	روایاتی درباره چگونگی رفتن به حمام‌های عمومی (ت)
۲۶۲	اطاعت مردان از زنان در این مسائل موجب خسران دنیوی و اخروی است
۲۶۳	<b>آداب و نحوه عزاداری بر متوفی</b>
۲۶۳	مرگ تجلی توحید حضرت حق است
۲۶۳	تأثیر کتاب معادشناسی در دید توحیدی انسان
۲۶۳	فرمایشات مرحوم علامه والد (ره) درباره معنا و اثرات ذکر «لا إله إلا الله»
۲۶۴	استحباب قرائت دعای «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»
۲۶۵	اشعار فیض‌کاشانی درباره «لا إله إلا الله»
۲۶۵	هرچه سیر سالک قویتر باشد، دریافتهای پس از مرگ او عالیتر است
۲۶۵	مؤمن نباید از خدا تقاضای مرگ نماید
۲۶۶	روایت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مذمت تقاضای مرگ
۲۶۷	حضرت موسی‌بن‌جعفر علیهما‌السَّلَام در زندان طلب مرگ نمودند (ت)
۲۶۷	سرّ تقاضای مرگ توسط برخی از ائمه علیهم‌السَّلَام، بر فرض صحّت روایات
۲۶۸	ولی‌خدا از نفَس موجودات نوریّه هم خسته می‌شود
۲۶۸	کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السَّلَام: «لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرِّ وَثِيقٍ»
۲۶۹	<b>لزوم احترام به بدن مؤمن پس از مرگ او</b>
۲۶۹	بی‌روح شدن مراسم عزاداری‌ها
۲۷۰	حفظ روح توحید در همه مراحل و مراسم عزا
۲۷۰	تقیّد مرحوم علامه (ره) به انجام مستحبات محتضر و غسل و کفن او در منزل
۲۷۰	کراهت تنها گذاشتن متوفی قبل از دفن (ت)
۲۷۰	بیانات مرحوم علامه (ره) در معادشناسی در آداب غسل و کفن و دفن میّت
۲۷۱	انجام آداب با بدن مؤمن، احترام نسبت به روح اوست
۲۷۳	توصیف مراسم کفن و دفن بدون انجام آداب اسلامی

- ۲۷۴ سنّت در تشییع جنازه، اتباع آن است نه جلوی جنازه راه رفتن
- ۲۷۴ روایاتی در تصریح به استحباب پشت جنازه حرکت کردن (ت)
- ۲۷۴ کلام علامه مجلسی (ره) در اولویت راه رفتن پشت جنازه (ت)
- ۲۷۵ جلوی جنازه حرکت کردن، سنّت غیر مسلمانان است (ت)
- از حرکت امام صادق علیه السلام در جلوی جنازه فرزندشان اسماعیل، نمی توان
- ۲۷۶ استفاده سنّت و استحباب نمود (ت)
- ۲۷۶ حکمت تشییع جنازه، نظر به جنازه و یاد مرگ است
- ۲۷۶ روایاتی در بیان حکمت تشییع جنازه
- ۲۷۸ آوردن گل و قاب و قدح در مجلس ختم، صحیح نیست
- ۲۷۸ سکوت کردن در عزای مؤمنین، به رسم غربیان، غلط است
- ۲۷۸ کیفیت مطلوب مراسم تغسیل، تکفین و ختم، در وصیّت نامه مرحوم علامه (ره) (ت)
- ۲۷۹ نهی از شرکت زنان در تشییع جنازه
- ۲۷۹ عبارات آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی در کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه (ت)
- ۲۷۹ روایاتی درباره کراهت خروج زنان برای تشییع جنازه (ت)
- ۲۸۲ کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه، در صدر اوّل، از مسلمات بوده است (ت)
- ۲۸۳ روایت حضور حضرت زهرا سلام الله علیها در تشییع خواهرشان حضرت رقیه (ت)
- ۲۸۴ روایات در بیان حضور آن حضرت برای تشییع جنازه، اجمال دارد (ت)
- ۲۸۵ تزیین و درختکاری قبرستانها صحیح نیست
- ۲۸۵ کلام مرحوم علامه والد (ره) در اینکه قبرستان نباید به تفریحگاه تبدیل شود
- ۲۸۶ بایستی قبرستانها داخل شهر باشد و هر محله ای قبرستانی داشته باشد
- ۲۸۶ هنگامی به اسلام واقعی نزدیک می شویم که همه چیزمان به اسلام نزدیک شود
- ۲۸۶ اسلام بر پایه واقعیت بینی استوار است، نه پیروی از وهمیات و اعتباریات
- ۲۸۷ لزوم نگهداری از آثار و قبور علماء متقی و عرفاء بالله
- ۲۸۷ تأثیر ارواح طیبه در برطرف شدن عذاب از جامعه
- ۲۸۸ مشکلات، قحطی ها و بلایا نتیجه ناسپاسی و اهانت به مقدّسات است
- ۲۸۸ اهتمام مرحوم علامه والد (ره) به زیارت قبور

۲۸۸	نظر ایشان نسبت به چگونگی برگزاری مراسم ختم و ترحیم
۲۸۸	وضع اولیه مسجد برای عبادت و نماز است، نه برگزاری مجالس ترحیم
۲۸۸	نحوه اداره محتوای مجالس ترحیم
۲۸۹	مجالس ترحیم بایستی فقط سه روز اول باشد
۲۸۹	إطعام کردن توسط بازماندگان میت، خلاف سنت است
۲۹۰	روایاتی در باب استحباب غذا آوردن برای بازماندگان میت
۲۹۰	برگزاری مراسم هفتم و اربعین، صحیح نیست
۲۹۰	أربعین از خصائص حضرت سیدالشهداء علیه السلام است
۲۹۱	صحیح نبودن برگزاری سالگرد رحلت برای اشخاص عادی
	مجلس گرفتن هر ساله برای انسانهای عادی، موجب کمرنگ شدن مجالس عزای
۲۹۱	اهل بیت علیهم السلام است
	برگزاری مراسم إطعام و عزا در هفتم صفر به مناسبت شهادت حضرت امام حسن
۲۹۱	مجتبی علیه السلام بجای مراسم سالگرد مرحوم علامه در نهم صفر
۲۹۲	خیرات برای اموات با گرفتن مجلس عزا در سالگرد شهادت ائمه علیهم السلام
۲۹۳	استفاده از الفاظ اسلامی و اجتناب از خط و زبان کفار
۲۹۳	ارزش هر زبانی به علوم و معارفی است که با آن زبان می توان بدست آورد
۲۹۳	زبان عربی بهترین، عالی ترین و قوی ترین زبان است
۲۹۴	زبان مادری همه مسلمانان باید زبان عربی باشد
۲۹۵	غنی بودن زبان عربی از جهات مختلف
۲۹۵	عیوب حفظ زبان فارسی و تعلّم زبان عربی بعنوان زبان دوم
۲۹۵	مشقّت یادگرفتن زبان
۲۹۶	روش معقول تغییر زبان به عربی
۲۹۶	تلاش استعمار برای برچیدن زبان و خطّ عربی از جوامع اسلامی
۲۹۷	سعی استعمار در حذف نمودن کلمات عربی از زبان فارسی
۲۹۷	برنامه وزارت مستعمرات انگلیس برای جلوگیری از توسعه زبان عربی
۲۹۸	با نام پاس داشتن زبان فارسی و حفظ ملیّت ایرانی، خیانت نمودند

- ۲۹۸ غیرت عجیب حضرت علامه (ره) در حفظ الفاظ اسلامی و عربی
- ۲۹۹ برخی از کلماتی که از استعمال آنها اجتناب می نمودند
- ۲۹۹ عدم استفاده از تعبیری که با روح اسلام منطبق نیست
- ۳۰۰ استفاده از لفظ «سلام» بجای «درود»
- ۳۰۰ نهی از استعمال لفظ «الو» در هنگام برداشتن تلفن (ت)
- ۳۰۰ تقیّد به گفتن «الحمد لله» در احوالپرسی
- ۳۰۱ «صبح بخیر» و «شب بخیر» مربوط به فرهنگ غیر مسلمانان است
- ۳۰۲ غیرت خاصّ ایشان بر احیاء لفظ «الله» و ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم»
- ۳۰۲ شروع مکتوبات با اسماء الهی
- ۳۰۲ سنّت، لفظ «بسم الله الرحمن الرحيم» است
- ۳۰۲ روایت امام صادق علیه السلام در اثرات «بسم الله الرحمن الرحيم»
- ۳۰۴ «باسمه تعالی» خلاف سنّت است
- ۳۰۵ حکایتی از مرحوم علامه (ره) در نوشتن «بسم الله» در ابتدای نامه اداری
- ۳۰۵ آیا نوشتن نام خدا بر نوشته‌ها، در معرض هتک حرمت قرار دادن آن نیست؟
- ۳۰۶ ائمه علیهم السلام نامه‌ها و نوشته‌های کوچک خود را نیز با نام خدا آغاز می نمودند
- ۳۰۶ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام نامه‌های خود را با «بسم الله» شروع میکردند (ت)
- ۳۰۷ نوشتن «بسم الله» در نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز
- ۳۰۸ متن نامه حضرت به خسرو پرویز
- ۳۰۹ ماجرای ضرب سکه توسط حضرت امام باقر علیه السلام
- ۳۱۰ جریان اولین ضرب سکه در حکومت اسلام به نقل اعیان الشیعه
- ۳۱۰ استفاده مسلمین از سکه‌های رومی در زمان خلفاء
- ۳۱۳ دستور ساخت و ضرب سکه به امر حضرت امام باقر علیه السلام
- ۳۱۳ کتابت سوره توحید و نام «محمد رسول الله» بر روی سکه‌ها
- ۳۱۴ عملکرد عبدالملک بن مروان در این قضیه دلالتی بر تدین او ندارد (ت)
- ۳۱۵ خصوصیات زندگی عبدالملک بن مروان
- ۳۱۶ عبدالملک قبل از خلافت، از عبادان و زاهدان بوده است (ت)



۳۱۸	جنایات عبدالملک بن مروان پس از رسیدن به خلافت (ت)
۳۱۹	تأکید بر لعن أعداء محمد و آل محمد در خطبه‌ها
۳۱۹	تأکید بر استفاده از اصطلاحات خاص اسلام بجای الفاظ عام
۳۲۰	پیشنهاد تأسیس «وزارت امر به معروف و نهی از منکر»
۳۲۰	استفاده از «امر به معروف و نهی از منکر» بجای «فرهنگ و ارشاد اسلامی»
	لفظ «فرهنگ و ارشاد» را غیر مسلمانان هم استعمال می‌کنند، ولی «امر به معروف و
۳۲۰	نهی از منکر» اختصاص به اسلام دارد
۳۲۱	«بسم الله الرحمن الرحيم» از اختصاصات اسلام است
۳۲۲	اهمیت استفاده از الفاظ و اصطلاحات قرآنی و روایی
۳۲۲	بسیاری از اصطلاحاتی که در گذشته در زبان متدینین شایع بود باید حفظ شود
۳۲۳	تقیّد به نام بردن افرادی که به حجّ مشرف شده بودند با کلمه «حاج»
۳۲۳	اهتمام بر بکاربردن لفظ «سید» برای سادات
۳۲۳	نقشه‌های استعمار برای از بین بردن احترام به سادات در بین مسلمانان
	حضرت علامه (ره) در نامه به فرزند مرحوم قاضی (ره): ترک لفظ «سید» برای سادات
۳۲۴	جائز نیست
۳۲۵	تکریم و احترام به طلاب علوم دینی
۳۲۵	تقیّد به صدازدن طلاب غیر سید با لفظ «شیخ» و «میرزا»
۳۲۶	عدم جواز بکاربردن لفظ «دکتر» برای فضیلتی حوزه
۳۲۶	غناهی علمی حوزه، به مراتب از دانشگاه بیشتر است
۳۲۷	فرمایشات مرحوم علامه والد در اشتباه بودن حذف کلمات «سید»، «میرزا» و «شیخ»
۳۲۸	این الفاظ از مزایای اسلام، و معرفّ مکتب و آئین است
۳۲۸	فراموش شدن امام زمان عجل الله فرجه با تبدیل اصطلاحات
۳۲۸	لزوم دقّت و توجه فضیلتی حوزه به از دست ندادن اصالت خود
۳۲۹	استعمال «حسینیه» بجای «سالن» و «پذیرائی» منزل
۳۲۹	نظر ایشان درباره فراگیری زبان انگلیسی
۳۳۰	ضرر آموختن زبان انگلیسی برای طلاب مبتدی بیشتر از منفعت آن است

- ۳۳۰ نهی شدید از پوشیدن لباسهایی که نوشته انگلیسی داشته باشد
- ۳۳۱ عزت مسلمان اجازه نمی دهد لباسی بپوشد که نماد کفر دارد
- ۳۳۱ تأکید بر حفظ رسم الخط اصیل عربی و شیوه قدماء در خط فارسی
- ۳۳۱ دستورات ایشان به «لجنة نشر دورة علوم و معارف اسلام» درباره رسم الخط کتب
- ۳۳۲ کسی که دارای قول سدید باشد اعمالش اصلاح می شود
- ۳۳۲ دشمنان اسلام بسیاری از اهداف خود را در سایه الفاظ فریبنده اجرا می نمایند
- ۳۳۳ مسخره نمودن مقدسات با نام «آزادی قلم و بیان» در مشروطیت
- ۳۳۴ مسموم نمودن آخوند خراسانی پس از قصد مسافرت به ایران
- ۳۳۴ فریب دادن مردم با الفاظ توخالی «حریت» و «آزادی»
- ۳۳۴ سوء استفاده کفار از الفاظ «وطن» و «ملیت»
- ۳۳۵ علوم اسلامی را با نام علوم قدیمه از چشم مردم انداختند
- ۳۳۵ نام نهادن مدارس به اسم «قدیم» و «جدید» برای از بین بردن علم و حقیقت
- ۳۳۶ علوم اصیل اسلامی کهنگی بر نمی دارد
- ۳۳۶ استفاده از لفظ «اصیل» بجای لفظ «قدیم»
- ۳۳۷ نظر مرحوم علامه والد (ره) درباره الفاظ «روحانی»، «داخلی» و «خارجی»
- ۳۳۷ تاریخچه تفکیک دین از سیاست
- ۳۳۸ اهداف تفکیک روحانیت از سیاست در بین شیعیان
- ۳۳۸ لفظ «روحانی» و «روحانیت» در قرآن و سیره نیامده است
- ۳۳۸ دین اسلام، دین جسم و روح است
- ۳۳۹ پذیرفتن لقب «روحانی»، پذیرش عدم مداخله در امور سیاسی و اجتماعی است
- ۳۳۹ برخی از الفاظی که بدست استعمار در جامعه مسلمانان وارد شده است
- ۳۳۹ بجای کلمه «ابرقدرت» باید از «ابرجنایتکار» استفاده کرد
- ۳۴۰ سوء استفاده استعمار از لفظ «ورزش»
- ۳۴۰ نظر علامه والد (ره) درباره ورزش صحیح و مطلوب
- ۳۴۰ سفارش مرحوم علامه به حفظ سلامتی و ورزش (ت)
- ۳۴۱ سرگرم نمودن مردم و فریب آنها با تشویق به ورزش

۳۴۱	فرمایشات مرحوم علامه (ره) در این باره از کتاب رساله نکاحیه
۳۴۱	نقشه استعمار برای از بین بردن نیروی فکری و علمی مردم جهان در قالب ورزش
۳۴۲	غارت کشورها با مشغول نمودن جوانان به ورزش
۳۴۳	توجه استقلالی به بدن مطلوب نیست
۳۴۳	فعالیت‌های بدنی باید مقدمه کمال روحی و نشاط برای عبادت باشد
۳۴۳	روایت امام صادق علیه السلام درباره شکار و بازی و تفریح
۳۴۴	نهی مرحوم علامه (ره) از شکار رفتن بی جهت (ت)
۳۴۵	لزوم رعایت این ظرائف برای حفظ خانواده و جامعه از انحرافات
۳۴۷	<b>اجتناب از مظاهر و نمادهای کفر</b>
۳۴۷	طرحهائی که احياء صلیب مسیحیان است، نباید در زندگی راه یابد
۳۴۸	پهن کردن جانماز، فرش و قالیچه به شکل لوزی صحیح نیست
۳۴۸	بستن کراوات و پایون حرام است
۳۴۸	نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نماز در لباسی که علامت صلیب دارد
۳۴۹	<b>حرمت پوشیدن لباس کفار</b>
۳۴۹	نمونه‌ای از اهتمام شریعت به عدم تشبیه به کفار (ت)
۳۴۹	لزوم تطبیق لباس‌ها و نشان‌های نظامی با موازین اسلامی
۳۵۰	پیشنهاد مرحوم علامه والد (ره) نسبت به تغییر لباس و نشان‌های نظامی (ت)
۳۵۰	منع شدید حضرت علامه (ره) از استفاده از تریبون
۳۵۰	ترغیب به استفاده از منبر در حسینیه منزل
۳۵۰	حکمت پشت به قبله نشستن خطیب (ت)
۳۵۱	کلام مرحوم مجلسی اول (ره) درباره روایت: «كُلُّ واعظٍ قِبَلَهُ لِلْمَوْعُظِ» (ت)
۳۵۲	<b>منبر، نماد علوم و معارف اسلام است</b>
۳۵۲	مرحوم علامه (ره): منزل را با چیزهائی که یاد خدا را زنده میکند تزیین نمایید
۳۵۳	مستحب است منبر سه پله داشته باشد
۳۵۳	فرمایشات مرحوم علامه (ره) در ضرورت حفظ فرهنگ استفاده از منبر
۳۵۳	ترغیب به داشتن قاب اسم جلاله «الله»، و کیفیت آن (ت)

۳۵۴	در اسلام تریبون وجود ندارد
۳۵۵	شکل منبر پیامبر را اولین بار، معاویه تغییر داد
۳۵۵	منبر و محراب، از شعائر مختصه اسلام است
۳۵۶	علت استفاده از تریبون در برخی مساجد طهران
۳۵۶	ضررهای ایستادن ممتد برای بدن
۳۵۷	لزوم تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمامی امور
۳۵۷	کلام دکتر شریعتی در رساله حرکت تاریخ
۳۵۸	مغالطه آشکار در استدلال دکتر شریعتی
۳۵۸	منافاتی بین حفظ منبر و تبلیغات گسترده از دین وجود ندارد
۳۵۹	«منبر را حفظ کنید و فرهنگ اسلام را از روی آن به همه جا تبلیغ نمایید»
۳۶۱	<b>تاریخ و ساعت اسلامی</b>
۳۶۱	نظر ایشان مبنی بر کنارگذاشتن سالهای مجوسی و میلادی و ساعت غربی
۳۶۱	<b>تاریخ اسلامی</b>
۳۶۱	صراحت آیه: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ...» بر اعتبار سال قمری در اسلام
۳۶۲	ماههای حرام قطعاً از ماههای قمری است نه شمسی
۳۶۲	<b>ماههای قمری، تکوینی و حقیقی است و ماههای شمسی قراردادی و اعتباری</b>
۳۶۳	ماههای قمری حسی و وجدانی است
۳۶۴	تبدیل ماههای قمری به شمسی، «نسیء» و موجب زیادی کفر است
۳۶۵	قرارگرفتن حج در وقت واقعی خود، و خطبه رسول خدا در این باره
۳۶۶	مسلمانان باید به حفظ تاریخ رسول الله و قرآن کریم اهتمام داشته باشند
۳۶۶	شبهه انجام عبادات طبق ماههای قمری، و انجام شؤون اجتماعی طبق ماههای شمسی
۳۶۶	رسمی قراردادن تاریخ شمسی خلاف نص قرآن و سنت است
۳۶۶	<b>تاریخ شمسی باعث تفکیک دین از سیاست و انزوای دین می شود</b>
۳۶۶	قطع رابطه نسل خلف با سلف صالح
۳۶۷	تاریخ شمسی باعث عدم اتحاد مسلمانان دنیاست
۳۶۸	اختلاف تاریخ باعث گسستگی صف واحد مسلمانان می شود

۳۶۸	اهتمام دشمنان اسلام بر ایجاد تفرقه بین مسلمین
۳۶۹	نقشه انگلیس و تفکیک کشور پهناور عثمانی
۳۷۰	دعوت کشورها به آداب ملی، برای ازبین بردن روح وحدت مسلمین است
۳۷۰	دعوت ایرانیان به احیاء آداب زردشتی، و تعریف و تمجید از شاهنامه فردوسی
۳۷۱	أجنبی خواندن لغت قرآن و زبان اول مسلمانان
۳۷۱	منسوخ نمودن تاریخ قمری اسلامی و جایگزین کردن تاریخ میلادی و شمسی
۳۷۲	رسمی نمودن تاریخ فرنگی در کشورهای عراق، سوریه، لبنان، مصر و...
۳۷۲	طرح سه مرحله‌ای تغییر تاریخ ایران
۳۷۳	مرحله اول: تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی، فقط در دوائر دولتی
۳۷۳	علل واهی این تغییر
۳۷۴	تغییر تاریخ قمری به شمسی موجب منزوی شدن اسلام از صحنه اجتماع است
۳۷۴	مرحله دوم: تبدیل تاریخ شمسی با اسامی عربی به تاریخ شمسی باستانی
۳۷۴	این پیشنهاد توسط مردی زردشتی مذهب و فراماسونر داده شد
۳۷۵	نام ماههای عربی حَمَل، ثور و... به ماههای ایرانی فروردین، اردیبهشت و... تغییر کرد
۳۷۶	دفاع مرحوم مدرّس از ماههای قمری و جواب مخالفان
۳۷۶	در کشور اسلام معنا ندارد تاریخ بر اساس روزها و ماههای زردشتی باشد
۳۷۷	متداول شدن نامهای فرشتگان زردشت و مهجور شدن نام محرّم و صفر و...
۳۷۸	مرحله سوم: تبدیل تاریخ هجری به شاهنشاهی
۳۷۸	تغییر تاریخ به شاهنشاهی، إعلان نسخ قرآن و شرف و فضیلت و وحی بود
۳۷۸	چگونگی ادغام دو مجلس و تصویب قانون با فوریت
۳۷۹	منظور از تغییر تاریخ، تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی بود
۳۸۰	همه ملت‌ها افتخار خود را در انتساب به پیامبرانشان میدانند
۳۸۰	بجای انتساب به هجرت پیامبر، به دامان کورش و سیروس متوسّل شدید!
۳۸۰	به جوش آمدن غیرت الهی پس از سه مرحله تغییر تاریخ
۳۸۱	نهی مرحوم علامه (ره) از تلفّظ به الفاظ فروردین و اردیبهشت و ...
۳۸۲	عدم تناسب این الفاظ با معانی ماهها

۳۸۲	معنای «مرداد» در دین زردشتی (ت)
۳۸۳	إغفال نمایندگان مخالف و تصویب نامه‌های باستانی
۳۸۴	روایت امام رضا علیه السّلام درباره‌ی اسامی ماه‌های باستانی و اتّکاء آن بر آداب کفر
۳۸۴	سؤال از امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره‌ی اصحاب رسّ
۳۸۵	اصحاب رسّ، پیامبرشان را در حفره‌ای پنهان ساختند
۳۸۶	دوازده قریه‌ی اصحاب رسّ، به نامه‌های فروردین و اردیبهشت و ... بود
۳۸۷	برگزاری عید در هر قریه، و سجده بر درخت
۳۸۹	ارسال پیامبری از طرف خداوند و پیروی نکردن اصحاب رسّ از او
۳۸۹	خشک شدن درختان آنها بر اثر نفرین پیامبر
۳۹۰	کیفیت انداختن پیامبر خدا در چاه و کشتن او
۳۹۱	نزول عذاب الهی بر اصحاب رسّ
۳۹۲	<b>ساعت اسلامی</b>
۳۹۲	لزوم تنظیم ساعت کشور طبق موازین اسلامی
۳۹۲	در احکام فطری اسلام، شب برای استراحت است و روز برای فعالیت
۳۹۳	فوائد ساعت غروب کوک که مبدأ شروع آن غروب آفتاب است نه ظهر و نیمه شب
۳۹۳	همیشه شب مقدّم بر روز است؛ شب جمعه یعنی شب قبل از روز جمعه
۳۹۳	کلام علامه مجلسی در تقدّم شب بر روز (ت)
۳۹۵	با تنظیم ساعت بر اساس غروب آفتاب، بهترین استفاده از اوقات صورت می‌گیرد
۳۹۶	مضرات ساعت ظهر کوک
۳۹۶	ساعت ظهر کوک مستلزم شروع کار در تابستان، چهار ساعت بعد از آفتاب می‌باشد
۳۹۷	تنظیم ساعات کار برای بهترین ثمرات در بهترین شرایط سلامتی جسمی و روحی
۳۹۷	اشکالات تنظیم ساعت رسمی بر اساس ظهر و تنظیم برنامه‌های شرعی با اذان و نماز
۳۹۸	تنظیم ساعت بر اساس ظهر، در حاشیه قراردادادن امور شرعی و ارتباط با خداست
۳۹۸	ساعت‌های منزل حضرت علامه (ره) بجز یک ساعت کوچک، همگی غروب کوک بود
۳۹۹	ایشان استفاده از ساعت غروب کوک را تشویق می‌فرمودند، و کسی را الزام نمی‌نمودند
۴۰۱	<b>نوروز و جشن‌های غیر اسلامی</b>

۴۰۱	یکی از آداب و سنن غیراسلامی که از تبعات سال شمسی است مسأله نوروز است
۴۰۱	ایشان در این ایام اصلاً دید و بازدید نداشتند
۴۰۱	سفارش به عدم مسافرت در این ایام مگر به ضرورت
۴۰۱	سفارش به برپائی مجالس سرور و خرید لباسهای نو در ایام عید سعید غدیر
۴۰۱	اختلاف علمای اعلام در مسأله نوروز
۴۰۱	تعجب مرحوم علامه (ره) از تمسک به اخبار «من بَلَّغ» برای اثبات نوروز
۴۰۱	کلام مرحوم علامه (ره) درباره عدم اعتبار عید نوروز (ت)
۴۰۱	تألیف رساله النیروز بدعتة و ضلالة
۴۰۲	نقد و تزییف ادله موافقان نوروز در درس تفسیر مؤلف

ضمیمه: تحقیقی درباره نوروز

از صفحه ۴۰۷ تا صفحه ۵۱۴

شامل مطالب:

۴۰۷	تاریخ نوروز
۴۰۷	نوروز قبل از اسلام
۴۰۷	کلام ابوریحان بیرونی در تاریخ نوروز
۴۰۸	در صدر اسلام نوروز مطابق با اوّل حَمَل نبوده است (ت)
۴۰۸	اعتقاد ایرانیان باستان به نوروز
۴۱۱	علت عیدبودن نوروز در ایران باستان
۴۱۲	رسم هدیه بردن در این روز
۴۱۳	نوروز بزرگ در نزد ایرانیان
۴۱۵	غسل کردن ایرانیان و آب پاشیدن در این روز
۴۱۶	جلوس پادشاه در ایام نوروز
۴۱۶	کلام ابوریحان درباره «عید مهرگان»
۴۱۷	سبب شادی مردم در این روز
۴۱۸	اعتقاد ایرانیان نسبت به نوروز و مهرگان

۴۱۹	رامروز یا مهرگان بزرگ
۴۲۰	<b>نوروز در میان حاکمان مسلمان</b>
۴۲۰	نوروز در بین عموم عرب جاهلی شناخته شده نبوده است
۴۲۰	آشنائی مسلمانان با نوروز پس از فتوحات، از طریق کفار ذمی تازه مسلمان
۴۲۰	حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هدایای نوروزی را نمی پذیرفتند
۴۲۰	معاویه هدیه گرفتن در نوروز را سنت نمود
۴۲۱	عمر بن عبدالعزیز آن را بدعت شمارد و مخالفت نمود
۴۲۱	رواج هدایای نوروزی از عصر مأمون
۴۲۱	جابجائی نوروز توسط متوکل عباسی
۴۲۱	شرح این ماجرا در بیان ابوریحان
۴۲۴	تأخیر انداختن نوروز بدست متوکل و معتضد
۴۲۴	تاریخ کیسه کردن
۴۲۵	<b>نوروز بین عامه مسلمانان</b>
۴۲۵	رواج جشنهای نوروزی بین عامه مسلمانان و مخالفت برخی از متشرعین با آن
۴۲۶	تاریخ جشنهای نوروزی و احیاء آداب کفر در آن
۴۲۷	<b>نوروز در نزد اهل تسنن</b>
۴۲۷	علماء اهل سنت، روزه و اِکرام نوروز را مکروه یا حرام شمرده اند
۴۳۰	<b>نوروز در نزد امامیه</b>
۴۳۰	عدم اعتقاد به نوروز، در پنج قرن اول تاریخ شیعه
۴۳۱	<b>نوروز نزد اسمعیلیه و غلاة</b>
۴۳۱	جشن رسمی نوروز توسط اسمعیلیان
۴۳۱	رواج مکتب غلو در بین ایرانیان و شعوبیان (ت)
۴۳۲	در چند قرن اول هیچ اثری از نوروز در بین متشرعین نبوده است
۴۳۲	<b>کیفیت محاسبه روز نوروز</b>
۴۳۲	در صدر اسلام، ماههای شمسی مانند ماههای قمری، در فصول سال متغیر بوده است
۴۳۲	کیسه کردن سالها از سال ۴۶۷ یا ۴۷۱



۴۳۳	در عصر ائمه عليهم السلام نوروز مطابق با اول بهار نبوده است
۴۳۵	ادله بطلان نوروز
۴۳۵	دلیل اول: روایت مناقب ابن شهر آشوب
۴۳۵	روایت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درباره محو نوروز در اسلام
۴۳۷	نکته اول: سند روایت
۴۳۷	هیچ داعی ای بر جعل چنین حدیثی نبوده است
۴۳۷	کتاب مناقب از کتب نفیس روائی است
۴۳۸	نکته دوم: قوت متن روایت
۴۳۸	مفاد و محتوای روایت بسیار قوی و متقن است
۴۳۸	تعلیل روایت دلالت بر حرمت إحياء سنن غیر اسلامی دارد
۴۳۸	نکته سوم: عدم امکان حمل روایت بر تقیه
۴۴۰	رد احتمال تقیه در روایت
۴۴۰	نوروز به عنوان غدیر شناخته شده نبوده است
۴۴۰	روایت همراه با تعلیل، تقیه صادر نشده است
۴۴۱	دلیل دوم: روایت قطب راوندی
۴۴۲	دلیل سوم: سیره اهل بیت عليهم السلام
۴۴۲	روایات دال بر عدم عنایت ائمه عليهم السلام به نوروز
۴۴۴	عدم دلالت این روایات بر تأیید نوروز
۴۴۴	احتمالات معنایی: «نیرزونا کُل یوم»
۴۴۵	کلام مرحوم مجلسی اول در معنای این روایت (ت)
۴۴۵	دلیل چهارم: سیره اصحاب رضوان الله عليهم
۴۴۵	عدم تعلق نوروز به مسلمانان، در بین اصحاب مسلم بوده است
۴۴۶	شک راوی در جواز پذیرش هدیه نوروز و مهرجان
۴۴۷	شیخ طوسی (ره) نوروز و مهرجان را از اعیاد اهل ذمه شمرده است
۴۴۷	دلیل پنجم: ادله حصر اعیاد
۴۴۸	روایت: «الأعیادُ أربعة: الفطرُ والأضحی و الغدیرُ و یومُ الجمعة»

- ۴۴۹ پاسخ به اشکال عدم ذکر موالید ائمه علیهم السلام در روایت
- ۴۴۹ موالید ائمه علیهم السلام به حسب وضع اولی از اعیاد نبوده است
- ۴۵۰ جشن گرفتن موالید ائمه علیهم السلام تعظیم شعائر الهی است
- ۴۵۰ اشکال تعارض بین کلام امام موسی بن جعفر و فعل حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام
- ۴۵۱ انواع برخورد اسلام با سنن و آداب اقوام دیگر
- ۴۵۲ رفق و مدارای اسلام با اهل ذمه و تازه مسلمانها
- ۴۵۲ ابلاغ احکام به صورت تدریجی
- ۴۵۲ روایات دال بر لزوم رفق و مدارا
- ۴۵۴ تبلیغ تدریجی احکام، اختصاص به عصر تشریح ندارد
- ۴۵۴ عملکرد حضرت علامه (ره) در بیان تدریجی احکام به تربیت شدگان در بلاد کفر
- ۴۵۵ برای سوق دادن نفوس به سوی حضرت حق، مراعات قاعده رفق و مدارا لازم است
- ۴۵۵ سکوت معصوم علیه السلام در این موارد، دلالت بر تقریر و امضاء ندارد
- ۴۵۵ عدم تعارض بین فرمایش حضرت موسی بن جعفر و فعل امیرالمؤمنین علیهم السلام
- ۴۵۶ سیره امیرالمؤمنین علیه السلام بر نپذیرفتن هدایای نرورزی
- ۴۵۷ **أدلة موافقان نوروز**
- ۴۵۷ **دلیل اول: روایت معلی بن خنیس**
- ۴۵۸ نقل روایت معلی بن خنیس از مصباح المتهجد
- ۴۵۹ نکاتی پیرامون روایت معلی
- ۴۵۹ **نکته اول: انفراد خبر معلی**
- ۴۶۰ **نکته دوم: ارسال و ضعف سندی روایت**
- ۴۶۰ بررسی اسناد روایت معلی
- ۴۶۱ معلی بن خنیس از ثقات اصحاب و جلیل الشان بوده است
- ۴۶۱ آشکار بودن ضعف حدیث و جعلی بودن آن
- ۴۶۲ جلالت قدر معلی موجب سوء استفاده از نام او شده است
- ۴۶۲ **نکته سوم: نبودن این روایت در نسخ معتبر مصباح المتهجد**
- ۴۶۲ این حدیث فقط در بعضی نسخ، و پس از اتمام کتاب آمده است

۴۶۳	اعتراض به علامه مجلسی (ره) در خاتمه مستدرک الوسائل بخاطر نقل این روایت
۴۶۴	کیفیت نقل این حدیث در مختصرالمصباح
۴۶۵	انتساب نقل حدیث به مرحوم شیخ، تأثیری در اعتبار آن ندارد
۴۶۵	نکته چهارم: عمل نکردن مشهور قداماء به روایت
۴۶۶	ملاک جبران ضعف سند، عمل قداماست
۴۶۶	نکته پنجم: اضطراب شدید متن روایت
۴۶۶	حوادث بیان شده در حدیث، از جهت تاریخی نمی تواند در یک روز باشد
۴۶۷	بیان نحوست و سعادت روزهای ماههای شمسی در روایت
۴۶۸	نظر مرحوم علامه والد (ره) درباره نحوست ایام (ت)
۴۶۹	رابطه حوادث سماوی و ارضی رابطه ای قطعی نیست (ت)
۴۶۹	کلام مرحوم علامه درباره تقدّم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در علم نجوم (ت)
۴۶۹	روایتی درباره احاطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به علم نجوم (ت)
۴۷۳	نظر مرحوم علامه (ره) درباره علوم غریبه (ت)
۴۷۳	احکام اسلام نمی تواند براساس نجوم احکامی باشد (ت)
۴۷۳	کلام مرحوم علامه (ره) در رساله نوین در این باره (ت)
۴۷۴	اثبات ماههای قمری نیازی به محاسبه منجم ندارد (ت)
۴۷۶	آشکارشدن تعصّب عجمی و گرایش های ضدّ عربی در روایت
۴۷۶	نکته ششم: تعارض روایت با ادله قوی تر
۴۷۶	اقوی بودن سیره و اخبار نافی نوروز
۴۷۷	قرائن داله بر عدم صحّت روایت معلی
۴۷۸	نکته هفتم: بطلان تمسک به تسامح در ادله سنن
۴۷۸	«أخبار من بلغ» مشرّع نیست
۴۷۸	استدلال بر عدم صحّت تمسک به «تسامح در ادله سنن» برای اثبات نوروز
۴۷۹	انصراف «أخبار من بلغ» به مواردی که حرمت ذاتی آن مسلم یا محتمل نباشد
۴۸۰	إتیان اعمال نوروز رجاء نیز محلّ اشکال است
۴۸۰	تأثیر آداب و سنن زندگی در نفس انسان

۴۸۱	کلام متین حضرت آیه‌الله مصباح یزدی در حاشیه بحار (ت)
۴۸۳	نکته هشتم: عدم تطابق روایت با نوروز مرسوم
۴۸۴	نوروز در زمان امام صادق علیه‌السلام اول برج حمل نبوده‌است
۴۸۴	این روایت بر فرض صدور، دلالت بر صحّت نوروز فعلی ندارد
۴۸۴	دلیل دوّم: روایت مفّصل بن عمر جعفی
۴۸۶	نکاتی درباره این حدیث
۴۸۶	نکته اول: ضعف سند روایت
۴۸۶	بررسی رجال این روایت
۴۸۷	نکته دوّم: اختلاف نسخ کتاب
۴۸۷	نکته سوّم: خالی بودن روایات دیگر داستان حزقیل از ذکر نوروز
۴۸۸	دلیل سوّم: مطابقت نوروز با عید غدیر خم
۴۸۸	ادعای لزوم جشن گرفتن نوروز به یادبود عید سعید غدیر
۴۸۸	اصل تقارن عید سعید غدیر با نوروز خالی از صحّت نیست
۴۸۹	مراد از عید مجوس در کلام ابن عباس
۴۹۰	مراد از عید یهود و عید نصاری
۴۹۰	صرف مصادفت نوروز با عید غدیر، سبب عیدگرفتن نوروز نمی‌شود
۴۹۱	عدم اعتبار سال شمسی در نزد شرع مقدّس اسلام
۴۹۲	دلیل چهارم: آغاز سرسبزی و رشد گیاهان
۴۹۲	کلام برخی بزرگان درباره «عید تکوینی»
۴۹۲	حقیقت عید و ملاک انتخاب یک روز به عنوان عید
۴۹۳	معنای عید و اشتقاق آن
۴۹۴	علّت عیدگرفتن سالگرد وقایع مهم
۴۹۴	سیدابن طاووس (ره) روز تکلیف فرزندش را عید می‌گیرد نه روز تولّد او را
۴۹۵	چگونگی مجلس گرفتن در روز تکلیف فرزند (ت)
۴۹۶	علّت عیدبودن فطر و قربان
۴۹۸	علّت عیدبودن روز جمعه

۴۹۸	عَلَّتْ عیدبودن عید غدیر
۴۹۸	اوصاف نورانی و عظیم عید سعید غدیر
۴۹۹	أمیرالمؤمنین علیه السَّلام تکویناً و تشریحاً سید و سالار امت است
۵۰۰	عَلَّتْ نشان دادن أمیرالمؤمنین بر روی دست در روز غدیر
۵۰۱	عنایت خداوندی بر شهره آفاق شدن عید غدیر است
۵۰۱	أمر أئمة عليهم السَّلام به شادی و سرور در عید غدیر
۵۰۱	لزوم زنده نگاه داشتن عید غدیر
۵۰۲	سنت عیدگرفتن غدیر، به داستان ولایت خلود بخشیده است
۵۰۲	لزوم تغییر عید اصلی، از نوروز به غدیر
۵۰۲	تعطیلی های رسمی و دید و بازدیدها در ایام عید غدیر
۵۰۳	معیار اسلام در جشن و شادی، امور معنوی است، نه امور مادی و سرسبزی درختان
۵۰۳	مخالفت حضرت علامه (ره) با برگزاری جشن تولد
۵۰۴	جشن تولد، از ارمغان های باطل غرب است
۵۰۴	تغییرات تکوینی عالم حس برای مؤمن ارزشی ندارد
۵۰۴	روایت: «بهار مؤمن زمستان است»
۵۰۵	تحول تکوینی در هنگام نوروز، محل تأمل است
۵۰۵	دلیل پنجم: تأیید اسلام نسبت به آئین های اقوام دیگر
۵۰۶	آداب و سنن ملی بر دو قسم است:
۵۰۶	قسم اول: آدابی که دستور العمل خاصی از اسلام در آن مورد نرسیده است
۵۰۷	جواز احترام به آداب و سنن عرفی، اگر مصداق عنوان حرام یا مکروهی نباشد
۵۰۷	کلام حضرت أمیرالمؤمنین علیه السَّلام به مالک اشتر در احترام به این سنتها
۵۰۸	قسم دوم: آدابی که اسلام برای آن حدی معین فرموده است
۵۰۸	ترک سنن اسلام و عمل به سنن ملی و قومی جائز نیست
۵۰۹	هر رسم و آئینی غیر از رسم و آئین اسلام مردود است
۵۱۰	بحث در ثمره عید ملی
۵۱۰	مفاسد احیاء نوروز:

صفحه	عنوان
۵۱۰	اول: کم‌رنگ‌شدن و برگزاردنشدن اعیاد اسلامی
۵۱۱	دوم: احیاء خرافات و آداب جاهلی
۵۱۱	مفاسد چهارشنبه‌سوری و سیزده‌بدر
۵۱۲	سوم: تفرقه در امت اسلامی
۵۱۲	احیاء نوروز باعث اتهام مجوسی‌گری به شیعیان ایران شده است
۵۱۲	تلاش استعمار در عصر پهلوی برای تبلیغ و ترویج نوروز
۵۱۲	مفاسد تعظیم نوروز از بسیاری از محرّمات بیشتر است
۵۱۳	اولیاء خدا در مسائل فقهی موظّف به دریافت احکام از منشأ آن نیستند
۵۱۴	عمل برخی از اولیاء خدا به مستحبات نوروز، بر فرض صحّت نقل، عدم دسترسی آنان به أدلّه ظاهری است
۵۱۷	فهرست منابع
۵۲۷	فهارس عامّه (دوره سه‌جلدی نورمجرد)
۶۳۳	فهرست تألیفات حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی (قدّه)

بخش چهارم

سیره عملی اجتماعی





فصل اول

ارتباطات اجتماعی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

روح حاکم بر ارتباطات اجتماعی مرحوم علامه والد رضوان الله عليه همان روح حاکم بر دیگر امور زندگی ایشان یعنی توحید حضرت حق متعال بود. خود را عین ربط به پروردگار دیدن و سائر مخلوقات را از وجه نظر ربط به خالق نگریستن و استقلال نبخشیدن به هیچ موجودی در قبال خداوند متعال و فقط به دنبال رضای وی بودن، اصل و اساس تعامل و ارتباط ایشان با دیگران بود.

در سایه این اصل کلی و روح ساری در امور و تعاملات، اصول و ارکانی در ارتباطات ایشان محقق می شد که هر کدام در جای خود توجه انسان را به خود جلب میکرد.

**اصل اول:** خدامحوری بود. در همه تعاملات به دنبال رضای خداوند بودند. به واسطه همان نگاه توحیدی، دنیا برایشان بی اعتبار و بی قیمت بود؛ چه مال و چه جاه و چه مقام و منصب و غیر اینها.

هر کاری میکردند برای تحصیل رضای حضرت حق بود. اگر تشخیص میدادند که رضای خدا در انفاق تمام مایملکشان است همه را یکجا انفاق میکردند،

و در مقابل اگر یک لحظه تشخیص میدادند که رضای الهی در قطع ارتباط با دوستی قدیمی است، بدون تأمل و درنگ، رضای خدا را بر حرف و کلام مردم و اعتبارات دنیای فانی ترجیح میدادند. محور کار و فعالیتشان این روایت شریف بود که:

فَعَاشِرِ الْخَلْقِ لِلَّهِ وَ لَا تُعَاشِرُهُمْ لِنَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ لِطَلْبِ الْجَاهِ وَ الرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ<sup>۱</sup>.

**اصل دوّم:** رعایت عدالت و ایثار در ارتباطات بود. رعایت عدالت و إعطاء حقّ هر ذی حقّی از انسان و حیوان و نبات و جماد، در جمیع حرکات و سکنات ایشان مشهود بود. همیشه حقوق همه افراد را در هر سطح و مرتبتی مورد نظر داشته و بدان قیام میفرمودند، آن هم به نحو احسن؛ بطوریکه ما تجسّم و تجسّد عینی رساله حقوق حضرت سیدالساّجدين عليه السلام را در ایشان مشاهده میکرديم. بلکه در غالب موارد سیره ایشان مبتنی بر ایثار و گذشت بود و با افراد به بیش از آنچه حقّشان بود معامله میکردند؛ و این برخورد کریمانه و محبّت آمیز باعث شده بود که همه به ایشان علاقمند گردند.

در امور مسجد، از خادم مسجد گرفته تا منبری و مأمومین، با اینکه هر یک شاکله خاصی داشتند، ایشان مطابق با روحیه هر کدام حقوق آنان را اداء میفرمودند.

گاهی هیئت امناء مسجد بدون اذن ایشان جلسه ای می گرفتند و بعداً به خادم مسجد و برخی دیگر که زحمتی کشیده و حقّی داشتند خبر میدادند که بیایند و وجهی را بابت آن دریافت کنند و چه بسا مبلغی کمتر از معمول به آنها میدادند؛ والد معظّم که نه به آن مبالغ و نه به این نحوه تأدیة حقوق که منافی عزّت اشخاص بود، راضی نبودند، وقتی مطلع می شدند خودشان به دیدن آن افراد رفته و با کمال احترام

۱. مصباح الشریعة، ص ۴۲ و ۴۷؛ و بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۰.

از مال شخصی خود مبالغی به آنها میدادند و استمالت و دلجوئی میکردند؛ با اینکه هزینه‌های مسجد کلاً بر عهده هیئت امانا بود که از موقوفات مسجد می‌پرداختند. اگر خطبائی که دعوت می‌شدند، احترام آنها مراعات نمی‌شد، ایشان سعی میکردند خودشان احترام آنها را مراعات نموده و هنگام آمدوشد از ایشان استقبال و بدرقه نمایند و اگر نقصانی در مبالغ پرداختی بود بعداً با حفظ کمال عزت و احترام از ملک شخصی آن را جبران می‌نمودند.

نسبت به همسایگان و آشنایان و فرزندان نیز به همین شکل رعایت شأن و حقّ الهی هر کس را سرلوحه ارتباطات خود قرار داده بودند. حتی حقوق اهل ذمه را بتمامه مراعات می‌نمودند.

از خصوصیات مهمّ ایشان آن بود که با وجود آنکه در علم و عمل و عرفان و شهود در اوج به سر می‌بردند، با هر کسی می‌توانستند در افق خود او هم‌نشینی کنند؛ با آنکه به طور معمول اهل علم و تقوا توان مجالست با عموم مردم و انس‌گرفتن با ایشان را ندارند و سخنی برای گفتگوی با آنها پیدا نمی‌کنند و لذا معمولاً فقط با ائمه خود هم‌مجلس می‌شوند؛ ولی ایشان با اهل علم، به عرف علماء و با کسبه از مأمومین مسجد و رفقا و شاگردانشان، به تناسب حال آنها مجالست می‌نمودند.

بارها می‌شد که جهت أداء حقّ مؤمنی و رفع مشکلات معنوی او، به مغازه او بروند و ساعتی با او بنشینند و با زبان خودش صحبت کنند و انس گرفته و محبت نمایند، تا در خلال آن، نکاتی را هم متذکّر شوند و او حقّ را متوجّه شده و بتواند راهش را پیدا کند.

ارتباط ایشان منحصر در افراد متشخص یا نزدیکان و دوستان نبود، بلکه گاه در خدمت ایشان برای سرکشی به منازل فقرا و مستمندان در مناطقی که ما اصلاً نمی‌شناختیم می‌رفتیم، حتی چندین بار در خدمتشان به منزل مأمور

نظافت و جمع‌آوری زباله محلّ رفتیم. در این رفت‌وآمدها با هر یک متناسب با حال خود آنها برخورد می‌نمودند، گوئی که یکی از خود ایشان هستند و علی‌رغم هیبت و ابّهتی که داشتند، آنچنان با همه انس می‌گرفتند که همه با ایشان احساس یگانگی و یکرنگی نموده و از صمیم قلب به ایشان محبّت می‌ورزیدند.

در طول زندگی، حسب اراده و حکمت الهی، برای ایشان ناملايمات فراوانی تقدیر شده بود و از دشمنان و دوستان به ایشان آزار و اذیت‌های زیادی می‌رسید و ایشان در همه این موارد فقط با عفو و گذشت برخورد می‌کردند و این حدیث شریف را که به ما هم زیاد متذکّر می‌شدند، سرلوحه کار خود قرار داده بودند: **صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَ اَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، وَ اَعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ**.<sup>۱</sup>

**اصل سوّم:** تواضع نسبت به دیگران بود. ایشان چون خود را در برابر خداوند مطلقاً هیچ به حساب می‌آوردند و چون دیگران را از جهت ارتباط با خداوند می‌نگریستند، در برابر همه مخلوقات قلباً تواضع داشتند و محال بود که در قلب خود برای خودشان نسبت به دیگران برتری و علّوی قائل باشند.

ظهور و بروز این حال قلبی در عمل و رفتار ایشان نمایان بود. هر جا شرعاً و عقلاً تواضع در عمل مطلوب بود از آن دریغ نداشتند؛ تا جائیکه بارها دست کودکان را می‌بوسیدند و به فقرا و مستمندان سرکشی و رسیدگی می‌کردند و با ایشان در منازلشان مثل یک رفیق و هم‌نشین عادی می‌نشستند و هم‌صحبت و هم‌غذا می‌شدند.

البته در جائی که رضای خداوند را در ترک تواضع عملی میدیدند، ممکن بود به جهت نهی از منکر یا امری دیگر، در عین حفظ خضوع و تواضع قلبی، در

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۲.

ظاهر نسبت به کسی تواضع نکنند.

همه کارهایشان را در حدّ توان خودشان انجام میدادند و نمی گذاشتند کسی در برابرشان کرنش و تواضع خاصی بکند، مگر آنکه وظیفه شان اقتضاء میکرد. در مسجد قائم مردم به ایشان علاقه خاصی داشتند و به واسطه اجتماع علم و سیادت و حسن خلق و نور تقوی و طهارت در ایشان، مردم به ایشان احترام وافری می نهادند و اصرار داشتند دست ایشان را ببوسند و ایشان همیشه استنکاف نموده و دستشان را می کشیدند.

مرحوم حضرت آقای حدّاد وقتی مطلع شدند فرمودند: این کار شما صحیح نیست؛ زیرا اولاً: این دست مال شما نیست، مال خداست، اینها دستی را که متعلق به خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است می بوسند؛ اینها محبّ و عاشق رسول خدا و ائمه علیهم الصلوٰة والسلام هستند و چون به آن بزرگواران دسترسی ندارند خم می شوند و دست شما را به خاطر ایشان می بوسند. ثانیاً: وقتی شما دستتان را می کشید دل این افراد می شکند و خوب نیست. ثالثاً: با این کار آنها را هم محروم می کنید، چون آنها با بوسیدن دست شما بهره می برند و نور و برکت نصیبشان می شود. بعد از این فرمایش حضرت آقای حدّاد، دیگر مرحوم والد اگر کسی خم می شد دستشان را ببوسد دست خود را عقب نمی کشیدند و تحمل میکردند.<sup>۱</sup>

با این حال مطلقاً اجازه نمی دادند کسی پای ایشان را ببوسد، و بوسیدن پا را شعبه ای از سجده دانسته و دارای شبهه حرمت میدانستند و لذا اگر کسی

۱. البته این فرمایش حضرت آقای حدّاد ناظر به افرادی است که اگر کسی دستشان را ببوسد در نفسشان خلجانی حاصل نشده و نفسشان لذت نمی برد و گرنه حتماً باید انسان خود را از معرض این امور به دور داشته و زمینه هرگونه ترفع و تکبر را از بین ببرد.

می خواست به پای ایشان بیفتد برخورد کرده و نهی از منکر میفرمودند و اگر اصرار میکرد او را به شدّت دعوا می نمودند.

در اواخر عمر شریفشان یک بار کسی در مقابل ایشان به زمین افتاد که پایشان را ببوسد، ایشان با ناراحتی شدید فرمودند: این کار را نکنید، جائز نیست. آن شخص بلند نشد و می خواست جلو بیاید، ایشان عصا را بالا برده و در مقابل دیگران بر سرش فریاد کشیدند و فرمودند: اگر بلند نشوی با همین عصا می زنم. و آنقدر برخوردشان شدید بود که همه اطرافیان از غضب ایشان خائف شده بودند، تا آنکه آن شخص از جا برخاست.

**اصل چهارم:** شفقت و مهرورزی با دیگران بود. وقتی انسان همه چیز را از جهت تعلق و ربطشان با خداوند نظر کند و محبّ و عاشق خداوند هم باشد، این محبّت، به مخلوقات الهی نیز سرایت کرده و در عمل مظهر شفقت و دلسوزی برای همه گشته و مصداق این شعر شیخ سعدی می شود:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

مرحوم والد حتّی در مواردی که با کسی قطع ارتباط کرده یا از باب نهی از منکر برخورد تندی می نمودند، وقتی اعماق این عمل را می شکافتیم میدیدیم باطن آن حسّ شفقت و دلسوزی و خیرخواهی است و اگر در جایی برای نجات دشمن ترین دشمنانشان کاری از دستشان برمی آمد هیچ قصوری در این باب نداشتند.



## ارتباط با علماء

همانطور که در مجلد اول گذشت حضرت علامه آية الله والد معظم رضوان الله تعالى عليه با علمائی که فقط ظاهری عالم نما داشته و از حقیقت علم برکنار و محروم بودند هیچ ارتباطی نداشتند.

اما علماء دیگر بر دو قسم بودند؛ علمائی که علاوه بر زهد و تقوی در مسیر عرفان الهی و سیر و سلوک إلى الله نیز وارد شده بودند، که ایشان با این بزرگواران ارتباط و معاشرت داشتند؛ مثل مرحوم حضرت آية الله بهجت رحمة الله عليه که روابط انس و مودت و رفت و آمد بینشان همیشه برقرار بود و ایشان وقتی به مشهد مشرف می شدند بعضاً به دیدار علامه والد می آمدند و علامه والد نیز جهت بازدید به منزلشان می رفتند و در طی سنوات متمادی مکرراً ملاقات داشتند.

و یا مثل مرحوم علامه لاهیجی و مرحوم آية الله مرندی رحمة الله علیهما و سائر شاگردان مرحوم حضرت آية الله قاضی رضوان الله تعالى عليه و نیز مرحوم آية الله تالهی رحمة الله عليه که همگی در نزد ایشان محترم و معزز بوده و مراتب اکرام و مودت و تجلیل و تکریم و انس و الفت میانشان محفوظ بود.

معمولاً به ما امر میفرمودند که: در بازدیدها در خدمتشان باشیم؛ مجلس مرحوم آية الله تالهی معمولاً مشحون از روایات و کلمات اهل بیت عصمت و

طهارت علیهم السّلام بود و آثار و زهد و تقوی در منزل و مجلس ایشان آشکار بود و حضرت علامه میفرمودند: مجلس ایشان ما را یاد علماء سلف می‌اندازد که حضور قلب و زهد و دوری از دنیا، با ذکر شریف ائمه اطهار علیهم السّلام و روایت‌خوانی در آن آمیخته بوده است.

و اما علمائی که اهل زهد و تقوی بودند ولی در سلک سلوک إلی الله و توحید نبودند، با آنها نیز به احترام و اکرام برخورد میکردند، گرچه آن انس و الفت را با ایشان نداشتند. همیشه سفارش میفرمودند که: حفظ احترام علماء و فقهاء عامل که برای ظاهر شریعت زحمت می‌کشند و در حفظ و اشاعه آن کوشش می‌کنند بر همه واجب است. علم ذاتاً شرافت دارد و علم دین و فقاقت و حدیث شرافتی بیشتر و بالاتر را حائز است و اگر عمل نیز با آن همراه گردد، نور علی نور می‌شود. این نعمت را خداوند به هر کس عطا فرمود آن شخص نیز محترم میگردد و باید به مقتضای احترام علم و دین او را نیز محترم شمرد. مبادا که انسان بر خلاف رضای خداوند سخنی خلاف ادب در حق عالمان دینی بیان کند و احترام پاسبانان و حافظان شریعت را بشکند.

به همان مقدار که شریعت محترم است حافظان شریعت هم محترم می‌باشند. از آفاتی که برای سلاک راه خدا اتفاق می‌افتد آنستکه به جهت عظمت یافتن معارف و حقائق ملکوتی در چشم ایشان، به علمای ظاهر به دیده استخفاف و تحقیر نظر کنند و دقیقه‌ای احترام و اکرام آنان را فروگذار نمایند.

کراراً داستان عبور سید مرتضی از کنار قبر فرزند ثابت بن قره صابی و پیاده شدنش از مرکب به احترام علم این شخص غیرمسلمان را متذکر می‌شدند و در کتاب شریف نور ملکوت قرآن هم نقل فرموده‌اند.<sup>۱</sup> میفرمودند: اینست

۱. در نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۶ تا ۶۸ آورده‌اند:

«در روایات الجنات در ترجمه احوال ثابت بن قره (طبع سنگی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲) ⇨

﴿ مفصلاً بحث کرده است؛ و ما در اینجا بطور بسیار مختصر می آوریم: ثابت بن قره بن مروان بن ثابت صابی حرّانی، در مذهبش از صابئین بوده است. در علم طبّ و فلسفه مهارت داشت و تألیفات کثیره‌ای در فنون علم دارد. کتاب اقلیدس را که حُنین عبادی آن را به عربی ترجمه کرد، اخذ نموده و آن را مهذب نمود و مشکلات آن را توضیح داد. و از اعیان عصر خود در فضائل بود.

در ریاض‌العلماء گوید: این مرد اولین کسی است که کتاب اقلیدس را تحریر کرد. و نام او را خواجه نصیرالدین طوسی در تحریر مشهور خود برده است و گفته است که: در نسخه او اشکال را حل کرده است. و زمانش هم عصر با حضرت امام رضا و حضرت امام جواد علیهما السلام بوده است. -انتهی کلام ریاض‌العلماء.

و شهرزوری در تاریخ حکماء گوید: معتضد خلیفه عباسی بسیار او را گرامی میداشت. از جمله آنکه: روزی در باغ خود گردش میکرد و دستش بر روی دست او بود، ناگهان دست خود را بیرون کشید بطوریکه ثابت بن قره ترسید. خلیفه گفت: من خطا کردم که دستم را بر روی دست تو نهادم؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ يَعْلُو وَ لَا يُعَلَى عَلَيْهِ. «علم همیشه به بلندی میرود، و چیزی نمیتواند بر فراز و بالای آن قرار گیرد.»

او کتاب ذخیره را در طبّ نوشت. و در جمیع فنون فلسفه در عصر او، همتای او نبود. و در وفیات الأعیان و غیره گویند که: مرگش در سنه ۲۸۸ هجری بود. ثابت بن قره پسری داشت بنام ابراهیم که در علم و فلسفه و در طبّ همانند پدرش بود. و او در سنه ۳۸۰ بمرد. و گفته شده است که ۹۱ سال عمر کرد، و در شونیزی که در بغداد است و به آن مقابر قریش گفته می شده است و امروز به آن کاظمین گویند، به خاک سپرده شد.

و در مرگ او سید رضی جامع نهج البلاغه مرثیه دلیه خود را گفت که اولش اینست:

أَعْلِمَتْ مَنْ حَمَلُوا عَلَي الْأَعْوَادِ؟	أَرَأَيْتَ كَيْفَ نَحَبَا ضِيَاءَ النَّادِي؟
جِبَلٌ هَوَى لَوْ خَرَّ فِي الْبَحْرِ اغْتَدَى	مِنْ ثَقَلِهِ مُسْتَتَابِعَ الْأَزْبَادِ
مَا كُنْتُ أَعْلَمُ قَبْلَ حَطِّكَ فِي الثَّرَى	أَنَّ الثَّرَى يَعْلُو عَلَي الْأَطْوَادِ

«آیا دانستی که چه شخصیتی را بر روی چوبه‌های تابوت حمل کردند؟! آیا دیدی که ﴿

ارزش و احترام علم در اسلام و باید این امر الگوئی برای همه سالکان و خصوصاً طلاب علوم دینی قرار گیرد. وقتی بزرگان دین با غیر مسلمانان غیرمعاند چنین رفتار میکردند حساب عالمان عامل شیعه روشن خواهد بود.

باری، با این دسته از عالمان روابط حسنه‌ای داشتند و اگر زمینه سلوکی و عرفانی در آنها بود، به قدر وسع و گنجایش با آنان از معارف الهی و عرفان پروردگار صحبت میفرمودند.

«چگونه نور شمع انجمن خاموش شد؟! کوهی فرو ریخت که هر آینه اگر در دریا سقوط کرده بود، از وزانت و سنگینی آن، دریا چنان به هیجان می آمد و موجهای بسیار در می آورد که در اثر آن پیوسته کف‌هایی به دنبال هم بر روی آن ظاهر می شد. من هیچگاه پیش از فرورفتن تو در زیر خاک نمی توانستم تصوّر کنم که: آیا میشود خاک بر کوهها برتر آید و بلندتر شود؟»

این قصیده هشتاد بیت است، و صاحب روضات گوید: من از این قصیده عالیتر و راقیتر ندیده‌ام. و چون مردم سید رضی را سرزنش کردند که چگونه سیدی علوی، مرد کافری را که صابی است چنین مدح میکند و مرثیه می سراید؟ او در پاسخ گفت: إِنَّمَا رَأَيْتُ فَضْلَهُ. «مرثیه و مدح من برای فضل او بوده است.»

و در مقامات سیدنا الجزائری آورده است که: این مرد که کنبه‌اش ابا اسحق بود، با سید مرتضی علم‌الهدی مصاحبت داشت. و چون بمرد، سید مرتضی در مرگش بسیار غمگین شد. و گفته‌اند: پس از مرگش هر وقت سید مرتضی سواره از قبرش میخواست بگذرد، مقداری قبل از مزارش پیاده می شد و تا مقداری بعد از مزارش پیاده می آمد و سپس سوار می شد. تا بجائیکه برادرش سید رضی بر او خرده میگرفت. سید مرتضی جواب داد: إِنَّمَا أُعْظِمُ دَرَجَتَهُ فِي الْعِلْمِ وَ لَسْتُ أَنْظُرُ إِلَى دِينِهِ. «من نگاهی به دین او ندارم؛ فقط تعظیم من برای مرتبت او در علم است.» و سید مرتضی هم در سوگ این مرد بزرگ قصیده‌ای طولانی سرود که در دیوان او موجود است. و از جمله آن این ابیات است.

وَ لَقَدْ أَتَانِي مِنَ مُصَابِكِ طَارِقٌ	لَكَنَّهَ مَا كَانَ كَالطَّرَاقِ
مَا كَانَ لِالْعَيْنَيْنِ قَبْلَكَ بِالْبُكَاءِ	عَهْدٌ وَ لَا الْجَبَيْنَيْنِ بِالْإِقْلَاقِ
وَ أَطَقْتُ حَمَلَ النَّائِبَاتِ وَ لَمْ يَكُنْ	ثِقَلٌ بِرُزْنِكَ بَيْنَنَا بِمُطَاقِ

ارتباط ایشان با علماء گاهی در دید و بازدیدها و شرکت در محافل در طهران یا در سفرها بود و با برخی از آقایان جلسات مستمرّ و پیوسته‌ای داشتند، و گاه به مقتضای: الكتابة إحدى اللقائین، با بعضی از آقایان در مناسبتهای مختلف مکاتبات و تلگرافهایی داشتند، و هر از گاهی نیز نسخه‌ای از تألیفاتشان که به زیور طبع آراسته می‌شد، به رسم هدیه برای جمعی از علماء و فضلاء میفرستادند. ایشان طبق فهرستی که از علماء داشتند، برای هر یک از آنها توسط حقیر یا اخوان یا یکی از شاگردانشان کتاب‌هایشان را ارسال می‌نمودند.<sup>۱</sup>

۱. اخیراً یکی از نامه‌هایی را که حقیر در آن دوران خدمتشان ارسال نموده بودم یافتم که در آن فهرستی از برخی علمائی که به امر ایشان به آنها کتاب تقدیم شده بود ذکر کرده‌ام. ایشان نیز بعداً نام چند نفر دیگر را که کتاب خدمتشان ارسال شده بود اضافه فرموده بودند. این نامه نشان دهنده برخی از علمائی است که با مرحوم علامه والد قدس سره مرتبط بودند. در نامه دیگری که خدمت مرحوم والد ارسال نموده بودم و در جلد اول کتاب (نورمجرد، ج ۱، ص ۳۱۹) آمده است نیز نام آقایان آیه‌الله حسن زاده آملی، جوادی آملی، سبحانی، ستوده و قمی آمده است. متن و تصویر این نامه در اینجا آورده میشود:

بسم الله الرحمن الرحيم

السّلام عليك يا اباالحسن يا علي بن موسى الرضا ورحمة الله وبركاته

محضر مبارک والد بزرگوار آیه‌الله فی العالمین حضرت آقای حاج سیّد محمدحسین طهرانی ادام الله عمره الشریف بالصّحة و الرحمة و جعلنا الله متمسکین بحجزته و خادمین لفرامینه و عارفین بحقّه و عاشقین لرؤيته و سلوک سبيله. السّلام عليكم و رحمة الله و برکاته. ان شاء الله حال شریفتان خوب است و از جمیع بلیات مصون بوده و هستید و ان شاء الله که خانم والدۀ مکرمه و آقا سیّد علی و ... خانم و ... خانم و ... خانم همگی سالم و در ظلّ عنایات حضرت ولیّ عصر و حضرت ثامن الحجج علیهما السّلام می‌بوده باشند. اگر از احوالات ما جو یا شده باشید بحمدالله حالمان خوب است و ملالتی نیست جز ذهاب فجر و طلوع شمس ولایت و طهارت روح و سرّ رزقنا الله ان شاء الله تعالی كما رزقکم و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و ۛ

﴿ باطناً والحمد لله رب العالمين.﴾

فرمودید اسامی آقایانی که از کتب منتشر شده به ایشان داده‌ام بنویسیم.

۱. حضرات آقایان آیه الله گلپایگانی

۲. آیه الله آقای حاج سید رضا حاج سید صفی بهاء الدینی

۳. آیه الله آقای حاج شیخ مرتضی حائری

۴. آقای وحید خراسانی

۵. آقای حاج سید حسن سیدی

۶. آقای حسین نوری

۷. آقای حسن نوری

۸. آقای شیخ اسمعیل ملایری

۹. آقای حاج آقا موسی زنجانی

۱۰. آقای حاج سید مهدی روحانی

۱۱. آقای حاج شیخ محمدعلی شیخزاده

۱۲. آقای بهجت آقا شیخ محمدتقی

. آقای حاج سید محمدحسین سبط

. آقای حاج سید عزیزالله طباطبائی

. آقای شیخ عبدالحسین وکیلی

. آقای حاج شیخ علی پناه اشتهااردی

. آقای سید کمال شیرازی

. آیه الله حاج سید محمد شاهرودی

و برای حضرت آقای حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی بردم که گفتند ایشان اصفهان هستند.

زیاده مصدع اوقات شریف نگردم. جناب آقای صلواتی و آقای وحید سلام رساندند.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. تحریر شد در عصر سوّم شعبان، بحمدالله تبارک و

تعالی، پابوس سید محمدصادق از بلدة طیبه قم.

﴿

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اسلام عليك يا ابا الحسن يا علي بن موسى الرضا ورحمة الله وبركاته  
مفسر مبارک والد بزرگوار آیت الله فی العالمین حضرت آقا شیخ محمد  
طهرانی ادام الله عمره الشریف بالصحة والرحمة وجعل الله متمکین  
سجرتہ و خادمین لفرایدہ و عارفین بحقہ و عاشقین لرویتہ و سؤک  
سبیلہ، اسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. انشاء الله که حال شرفضایان خوب  
است و از جمیع بلیات مصون بوده و بسند و نشاء الله که خانم و اولاد  
کود و هدیه و ... خانم و ... خانم و ... خانم بکلی سالم و در ظل عنایت حضرت  
دل و عصر حضرت ثامن الحجج علیهما السلام می بوده باشد. اگر از احوات  
ما جویا شده باشد بجز آنکه حالان خوب است و عارض نیست خرد هاب فخر  
و طبع کس و لایت و طهارت روح و سرز قفا و نشاء الله تعالی

.....

کا از قلم و محمدند اولاً و آخراً و ظاهر او باطناً و الخ و ندرب العالمین  
 فرمودید مراتب می آقا یا نیکو از کتب منتشر شده بایشان داده ام نویسم  
 ۱- حضرت آقاخان آیت الله علی کاشانی  
 ۲- آیت الله حاج سید ضیاء صاحب  
 ۳- آیت الله حاج شیخ رفیع حارثی  
 ۴- مرحوم خراسانی  
 ۵- مرحوم حاج سید حسین سجستانی  
 ۶- حسین نوری  
 ۷- حسین نوری  
 ۸- شیخ امین عاری  
 ۹- حاج مولی ریگانی  
 ۱۰- حاج سید مهدی زودعا  
 ۱۱- حاج شیخ محمد علی شیخ راوه  
 ۱۲- بسجبت آیت الله خرقانی  
 ۱- حاج سید حسن بروجردی  
 ۲- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۳- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۴- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۵- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۶- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۷- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۸- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۹- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۱۰- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۱۱- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 ۱۲- حاج سید محمد حسین بروجردی  
 در بار حضرت حاج شیخ عبدالجواد  
 اصفاً مردم که گفتند ایشان اصحاب هستند زنده بصدق او مآت تریف  
 بکردم جناب بر صلوات و در حد سلام رساندند - و ایام محکم و حکمت اندر کرده  
 تحویبند در عصر سوم شعبان بحدو است مبارک و تمام پاپس سید جوان از بدو طبعم



و بطور کلی در برخورد با اهل علم کمال مراعات و احترام را داشتند؛ حتی اگر طرف مقابل اهل عرفان نبود یا حتی اگر از مخالفین بود همیشه با احترام از آنها نام می‌بردند، چه در محافل عمومی و چه در منزل و مجالس خصوصی.

روی همین جهت، نسبت به برخی از مخالفان عرفان که اهل عناد و دشمنی نبودند و تقوا را مراعات میکردند، مدارا میفرمودند و در مجالس برخی از علماء مشهد که مخالف عرفان نیز بودند شرکت میکردند و به دیدار یکدیگر نیز می‌رفتند.

اما نسبت به عالم‌نمایانی که حریم شریعت را زیر پا گذاشته و حدود و ثغور احکام الهی را مراعات نمی‌نمودند برخوردشان متفاوت بود، خصوصاً کسانی که قدم را از حدّ خود فراتر می‌نهادند و متعرض اولیاء الهی شده و به بزرگان عرفا اهانت میکردند.

میفرمودند: عرفان و سلوک و توحید ناموس مؤمن است و انسان در برابر این مسائل نباید ساکت بنشیند. اسلام و تشیع فقط فروع نیست، روح و جان دین توحید است و عارفان بالله دینداران حقیقی و اشراب‌شدگان از منبع اصلی شریعت هستند. خداوند از گناهان بسیاری ممکن است بگذرد و گناهکار را ببخشد، ولی از اهانت به اولیاء خود نمی‌گذرد و نسبت به ایشان غیرت دارد.

در برخی موارد در برخورد با این افراد جهت روشن شدن حقیقت و دفع عقائد باطل و انحرافی گاهی لحنشان تغییر میکرد و به شکلی دیگر انتقاد می‌نمودند؛ چنانکه با آقا شیخ احمد احسائی که سیل اهانتها را به امثال جناب محیی‌الدین و حکیم بزرگ شیعه مرحوم صدرالمتألهین قدس سره روا داشته بود، به فراخور حال در برخی تألیفات تعابیری را در بیان خطاهای وی و انحرافات آشکار و عمیقش بیان فرموده‌اند، تا عمق انحراف و انحطاط عقائد وی از ممشای توحید حقّ و طریق قویم قرآن و عترت کالشمس فی رابعه النهار آشکار گردد.

البته این تعابیر فقط در حدّ ضرورت نهی از منکر و تبیین حقّ و ابطال باطل بود و گرنه همیشه با کمال سماحت و بزرگواری از کنار این مسائل عبور میکردند و اعتنائی نداشتند و به مقتضای کریمه: **وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا**<sup>۱</sup> و کریمه: **وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا**<sup>۲</sup> عمل می نمودند.

در زمان سکونت در مشهد مقدّس که عقائد شیخیّه و میرزائیّه در لباس ولایت اهل بیت علیهم السّلام رواج داشت، بارها مورد تعرّض جاهلان و اشخاص بی تقوا قرار می گرفتند، ولی هیچ وقت اعتنائی نمی نمودند.

یک بار به اتّفاق حضرت ایشان در مجلسی در منزل یکی از معاریف مشهد شرکت نمودیم. به محض اینکه حضرت والد وارد شده و نشستند، و المجلس غاصّ باهله (مجلس از جمعیت مملو بود) منبری شروع کرد به انتقاد و بدگفتن نسبت به عرفاء و فلاسفه؛ حتّی می گفت: برخی نان امام صادق علیه السّلام را می خورند اما بر مبنی و ممشای آن حضرت حرکت نمی کنند، اهل فلسفه و عرفان شده اند و قائل به اصالة الوجود هستند. و طوری صحبت میکرد که همه می فهمیدند به حضرت والد تعریض میکند و هیچ مرجع ضمیری غیر از ایشان در مجلس نبود.

اما ایشان هیچ عکس العملی نداشتند و گوئی هیچ سخنی به سمع مبارکشان نرسیده است، نه مجلس را ترک می کنند و نه حتّی آثار تغیر در چهره شان به چشم می خورد؛ همینطور متین و آرام نشسته اند؛ کأن لم یکن شیئاً مذکوراً.

۱. آیه ۶۳، از سوره ۲۵: الفرقان.

۲. قسمتی از آیه ۷۲، از سوره ۲۵: الفرقان.

این اتفاق بارها پیش آمد و ایشان باز هم در مجالس آقایان شرکت می نمودند و همان منبری و برخی دیگر تا ایشان را میدیدند شروع میکردند به جسارت و تعریض زدن و اهانت نمودن. و ایشان نیز به مقتضای حلم و وقار تا آخر مجلس می نشستند و خیلی عادی و طبیعی خداحافظی میکردند و دوباره جلسه بعد حاضر می شدند.

اینها مطالبی بود که در علن و در حضور ایشان گفته می شد و اما مطالبی که در غیاب ایشان بیان میکردند و فحش ها و ناسزاهائی که پشت سر می گفتند و خبر آن گاهی می رسید، برای خود باب مفصلی داشت و بعضاً آن قدر قبیح بود که قابل شرح و بیان نیست.

البته اینگونه مطالب فقط یا در غیاب ایشان بود و یا در بالای منبر و گرنه احدی از مخالفان معارف توحیدیّه و منکرین راه عرفان و سلوک را ندیدیم که در حضور ایشان جرأت بیان این مطالب را داشته باشد و اگر کسی سخنی می گفت ایشان فوراً با شواهد متقنه قرآنیّه و رواییّه و براهین محکمه عقلیّه پاسخ وی را داده و او را ملزم به پذیرش حقّ می نمودند و راه را از همه طرف بر او می بستند؛ کأنّه الْقِمَمَ حَاجِرًا<sup>۱</sup>.

در کتاب شریف نور ملکوت قرآن میفرمایند: «روزی در مجلسی در طهران با یکی از علماء که پیرمردی بود و با ما نیز خویشاوند بود، بحث در توحید افعالی حضرت حقّ پیش آمد. آن مرد فلسفه و حکمت نخوانده بود و گاهی هم به عرفاء طعنه می زد، و اینک به رحمت خدا رفته است.

بحث بدینجا منتهی شد که با حالت عصبانیت هر چه بیشتر به من گفت: شما می گوئید: بچه از فلان زنان درآوردن هم از خداست؟! آنگاه دستهای خود

۱. «گویا قطعه سنگی در دهان او افتاده و قدرت بر سخن گفتن ندارد.»

را جلو آورده، مثل اینکه زنی را نگاه می‌دارد، و گفت: های بسین! این زن که پاهای خود را گشوده و از میان آن بچه سرازیر شده است؛ این هم کار خداست؟!۱

فوراً بدون درنگ به او گفتم: من نمی‌گویم، خدا می‌گوید: **وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا**.<sup>۱</sup> «خداست که شما را از شکمهای مادران بیرون کشید، در وقتی که هیچ نمی‌دانستید!» وقتی در اینجا تصریح دارد که بیرون‌آورنده خداست و تمام سلسله علل طبیعی و حالت انعطاف رحم و عمل قابله و هکذا، یک رشته عملیات طولانی که برای تولد طفل نوزاد لازم است، معلول و محکوم و مسخر به امر و اراده خدا بوده و خداست که در حقیقت، این کار را انجام می‌دهد؛ آیا من می‌توانم انکار کنم؟!۲

فبهت الذی کفر؛ مبهوت و متحیر ماند و وامانده از دلیل فلسفی قرآنی ساکت شد.<sup>۲</sup>

گاهی کار جسارت و توهین برخی از مخالفان بدانجا می‌کشید که نامه‌هایی بر از توهین و ناسزا برای ایشان می‌فرستادند و آنچه می‌توانستند جسارت میکردند که بعضی از آنها هنوز در نزد حقیر موجود است و متأسفانه نویسندگان نامه‌ها آنقدر مردانگی و شهامت نداشتند که نام خود را بنویسند، ولی از نوع انشاء و قلم کاملاً معلوم بود که نویسنده از اهل علم می‌باشد. (گرچه اطلاق اهل علم بر این افراد جز با مسامحه و مجاز ممکن نیست.)

علامه والد در مورد برخی میفرمودند: من میدانم اینها را چه کسانی نوشته‌اند! ولی در مواردی که نویسنده مجهول بود ابداً تحقیق نمی‌کردند که وی را

۱. صدر آیه ۷۸، از سوره ۱۶: النحل.

۲. نورملکوت قرآن، ج ۴، ص ۷۴ و ۷۵.

بشناسند.

در یکی از نامه‌ها حضرت علامه<sup>۱</sup> والد روحی فداه را بخاطر دفاع از مرحوم قاضی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه مذمت نموده و به الفاظی که شایسته ذکر نیست مورد جسارت قرار داده بودند. نسبت‌هایی زشت به مرحوم آیت‌الحق و العرفان و سند التوحید و الإیقان حاج سید علی قاضی أفاض‌الله‌علینا من برکات علومه داده شده بود که وجود ایشان از آن منزّه و مبرا بود و سرسوزنی صدق در آن وجود نداشت.

البته نویسندگان این نامه‌ها و گویندگان این مطالب همیشه دو دسته هستند: طائفه‌ای از فرط جهل و بی‌خبری از معارف الهیه و محرومیت از ادراک مسائل عالیه به این وادی تاریک می‌افتند که علامه<sup>۱</sup> والد همیشه این دسته افراد را مستحقّ ترحم دانسته و می‌فرمودند: این بیچارگان مستضعفند و مستحقّ دستگیری و هدایت، و باید با ایشان مدارا نمود. این گروه نوعاً تحصیلات علمی نداشته و از آیات و روایات بی‌خبرند و وقتی با اولیاء خدا و مقربان درگاه ربوبی مواجه می‌شوند چون قلباً کدورتی ندارند به ایشان متمایل شده و نسبت به آنها احترام می‌گذارند.

اما دسته دیگری هستند که علاوه بر نقصان در معرفت و محرومیت از فهم مسائل عرفانی که لبّ لباب طریقه حقه<sup>۲</sup> شیعه و اصل و اساس معارف اهل‌البیت علیهم‌السّلام است، از جهات نفسانیّه و ملکات روحیه نیز دارای اعوجاج و انحرافند و سنخیتی با اولیاء الهی ندارند و در اثر مداومت بر معاصی، نفوسشان زنگار گرفته و نمی‌توانند حق را بپذیرند. این افراد با اینکه میدانند علوم عقلیه و شهودیه مباحثی است پیچیده و عمیق و تخصصی، بدون داشتن اطلاع کافی و حجّت و برهان و بیّنه، هر روز در این مسائل، نظری میدهند و مسائلی بی‌اساس و باطل طرح می‌نمایند و به اولیاء الهی جسارت نموده و مردم بی‌اطلاع و مستضعف

را از مسیر حقّ و سبیل توحید و خلوص منحرف می‌کنند و بر وزر و وبال آخرت خود می‌افزایند.

آری، ریشه عمده این مخالفت‌ها بی‌اطلاعی و حاضر نشدن در نزد اساتید مبرّز، و خودسرانه به مطالعه حکمت و به ریاضات و اوراد و اذکار پرداختن است که برخی از اهل علم و ریاضت بدون آنکه فلسفه یا عرفان را بطور کامل و جامع نزد اساتید مجرّب و ماهر این فنّ بیاموزند، صرفاً با تکیه بر ذهن نقّاد و قریحه ذاتیه خود درصدد فهم مسائل این علوم برمی‌آیند و چه بسا می‌خواهند آنها را با آیات و روایات و یا بالعکس تطبیق دهند، و چون از عهده این مهمّ برنمی‌آیند دچار سردرگمی و تحیر شده، هم آیات و روایات را به خطا می‌فهمند و هم معارف بلند این علوم را که مفاد همان آیات و روایات است به غلط اخذ کرده و ناصواب تأویل و تفسیر می‌نمایند. لذاست که درباره برخی از مخالفان فلسفه و عرفان اسلامی می‌توان گفت: ایشان عالمانی خوش فکر و خوش نیت بوده‌اند، ولی بواسطه آنچه ذکر شد، به گرداب مخالفت یا تأویل گرفتار شده‌اند.

ولیکن علی‌ایّ حال، حساب عالم با غیر عالم فرق میکند و خداوند از علماء به دقت و حدّت تمام حساب می‌کشد، چرا که حجّت بر علماء تمام است و اگر خدای ناکرده به بزرگان اهل عرفان اهانت نمایند و صاحبان توحید را تکفیر و تفسیق کنند موافق سختی در آخرت خواهند داشت.

ممکن است کسی از سر جهل، به حقّانیت مرحوم قاضی و علامه طباطبائی و علامه والد و أمثالهم پی‌نبرد، ولی امکان ندارد عالمی درس خوانده، در تقوی و ورع و قدس و اخلاص این بزرگان شک کند، چه رسد به تشکیک در ایمان و اسلام این اسطوانه‌های توحید و ولایت. و اگر عالمی چنین سخنی بگوید یقیناً ناشی از بی‌تقوایی وی و انغمار در هوای نفس و استکبار و نسنجیده سخن گفتن و بی‌مبالاتی است؛ مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه کراراً میفرمودند: موقف

حساب و کتاب علماء در قیامت جداً دیدنی است!

باری، درباره این افرادِ مُعرض از توحید باید به حقیقت گفت: هُمْ عَنِ الْحَقِّ مُعْرَضُونَ وَ فِي الْمَجَازِ سَآئِرُونَ وَ بَابُ الْمَجَازِ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ وَإِيَّاهُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَعْبُدُونَ.

هر چه غیر از حضرت حق است باطل و مجاز است؛ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطْلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛<sup>۱</sup> مجاز و باطل یعنی غیر خدا، و هر کس حقیقت توحید برایش منکشف نشده و برای ادراک آن نیز تلاش نمی‌کند، در حقیقت، شب و روز غیر خدا را عبادت میکند. گرچه با قالب ظاهری خود به عبادات شرعیّه مانند نماز و روزه نیز بپردازد، ولی در چهاردیواری نفس خود محبوس و محصور است و خود را می‌پرستد؛ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا.<sup>۲</sup> قبله‌ای که این افراد قلباً متوجه آن هستند بیت الله نیست، بلکه نفس و اهواء نفسیّه خودشان است که به او رو کرده و در آن سیر می‌کنند.

این افکار فاسده و آراء کاسده چون عظمت و بلندای مقام و مرتبت مرحوم قاضی را ادراک نمی‌کنند و با اتکاء بر عقل ناقص و ناچیز خود شریعت غزّای محمدیّه را صرفاً در مشتی اعمال ظاهریّه و عبادات بی‌روح و عقائد مادّیه و شرک‌آلود خلاصه کرده‌اند، تا حرفی از مسائل باطنیّه و حقائق عرفانیّه می‌شنوند از خود بی‌خود شده و عنان اخلاق و ادب و شرع را از دست داده و هرچه از زبانشان

۱. آیه ۶۲، از سوره ۲۲: الْحَجَّ: «این به سبب آنستکه فقط خدا حق است و آنچه را جز او

می‌خوانند باطل می‌باشد و خداوند بلندپایه و بزرگ‌مرتبه است.»

۲. آیه ۴۳، از سوره ۲۵: الْفِرْقَانَ؛ «آیا دیدی کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس

خود قرار داد! مگر تو عهده‌دار امور او می‌باشی؟!»

خارج می‌شود به بزرگان و خوبان و ابرار نسبت می‌دهند.

قاضی عبد و ولی خداست و خداوند نسبت به اولیائش غیرت دارد، و خداوند از هر کسی غیورتر است؛ چنانکه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که: **إِنَّ سَعْدًا لَغَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَغْيَرُ مِنِّي وَمِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ**<sup>۱</sup>.

«بدرستی که سعد بن عبادۀ غیور است و من از او با غیرت تر هستم و خداوند تعالی از من با غیرت تر است؛ و از غیرت اوست که هر زشتی ظاهری و باطنی را حرام نموده است.»

باری مخالفان عرفان و صراط مستقیم ولایت باید پنبه را از گوش خود به در آورند تا به توفیق الهی و الطاف ولایت کلیۀ الهیۀ حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه موفق به فهم معارف توحیدیۀ و وصول به لبّ و مغز شریعت غراء شوند؛ البتۀ امروزه به لطف خدای مَنَّان و عنایات خاصۀ حضرت بقیۀ الله عجّل الله تعالی فرجه الشریف و به برکت زحمات بی دریغ امثال مرحوم علامۀ والد قدس سرّ العزیز تا حدّ قابل ملاحظه‌ای روزگار غربت قاضی‌ها و طباطبائی‌ها کثیر الله امثالهم و رفع الله رایتهم الّتی هی رایۀ التّوحید به پایان رسیده و طشت بطلان

۱. این حدیث را علامۀ والد با این عبارت در *مهرتابان*، ص ۲۴۷ از زبان مرحوم علامۀ طباطبائی رضوان الله علیه نقل فرموده‌اند. و سیدابن طاووس در *طرائف*، ج ۱، ص ۲۲۳ از طریق عامۀ چنین روایت می‌نماید: **أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةٍ سَعْدًا! فَوَاللَّهِ لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي، مِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ.**

و در کافیی به سند خود آورده است که: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيُورًا وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَجَدَعَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ.** و آورده است که: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَغَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا.** (کافی، ج ۵، ص ۵۳۵ و ۵۳۶)



مخالفتان عرفان از بام فرو افتاده است!

بحمدالله آن روزگاری که با مشتی دروغ و تهمت و مطالب بی‌اساس، این مردان الهی را خانه‌نشین ساخته و نفوس مستعدّه را از مراجعه به این حاملان قرآن و اسرار ولایت بازمی‌داشتند منقضی شد. و اینک خیل مشتاقان و مستعدّان را می‌بینیم که با عزمی جزم قدم در راه معرفت حضرت ربّ‌العزّه و طریق لقاء پروردگار خویش گذاشته و با تهذیب نفس و تصفیّه باطن، خود را برای ادراک محضر مبارک حضرت صاحب‌العصر والزّمان علیه‌سلام‌الله‌الملك المنان و یاری و نصرت بقیّه خدا در زمین و نشر حقیقت توحید در همه عالم، آماده می‌سازند.

### کتمان سرّ

از نکات بسیار مهمّ و قابل توجه در این مقام اینستکه: سالک همیشه باید ملازم رفق و مدارا باشد تا نه خود گرفتار شود و نه دیگران را گرفتار سازد، کتمان سرّ و مراعات رفق و مدارا از اصول سلوک الی الله است و اگر انسان بر این امر تحفّظ نداشته باشد مانع سیر دیگران و بالمآل مانع سیر خود میگردد. علامه والد همواره به شاگردان خود میفرمودند: ارتباطتان با بنده را کتمان کنید و به کسی نگوئید. حتّی اگر کسی از شما در این باب سؤال نمود کتمان نمائید. هیچگاه کسی را دعوت به استاد خود یا به سیر و سلوک ننمائید؛ زیرا نفوس در مقابل این امر دو دسته هستند:

**دسته اوّل** کسانی هستند که سخن شما را می‌پذیرند و قلبشان به این امور تمایل پیدا میکند، ولی از آنجا که همه نفوس صلاحیت این راه را ندارند و استاد هم همیشه شرائط مقتضی برای پذیرش شاگرد را ندارد، اگر شما کسی را دعوت به این مسیر نمودید و او مطلع شد ولی تقدیر الهی نبود که پذیرفته شود، قلب او می‌شکند

و چون قلب مؤمنی را بشکنید بار این گناه نفس شما را خسته نموده و از بهره شما می‌کاهد.

شکستن دل مؤمن حرام است. اگر شما ظرف آبی دارید و مؤمن تشنه‌ای در کنار شماست، اگر مطمئنید که می‌توانید به وی هم، از آن آب گوارا بنوشانید، جائز است وی را مطلع نمائید؛ ولی اگر آب گوارا را به او نشان دادید و میدانید که نمی‌توانید آب را به او برسانید و به او بنوشانید و دل او را با این کار سوزانید و موجب ایذاء او شدید، مرتکب حرام گردیده‌اید.

اما دسته دوم کسانی هستند که از سر جهل در برابر شما جبهه میگیرند و ظرف پذیرش این مسائل در آنها نیست. دعوت این افراد به ضرر خود آنهاست؛ چون با این جبهه گرفتن در مقابل مسیر توحید و در برابر اولیاء خدا، نفس آنان ضربه خورده و چون به راه خدا بدبین می‌شوند راه بر آنها بسته میگردد و دیگر نمی‌توانند در این مسیر وارد شوند.

این افراد به جهت آنکه هنوز سعه و ظرفیت این معارف را ندارند اعتراض می‌کنند، ولی اگر چنانچه همین‌ها مدتی با دو بال علم و عمل حرکت کرده و قدمی به جلو بردارند، به تدریج می‌توانند آنطور که شایسته است این حقائق عالی را تلقی نمایند، و هم به حقیقت آن اعتراف نموده و هم خود از مدافعان آن خواهند شد.

این افراد را باید با رفق و مدارا آرام‌آرام با راه خدا آشنا کرد تا قابلیت فهم این معارف را بیابند و بعد از آن، اگر ضرورت سیروسلوک و حرکت به سوی لقاءالله برای آنها تبیین شود مانعی ندارد؛ ولی در هر حال دعوت به استاد خاص منوط به اذن از آن استاد است و گرنه در قاموس سلوک روا نیست.

روی همین جهت میفرمودند: مسائل معرفتی و خصوصاً مسائل توحیدی ناب را نباید در هر جایی بیان نمود و در آنجا که بیان می‌شود باید ظرائف و لطائف

زیادی را مدّ نظر قرار داد. این مطالب نباید به گونه‌ای طرح شود که عده‌ای از سر جهل، با حقائق عرفانی درافتاده و علم مخالفت بلند کنند. اولیاء کامل پروردگار معمولاً در بیان حقائق و لطائف به نوعی سخن می‌گویند که محققین سخن آنان را آن طور که هست می‌فهمند و عوامّ نیز به قدر فهم خود از آن برداشت می‌کنند، و در این باب به کتاب الهی قرآن کریم و روایات نبوی و علوی اقتداء می‌نمایند که تمام حقائق را به عالیترین وجه بیان فرموده و در عین حال هر کسی به قدر ظرف خود از آن توشه برمی‌گیرد و مع ذلك باز هم کتاب الهی در ذات خود دست‌نخورده و ناشناخته باقی مانده؛ چراکه:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من      وز درون من نجست اسرار من  
ولی سالکانی که هنوز به مقصد نرسیده‌اند یا در عالم بقاء متمکن نشده‌اند و بر ظرائف امر تربیت نفوس و دستگیری و هدایت مردم واقف نیستند، در بیان این حقائق حقّه مسیری را طی می‌کنند که گاه خلقی را به حیرت و اختلاف و تضارب در می‌آورد. لذا سالکان راه خدا و پویندگان طریق توحید باید به این امر عنایت داشته و افشاء سرّ ننموده و جماعتی را گرفتار فتنه نکنند؛ هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد.

بنده از سنین دوازده‌سیزده سالگی که خدمت حضرت آقای حدّاد رسیدم معمولاً با خودم دفتر و قلمی داشتم و هرچه را که مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه میفرمودند می‌نوشتیم؛ گاهی ایشان میفرمودند: آقا سید محمّد صادق! اینها که می‌نویسی به دست این شیخها (مخالفان و جاهلان) نیفتد. آنگاه حضرت والد میفرمودند: نه آقا مطمئن باشید، ایشان مواظب است و اینها را به غیر اهل نمی‌دهند.

در آن زمان در نجف و کربلاء نسبت به حضرت آقای حدّاد مخالفینی بودند و از سر جهل و از بی‌تقوائی به ایشان تهمت‌هایی می‌زدند و ایشان را که

شخصی بودند به تمام معنی الکلمه عاشق و دلباخته حضرت حق و متمکن در توحید و شیفته و دلسوخته اهل بیت علیهم السلام و در نهایت تعبد به احکام شرع، به عنوان یک صوفی غیرمتشرّع و - نعوذ بالله - اهل شرک و منحرف از مکتب اهل بیت علیهم السلام معرفی میکردند، تا جائیکه شایع کرده بودند که ایشان فرموده‌اند: سگ هم خداست. خودشان با حال ناراحتی و افسوس از این توهمات و اتهامات میفرمودند: من کی گفتم این سگ خداست؟! من گفتم: چیزی غیر از خدا نیست!

و کم من فرق بینهما! هیچ عارف و موحدی چنین خبطی نمی‌کند که این تعین محدود مقید را بحدّه و تقیده خدا بداند؛ آخر عارفی که معتقد است و می‌گوید: ذات بما هی ذات از چنان اطلاق و بساطتی برخوردار است که اسماء و صفات را بدانجا راهی نیست و حتی همین تعریف و تعبیر را نیز بر نمی‌تابد، می‌تواند چنین کلام سخیف و ادّعی باطلی را بر قلب و زبان خود جاری سازد؟! جَلَّ جلالُ اللهِ و عَظُمَ شأنُه ثُمَّ جَلَّ شأنُ العارفين و الموحدين عن اوهام المخالفين.

به هر حال بیان اسرار صحیح نیست، ولی این امر بدین معنا نیست که بیان معارف الهی و توحیدی کلاً تعطیل شده و این حقائق منتشر نشود. معارف باید بیان شود ولی در بیان آن، ظرائف و دقائق و نکاتی که گذشت مراعات شود.

### بیان معارف

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه از معدود بزرگانی بودند (و شاید اولین کسی بودند) که در عصر اخیر صریح و آشکارا به نشر معارف توحیدی در میان عموم مؤمنین اقدام فرموده و تألیفات زیادی در این راستا نمودند. در زمانی که رساله لبّ اللباب را تألیف کردند، فرمودند: ما یک فوتی در عالم کردیم ببینیم چه

می شود.

رسالة لبّ اللباب اثر عجیبی داشت و در سالهای اول انقلاب که جوانان متدین و مؤمن، تشنه معارف بودند، بسیاری را به راه عرفان سوق داده و در وادی عشق و محبت خداوند داخل نمود و هنوز هم خیل مشتاقان سیروسلوک را به سوی خداوند رهبری می نماید.

در همان زمان برخی معترض بودند و می گفتند: تألیف این نوع کتابها صحیح نیست و افشاء سرّ است. این مطالب همیشه به طور پنهان و خفیه بیان می شده است و نباید به این شکل در دست عموم قرار گیرد. بعد از تألیف کتاب شریف روح مجرد نیز نظیر همین اعتراضات را از برخی دوست داران عرفان می شنیدیم.

ولی مرحوم والد میفرمودند: کلیات مسائل توحیدی و عرفانی مخصوص رفقای سلوکی نیست و الآن هزاران جوان مؤمن تشنه این حقائقند. اگر انسان این مسائل را بیان نکند این تشنگی و عطش از دست می رود و گمان می کنند دین در حدّ همان مسائل ظاهریه و احکام فقهیه است و چه بسا عطش و تشنگیشان ایشان را به سوی دگان داران و عارف نمایانی بکشاند که عرفان را از شریعت جدا کرده و طریقت بدون شریعت و عرفانی بدون تعبّد ارائه میدهند.

باید راه و طریق عارفان راستین که جمع میان ظاهر و باطن نموده اند و حقیقت شریعت و طریقت، هر دو در نزد آنان موجود است، همچون مرحوم آیه الله حاج ملاحسینقلی همدانی و آیه الله حاج سیّد احمد کربلائی و آیه الله قاضی قدّست أَسرارهم، به مردم معرفی شود، تا دیگر کسی نتواند باطل را به جای حقّ سگّه بزند.

گذشته از آنکه، بیان این معارف، اختصاصی به این کتب ندارد؛ خود خداوند در قرآن کریم حقیقت توحید را آشکار و روشن بیان فرموده و با هُوَ

أَلَوُّ وَالْآخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَطْنُ،<sup>۱</sup> به وحدت حقیقیه حقه خویش تصریح فرموده است. ادعیه معصومین صلوات الله علیهم و کتب و دواوین عرفا مشحون از این معارف است و بزرگان اهل معرفت با لسان نظم و نثر در آثار خود بارها این مسائل را به عربی و فارسی شرح و بسط داده‌اند تا هر کسی به قدر خود از آن مستفیض گردد.

مسأله توحید و سلوک و عرفان باید بیان شود، ولی به شکلی که برای افراد اهل دقت و ذوق موجب سوء تفاهم نگردد و قابل فهم باشد و بتوانند با تأمل در جوانب و اطراف مسأله آن را دریابند؛ و خلاصه نه کتمان آن سزاوار است و نه بیان آن به شکلی که اهل علم و دقت را به خطا بیاندازد و اسباب برداشتهای خطا شود.

روی همین جهت، ایشان در تألیفات قیّم خود به راحتی از کنار مسائل معرفتی نمی‌گذشتند و آنقدر جوانب مختلف آن را تبیین می‌فرمودند که هر کس از اهل علم و دانش در آن نظر کند و با انصاف در اطراف آن تأمل نماید، از برداشتهای کج و منحرف در امان بوده و می‌تواند از خلال توضیحات ایشان راهی برای فهم آن مسأله بیابد.

باری، علامه والد بر حفظ احترام همه مؤمنین و شیعیان و عالمان بسیار تأکید داشتند و آثار ایشان در این باب شاهدهی است صادق. ایشان اگر در مقام مدح بودند اسم افراد را با تجلیل و اکرام یاد میکردند، ولی در مقام نقد حتی المقدور از افراد اسم نمی‌بردند و فقط به بیان مطلب اکتفاء می‌نمودند، مگر آنکه آن شخص علمدار جریان می‌شد و معرفی وی مصلحتی اقوی می‌داشت یا واقعه مورد نظر واقعه‌ای مشهور و معلوم بود.

۱. قسمتی از آیه ۳، از سوره ۵۷: الحديد.

و بالجمله، در نقل و نقد و بیان سیره و تاریخ بسیار منصف بودند و آثار تقوی از قلمشان آشکار بود و با مخالف و مؤلف بدون هیچ نفسانیت و هوایی و صرفاً بر اساس انجام وظیفه تعامل میکردند و حتی از مخالفان سرسخت و آنان که در حقشان ظلم نموده بودند با احترام یاد میکردند، تا جائیکه این امر سبب سوء تفاهم برای برخی شده و از احترامات مذکور در کتب ایشان توهّم نموده‌اند که حتماً روابط آن شخص با ایشان روابطی حسنه بوده و تعابیر حضرت والد را دالّ بر تأیید آن شخص دانسته‌اند که این قاعده کلیت ندارد و موارد نقض متعدّدی برای آن می‌توان یافت که داعی بر ذکر آن نیست.

باری، ایشان گرچه از نظر علمی و عملی و ظاهری و باطنی در اوج بودند و بهترین و صحیحترین تعبیر در حق ایشان همان است که مرحوم آقای حدّاد فرمودند؛ یعنی سید الطائفتین؛ ولیکن با این جامعیت بقدری متواضع بودند که هرکس مختصری با ایشان مرتبط و آشنا می‌شد مجذوب و شیفته ایشان می‌گشت.

حسن طلعت و صفای سیرت و اخلاق جمیل ایشان همگان را بخود جذب می‌نمود. چه نسبت به علماء و طلاب و چه نسبت به تحصیل‌کردگان از صنوف دیگر مانند اطباء و مهندسین و چه در غیر آنها، مطلب از همین قرار بود، و موارد متعدّد آن را در طول حیات ایشان مشاهده می‌کردیم.

### صوفیه و خانقاه

درباره صوفیه می‌فرمودند: نباید انسان بر اساس اسامی و عناوین درباره افراد قضاوت کند. خیلی از بزرگان عرفا نیز بوده‌اند که در تاریخ با عنوان «صوفی» خوانده شده‌اند؛ شهید اوّل، شهید ثانی، ابن فهد حلّی، سید حیدر آملی، شیخ بهائی، مجلسی اوّل، ملاصدرا، فیض کاشانی و فیاض لاهیجی

رضوان‌الله‌علیهم و امثال ایشان از علمای بزرگ شیعه، در دوره‌ای صوفی خوانده می‌شدند. و در دوره‌های اخیر نیز مخالفین، بزرگانی چون مرحوم آیه‌الحق حاج ملاحسینقلی همدانی و آیه‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی قدس سرهما را صوفی می‌نامیدند.

ولی نسبت به عموم صوفیان و دراویش معاصر می‌فرمودند: این افراد نوعاً خطا دارند؛ برخی بیشتر و برخی کمتر، و معمولاً آنطور که باید، عامل به شریعت نیستند. بعضی از آنها به تمام معنا شیطان هستند و فقط هدفشان کشاندن مردم به سوی خود و دعوت به خویش بجای خداوند است و هیچ بهره‌ای از عالم معنا ندارند.

و جمعی از آنها که انسی هم با عوالم معنا دارند، طالب خداوند و فناء و عبودیت مطلقه نیستند و به دنبال حالات و کشف و کرامات می‌گردند.

و گروهی از ایشان انسانهایی خوش‌قلب و زحمت‌کشیده هستند و طالب لقاء الله و محب خدا و دل‌باخته رسول خدا و ائمه علیهم‌الصلوة‌والسّلام می‌باشند و بعضی از ایشان در سایه مجاهدتها و زحماتی که می‌کشند به درجاتی نیز می‌رسند؛ ولی مستضعفند و طریق حق را پیدا نموده و طریق و ممشایشان ناقص است و آنطور که باید و شاید به شریعت متعبد نیستند و ظرائف تربیتی را که در قرآن و سنت آمده مراعات نمی‌کنند.

معمول افرادی که در راه خدا وارد می‌شوند و تحت تربیت ولی کاملی که در عالم بقاء‌بالله متمکن باشد نیستند و در اطلاع از شریعت نیز به درجه اجتهاد و استنباط نرسیده‌اند، وقتی متصدی تربیت نفوس می‌شوند، کثیراً برای حل مشکلات طریق و رفع آفات و موانع و استمرار بخشیدن به طریقت و ممشای خود، به اموری متوسل می‌شوند که در شرع وارد نشده و با مذاق و روح شریعت نیز سازگار نمی‌باشد؛ مانند اذکار غیر شرعی و استفاده از آداب و مراسم خاص من



در آوردی و تقیّد به بلندکردن شارب و موی سر و سجده بر مشایخ و ساز و آواز و تار و طنبور و دیگر چیزهایی که نه فقط در شرع از آن اثری نیست بلکه برخی از آنها مکروه و برخی حرام مسلم است.

برخی از این امور ممکن است به شکل موقت و در مورد برخی از اشخاص نافع بوده و حال موقتی بیاورد یا آتش عشق و سوز را در دل سالک روشن کند، ولی اگر با دیده بصیرت نظر شود رواج این روشها در جامعه، مفاسد و مضراتش بیش از منافع و فوایدش می باشد و لذا در صراط مستقیم و منهج قویم شرع مقدس از این طرق برای تقرّب به خدا استفاده نشده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام که از دریچه نفوس مطهر خود همه نفوس را در همه زمانها و همه مکانها به عالم قرب و لقاء سیر میدهند، به این راهها تشویق ننموده و چه بسا نهی هم کرده باشند.

یکی از تفاوت‌های اساسی مکتب تربیتی مرحوم علامه والد و اساتید بزرگوارشان با مکتب تصوّف متعارف، همین تعبّد تام در برابر شرع مقدّس و صاحبان آن و رعایت همین ظرائف و دقائق و توجه به امتداد طریق تربیت در وسعت زمان و مکان و در افق آینده و نسلهای متأخر است که منشأ آن، وقوف و احاطه بر شریعت و تمکّن ایشان در عالم بقاء بود.

روی همین جهت ایشان حتی نسبت به برخی از درویشان که آنها را از اولیاء خدا و مقربان درگاه میدانستند تذکر میدادند که روش و طریقه ایشان صحیح نبوده و باید به تمام و کمال به همان روش تربیتی اهل بیت علیهم السلام بازگردند.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم والد در روح مجرد پس از نقل ماجرای کشته شدن مرحوم آقا سید معصوم علی شاه و مظفر علی شاه و بدّلا به دست آقامحمدعلی بهبهانی میفرماید: «مرحوم»

این عملکرد خطای صوفیه سبب شده است که علمای شرع و مؤمنین متشرّع که این مطالب را می‌بینند، به جهت موارد خلاف شرع، معترض شده و انتقاد کنند و به اشتباه این مسائل را به اصل طریقت و مسیر سلوک و عرفان نسبت داده و به همه اولیاء الهی بدبین شوند و راه خدا را از اصل انکار کرده و خود و دیگران را برای همیشه از طلب لقاء الهی و وصول به مقام فناء و اندکاک محروم نمایند.

روی همین جهت ایشان از مجالست و مرافقت با صوفیّه‌ای که این آفات و اشتباهات در کارشان دیده می‌شد اجتناب داشتند تا مبادا روش آنها تأیید شود یا کسی توهم کند که در طریقه عرفان حقیقی و روش بزرگانی چون مرحوم آیة‌الحق حاج سید علی آقای قاضی قدس‌الله‌سره نیز نسبت به شرع تهاون و سستی می‌شود و بدین واسطه از راه خدا دور گردد.

نسبت به خانقاه هم می‌فرمودند: خانقاه در اسلام نبوده است. در دوره‌ای بزرگان به جهت نیاز به جائی که عده‌ای در آن به عبادت بپردازند و مخصوص تربیت سالکان باشد از آن استفاده می‌نمودند. حال چرا از مسجد استفاده نمی‌نمودند و از خانقاه استفاده میکردند؟ چون مسجد باید برای نمازگزاران همیشه آماده باشد و محلّ تردد است و برای توجّه دائم و خلوت‌گاه محذوراتی دارد؛ ولی الآن چون خانقاه شعار صوفیّه منحرف شده است و آن را در مقابل مسجد علم می‌کنند، ما آن را تأیید نمی‌کنیم.

---

«آیة‌الله انصاری فرمودند: گرچه مظفر علی شاه و سید معصوم علی شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند، و این مسلک خوب نیست؛ اما فرمان قتل اولیای خدا را صادر کردن کار آسانی نیست.» (روح‌مجرّد، ص ۳۸۴)

منظور از خوب نبودن این مسلک، ضعف و قصوری است که در طریقه این بزرگان در تعبّد به شرع دیده میشود.

روی همین جهات با خانقاه و افراد معروف به تصوّف متداول ارتباط نداشتند و دیگران را هم نهی میکردند. خانقاه صفی‌علیشاه نزدیک مسیرشان بود ولی هیچگاه ندیدیم کاری بدان داشته باشند.<sup>۱</sup>

بعضی اوقات افرادی از درویش به نزد ایشان می‌آمدند و تقاضای دستور میکردند. ایشان به شرطی می‌پذیرفتند که طریقه و ممشای سابق را کلاً رها نمایند و صددرصد به دستور شرع متعبد باشند. بعضی از آنها هم می‌پذیرفتند و با اینکه سالها در آن وادی بودند، و ریاضت‌ها کشیده و کارها کرده بودند همه را رها کرده و دست ارادت به ایشان میدادند.

گاهی هم بعضی از آنها مشکلاتی داشتند، می‌آمدند و عرض میکردند. یک بار یکی از ایشان آمده بود و می‌گفت: جنّیان مرا خیلی اذیت می‌کنند. نماز که می‌خوانم می‌آیند اقتدا می‌کنند و هر جا می‌روم همراهم می‌آیند و حتی در دستشوئی می‌آیند و می‌نشینند و می‌خندند.

آقا دستوری فرمودند و رفت. مدّتی بعد می‌گفت: یک هفته طول نکشید که مشکلم برطرف شد و دیگر اثری از آنها در منزل ما دیده نشد.

سیره اساتید ایشان نیز در این مسأله به همین شکل بوده و هیچ‌یک صوفیّه منحرفه را تأیید نمی‌کردند. اگرچه همواره مخالفین راه توحید و عبودیت و فناء،

---

۱. خانقاه صفی‌علیشاهی در آن دوره در دست انجمن اخوت بود. آنها افرادی بودند که دم از عشق و محبت خداوند و عرفان و تصوّف می‌زدند، ولی در عمل، آنجا یکی از مهمترین مراکز ترویج موسیقی و برگزاری مجالس موسیقی در طهران بود. از نظر فکری نیز تحت تأثیر جریانهای روشنفکری عصر مشروطه و پهلوی بود و افرادی مشکوک در آنجا تردد میکردند که از رجال سیاسی عصر پهلوی و متهم به ارتباط با اجانب و عضویت در فرقه‌های فراماسونی که تصوّف را سرپوشی برای این فعالیتها قرار داده‌اند، بودند. لذا مرحوم علامه والد به شدت از ارتباط با این خانقاه اجتناب داشتند.

اولیای الهی را به تصوّف باطل متّهم می‌نمایند و با این نسبت‌های مجعوله و ساختگی، راه طالبان سلوک و عرفان را سدّ می‌کنند، و ایشان نیز از همین اتّهامات ناروا و مجعولات در امان نبودند.

## ارتباط با اهل کتاب

رفتار متین و اخلاق الهی ایشان بگونه‌ای بود که حتی نسبت به همسایه‌های اهل کتاب توجه و ملاحظت داشته هیچگاه چهره در هم نمی‌کشیدند، و همیشه احترام افراد را حفظ فرموده، از تفقد و احوالپرسی آنها دریغی نداشتند.<sup>۱</sup> آنها نیز نوعاً احترام نموده و ارادت خاصی به مرحوم علامه والد داشتند و با آنکه هیچ معرفتی تفصیلی به ایشان نداشتند ولی بر اساس فطرت پاک خود مجذوب نورانیت و اخلاق ایشان شده و به اشکال مختلف محبت خود را نشان میدادند، حتی گاهی برای ایشان نذر میکردند و پس از استجابت حاجاتشان نذری را به خدمت ایشان می‌آوردند.

ظهرها و شبها که برای اقامه نماز به مسجد می‌رفتیم و از خیابان هدایت عبور میکردیم برخی از مغازه‌دارها که نصرانی بودند زود بیرون آمده و سلام میکردند و بعضاً خیلی اظهار محبت می‌نمودند و به تعبیر عامیانه قربان صدقه می‌رفتند.

---

۱. حضرت علامه نجاست اهل کتاب را عرضی میدانستند نه ذاتی؛ روایات نیز همین معنی را می‌رساند. لذا در تماس با آنها چندان محذوری نداشتند و رابطه انس و الفت میان ایشان با مستضعفین از اهل کتاب برقرار بود، تا با اخلاق کریمه، آنها را به اسلام مجذوب نمایند.

مغازه‌داری بود که هر وقت ایشان را می‌دید از مغازه بیرون می‌آمد و عرض سلام میکرد و با تمام وجود می‌گفت: آقا قربانت گردم!

یکی از آنها که مغازه‌ای مختصر داشت و بعضاً خرفه می‌آورد، تا ایشان را میدید با اخلاص تمام می‌گفت: آقای مسلمانها آمدند. و چون خرفه کمیاب بود و میدانست که ایشان طالب آن هستند (خرفه سبزی حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها است<sup>۱</sup> و مرحومه والده زیاد دوست داشتند) گاهی برای ایشان خرفه کنار میگذاشت و تا عبور میکردند خرفه را می‌آورد و به همراهان ایشان میداد.

یک بار که عبور میکردیم و یکی از ایشان با عشق و اخلاص جلو آمد و سلام گرمی کرد و رفت، ایشان فرمودند: آقا اینها با یک سلام بهشت را برای خودشان می‌خرند!<sup>۲</sup>

۱. «خرفه» را به عربی فَرْفَخ یا رِجْلَه گویند که معرّب پریهن است و آنطور که در روایات آمده است سبزی مورد علاقه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است و خواصّ بسیاری دارد و حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای برکت آن دعا فرموده‌اند. خرفه را بَقْلَةُ الزَّهْرَاءِ نیز میگویند و طبق نقل کافی بنی‌امیه از سر عداوت با حضرت زهراء آن را بَقْلَةُ الْحَمَقَاءِ نامیدند و بعداً به این اسم مشهور شد.

مرحوم کلینی با سند خود از فرات بن‌أحنف روایت میکند که: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَقْلَةٌ أَشْرَفُ وَلَا أَنْفَعُ مِنَ الْفَرْفَخِ وَ هُوَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ هُمْ سَمَّوْهَا بَقْلَةَ الْحَمَقَاءِ بُغْضًا لَنَا وَ عَدَاوَةً لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. (کافی، ج ۶، ص ۳۶۷)

و نیز از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که: بَقْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْهِنْدَبَاءُ وَ بَقْلَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَادْرُجُ وَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْفَرْفَخُ. (همان مصدر، ص ۳۶۴)

۲. اینها مستضعف بودند و چون با اخلاص و از سر صدق سلام نموده و اظهار

گاهی نیز برخی از آنان بواسطه حضرت والد کم‌کم هدایت شده و به دین مبین اسلام مشرف شدند.

یکی از اطباء حاذق و زحمتکش مسیحی که دندان‌پزشک بود، بواسطه ارتباط با علامه والد بسیار به دین اسلام نزدیک شده بود، تا جائیکه ایشان قرآنی نیز

محبّت میگردند، ایشان چنین تعبیری فرمودند. و در مجلد سابق گذشت که مستضعفینی که واقعاً قاصرند و دارای اخلاص و عمل صالح باشند و در حیطة فهم و ادراک خود بر ممشای صدق و حقّ عمل نمایند می‌توانند وارد بهشت شوند؛ خصوصاً که راه تربیت و هدایت آنها به صراط مستقیم اسلام در برزخ باز بوده و پس از تعلّم عقائد حقّه از نعمتهای بهشتی استفاده می‌نمایند. این افراد واقعاً از احکام اسلام بی‌خبر بودند. همین شخص که علامه والد درباره وی فرمودند: «با یک سلام بهشت را برای خود می‌خرند»، پیرمردی مشلول و خوش اخلاق بود که علی‌رغم آنکه در طهران سکونت داشت، از اسلام کاملاً بی‌اطلاع بود. مدّتی بود که او را در مسیر نمی‌دیدیم، پس از چند وقت یک بار که از مقابل مغازه‌اش عبور می‌کردیم، بیرون آمد و جلوی علامه والد را گرفت و گفت: برای تفریح، ایام تابستان به کنار دریای شمال رفته بودم، و شروع کرد به تعریف از احوال زنان برهنه‌ای که در کنار دریا دیده بود (با تعبیری که نقل آن اصلاً شایسته نیست) و سپس با کمال صفا و سادگی و خلوص و محبّت می‌گفت: من به جمال آنها نظر می‌کردم و دائم یاد شما کرده و آرزو می‌نمودم که ای کاش آقای ما هم اینجا بود و حظّ می‌برد. و علامه والد هم سکوت کرده و هیچ مطلبی نمی‌فرمودند.

البته سکوت ایشان به معنای تأیید معصیت نبود، بلکه فهم او قاصر از این معنا بود. و از این نوع برخوردها، مبلّغ علم این شخص و امثال وی و میزان آگاهی ایشان از اسلام و شریعت به خوبی معلوم می‌شود.

باری، در میان نصاری افراد سلیم‌النفس و حقّ طلب زیاد یافت می‌شوند، به خلاف یهودیان؛ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ ذَٰلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. (آیه ۸۲، از سوره المائدة)

البته در بین کشیشان و بزرگان نصاری این صداقتها و تواضعها کمتر دیده می‌شود.

به او هدیه دادند.<sup>۱</sup> علامه والد میفرمودند: از روی علاقه‌ای که به ما دارد، میگردد تا نقطه‌ای را روی دندان ما پیدا کند که قابل اصلاح باشد و بواسطه همان کاری برای ما انجام دهد.

روزی خدمت ایشان عرض میکرد: آقا حرفهای شما همه حق است و همه صحیح است، ولی من می‌ترسم اگر مسلمان شوم نتوانم دینم را حفظ کنم؛ چون همه اطرافیان عقیده دیگری دارند و دینداری در این شرایط سخت است.

از داد و ستد با نصاری ابائی نداشته و منعی نمی‌فرمودند. پائین‌تر از مسجد داروخانه‌ای بود که دکتر آن نصرانی بود و ایشان برای گرفتن دارو همیشه به او مراجعه میکردند.

یکبار به حقیر فرمودند: آقا جان میدانی چرا من به او مراجعه می‌کنم؟ برای اینکه او دقیق است، گرچه نصرانی است، اما در پیچیدن نسخه بسیار دقت دارد.

نسخه را که به او میدادیم، اول یکبار دقیق آن را می‌خواند، بعد از اینکه تک‌تک دواها را تشخیص داد، دوباره نام داروها را از اول بلندبلند می‌خواند و بعد

۱. نام وی دکتر باکدان آراکلیان بود و در کار خود بسیار زحمت می‌کشید و چه بسا اصلاً اجرتی نمی‌گرفت. یکی از دندانهای حقیر بصورت هشت شکسته بود، چنان با مهارت و صرف وقت و دقت، تکه‌های این دندان را به هم چسبانید که سالیان سال هر پزشکی آن را می‌دید می‌پرسید: آقا این کار کیست؟ هر کس بوده بسیار زحمت کشیده است.

مرحوم علامه والد نیز در کتاب نورملکوت قرآن پس از نقل مطلبی، از ایشان یاد نموده و گفته‌اند: «ناقل این قضیه برای حقیر، جناب محترم استاد و پزشک عالیقدر دندان: دکتر باکدان آراکلیان، هداه الله تعالی إلى النهج القويم والصراط المستقیم است که هم در تخصص و استادی در فن خود، و هم از جهت صدق و راستی، از پزشکان ارجمند ماست.» (نورملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۷۸)



خودش یا دیگری آن دارو را می آورد، و سپس برای بار سوم داروها را می خواند و آنها را با آنچه در نسخه نوشته بود تطبیق میکرد؛ و خلاصه همیشه برای هر نسخه‌ای سه بار کامل نسخه را با دقت می خواند و تطبیق میداد.

میفرمودند: طیب با جان مریض سر و کار دارد و باید در کار خود دقیق باشد. نام دارو باید دقیق و خوانا نوشته شود و دقیق و صحیح خوانده گردد؛ برخلاف آنچه مشهور شده بود که هر طیبی که خطش سخت تر خوانده شود در نزد عوام الناس حاذق تر شمرده شود!<sup>۱</sup>

۱. یک بار والد معظم نسخه‌ای را نشان طیبی دادند، وی گفت: آقا نسخه‌های ایشان را بنده اصلاً نمی توانم بخوانم، یک داروخانه مخصوصی است که تنها اوست که این خط را می تواند بخواند و البته او نیز گاهی نمی تواند بخواند!

علامه والد از آنجا که از سالها قبل به امراض گوناگونی مبتلی شده بودند، لذا با طائفه اطباء زیاد سر و کار داشتند و معمولاً غالب آنان مجذوب ایشان شده و به تدریج رابطه دوستی برقرار میگردید و تا آخر عمر شریف ایشان ادامه داشت و لذا اطباء بسیاری با ایشان مراوده داشتند؛ خصوصاً که مقید بودند که به أعلم مراجعه نمایند و در انتخاب طیب، بهترین‌ها را بیابند و بعد از یافتن طیب أعلم، اطاعت از اوامر وی را واجب شرعی میدانستند.

میفرمودند: اطاعت از عالمترین طیبی که به وی دسترسی پیدا می شود واجب است؛ چون حفظ صحت واجب شرعی است و قول طیب متخصص متعهد حجت است و با دقتی تمام، همه دستورات اطبا را مراعات میکردند و مکرر اطبا به ایشان می گفتند: ما در طول دوران طبابتمان کسی را مطیع تر از شما ندیده ایم.

روابط ایشان با اطبا بسیار حسنه بود و بالنسبه به برخی از اطباء که تقید و تدین بیشتری داشته و نسبت به مداوای مؤمنین و بندگان خدا دلسوز و متعهد بودند، این ارتباط و دوستی صمیمی تر و وثیق تر می شد و حتی حضرت والد خودشان به دیدن آنها می رفتند و بعضاً ایشان را به منزل دعوت میفرمودند، مثل آقایان دکتر توسلی، دکتر امیدی، دکتر خوارزمی، دکتر یغمائی، دکتر فریدحسینی، دکتر لاری، دکتر سجادی، دکتر شهریاری، دکتر حسینی همدانی، دکتر ⇨

این نوع تعامل و ارتباط ایشان مخصوص به مستضعفین بود، ولی با افراد درس خوانده و عالمی که بطلان مسیحیت را می فهمیدند و باز هم اسلام را انکار میکردند برخوردشان کاملاً متفاوت بود. یکبار در خدمتشان بودیم که یکی از کشیشهایی که انسان درستکاری نبود و از سر حق ستیزی و استکبار، با حق مخالفت می ورزید، بالباس رسمی از طرف مقابل می آمد، تا چشمش به ایشان افتاد راهش را کج کرد و به تعبیری فرار نمود؛ حضرت والد بلافاصله این آیه را با صدای رسا و بلند تلاوت نمودند: **كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ۖ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ!**<sup>۱</sup> و با این کلام یکی از مصادیق آیه شریفه را به خوبی و روشنی بیان فرمودند.

---

« توحیدی، دکتر میردامادی و سائر اطباء محترم که مراتب محبت و مودت میانشان با علامه والد برقرار بود و گاه به مناسبت، اسمی از ایشان در دوره علوم و معارف اسلام نیز آمده است. ۱. آیه ۵۰ و ۵۱، از سوره ۷۴، المذثر؛ «گویا ایشان حمارهایی هستند رمیده و فراری شده که از شیری ژیان گریخته اند.»

## ارتباط با مؤمنین

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه نسبت به صله ارحام، همانطور که شرع مقدس سفارش کرده است، بسیار تأکید داشته و به این امر اهتمام میفرمودند؛ چه بسا ماهی یک بار و گاه بیشتر، از ارحام و همشیره‌هایشان عیادت میکردند، و اصلاً شروع این مجالس اعیاد و وفیات برای ارحام بوده که بعد گسترده‌تر شده است.

در کنار عیادت و سرکشی، اگر کسی نیازی نیز داشت در صدد رفع آن برآمده و بی دریغ کمک میفرمودند و این کمک‌ها تا آخر ادامه داشت.

در ارتباط با همسایگان نیز همیشه سفارش به نیکی و خیر نموده، مواظبت داشتند که کوچکترین آزاری به همسایه نرسد.

در دین مبین اسلام نیز به مراعات همسایه و حقوق آن تأکیدات بسیاری شده است، به حدی که در روایت آمده است که: **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَشْفَعُ لِبَارِهِ وَ مَا لَهُ حَسَنَةٌ**<sup>۱</sup> «مؤمن برای همسایه‌اش که هیچ حسنه‌ای ندارد شفاعت میکند.» و میگوید: ای پروردگار من! همسایه من از اذیت و آزار من جلوگیری میکرده است و

---

۱. روضه کافی، ص ۱۰۱.

بدینوسیله از او شفاعت می نماید.

همیشه به رفقائی که با موتور به منزل ایشان مراجعه میکردند میفرمودند: قبل از ورود به کوچه موتور را خاموش کنید و هنگام رفتن نیز آن را بیرون از کوچه روشن کنید؛ و چه بسا در مورد صدای ماشین مخصوصاً اگر وقت استراحت مردم بود همین سفارش را میفرمودند.

با اهل مسجد نیز معاشرتی خوب و معروف داشتند و بیشتر با جوانانی که طالب حقائق و معارف بودند انس و الفت داشتند و آنان را از معارف ناب اسلام بهره مند میفرمودند.

نسبت به غیر متدینین نیز عموماً با رحمت و شفقت مطالب لازم را بیان میفرمودند و اگر کسی از میان آنها آمادگی و پذیرش داشت او را بالخصوص امر به معروف و نهی از منکر میفرمودند.

فی المثل در زمان طاعوت که زدن کراوات شیوع پیدا کرده و چه بسا علامت تشخیص و روشنفکری شده بود، ایشان میفرمودند: کراوات نیز مانند پایون از مصادیق صلیب است و اینها از اختصاصات نصاری است و برای مسلمان جائز نیست، و اگر کسی با آنها نماز بخواند در صورت علم، نمازش باطل است.

یا در مورد حرمت تراشیدن ریش گاهی به مناسبت توضیح داده و افراد را از این عمل حرام باز میداشتند.

با کودکان و اطفال نیز بسیار مهربان بوده و با کمال رحمت و شفقت برخورد میکردند، بطوری که کودکان عموماً ایشان را دوست داشتند.

کلاً ایشان همیشه مبتدی به سلام بودند و این سیره مرضیه را نسبت به کوچکترها نیز داشتند، حتی بعضاً دست آنها را می بوسیدند و هیچ ابائی از سلام کردن به اطفال نداشتند؛ زیرا این امر را رویه و سیره رسول خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِيدَانَسْتَنَد.<sup>۱</sup>

---

۱. حضرت امام رضا عليه السلام از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل میفرمایند که: یکی از سنتهای آن حضرت که اعتناء بسیاری به آن داشتند، سلام نمودن بر اطفال بود. در عیون أخبار الرضا عليه السلام آمده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ: الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ، وَرُكُوبُ الْجِمَارِ مُؤَكَّفًا، وَحَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدِي، وَ لُبْسُ الصَّوْفِ، وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ؛ لَتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي. (عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۸۱)



## سیره برخورد با حیوانات و جمادات

حضرت علامه آیه الله والد معظم روحی فداه متوغل در توحید بودند، فلذا نگاهشان به عالم هستی و همه موجودات توحیدی بود، هرگز ظاهر را منفک از باطن نمی دانستند، بلکه میفرمودند: ظاهر مرآت باطن است.

به همین جهت نسبت به حیوانات رفتاری الهی داشتند، حیوانات خانگی امثال گربه را از خود نمی راندند و میفرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند: **أَكْرَمُوا الْهَرَّةَ؛ فَإِنَّهَا مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ وَ الطَّوَّافَاتِ**.<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> «گربه را إکرام

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۰۳.

۲. در لسان العرب گوید: «طاف فی البلاد طَوْفًا و تَطَوَّافًا و طَوَّفَ: سار فیها. و الطَّائِفُ: العائِسُ باللیل. و الطَّائِفُ: العَسَسُ. و الطَّوَّافُونَ: الخَدَمُ و المَمَالِیک. و قال الفراء فی قوله عزَّوجلَّ: طَوَّفُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، قال: هذا کقولک فی الکلام إِنما هم خَدَمُکُم و طَوَّافُونَ عَلَيْکُم، قال: فلو کان نَصَبًا کان صَوَابًا مَخْرُجًا مِنْ عَلَیهِمْ. و قال أبو الهیثم: الطَّائِفُ هو الخادمُ الَّذی یخدمک برفقٍ و عنايةٍ، و جمعه الطَّوَّافُونَ. و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فی الهَرَّةِ: إِنما هی مِنَ الطَّوَّافَاتِ فی البَیْتِ؛ أی من خَدَمِ البَیْتِ. و فی طریقٍ آخَرَ: إِنما هی مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْکُم و الطَّوَّافِ فَعَّالٍ، شَبَّهَها بالخادم الَّذی یطوف علی مَوْلاه و یدور حولَه، أَخَذًا من قوله: لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لَا عَلَیْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّفُونَ عَلَيْکُمْ. و لَمَّا کان فیهم ذکورٌ و إناثٌ قال: الطَّوَّافِينَ و الطَّوَّافَاتِ.» (لسان العرب، ج ۹، ص ۲۲۶)

نمائید؛ چراکه آنها مانند خدمات کارهای شما هستند، در منزل رفت و آمد می‌کنند و فوایدی برای شما دارند.»

همچنین از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مروی است که فرمودند: **اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا خَوَّلَكُمْ وَ فِي الْعُجْمِ مِنْ أَمْوَالِكُمْ. فَقِيلَ: مَا الْعُجْمُ مِنْ أَمْوَالِنَا؟ قَالَ: الشَّاةُ وَالْهَرُّ وَالْحَمَامُ وَ أَشْبَاهُ ذَلِكَ.**<sup>۱</sup> «در تعامل با چیزهایی که خداوند به شما عطا نموده و نیز در ارتباط با اموال زبان‌بسته تقوای الهی را پیشه کنید. سؤال شد: منظور از اموال زبان‌بسته چیست؟ حضرت فرمودند: گوسفند و گربه و کبوتر و امثال آنها.»

گربه‌هایی که در منزل تردد میکردند خیلی با ایشان انس داشتند؛ چون وقتی غذائی مناسب در منزل تهیه می‌شد و این حیوانات می‌آمدند ایشان نمی‌توانستند خودشان تناول کنند و به آنها رسیدگی نکنند؛ خصوصاً اگر میدیدند که حیوان بچه‌دار است و باید شیر دهد، قسمتهای لذیذ غذا را به او داده و خودشان از برنج آن تناول می‌فرمودند. این حیوانات هم که این حال ایثار و گذشت و شفقت را دیده بودند دیگر ایشان را رها نمی‌کردند و مدتی بود که حتی در اطاق هم وارد شده دور و بر ایشان می‌آمدند و می‌نشستند و اسباب اذیت خانواده را فراهم کرده بودند، ولی ایشان باز هم با آن حیوانات مماشات می‌نمودند.

گاهی مرحومه والده اظهار میداشتند که آقا اینها خانه را کثیف می‌کنند، بچه گذاشته‌اند و اسباب دردسر شده‌اند، ایشان می‌فرمودند: به‌هیچ‌وجه کاری به آنها

﴿ و در مجمع‌البحرین گوید: «طاف بالشیء یتطوف طَوْفًا و طَوْفَانًا: استدار به. و استَطَافَ بمعناه. و فی حدیثِ الْهَرَّةِ: هِيَ مِنَ الطَّوْفَانِ عَلَيْكُمْ وَ الطَّوْفَانِ؛ أی تطوف علیکم باللیل و تحفظُکم من کثیرٍ من الأَفَاتِ.» (مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۹۱)  
۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۲.



نداشته باشید، بچه‌هایشان را از منزل بیرون نکنید.

در مورد نگهداری مرغ و خروس سفارش می‌فرمودند که حتماً به آب و دانه آنها توجه داشته باشید و مراقب باشید اطفال آنها را اذیت نکنند. می‌فرمودند: اگر یک روز اینها گرسنه بمانند و حششان ضایع شود آن روز شما نزد خداوند مسؤول بوده و حق آنان مانع قبولی کامل اعمال حسنه شما شده و سیر شما به سوی خداوند متوقف می‌گردد. این حیوانات زبان بسته اسیر دست شماست و خداوند روزی اینها را در دست شما قرار داده است و نباید در حششان کوتاهی نمائید.

اگر میدیدند در حق این حیوانات کوتاهی شده بسیار ناراحت می‌شدند و خودشان فوراً آب می‌بردند و دانه می‌ریختند و در اواخر که سنشان بالاتر رفته بود و احتمال میدادند که نتوانند به حیوانات رسیدگی کامل نمایند، قفس مرغ و خروس‌ها را جمع نموده و آنها را از منزل بیرون بردند.<sup>۱</sup>

۱. نگهداری کبوتر و خروس - خصوصاً خروس سفید - در منزل مستحب است و برای دفع شیاطین جن بسیار مفید می‌باشد. مرحوم والد هم خودشان به این سنت عمل میکردند و هم دیگران را ترغیب می‌نمودند.

در بحار الأنوار از مکارم الأخلاق از حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام روایت میکند که فرمودند: لَا يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُقَ بَيْتٌ أَحَدِكُمْ مِنْ ثَلَاثَةٍ وَ هُنَّ عَمَارُ الْبَيْتِ: الْهَرَّةُ وَالْحَمَامُ وَالذَّيْكُ. فَإِنْ كَانَ مَعَ الذَّيْكِ أُنَيْسَةٌ وَالْأَفْلَا بَأْسٌ لِمَنْ لَا يَقْدِرُهَا. «سزاوار نیست که خانه هر یک از شما از سه چیز خالی باشد که محل سکونت این سه در منازل است: گربه و کبوتر و خروس. و اگر همراه با خروس مرغی باشد که خروس با آن انس بگیرد و از تنهایی درآید بهتر است و اگر کسی بر تهیه مرغ قادر نیست، مانعی ندارد.» (بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۳)

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که: إِنَّ حَفِيفَ أُجْنَحَةِ الْحَمَامِ لَيَطْرُدُ الشَّيْطَانَ. و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند: اتَّخَذُوا فِي بُيُوتِكُمْ الدَّوَابَّ يَتَسَاغَلُ بِهَا الشَّيْطَانُ عَنْ صِبْيَانِكُمْ. (همان مصدر، ص ۱۶۲ و ۱۶۳)

به خاطر دارم یک وقتی خروسی در منزل داشتیم بسیار درشت هیکل و پر سر و صدا، ظهرها کسی از دست او خواب نداشت. یکبار که بی‌موقع مشغول خواندن بود و سر و صدائی راه انداخته بود، ایشان رفتند کنار قفس او نشستند و فرمودند: ساکت باش، چه خبر است؟! خروس فی‌الغور آرام شد و دیگر صدائی نکرد.

نسبت به قربانی عید قربان مقید بودند و سفارش می‌فرمودند که مستحبات شرعی هنگام ذبح گوسفند رعایت گردد. گاه تگّه نباتی نیز خودشان در دهان گوسفند می‌گذاشتند.

روح تواضع و حقیقت بندگی به قدری در ایشان عمیق و استوار بود که حتّی راضی نمی‌شدند برای راحتی خود جان حشرات را بگیرند. مورچه را نمی‌کشتند و زنبور را صرفاً از اطاق بیرون می‌کردند و از حشره کش برقی نهی می‌نمودند.

گذشته از حیوانات حتّی نسبت به جمادات نیز همینطور بودند. می‌فرمودند: همه این جمادات حیّ و زنده و دارای شعور و ادراکند؛ هر کدام از وسائل منزل حقّی دارد که باید ادا شود. باید از آنها درست استفاده نمود و آنها را سالم نگه داشت و در مسیر صحیح بکار بست. خداوند همه این موجودات را برای کمال خلق کرده است و کمال آنها اینست که در مسیر توحید و عبودیت از آنها استفاده شود و گرنه حقّ آنها ضایع شده است و اگر خدای ناکرده در راه معصیت از آنها استفاده شود، از انسان ناراضی خواهند شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ؛ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ.<sup>۱</sup>

۱. نهج‌البلاغه، ص ۲۴۲.

«در بارهٔ بندگان و شهرهای خداوند تقوای الهی را پیشه کنید؛ چراکه شما حتی از اماکن و حیوانات مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرید.»

روی همین اساس است که در روایات متعدّد از شکایت و نالهٔ جمادات در اثر معصیت انسانها سخن گفته شده است؛ مانند آنچه در *خصال* به سند خود از حضرت امام صادق علیه‌السلام از حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلّم روایت نموده که فرمودند:

مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَعَجِجِهَا مِنْ ثَلَاثَةٍ: مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُسْفَكُ عَلَيْهَا، أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زَنَى، أَوْ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.<sup>۱</sup> «زمین از سه چیز به درگاه الهی ناله کرده که هیچگاه مانند آن ناله نکرده است: از خون حرامی که بر آن ریخته می‌شود، یا اینکه کسی از زنا خود را بشوید و غسل نماید، یا آنکه کسی قبل از طلوع آفتاب بر روی آن بخوابد.»

علامهٔ والد در رسالهٔ *لَبَّ اللَّبَابِ* فرموده‌اند:

«سالک کسی را گویند که با قدم سلوک و مجاهده بخواد بعون‌الله و توفیقه در سایهٔ ذلّ عبودیت و خاکساری و تضرّع و ابتهال، کدورت و قشر نفس و عقل را کنار زده و با عقل پاک و نفس روشن و نورانی بی‌غُلّ و غَشّ و با صفا و جلای خود، آن حقائق عالیه را در همین نشأهٔ مادیّه و جهان‌ظلمانی مشاهده کند. چه بسا اتفاق می‌افتد که سالک همین وضوء و نماز را به صورت واقعی خود مشاهده میکند و می‌بیند که از حیث شعور و إدراک، هزاران مرتبه از صورت جسمانیّهٔ خارجیّهٔ آن امتیاز دارد؛ چنانکه راجع به صور مثالی عبادات در عالم برزخ و قیامت و تکلم انسان با آنها در اخبار ائمهٔ طاهرین صلوات‌الله‌وسلامه علیهم اجمعین مطالبی ارزنده و بسیار نفیس وارد است، و در قرآن مجید راجع به نطق جوارح و سمع و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱.

بصر آیه‌ای است.

پس نباید گمان کرد که مسجد عبارت است از همین خشت و گل، بلکه آن را واقعیّتی است زنده و مدرک و شاعر، لذا در اخبار آمده است که در فردای قیامت قرآن و مسجد نزد پروردگار خود شکایت می‌نمایند.

شخصی از سالکین راه خدا به بستر خود آرمیده بود چون خواست از این پهلو به آن پهلو بغلطد ناگهان از زمین ناله‌ای شنید. چون علت را طلب کرد خودش إدراک کرد یا به او گفتند که این ناله زمین از فراق شما بوده است.<sup>۱</sup>

میفرمودند: حَقّ فرش این است که انسان مستقیماً پای خود را روی آن بگذارد نه اینکه با کفش روی آن راه برود، مخصوصاً با کفش بیرون. میفرمودند: این فرشی که با این همه زحمت و صرف وقت بافته شده نباید با کفش پا روی آن گذاشت.

حقیر گاهی مشاهده کرده‌ام برخی از بافندگان فرش در اثر ممارست طولانی و زحمات طاقت‌فرسا انگشتان دستشان کج شده است، این زحمات احترام دارد. میفرمودند: حَقّ منزل اینست که مجلس عروسی در آن برگزار گردد و این مجالس موجب برکت منزل است؛ خانه‌ای که میهمان در آن رفت و آمد کند و اطعام داده شود بابرکت می‌شود، که مع‌الأسف امروزه بواسطه انحراف و اعوجاج فرهنگ اسلامی و رونق فرهنگ کفر اینگونه برکات از منازل مردم برچیده شده است.

۱. رساله لبّ اللباب، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

فصل دوم

وسائل ارتباط جمعی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

انسان به علت نیازمندی‌های گوناگونی که دارد و بخاطر کثرت نواقص وجودی خود چاره‌ای از زندگی اجتماعی و ارتباط با دیگران ندارد. ارتباط با دیگران بواسطه ازدواج و تعاون و تعاضد در امور باعث می‌شود که بتواند امور خود را مدیریت نموده به حظّ و بهره‌آوایی و اکمل از زندگی برسد.

روی این جهت و بدنبال یافتن ابزارها و وسائلی برای ارتباط با دیگران، وسائل ارتباط جمعی شکل گرفته است که در تأمین احتیاجات انسان بالأخص نیازهای فرهنگی معرفتی او می‌تواند نقش مهمی را ایفا نماید.

از طرفی اگر استفاده از این ابزارها به شکل صحیح خود صورت نپذیرد و در اثر نقشه‌های استعمار و جنود ابلیس بکارگیری این ابزارها باعث انحطاط روحی و بوجد آمدن نواقص و مشکلات فرهنگی تربیتی گردد، چیزی جز خسران و محرومیت از مواهب الهی عائد انسان نخواهد شد.

در این فصل به برخی از آفات و مضرات این وسائل و نکاتی که مرحوم علامه‌والد در این باب براساس شهود قلبی یا براساس مبانی فقهی خود تذکر می‌فرمودند اشاره خواهد شد، تا بتوانیم با بصیرت بیشتر خود را از قرارگرفتن در

این دامها و شبکه‌های گسترده شده حفظ نمائیم.



## روزنامه

میفرمودند: عمر انسان عزیز است و سرمایه‌ایست که دیگر باز نمی‌گردد و باید در بهترین راه از آن استفاده نمود. ایشان خواندن روزنامه را برای افراد عادی اتلاف عمر دانسته و لذا شاگردان خود را از آن نهی میکردند. در مواعظ حضرت امام مجتبی علیه‌السلام آمده است که آن حضرت میفرمودند:

ابْنَ ءَادَمَ، إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمَّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَإِنَّ الْكَافِرَ يَتَمَتَّعُ. وَكَانَ يُنَادِي مَعَ هَذِهِ الْمَوْعِظَةِ: وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.<sup>۱</sup>

«ای فرزند آدم، تو همواره از روزی که از شکم مادر به دنیا آمده‌ای در حال از بین بردن عمر خود می‌باشی، پس از آنچه اکنون در دستان توست برای آینده خود در آخرت توشه بگیر؛ چرا که مؤمن همواره برای آخرت از دنیا توشه برمی‌گیرد و کافر به تمتعات و لذات دنیوی اکتفاء می‌نماید. حضرت امام مجتبی علیه‌السلام دأبشان چنین بود که پس از این مواعظ این آیه را با صدای بلند تلاوت میفرمودند: وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.<sup>۲</sup> توشه بگیرید که بهترین توشه تقوای الهی است.»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶.

۲. قسمتی از آیه ۱۹۷، از سوره ۲: البقرة.

باری میفرمودند: مطالب مندرج در روزنامه‌ها غالباً مسائلی است که نه نفعی برای دنیا دارد و نه برای آخرت، و افراد معمولاً جهت ارضاء حس کنجکاوی و عادت به تحصیل این‌گونه مسائل، به مطالعه آن مشغول می‌شوند. ما اگر در دنیا فرصتی داریم باید به مطالعه معارف پردازیم. این قدر در زمینه توحید و معاد و مقام حضرت پیامبر اکرم و ائمه علیهم‌السلام و سیره ایشان و دقائق و ظرائف اخلاق و عرفان و سیروسلوک و تربیت خانواده و آداب زندگی و احکام شرعی و امثال آن، مطالب مورد احتیاج وجود دارد که انسان مؤمن فرصت مطالعه اخبار زودگذر و بی‌فائده را پیدا نمی‌کند.

مطالب مندرج در روزنامه‌ها معمولاً مسائلی است که مربوط به حوادث گذرای جامعه است و ثمره‌ای در زندگی ندارد و احراز صدق و کذب آن نیز چندان آسان نیست و گزارش‌های ضدّ و نقیض و ناقص در منابع ارائه می‌شود. اگر برخی مطالب علمی نیز در آن بیان می‌شود هم پراکنده است که در ذهن باقی نمی‌ماند و هم میزان استناد آن از جهت علمی مشخص نیست. لذا روزنامه منبع مفیدی برای مطالعه نیست و انس با آن موجب اتلاف عمر است؛ خصوصاً برای طالبی که مشغول تحصیل هستند و اگر بخواهند خوب درس بخوانند، در شرائط عادی نیز وقت کافی ندارند.

گاهی از خدمتشان سؤال می‌شد: به هر حال طلبه و غیرطلبه باید از حوادث جامعه مطلع باشد و باید عالم به زمان باشد و دسیسه‌های دشمنان و سیاست‌های ایشان را بشناسد؛ **العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس**<sup>۱</sup>. «کسی که از زمانه خویش آگاه باشد شبهات بر او هجوم نمی‌آورد و امور بر او مشتبه نمی‌گردد.»

میفرمودند: مسائل بسیار مهمّ و حوادث مطرح به طور طبیعی خبرش در

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷، کتاب العقل و الجهل، ح ۲۹.

جامعه منتشر می شود و به گوش شما نیز می رسد و مطالبی که مهم نیست دانستن یا ندانستن آن ثمره‌ای ندارد.

اما آگاهی از زمان و شرائط جامعه و آشنائی با دسیسه‌های استعمارگران، محتاج به خواندن روزنامه نیست و برای این جهت بهتر است که کتاب‌های تاریخی و بخصوص تاریخ سیاسی مطالعه شود. در کتاب‌های تاریخی چون انسان تاریخ دوره‌ای را به شکل پیوسته مطالعه میکند و دست‌های پشت پرده نیز در آن آشکار شده است، به خوبی می توان سیر تغییرات و تحولات یک جامعه و نقش استعمارگران را در آن دید و بینش سیاسی را افزایش داد.

در این راستا به خواندن کتاب‌های مورخان امین و صادق همچون حسین مکی به خصوص کتاب: *تاریخ بیست ساله ایران و تاریخ سیاسی سلطان احمدشاه* و یا کتاب‌هایی همچون: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی و خاطرات مستر همفر* سفارش می‌فرمودند.

اگر انسان این نوع کتاب‌ها را بخواند، به راحتی دسائس و خیانت‌های دشمنان اسلام و راه‌های نفوذ آنها در جوامع اسلامی را می‌فهمد که به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام: *اَسْتَدِلُّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدَكَانَ فَإِنَّمَا الْأُمُورُ أَشْبَاهٌ*<sup>۱</sup> «به واسطه گذشته‌ها بر آینده استدلال نما و آینده را از گذشته بشناس؛ زیرا که وقایع مشابه هم هستند.»

به همین منوال به خواندن سفرنامه‌ها و گزارش‌های واقعی از ملل مختلف مانند *سفرنامه برادران امیدوار* نیز سفارش می‌کردند که اطلاع از مضامین آن برای طلاب بسیار مفید است.

اینها همه نسبت به افراد عادی بود که در مصدر مسائل سیاسی و اجرائی

۱. نهج البلاغه، ص ۴۰۴.

نیستند؛ اما کسانی که مسؤولیتی بردوش دارند که باید از حوادث و ریز اخبار جاری مطلع باشند، یا برخی از طلابی که از تحصیل فارغ شده‌اند و به برخی وظائف اجتماعی مشغول می‌باشند، نسبت به این افراد می‌فرمودند که مطالعه روزنامه به مقدار نیاز منعی ندارد.

خود ایشان هیچ‌گاه روزنامه نمی‌خریدند مگر در دوران انقلاب که برخی روزنامه‌ها مثل *اطلاعات* را می‌گرفتند و نسبت به مسائل سیاسی به شکل دقیق پی‌گیر بودند و مطالب لازم را مطالعه می‌فرمودند.

و بالجمله، تهیه روزنامه و مطالعه آن مثل امور دیگر باید به گونه‌ای باشد که بتوان به قصد قربت و تحصیل رضای الهی آن را انجام داد و نیز راهی آسان‌تر و کم‌مؤونه‌تر از آن برای تحصیل غرض وجود نداشته باشد.

## رادیو و تلویزیون

در زمان طاغوت و حکومت ستمشاهی میفرمودند: وسائل ارتباط جمعی خصوصاً رادیو و تلویزیون از اموری است که می تواند نقش بسیار مهمی در احیاء فرهنگ اصیل اسلام داشته باشد و اگر از آن به شکل صحیح استفاده شود برکات فراوانی خواهد داشت و تا آخر نیز بر همین مبنا بودند.

در منزل رادیویی داشتند که در موارد لزوم استفاده میکردند. سابق که مجالشان واسع تر بود و تمام اوقاتشان مستغرق در تألیف نبود گاهی مثلاً خلاصه اخبار را - اگر گوینده زن نبود - استماع می نمودند.

ولی مع ذلك نه در آن دوره در منزل تلویزیون داشتند و نه بعد از انقلاب اسلامی. استفاده از تلویزیون در منزل را مطلقاً منع میفرمودند و از خانه بیرون بردن آن را از شرائط اولیه سلوک الی الله می شمردند. به همه شاگردانشان دستور میدادند که به هر شکلی شده آن را از منزل خارج کنند و اهل خانه را با ملاحظت و مهربانی با تبیین مفاسد و اشکالات شرعی آن، قانع نمایند.

میفرمودند: تلویزیون فی حدّ نفسه هیچ منعی ندارد، ولی امروزه مفاسدی دارد که استفاده از آن حرام می باشد. درست است که انقلاب شده و بناست که مفاسد آن اصلاح شود، ولی تا اصلاح نشده استفاده از آن جائز نیست.

میفرمودند: تلویزیون مادامی که دارای این مفاسد می باشد، جعبه شیطان

است که در منازل مسلمانان آمده و شیطان با همین ابزار، دین و عفت و ناموس مسلمانان را از آنها خواهد گرفت، چراغ یاد و ذکر خداوند و توحید حضرت حق را در خانه‌های اهل ایمان خاموش کرده و آنها را به وادی غفلت و بوار و هلاک می‌کشاند.

می‌فرمودند: مرحوم حضرت آقای انصاری که در عصر طاغوت بودند، در منزلی که تلویزیون بود وارد نمی‌شدند و بنده در اطاقی که تلویزیون در آن باشد وارد نمی‌شوم؛ و نسبت به این معنا اصرار و جدّیت داشتند.

جدّه مادری حقیر مرحومه تاج الشریعه شیخ الاسلامی همسر مرحوم حاج آقا معین شیرازی رضوان‌الله‌علیهما خانمی بودند بسیار صالحه و مؤمنه و نورانی و اهل سلوک و تهجد، و به شدت به علامه والد قدس سره محبت و ارادت می‌ورزیدند. چند سال بعد از انقلاب سکنه کرده و توان حرکت نداشتند و دید چشمشان هم ضعیف شده بود.

در خدمت علامه والد برای عیادت ایشان به منزلشان رفتیم. دو اطاق تودرتو بود که ایشان در اطاق دوم روی تختی خوابیده بودند. مرحوم علامه به محض آنکه وارد اطاق اول شدند دیدند روبروی ایشان در اطاق دوم تلویزیونی گذاشته شده است، وارد اطاق دوم نشدند و همانجا در کنار در نشستند، با اینکه ایشان دائم الذکر بوده و به علّت ضعف دید، از تلویزیون استفاده نمی‌کردند و به آن توجهی نداشتند.

هرچه مرحومه جدّه ما اصرار کردند که بفرمائید داخل، در این اطاق تشریف بیاورید، فرمودند: من در اطاقی که تلویزیون باشد پایم را نمی‌گذارم. گفتند: آقا تلویزیون خاموش است. باز فرمودند: من در اطاقی که تلویزیون باشد پا نمی‌گذارم.

این جدّیت ایشان به جهت مفسد و آثار سوء تلویزیون بود که آن را به آلت

حرام تبدیل نموده بود. و ایشان به دو جهت به اطاقی که در آن این وسیله حرام بود وارد نمی شدند: اولاً از باب نهی از منکر و ثانیاً از این باب که این وسیله به سبب مفساسدی که در وضعیّت موجود بر آن مترتب است، مبغوض حضرت حقّ بوده و اولیاء و دوستان خدا از دیدن چیزی که مبغوض خداوند است رنجیده خاطر می شوند.

هر چیزی که آلت معصیت و لهو و غفلت شود، ذاتاً مبغوض خدا و رسول خدا و اوصیای گرامی آن حضرت علیهم السّلام و مبغوض ملائکه الهی است، چه در حالی باشد که از آن استفاده سوء شده و در راه معصیت بکار برده شود و چه در آن حال نباشد.

در روایات از نمازخواندن در اطاقی که در آن خمر نهاده شده منع گردیده است؛ در وسائل با سند معتبر از عمّار ساباطی روایت میکند که:  
 لَا تُصَلُّ فِي بَيْتٍ فِيهِ خَمْرٌ وَلَا مُسْكِرٌ، لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُهُ.<sup>۱</sup> «در اطاقی که در آن خمر یا مسکری هست نماز نخوان؛ زیرا ملائکه به آن اطاق وارد نمی شوند.»

و دیلمی در *إرشاد القلوب* روایت میکند که:

لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طُنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَرَكَةَ.<sup>۲</sup> «ملائکه در اطاقی که خمر یا دفّ یا طنبور یا تخته نرد در آن باشد داخل نمی گردند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی شود و خداوند برکت را از ایشان برمی دارد.»

در برخی از روایات مبارکات مطلب را از این نیز بالاتر برده، حتی از

۱. وسائل الشّیعه، ج ۳، ص ۴۷۰.

۲. *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ و *وسائل الشّیعه*، ج ۱۷، ص ۳۱۵.

نظر کردن به برخی از آلات لهو با تعبیری شدید نهی فرموده است.<sup>۱</sup> در دوره حکومت منحوس پهلوی مفسد تلویزیون کاملاً آشکار بود و چون منافع محلّله آن نادر بود، فقهای عظام استفاده از آن را حرام می‌شمردند. پس از انقلاب اسلامی برای جمعی از متدینین چنین توهم شد که به برکت انقلاب، صدا و سیما از مظاهر کفر و باطل پاک گشته و آنها همگی به خرید تلویزیون رو آوردند، غافل از اینکه تطهیر نهادی آلوده چون صدا و سیما در گرو سالها کار علمی فرهنگی است و به مجرّد استقرار سیاسی نظامی حکومت اسلام چنین مسائلی اصلاح نشده و اهداف حکومت اسلام جامه عمل نمی‌پوشد.

علامه والد رضوان‌الله‌علیه پس از انقلاب نیز غالب منافع تلویزیون را حرام و بعضاً از محرّمات کبیره موبقه میدانستند. لذا خرید و فروش آن و استفاده از آن را در غیر ضرورت تحریم می‌فرمودند. در اینجا سزاوار است به مناسبت، برخی از اموری را که از عیوب و محرّمات تلویزیون میدانستند، بیان کنیم.

### ۱. موسیقی

نظر مبارکشان بر آن بود که موسیقی مطلقاً حرام است و هیچ تفصیلی در اقسام آن وجود ندارد.

می‌فرمودند: حرمت استماع موسیقی از مسلمات مکتب تشیع است و هیچ جای شبهه و تردید ندارد. علاوه بر روایات متظافر و متعارضه، سیره رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام و علمای شیعه نیز بر حرمت همه اقسام آن دلالت دارد. در عصر ائمه علیهم‌السلام انواع موسیقی سنتی و غیرسنتی، مطرب و غیرمطرب رواج داشته و در اثر تربیت فاسد اموی و عباسی خوانندگان و نوازندگان

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۲۲ و ۳۲۳، باب تحریم الحضور عند اللاعب بالشطرنج و السلام علیه و بیعه و شرآئه و اکل ثمنه و اتخاذه و النظر إلیه و تقلیه.



در جامعه اسلامی علناً به نواختن آلات لهو می پرداختند، ولی با این همه جز نهی و مذمت و تقییح از سوی اهل بیت علیهم السلام درباره موسیقی وارد نشده است و بلاطلاق از استعمال آلات لهو و استماع صوت آن منع فرموده‌اند. از هیچ‌کس از اصحاب نقل نشده که موسیقی بنوازد یا گوش دهد، گرچه موسیقی غیرمطرب و سنتی یا امثال آن باشد. هیچ‌کس به استفاده از این آلات مبادرت نکرده است، چه به قصد برپا کردن مجلس لهو و رقص و طرب و چه به قصد تحصیل آرامش و رفع خستگی و چه به نیت حضور قلب و توجه به خداوند و انصراف از عالم کثرت. منافعی که برخی امروزه برای موسیقی بیان داشته و می‌گویند موسیقی غیرلهوی نیز داریم و تنها موسیقی لهوی حرام است، مطلبی نیست که تازه کشف شده باشد. همه این انواع موسیقی در دوره‌های اول اسلامی نیز شناخته شده بوده، ولی با این وجود هیچ تفصیلی چه در روایات و چه در سیره معصومین و چه در سیره اصحاب وارد نشده است، و این مسأله نشانه حرمت مطلق آنست.

آیا رسول خدا و خلفای طاهرین آن حضرت نمی‌توانستند به جای امر به شکستن آلات موسیقی و حکم به حرمت خرید و فروش آن، مردم را ملتفت به منافع محلله و فوائد عقلی این آلات کنند و نحوه درست استفاده آن را به مردم بیاموزند؟!

میفرمودند: صدای نیکو و ألحان و نغمه‌های لطیف اثرات زیادی در ایجاد لطافت قلب و توجه به عالم بالا دارد و به همین جهت اهل معنا در مجالس خود از آن استفاده می‌نموده‌اند، ولی شارع مقدس راه استفاده از این نعمت را در خواندن قرآن و ادعیه و اشعار نیکو با صوت حسن منحصر نموده و راه استفاده از آلات موسیقی را در این مسیر مسدود نموده است؛ زیرا مفسد آن بیش از منافعش بوده و رواج آن در جامعه منجر به رواج لهو و فساد می‌گردد، چون تعیین شاخصه‌ها و علامات موسیقی مطلوب و مفید از غیرمفید، برای غیروالیاء ممکن نیست، و اگر

باب آن در جامعه گشوده شد عملاً همه انواع آن رواج می‌یابد و جامعه را در کام هلاکت و فساد فرو خواهد برد.

و به بیان دیگر: موسیقی نیز ملاکاً از مصادیق کریمه شریفه: **قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا**<sup>۱</sup> بوده و به همین علت در شریعت غزاه تحریم گشته است. و اگر از بعضی از بزرگان اهل عرفان حکایت شده که در مجالس از برخی آلات موسیقی استفاده می‌نموده‌اند، بر فرض صحت نقل<sup>۲</sup>، بدین جهت بوده که حرمت آن برایشان مجهول بوده است.

رسول خدا و اوصیای آن حضرت که نهایت سعی و جدیت را در سیردادن نفوس به حرم امن الهی و رفع تعلقات عالم طبع داشتند و آثار عجیب موسیقی را نیز در تحوّل روح و روان انسان و انصراف از کثرت میدانستند، هیچگاه امت را به استفاده از این وسیله تشویق ننموده و برای طی سبیل لقاء و فناء از این آلات بهره نگرفتند؛ بنابراین ما نیز موظفیم از منهاج راستین آن بزرگواران که طریق اقوم است پیروی نمائیم.

یک بار حقیر از مسیری عبور می‌نمودم و به صورت غیراختیاری صدای موسیقی به گوشم رسید و صدا آنقدر محزون و غم‌انگیز بود که ناخودآگاه منقلب شده و حزن فراق و هجران و عشق خداوند را در قلبم زنده نمود. وقتی خدمت علامه<sup>۳</sup> والد أفاض الله علينا من بركات علومه المنيفة رسیدم این مطلب را عرض کردم و پرسیدم: استماع موسیقی برای زنده شدن عشق و محبت خداوند متعال که از دائره

۱. قسمتی از آیه ۲۱۹، از سوره ۲: البقرة؛ «بگو که در آن دو (خمر و قمار) گناهی بزرگ و

منافعی برای مردمان است و گناه آن دو از نفعشان بزرگتر است.»

۲. در کتاب مناقب العارفین در مواضع متعددی استفاده از رباب و تار را به مجالس سماع

ملائی رومی نسبت داده است. (از باب نمونه، رجوع شود به: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۸۱ و ۱۶۵ و

۱۶۷ و ۲۵۵)

لهو به تمام اقسامش خارج است چه حکمی دارد؟ فرمودند: خداوند بر اساس حکم و مصالحی موسیقی را مطلقاً حرام فرموده است و وقتی خداوند چیزی را حرام فرمود و آن چیز مبعوض او قرار گرفت و سالک این حقیقت را فهمید دیگر نمی تواند از آن برای تقرّب به خداوند استفاده نماید؛ با چیزی که مبعوض حبیب انسان است نمی توان به حبیب تقرّب جست.

علامه والد احتیاط میفرمودند و حتی تولید موسیقی با دهان و استماع آن را نیز ممنوع می شمردند و آنچه امروزه مرسوم است که به جای موسیقی در میان اشعار یا برنامه های رادیو گروهی با های و هوی و الفاظ فاقد معنی، صداهایی را با دهان ایجاد می نمایند که مثل صوت موسیقی است، جائز نمی دانستند.

آری، استفاده از صوت زیبا در خواندن جملات و عباراتی که دارای معانی مفید بوده و انسان را به یاد خداوند یا عالم آخرت انداخته یا به فضائل اخلاقی و عقائد حقّه دعوت میکند، شرعاً ممنوع نمی باشد.

ایشان معتقد بودند ترجیح و نیز طرب در قرائت آیات و ادعیه و اشعار در صورتی که با عشق و یاد خداوند یا معصومین علیهم السلام استماع شود منعی ندارد و موضوع حرمت غناء، صوت ملهی است؛ یعنی آوازی حرام است که انسان را به لهو و غفلت بکشاند نه آنکه او را در جهت مسیر کمال قرار دهد.

باری، امروزه در تلویزیون و رادیو تمام انواع موسیقی اعم از لهوی و مطرب و غیر آن علناً پخش میگردد و استماع این اصوات آنچه عادی گشته است که افراد متشرّع و متدین نیز بدون دغدغه ای به آن گوش میدهند و صدای ساز و آواز از همه منازل بلند است، و اینها باعث شده است که حیاء و عفت و پاکدامنی نیز از جامعه اسلامی رخت بریندد.

در کافی روایت میکند که:

مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بِرَبْطٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ: الْقَفْنَدَرُ، فَلَا يُبْقِي عَضْوًا مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نُزِعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ، وَ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ.<sup>۱</sup> «هر کس چهل روز در خانه اش بربط نواخته شود، خداوند بر او شیطانی را مسلط می نماید که نام او «قَفْنَدَر» است و هیچ عضوی از اعضای او نخواهد بود مگر آنکه این شیطان بر او می نشیند، و چون چنین کند حیاء از او گرفته می شود و دیگر مبالاتی ندارد که چه بگوید و چه درباره او گفته شود (و حیاء و غیرتی نسبت به فحشاء نخواهد داشت).»

## ۲. حضور زنان بدون حجاب شرعی

یکی دیگر از مفاسد تلویزیون که حقاً خانمانسوز و آتش افروز می باشد حضور زنان مسلمان و غیرمسلمان بدون حجاب شرعی و با شکل و هیئتی مهیج شهوت در صفحه تلویزیون است. با صرف نظر از احکام حجاب و نظر به اجنبیه و اختلافاتی که از جهت فقهی در حدود آن وجود دارد، یکی از محرّمات الهیه ترویج بی بندوباری و فراهم نمودن زمینه اموری است که محرّک شهوت و مهیج توجه و التفات به جنس مخالف می باشد.

فرهنگ اسلامی برای زنان مسلمانان حدودی را در روابط اجتماعی و ارتباط با مردان معین نموده که مراعات نمودن آن، اساس آرامش و عفت را در جامعه بر هم زده و بنیاد خانواده را که رکن جامعه است متزلزل نموده و قوا و استعدادات الهی را که باید در مسیر تمرکز و توجه به توحید هزینه شود به هدر داده و محصولی جز تشّت خاطر و تفرقه افکار و سرنگونی در حضيض شهوت نخواهد داشت.

قرآن کریم زنان را از نازک نمودن صدا منع نموده تا مردان نامحرمی که

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

قلبشان مریض است به طمع نیفتند؛ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ<sup>۱</sup> «صدای خود را نرم و نازک نگردانید تا کسی که در قلبش مرض است به طمع بیفتد.»

و امر نموده هنگامی که می خواهید با زنان پیغمبر سخن بگوئید، از پس پرده با ایشان سخن بگوئید که برای قلب شما و ایشان پاکتر است؛ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ<sup>۲</sup>. «و چون می خواهید با زنان پیغمبر سخن بگوئید و از ایشان چیزی بگیرید، از پس پرده با ایشان صحبت نمائید؛ این کار برای دل های شما و دل های ایشان طاهرتر و پاکیزه تر می باشد.»

و به مردان امر نموده که در مواجهه با زنان چشم خود را فرو بیاندازند؛ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ<sup>۳</sup>. «به مؤمنین بگو که نگاه خود را پائین آورده و چشمان خود را فرو بیفکنند و عورت های خویش را حفظ نمایند؛ این کار برای ایشان رشددهنده تر و پاکیزه تر است.»

می بینیم که در این آیات، طهارت قلب و رشد و نمو جان و درمان قلب های مریض، در پرهیز از اموری که شهوت را تحریک می نماید قرار داده شده است. از این قبیل اوامر و احکام در روایات نیز بسیار وارد شده است. نهی از مفاکهه با زنان اجنبیه و خلوت با ایشان و عطرزدن زن در هنگام خروج از منزل و امثال آن، همه نشان می دهد که ترویج و اشاعه اموری که شهوت را تهییج می نماید

۱. قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۲. قسمتی از آیه ۵۳، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۳. آیه ۳۰، از سوره ۲۴: النور.

حرام است.

گاهی برخی افراد اشکال می‌کردند که: احکام حجاب و نظر در اسلام، مخصوص به عین خارجی و مرد و زنی است که در خارج با هم روبرو شوند؛ اما نظر به عکس و فیلم چون مصداق حقیقی نظر به اجنبی و اجنبیه نیست، از این ادله خارج است و حرمت ندارد.

مرحوم والد قدس سره می‌فرمودند: این سخن کاملاً خطاست، و از جهت فقهی هیچ فرقی میان نگاه کردن عادی با نگاه کردن به عکس و تصویر، در حرمت وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا اولاً: موضوع احکام عرفی است و عرف تفاوتی نمی‌گذارد میان دیدن مستقیم یک زن در خیابان یا دیدن در شیشه عینک یا دیدن از درون دوربین یا دیدن فیلم وی. در هر حال عرف می‌گوید: زن مکشّفه‌ای را دیدم.

عرف عام وقتی در تلویزیون کسی را می‌بینند می‌گویند: فلان وزیر یا فلان مسؤول را در تلویزیون دیدیم. و نمی‌گویند: عکس او را در تلویزیون دیدیم ولی خودش را ندیدیم؛ همانطور که وقتی زنی را از پشت عینک یا از درون دوربین می‌بینند، نمی‌گویند: عکس زنی را بر عدسی شیشه عینک یا دوربین دیدیم.

ثانیاً: آیات و روایات در باب نظر به اجنبی و اجنبیه تعلیل دارد؛ وقتی آیه شریفه ملاک حکم نظر و حجاب را **ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ**<sup>۱</sup> و **ذَلِكَمُ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ**<sup>۲</sup> قرار داده است، دیگر جایی برای احتمال تفکیک حکم نظر به عین خارجی و نظر به عکس و فیلم باقی نمی‌ماند و مسلماً حکم وجوب غضّ بصر، درباره عکس و فیلم نیز جاری می‌شود؛ چون بدون شک نظر به زنان در عکسها و

۱. آیه ۳۰، از سوره ۲۴: النور.

۲. قسمتی از آیه ۵۳، از سوره ۳۳: الأحزاب.

فیلمها همان اثر نظر به عین خارجی را در مشغولیت قلب و ایجاد زمینه فساد و فحشاء دارد و ما برای العین دیدیم که چگونه شیطان از همین طریق انواع معاصی را عادی نموده و فحشاء را در جامعه اسلامی رواج داد.

فیلمها و برنامه‌های مختلف تلویزیون که زنان آرایش کرده با صداهای نازک و حرکات شهوت‌انگیز حضور دارند، از اظهر مصادیق اشاعه فساد و فحشاء است و بی‌هیچ شک و شائبه، نشان‌دادن و تماشای نمودن آن حرام می‌باشد.

چه بسیار جوانانی که با دیدن این مناظر به وادی هولناک فحشاء افتاده‌اند، و چه بسیار زنان و شوهرانی که چشمشان آلوده گشته و رابطه الفت و محبتشان از هم گسسته شده و شالوده زندگی‌شان درهم ریخته است.

مردان مسلمان غیوری که سابقاً به زنان و دختران خود اجازه نظر نمودن به چهره مرد بیگانه را نمی‌دادند، امروز در کنار خانواده می‌نشینند و با کمال بی‌غیرتی در برنامه‌های ورزشی و فیلمها، بدن‌های برهنه مردان را با کمال توجه و دقت تماشا نموده و حرکات اعضای ایشان را زیر نظر می‌گیرند. و زنان مسلمانی که تا دیروز صورت خود را از نگاه نامحرم می‌پوشانیدند، امروز صورت و موی خود را به راحتی در معرض تماشای ده‌ها نامحرم قرار می‌دهند.

و این نیست مگر از آثار سوء برنامه‌های رسانه‌های گروهی و در رأس آن تلویزیون که از عصر حکومت منحوس پهلوی با عادی‌ساختن روابط زن و مرد و بی‌حجابی، به شکل ناخودآگاه آهسته‌آهسته اساس غیرت را از بین برده‌است. و تا وقتی این نوع برنامه‌ها در رسانه‌ها پخش می‌شود هر زحمتی برای مبارزه با بی‌حجابی بدون ثمر خواهد بود و حاصل ساعت‌ها تلاش مبلغین و مؤلفین در راستای ترویج حجاب اسلامی با دیدن یک یا چند فیلم به طور کامل از بین می‌رود.

### ۳. ترویج فرهنگ غرب و آداب و سنن غیراسلامی

گذشته از دو عامل فوق، برنامه‌های سمعی و بصری تلویزیون به شکل

ناخودآگاه تأثیرات عمیقی بر بینندگان می‌گذارد. تماشای این برنامه‌ها سبب می‌شود اخلاق و آداب و فرهنگ مجریان و هنرپیشگان، تدریجاً به تماشاگران منتقل شود. و چون بسیاری از برنامه‌ها توسط کفّار تهیّه می‌شود و بسیاری از هنرپیشگان و مجریان مسلمان نیز دارای تربیت اسلامی نیستند، تلویزیون در عمل به یکی از مهم‌ترین مراکز اشاعه فرهنگ کفر و اخلاق ذمیمه تبدیل شده است.

آداب و رسوم غیراسلامی در برنامه خواب و خوراک و پوشاک و دیگر شئون زندگی فردی و اجتماعی، تجمل و مادی‌گرایی، استعمال الفاظ غیرمناسب، انواع رفتارهای خشن و قتل و جنایت و سرقت، طلاق و لهو و لعب و ده‌ها مسأله دیگر، از جمله اموری است که با مداومت بر تماشای برنامه‌های صدا و سیما در میان مسلمانان خصوصاً نسل جوان رواج می‌یابد و متأسفانه غالباً برنامه‌های فاسد از جذابیّت و شیرینی بیشتری نسبت به برنامه‌های مفید برخوردارند و عموم مردم اقبال و توجه بیشتری به آن دارند.

علامه والد قدس سرّه می‌فرمودند: گوش دادن به سخنرانی کسی که انسان از میزان علم و تقوای وی مطلع نیست و نمی‌داند که انسان را به کدام جهت سوق می‌دهد صحیح نیست. مؤمن باید درباره کسی که به استماع سخنش می‌پردازد یا کتاب او را مطالعه میکند تحقیق نماید، مگر افراد متخصص که توان تشخیص حقّ و باطل را داشته و تحت تأثیرکلمات دیگران قرار نمی‌گیرند.

و در این باب به مضمون برخی از احادیث تمسّک می‌جستند؛ از جمله این حدیث شریف که کلینی در کافی با سند خود از حضرت ابوجعفر امام جواد علیه‌السلام روایت می‌کند: مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُودَىٰ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُودَىٰ عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ.<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۳۴، باب الغناء، ح ۲۴؛ و نیز صدوق در عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ص ۴۰۰.



«هرکس به کلام سخن گوئی گوش بسپارد، او را (یا سخن او را) پرستیده است؛ پس اگر سخنگو از جانب خداوند سخن گفته و سخنی الهی بر زبان جاری کند، شنونده خداوند را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گفته و از وی مطلبی را منتقل نماید، شنونده شیطان را پرستیده است.»

سرّ مسأله این است که به مقتضای آیه شریفه: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**،<sup>۱</sup> اطاعت و پیروی از شیطان در حکم عبادت وی می باشد و گوش سپردن به کلامی که انسان را از مسیر عبودیت خارج نموده و در جاده ضلالت سوق می دهد، از مصادیق طاعت شیطان است. این امر آنقدر خطیر است که در موارد شک نیز انسان باید فحص و تحقیق نموده و بی جهت پای سخن هرکسی ننشیند.

در کافی و اختصاص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ**،<sup>۲</sup> روایت می نماید که فرمودند: **عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ**.<sup>۳</sup> «منظور از غذائی که باید انسان درباره آن تأمل نماید، علمی است که از دیگران می آموزد، باید بیندیشد و دقت کند که علم را که غذای روح است از چه کسی می گیرد.»

و نیز در علل الشرائع از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت میکند که: **لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ**

⇐ همین مضمون را با سند متصل از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرانشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل نموده است.

۱. آیه ۶۰، از سوره ۳۶: یس؛ «ای فرزندان آدم، آیا من با شما عهد و پیمان نبستم که شیطان را عبادت ننمائید زیرا وی دشمن آشکار شماست.»

۲. آیه ۲۴، از سوره ۸۰: عبس؛ «باید انسان در غذای خود نظر نموده و بیندیشد.»

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۰؛ و اختصاص، ص ۴.

كُلُّ أَوْلِيَّكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.<sup>۱</sup> «برای تو چنین حقی نیست که هرچه را که می خواهی گوش دهی؛ زیرا خداوند عزوجل میفرماید: گوش و چشم و قلب، هر یک درباره پیروی نمودن از چیزی که بدان علم نداری بازخواست و محاکمه می شوند.»

و نیز در تعدادی از روایات، از مجالست با کفار و فجّار نهی شده است؛ زیرا که در اثر مجالست، اخلاق و عادات آنان به انسان سرایت نموده و موجب هم شکلی و هم رنگی با ایشان می شود.

صدوق در *خصال* با سند متصل از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است که: لَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ فَيُعَلِّمَكَ مِنْ فُجُورِهِ.<sup>۳</sup> «با فاجر مصاحبت مکن که به تو فسق و فجور می آموزد.»

و در *صفات الشیعة* مسنداً از امام باقر از آباء گرامی شان از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت میکند که: مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تُلْحِقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ.<sup>۴</sup> «همنشینی نیکوکاران با بدکاران، آنها را به بدکاران ملحق نموده و در اخلاق و رفتار همانند ایشان می سازد.»

و از امثال مشهور است که: الْمُجَالَسَةُ مُؤَثِّرَةٌ. «همنشینی تأثیرگذار است.» و بالجمله، همانطور که مجالست و مصاحبت با اهل کفر و فسوق موجب تغییر در اخلاق و رفتار و بلکه عقاید انسان می شود و ممنوع و مذموم است، تماشا کردن فیلم هائی که زندگی ایشان را با انواع معاصی و اشتباهات به تصویر

۱. قسمتی از آیه ۳۶، از سوره ۱۷: الإسراء.

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۶؛ و علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۰۶.

۳. خصال، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷.

می‌کشد نیز مورد نهی بوده و آثار سوئی بر روح و روان میگذارد. با توجّه به این نکته روشن می‌شود که: مؤمنین چه رسد به سالکین إلى الله نمی‌توانند به تماشای هر برنامه‌ای و گوش دادن به هر سخنی مشغول شوند و با این کار مواهب الهی و استعدادهای خود را تضييع نموده و صفحه نفس را به دیدن کفّار و اعمال و رفتارشان آلوده نمایند؛ بگذریم از آنکه نفس تماشا کردن چهره کفّار و اهل معصیت موجب تاریکی قلب مؤمن می‌گردد.<sup>۱</sup>

#### ۴. توجّه به عالم کثرت

گذشته از محرّمات عدیده‌ای که در استفاده از تلویزیون وجود دارد که به برخی از آنها اشاره شد، نفس تماشا کردن تصاویر و غرق شدن در توجّه به آن، یکی از مفسدات رسانه‌های تصویری است که در نظر داشتن آن برای سالکین إلى الله مهمّ است.

علامه والد قدّس سرّه می‌فرمودند: اساس سلوک إلى الله عبور از عالم حسّ و محو صُور است و حیف است که سالک عمر خود را به تماشای تصاویر صرف کند. در اوائل انقلاب در جلسه‌ای یکی از شاگردان سلوکی مرحوم حضرت علامه رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از ایشان سؤال می‌کند: الآن که بحمدالله انقلاب شده و برنامه‌ها اسلامی شده است آیا ما می‌توانیم از برنامه‌های معارفی تلویزیون مثل پخش قرآن و معارف و سخنرانیهای آن استفاده کنیم؟ ایشان پس از لحظه‌ای سکوت و تأمل، فقط این بیت را در جواب می‌فرمایند که:

ملّت عاشق زملّت‌ها جداست عاشقان را ملّت و مذهب خداست<sup>۲</sup>

۱. در تحف العقول، ص ۲۱۴ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که: النَّظَرُ إِلَى

الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ. «نگاه کردن به بخیل موجب قساوت دل می‌شود.»

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۵۰؛ مصراع اول به این صورت آمده است: ملّت عشق

از همه دینها جداست.

کراراً میفرمودند: انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا ما را از عالم صورت به عالم معنی سوق دهند و لذا در سیره رسول خدا و ائمه عليهم الصلوة والسلام ترغیب و تشویق به فن نقاشی و تصویربرداری نمی‌بینیم. در عصر ایشان نقاشان ماهری وجود داشته‌اند که می‌توانسته‌اند تصویر ایشان را رسم نموده و برای دوره‌های بعدی بگذارند ولی با وجود این امکانات، عکسی از ایشان باقی نمانده است و اصحاب خود را نیز به رسم و نقاشی ترغیب ننموده‌اند.

علامه والد نیز در میان شاگردان خود کسانی را که توانائی کارهای هنری داشتند از نقاشی منع میفرمودند و به هنرهای دیگری چون خطاطی راهنمایی می‌نمودند و مخدرات را به خیاطی و گلدوزی و امثال آن نیز سوق میدادند.<sup>۱</sup>

۱. بطور کلی، حضرت علامه آیه‌الله والد معظم رضوان‌الله‌تعالی‌علیه با مقوله هنر آشنا بودند؛ هم ذوق خوبی داشتند و هم در انجام کارها ظرافت و دقت زیادی به کار می‌بردند. در دوره هنرستان کارهای فنی بسیار زیبا و در عین حال دقیقی انجام می‌داده‌اند که اساتیدشان همیشه از کارهای ایشان تعریف میکردند. دقت نظر، ایتقان و احکام در ساخته‌های ایشان مشهود و زبازد بوده است.

کاردرستی‌های بسیار زیبایی از اشکال هندسی می‌ساختند که دقت و ظرافت و استحکامش انسان را به حیرت می‌اندازد و برخی از آنها هنوز هم هست. همچنین رسمهای برجها مانده از دوره تحصیل ایشان در هنرستان واقعاً تحسین‌برانگیز است. در همان آوان یک ماشین تراش نیز ابداع کرده بودند که آنطور که خودشان میفرمودند، چون در هنرستان آلمانی‌ها درس می‌خواندند، این ابداع به نامشان به ثبت رسیده و در یکی از موزه‌های آلمان نگهداری می‌شود.

در خوشنویسی نیز مسلط بودند و خطشان زیبا بود؛ هم خط درشت را با قلم نی شیرین می‌نوشتند و هم در خط ریز مبرز بودند. زیبایی و دلنوازی خط ریز ایشان به گونه‌ایست که هر کس صفحاتی از تألیفات ایشان را می‌بیند، از این زیبایی و نظم تعجب میکند. مرحوم والد ایشان نیز در خط نسخ و شکسته نستعلیق ماهر بودند و نسبت به آموزش ⇨

.....

⇐ خط به علامه والد نیز عنایت داشتند و ایشان هم تحت تأثیر مرحوم پدرشان و هم به واسطه ذوق و استعداد خدادادی و ممارست و تمرین، خطشان اینگونه زیبا شده بود و تا اواخر عمر نیز گاهی خط درشت تمرین میکردند و چند سطر می نگاشتند.

برخی از نمونه‌های خط درشت ایشان در جواب نامه برخی از تلامذه ایشان موجود است که انسان را به تحسین و امیدارد.

به خوش خطی فرزندان و شاگردانشان خصوصاً طلاب بسیار توجه داشتند و اگر کسی خطش خوب نبود یا نامه و نوشته‌ای را بی توجه و بدخط می نوشت، به او تذکر میدادند و میفرمودند: طلبه باید حتماً خوش خط باشد.

اگر کسی دوست داشت کار هنری انجام دهد او را به خطاطی تشویق میکردند و به نقاشی عنایتی نداشتند، ولی خودشان در رسم و نقاشی مهارت و ذوق خوبی داشتند.

نمونه‌هایی از رسم‌های ایشان در دوران قبل از طلبگی باقی است که از دقت و ظرافت بسیاری برخوردار است و برخی از آنها در کتاب آیت‌نور آورده شده است. (آیت‌نور، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۵۸۴ و ۵۸۵)

زمانی که ما مدرسه می رفتیم، معلمها گاهی از ما رسم‌های هندسی یا نقاشی میخواستند، ایشان رسم‌هایی را که برای ما مشکل بود و نیاز به کمک داشتیم با دقت و تأمل، و نقاشیها را بدون درنگ و تأمل خیلی سریع می کشیدند. بیشتر نقاشیها گل و گیاه بود و اگر تصویر حیوان از ما میخواستند، بعضی قسمتهای آنرا نمی کشیدند که حرمت نداشته باشد، چون ایشان کشیدن عکس ذی‌روح را جائز نمی دانستند؛ مثلاً یکبار گفته بودند داستان حضرت ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و آله و علیهما السلام را بنویسید و نقاشی کنید، ایشان کمک کردند و به همین شکل برای ما نقاشی را کامل نمودند. البته در غیر از این موارد، به یادندارم که نقاشی کشیده باشند.

از سرودن شعر نیز نصیبی داشتند، ولی جز همین یک قصیده که درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام است سروده دیگری از ایشان در دست نیست. یک بار هم کسی از ایشان پرسیده بود که: آیا شما بجز شعر «حسین است و بس» شعر دیگری نیز گفته‌اید، فرموده بودند: حسین است و بس!

⇐

البته این بدان معنی نیست که در جامعه اسلامی نباید رسانه تصویری وجود داشته باشد. بلکه استفاده از آن برای نشان دادن تصاویر مفید و آموزنده بسیار مغتنم است. و مرحوم والد نیز روی همین جهت در مسجد قائم عجل الله فرجه در اول انقلاب کمیته‌ای را برای تهیه فیلم و عکس و اسلاید و نمایشگاه تشکیل داده بودند. ولی علی‌ای حال، غرق شدن در تصاویر و ساعتها در پای تلویزیون و ویدئو و رایانه برای تماشا کردن فیلمها نشستن و عادت نمودن به این امور، انسان را از عالم معنی غافل نموده و سد راه سلوک الی الله میگردد؛ خصوصاً فیلمها که به شدت باعث ایجاد خواطر گشته و نگاه کردن به آن برای سالکین الی الله بسیار مضر است.

---

◀ باری، اما هنر اصلی ایشان که از همه این هنرها بالاتر و والاتر بود، هنر عشق خدا و ذوق و قریحه ادراک توحید بود که پایه هیچ هنری به آن مقام رفیع و ساحت وسیع نمی‌رسد.

جناب حافظ علیه‌الرحمه نیز به همین معنی اشارت و دلالت میفرماید، آنجا که گفته است:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنراست حیوانی که ننوشد می و انسان نشود  
عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود\*  
\*. دیوان حافظ، ص ۲۲۲.

## رایانه

در زمان ایشان هنوز استفاده از رایانه مثل زمان فعلی چندان رایج نبود و تازه پای آن به حوزه‌های علمیّه باز شده بود و لذا حقیر نکات خاصی را در این باره از ایشان به یاد ندارم.

تنها مطلبی که در این راستا در خاطر است اینست که روزی فصل مشبعی دربارهٔ مفسد رواج این دستگاه در حوزه‌ها برای صهر مکرّمشان جناب حجّة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد سیادت زیدعزّه صحبت فرموده بودند. نظر شریفشان بر این بود که تحصیل علم در حوزه دو مرحلهٔ مهمّ دارد: مرحلهٔ اوّل: تحصیل علوم حوزوی چون ادبیّات و منطق و فقه و اصول و حکمت و تعلّم راه و روش تفکّر و نقد و بررسی آراء و دقّت در متون که اینها پایهٔ اجتهاد است. و مرحلهٔ دوّم: تتبّع و فحص و تحقیق در منابع با استفاده از توانائی و قدرت اجتهاد.

طلّاب در سال‌های اوّل تحصیل در حوزه باید تا حدّ امکان در صدد تعمّق در کتب درسی و تحصیل دقّت نظر و قدرت بر تفکّر و اجتهاد باشند و به همین جهت مطالعهٔ کتاب‌های جنبی همچون تاریخ و حدیث را در این مرحله منخلّ میدانستند.

میفرمودند: در این سال‌ها باید کتاب‌های عمیق خوانده شود و طلبه بر

شروح و حواشی آن کتاب‌ها متمرکز گردد و پس از آنکه قریب الاجتهاد شد، به سراغ جمع‌آوری اطلاعات و وسعت بخشیدن به معلوماتش برود و اگر زودتر از آن به این امر اقدام نماید، در حجم فراوان مطالب و اطلاعات، گم شده و توفیق تحصیل ملکهٔ اجتهاد را نمی‌یابد که مشروح این مسأله در جلد اول همین کتاب عرض شد.<sup>۱</sup> در همین راستا یکی دو سال قبل از رحلتشان (سال ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ هجریّهٔ قمریّه) یکبار ابتداءً و بدون مقدمه، جناب حجّة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد سیادت زیدعزه را صدا زده و پاکت دعوتی را نشان داده و به این مضمون فرموده بودند:

«برخی مؤسّسات در حوزهٔ علمیّه قم تصمیم گرفته‌اند که استفاده از کامپیوتر را ترویج نمایند و به همین جهت برای بنده جهت شرکت در جلسه‌ای در قم دعوت‌نامه فرستاده‌اند و بلیط رفت و برگشت هواپیما را هم متقبّل شده‌اند، ولی بنده شرکت نمی‌کنم؛ چون این کار به این شکل به مصلحت حوزه نیست و بنیهٔ حوزه را ضعیف می‌کند. ولی این کار در حوزه انجام می‌شود و نزد آقایان و بزرگان می‌روند و آنقدر از مزایای آن میگویند تا ایشان را متقاعد کنند و بعد هم کار را به اسم آقایان تمام می‌کنند.

کامپیوتر پس از مدّتی در حوزه‌های علمیّه رواج می‌یابد ولی سبب می‌شود که عمق و درایت از حوزه رخت بریندد. طّلاب به استفاده از آن هجوم می‌آورند و به جای به دست آوردن ملکهٔ اجتهاد، با اطلاعات بسیار زیادی که از طریق این وسیله می‌گیرند قانع شده و دل خوش می‌نمایند و شروع می‌کنند به تحقیق و تفحص‌های بدون پایه و اساس محکم و نظردادن دربارهٔ مسائل مختلف و پس از رواج این وسیله، دیگر طلبه‌های دارای عمق و دقّت تربیت نخواهند شد.

۱. رجوع شود به: نور مجرّد، ج ۱، ص ۱۲۹ تا ۱۳۷.



الآن وقتی بنده دنبال حدیث یا لغتی می‌گردم، در کتاب که تتبع می‌کنم، قبل و بعد و جوانب مسأله را کاملاً بررسی می‌نمایم و در کنار آن بسیاری از مطالب برای انسان روشن می‌شود، ولی وقتی که طلبه از آغاز با کامپیوتر مأنوس باشد از این مسائل محروم می‌شود و اصلاً روش صحیح و عمیق تحقیق و تدقیق را نمی‌آموزد.» نظر شریفشان بر این بود که استفاده مستمر از این وسیله باید محدود به مجتهدین و یا افراد قریب الاجتهاد باشد که بار علمی خود را بسته و مراحل تمرکز بر متون درسی و تعمق و تدبّر را پشت سر گذارده‌اند و دیگران نباید به عنوان ابزار درسی از آن بهره بگیرند.

بگذریم از اینکه امروزه مفاسد بسیاری نیز در استفاده از این وسیله همچون مفاسد و مضار تلویزیون وجود دارد. حقیر کسانی را می‌شناسم که نماز شبشان ترک نمی‌شد ولی پس از آمدن کامپیوتر به منزل ایشان و افتادن نگاه بر زنان نامحرم و بلند شدن صدای موسیقی در منازلشان، آهسته‌آهسته از مسیر تقوی دور شدند و تا جائی پیش رفتند که چه‌بسا نماز صبح را نیز به قضا می‌خوانند. علاوه بر انواع برنامه‌ها و مطالبی که جز اتلاف وقت و تباه شدن عمر برای مؤمن حاصلی ندارد. رایانه هم در امور اداری و اجتماعی و تنظیم اطلاعات و سهولت دسترسی به آنها و انتقال سریع مطالب، و هم در تحقیقات علمی و امکان مراجعه سریع و آسان به منابع فراوان و جستجوی مسائل علمی در مظان آن و تدوین و نگارش بحثهای علمی و امثال آن، فوائد بسیاری دارد؛ ولی با این همه، استفاده از این ابزار همچون طعمه از دهان شیر گرفتن است و لذا حقیر همواره به طلاب ذوی العزّة والإکرام عرض کرده‌ام که استفاده از این وسیله مشروط به دو شرط است:

اول: داشتن ملکه تقوی به طوری که انسان مطمئن باشد که به معصیت و لهو و لغو دچار نمی‌شود. اگر انسان ده‌ها و صدها صفحه مطلب از این طریق مطالعه نماید، ولی در ازاء آن یکبار نظری حرام و مقرون به شهوت به تصویری بیاندازد

ارزش ندارد؛ زیرا هر علمی در کنار معصیت حضرت حقّ فاقد ارزش است. دوّم: استفاده صحیح از آن؛ یعنی به گونه‌ای باشد که طلبه، مجتهد یا قریب‌الاجتهاد باشد یا فقط در حدّ ضرورت به این وسیله مراجعه نماید و از تمرکز بر متون درسی و شروح و حواشی و تفکر مستمرّ درباره آن فاصله نگیرد. علامه والد قدس سرّه با استفاده از تکنولوژی شرق و غرب و اختراعات آنها هیچ مخالفتی نداشتند و خودشان در دوران اقامت در مشهد و طهران از هر چیزی که در راه رضای خداوند متعال استفاده از آن ممکن بود استفاده می‌نمودند. در مسجد قائم طهران بیش از چهل سال قبل دستور فرمودند که یک دستگاه ضبط صوت تهیه شود تا فرمایشات و سخنرانی‌هایی که برای مؤمنین مسجد داشتند ضبط گردد که ضبط‌شدن آن جلسات زمینه‌ای برای تدوین آثار پربرکتی چون معادشناسی و الله‌شناسی گشت. در آن زمان که ایشان در مسجد سخنرانی‌ها را ضبط می‌کردند، استفاده از این وسیله میان اهل علم و دیگران شایع نبود و فقط در برخی مراکز رسمی یا سخنرانی‌های شخصیت‌های بزرگ مورد استفاده قرار می‌گرفت.

با این همه می‌فرمودند: استفاده کردن از برخی محصولات و تولیدات ملل کفر همچون استفاده از شمشیر و چاقو است. شمشیر و چاقو را کسی باید در دست بگیرد که در جای لازم استفاده نماید و اگر آن را به طفل سفیه نابالغ سپردند، خود یا دیگری را با آن زخمی می‌نماید. این محصولات ابزار و وسیله است و بالنسبه به مسیری که در آن استعمال شود ارزش یا ضدّ ارزش می‌شود.

انسان نباید به مجرّد دیدن یک وسیله جدید به بهانه استفاده از تکنولوژی یا پیروی از اهواء و آراء عامّه مردم که این امور را موجب ارتقاء شأن و منزلت خود میدانند، به دنبال این مسائل برود. باید ابتدا ببیند که آیا صلاحیت استفاده از آن را دارد و می‌تواند در مسیر قرب الهی از آن بهره بگیرد یا نه؟ اگر دید که استفاده

صحیح از آن مقدور است، به سراغ آن برود؛ وگرنه آخرت خود را در ازای امور موهومی و پنداری برباد ندهد.

با توجه به این اصل، وظیفه مجریان امور و مدیران جامعه نیز روشن می‌گردد که نباید تصوّر کنند ترویج هرگونه ابزار و امکانات کلان و جدید چون رایانه و اینترنت و ماهواره و تلفن همراه موجب پیشرفت و رشد و کمال جامعه اسلامی است. باید در نظر بگیرند آیا فرهنگ استفاده الهی از این امور در جامعه وجود دارد یا نه؟ آیا رواج این مسائل موجب بیشتر شدن توجه مردم به توحید و علوم و معارف اسلام است یا سبب غفلت؟! و چگونه می‌توان جلوی سوء استفاده از این امور را گرفت؟

اگر زمینه استفاده صحیح از این امور فراهم شد، آن وقت این امکانات را به بهترین وجه در اختیار جامعه اسلامی قرار دهند وگرنه آن را محدود نمایند و یقین داشته باشند که از قافله پیشرفت و تکامل عقب نیفتاده و ضرر نخواهند کرد. سر مخالفت علامه والد با برخی از مسائل چون رایانه از این باب بود.

مدیر یکی از دانشگاه‌ها برای حقیر نقل می‌نمود که: ما مدتی جهت آمارگیری به طور پنهانی استفاده دانشجویان از اینترنت را تحت نظارت قرار دادیم و معلوم شد متأسفانه بیش از نود درصد موارد استفاده، مسائل غیراخلاقی است، در حالیکه دانشگاه این هزینه و امکانات را برای پیشرفت علمی دانشجویان فراهم نموده است.

### اینترنت و شبکه‌های اجتماعی

مع‌الأسف امروزه بواسطه کثرت رایانه‌ها و تلفن‌های همراه و در دسترس بودن آنها برای افراد (و همچنین طلاب ذوی العزّه و الاحترام)، بساط معصیت در جامعه گسترده شده و ارتکاب گناه شائع و عادی گشته است؛ به خصوص شبکه‌های اجتماعی که زمینه لهو و خطا و معصیت را دو چندان کرده است. افراد در

یکی از شبکه‌ها وارد شده و در گروه‌ها و کانالها عضو می‌شوند و اثر این مشارکت اینستکه هر مطلبی که دیگران می‌گذارند در دسترس همگان است و اگر کسی عکس یا فیلمی بفرستد، همه در آن واحد این عکس یا فیلم را از رایانه‌ها و تلفنهای همراهشان دریافت می‌کنند. هیچ ضمانتی هم نیست که عکس یا فیلم فرستاده شده دارای موازین شرعی و اخلاقی باشد.

متأسفانه روی همین جهت، عکسها و فیلمهای زنان مکشّفه و برهنه در دسترس همه قرار گرفته و اشخاص در موبایلهای خود که همیشه به همراه دارند، به تماشای این صحنه‌ها مشغول شده و قبح این مسائل در چشم ایشان ریخته است. این امور ابتدا خواطر ایجاد میکند و بعد هم ایمان افراد را یک‌جا می‌برد؛ چنانکه ایمان و تقوای بسیاری را برده است.

طلبه‌ای که باید تمام وقت خود را به طاعت و تحصیل علم مصروف نماید، کاسب مؤمنی که باید روز و شب خود را در تحصیل رزق حلال و عبادت و طاعت بگذراند، انسانهایی که باید از نیمه شب که از خواب برمی‌خیزند به عبادت مشغول شده و صبح هنگام چشمشان به قرآن بیفتد و آیات قرآن را نظاره نمایند و روزشان را با عشق و محبت خداوند آغاز نموده و با یاد او به پایان برند و مراقب قلب خود باشند که غیر از یاد حضرت حق در آن نیاید، بجای این امور، از اول روز به تماشای موبایل مشغول شده و چشمشان به عکس زنان نامحرم افتاده و به خواندن مطالب لغو و لهو پرداخته و قلب و خاطر خود را با اموری که نفعی برای سعادتشان ندارد پر می‌کنند و دیگر جایی برای محبت پروردگار و یاد او باقی نمی‌گذارند.

لذا اگر کسی برای صحبت کردن و ارتباط ضروری، یک تلفن همراه ساده و معمولی بگیرد و استفاده کند، اشکالی ندارد، ولی استفاده از موبایل‌ها و تبلتها و امثال آن و شرکت در شبکه‌های اجتماعی به این صورت که هر لحظه‌ای ممکن است عکس یا فیلم مبتدلی برای انسان ارسال شود و در معرض دید قرار گیرد،

برای مؤمن عادی جائز نیست، چه رسد به طلاب و اهل علم و سربازان حضرت امام زمان علیه السلام که نسبت به وقتشان در برابر خداوند متعال و آن حضرت، مسؤول بوده و باید بیشتر دقت نموده و از تمام اوقات در راه فهم معارف قرآن و سنت و تبلیغ و نشر آن استفاده کنند و باید دائماً به انجام وظائف خود مشغول باشند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **الْمُؤْمِنُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ**<sup>۱</sup> «مؤمن سکوتش بسیار و وقتش مشغول است.» مؤمن وقت فراغت ندارد، همیشه با خداست و از تمام توانش در راه بندگی او استفاده می کند. از حضرت امام صادق علیه السلام نیز در روایت عنوان بصری وارد شده است که: **و جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاَهُ عَنْهُ**<sup>۲</sup> «تمام اشتغال مؤمن در راستای چیزهایی است که خداوند به آن امر نموده یا نهی کرده است.» و در همین روایت، آن حضرت درباره خود فرمودند: **إِنِّي أَمْرٌ وَ ضَنِينٌ بِنَفْسِي**<sup>۳</sup> «من انسانی هستم که به خودم و اوقاتم ضنین هستم.» یعنی قدر عمر خودم را میدانم و از تمام آنات آن در راه خداوند استفاده میکنم.

سابقاً عرض شد که بی شک نظر به زنان مکشّفه در تلویزیون و رایانه حکم نظر مستقیم دارد و مسلماً این نگاهها اینطور که امروزه شائع شده حرام است، خصوصاً اگر بیننده جوان و در معرض فتنه باشد. این نگاهها زمینه دیگر معاصی و گناهان را نیز فراهم کرده و تدریجاً گناهان عادی شده و قلب می میرد و رشته اتصال به خداوند و اولیاء الهی قطع میگردد، و در اثر تاریکی و ظلمتی که نفس را فرا

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۳۳؛ و بحار الأنوار، ج ۶۴، باب ۱۴ علامات المؤمن و

صفاته، ص ۳۰۵، ح ۳۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. همان مصدر، ص ۲۲۶.

میگیرد، خیل شبهات و شک و تردیدها بر نفس هجوم آورده و گاه برای همیشه انسان را به وادی بوار و هلاک فرو می‌برد.

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در ضمن وصیت مفصل خود به هشام بن حکم میفرماید: **إِنَّ صِغَارَ الذُّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ؛ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ، فَتَجْتَمِعُ وَ تَكْتُمُ فَتُحِيطُ بِكُمْ.**<sup>۱</sup> «گناهان کوچک و حقیر از دامها و حيله‌های ابليس است. شيطان اين گناهان را در چشم شما کوچک و پست جلوه میدهد پس گناهان کوچک جمع میشوند و فراوان و بزرگ شده و شما را احاطه کرده و از بين می‌برند.»

همچنین حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید: **إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا.**<sup>۲</sup> «وقتی کسی گناهی مرتکب میشود در قلبش نقطه‌ای سیاه پدید می‌آید، اگر توبه کرد آن نقطه سیاه پاک میشود و اگر گناهش بیشتر شد آن سیاهی بیشتر میشود تا اینکه تمام قلب را فرا میگیرد و دیگر آن شخص به فلاح و رستگاری نخواهد رسید.»

مؤمن باید سعی کند مطلقاً به عکس نامحرم نظر نکند، مؤمن از نزدیک گناه رد نمی‌شود که مبادا در آن واقع گردد. نگاهش را به جایی نمی‌اندازد که نمی‌داند آیا به نگاه حرام مبتلا می‌شود یا نه؟ چه رسد به آنکه خود را کاملاً در معصیت قرار دهد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: **الْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ يَرْتَعِ حَوْلَهَا يوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا.**<sup>۳</sup> «گناهان عُرقگاه خداوند است، هر کس در

۱. تحف العقول، ص ۳۹۲؛ و بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۵.

اطراف آن بگردد، نزدیک است که در آن غرقگاه داخل شده و به غضب مالک آن دچار شود.»

مؤمن باید موانع سیر به سوی خدا را از مقابل خود بردارد، اسباب غفلت و معصیت را کلاً ترک نماید. ما نباید تمام دنیا را با ذره‌ای از آخرت عوض نماییم. اگر با داشتن تلفن همراه‌های هوشمند و رایانه در معرض گناهیم و می‌توانیم آن را از زندگی خود برداریم، باید برداریم. همان تلفن ثابت یا تلفنهای همراه قدیمی و ساده برای رفع حوائج ضروری کافی است.

گاهی افراد اشکال می‌کنند که: اگر از رایانه یا تلفنهای همراه استفاده نکنیم و به اینترنت متصل نشویم، از بسیاری از مطالبی که راه دیگری برای کسب اطلاع از آن وجود ندارد، محروم میگردیم، لذا استفاده از آن یک ضرورت است.

جواب اینست که: مطالبی که از این طرق تحصیل می‌شود دو نوع است: نوع اول: مطالبی است که نفعی برای سعادت و کمال انسان ندارد. عمده‌گزارشها، اخبار، فیلمهای کوتاه و بلند، حکایات، قصه‌ها و عکسهایی که انسان در این فضا می‌بیند، اگر در عناوین محرّمه داخل نباشد و ذاتاً قلب را آلوده نسازد، باز هم از امور لهُو و لغو و بی‌حاصل است که شأن انسان مؤمن و عاقل از اشتغال به آن، برتر و عالیتر بوده و بالأخره منافی راه کمال است و این نوع امور را اگر هیچ مفسده دنیوی یا اخروی هم نداشته باشد باید ترک کرد؛ چرا که: **مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ**<sup>۱</sup> «از نشانه‌های نیکو بودن اسلام و ایمان یک انسان اینست که آنچه برایش مفید نیست را رها کند.»

بگذریم از انواع مفسد و آفات جسمی و روحی و اخلاقی که بر این امور متفرّع می‌شود و متخصصان فن در کتب و نوشتجات خود بدانها پرداخته‌اند.

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۶.

نوع دوم از این مطالب، مطالبی است که در مسیر علم و کمال هم مفید است و تحصیل آن از طریق رایانه یا اینترنت آسان تر است؛ ولی باید انسان تأمل کند که تحصیل این مطالب، به چه قیمتی تمام میشود؟ آیا اگر موجب معصیت و غفلت از یاد خدا شود ارزش دارد؟ آیا چیزی را از امور دنیوی یا علم و دانش، می توان با محبت و قرب و طاعت خداوند عوض نمود؟ ابداً همه چیز در کنار خداوند پست و بی ارزش است.

چقدر هاتف اصفهانی این حقیقت را زیبا و عالی بیان نموده است، آنجا که

میگوید:

هر چه داری اگر به عشق دهی	کافر مگر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر به آتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات درگذری	وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	وانچه نادیده چشم آن بینی
تا به جایی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان	تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو<sup>۱</sup>

علمی که در مسیر تحصیل آن، انسان مبتلا به معصیت و غفلت گردد، آن علم ارزشی ندارد؛ سالک الی الله طالب علمی است که نور باشد و مورث تقوی و عشق خدا و اولیاء خدا باشد و لذا به هیچ قیمتی حاضر نمی شود که از راهی علم را تحصیل کند که در آن موجبات غفلت و معصیت نهفته است. حقیقت علم نور است و در قلبی داخل می شود که طهارت و نور داشته باشد و علمی که با معصیت همراه

۱. دیوان هاتف اصفهانی، ص ۳۱.



میشود علم حقیقی نیست و فقط صورت علم را داراست.

روی همین جهت باید سالکین *إلی الله* در غیر ضرورت، از این ادوات و وسائل احتراز کنند و آخرت خود را به ثمن بنخس معامله نمایند، مگر اینکه طوری استفاده کند که اصلاً زمینه معصیت و غفلت در آن نباشد، یا کسی باشد که از نفس گذشته و نسبت به خود در وثوق و اطمینان بوده و بداند که از این طریق آلوده نمی شود.

البته در این معنی نیز تردیدی نیست که در شرائط فعلی این وسائل می تواند از بهترین ابزارها برای تبلیغ دین باشد و دشمنان اسلام نیز برای تبلیغ و ترویج باطل از آن فراوان استفاده می کنند و فضاهای مجازی مملوّ است از شبهات و سخنان باطل و تبلیغات غیراسلامی و بلکه ضدّ اسلامی، و لذا یکی از موارد ضرورت استفاده از این امکانات، استفاده در راستای تبیین و ترویج دین و دفاع از آن است که بر عهده طلاب ذوی العزّة و الاحترام می باشد.

از این رو سزاوارست که جمعی از طلاب فاضل و محقق که از تحصیل فارغ شده و خودشان توفیق فهم صحیح و جامع دین را یافته اند و در تقوی و ورع نیز حائز مرتبه ای عالی و درجه ای راقی می باشند و می توانند خود را از خطرات و آفات حفظ نمایند، با توکل بر خداوند متعال و توسّل به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در این عرصه ها وارد شده و به تبلیغ معارف الهیه پرداخته و با هجمه ها و حملات دشمنان و مکاتب انحرافی مقابله نمایند. البته کسانی که در این عرصه قدم می نهند برای در امان ماندن از خطرات قلبیه و نفسیه، باید بیش از پیش ربط خود را با خداوند متعال محکم نموده و ساعات بیشتری را به خلوت نیمه شب و صبحگاهی با حضرت حق و اشک و آه و تضرّع در درگاه خداوند اختصاص دهند و از ساعات خلوت خود مدد بگیرند، تا در حین اشتغال به این امور مراقبه شان تام بوده و بتوانند با هواهای نفسانی و هواجس شیطانی مقابله

نموده و از لغزش در این مسیر حفظ گردند.

تحصیل این مقدمات عبادی برای کسانی که قدرت بر آن دارند مقدمه واجب است نه مقدمه وجوب، و بدون آن، تکلیف شرعی و واجب الهی که تبلیغ دین و معرفی معارف به شکل صحیح است حاصل نمی شود. و اگر کسی بدون تقوی و طهارت در وادی تبلیغ قدم بگذارد نه فقط کلامش اثری نخواهد داشت بلکه عملاً توفیق فهم صحیح معارف و شرع را نیز نخواهد یافت، و چه بسیار افرادی که به نیات حسنه و برای دفاع از دین وارد این عرصه ها شدند و به جهت مراعات نکردن شرائط لازم آن، پس از مدتی به جای هدایت و دستگیری از دیگران، خودشان به وادی ضلالت و گمراهی افتاده و از مسیر خارج شدند. عصمنا الله عن هذه المزلّات بجاه محمّد وآله الطاهرين.

فصل سوم

فعالیت های سیاسی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

یکی از ابعاد مهم و گسترده و امتیازات خاص حیات مرحوم علامه والد فعالیت‌های سیاسی اجتماعی ایشان بود. توجه به مشکلات جوامع اسلامی و غیرت دینی و حساسیت نسبت به تسلط کفار بر مسلمانان و برنامه‌ریزی و تلاش عملی برای مقابله با این امور و تشکیل حکومت اسلام از مهمترین دغدغه‌های ایشان در طول عمر شریفشان بود.

اصل و ریشه این امور در دوران کودکی و نوجوانی تحت تأثیر مرحوم والدشان در ایشان شکل گرفته بود. جدّ حقیر مرحوم آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی یکی از چهار عالم طراز اول طهران در دوران حکومت منحوس رضاخانی و از مبارزین آن زمان بودند که در غیرت و حمیت بر دین و مقابله و مقاومت در برابر طرح‌های ضدّ دینی رضاخان زبانزد بوده و رجال دولتی از هیبت و سطوت ایشان خائف و ترسان بودند.

حال انزجار و تنفر از حکومت و استیلاء کفار بر بلاد اسلامی و غیرت‌ورزی بر فعالیت‌های ضدّ دینی مستعمرین و دست‌نشانده‌های ایشان، از همان زمان در قلب مرحوم والد ریشه دوانده بود و تا آخر عمر شریفشان نیز همین حال با شدت و

حدّت کامل موجود بود.

پس از مرحوم جدّمان دوّمین شخصیتی که تأثیر زیادی بر شخصیت ایشان داشت، مرحوم علامه طباطبائی بودند که ایشان نیز در راستای تشکیل حکومت اسلام برنامه‌هایی مدوّن و نظراتی بسیار عمیق داشتند و همواره در دروس و تألیفاتشان به بررسی علل ضعف و انحطاط مسلمانان و راه‌های نجات ایشان از چنگ کفّار و شرائط و لوازم تشکیل حکومت اسلامی سخن می‌گفتند<sup>۱</sup> و به قول مرحوم علامه والد: «ایشان به تمام معنی انقلابی بودند.»

لذا شاگردان نزدیک ایشان، هم اهتمام به تشکیل حکومت اسلام داشتند و هم در این امر بسیار حساب‌شده و با برنامه عمل می‌کردند. پس از انقلاب اسلامی نیز دیدیم که عملاً آن مقداری از مسائل اسلامی که به شکل مدوّن و با برنامه عرضه شده و در قانون اساسی و دیگر منابع قانونی حکومت اسلامی قرار گرفت و جانشین برنامه‌های غربی و غیراسلامی دوره پهلوی گشت، محصول افکار و اندیشه‌های مرحوم علامه طباطبائی و تلاش‌های شاگردان ایشان بود.

مرحوم والد در همان دوران تحصیل در قم بسیاری از کتابهای سیاسی مربوط به تاریخ ایران و دیگر ملل را مطالعه کرده بودند و در لابلای آن به دنبال شناخت دسیسه‌های استعمار و دشمنان اسلام و راه‌های درمان مشکلات

۱. مرحوم علامه طباطبائی قدس سرّه علاوه بر مباحث پراکنده‌ای که در تفسیر المیزان درباره راهکارهای اجرایی نمودن احکام عالیّه اسلامی طرح فرموده‌اند، به خصوص ذیل آیه آخر سوره آل عمران بحثی مفصّل و بسیار نافع و راهگشا درباره ضرورت تشکیل حکومت اسلام و اصول مدیریت آن بیان نموده‌اند و نیز در رساله‌های «حکومت اسلامی»، «ولایت و زعامت»، «مقررات ثابت و متغیّر در اسلام»، «اجتهاد و تقلید در اسلام»، و «پاسخ به احتیاجات واقعی هر عصر» که در مجموعه‌های فرازهایی از اسلام و بررسی‌های اسلامی به طبع رسیده، مسائل زیربنایی و اساسی تشکیل حکومت اسلام و اداره آن را بررسی کرده‌اند.

جهان اسلام می‌گشتند.<sup>۱</sup>

این جهات سبب شد که ایشان از زمان تحصیل در نجف (در حدود بیست و پنج سالگی تا سی و دو سالگی) به دنبال برنامه‌ریزی برای براندازی نظام طاغوت و تشکیل حکومت اسلام باشند. کسانی که در نجف با ایشان مرتبط بودند، می‌گفتند: ایشان در همان دوران از عوامل انحطاط مسلمانان در اندلس و دیگر کشورها و راههای نجات مسلمانان صحبت میکردند و به شاگردان خود مطالعه کتابهایی را در این زمینه‌ها سفارش و تفکر ضرورت تشکیل حکومت اسلام را ترویج می‌نمودند.

در کنار این بحثهای تاریخی و اجتماعی، از همان زمان به بررسی مبانی فقهی حکومت اسلام و الگوی صحیح برای تشکیل حکومت و مباحثی چون

۱. به عنوان نمونه در حاشیه یکی از بحثهای تاریخی در کتاب نورملکوت قرآن

میفرمایند:

«اگر کسی می‌خواهد درست از جریانات و اوضاع داخلی کشور ایران و مقدار تسلط انگلستان در امور این سرزمین و ایجاد آشوبها اطلاع کافی داشته باشد، به سه مجلد کتاب حسین مکی در اوضاع ایران در آن دوره که جلد اول آن به عنوان «کودتای ۱۲۹۹» و جلد دوم آن به عنوان «مقدمات تغییر سلطنت» و جلد سوم آن به عنوان «انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی» و همه این سه جلد تاریخ بیست ساله ایران را عنوان دارند؛ و همچنین به زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه تألیف حسین مکی و ایضاً به کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی - انقراض قاجاریه، تألیف ملک الشعراء بهار مراجعه کند.

این حقیر در چهل و چهار سال قبل که در حوزه علمیه قم درس می‌خواندم، این کتب را از حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید احمد شبیری زنجانی رضوان الله علیه توسط آقایان آقازاده عزیزشان که از اعزّ احبّه و سروران حقیر هستند: حضرت آیه الله حاج سید موسی زنجانی ادام الله ايام برکاته و جعله ذخراً لنا و للمسلمین، به عنوان امانت گرفتم و بطور کامل مطالعه نموده مسترد داشتم.» (نورملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۷۳)

ولایت فقیه و ملاکهای مشروعیت حکومت و حاکم و روش انتخاب آن مشغول بودند و از جهت فقهی تشکیل حکومت را از واجبات شرعی میدانستند و آن را در حکم شرط واجب برای بسیاری از واجبات شمرده و اطلاق ادله واجبات را چون نماز جمعه، دلیل بر وجوب اقامه آن می‌شمردند.

در کتاب وظیفه‌فردمسلمان در احیای حکومت/سلام می‌فرمایند:

«در نجف اشرف هم مجموع ماندنمان هفت سال شد که در این مدت بحث‌های «ولایت فقیه» و «اجتهاد» و از این قبیل مسائل پیش آمد. و من رساله «وجوب عینی تعیینی نماز جمعه» را در همان نجف نوشتم که الآن موجود است، و بحثهای ولایت و ولایت فقیه و أمثال آن، که اینها یک بحثهایی است مخصوص طلبه‌ها.

و وقتی که خوب ملموس و مشهود شد که خداوند برای عالم ولی و صاحب‌اختیاری معین نموده است و تمام این دستگامهای ظلم و جور حرفشان به هیچ وجه من‌الوجه دارای اعتبار نیست و سندیت ندارد و خداوند برای ما راهی تعیین نموده و منهاجی معین کرده است که ما باید خودمان را به آنها برسانیم، و اینکه در روایات عدیده داریم که اسلام بر پنج پایه است: نماز و روزه و زکات و حج و ولایت؛ و ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایة، «هیچ چیز اهمّیتش مثل اهمّیت ولایت نیست»؛ بر ما روشن شد که: بر طبق آیات قرآنی و روایات، امری که از همه واجب‌تر است همین تشکیل حکومت اسلامی است.

ما مسلمانیم، نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، زکات می‌دهیم، خمس می‌دهیم، حجّ می‌رویم؛ ولی همه‌اش بی‌رمق و بی‌مایه و بی‌رنگ، زیرا که بالای سر ما پرچم کفر است.

توجه کنید چه عرض میکنم، اگر شما برای مثال یک منزلی داشته باشید خیلی خیلی کوچک و محقر، و به جای پرده هم لنگ آویزان کرده باشید، آشپزخانه



هم در نداشته باشد؛ اما مال خودتان باشد، اختیارش به دست شما باشد، نگرانی نداشته باشید که نگاه خیانتی در این منزل به خودتان، به زنتان، به بچه‌تان بشود؛ آیا این بهتر است یا اینکه یک باغی داشته باشید مثلاً ده هکتار و چه و چه و چه با درختهای زیاد، ولیکن اختیار آن در دستتان نباشد، نگاه اجنبی در آن باغ باشد، صاحب اختیار آن باغ شما نباشید؛ کدام برای شما بهتر است؟ طبعاً آن منزل کوچک.

ما در زمان طاغوت هرچه داشتیم بر آن اساس داشتیم، پرچم کفر بالای سر ما بود.<sup>۱</sup>

علامه‌ی والد در سال ۱۳۷۷ هجری قمری (۱۳۳۶ شمسی) در حدود سی و دو سالگی از نجف به طهران برگشتند و از همان سال اول، فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کردند. ایشان پس از سالها تأمل به این نتیجه رسیده بودند که برای مقابله با حکومت طاغوت باید کار به شکل تشکیلاتی انجام شود، آن هم نه یک تشکیلات محدود و کوچک، بلکه تشکیلاتی که تمام نیروهای مذهبی را در سراسر کشور به هم متصل کند. بدیهی است که در آن زمان ایجاد چنین تشکیلاتی شدنی نبود و نظام شاهنشاهی در مقابل کوچکترین حرکتی عکس‌العمل نشان میداد.

ایشان به این نتیجه رسیده بودند که شبکه‌ای از علمای بلاد ایجاد کنند که در آن، همه‌ی علماء به هم متصل باشند و معلوم است که چون مردم هر شهر تحت نفوذ عالمان آن شهر هستند با همکاری علماء همه‌ی مردم نیز به هم متصل می‌شوند. برای این منظور در همان سال اول ورود به طهران جلسه‌ای بسیار سری در طهران متشکل از عده‌ای از علماء به وجود آوردند و با آنها جلسات متعددی برگزار نمودند که موضوع آن بحث و بررسی در مورد روش صحیح مقابله با نظام بود و با

۱. وظیفه‌ی فردمسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۲۶ تا ۱۲۸.

همفکری در این جلسات برای اقدامات خود برنامه‌ریزی میکردند. برای تشکیل این جلسه، ایشان از افراد مختلفی جداگانه دعوت می‌کنند، ولی عده‌ای از اهل علم نه فقط شرکت نمی‌کنند بلکه ایشان را نیز از این فعالیتها بر حذر داشته و می‌گویند: چنین کارهایی اصلاً ممکن نیست و خطرش بیشتر از نفعش است.

میفرمودند: مجموع کسانی که در وهله اول با ما همراه شدند ده نفر بودند و بعداً کمی بیشتر شدند. اعضاء این جلسات برخی از هم‌دوره‌های ایشان و مجتهدین و فضایی جوان آن زمان بودند و عده‌ای هم از علمای بزرگ طهران که پذیرفته بودند در این جلسه با نظارت مرحوم والد که سی و چند سالی بیشتر نداشتند شرکت کرده و کارها را تحت نظر ایشان دنبال نمایند.

علاوه بر این جلسه و علمای شرکت‌کننده در آن، گروه‌هایی از جوانان دیندار و متعهد و ایثارگر را نیز گرد آوردند و از طریق ایشان منویات خود را اجراء میکردند.

مرحوم والد هم به جهت رعایت مسائل امنیتی و هم برای مراعات اخلاص، تأکید بسیاری بر کتمان فعالیت‌های خود حیاً و میتاً داشته‌اند و نیروهایی را که برای همکاری جذب میکردند با قرآن قسم‌های غلاظ و شداد میدادند که اسرار را فاش ننموده و تا آخر بایستند و در این مسیر کوتاه نیایند.

به همین جهت نام این تشکیلات در زبان اعضاء آن، «تشکیلات تحلیفی» بود و قسم‌هایی که ایشان گرفته بودند آنقدر محکم بوده است که هنوز هم که بیش از پنجاه سال از آن دوران گذشته است، برخی از یاران تحلیفی ایشان که در قید حیاتند حاضر به ابراز چیزی نیستند و می‌گویند: ایشان از ما تعهد گرفته‌اند که هیچ‌وقت چیزی ابراز نکنیم.

والد معظّم رضوان‌الله‌علیه به قدری بر کتمان این مسائل حسّاس بودند که با

برخی از دوستان قدیمیشان که شمه‌ای از این مسائل را بیان کرده و سعی داشتند ایشان را در سالهای پس از انقلاب خصوصاً پس از رهبر فقید انقلاب مطرح کنند، در سالهای آخر عمر قطع ارتباط نموده و به حقیر فرمودند: بنده دیگر با ایشان ملاقات نمی‌کنم، ایشان نباید دربارهٔ بنده چیزی ابراز میکردند. و فرمودند: ما همیشه دنباله‌رو و تأییدکننده هستیم و نمی‌خواهیم جلودار و رئیس شویم.

حقیر در آن زمان پنج‌شش ساله بودم و دریافت کاملی از وقائعی که می‌گذشت نداشتم، آنچه مطلعیم مختصر مطالبی است که خود ایشان برای عبرت و راهنمایی ما گاهی بیان می‌فرمودند و برخی مسائلی که از دوستان و هم‌زمان ایشان شنیده‌ایم که آن هم بسیار ناچیز و اندک است؛ ولی همان مقدار هم حَقّاً نشان از عمق و عظمت کار ایشان دارد.

پس از رحلت رهبر فقید انقلاب مرحوم آيةالله العظمی خمینی رضوان‌الله علیه در چند جلسه، دروسی را با عنوان «وُظِيْفَةُ فَرْدِ مُسْلِمَانِ دَرِ اِحْيَايِ حُكُومَتِ اِسْلَامِ» بیان فرمودند و در خلال آن به برخی از فعالیتهای خود اشاره کردند که جهت تبیین وظیفه و الگوبرداشتن شاگردان بود و در ضمن آن دروس ما نیز با کارهای سیاسی ایشان بیشتر آشنا شدیم، ولی در بیانی فرموده بودند: آنچه در این دروس گفته‌ام یک‌ششم کارهایی است که انجام شده است. می‌فرمودند: ما آنچه انجام داده‌ایم از باب انجام وظیفه و خدمت به اسلام بوده است و بیان کردن آن در این زمان وجهی ندارد.

مرحوم والد اساس تشکیلات تحلیفی را به شکل هرم و مخروطی طراحی کرده بودند که خودشان در رأس آن قرار داشتند و فقط چند نفر با خود ایشان مرتبط بودند و هر یک از این افراد با عده‌ای مرتبط بودند و آنها نیز با افرادی در گروه‌های پنج‌نفره، و اعضاء هر گروه فقط حَقّاً داشتند با هم مرتبط باشند و یکدیگر را بشناسند و از گروه‌های دیگر مطلع نبودند.

محور همه این تشکیلات نیز خود مرحوم والد بودند و تصمیم‌گیری‌های اصلی را با مشورت در جلسه‌ای مرکزی که با علمای طهران داشتند انجام میدادند. برخی از علمائی که در این جلسات در طهران شرکت میکرده‌اند و مرحوم والد به نام ایشان اشاره فرموده‌اند، عبارتند از: حضرات آیات و حجج اسلام: حاج شیخ مرتضی مطهری، حاج شیخ محمدباقر آشتیانی، حاج شیخ جواد فومنی، علامه طباطبائی، حاج شیخ محمدتقی آملی، حاج سید رضی شیرازی، حاج آقا محیی‌الدین انواری، حاج شیخ بهاء‌الدین صدوقی همدانی، حاج شیخ محمدتقی جعفری، حاج سید محمدعلی سبط، حاج سید صدرالدین جزائری و آقازاده ایشان.<sup>۱</sup>

ایشان از طریق همین جلسات سعی کردند با جمعی از علمای بلاد مرتبط شده و این شبکه تشکیلاتی را در سراسر کشور نفوذ دهند. خودشان میفرمایند:

«و در ضمن با آقایان دیگر هم در ارتباط بودیم؛ با جناب آیه‌الله میلانی و آیه‌الله آخوند ملاعلی همدانی و بعضی از علماء دیگر مثل مرحوم آیه‌الله صدوقی در یزد که ایشان خیلی فعالیت میکرد و کارهایشان خیلی خوب بود. و مرحوم آیه‌الله دستغیب در شیراز که از رفقای ما بود و خیلی زحمت می‌کشید. همچنین آیه‌الله سیدمحمدعلی قاضی در تبریز، و همچنین آیه‌الله آقا عزالدین زنجانی که الآن در مشهد هستند، ایشان هم در زنجان بودند...»<sup>۲</sup>

برخی از چهره‌های سرشناس انقلاب از طریق همین تشکیلات برای اولین بار وارد سیاست و مبارزه با طاغوت شدند و در نزد مرحوم والد قسم خورده و به

۱. وظیفه فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام، ص ۱۴۱ تا ۱۴۵.

۲. همان مصدر، ص ۱۶۴ تا ۱۶۷.

فعالیت پرداختند.

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی که از نزدیکان مرحوم والد در جریان نهضت اسلامی بودند، یکی از معدود کسانی هستند که برخی از مسائل مربوط به مبارزات ایشان را مطرح کرده‌اند. ایشان در مصاحبه‌ای می‌گویند: «من مبارزات سیاسی خود را از سال ۱۳۳۶ شمسی (۱۳۷۷ قمری) شروع کردم. من در قم توسط آیه‌الله سید محمدحسین تهرانی وارد مسائل سیاسی و مبارزه علیه رژیم پهلوی شدم. جلسات متعددی خدمت ایشان رسیدم. برای همکاری و فعالیت در امور انقلاب بایستی نزد ایشان قسم یاد میکردیم و هم‌قسم می‌شدیم. من برای همکاری قسم خوردم. آیه‌الله سید عبدالحسین دستغیب و آقای مهندس رجبعلی طاهری هم قسم خوردند...»<sup>۱</sup>

و نیز ایشان درباره اهمیت این تشکیلات در تقویت و تأیید انقلاب و حفظ آن از نفوذ اجانب، در مجلس ختم مرحوم والد در شیراز مطالبی ارزشمند بیان کردند که چون نکات مهمی دارد جا دارد تمام آن در اینجا آورده شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

و الصلوة والسلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين و اللعنة الأبدية على أعدائهم أجمعين.

علتی ندیدم در این جلسه صحبت کنم، اما احساس می‌کنم باری سنگین بر دوشم نهاده شده است، خواستم یک چند جمله‌ای درباره سوابق این مرد بزرگ مرحوم علامه تهرانی عرض کنم. واقعاً نسبت به این جریان متأثر و متأسف شدم، این ضایعه بزرگ.

یک اجمالی از برنامه‌های این مرد تا حدی که در ارتباط با ایشان بودم بیان

۱. به نقل از: وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، تعلیقه ص ۲۳۳.

کنم؛ فضائل ایشان در ابعاد مختلفی است. من نسبت به بعد سیاسی اش می‌خواهم صحبت کنم، نسبت به خدمات اجتماعی این مرد بزرگ، نسبت به سوابق انقلابی این مرد، می‌خواهم تذکراتی بدهم، غیر مسائل علمی ایشان، مسأله اجتهاد ایشان، اینها یک مسائلی است که ...

این که می‌خواهم تذکر بدهم نسبت به مسائل اجتماعی ایشان است؛ این مرد مردی بود تیزبین نسبت به مسائل، مردی بود تشکیلاتی و اشراف به مسائل سیاسی داشت، گوینده‌ای بود توانا، نویسنده‌ای بود از هر جهت شایسته.

در مسأله انقلاب بعد از جریان پانزده خرداد و آن هجرت روحانیت به تهران، در ارتباط دستگیری مرحوم امام، در آن اجتماع قریب یک صد نفر از علماء شهرستانها از شمال تا جنوب ایران جمع شدند، در این جلسه‌ای که غالباً اکابر علماء بودند، مسائل روز مطرح شد، مسائل مبارزه مطرح شد، مشکلات مبارزه مطرح شد، در این جلسات، روحانیت احساس کرد که باید یک برنامه‌های تقویتی تشکیلاتی سری داشته باشد، اجمالاً اتفاق پیدا کرد به نواقصی که در مسائل سیاسی داشت. بعد از این جلسات تصمیم گرفتند برای بررسی این مسائل برنامه‌هایی داشته باشند. خواهش می‌کنم این مسائل را یک قدری تأمل کنید، آنهایی که می‌خواهند منتقل کنند با دقت منتقل کنند.

ما مشکلی که آن روز داشتیم و روشن نبود در مسائل مبارزات، مسأله رخنه گروهک‌ها بود؛ چون برنامه مبارزات داشت وسعت پیدا میکرد، اما دروازه‌ای نداشت، هر کسی هر جا لوائی برمی داشت. نکته مهم اینجاست، مرحوم امام برای جلوگیری از رخنه گروهک‌ها، آمد برای مسائل مبارزه، مسؤول گذاشت که هر فردی می‌خواهد وارد مسائل مبارزه شود باید از این طریق بیاید. مرحوم امام رضوان‌الله تعالی علیه، مرحوم علامه طهرانی، مرحوم آسید محمدحسین طهرانی را برگزید برای این کار.

کلیه افرادی که میخواستند در زمینه مبارزات همکاری کنند باید روی اینها کار بشود و روی اینها بررسی شود. بعد، اینها را معرفی میکردند به ایشان و در مرحله آخر، حلف دست ایشان بود که به خدمت ایشان قسم می‌خوردند، قسم می‌خوردند در سرحد شهادت. قسم دست ایشان بود.

مرحوم آسید عبدالحسین دستغیب رحمه الله علیه، مرحوم شهید دستغیب خدمت ایشان رسید و قسم خورد. بنده خدمت ایشان خدمت این مرد بزرگ قسم خوردم. الآن در همین جلسه چهره‌هایی می‌بینم که خدمت ایشان قسم خوردند. و برنامه تشکیلات سری را بنایش را ایشان گذاشت که برنامه، پنج نفر پنج نفر بود. حالا مسائلی بود که کلیه افراد، هر کدامشان حق داشتند با چهار نفر، با خودشان پنج نفر، با یک فرد رابط ارتباط داشته باشند.

این تشکیلات، در مدت کمی، گسترش پیدا کرد در سرتاسر کشور. هر وقت مرحوم امام تصمیمی می‌گرفت، نظری داشت، با ایشان مشورت میکرد. مشاور امام، ایشان بود. کلیه برنامه‌های اطلاعیه‌ها، نظرها، بوسیله افراد اینها در اقل زمان، منتشر می‌شد. این افراد در سرتاسر کشور بودند، ممکن بود در خارج هم باشند. کلیه مسائل مبارزه تحت نظر ایشان اداره می‌شد. و با این برنامه، جلوگیری از رخنه گروهک‌ها در این انقلاب شد.

و اینکه می‌بینیم یک عده‌ای [گروهک‌ها] بودند، اینها کاملاً منحاز بودند و جدا بودند از مسائل مبارزه. خیلی سعی کردند که این گروهک‌ها در این مبارزات رخنه کنند، خودشان را به شکل‌های مختلف درآوردند، اما بیداری این مرد و رفقای این مرد، مسائل اینها را روشن کرد. در برنامه‌های مبارزه، افرادی که در خط امام همکاری داشتند، رفقای ایشان بودند که همه‌شان وضعشان روشن است.

اما این گروهک‌ها آمدند برنامه جدائی ریختند. دیدند از این راه رخنه‌ای پیدا نمی‌کنند به انقلاب، آمدند برنامه‌های دیگری داشتند که بعد هم وضع اینها

روشن شد که اینها روششان، روش اسلامی نیست و این مرد نگذاشت که اینها در برنامه‌های مبارزه رخنه کنند و کلیه این برنامه را به نحو بالائی مدیریت کرد.

یکی از خاطراتی که من از این مرد دارم این را اشاره می‌کنم و تمام. مردی بود قوی‌النفس، دارای جذّابیت کلام، این جذّابیت کلامش مال مسائل معنوی است. من نمی‌خواهم این جهات دیگرش را بگویم. مسائل معنوی ایشان در حدّ بالا بود، تقوای ایشان در سطح بالا بود. حالا بعد اشاره‌ای می‌کنم. یکی از خاطراتی که از این مرد دارم، این است:

ما با ایشان بودیم در این مسائل سیاسی. مطرح شد که امروز، مایه فساد و امّ الفساد، شاه است، کدخداست. باید یک فکری کرد این را، این خار را، از جلوی پای مسلمان‌ها برداشت. این مرد رفت با مرحوم آیه‌الله العظمی میلانی صحبت کرد در جلسات عدیده، تا ایشان را متقاعد کرد که ایشان حکم تکفیر و ترور شاه را تنفیذ کرد و امضاء کرد.<sup>۱</sup>

این مسأله خیلی بالاست که از یک مرجعی چنین حکمی بگیرد. و آمد یک شخصی را، مرحوم سرلشکر قرنی را آورد رویش کار کرد. آماده کرد این مرد را که این کار را بکند. بعد ایشان را برد خدمت آقای میلانی. مرحوم آقای میلانی کتباً نوشت، کتباً نوشت به قرنی که تو وظیفه داری که این خار را از پیش پای مسلمین برداری. قرنی آماده شد، نامه را گرفت، بوسید و رفت برای اینکه این طرح را پیاده کند.

۱. مرحوم والد با ترور مخالف بودند مگر در موارد ضرورت و با حکم حاکم شرع. در جنگ خطّی ۷، ص ۲۶ تا ۲۸ و ص ۱۵۵ و ۱۵۶ ادله‌ای را بر حرمت آن ذکر فرموده‌اند و به کسانی که رجال سیاسی را در زمان پهلوی ترور میکردند اعتراض داشتند، ولی در این قضیه راه نجات اسلام را منحصر در ترور شخص شاه میدیده‌اند و لذا حکم آن را از حاکم شرع و مجتهد جامع الشرائط مرحوم حضرت آیه‌الله العظمی میلانی گرفته و به این کار اقدام نموده‌اند.



مسأله رو شد و قرنی را گرفتند و یک تعداد دیگری را هم گرفتند. بعد هم آمدند خدمت آقای میلانی، خود آقای میلانی این جریان را به من گفتند، ایشان فرمود: بعد از این جریان آمدند پیش من و گفتند که آیا این نامه از شماست؟ گفتم: «بله، این نامه از من است.»

گفتند: شما دستور دادید که قرنی شاه را ترور کند؟ ایشان فرمودند که: «بله، من چنین صلاح مسلمانان را دیدم.» این جمله بعدش مهم است. بعد گفتند: الآن روی این نظر باقی هستید یا نه؟ ایشان فرمودند: «الآن هم به این نظر باقی هستم.» من واقعاً معتقدم میلانی یک شخصیت بالائی بود. مردی بود وارسته. اجمالاً یکی از اعمالی که برای این مرد بود، این بود. من خاطرات از این مرد زیاد دارم. من دیدم دوشم سنگین است. خودم را مدیون دیدم که در حدّ توانم سابقه این مرد را روشن کنم، این مرد بزرگ.

مردی بود بی هوی، بعد از جریان انقلاب، ایشان که در اساس انقلاب، پایه‌گذاری انقلاب و همکاری با امام از هر جهت دخیل بود، بعد از انقلاب جمع کرد از طهران رفت، رفت مشهد مقدّس.

یادم است در آن برنامه‌های مبارزات، ایشان گاهی اشاره میکرد که این برنامه مبارزات، یک جنبه عبادی دارد. افرادی که در این مسیر، مواجه با مشکلاتی می‌شوند، زندان می‌افتند، ممکن است شکنجه و امثال اینها شوند، ایشان نصیحتی داشت: سعی کنید قصدتان قربت باشد، این عملتان را معامله با یک چیز بخس و کوچکی نکنید.

خود این مرد اوان دوران انقلاب، بعد از اینکه برنامه انقلاب روشن شد، آمد مشهد. من با ایشان صحبت کردم که در این ایام الآن موقعی است که باید همکاری کنید، تعبیر این مرد قریب به این معنا بود که:

«من امروز رفع وظیفه کردم و ندیدیم که به من احتیاجی باشد امروز ... -

خیلی نفس قوی میخواد که بتواند خودش را مهار کند، که رخنه نکند درش جهاتی هوایی - اما من این حکومت را حکومت اسلامی میدانم. امروز مسلمانها لوا دارند - این تعبیر شخص ایشان است - و من جائز نمی دانم یک فرد مسلمان در سائر ممالک، زیر لوای کفر باشد. من آمده ام اینجا، اما اگر رهبر مسلمین دستور دهد من به دستورش عمل می کنم و لو کار کوچکی باشد. من نماز جمعه را واجب میدانم و خودم مرتب در نماز جمعه شرکت می کنم. حالا نماز جمعه هر کسی میخواد باشد. من هر که باشد به او اقتدا می کنم.»

ایشان می گفت:

«تبعیت از رهبر مسلمین واجب است و اگر به من دستور دهد و لو دستور کلی باشد اطاعت می کنم.»

... اینهایی که به این مسائل می رسند اینها یک ارتباط معنوی بالائی دارند ... آن ارتباط معنوی است که چشم دلشان را باز می کند، مسائل را به نحو بالائی می فهمند. مرحوم امام، دیدید در صحبت هایش، صحبت عادی نبود، صحبت هایش، صحبت های بالایی بود. این نامه ای که برای رئیس جمهور شوروی نوشت خیلی قابل تأمل است. اینها الهامات معنوی است. اینهایی که جهات عرفان حقیقی پیدا کرده اند، نور عرفان در دلشان پیدا شده، به یک نحو دیگری مسائل را تحلیل می کنند. این مسائل ظاهری برایشان مطرح نیست، به لب مسائل رسیده اند.

بماند، نمی خواهم بیشتر تصدیع بدهم. همین جا مطلب را تمام کنم. امیدوارم ان شاء الله از راه و روش این بزرگوار، ما بیش از پیش بهره ببریم. اما واقعاً این ضایعه بزرگی بود. شاید بعدها کتابهایی بنویسند، سوابق ایشان را بنویسند، من امیدوارم بنویسند. امیدوارم خداوند متعال بر درجات ایشان و مرحوم امام بیفزاید و ما را هم توفیق دهد که از پیروان واقعی اینها باشیم. از روح بزرگ اینها

استمداد می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»<sup>۱</sup>

باری مرحوم والد پس از ایجاد تشکیلات تحلیفی و ایجاد ارتباط میان علماء به دنبال کسی بودند که جلودار نهضت باشد و در نزد علماء و عامه مورد قبول واقع شود و روی این جهت از مرحوم آیه‌الله میلانی رضوان‌الله‌علیه تقاضا داشتند که حرکت را آغاز نموده و نهضت را دنبال کنند که این امر عملی نشد.<sup>۲</sup> پس از انتشار اعلامیه‌های آتشین و جاندار رهبر فقید انقلاب رضوان‌الله‌علیه مرحوم والد روابطشان را با ایشان بیشتر نمودند و آنطور که در دروس و وظیفه‌فرد مسلمان در احیای حکومت/سلام مطرح فرموده‌اند، از ایشان تقاضا می‌کنند که به اقدامات عملی بیشتری دست زده و جلوداری نهضت را کاملاً به عهده بگیرند و تمام تشکیلات به وجود آمده در خدمت ایشان درآمده و پشتیبانی نماید.

مرحوم آیه‌الله‌العظمی خمینی نیز علی‌رغم اینکه نظر شریفشان بر این بوده که کار را از اصلاح حوزه و تربیت طلاب و علماء آغاز کنند، دعوت ایشان را قبول کرده و نهضت را با جدیت بیشتری دنبال می‌کنند.<sup>۳</sup>

روابط میان مرحوم والد با قائد عظیم‌الشان انقلاب بسیار حسنه بود و ایشان عنایت خاصی به نامه‌ها و مشاوره‌های علامه‌ی والد داشته و تا زمانی که در ایران حضور داشتند مرحوم والد در امور جاری به مشاور ایشان تبدیل شده بودند و با تمام توان سعی نمودند هرچه از دستشان بر می‌آمد در طبق اخلاص نهاده و در مسیر نهضت به خدمت درآورند و بسیاری از امور از طریق همان نیروهای تربیت شده توسط مرحوم والد انجام می‌شد.

۱. به نقل از: وظیفه‌فرد مسلمان در احیای حکومت/سلام، تعلیقه ص ۲۲۸ تا ۲۳۲.

۲. در این باره رجوع شود به: وظیفه‌فرد مسلمان در احیای حکومت/سلام، ص ۴۶.

۳. همان مصدر، ص ۱۷۶ تا ۱۷۸.

در حوادث محرّم سال ۱۳۸۳ هجری قمری (خرداد ۱۳۴۲) نیز ایشان با استفاده از همین شبکه، تلاشهای وسیعی کردند که علمای بزرگ شهرها را به طهران بکشانند و حکم مرجعیّت مرحوم آیه الله العظمی خمینی را از علما گرفته و جان ایشان را نجات دهند که به لطف الهی موفق شدند و شرح ماجرا را خود ایشان در دروس وظیفه فردمسلمان بیان فرموده اند.<sup>۱</sup>

آنچه در همه این فعالیتها حائز اهمیّت است اخلاص و معنویّت عجیب ایشان است که به همین سبب عنایت داشتند هیچ ردّ پائی از ایشان نماند و در هیچ جا مطرح نشوند و همیشه مسائل را از پشت صحنه و با چند واسطه به شکل پنهانی مدیریت کنند.<sup>۲</sup>

در همین قضیه زندانی شدن مرحوم آیه الله العظمی خمینی ایشان قبل از دعوت از علمای بلاد ابتداء در جلسه ای همه علمای طهران را جمع نمودند تا همه اعلام کنند که آیه الله خمینی تنها نیستند، ولی تجمّع علما فاش شد و نیروهای شهربانی مسلحانه به محل تجمّع ریختند و همه علما را دستگیر نمودند. ایشان میفرمودند:

۱. همان مصدر، ص ۱۸۲ تا ۱۹۰.

۲. اخلاص و بی هوایی مرحوم والد و ابناء از شهرت و ریاست، بطوریکه حتّی اجازه انتشار هیچ عکسی از خودشان را نمی دادند، عملاً منجر به مظلومیّت ایشان نیز شد و نه تنها قدر ایشان مغفول ماند، بلکه افرادی از سر جهالت یا هوای نفس، خدمات ایشان را منکر شده و حتّی سالها از ایشان با تعبیر ضدّ انقلاب یاد میکردند و معترض بودند که چرا ایشان هیچ مسؤولیّتی را در نظام اسلامی نپذیرفته اند، غافل از آنکه پاسبانی از حریم علوم و معارف قرآن و اهل بیت علیهم السّلام که یکی از بزرگترین اهداف نهضت اسلامی بوده است، اهمیّتش به مراتب بیشتر از اشتغال به امور رسمی حکومتی است. و این کار از کسی جز أمثال مرحوم والد که جامع معقول و منقول و علم و عمل بودند میسور نبود.

«همهٔ علما را بنده دعوت کرده بودم و صبح همه جمع شده بودند. من هم اول وقت آمادهٔ رفتن بودم و همهٔ مقدمات رفتن را مهیا کردم، حتی گفتم حمام را گرم کنند که غسل کنم که اگر ما را کشتند، با حال طهارت و پاکی و توبه و توجه رفته باشم. وقتی آمدم از منزل خارج شوم دیدم والده خیلی منقلب است و از رفتن بنده به تب و تاب افتاده است. هرچه فکر کردم دیدم زودتر رفتن بنده هیچ اثری ندارد و بنده چه زود بروم و چه دیر، علما و بزرگان آمده‌اند و کار را انجام میدهند و آنچه وظیفهٔ من بوده که انجام دهم، انجام شده و من اگر زودتر بروم فقط عنوان دنیوی دارد که خود را آنجا در معرض دید دیگران قرار دهم. لذا به خاطر دل والده رفتنم را تأخیر انداختم که از قضا شنیدم که شهربانی به منزل ریخته و همهٔ آقایان را دستگیر کرده و خداوند مصلحت دانسته بود که حقیر دستگیر نشوم و ادامهٔ کار را که دعوت علمای دیگر شهرها بود دنبال کنم.»

همکاری بسیار صمیمانهٔ ایشان تا زمان تبعید رهبر فقید انقلاب قدس سره به ترکیه و عراق باقی بود و بعد از تبعید ایشان تا اول انقلاب نیز - همانطور که در کلام آیه‌الله حائری گذشت - مرحوم والد کماکان به فعالیت‌های خود به همان نحو سرری و پنهانی ادامه میدادند و خصوصاً از طریق رفقای خود که شناخته شده بودند همچون مرحوم آیه‌الله مطهری، مسائل را دنبال میکردند و تذکراتی میدادند.

در سفر به عتبات عالیات نیز ملاقات‌هایی با مرحوم آیه‌الله العظمی خمینی رضوان‌الله‌علیه داشتند و حقیر به یاد دارم که ایشان در دیدار مرحوم والد با چه انبساط و سروری برخورد میکردند.

ولی به جهاتی در این دوره (۱۳۸۴ تا ۱۳۹۹ هجری قمری، مصادف ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی) مسیر ایشان از جمعی از نیروهای انقلابی جدا شد.

**جهت اول** این بود که ایشان معتقد بودند باید امور به صورت بسیار حساب شده و با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت دنبال شود و خود ایشان همانطور که عرض شد

برای چند دهه حتی برای بعد از تشکیل حکومت اسلام برنامه داشتند، ولی برخی از جریانهای انقلابی کارهایی میکردند که گرچه به صورت مقطعی نمود و ظهوری داشت، ولی در درازمدت نه فقط مفید نبود، بلکه ضررهای زیادی نیز به دنبال داشت.

علامه والد تأکید بسیاری بر ضرورت کار تشکیلاتی و آن هم به صورت وسیع و با مشورت علمای اعلام داشتند و تصمیم‌گیری‌های سریع و بدون مشورت و تحقیق و بررسی را صحیح نمی‌دانستند. لذا سعی داشتند به همان روشی که از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۴ هجری قمری (۱۳۳۶ تا ۱۳۴۳ هجری شمسی) کار را حساب‌شده دنبال کرده بودند، در این دوران نیز کار را دنبال کنند و نیروهای قابل اعتماد تربیت نموده و قدم به قدم به سوی تشکیل حکومت اسلام پیش بروند.

نظر شریف مرحوم علامه طباطبائی نیز همین طور بوده است. ایشان هم میفرموده‌اند که: براندازی نظام شاهنشاهی مشکل نیست، آنچه مشکل است تشکیل حکومت اسلام است و تا برنامه‌ای کامل برای تشکیل حکومت نداشته و نیروهای کافی تربیت نکرده باشیم برانداختن دفعی حکومت شاهنشاهی اثری ندارد و فقط مردم از ما توقع اقامه حکومت عدل اسلام را خواهند داشت که نمی‌توانیم آن را برپا نمائیم؛ لذا باید هم‌تزمان را مصروف تربیت نیرو و برنامه‌ریزی کنیم.

روی این جهت برنامه‌ای را که مرحوم والد و علامه طباطبائی و امثالهم در مقابله با نظام طاغوت دنبال میکردند، با عملکرد و برنامه‌های برخی از گروههای انقلابی مخالف بود.

**جهت دومی** که مرحوم والد را از صف برخی از انقلابیون و مجاهدان جدا کرد، بصیرت و عرق دینی و غیرت شدید ایشان بر اسلام اصیل بود. در آن زمان، در اثر به‌ستوه آمدن مردم از ظلم‌های حکومت منحوس پهلوی، جمعی از متدینین

حاضر به همکاری با تشکلهای و گروهک‌هایی شدند که یا از نظر اسلامی ضعیف بودند یا اصلاً اعتقادی به اسلام نداشتند.

آنچه مهمتر بود اینکه برخی از این گروهک‌ها چون سازمان مجاهدین خلق، ظاهری مذهبی و انقلابی داشتند و برخی از فعالان مذهبی و دینی اشتباهات اساسی آنها را یا متوجه نمی‌شدند یا چندان اهمیتی برای آن قائل نبودند و در هر حال از آنها حمایت کرده و با آنها طرح همکاری می‌ریختند.

برخی از جریانهای اجتماعی نیز مثل تفکر دکتر شریعتی و بعضی دیگر از روشنفکران بودند که ظاهری مذهبی داشتند و با نظام شاهنشاهی هم مقابله می‌نمودند و این جریانات عده‌ای از اهل علم را نیز فریب داده و در میان نیروهای انقلابی و فعال نفوذ کردند، به‌طوری‌که شخصیت‌های مذهبی آن زمان با آنها همکاری کرده و با هم در مقابله با طاغوت فعالیت می‌نمودند.

مرحوم علامه نسبت به این موارد بسیار حساس بودند. هم با بصیرتی الهی اشتباهات آنها را خیلی زود تشخیص داده و به افراد تذکر میدادند و هم تسامح نسبت به این تفکرات را روا ندانسته و می‌فرمودند: این افکار التقاطی از اسلام بهره‌ای ندارند، ظاهرش اسلام است ولی در باطن و درون، همه توجّه و تمرکز به ماده و دنیاست و ربط انسان را با عالم غیب کلاً می‌برد و انسان را از مواهب و بهره‌های اصیل اسلام محروم میکند و اگر پای این تفکرات باز شود پس از مدتی اسلام مسخ شده و فقط اسم آن باقی می‌ماند. ما به دنبال تشکیل حکومت اسلام هستیم و حکومت اسلامی که ما به دنبال آن هستیم غیر از حکومتی است که آنها به دنبال آن هستند و نمی‌توانیم با هم همکاری کرده و خود را با هم یک‌دل و هم‌هدف بشماریم، و لذا با تمام توان سعی میکردند از نفوذ آنان جلوگیری کنند و اشخاص را نسبت به خطر آنان متنبّه نمایند.

جهت سوّم این بود که ایشان نسبت به مسأله دماء بسیار محتاط بوده و

میفرمودند: برای قیام مسلحانه و اقداماتی که پای خون افراد در میان است، باید نهایت محاسبه و دقت به عمل آید، تا فقط به حدّ ضرورت و به حدّ اقلّ ممکن در ریخته شدن خون افراد اکتفاء گردد و باید تحت نظر حاکم شرع و مجتهد مطلق باشد و در غیر این صورت شرکت در این امور صحیح نیست.

ایشان در قضیّه ترور منصور و برخی از اقدامات مسلحانه در آن دوران مخالف بوده و میفرمودند:

اولاً: این کارها حساب شده نیست و نتایج مثبتی نخواهد داشت و در عمل هم کار را مشکل تر کرده و منجر به آمدن هویدا شد که سیزده سال تمام بیشترین فشارها را بر متدینین و علما وارد نمود.

ثانیاً: برای کشتن دیگران و این نوع اقدامات اذن حاکم شرع لازم است و نمی شود چند نفر جوان یا غیرجوان بر اساس تشخیص خود به این امور اقدام نمایند، خصوصاً که جان خود این جوانان نیز محترم است و نمی توانند به این سادگی خود را در معرض کشته شدن قرار دهند؛ گرچه میفرمودند: بسیاری از عاملین این نوع کارها افرادی با اخلاص و خوش قلب بودند و به نیت دفاع از اسلام این کارها را می کردند، ولی در هر صورت اصل کار اشتباه بود؛ مرحوم آیه الله العظمی میلانی و مرحوم آیه الله العظمی خمینی نیز با این ترور موافق نبودند. بعد از تبعید مرحوم آیه الله العظمی خمینی نیز دسترسی انقلابیون به ایشان بسیار کم شد و اقدامات بدون هماهنگی و بدون اذن ایشان بیشتر شد و افرادی از سر درمندی برای اسلام، خود و دیگران را در معرض کشته شدن قرار میدادند و گاهی اقدام به فعالیتهای مسلحانه و کشتن مزدوران پهلوی میکردند.

مرحوم والد نظرشان در این نوع امور که پای دماء در میان است این بود که این اقدامات باید حساب شده تر انجام شود، و می شود مسأله را به شکلی دنبال کرد که با کمتر کشته دادن، نهال انقلاب به ثمر برسد و نباید در اثر شور و هیجانی که به



وجود آمده انسان به راحتی جان خود و دیگران را در معرض تلف قرار دهد. میفرمودند: اگر برنامه‌ریزی دقیقی انجام شود همین نتایج با خسارتی کمتر به دست می‌آید.

نظر مرحوم علامه طباطبائی قدس سره نیز در این مسأله همین‌طور بود و لذا شاگردان ایشان هم به همین نحو عمل می‌نمودند. إعراض این بزرگان از فعالیت‌های مسلحانه و امثال آن از خوف کشته شدن یا ترک جهاد و قیام نبود، زیرا اهل سلوک و عرفان از همه مردم به شهادت در راه خدا مشتاق‌ترند؛ بلکه مسؤلیت دماء را سنگین می‌شمردند و معتقد بودند راه‌های بهتری نیز برای حرکت هست.

مرحوم حضرت آقای حدّاد در مسأله دماء سختگیری بیشتری نموده و میفرمودند: هر کاری که منجر به ریخته شدن خون محترمی شود محتاج اذن خاص بوده و عموماً ادله ولایت فقهاء آثار وضعیه آن را برطرف نمی‌کند، مگر ولایت فقیهی که خارجاً یا قلباً به امام عصر ارواحنفاً متصل باشد. میفرمودند: اگر کسی کاری کند که خونی ریخته شود در حالیکه ریخته شدن آن خون ضرورت نداشته و دفاع و حفظ اسلام بدون آن نیز ممکن بوده است، این خون ریخته شده در نفس آن فرد اثر گذارده و در سلوک وی خلل ایجاد میکند، حتی اگر با حجت شرعی به این عمل اقدام نموده باشد و این امر مشهود و معلوم است. حجت شرعی عقاب را برمی‌دارد، ولی آثار وضعیه آن کماکان باقی است و تأثیر آن در سلوک قابل تردید نمی‌باشد، کما اینکه در مسائل مربوط به مال و عرض نیز قضیه از همین قرار است، اگرچه اثر آن با دماء قابل مقایسه نیست.

به همین جهت نظر ایشان بر ورود در مسائل ولائی بدون اذن ولی خدا نبود و میفرمودند: اگر کسی بدون اذن خاص از حضرت ولی عصر ارواحنفاً یا اذن اولیاء آن حضرت که به آن حضرت متصلند، بر طبق اصول شرعی نیز قضاوت کند، اگر حکمش بر خلاف واقع قرار بگیرد، باز هم آثار وضعیه آن حکم دامن او را گرفته

و آثار کدورت و سنگینی آن بر نفسش ظاهر و آشکار خواهد بود. به هر حال این مسأله موجب شد که روش مرحوم والد و علامه طباطبائی و برخی از ارادتمندانشان چون مرحوم آیه الله مطهری در این مسائل، از برخی از شخصیت‌های انقلابی و مذهبی متفاوت شود.

مرحوم والد میفرمودند: کسانی که در این مسائل به خاطر اسلام کشته می‌شوند و راه دفاع از اسلام را همین میدانند شهیدند و اجرشان با خداست، ولی ما نمی‌توانیم بر کارهایی که مردم بر اساس شور و شوق و غیرت خود انجام میدهند و بدون اذن انجام می‌شود و حساب شده نیست، صحه گذاشته و جوانان را به آن تشویق کنیم.

مجموع این امور سبب می‌شد که حضور ایشان در برخی از فعالیت‌های انقلابی کم‌رنگ‌تر دیده شود و وجهه همّت خود را بیشتر مصروف همان طرحهای زیربنائی که داشتند و دنبال میکردند بنمایند و در حدّ توان نیز به تعدیل و راهنمایی جریانات انقلابی به شکل غیرمستقیم پردازند که در این زمینه نقش مهمی را هم ایفاء کردند، همانطور که عن قریب از مرحوم آیه الله حائری نقل شد که گفتند: «این تشکیلات، در مدّت کمی، گسترش پیدا کرد در سرتاسر کشور. هر وقت مرحوم امام تصمیمی می‌گرفت، نظری داشت، با ایشان مشورت میکرد. مشاور امام، ایشان بود. کلیه برنامه‌های اطلاعیه‌ها، نظرها، بوسیله افراد اینها در اقلّ زمان، منتشر می‌شد. این افراد در سرتاسر کشور بودند، ممکن بود در خارج هم باشند. کلیه مسائل مبارزه تحت نظر ایشان اداره می‌شد. و با این برنامه، جلوگیری از رخنه گروهک‌ها در این انقلاب شد.

و اینکه می‌بینیم یک عده‌ای [گروهک‌ها] بودند، اینها کاملاً منحاز بودند و جدا بودند از مسائل مبارزه. خیلی سعی کردند که این گروهک‌ها در این مبارزات رخنه کنند، خودشان را به شکل‌های مختلف درآوردند، اما بیداری این مرد و رفقای

این مرد، مسائل اینها را روشن کرد. در برنامه‌های مبارزه، افرادی که در خط امام همکاری داشتند، رفقای ایشان بودند که همه‌شان وضعشان روشن است. اما این گروهک‌ها آمدند برنامه جدائی ریختند. دیدند از این راه رخنه‌ای پیدا نمی‌کنند به انقلاب، آمدند برنامه‌های دیگری داشتند که بعد هم وضع اینها روشن شد که اینها روششان، روش اسلامی نیست و این مرد نگذاشت که اینها در برنامه‌های مبارزه رخنه کنند و کلیه این برنامه را به نحو بالایی مدیریت کرد.»

به هر حال خداوند بر مردم مسلمان ایران منت نهاد و در سایه عنایات حضرت بقیةالله‌الاعظم ارواحنا فداه و مجاهدات علما و مردم، به رهبری بنیانگذار نهضت حضرت آيةالله‌العظمی خمینی رضوان‌الله‌علیه، درخت انقلاب به ثمر نشست و حکومت ملعون شاهنشاهی سقوط کرد و دست کفار و اجانب از مملکت شیعه قطع شد.

### پیشنهاد‌های اساسی مرحوم علامه والد(ره)

در این مقطع مرحوم علامه والد دوباره به جد وارد صحنه عمل شدند. ایشان در نظام فکری و برنامه‌ای که برای حکومت اسلامی از سالها پیش طراحی کرده بودند و درباره آن مطالعات و تحقیقات و گفتگوهای فراوانی را انجام داده بودند، اساسی‌ترین و زیربنائی‌ترین مسائل حکومت اسلامی را مشخص نموده و برای انجام آن برنامه و راه‌حلهائی داشتند.

ایشان معتقد بودند در جامعه اسلامی برخی از مسائل اصل و پایه است و برخی در حکم فروع و لوازم آن می‌باشد که تا اصول اصلاح نشود فروع اصلاح نخواهد شد و هرچه برای آن زحمت بکشند تأثیری نخواهد داشت. روی همین جهت در اوان انقلاب مطالب و اصولی را که از نگاه دیگر

بزرگان مغفول مانده بود به صورت پیشنهادهائی فهرست نموده و قسمتی از آن را به مرحوم آیه الله مطهری منتقل کردند تا به رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیهما عرض کنند و مرحوم آیه الله مطهری برخی از آنها را منتقل نمودند و قبل از بیان مابقی آنها به شهادت رسیدند.<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

۱. برخی از پیشنهادهائی که به مرحوم آیه الله مطهری منتقل نموده بودند از مسائل اساسی و بسیار مهم است و برخی دیگر مسائلی است که در اهمیّت به آن درجه نیست، ولی به گونه ای بوده که اگر در همان اوان پیروزی انقلاب به دست رهبر فقید انقلاب انجام می شد، انجام شده بود و گرنه به قول مرحوم والد دیگر کسی قدرت بر انجام آنها نخواهد داشت.

۲. فهرستی از طرحها و پیشنهادهای مرحوم علامه والد رحمه الله علیه که از آثار ایشان برگرفته شده است، در مقدمه لجنه تحقیق کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام به این صورت آمده است:

#### پیشنهادهای سیاسی

- تأکید بر اصل ولایت فقیه و پی گیری مجدّانه برای وارد شدن آن در قانون اساسی (که شرح آن در کتاب حاضر آمده است)
- اصرار بر ضرورت نشأت گرفتن همه قوای سه گانه از ولایت فقیه و انطواء همه آنها در وی (عدم صحت تفکیک قوا)
- اصلاح الگوی رأی گیری و نحوه مشارکت مردمی در انتخابات و تبدیل رأی گیری به تشکیل شوراهای حلّ و عقد به عنوان مشاورین ولی فقیه
- إقامة نماز جمعه در سراسر کشور
- عفو عمومی (در غیر جنایات شخصی و در غیر مواردی که طبق قانون حکومت طاغوت هم جرم بوده است)
- عدم جواز ورود زنان در امور حکومتی و مجلس شوری
- جلوگیری از تبلیغات انتخاباتی به شکل مرسوم و غربی
- عدم جواز شکنجه برای اعتراف گرفتن از مجرم
- ضرورت هجرت به دارالاسلام و حرمت اقامت در دارالکفر ⇨

.....

- تشکیل بسیج عمومی و تعلیمات نظامی اجباری
- تشکیل جمعیت مقاومت ملی (سپاه پاسداران)

#### پیشنهاد‌های فرهنگی اجتماعی

- اصلاح نظام ازدواج و مهریه و ترویج فرهنگ ازدواج آسان در اول سن بلوغ
- پرهیز و دوری از فرهنگ غرب
- اصلاح الگوی حجاب و اعلان حجاب استاندارد
- اصلاح الگوی لباس مردان در سطح کشور و محو نمادهای کفر
- اصلاح الگوی لباس نظامیان و رجال دولتی
- اصلاح الگوی تغذیه و اجتناب از غذاها و آداب غیراسلامی
- اصلاح الگوی شهرسازی و خانه‌سازی (پرهیز از آپارتمان سازی)
- اصلاح الگوی ساعت و تقویم و استفاده از ساعت و تقویم اسلامی
- اعلان اذان در مواقیت پنجگانه و تأکید بر فرهنگ إقامة نماز
- تعیین محل‌هایی برای رؤیت هلال در تمام شهرستانها و اطلاع فوری به حاکم شرع
- تأسیس «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» و مسلح نمودن علما و مجتهدان متعهد (مهدب و خودساخته) جهت ضمانت اجرائی امر به معروف
- ممنوعیت فروش سیگار و بستن راه بر مواد مخدر دیگر
- ترویج زندگی ساده و بی‌آلایش و ممنوعیت ترویج هرگونه تجمل‌گرایی
- تطبیق برنامه‌های ادارات و... با قوانین شرعی و ساعات نماز و ایام روزه
- تغییر نحوه توزیع شهریه طلاب و لباس عمومی اهل علم و تطبیق کامل آن بر سنت اسلامی
- تغییر رساله‌های عملیه و استفاده از فقه برای ارائه قوانین اداره جامعه و ارائه فتاوی کاربردی و دور از احتیاط و عسر و حرج
- لزوم برنامه‌ریزی برای ترویج و همگانی نمودن تکلم به زبان عربی
- پرهیز از ملی‌گرایی و اجتناب از زنده‌نمودن رسوم باستانی (مثل نوروز)

.....

- ◀ • ترغیب به تکثیر اولاد و افزایش جمعیت
- پرهیز از مضرات زندگی ماشینی و مصرفی (مثل استفاده از ظروف یکبار مصرف)
- ممانعت از ترویج نمادهای غیراسلامی و ترویج نمادهای اسلامی (مانند استفاده از منبر بجای تریبون)
- لزوم دقت در بکارگیری الفاظ و اصطلاحات اسلامی
- توجه مخصوص به عید غدیر و تعطیلی چند روزه برای آن و انجام دیدوبازدیدها و پوشیدن لباسهای نو در آن ایام
- إحياء آثار و قبور بزرگان و اولیاء الهی
- ساختن قبرستانها در داخل شهرها و محلات بدون پیرایه و درختکاری (محل عبوت باشد نه محل تفریح و سرگرمی)
- جلوگیری از تخریب تعقل جوانان با رسانه و ورزش توسط استعمار غرب

#### پیشنهادهای اقتصادی

- حمایت از زندگی روستائی و پشتیبانی از کشاورزی و دامداری
- اصلاح سیستم بانکداری (و برچیدن واقعی ربا)
- پرهیز از استقراض ربوی از دول خارجی
- برنامه ریزی برای نزدیک بودن محل کار به محل سکونت
- جلوگیری از تمرکز کارخانه های بزرگ (تهیه مایحتاج هر شهر در کارخانه های کوچک در همان شهر)
- مبارزه با متکدیان و کسانی که بدون زحمت به دنبال درآمد هستند.

#### پیشنهادهای آموزشی

- رایگان کردن خدمات آموزشی در سطح کشور در همه مقاطع
- تغییر هویت تربیتی و تحقیقی دانشگاهها و برنامه ریزی برای پیشرفت علمی آنها و مقابله با مدرک گرایی
- پشتیبانی از دانشمندان برای تولید علم در فراغت و آرامش

◀

مرحوم علامه‌ی والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه هم به جهت نبوغ ذاتی و حدت ذهنی و هم به جهت مطالعات عمیقی که در تاریخ و سیاست ایران و دیگر ملل داشتند<sup>۱</sup> و هم به واسطه‌ی احاطه و اشراف ملکوتی و باطنی، به گونه‌ای بودند که در هر مسأله‌ای از ظواهر آن عبور نموده و اعماق آن را مشاهده می‌کردند و در برابر هر طرح و نظری، آینده‌ی آن را تا افقی دور پیش‌بینی می‌فرمودند و به نقد و بررسی آن هم بسنده نکرده بلکه راه‌حلهائی برای آن ارائه می‌نمودند.

پیشنهادها و تذکرات ایشان آنقدر حساب‌شده و دقیق بود که امروزه وقتی به مشکلات نظام اسلامی نظر کرده و ریشه‌های آن را بررسی می‌نمائیم، جای خالی توجه به پیشنهادهای ایشان کاملاً خود را نشان می‌دهد و می‌بینیم اگر آن برنامه‌ها

↳ لزوم احیاء علوم عقلی

• تأسیس دانشگاهها و مراکز علمی مجزا برای پسران و دختران

• ممنوعیت اعزام محصل به خارج از کشور مگر در ضرورت؛ و بجای آن، دعوت از

اساتید متخصص خارجی

**پیشنهادهای بهداشتی و درمانی**

• رایگان نمودن خدمات درمانی و بهداشتی

• تأکید بر انجام معالجات پزشکی در داخل کشور و جلوگیری از رواج سفرهای درمانی

به خارج

• اصلاح الگوی تولید غذاهای مصرفی و استفاده از غذاهای تازه

• مصرف نمودن غذاهای بسته‌بندی شده و نوشابه‌های گازدار

• اجراء نظام بازیافت

• تغییر شکل منازل و فرهنگ کار برای حفظ سلامتی

(وظیفه‌ی فردمسلمان در احیای حکومت/ اسلام، ص ۵۴ تا ۵۸)

۱. حجم زیادی از کتب کتابخانه‌ی مرحوم والد، کتب سیاسی و تاریخ معاصر ایران و تاریخ

سائر کشورها بود و از جوانی در این موضوعات مطالعات مفصلی داشتند.

اجراء شده بود چقدر وضعیّت امروز متفاوت بود.

زمانی که هنوز صحبت از «سبک زندگی» و «مقابله با تهاجم فرهنگی» نبود ایشان بر این مفاهیم بسیار تأکید داشتند و اهمیّت آن را گوشزد می نمودند.

### اصلاح زمان خواب و بیداری

میفرمودند: اگر برنامه اولیة زندگی مسلمانان اصلاح نشود دیگر امور اصلاح نخواهد شد؛ مثلاً برنامه خواب یک انسان مسلمان چندان مهمّ جلوه نمی کند و وقتی یک مسلمان می خواهد به اصلاح زندگی خود و خانواده خود بپردازد برای این مسأله اهمیّت و اولویّتی در نظر نمی گیرد، ولی همین مسأله به ظاهر ساده تأثیرات مهمّی بر روی مجموعه نظام زندگی و بر فرهنگ و اخلاق جامعه دارد و از جهات مادی و معنوی زندگی را تحت الشعاع قرار میدهد.

کسی که شب را دیر بخوابد هم از جهت جسمانی ضعیف و رنجور و کسل می شود، چون خواب اول شب آثاری در آرامش بخشیدن به جسم و روان انسان دارد که خواب آخر شب چنین نیست و هم از جهت معنوی با مشکل برخورد میکند؛ زیرا عملاً از اوقات مبارکه سحر و بین الطلوعین بی بهره می شود و کسی که سحر و بین الطلوعین او آباد نباشد روزش آباد نخواهد بود و زمینه غفلت از یاد خدا و ابتلاء به معاصی در وی بسیار می باشد و چه بسا روزه روز این حال غفلت در وی بیشتر شود و نهایتاً در دام شیطان بیفتد. علاوه بر آنکه خواب صبح نیز مضرات زیادی برای بدن دارد.

برکاتی که خداوند در سحر بر انسان افاضه میکند در غیر سحر پیدا نمی شود و آثاری که بین الطلوعین دارد در غیر آن یافت نمی شود. لذا مرحوم حضرت آقای حدّاد همیشه میفرمودند: اگر حال نماز شب هم نداشتید سعی کنید سحر را بیدار باشید و نفس بیداری آن موجب برکات بسیاری است.

و نیز میفرمودند: بیداری سحر نور است و اگر با نماز شب همراه شود



نورعلی نور است.

روایات فراوانی از ائمه علیهم‌السلام وارد است که خداوند ارزاق را در بین الطلوعین تقسیم می‌نماید و کسانی که در این ساعات خواب هستند از این روزی محرومند.<sup>۱</sup>

ایشان میفرمودند: اصلاح برنامه خواب و بیداری باید در حکومت اسلامی به صورت یک اصل قرار گیرد و برای آن برنامه‌ریزی شود و ساعات کار ادارات و مدارس و پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون و ... با آن تنظیم شود و اگر مورد غفلت قرار گیرد امور بسیار دیگری را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

در حکومت اسلامی پخش نمودن برنامه‌های جذاب از وسائل ارتباط جمعی در ساعاتی که ساعت خواب است روا نیست. حکومت اسلام ضامن سلامت روحی و جسمی جامعه است و نمی‌تواند ساعات اول شب که زمان استراحت است برنامه‌هایی نشان دهد که مردم را از خواب اول شب و عملاً از بیداری سحر محروم نماید، و هر کس در این راه گامی بردارد خسارتی غیرقابل

---

۱. در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۹۶، باب کراهة النوم ما بین طلوع الفجر و طلوع الشمس و عدم تحریمه و استیجاب الاستیغال حینئذ بالعبادة والدعاء، از شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه به اسنادش از علاء از محمد بن مسلم از حضرت امام باقر یا حضرت امام صادق علیهما السلام که: سألته عن النوم بعد الغداة فقال: إن الرزق یبسط تلك الساعة فانا أكره أن ینام الرجل تلك الساعة.

و نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: نوم الغداة شوم یحرم الرزق و یصفر اللون.

هچنین از آن حضرت روایت میکند که: نومة الغداة مشومة تطرد الرزق و تصفر اللون و تمبجها و تغیره و هو نوم كل مشوم. إن الله تعالى یقسم الأرزاق ما بین طلوع الفجر إلى طلوع الشمس؛ فإياكم و تلك النومة.

جبران بر حکومت اسلام و جامعهٔ مسلمانان وارد ساخته و دقیقاً در مسیر شیطان و دشمنان اسلام گام برداشته است.

دستگاه‌های اجرائی در حکومت اسلام نباید تابع آراء و اهواء مردم باشند و بگویند چون در این ساعات مشتری ما بیشتر است، ما این ساعت را به پخش این برنامه‌ها اختصاص می‌دهیم، بلکه باید تابع حق و عامل به سنت سنّیهٔ حضرت رسول اکرم و ائمّهٔ طاهرین علیهم الصلوٰة والسلام باشند و آن را معیار و محور قرار دهند. در جلد قبل، در مبحث خواب و بیداری عرض شد که سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که بعد از نماز عشاء مختصری تناول نموده و استراحت میکردند. و بیداربودن بعد از نماز عشاء، جز در مواردی، مکروه است.

یکی از عللی که مرحوم علامه برای آن به استفاده از ساعت غروب‌کوک تشویق میکردند و آن را پیشنهاد نموده بودند، همین مسألهٔ تنظیم اوقات شب و روز و وقت عبادت و کار و استراحت بود که در نگاه اول مسأله‌ای بی‌اهمیت تلقی می‌شود، ولی اگر انسان در عواقب آن تدبّر کند نتایج بسیار زیاد آن را در زندگی بالعیان مشاهده می‌نماید.

### اهتمام اکید به اوقات عبادات

نمونهٔ دیگری که امری اساسی است، مسألهٔ نماز و ارتباط با خداوند متعال و عبادت و مسائل شرعی در زندگی مسلمانان است که باید در زندگی حکم محور و اساس را داشته باشد و همهٔ امور با آن تنظیم شود. و این معنی محقق نمی‌شود مگر آنکه تمام ساعات اداری و برنامه‌های رسمی در سطح کشور بر اساس تقویم دینی یعنی تقویم هجری قمری و بر اساس ساعات نماز و عبادات متمرکز شود و مردم عادت کنند که این امور را محور زندگی قرار دهند و گرنه با تاریخ هجری شمسی و با تنظیم اوقات بر اساسی غیر از اوقات عبادت و نماز، هرچه هم زحمت کشیده

شود، فرهنگ زندگی دینی در جامعه به وجود نخواهد آمد و این امور اصیله که حیات جان و نفس به آن است به دست فراموشی سپرده شده و در لابلای کثرات و مشتتهیات نفسانی مدفون میگردد.

وقتی اصل بر امور دیگر بود و نماز و عبادت یا مناسبات مذهبی در حاشیه قرار گرفت، ما هر چه ستاد اقامه نماز راه‌اندازی کنیم اثر نخواهد کرد، نه اینکه ستاد اقامه نماز لازم نیست، چرا لازم است و باید بیش از این هم باشد، سخن در آنست که به مجرد این امور غرض حاصل نخواهد شد.

وقتی جوان ما در ساعات اول وقت نماز مشغول تحصیل یا کار باشد و در آن وقت ادارات و مدارس فعال بوده یا صدا و سیما برنامه‌های جذاب را پخش کند، طبیعی است که به نماز مشغول نمی‌شود و اوقات نشاط و سرخوشی‌اش را در دیگر امور صرف می‌نماید و وقتی از این امور فارغ شد، با نفس خسته و آشفته، دیگر حالی برای عبادت ندارد و اگر نمازی هم بخواند نمازی بی‌روح و بی‌جان خواهد بود که شور و عشق خدا را در دل زنده نمی‌کند و از این نماز حظی نمی‌برد و آهسته‌آهسته نمازش به جای امری شیرین و آرامش‌بخش به یک تکلیف خشک تبدیل می‌شود و کم‌کم رها میگردد.

ایشان برای اجراء این مسأله راه‌ها و پیشنهادهائی داشتند و آن را از محورها و اصول زندگی دینی و جامعه اسلامی می‌شمردند.

#### اهتمام به تربیت اقشار تحصیل کرده

نمونه دیگر آنکه میفرمودند: باید جلوی رواج سنن غربی و آداب و افکار آنها از ریشه گرفته شود و راه ورود آنها به جامعه از سرچشمه سد گردد. بخشی از کسانی که در جامعه بسیار تأثیرگذار هستند و هر تغییری در آنان در درازمدت تغییر در سطح جامعه را به دنبال خواهد داشت، تحصیل‌کردگان دانشگاه‌ها می‌باشند که چون از علم و دانش برخوردارند بر دیگر اقشار جامعه اثر می‌گذارند و خود این

افراد اساتید آینده دانشگاه خواهند بود و بر نسل جوان حکومت فکری و اخلاقی خواهند داشت.

حکومت اسلامی باید به این قشر عنایتی خاص داشته و برای تربیت آنها برنامه‌ریزی‌هایی دقیق داشته باشد، تا مبادا این گروه به افکار باطل آلوده شوند و همچون زمان طاغوت دانشگاهیانی با افکار و رسوم غربی و شرقی در کشور داشته باشیم. و این معنی به‌هیچ‌وجه قابل اجراء نیست مگر به ممنوع کردن سفر تحصیلی دانشجویان به خارج از کشور، مگر با اذن خاص حاکم شرع؛ و به جای آن دعوت از اساتید نخبه مسلمان و غیرمسلمان از خارج کشور برای تدریس در داخل کشور. این کار گرچه هزینه زیادی را بر دوش جامعه اسلامی می‌گذارد، ولی اولاً: از هزینه تحصیل در خارج و ارزی که از کشور خارج می‌شود کمتر است. و ثانیاً: ضرورتی است که هیچ مفردی از آن نیست؛ و اگر جوانان ما به خارج از کشور بروند چون هنوز از جهات علمی و عملی پخته و عمیق نشده‌اند مغلوب فرهنگ و افکار آنان شده و در آن تفکر هضم می‌شوند و وقتی برگردند همان تفکر را تبلیغ می‌کنند و زمام امر دانشگاه‌های داخلی و مسائل فرهنگی و اجرائی را به دست می‌گیرند و آن وقت می‌بینیم ما با دست خودمان اسلام را توسط این تحصیل‌کردگان دانشگاه‌ها نابود می‌کنیم.

ایشان در توضیح این مسأله می‌فرمایند: «ما نمی‌خواهیم در اینجا از روابط نامشروع دختران و پسران، و آزادی بی‌بندوبار، و صحنه‌های ضدّ دینی و ضدّ بشری ملت‌های کفر، و زیانی که از این طریق دامنگیر محصلین جوان اعزامی ما می‌شود سخن گوئیم. اینها با تمام زشتیها و وقاحت و قباحت، در برابر آنچه می‌خواهم عرض کنم اندک است.

ما می‌خواهیم بگوئیم: محصل اعزامی به خارج در اولین نظاره، در برابر آن تشکیلات صوری و آن استادان و آن آزمایشگاهها و آن زرق‌وبرق‌ها، خود را

ضعیف و زبون می‌شمرد. ایشان را انسان کامل و مربی و معلم و برتر و بالاتر می‌بیند و خود را ناقص و زیردست می‌نگرد. این دیدگاه ضعف و حقارت‌نگری تا آخر عمر در کانون اندیشه و تفکرات وی می‌ماند، و آن عظمت و ابهت و جلال نیز آنی از خاطره و ذهن او دور نمی‌شود.

جوان محصل تازه‌وارد، همچون شخص مفکر و فیلسوفی نیست که این جهات را از هم متمایز کند، بدون ذره‌ای انفعال، از مواهب و علوم آنان سرمایه‌گیرد و نفس خود را نیز در همان درجه مصونیت و عزت پایدار بدارد؛ خواهی نخواهی کشمکش در می‌گیرد و فعل و انفعال درونی پیدا می‌گردد. رفته‌رفته در طیّ تعلیم در آن محیط و آن هوا و آن زمینه، به دنبال تعلیم معلم، روحیات و آقائی و سیادت استاد در نفس شاگرد اثر می‌گذارد و نفس و روان او را محو و فانی در جلال او میکند. محصل پس از چند سال تحصیل بکلی استقلال فکری و منیت و شخصیت خود را از دست می‌دهد. اگر به وطن برگردد تا آخر عمر آنان را عظیم و آقا و برتر می‌شمرد و ملت خود را محروم و منفعّل و زیردست؛ و اگر برنگردد تا آخر عمر در آنجا باز شرف انسانیت و استقلال اندیشه و فکر خود را باخته است؛ و به نظر حقیر این آفت از جمیع آفت‌های این مسأله شدیدتر و بنیاد براندازتر است.

شاید روی همین جهات بود که فقید سعید و شهید مظلوم ما، مرحوم سیدحسن مدرّس اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف در ابتدای آنکه زمزمه اعزام محصل به خارج بود، صریحاً گفت: من با اعزام موافق نیستم ولیکن معلّم و متخصص از خارج بیاورید!<sup>۱</sup>

در تاریخ پس از انقلاب نیز ما به وضوح دیدیم که عامل اصلی معضلات فرهنگی و اعتقادی کشور و فتنه‌ها و حوادثی که در تضعیف حکومت اسلام و نظام

۱. وظیفه‌فردمسلمان در احیای حکومت اسلام، تعلیقه ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

ولایت فقیه ائتلاف افتاد، همین تحصیل‌کردگان خارج از کشور و شاگردان غربزده‌شان در دانشگاه‌ها بودند که مرعوب تمدن پوچ غرب شده و با افکار انحرافی و التقاطی خود با نامهای مختلف روشن‌فکرانه، عقائد حقّه و فرهنگهای اسلامی و عفت عمومی مردم را به تاراج برده و افساد نمودند و اگر مراکز آموزشی دانشگاهی ما سالم بودند هیچ وقت چنین ائتفاقاتی رقم نمی‌خورد.

### الگوی حجاب و روابط مرد و زن

نظر شریفشان بر این بود که اصلاح جامعه جز با اصلاح کانون خانواده ممکن نیست و اصلاح کانون خانواده در گرو اصلاح الگوی حجاب و روابط مرد و زن و ازدواج و مهریه است و باید طرح ازدواج در سنین اول بلوغ به صورت عمومی در جامعه اجراء گردد و حجاب با الگویی استاندارد در همه جا رسمی شود و مهریه‌ها سبک شود و ازدواج‌ها آسان گردد و سخت‌گیری‌های غلط و فرهنگ اسراف و ترف و زیاده‌روی در امر جهیزیه و خانه تازه‌داماد و تازه‌عروس از بین برود، تا نهاد خانواده در جامعه اسلامی به بنیانی مستحکم تبدیل شده و در سایه آن، نفوس بتوانند با آرامش مسیر کمال را طی کنند.

باید اشتغال زنان به امور منزل و تربیت اولاد در خانه به عنوان فرهنگ رائج جامعه اسلامی درآید و فعالیت‌های زنان در بیرون از خانه و اشتغال به امور اجتماعی به عنوان امری برخلاف اصل و منحصر در موارد نیاز و ضرورت باشد؛ و مبدا عده‌ای با عناوین غیرواقعی و توخالی به بهانه مشارکت زنان در جامعه و همدوشی با مردان در پیشبرد اجتماع، زنان را به عرصه جامعه بکشند و آنان را از مسؤولیت اصلی خود که مقتضای فطرت آنان و متناسب با کمال جسمی و روحیشان است بازدارند.

باید مراکز تحصیل و اشتغال مردان و زنان جدا شود و حکومت اسلام زمینه هرگونه تماس غیرضروری میان آنان را از بین ببرد. باید پخش و انتشار فیلمها و

برنامه‌هایی که زنان مکشّفه و بدحجاب در آن حضور دارند، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، ممنوع شود. و گرنه امکان ندارد که ما پسر و دختر جوان را در یک کلاس یا کارگاه یا اداره در کنار هم بنشانیم و یا جوان ما با تمام توجّه به چهره زنان اجنبیه بزرگ کرده و نیمه‌برهنه در تلویزیون خیره شود و حرکات و حالات آنها را تماشا کند و آن وقت توقع عصمت و عفت و پاکدامنی و آرامش روحی از آنها داشته باشیم.

اگر مسأله روابط مرد و زن در جامعه اصلاح نشود و اگر مسأله حجاب و ازدواج درست نشود، امور دیگر نفعی نمی‌بخشد و جامعه را از درون می‌پوساند و به تدریج همه‌چیز ما را از ما می‌گیرد. جوانی که در اثر غلبه شهوت آرامش خود را از دست داده، نه درس می‌فهمد، نه نماز می‌فهمد، و نه تقوا و خویشتن‌داری در مسائل شخصی و اجتماعی، و به هر فسادی دچار خواهد شد.

می‌فرمودند: باید حجاب به صورت یک الگوی استاندارد برای زنان درآید و حدود و شرائط آن کاملاً مشخص باشد و تعیین کیفیت و نوع آن به دست مردم سپرده نشود و گرنه نفوس به حسب شهوت و هیجان خود در مصداق آن تصرف نموده و در رنگ و اندازه آن دچار افراط و تفریط شده و در یک سیر تدریجی در طول زمان عملاً به بی‌حجابی منجر میشود.<sup>۱</sup>

۱. در رساله نکاحیه مرقوم فرموده‌اند: «و اما پیشنهاد حقیر به آیه‌الله خمینی رضوان‌الله‌علیه راجع به حجاب، همانطور که در یادداشت مرحوم مطهری (ره) آمده بود و در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت/اسلام، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ [ص ۲۷۳ و ۲۷۴، از طبع دوم] آمده است، چنین می‌باشد:

«مسأله سوّم در حجاب بود که ایشان به عنوان تحفه‌ای که برای مملکت ایران آوردند، حجاب را یک حجاب صحیح استاندارد کنند؛ یعنی زنها دارای پوشش صحیح باشند و بتوانند در عین پوشش دنبال کار بروند، بچه بغل کنند، خرید کنند، سوار اتوبوس شوند و چادر از ⇐

.....

⇐ سرشان نیفتد، بدن معلوم نباشد؛ لباسی با آستین بلند همراه شلواری بلند و گشاد و دارای رنگ خاصّ استاندارد: سرمه‌ای یا خاکستری، و یک روسری بلند که در حکم جلباب باشد سر کنند. البته بعضی از فقهاء ظهور وجه و کفّین را جائز میدانند که جائز هم هست، ولی بعضی از آقایان احتیاط می‌کنند که مقلّدین آنها باید چهره خود را هم بپوشانند.

در این صورت بسیار بهتر از چادر نمازهای فعلی امروزه که آن را چادر بیرون قرار داده‌اند می‌باشد و میتواند حافظ زنان باشد. این چادرهایی که کمر ندارد و جلوی آن بسته نیست و باید پیوسته زنان آنها را با دستشان نگاه دارند و اگر احیاناً بادی بوزد و کنار برود تمام اندامشان نمایان می‌شود، حجاب صحیح نیست و علاوه جلوی کار آنها را نیز می‌گیرد.

بالآخره این مانتو و شلوار بلند و گشاد باید استاندارد باشد. بطوریکه هرکس برود در دکّانی برای خرید این لباس و بگوید: من لباس بیرون میخواهم، مقدار پارچه آن مشخص باشد مثل چادر مشکی که مثلاً شش متر است.

و تمام زنهای ایران این لباس را بپوشند، کفشها هم خیلی ساده و بدون پاشنه بلند و نرم باشد.

بعد یک نفر از همان زنهای لخت طاغوتی را بیاورند در تلویزیون و نشان بدهند و با یکی از این زنها مقایسه کنند که: ای مردم مسلمان! برای آزادی، شرف، برای دنبال‌کاررفتن، حتی برای آسایش زنان کدامیک از اینها بهتر است؟ آیا زن با آن قسم می‌تواند دنبال کار برود، یا با این قسم؟ البته اینها اجمال مسأله است و گفتم که: این مطلب در صورتی برای عموم مردم قابل قبول است که ایشان اوّل درباره عیالات خودشان عملی کنند، نه اینکه خودشان عملی نکنند.

و سپس از زنهای ایران بخواهند که حجابشان را اینطور کنند؛ چون ایشان الآن در رأس هستند و فرمایشاتشان نافذ است و از ایشان به‌عنوان رئیس می‌پذیرند. اگر بنده و أمثال بنده هزار نفر هم بگویند فائده ندارد، اما از ایشان قابل قبول است و قابل عمل.»

بالجمله حقیر رنگ سیاه را اختیار نکردم، چون رنگ سیاه شرعاً کراهت دارد، خواه برای مرد و خواه برای زن، و علاوه در پزشکی هم ضرر آن برای اعصاب به ثبوت رسیده است. باری، از آنچه گفته شد معلوم میگردد که اوّل کتاب صدیق عزیز و گرامیمان مرحوم ⇐



امروزه نیز می‌بینیم که غفلت از اصلاح این مسائل چه بر سر نسل جوان مسلمان آورده و جوانان ما را به دست چه عواقبی سپرده است. می‌فرمودند: برای آنکه راه نفوذ فرهنگ کفر بسته شود، باید تمام مسلمانان در تمام مظاهر و ظواهر زندگی، از نمادها و نشانه‌ها و رسوم آنها اجتناب کنند، خصوصاً از لباس کفار بر حذر باشند که لباس و شباهت‌های ظاهری، از عوامل مهم تغییر در آداب و فرهنگ‌های یک جامعه است. تغییر دادن لباس کفر (که در دوره رضاخانی به ملت مسلمان تحمیل شد) و جایگزین کردن لباس اسلامی باید در اولویت‌های اول حکومت اسلام باشد و گرنه تا ظاهر مسلمانان با کفار یک شکل و

«شهید مطهری (ره) دربارهٔ حجاب، از جهت اینکه تعیین یک لباس معیار و با تعریف مشخص به عنوان حجاب اسلامی را ننموده است خالی از خلل نیست، زیرا اختیار را به دست خود افراد داده است، در نتیجه نفوس پرهیجان و أحياناً منحرف در تعیین مصداق عدم خودنمایی و عدم تبرج و رنگ مناسب و تنگ نبودن و کوتاه و بلندی لباس دچار افراط و تفریط شده و کم‌کم سر از مصادیقی در می‌آوردند که صدق بی‌حجابی بر آنها سزاوارتر است تا حجاب. و بنده به خود ایشان این موضوع را تذکر دادم. (کتاب حجاب ایشان پیش از هشت سالی بود که با حقیر ارتباطی برقرار بود و گرنه مسلماً اینچنین نمی‌شد.) و این همان مطلبی است که ما در پیشنهاد خود توسط ایشان برای حضرت آیه‌الله خمینی به عنوان حجاب معیار و استاندارد به آن نظر داشته‌ایم.» (رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر بیکر مسلمین، ص ۱۸۴)

أقول: آنچه مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه فرموده‌اند ناظر به طبع اول کتاب حجاب مرحوم آیه‌الله مطهری است. ایشان در نسخه خود از طبع اول آن کتاب موضوعی را علامت زده و نقائص آن را به آیه‌الله شهید مطهری تذکر فرموده‌اند و آن مرحوم در دوم کتاب عمده آن موارد را اصلاح کرده‌اند که از مقایسه آن مواضع در دو طبع، به خوبی روشن است. فهم و تشخیص این نوع نکات مرهون قدم‌نهادن در وادی سلوک و تربیت نفوس و اطلاع یافتن بر برخی از ظرائف تربیتی است و لذا مرحوم علامه والد فرموده‌اند که اگر این کتاب در دوره ورود مرحوم شهید مطهری به سیر و سلوک تألیف شده بود از این نوع نقائص مبرا می‌بود.

یک رنگ باشد، نمی‌توانند خود را از نفوذ فکری و فرهنگی آنان نجات دهند. و حقاً انسان از زیرکی و فطانت شیطانی دشمنان اسلام به تعجب می‌افتد که چقدر دقیق تشخیص دادند که با تغییر برخی از مسائل به ظاهر ابتدائی، چون لباس، چگونه می‌توانند در فرهنگ و رسوم و حتی افکار مسلمانان رخنه کنند و روی همین جهت با اهمّی هرچه تمام‌تر به از بین بردن این سنت اسلامی در ایران و ترکیه و دیگر بلاد اسلامی مشغول شدند. ما مسلمانان باید دقت نموده و به هر چیزی که دشمنان قسم خورده اسلام بر آن تأکید دارند، به دیده تردید بنگریم و حدس بزنیم که لابد آن مسأله به حسب تجربه و تحقیقات آنها، مضرات بسیاری را دربردارد؛ و گرنه شیاطین جنّی و انسی این مقدار به آن اهمّیت نمی‌دادند.

### ممنوعیت استعمال دخانیات

یکی دیگر از پیشنهادهای ایشان که اهمّیت فراوانی داشت، مسأله ممنوعیت استعمال دخانیات، اعمّ از سیگار و غیر آن، در کشور بود که راه را بر اعتیاد و عواقب وخیم آن که جامعه اسلامی امروزه با آن دست به گریبان است، می‌بست و فرهنگ استعمال این موادّ مضرّ و خانمانسوز را از ریشه در جامعه از بین می‌برد. در پیشنهاد دهم از مجموعه پیشنهادهائی که جهت اصلاح امور پس از انقلاب اسلامی مرقوم نموده‌اند، میفرمایند:

«پیشنهاد دهم: منع استعمال دخانیات و اعلام حرمت آن.

توضیح آنکه: از زمان تداول استعمال توتون و تنباکو در ایران و سائر بلاد مسلمین که حدود چهار قرن می‌گذرد، علما و فقهای شیعه از اصولیون که فتوی به جواز استعمال آن داده‌اند، همگی متمسک به قاعده برائت عقلیه و برائت شرعیّه شده‌اند؛ و چون ضرر معتدبّه<sup>۱</sup> در آن ندیده‌اند، فلذا حکم به جواز نموده‌اند.

اینک از جهت طبّ و کشف مضرات و مفاسد بدنی آن، از منهدم ساختن قلب و کبد و ریه و کلیه و خون و دستگاه گوارش و دستگاه تنفس، و ایجاد سرطان

مهلک و فساد سلولها و کوتاه‌شدن عمر حداقل به مقدار ده سال، و ایجاد امراض عصبی و روانی، و اختلال امور جنسی، و سائر امراض و اختلالاتی که در طب و پزشکی آمده است، مقدار قدرت ضرر و زیان این سم مهلک تدریجی‌الحصول به قدری نیست که بتوان از آن اِغماض نمود و با استعمال دخانیات، یک جامعه تندرست و سالم را به یک جامعه معلول و مریض مبدل ساخت.

ضرر دخانیات امروزه از بدیهیات شمرده می‌شود. و با وجود علم بمائعلم، تمسک به حدیث رفع: **رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا لَا يَعْلَمُونَ** بدون وجه است و اشتغال عقلی جای براءت شرعی را گرفته است.

و از آن گذشته، اتلاف اقتصادی و زیان مالی آن که متوجه کشور است و موجب ضعف نیروی انسانی و تقویت کفر و استعمار خارجی است، بقدری زیاد است که ارقام احصائی آن تحت نظر متخصصین فن سرسام‌آور است. و با وجود این سم کشنده و خانمان‌براندازنده، چه کسی است که بتواند فتوی به جواز آن دهد.<sup>۱</sup>

ایشان نسبت به مسأله مواد مخدر حساسیت بسیاری داشتند. یکی از اقربا نقل می‌نمودند که: روزی خدمت ایشان عرض کردم که بوعلی سینا می‌گوید: استعمال تریاک بعد از پنجاه سالگی خیر بدن است و خوب است که انسان روزانه یک نخود تریاک مصرف نماید تا سلامتش محفوظ بماند. حضرت علامه قدس سره با عصبانیت فرمودند: آقا من این خیر را نمی‌خواهم، من این خیر را نمی‌خواهم.

می‌فرمودند: علماء و صلحاء سابقاً از دخانیات استفاده میکردند و وجهش این بوده که موجب نشاط بدن می‌شود و انسان بهتر از عمر خود بهره می‌برد و در

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، تعلیقه ص ۲۸۹.

عبادت یا تحصیل علم موفق‌تر می‌شود و چون مضراتش در آن زمان معلوم نبوده اعتراضی بر ایشان نیست؛ ولی الآن که مضراتش معلوم است و میدانیم که خداوند راضی به این امور نیست، استعمالش هیچ وجهی ندارد. و روی همین جهت می‌فرمودند: ما با اشخاص سیگاری رفاقت نمی‌کنیم و اگر کسی مبتلا به این امر بود و جهت مسائل سلوکی خدمت ایشان می‌رسید، شرط می‌فرمودند که سیگار را مطلقاً ترک نماید، مگر آنکه بدنش به آن عادت نموده و ترکش موجب عسر و حرج می‌شد یا استفاده دارویی داشت مانند مریضهائی که به دردهای بسیار شدید دچارند و به عنوان مسکن چاره‌ای جز استعمال دخانیات ندارند، ولی علی‌ایّ حال خودشان به شدت پرهیز داشتند.

باری، آنچه گذشت توضیحی بسیار مختصر برای برخی از این پیشنهادها بود که به ظاهر در آن زمان پیش‌پا افتاده دیده می‌شد و هنوز هم برخی آن را فاقد اهمّیت میدانند، ولی در حقیقت زیربنای بسیاری از مسائل دیگر بوده و با آن مشکلات و معضلات فراوانی حلّ می‌شود و اگر بنا به شرح و توضیح تفصیلی همه این پیشنهادها و آثار و راه‌های آن باشد، باید کتاب مفصّلی تألیف شود که چندین مجلد خواهد شد.

درست است که انسان دارای وجودی پیچیده و عجیب و پر پیچ‌وخم است، و فکر بشر بر اسرار و ظرائف وجود خود و راه سعادت و شقاوت خویش وقوف نمی‌یابد و راه درمان و اصلاح آن نیز از حوصله علوم بشری بیرون است، ولی شکّی نیست که اگر به آنچه در شرع اطهر وارد شده و سنّت سنّیه حضرت رسول اکرم و ائمّه طاهرین علیهم الصلوٰة والسلام است عمل شود و اگر همین دستورات نورانی و ساده که به ظاهر از دید ما اشتباه یا بی‌اهمّیت یا قدیمی تلقّی می‌شود اجراء گردد؛ چقدر راحت و آسان ماشین وجود انسان به حرکت درآمده و در مسیر کمال پیش می‌رود.

اگر ما به جای نشستن بر سفره غیر مسلمانان، به آنچه از انبیاء و اولیاء الهی به دستمان رسیده بود عمل میکردیم، هیچ وقت در این معضلات نمی افتادیم و هر روز بلایای خانمانسوز اجتماعی دامگیرمان نمی شد.

اگر پسران و دختران ما طبق سنت، در اول بلوغ ازدواج میکردند و حدود شرعی روابط مرد و زن را مراعات نموده و هر کدام به وظیفه‌ای که خداوند برای آنها تعیین فرموده مشغول می شدند، همگی از حیاتی توأم با شادکامی و مسرت و بهره‌مندی از حظوظ دنیوی و اخروی برخوردار می شدند، ولی به بهانه‌های واهی چون تحصیل و کار و ... خود را از این سنت بازداشتند و آن وقت این سو و آن سو به دنبال راه حل برای نجات جامعه از مشکلات بی‌عفتی و فحشاء و افسردگی و جنایات اجتماعی هستیم و درمان درد خود را از غیر خدا و رسول خدا می جوئیم و باور نمی‌کنیم که چون خشت اول کج بوده است دیوار کج است و با برداشتن و جابجا کردن خشتهای روئین دیوار صاف نمی‌شود.

مرحوم علامه والد کراراً میفرمودند: تنها راه نجات مسلمانان بازگشت به قرآن و عترت است و بقیه راهها عقیم و بی حاصل خواهد بود و جوامع اسلامی درمانی جز این ندارند.

آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم یار در خانه و ماگرد جهان میگردیم ایشان افسوس بسیاری می خوردند که چرا در سالهای اول انقلاب از وجود پربرکت مرحوم حضرت علامه آیه‌الله طباطبائی استفاده نشد. میفرمودند: اگر برنامه‌ریزی همه امور را به ایشان می سپردند مسائل از ریشه اصلاح می‌شد. میفرمودند: ایشان شخصیتی بودند که معارف و فقه و اخلاق اسلام را به شکل کامل و جامع می شناختند و برای اجراء آن نیز برنامه داشتند و احکام و دستورات دین را به صورتی به هم پیوسته و منظم شناخته، و به جایگاه و رتبه هر مسأله دقیقاً معرفت داشتند و میدانستند کدام مسأله اصل و پایه و کدام فرع است و هر یک از چه

درجه‌ای از اهمّیت برخوردار است و چگونه باید اجراء شود تا نفوس آن را بپذیرند و مقبول واقع گردد.

بسیاری از فقها احکام اسلام را میدانند ولی اتّصال آن را با روح توحید و ولایت و معاد نمی‌شناسند، و چه بسا اصلاً معرفت صحیحی به توحید و ولایت و معاد ندارند و لذا در بسیاری از مسائل فقه به خطا می‌روند؛ چون فقه اسلام از معارف آن منفک و منحاز نیست. ولی علامه طباطبائی فقهشان بر اساس معرفت به حقیقت توحید و معاد و ربط و ارتباط این عالم با عالم ولایت مبتنی است و به تمام این ظرائف توجّه دارند.

علاوه بر آن، علامه طباطبائی به اسلام نگاهی جامع و کامل دارند که جایگاه هر مسأله و روابط آن را با دیگر مسائل به دقت بررسی کرده و ارتباط میان احکام را می‌شناسند و میدانند در مقام اجراء، کدامیک اصل و کدامیک فرع است. اجراء احکام نیاز به شناخت نفوس و ظرائف تربیت و رشد دادن نفوس دارد که فقط برای عارف راه‌رفته و دقیق و خبیر به امر تربیت روشن است؛ و اوست که می‌بیند یک مسأله ساده در تربیت نفوس، در آینده از کجا سر درمی‌آورد و چه می‌شود و غفلت از یک نکته چه عواقبی دارد؛ و این جهات در مرحوم علامه طباطبائی یافت می‌شد و ای کاش در این امور به ایشان مراجعه می‌شد، ولی مع‌الأسف قدر ایشان مغفول ماند.<sup>۱</sup>

۱. البته با همه این احوال، بار فرهنگی مسائل انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، بر دوش افکار و تلاشهای علمی ایشان و شاگردانشان بوده است، همانگونه که شاگردان آن مرد بزرگ به این حقیقت اذعان دارند.

آیه‌الله مصباح یزدی در این باره آورده‌اند که: «علامه طباطبائی رحمه‌الله در مسائل انقلاب اسلامی هم نقش مهمی داشته است؛ زیرا این حرکت بزرگ قبل از آنکه سیاسی و اجتماعی باشد، فرهنگی بود و برای پیروزی چنین انقلابی به فعالیت فرهنگی مستمری نیاز»

باری، سخن در فعالیت‌های سیاسی مرحوم علامه والد بود که به مناسبت به

⇨ بود، و علامه طباطبائی در تقویت این بُعد انقلاب بسیار تأثیرگذار بوده است.

شاهدش این می‌باشد که بسیاری از مسئولین بزرگ نظام جمهوری اسلامی ایران از شاگردان ایشان هستند و از افکارشان الهام گرفته‌اند. آن زمانی که کمتر صحبتی از حکومت اسلامی به میان می‌آمد، مرحوم علامه هم در اثر سترگ خود یعنی *المیزان* و نیز در برخی آثار دیگرش این موضوع مهم را مطرح کرد و مقالاتی به قلم ایشان در سالهای اختناق سیاسی رژیم پهلوی درباره زعامت و رهبری منتشر شد که برای تبیین مبانی نظام اسلامی از منابع ارزشمندی به شمار می‌روند.

تأثیری که وی در فراهم نمودن زمینه فرهنگی انقلاب داشتند، چشمگیر و غیرقابل انکار است. در آغاز نهضت اسلامی که علمای حوزه علمیه قم و سایر شهرستانها، جلساتی تشکیل می‌دادند و برای روشن نمودن افکار و اذهان مردم اعلامیه‌هایی صادر میکردند، علامه در زمره برجسته‌ترین افرادی بود که در این جلسات حضور می‌یافت و برخی اعلامیه‌هایی که به امضای ایشان می‌باشد در دسترس است.

پس در واقع آن مفسر عالیقدر در دو عرصه در پیشرفت انقلاب اسلامی، مؤثر بوده است یکی مشارکت در جلسات مشورتی با علما، اساتید و مراجع و انتشار اعلامیه و دیگری تبیین مبانی فکری انقلاب چه در درسهایشان و چه در کتابهایشان. «*نمایش فرزانگی و فروزندگی*، ص ۱۰۵ و ۱۰۶»

آیه‌الله جوادی آملی نیز در نوشتجات خویش به این حقیقت اذعان دارند که حضرت علامه طباطبائی قدس سره الشریف در پشتوانه اعتقادی و فرهنگی انقلاب اسلامی بسیار تأثیرگذار بوده و در حقیقت، انقلاب فرهنگی به برکت تلاشهای علامه طباطبائی رحمه الله علیه آغاز شد.

«مهمترین سند برای خاموش کردن نائره شبهات در فرایند انقلاب اسلامی، بیانات معظم‌له در تدریس و تألیف بود که اساس دین قویم را از تهاجم حفظ میکرد و قوی‌ترین مرجع برای از بین بردن شیخون بیگانه، کتاب *قیم المیزان* و سایر آثار سترگ آن ابرمرد وحی‌شناس بود.» (شمس‌الوحي تبریزی، *سیره علمی علامه طباطبائی قدس سره*، ص ۶۷)

درازا کشید. عرض شد که ایشان در اوائل انقلاب با تمام وجود به میدان آمدند و سعی کردند هر چه از دستشان بر می آمد در طبق اخلاص نهاده و خدمت کنند. ایشان در آن دوران چند سالی هر روز روزنامه تهیه میکردند و مطالب را با دقت تمام دنبال می نمودند و دقت داشتند که در هر جایی که کاری از دستشان بر می آید اقدام کنند که بخشی از آن، مجموعه پیشنهادهای اصلاحی ایشان بود که برخی را به مرحوم آیه الله مطهری منتقل کردند و ایشان نیز فقط بعضی از آن را توانستند به رهبر فقید انقلاب برسانند و مرحوم والد از طرق دیگری نیز برای رساندن مطالب و مسائل اقدام کرده و در حدّ وسع مسائل را منتقل می نمودند.

### تشکیل کمیته های هجده گانه در مسجد قائم

یکی دیگر از فعالیتهای ایشان راه اندازی کمیته های هجده گانه در مسجد قائم بود. میفرمودند: اکنون که انقلاب اسلامی پیروز شده است، حکومت و کشور از آن خود مردم است و مردم باید خودشان در مقام سازندگی و رشد این حکومت برآیند و هر کس به نوبه خود در اصلاح و آبادانی مادی و معنوی کشور تلاش کند و نباید بنشینیم تا رهبر یا مسؤولین به اصلاح امور بپردازند.

میفرمودند: این تغییر و تحولات باید از مساجد که پایگاه معنوی هر محلّ است آغاز شود و افراد هر محلّ با همکاری مسجد و نظارت امام جماعت برای رشد و آبادانی آن محلّ اقدام نمایند.

روی همین جهت در همان روزهای اوّل انقلاب همه مردم محدوده خیابانهای اطراف مسجد قائم را - که منطقه وسیعی را در بر می گرفت - جمع نموده و در این مورد صحبت فرموده و مردم را دعوت به همکاری کردند و پس از آن پرسشنامه هایی را توزیع نمودند که خصوصیات و توانایی های هر شخص یا



خانواده در آن منعکس می‌شد و بر اساس این آمارها امکان برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری برای امور محلّ به شکل مناسبی فراهم می‌گشت. ایشان در تحت سه شاخهٔ امور اجتماعی، امور فرهنگی و امور رفاهی هجده کمیته تشکیل دادند که تقریباً تمام نیازهای اهل محلّ را تحت پوشش قرار میداد و همهٔ اینها زیر نظر امام جماعت مسجد، یعنی خود ایشان، مدیریت می‌شد. ایشان در بیان این کمیته‌ها چنین می‌فرمایند:

«این کاغذها را که چاپ کردیم به در همهٔ خانه‌ها دادیم که یک سرشماری کاملی بود، و پرسیده بودیم که رئیس خانه کیست؟ اسمش چیست؟ تاریخ تولّد، شمارهٔ شناسنامه، مجرّد و متأهل، آخرین مدرک تحصیلی، رشتهٔ تحصیلی، اشتغال کنونی، تلفن منزل و محلّ کار، دین: مسلمان یا مسیحی یا یهودی یا زردشتی.

کدامیک از اعضاء این خانواده علاقمند به شرکت در یکی از این کمیته‌های مورد نظر ما هستند؟ در ضمن اعلام آمادگی، اسامی آنرا ذیل ورقه مرقوم فرمایند: در قرآن، تحقیق و تبلیغ، تئاتر، نقاشی، عکاسی، خطاطی، رسّامی، طرح و کاریکاتور، روزنامه‌نگاری، تحقیق در متون دینی، نویسندگی، مطالعه و ترجمهٔ متنهای خارجی، فنّ بیان، فعّالیتهای فنّی، تحقیق در متون فلسفی. آیا به زبان عربی تسلّط دارید؟ به کدامیک از زبانهای خارجی تسلّط دارید؟ انگلیسی یا آلمانی یا روسی یا فرانسه یا ایتالیائی؟ نحوهٔ فعّالیتهای هنری و فرهنگی و فنّی و تعاونی که داشته‌اید؟ چه مدّت است که در طهران زندگی می‌کنید؟ اوقاتی که می‌توانید در هفته در اختیار انجمن اسلامی مسجد قائم قرار دهید؟ نظریات و پیشنهادات؟

و بعد نوشتیم لطفاً این پرسشنامه را آماده نموده و بعد از دو روز برای جمع‌آوری به شما مراجعه خواهند نمود.

ما آنوقت در مسجد قائم هجده کمیته تشکیل دادیم که در رأس آنها امام جماعت بود، بعد هیئت راهنمایی، و بعد هیئت اجرایی که دارای سه نوع کمیته بود: یکی امور اجتماعی، یکی امور فرهنگی، یکی امور رفاهی.

امور اجتماعی پنج کمیته داشت که عبارت بود از: کمیتهٔ امر به معروف و نهی از منکر، کمیتهٔ داوری و حل اختلاف، کمیتهٔ تماس و هماهنگی با سایر انجمنهای اسلامی، کمیتهٔ آمار و نظرخواهی، کمیتهٔ امور دفاعی و تعلیم نظامی.

اما امور فرهنگی هشت کمیته داشت: کمیتهٔ درس قرآن و تفسیر، کمیتهٔ حوزهٔ علمی و طلاب، کمیتهٔ کتابخانه و انتشارات، کمیتهٔ تحقیق در امور علمی و فلسفی، کمیتهٔ تبلیغ و سخنرانی و بحث آزاد، کمیتهٔ آموزش زبان عربی و زبانهای خارجی، کمیتهٔ تهیهٔ فیلم و عکس و اسلاید و نمایشگاه، کمیتهٔ امور ورزشی و پرورشی، کوه‌پیمایی، شنا و غیره.

اما امور رفاهی هم پنج کمیته داشت: کمیتهٔ امور درمانی و بهداشت، کمیتهٔ صندوق قرض الحسنه، کمیتهٔ تعاون و امور خیریه، کمیتهٔ رسیدگی به امور فقراء و مستضعفین، کمیتهٔ فروشگاه اسلامی.<sup>۱</sup>

ایشان توضیح مختصری دربارهٔ این کمیته‌ها و کیفیت اجراء و برنامه‌ریزی آن در درس وظیفهٔ فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام ارائه فرموده‌اند که امروزه نیز می‌تواند الگویی مناسب برای مساجد و مراکز فرهنگی باشد. با تأمل در برنامه‌های این کمیته‌ها، به روشنی می‌توان نگاه تشکیلاتی و حریت فکری و دوران‌دیشی ایشان را در ابعاد مختلف مشاهده کرد تا جائیکه در آن زمان برای فیلم‌سازی و تئاتر و طراحی و کاریکاتور و آموزش انواع زبانهای خارجی برنامه داشتند.<sup>۲</sup>

۱. وظیفهٔ فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام، ص ۳۵۰ تا ۳۵۲.

۲. وجود مجموعه‌هایی برای آموزش زبانهای خارجی، تهیهٔ فیلم و عکس، فعالیت‌های

این کمیته‌ها مورد استقبال زیادی واقع شد و در آن زمان در طهران و در برخی از دیگر شهرها بر سر زبانها افتاد و افراد زیادی از آن الگو گرفته و نمونه آن را در طهران و جاهای دیگر اجراء نمودند. تا زمانی که مرحوم علامه والد در طهران حضور داشتند این کمیته‌ها فعال بود و برکات بسیار زیادی هم داشت و کمکهای زیادی به فقراء و مستمندان از این طریق صورت گرفت و فعالیت‌های فرهنگی بسیاری نیز انجام شد، ولی بعد از سفر ایشان به مشهد به آن شکل که مد نظر ایشان بود ادامه نیافت.

### تدوین نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی

در همان ماههای اول انقلاب بنا شد به امر مرحوم حضرت آية الله العظمی خمینی رحمه الله علیه مجلسی برای تدوین قانون اساسی تشکیل شود. پیش‌نویسی نیز برای قانون اساسی توسط برخی تهیه شد، این پیش‌نویس اشکالات و اشتباهات زیادی داشت، خصوصاً آنکه از ذکر نام تشیع و از اصل ولایت فقیه خالی بود. رهبر فقید انقلاب از تمام علماء و فقهاء خواستند که برای نقد و اصلاح این پیش‌نویس اقدام کرده و نظرات خود را ارائه دهند.

مرحوم والد در اینجا نیز به میدان آمده و نامه‌ای برای اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی نوشتند و خدمت رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه ارسال نمودند و در آن بر اصل ولایت فقیه به معنای جامع و کامل آن تأکید کرده و استدلال نمودند؛

« رسانه‌ای و نیز ورزش، برای جامعه اسلامی و خصوصاً تربیت نسل جوان ضروری است و مرحوم علامه والد (ره) نیز بدان اهتمام داشتند، ولی انجام صحیح این نوع فعالیتها مشروط به مراعات مطابقت کامل آن با شرع مقدس و مراعات نکاتی است که به برخی از آنها در لابلاي صفحات همین کتاب اشاره شده است، وگرنه ممکن است مضرات آنها بیش از منافعتشان باشد.

چون از قدیم‌الایام بر این امر مُصرّ بودند که تنها حکومتی می‌تواند در مسیر اسلام حرکت کند که بر اصل ولایت فقیه استوار باشد.

ایشان به نوشتن این نامه اکتفاء ننمودند، بلکه برای اینکه بتوانند این مطلب را به کرسی بنشانند و در جامعه تحوّلی به وجود آورند، حدود نه هزار نسخه از این نامهٔ اصلاحیّه تکثیر نمودند و از طریق همان شبکه‌ای که داشتند و اعلامیه‌ها و اخبار را در سطح کشور پخش میکردند، این نه هزار نسخه را به تمام کشور ارسال نموده و به دست علماء و ائمّهٔ جماعات و اشخاص مطرح رساندند.

این نامه و توزیع آن در این سطح وسیع تأثیر مهمی گذاشت و اشخاص را بیدار نموده، با قالب صحیح حکومت اسلام آشنا نمود و سبب شد که در بازنویسی قانون اساسی اصل ولایت فقیه و تشیّع و برخی دیگر از نکات مهم و حیاتی به قانون اساسی اضافه شود، گرچه نظر مرحوم علامهٔ والد در شرائط و مراتب ولایت فقیه با آنچه در قانون اساسی پذیرفته شد از جهاتی متفاوت بود و دامنهٔ اختیارات ولایت فقیه از دید ایشان در برخی شرائط وسیعتر از آن چیزی بود که در قانون اساسی آمده است.<sup>۱</sup>

از دیگر تلاشهای ایشان در همین دوران، کاندیدا شدن برای ورود به مجلس خبرگان بود که به سفارش جمعی از علمای طهران، ایشان و چند تن دیگر از علمای طهران کاندیدا شدند، ولی به علّت مخالفت حزب جمهوری اسلامی و امر مرحوم آیه‌الله خمینی قدس سرّه به آرامش و عدم تضارب و اختلاف، علمای طهران از کاندیدا شدن انصراف دادند.

۱. رجوع شود به: وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت/اسلام، نامهٔ نقد و اصلاح

پیش‌نویس قانون اساسی، ص ۴۵۳ و ۴۵۷ و ۴۷۰؛ و ولایت فقیه در حکومت/اسلام، ج ۳، ص ۲۱۷ و ۲۲۱ و ۲۲۲.

## تمرکز بر مسائل فرهنگی و نشر علوم و معارف اسلام

پس از تصویب قانون اساسی و استقرار و آرامش نسبی امور، ایشان به امر مرحوم حضرت آقای حدّاد به مشهد مقدّس رضوی علی شاهداهاآلاف التحیة والثناء هجرت نموده و بار خود را در آستان ملائک پاسبان آن امام همام انداختند. و از آن پس متمحّض در تألیف و کتابت شدند. میفرمودند:

«وظیفه من الآن در قبال انقلاب اسلامی تألیف و کتابت معارف اصیلة اسلام است. باید این معارف را با زبان فارسی و بیان ساده و روان نوشته و به دست مردم مسلمان رساند. این مردم بر اساس اسلام و پیروی از قرآن و عترت انقلاب کردند و به دنبال تحقّق اسلام هستند و الآن که انقلاب شده همه تشنه آشنائی با اسلام هستند. بسیاری از اینها افرادی هستند که از اسلام فقط اسمی را می‌شناسند و سابقاً اهل فساد و لهو و لغو و سینما و ... بوده‌اند و اکنون به برکت انقلاب به اسلام و مسجد و نماز رو آورده‌اند و وظیفه ماست که معارف را به ایشان منتقل کنیم و جان تشنه ایشان را سیراب نمائیم.

علاوه بر آنکه پیروی و دنباله‌روی بسیاری از ایشان از انقلاب، به خاطر شور و شوق و هیجان است و اصالت و ریشه ندارد، اگر معارف به دست ایشان نرسد و فکر و اندیشه آنها اصلاح نگردد، بعد از مدّتی این شور و هیجان فرومی‌نشیند و این دلبستگی به انقلاب و اهداف انقلاب سست و ضعیف می‌گردد.»

از این دوره به بعد ایشان فقط مشغول تألیف بودند و فعالیت سیاسی دیگری به معنای مصطلح نداشتند. برخی از آثارشان برای قشر عمومی جامعه بود و برخی تخصصی و بیشتر برای علماء و دانشمندان مفید فائده بود. مشکلات و نیازهای جامعه را بررسی میکردند و در هر موضوعی که زمینه را خالی میدیدند، یا کج‌روی و انحرافی را مشاهده می‌نمودند، در آن زمینه دست به قلم برده و معارف اصیلة

اسلام را به رشته تحریر می‌کشیدند و نمی‌توانستند نسبت به مشکلات فکری و فرهنگی سکوت کرده و خود را جدای از جامعه و حکومت اسلامی ببینند. به محض آنکه یک تفکر انحرافی چون افکار دکتر سروش در جامعه رواج می‌یافت قلم را به دست گرفته و بی‌درنگ در نقد آن تألیف می‌نمودند و تا طرحی استعماری چون کاهش جمعیت ترویج می‌شد فوراً به روشنگری و تبیین درباره آن و نشان دادن دست‌های استعمار در پس پرده آن مشغول می‌شدند. و به تناسب زمان هر موضوعی که در جامعه مطرح می‌شد و نیاز به شرح و بسط و دفع شبهات و تبیین صحیح داشت ایشان نسبت به آن اهتمام ورزیده و در حدّ توان اقدام میکردند که نمونه‌های این مباحث را در آثار گوناگونشان می‌توان مشاهده کرد.

### لزوم پشتیبانی از ولیّ فقیه و حکومت اسلام

در این دوره در مورد ضرورت پشتیبانی از حکومت اسلام و همراهی با ولیّ فقیه در مقام عمل و اجراء و اخلال نمودن در مسائل اجرائی و اجتماعی و حفظ احترام حکومت اسلام و حاکم اسلام تأکید بسیار زیادی می‌فرمودند و در هر فرصتی در مجالس و محافل به مناسبت این نکته را توضیح میدادند. در درس وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام مطالب نفیسی در این باب بیان فرموده‌اند که جا دارد جهت روشن شدن نظرشان در این موضوع عین عبارات ایشان نقل شود:

«اگر یک ساختمان را به دست دو معمار یا دو مهندس بدهند که این ساختمان را بنا کنید، و آن دو مهندس و معمار در فنّ خودشان کاملاً متخصص باشند که لازمه تخصص هم استقلال فکری است، اگر یکی از آنها نظریه‌اش مثلاً این است که این ساختمان در این موقعیت و خصوصیت باید شرقی ساخته بشود،

دیگری نظرش این است که بایستی جنوبی ساخته بشود، یا یکی نظریه‌اش این است که اطاقها سه متر و نیم ارتفاع داشته باشد، دیگری می‌گوید: باید حتماً دو متر و هشتاد سانت باشد، یکی عقیده‌اش این است که من باب مثال پی‌ها را حتماً باید از بتون آرمه بریزیم و دیگری می‌گوید: نه، کفیسست که پی‌ها را از همان شفته آهک بریزیم و بیش از این لازم نیست.

در این اختلاف نظرها، یا اینکه با همدیگر می‌نشینند مشورت می‌کنند و توافق حاصل می‌شود، یعنی یکی از آنها دیگری را قانع می‌کند و با کم و زیاد کردن نقطه‌نظرها بالأخره روی نظریه هر دو نفر این نقشه ساختمان امضاء می‌شود، یا اینکه نه، آنها حاضر نمی‌شوند که با توافق یکدیگر این ساختمان بنا شود، چون هر دو نفر از آنها یا یک نفر از آنها مستقل به رأی است و حاضر نیست به هیچ وجه از نظر خودش تجاوز کند.

در اینجا اگر بنا شود ساختمان را بدست یکی از آنها بدهند که به نظر او ساخته شود و بالأخره او مهندس و معمار این ساختمان باشد، می‌خواهیم ببینیم وظیفه آن معمار یا مهندس دیگر چیست؟ او هم اهل خدمت است و می‌خواهد کار بکند و در این ساختمان عامل مؤثری باشد و بالأخره تشریک مساعی کند؛ من باب مثال، ساختمان یک محل مقدسی است، یک مسجد است و می‌خواهد کار بکند؛ وظیفه او چیست؟

یک وقت این معمار دوم تابع آن معمار اولی می‌شود در تمام آراء که هرچه تو در این نقشه امضاء کردی، من هم امضاء می‌کنم، که این کار مسلماً کار غلطی است؛ زیرا بنا بفرض، دومی هم در این امر متخصص است و نسبت به نقشه اولی اشکال دارد، آن هم اشکال فنی، و نمی‌تواند از نقطه نظر فکر امضاء کند، که اگر امضاء کند، خیانت کرده است. برای اینکه ممکن است فردا این ساختمان فرو بریزد، یا برای زلزله استحکامات لازمه پیش‌بینی نشده باشد، یا هوا به اندازه کافی

برای مدعوین و حاضرین نباشد و افرادی خفه شوند، یا گازکشی اش درست نباشد، برق کشی اش کامل نباشد و حریق اتفاق بیفتد؛ امضاء او یعنی امضاء همه این خطرات.

بنابراین، در موضوعات تخصصی تبعیت در رأی و فکر از دیگری، صد درصد غلط است، هرگونه تخصصی می خواهد باشد؛ یعنی انسان بعد از اینکه خودش صاحب نظر شد دیگر نمی تواند با بصیرتی که پیدا کرده تابع رأی دیگری باشد. بنابراین اگر این معمار طرحهای معمار دیگر را قبول و امضا کند، به داعی اینکه مثلاً نام ما از جمله معمارین خارج نشود، یا ما هم در ردیف معمارین و افراد سرشناس باشیم و امثال اینها، او خیانت کرده است؛ پس وظیفه عملی او چیست؟ اینجا به دو نحوه می تواند عمل کند:

یکی اینکه بگوید: حالا او که در فکر خودش مستقل شد و این ساختمان بدست او افتاد، ما چرا عقب بمانیم؟ و ما چرا ناممان از او عقب تر بیفتد؟ و چه و چه... و شروع می کند به خرابی و افساد؛ در موقع عمل پی ها را بد می کند، به بنا و عمله دستور می دهد آجرها را خوب کار نگذارند، ملاتها را خوب نریزند، خلاصه دسیسه می کند، رشوه می دهد، به سیم کش ها می گوید سر سیم ها را نبندند و... این هم که معلوم است که خیانت است.

نحوه دیگر آن است که می گوید: حالا که من الآن آن نظریاتم در این خصوص مورد قبول واقع نشد، به آن مقداری که قدرت دارم از کمک به این ساختمان مقدس خودداری نکنم؛ من هم مانند یکی از عاملین دیگر مأمور برای عمل و اجراء و تصحیح می شوم؛ لذا با اینکه خودش مهندس است، می آید مانند یک بنا به کارگرها سر می زند، به سیم کش ها سر می زند، به عمله ها سفارش می کند: آقا جان آجرها را خوب کار بگذارید، محکم کاری کنید؛ اینجا مسجد است، روی سر مردم فرود نیاید؛ و خلاصه مشغول کار می شود اما بدون اینکه در کادر هدایت و



نقشه‌آسası دخالتی داشته باشد.

این بهترین کار پسندیده است که در صورتی که از نیروی فکری او استفاده نشد، عملاً نسبت به پایداری این ساختمان و برقراری آن حتی‌الامکان کوشش کند و تمام مساعی جمیلۀ خود را ابراز نماید.

مثال دیگر: شما فرض کنید بیماری را به دو نفر پزشک متخصص سپرده‌اند. یک وقت است که نظریۀ هر دو برای معالجه این بیمار مشترک است که در این صورت هر دو تشریک مساعی می‌کنند و بیمار معالجه می‌شود. اما یک وقت است که نه؛ این پزشک می‌گوید: این بیمار حتماً باید عمل جراحی شود و غیر از آن هیچ چاره‌ای نیست. و پزشک دیگر ایستاده و می‌گوید: تشخیص تو غلط است و باید با دارو معالجه شود و اگر او را عمل کنی می‌میرد.

ملاحظه می‌کنید که این دو پزشک در یک تضارب و تصادم فکری عمیقی واقعند، اینجا چه باید کرد؟ اگر بیمار به دست یک نفر از آنها سپرده شد آن دیگری نمی‌تواند بگوید: آنچه تو گفتی من اجمالاً قبول دارم، نسخه را تو بنویس من هم امضاء می‌کنم! این امضاء خیانت است؛ زیرا چه بسا آن مریض به مجرد عمل بمیرد و این عمل مؤثر در فوت او باشد. و این هم که امضاء کرده است پس شریک در جرم است. همچنین اگر بگوید: ما چکار داریم که خودمان را با این مسائل درگیر کنیم، ما هم یک امضائی می‌دهیم و کار تمام است؛ این هم خیانت است. البته این حرف مربوط به افراد متخصص است؛ زیرا افراد غیرمتخصص اصلاً نمی‌توانند نظریۀ بدهند، بلکه همیشه باید تابع متخصص باشند.

بنابراین پزشک متخصصی که مخالف رأی خودش نظریۀ می‌دهد و از روی مماشات و مساهله و بعض از اغراض، کار پزشک دیگر را امضاء می‌کند، خیانتکار است و در دادگاه انسانی و همچنین در پیشگاه پروردگار مجرم است. زیرا به او می‌گویند: تو که تشخیص دادی این مریض اینطور است، چرا مساهله و مسامحه

کردی و او را بدست آن طبیب دیگری سپردی؟ و کار وی را امضا نمودی؟  
همچنین اگر شروع کند به آشوب که حالا که کار در دست ما نیست و امضاء  
ما را قبول ندارند، ما هم شروع می‌کنیم به خرابکاری، وضع را به هم می‌زند، غذاها  
را خراب می‌کند، دواها را عوضی می‌دهد، عملیات آن جراح را خنثی می‌کند، و  
أمثال اینها.

می‌گویند: در زمان طاغوت یک طبیب بلژیکی بود که آمده بود در مشهد در  
همین بیمارستان امام‌رضا علیه‌السلام کار می‌کرده است. این طبیب مسیحی بود و  
بسیار حاذق و از جراحان معروف بود و بالأخره هم مسلمان شد یعنی از ادراک  
حقانیت دین اسلام و معجزات حضرت امام‌رضا علیه‌السلام مسلمان شد و الآن هم  
مدفنش در همین خواجه ربیع معروف است. نامش پرفسور «رُش بُول وین» بود که  
آنها برداشته و «عبدالله» گذارد و مدّت کارش در این بیمارستان از سال ۱۳۳۳ تا  
۱۳۴۸ شمسی بوده است.

می‌گویند: او جراحی‌های خیلی خیلی ماهرانه‌ای انجام می‌داده است و لذا  
بعضی از جراحان همان بیمارستان از روی حسادت، بعد از اینکه او جراحی  
می‌کرد، می‌رفتند و محلّ جراحی را آب می‌زدند که چرک کند و عفونت کند تا  
بگویند: او خوب عمل نکرده است، این عمل جنایت بزرگی است! آیا جنایت  
نیست؟! حقاً وقتی انسان فکر می‌کند می‌بیند از عظیم‌ترین جنایات است. آن بنده  
خدا دارد کار می‌کند، زحمت می‌کشد، روی هر غرضی که شما فرض کنید. آیا این  
کار خیانت نیست که کار وی را اولاً فاسد کنید و ثانیاً بیمار مظلوم بی‌حرکت را به  
آستانه مرگ بکشانید؟!!

اگر می‌خواهی کار بکنی برو طبیب بشو و بهتر عمل جراحی انجام بده؛ نه  
اینکه خودت را در همان سطح باقی بگذاری و بروی آب بریزی روی عمل  
جراحی شخص دیگری که هم مریض را تلف کنی و هم جراح را بدنام کنی! و هم

هزار تا ضرر دیگر بار آوری! و تمام فسادهایی که در عالم پیدا می‌شود از همین جاست.

بنابراین بهترین راه این است که بگویید: حالا که نقشه در دست ما نیست، ما هم به اندازه‌ای که می‌توانیم خدمت می‌کنیم، می‌رویم به بیمارستان به مریض‌ها سر می‌زنیم، آمپول‌هایشان را می‌زنیم، فشار خونشان را کنترل می‌کنیم، در مقدمات عمل کمک می‌کنیم، شبها تا صبح بیدار می‌مانیم؛ و خلاصه به اندازه قدرت خود کار می‌کنیم، حالا نظریه ما مورد قبول واقع بشود یا نشود.

اینها افرادی هستند که نزد خدا و نزد وجدان و انصاف و انسانیت روسفیدند؛ زیرا حجت دارند و می‌گویند: ما نظریه دادیم، ولی حالا که بر طبق آن عمل نشد، هرچه از دست ما بر می‌آمد ما کوتاهی نکردیم.

در هر یک از رشته‌های تخصصی مطلب از این قرار است بدون استثناء؛ اجتهاد هم همین است. کسیکه مجتهد می‌شود، مجتهد مطلق، او در امور دینی ذی‌رأی و ذی‌نظر می‌شود و به هیچ وجه انسان نمیتواند مجتهد را از رأیش برگرداند؛ مگر اینکه برود بنشیند با او مباحثه کند که جان من این رأی که شما دادید بر اساس این مقدمه و این روایت و این دلالت و این اصل بوده است، و مثلاً این روایت ضعیف‌السند است بدلیل اینکه راوی آن را کشتی و نجاشی تضعیف کرده‌اند و متأخرین هم او را تقویت نکرده‌اند، پس روایت ضعیف‌السند است؛ فلذا این فتوای شما صحیح نیست.

و در این صورت یا قبول می‌کند، یا می‌آید و با انسان مباحثه می‌کند که آقا شما که می‌گوئید اینطور و اینطور، حرف شما به این دلیل غلط است. شما این معنی را که از این آیه استفاده کرده‌اید و می‌گوئید: دلالتش این است، صحیح نیست، چون آیه چنین دلالتی ندارد، بلکه دلالت آیه چیز دیگری است و شما اینطور خیال کرده‌اید.

خوب انسان هم می بیند او راست می گوید و خودش اشتباه کرده است؛ می گوید: شما درست می گوئید و من در اینجا اشتباه کرده ام و از رأی خودم عدول می کنم و حرف شما را می پسندم و می گیرم.

لذا می بینیم موارد اختلاف بین فقهاء إلی ماشاءالله زیاد است، و مواردی هم که دیده شده است فقهاء از رأی خودشان برگشته اند إلی ماشاءالله زیاد است. و اصلاً خیلی از فقهاء یک رأی داشته اند، شاگرد در مجلس درس با آنها بحث کرده و استاد را قانع کرده که این مطلب اینطور نیست و استاد هم قبول کرده است، و این یک امر دائر و دارجی است؛ کسانی که به فقه آشنا باشند می دانند که از این مسائل خیلی زیاد است.

علامه حلی که از بزرگترین فقهاء ماست در هر کتابش یک فتوای خاصی دارد؛ در مُخْتَلَف یک فتوی دارد، در تَذْکِرَة یک فتوی دارد، در تحریر در منتهی در هر کدام از اینها فتواهای مختلف دارد، بواسطه همین جهت.

أما مجتهد بدون اینکه کسی او را قانع کند و بگوید که در این فتوی اشتباه کردی، از رأی خودش برگردد و تابع مجتهد دیگری بشود جائز نیست، بلکه باید گفت که حرام است به حرمت فطری و حرمت عقلی و حرمت شرعی؛ چون اجتهاد یعنی تَخَصُّص و تَخَصُّص یعنی بصیرت وجدانی و علم وجدانی و نور باطنی بر اینکه مطلب از این قرار است. چراغ روشن است و انسان با دو چشم هم می بیند که الآن چنین است. آن وقت انسان چشمش را بهم بگذارد و بگوید چنین نیست، چون فلان کس چنان گفته است؛ این غلط است. این می شود تقلید نسبت به شخص متخصص و بهم گذاشتن چشم نسبت به شخص بی‌نا.

فلهذا می بینم که در اجازه اجتهادی که فقهاء به شاگردانشان می دهند می نویسند: وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ التَّقْلِيدُ؛ یعنی دیگر از این به بعد تقلید بر او حرام است. شخصی که به مرحله اجتهاد می رسد، نه اینکه جایز است اجتهاد کند، بلکه

دیگر نمی‌تواند تقلید بکند، تقلید حرام است.

این حرمت در سه مرحله است: یکی حرمت شرعیّه و یکی حرمت عقلیّه و یکی حرمت تکوینیّه. یعنی شخص بصیر که نوری در باطن دارد و با آن تشخیص موضوع می‌دهد، فطرتاً و وجداناً نمی‌تواند از آن برگردد، من باب مثال عرض کردم پزشکی که مثل آفتاب می‌بیند که دل‌درد آن مریض مثلاً آپاندیس است، نه مربوط به کیسه صفرا؛ اگر شما بخواهید او را قانع کنید که آقا این کیسه صفراست نه آپاندیس، او نمی‌تواند تقلید کند؛ یعنی از نظریّه و از ثبات و از پافشاریش بر این رأی نمی‌تواند تنازل کند و تابع رأی دیگری شود.

مجتهد هم نمی‌تواند تابع رأی دیگری بشود؛ این راجع به مسائل کلیّی اجتهاد.

اما راجع به حکومت اسلام، گفتیم که: حاکم اسلام واحد است و نمی‌شود در سیطره اسلام دو حاکم باشد. وقتی یکی از مجتهدین حاکم شد حکمش بر تمام افراد مسلمان و حتّی بر مجتهدین دیگر و حتّی بر افرادی که از حاکم أعلم‌اند نافذ است؛ خداوند به جهت حفظ مصالح نظام حکم او را حجّیت داده است. حالا باید دید وظیفه مجتهدین دیگر چیست؟

مجتهدین دیگر در عبادات و معاملات و حج و هر چیزی که راجع به امور شخصی است، نمی‌توانند از آن حاکم تقلید کنند، زیرا این امور برای آنها تقلیدی نیست و تقلید بر مجتهد حرام است.

اما در امور ولائی که راجع به حکومت است و شرع مقدّس اسلام اختیار آن را به دست حاکم داده است، بر همه مجتهدین واجب است تابع باشند و هر چه او گفت عمل کنند، در امر جنگ، در امر صلح، در اخذ مالیّات، در خراب کردن خیابان‌ها، در ترکیب امور ادارات، در قوانین راهنمایی، در نماز عید فطر و قربان، و تعیین روز عید فطر و روز عید قربان، و حکم به دخول شهر و رؤیت هلال و

أمثال ذلك؛ مسائل اجتماعی یکی دو تا نیست، إلی ماشاءالله بسیار است که اینها باید در جامعه اسلام یک حکم داشته باشد و هیچکس حقّ مخالفت ندارد، مگر آنکه انسان علم به خلاف داشته باشد.

مثلاً اگر حاکم اسلام در شبی که معلوم نیست شب آخر ماه رمضان است یا شب اول شوال، حکم کرد که فردا عید است، بر همه واجب است فردا را عید بگیرند و روزه را بخورند. و دیگر نمی‌توانند بگویند: عید بر ما ثابت نیست، چون استصحاب رمضان داریم، و در روایات آمده است: **صُمْ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرْ لِلرُّؤْيَةِ**. رسول خدا فرمود: روزه بگیرید بدیدن ماه و بخورید بدیدن ماه؛ نه، این سخن صحیح نیست، زیرا خود رسول الله فرمود حکم حاکم حجّت است. این هم کلام رسول خدا است که اگر آن دلیل را با این دلیل ضمیمه کنیم، می‌فهمیم، **صُمْ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرْ لِلرُّؤْيَةِ** آنجائی است که حکم حاکم نباشد، و اما اگر حکم حاکم آمد بر آن دلیل حکومت دارد.

مردم ایران هم که با آیه الله خمینی بیعت کردند برای حکومت، و روز دوازدهم فروردین که همه جمع شدند و بیش از ۹۸ درصد رأی دادند بر انقراض سلطنت طاغوت و برقراری حکومت اسلام، این پای صندوق رفتن که در واقع فرماندم عمومی برای همه افراد سرتاسر مملکت بود، این بیعت بود با حکومت ایشان. و اگر ما بیعت را با حاکم لازم بدانیم کما اینکه همینطور هم هست و در حکومت بیعت لازم است، مردم ایران با ایشان - علاوه بر اجتهاد و مقامات علمی - در آن روز بیعت کردند؛ و از آن روز ایشان حاکم شرع شدند.

بنابراین از آن به بعد مجتهدین دیگر از نقطه نظر مدارک شرعی نمی‌توانند با ایشان در امور حکومتی مخالفت کنند، گرچه آرائشان در مسائل شرعی و فهم از آیات قرآن و اخبار و أمثال آن محترم است. اما در مسائل سیاسی و اجتماعی و آن مسائلی که راجع به حکومت اسلام است و حکومت را حکومت واحد می‌کند، باید

تابع حاکم باشند؛ و دیگر اظهار آراء و نظریه‌هایی که نسبت به این حکومت تزلزلی می‌آورد و شکستی وارد می‌کند، برای آنها ممنوع و این باب بر همه آنها مسدود است.

و حالاً که ایشان در رأس حکومت قرار گرفتند، تمام ادارات دولتی و مجلس و سپاه و کمیته‌ها همه و همه اعضاء حکومت اسلام‌اند و همچنانکه فرمان حاکم نافذ است دستورات دولت هم باید اطاعت شود؛ یعنی من باب مثال ایشان را در نقطه رأس مخروط فرض کنید که احکام صادره طبقه به طبقه پائین می‌آید، تا می‌رسد به قاعده مخروط و افراد عادی؛ پس تمام این سلسله بایستی از طبقه ما فوق اطاعت کنند.

بنابراین اگر شهرداری یا شهربانی دستوری داد، انسان نمی‌تواند سرپیچی کند، یعنی حرام شرعی است؛ چون شهرداری و شهربانی به دستور حاکم اسلام است. همچنین پاسبانی که سرک‌وچه پاس می‌دهد او هم مأمور همان حاکم است و انسان نمی‌تواند با او مخالفت کند، و نمی‌تواند به او رشوه بدهد. در زمان سابق رشوه میدادند که از شرش راحت شوند، ولی حالاً دیگر در حکومت اسلام نمی‌توان رشوه داد، بلکه به فرمان پاسبان باید عمل کرد. اگر گفت آقا اینجا توقّف نکن، انسان نباید توقّف کند.

اطاعت از دستورات راهنمایی و جوب شرعی دارد، لذا اگر نصف شب هم خواستید از یک عبور ممنوع رد بشوید این طرف را دیدید، آن طرف را دیدید، با دوربین هم دیدید که هیچ ماشینی نمی‌آید، تا وقتی چراغ قرمز است، نباید رد شوید؛ دو دقیقه، سه دقیقه، هرچه هست باید معطل شد و بعد رفت؛ این وجوب شرعی دارد. شما این را ببینید چه اندازه لطف دارد و چه اندازه عالی و راقی است که بر همه واجب است از همه قوانین و دستورات حکومتی اطاعت کنند. مثلاً وقتی می‌گویند: باید مالیات بدهید، دادن مالیات واجب می‌شود و دیگر

صحیح نیست بگوئید: در اسلام که مالیات نیست، اسلام فقط خمس و زکات دارد؛ چون مالیات بر اساس احکام کلیّه اسلام است و بر اساس ضرورت و تشخیص و نظریّه حاکم معین می‌شود. او می‌گوید: بده، باید گفت: چشم. ولذا اگر انسان ندهد مدیون است و باید بعداً به صندوق دولت واریز کند؛ حتّی اگر تا آخر عمر هم ندهد باید در وصیّنامه‌اش بنویسد که من فلان مبلغ مالیات مدیونم و باید به اداره دارائی بدهم. چون حاکم می‌گوید: ای مسلمانها بنظر من که حاکم این مقدار مالیات دادن برای نگهداری این مملکت لازم است.

مرحوم کاشف‌الغطاء آن عالم علامه کبیر وقتی آمد به ایران، روسها ریخته بودند در همین نواحی گیلان، و فتحعلی شاه هم از ایشان اجازه سلطنت گرفته بود. مرحوم کاشف‌الغطاء یک کتابی نوشت خیلی خیلی مهم به نام کشف‌الغطاء. و در آنجا نوشت که: من به سلطان فتحعلی شاه اجازه می‌دهم که برای بیرون کردن روسها از بیت‌المال هرچه می‌خواهد بردارد، و اگر باز هم وافی نبود از اموال شخصی مردم همان سرزمین جمع آوری کند، اگر نه از اموال جاهای دیگر و شهرستانهای دیگر. بگیرد و روسها را بیرون کند.

یعنی برود باغ مردم را بگیرد، تجارتخانه مردم را بگیرد و روسها را بیرون کند، چون صحبت روسها است. حالا انسان نباید بگوید: چرا می‌آیند مال ما را می‌برند؟ چرا تجارتخانه ما را می‌برند؟ مگر پیغمبر هم تجارتخانه‌ها را مصادره میکرد؟ مگر باغ مردم را مصادره می‌کرد؟ ما اگر تاریخ را ببینیم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این کارها بالاتر می‌کرده است، منتهی ما به تاریخ اطلاع نداریم؛ افرادی که زکات نمی‌دادند، پیغمبر برای آنها لشکر می‌فرستاد تا زکاتشان را جمع آوری کنند و اگر باز هم زکات نمی‌دادند، به‌عنوان اینکه ما زکات را قبول نداریم، اینها مرتدّ شمرده می‌شدند، زن و بچه‌هایشان را اسیر می‌کردند، مردهاشان را می‌کشتند؛ حکم اسلام اینقدر دارای اعتبار است و دارای احترام؛ آن وقت ببینید ما



چه مسؤولیت خطیری داریم.

مصارف خمس و زکات درباره مستحقین از فقرا و مستمندان از طبقات مختلف مردم است و جزء صدقات محسوب است، این چه مربوط است به مصارف و مخارج دولت از حقوق کارمندان و غیره؟! در زمان رسول‌الله و بعد از رسول‌الله نیز این مصارف را از خمس و زکات نمی‌کردند؛ این مصارف را از خراج تأمین می‌نمودند.

ما نمی‌توانیم بگوئیم: آیه‌الله خمینی آن بالا در جماران نشسته و برای ما رأی می‌دهد، یا اینکه مردم بیچاره شده‌اند بدبخت شده‌اند، و نظیر این هذیاناتی که شنیده‌اید. اگر انسان بداند او در چه موقعیتی است، در چه خصوصیتی است، چه عمری را طی کرده است، و بر چه اساس و در چه وضعیتی طی کرده است، و الآن با چه مشکلاتی درگیر است؛ بدون شک برای او از خداوند تأیید و تسدید و طول عمر و رحمت می‌طلبد.

باید انسان بچه‌های خودش را برای این راه فدا کند تا از آن فساد عظیم جلوگیری شود، آن فسادی که مثل سیل آمده و خانه را دارد از بین می‌برد. حالا ما فکر طاقشال خودمان هستیم که چرا طاقشالمان از بین می‌رود؛ سیل که بیاید هم طاقشال را می‌برد هم کلاه و دستار را، و هم سر و دست و پا و انسان و صاحب دستار را، و زن و بچه و ساختمان و مزرعه و تجارتخانه را؛ همه را می‌برد. آیا سزاوار نیست انسان برای نگهداری از سیل خانمان برانداز، طاقشال خود را بردارد و در شکاف و رخنه آب بگذارد که آب نیاید و پی را نگیرد و ساختمان بر سر انسان خراب نشود؟

لذا هر کس از من سؤال می‌کرد می‌گفتم: حکم اسلام لازم‌الاجراء است و الآن آیه‌الله خمینی حاکم اسلام‌اند و اوامر ایشان بر همه مطاع است؛ مالیاتها باید داده شود. برای ما که برگه آب و برق و تلفن می‌آوردند می‌گفتم: زودتر پول آن را

بدهید که شاید دولت به این پول احتیاج داشته باشد، یک قدری زودتر در صندوقش ریخته شود.

مثلاً وقتی دولت می‌گوید: اجناس در بازار آزاد نباید خرید و فروش بشود، دیگر انسان جایز نیست خرید و فروش بکند، نمی‌تواند بکند، چرا؟ چون دولت گفته است و دولت را هم حاکم معین کرده است و حاکم هم می‌گوید این کار را نکنید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی حاکمی را برای جایی می‌فرستادند، او امر او واجب‌الإطاعة بود؛ همه اطاعت می‌کردند، هرچه می‌گفت باید مردم بپذیرند، چون حاکم از طرف رسول خدا است.

در روایات داریم که: فقهاء اُمّت من و رُوات احادیث ما حجّت خدا هستند از طرف ما بر شما، و ما حجّیتیم بر آنها از طرف خدا، کسی که رد کند آنها را ردّ ما کرده است، و کسیکه ردّ ما کند ردّ خدا کرده است، و کسی که ردّ خدا کند در حکم شرک بالله است.

انسان باید تمام این مسائل را موبه‌مو عمل کند تا با هوای نفس، خدای ناکرده، آمیخته نشود، من و توئی پیش نیاید. اگر ریاست بدست تو نیفتاد و بدست او افتاد، خوش به حالت که به دست تو نیفتاد. اگر بدست تو افتاده بود چطور می‌شد؟ خدا را شکر کن که او مسؤولیت را پذیرفته است و بار را تحمّل کرده است. تو هم اگر در نیت خود صاف و صادق و با‌إخلاص باشی چه فرقی می‌کند کار به نام تو باشد یا به نام او؛ مسلمین دارای عزّت و سعادت بشوند، از زیر پرچم کفر بیرون بیایند، پرچم اسرائیلی بر سرشان نباشد، پرچم آمریکائی نباشد، پرچم روسیه‌ای نباشد، عمده مطلب این است.

حالا برنج گران باشد، روغن گیر نیاید، اینها یک مشکلاتی است که خیلی مهم نیست. شما بگوئید انسان آخرش از گرسنگی هم بمیرد، غیر از این که نیست.

آیا اگر انسان زنده باشد و زیر پرچم آمریکا باشد بهتر است، یا بمیرد و زیر پرچم کفر نباشد؟

من برای شما یک مثال می‌زنم: اگر شما شب با خانواده خودتان در باغ خودتان خوابیده‌اید، یک مرتبه ببینید که دشمن آمده و می‌خواهد به ناموس شما خیانت کند، به زن شما تجاوز کند، آیا شما عازم دفاع می‌شوید یا نه؟ او ناموس شماست، مادر اولاد و نسل شماست، حیات و بقاء شما به اوست. لذا شما حتماً برای دفاع قیام می‌کنید تا سر حد قتل که اگر کشته بشوید به بهشت می‌روید و اگر دشمن را هم بکشید به بهشت می‌روید، زیرا کسی را کشته‌اید که از زنی خودش تجاوز کرده است؛ آیا این کار را می‌کنید یا نمی‌کنید؟

آیا می‌گوئید: نه من باید خوابم خوش باشد و غذایم لذیذ باشد و اگر من بروم کشته بشوم دیگر چه کسی زیر این درخت بنشیند؟ و از این نسیم ملایم استفاده کند؟ نه، این غلط است؛ چون دشمن می‌آید و می‌گیرد، نه تنها ناموس شما را می‌گیرد، بلکه خود شما را هم می‌گیرد و جلوی زنتان سر می‌برد.

آزادیت به دسته شمشیر بسته‌اند مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند اندر طبیعت است که باید شود ذلیل هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند مسأله از این قرار است؛ ما چون دوران‌های بسیار طولانی در زیر ذل عبودیت و استعمار و فشار بوده‌ایم، عیناً مانند آدمهای تریاکی یا هرئینی که چشم و گوششان پر است از آن دود و دمه‌ها و دیگر حس ادراک هوای لطیف ندارند و منگند، ما هم هنوز مثل اینکه خوب نمی‌خواهیم بفهمیم اسلام یعنی چه؟ حکومت اسلام یعنی چه؟ استقلال یعنی چه؟ باز ذهنمان می‌رود سراغ اینکه مثلاً چرا پارچه گران است؟ چرا فلان و فلان است؟

آقا جان وقتی پارچه گران شد، انسان بدون پارچه زندگی می‌کند، لباسش را وصله می‌کند، دیگر از قصه أصحاب صفه که بالاتر نیست؛ أصحاب صفه حتی

ساتر عورت نداشتند، و نماز نمی توانستند بخوانند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به آنها دستور داده بودند دو زانو بنشینند و پشت به دیوار کنند و به این حال عریاناً نماز بخوانند تا عورتشان مشهود نشود. آنها غذا نداشتند، هیچ نداشتند، یک خرما را چند قسمت می کردند و هر قسمت از یک خرما را به یک نفر می دادند. آن وقت اینها شدند نگهدار اسلام.

خداوند می فرماید: **لِّئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لِّئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.** حالاً که خداوند این موهبت بزرگ را به ما ارزانی داشته است باید قدردانی کرد و دستورات حاکم اسلام را اجرا نمود.

لذا دادن مالیات لازم است. حضور در نماز جمعه واجب است، و انسان نباید اشکال کند که من در عدالت امام جمعه شک دارم، امام جمعه را حاکم نصب می کند و عدالت او بر عهده حاکم است نه بر عهده ما. چون در هر شهر که یک نماز جمعه بیشتر نمی تواند اقامه بشود و همه افراد هم باید شرکت کنند، و چه بسا همین امشب حاکم اسلام، شخصی را برای امامت نماز جمعه برای فلان شهر می فرستد، مردم چه می دانند که او عادل هست یا نه؟ اما به اتکاء گفتار حاکم بر همه واجب است که بیایند و به او اقتدا کنند، و اگر بگویند ما عدالتش را نمی دانیم گناهکارند. در این نمازهای عادی شناخت عدالت بعهدۀ ماست و اما در نماز جمعه بعهدۀ حاکم است؛ عیناً مانند قاضی که حاکم معین می کند، تشخیص عدالتش به عهده مردم نیست. پس ما باید برویم و در هر نماز جمعه ای شرکت کنیم و اوامر حاکم را اطاعت نمائیم، و به اندازه ای هم که می توانیم بایستی در مساعی جمیله حکومت اسلام کوشش کنیم و دلسوز باشیم. آن مقداری که از دستمان بر می آید انجام دهیم، آن مقداری که از فرمان بر می آید ارائه طریق کنیم.

بارها من به دوستان و رفقا عرض کرده ام که: این حکومت که شما می گوئید فلان ضعف و فلان ضعف را دارد مسلماً بدانید که: آیه الله خمینی که حالا حکومت

را بدست گرفته است نمی‌تواند یک مشت فرشته آسمانی بیاورد مردم را اداره کنند. آخر این حکومت بدست خود ما باید اداره شود. ما که خودمان را می‌شناسیم که چه آدمهای شارلاتانی هستیم. شما که از زید تنقید می‌کنید، از فلان و فلان بد می‌گوئید؛ این خود ما هستیم و این حکومت بدست خود ماست و این خیانت‌هایی است که خودمان داریم بدست خودمان انجام می‌دهیم.

بنابراین در این حکومت ما دو وظیفه داریم: یکی اینکه کارهای خوب را تقویت کنیم، تعریف کنیم و بگوئیم: به به، چه نماز جمعه‌هایی بر پا می‌شود! چه خطبه‌هایی خوانده می‌شود! الآن در تمام مملکت یک دکان شراب‌فروشی پیدا نمی‌شود؛ ما از بین منزلمان تا مسجد قائم که هفت‌هشت دقیقه بیشتر راه نبود، چند تا شراب‌فروشی بود. ظهر که می‌خواستیم برویم برای مسجد، این دخترها و پسرها در یک ساعت باهم مرخص می‌شدند؛ پسرهایی که قدشان به اندازه یک درخت می‌رسید و دخترها هم از آنها کوتاه‌تر نبودند، اینها در وسط خیابان چه شلنگ‌تخته‌هایی می‌انداختند، دخترها با دامن‌های کوتاه و پسرها هم با همان شلوارهای کذائی؛ اینها همه جلو چشم ما بود. دیگر اینها هیچکدام بحمدالله دیده نمی‌شود.

آیا اینها از مزایای حکومت اسلام نیست؟ و علاوه بر این شما چه می‌خواهید؟ آیا دوست دارید دو مرتبه جلوی محمدرضا تا کمر خم بشوید؟ یا جلوی همان اشرف خانم که اول قاجاقچی دنیا بود و صندوقهای هروئین را خودش از مرز وارد می‌کرد تا کمر خم بشوید و دست‌بوسی کنید؟ مطلوب شما این است؟ اگر این را می‌خواهید، مبارکتان باشد! **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**.  
 اما اگر آنرا نمی‌پسندید؛ باید با این مشکلات بسازید. و شکی نیست که عزت با راحتی و خوش خوراکی و تنعم نمی‌سازد، بلکه عزت با تحمل مشکلات و صبر و قناعت توأم است؛ ائمه ما، پیغمبر عظیم‌الشان ما، اینطور بوده‌اند و راه همین

است؛ پس ما باید همیشه کارهای خوب و مثبت را تقویت کنیم. أمّا وظیفهٔ دیگر ما اینست که: کارهای منفی و خرابیها را هم اصلاح کنیم؛ اگر دیدیم یک جای این دیوار یک آجرش کم شده است نباید بگوئیم: حالا که اینطور است ما هم بزینم یک آجر دیگرش را بشکنیم! نخیر، این آجر را بر میداری و با این ملات می چسبانی! اگر دیدید مثلاً یکی از مصادر امور یک کار خلافی کرد، اگر ما بیائیم و در مجلس خودمان بنشینیم و از او بدگوئی کنیم، این چه فائده دارد؟ بدگوئی از او در نزد شما چه فایده دارد؟ اگر او کار زشتی کرده، ما باید به خود او متصل بشویم و به هر قسمی که می توانیم به او بفهمانیم و بگوئیم که: این کار شما غلط است، این کار را نکنید؛ بدون اینکه کسی هم مطلع بشود. این است راه اصلاح، نه بدگوئی کردن در غیاب او؛ این بدگوئی جز خرابی و فساد کاری نمی کند.

و خلاصه این مطالبی که عرض کردم، اساس حکومت شرعیّه ما و اساس دین و قانون ما و اساس روش و وجدان ماست که بزرگان و اولیاء دین به ما دستور داده اند و ما بر همین نهج باید حرکت کنیم.

مثلاً اگر حاکم دستور داد که بروید برای جنگ، بر همه واجب است به جنگ بروند؛ و به نحو و خوب کفائی یعنی به اندازهٔ مَنْ به الکفایه باید به جنگ بروند تا آنجائی که اعلام کنند دیگر محتاج نیستیم؛ کما اینکه ملاحظه می کردید که می گفتند: ما دیگر محتاج نیستیم، حالا نیائید تا اطلاع ثانوی.

و بنده در همین مدّت حیات آیه الله خمینی بارها به رفقا گفتم که: اگر ایشان بر خود من هم به عنوان و خوب تعیینی أمر کنند که برو به جنگ! من می روم. چرا؟ چون اینجا نظر شخصی نبایستی اعمال بشود. نظر شخصی در اینکه آیا این جنگ صلاح هست یا نیست؟ کی شروع شده؟ کی باید تمام شود؟ کجا خوب بود صلح می شد؟ و أمثال آن، اینها مسائل و نظرهای است که برای انسان هست و چه

اشکالی دارد که برای همه هم باشد؛ اما در تصمیم‌گیری‌ها و موارد تقاطع انظار، انسان باید تابع باشد؛ عملاً اگر تخلف کند مجرم است و گناهکار.<sup>۱</sup>

و بالجمله ایشان میفرمودند: در حکومت اسلام، متخصصان و مجتهدان در مقام فکر و نظر برای خودشان آزادند و باید آزاد باشند؛ چون تقلید بر مجتهد حرام است، ولی در مقام عمل در مسائل اجتماعی که تصادم با رأی ولی فقیه حاصل می‌شود مطلقاً حق اظهار نظر عمومی به طوری که موجب تضعیف شود ندارند و باید در عمل تابع باشند، خواه مسأله از مسائل ساده و عادی باشد و خواه از مسائل مهم و اساسی و خطیر چون جنگ و جهاد.

خود ایشان در عمل به تمام معنی به این نظر وفادار بودند و صداقت و اخلاص و دوری از هوای نفس به شکل کامل در ایشان مشهود بود. با اینکه هم در علوم ظاهری و هم در علوم باطنی مجتهد و صاحب نظر بودند، ولی در مقام عمل تابع محض حاکم حکومت اسلام بودند. در تمام مسائلی که قانون یا حکمی از طرف حکومت اسلام تصویب می‌شد ایشان تبعیت میکردند و ما مثل ایشان در تبعیت از ولی فقیه ندیدیم؛ حتی در مسائل بسیار کوچک همچون قوانین راهنمایی و رانندگی اطاعت از قوانین را شرعاً واجب میدانستند، گرچه موجب اخلال به نظم یا تضییع حقوق دیگران نشود.<sup>۲</sup>

وقتی پیاده به حرم مشرف می‌شدند به چراغ عابر پیاده که می‌رسیدیم، حتی اگر ماشینی هم تردد نمی‌کرد و مزاحمتی برای کسی نبود، می‌ایستادند تا چراغ سبز شود، و میفرمودند: به احترام حکومت اسلام باید به این قوانین عمل شود.

گاهی که کسی از رفقا و شاگردانشان کاری خلاف قانون انجام میداد بسیار

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶۵ تا ۳۸۴.

۲. ایشان مراعات قوانین راهنمایی و رانندگی را در حدی که موجب حفظ سلامتی و نظم و رعایت حقوق بود ولو در حکومت غیراسلامی لازم‌الاجراء میدانستند.

آزرده شده و تعابیر تندی به کار می‌بردند. بعضی از افراد اجناسی را به شکل قاچاق وارد کرده یا به شکل غیرقانونی خرید و فروش می‌نمودند و می‌گفتند: دولت شرعاً اجازه ندارد گمرک بگیرد یا معاملات شرعی را ممنوع کند، ایشان میفرمودند: این حرفها صحیح نیست، هرچه برخلاف مصالح حکومت اسلام باشد ممنوع است و قانونی که زیر نظر ولیّ فقیه تصویب شده باشد لازم‌الاجراء است و حکومت اسلام حقّ دارد برای مصالح عمومی هر قانونی را تصویب نماید و اگر کسی مخالفت نماید مستحقّ مجازات الهی است.<sup>۱</sup>

در مسأله جنگ تحمیلی که میفرمودند: جنگ عراق با ایران نبود؛ بلکه جنگ بین‌المللی بود علیه ایران؛ یعنی عراق و دستیارانش با تمام دول کفر از جهت عدّه و عدّه در بالاترین سطح قدرت علیه ایران دشمن مشترک شده بودند، نیز همینطور عمل نمودند. ایشان میفرمودند: رفتن به جبهه به حسب حکم ثانوی یقیناً واجب کفائی است؛ چون حاکم حکومت اسلام امر فرموده و امر حاکم واجب‌الإطاعه است و اگر من به الکفایه نباشد همه موظّفند اقدام کنند.

اما از جهت حکم اولی و نظر شخصی، تا وقتی که رزمندگان اسلام در مقام

---

۱. آری اگر قانونی بر خلاف نظر ولیّ فقیه تصویب می‌شد یا افرادی متصدی جعل و اجراء آن می‌شدند که مطیع ولیّ فقیه نبودند، در این موارد میفرمودند: اطاعت از این قوانین واجب نیست. مثلاً در زمانی که مشغول تألیف کتاب رساله نکاحیه؛ کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین بودند (سال ۱۴۱۵ هجری قمری، ۱۳۷۳ هجری شمسی) میفرمودند: محرز است که حضرت آیه‌الله خامنه‌ای با این طرح موافق نیستند و افرادی از ثقات از خود ایشان نقل کرده‌اند که ایشان از این مسأله پشتیبانی نمی‌کنند و لذا مخالفت با این طرح نه فقط منعی ندارد بلکه وظیفه‌ای شرعی است؛ در جایی که ولیّ فقیه با مسأله‌ای مخالف است و ما میدانیم که شرائط به شکلی است که او نمی‌تواند اعمال قدرت کند، بر عهده دیگران است که به عرصه آمده با روشنگری و تبیین حقائق به ولیّ فقیه در اجراء قوانین اسلام کمک نمایند.



آزادسازی اراضی اشغالی بودند و نیروهای بعثی متجاوز را بیرون می‌کردند، ایشان کاملاً با جنگ موافق بودند، ولی از زمانی که بنا بر ورود در خاک عراق و به تعبیر برخی تنبیه متجاوز شد، ایشان جنگ را به مصلحت نمی‌دانستند.<sup>۱</sup> البته نظر ایشان در این مسأله از باب حبّ دنیا و مخالفت با جهاد و ایثار و شهادت نبوده است، بلکه همیشه اهمّیت جهاد را متذکّر شده و آن را واجب کفائی میدانستند که باید زیر نظر ولایت فقیه انجام پذیرد.<sup>۲</sup>

۱. همانطور که در خاطرات فرماندهان جنگ و شخصیت‌های سیاسی آن دوره به آن اشاره شده است، خود مرحوم حضرت آیه‌الله‌العظمی خمینی رحمه‌الله‌علیه نیز در ابتدا همین نظر را داشته و ورود به خاک عراق را مصلحت نمی‌دانستند و اصرار برخی از رجال سیاسی و سرداران نظامی سبب شد که ایشان با آنها همراهی کرده و به ادامه جنگ رضایت دهند.

۲. مرحوم علامه‌الد (ره) جهاد ابتدائی را در زمان غیبت امام علیه‌السلام، مشروط به شرایط خود، واجب دانسته، اطلاق آیات جهاد را دالّ بر آن می‌شمردند. همچنین یکی از وظائف ولیّ فقیه را تشکیل «وزارت جهاد» میدانستند. ایشان در کتاب شریف ولایت فقیه در حکومت/سلام میفرمایند:

«یکی دیگر از وظائف ولیّ فقیه، تشکیل وزارت جهاد است؛ جهاد فی سبیل‌الله. یعنی وظیفه حاکم اینست که پیوسته مردمی را مجاهد فی سبیل‌الله تربیت کرده و آنها را به جهاد بفرستد؛ نه اینکه تنها تعلیم و تربیت برای جهاد باشد، بلکه باید جهاد عملی و خارجی صورت بگیرد؛ زیرا جهاد از ارکان اسلام است.

آیاتی که در قرآن مجید درباره جهاد آمده است اطلاق داشته و اختصاص به زمان پیغمبر ندارد، بلکه زمان پیغمبر و همه معصومین علیهم‌السلام را شامل می‌شود. و به اطلاق آیات، جهاد در زمان فقیه عادل جامع‌الشرائط که حکومت بر او مستقرّ شده است واجب است و ترک جهاد موجب از بین رفتن و شکست اسلام می‌باشد.

و مقصود ما از جهاد که اکنون درباره آن بحث می‌کنیم دفاع نیست؛ زیرا دفاع احتیاجی به دلیل شرعی ندارد. آیاتی که در قرآن مجید یا در روایات ائمّه علیهم‌السلام درباره دفاع آمده است، امضاء حکم عقلی و فطری است؛ که هر کس باید از حدود و شؤون خود دفاع نموده و

.....

⇨ دشمنی که قصد تجاوز به حریم او دارد را از خود براند.

جهاد یعنی حرکت ابتدائی به سمت دشمن؛ یعنی بدون اینکه دشمن به آنها حمله ور شده باشد، جماعتی تحت سرپرستی یک فرمانده به سوی دشمن حرکت نمایند و آنان را به اسلام دعوت کنند، و در صورت استنکاف، با آنان بجنگند.

آن جهادی که در اسلام خیلی اهمّیت دارد و بر روی آن تکیه شده، و در مورد آن گفته شده است که هر قطره خون مجاهد فی سبیل الله دارای مزایا و ارزشهای کذائی است، همین جهاد است؛ که مسلمین بوسیله آن، کفّار را که از توحید و عقائد حقّه و نبوّت رسول الله و ولایت بهره‌ای ندارند و به شرک و بت پرستی و آداب جاهلیّ و سنن ملّی خود گرفتارند، به اسلام باز میگردانند و هم‌رنگ خود می‌کنند، و به آنها میگویند: وجدان ما قبول نمی‌کند که شما از این سفره زیبا و غذاهای لذیذ که ما به استفاده از آنها مشغولیم (از توحید و معارف و قرآن و عظمت انسان و حقارت غیر خدا و اربابان دنیا و مناجات و حجّ و سائر لذائذی که از آنها متمتّع می‌شویم) بی‌بهره باشید! بلکه شما هم باید بر سر همین سفره بیائید. لهذا مسلمان خون خود را می‌ریزد، برای هدایت غیر.

مقصود از جهاد، جنگ کردن با کفّار است برای دعوت آنها به اسلام. و این جهاد همیشه باید باشد و از مسائل مهمّ اسلام است. وقتی که جهاد در میان مسلمانها از بین برود، توقّف و رکود صورت میگیرد و دیگر اسلام از آن عظمت و عزّت و اقتدار خود می‌افتد و سقوط میکند. لذا بر عهده مجتهد است در زمانی که حکومت برای او متحقّق شد و شأنیّت حکومت به مرحله فعلیّت رسید و مسلمین با او برای حکومت بیعت کردند و مقام ولایت الهیه بر وی مسلّم شد، وزارتی را به منظور جهاد ایجاد کند. «(ولایت فقیه در حکومت/ اسلام، ج ۳، ص ۲۵۶ تا ۲۵۸) ایشان سپس آیاتی که دلالت بر وجوب جهاد به نحو اطلاق دارد را بحث و بررسی می‌نمایند و در درس بعد چنین نتیجه‌گیری می‌کنند:

«عموم أدلّه ولایت فقیه که قبلاً بحث شده است، دلالت میکند بر اینکه تمام شوون ولایت امام برای فقیه أعلم و أشجع و أقوی، و آن کسی که با ولیّ خود یعنی امام عصر متّصل است و میتواند از آبشخوار ولایت إشراب بشود، ثابت و محقّق است و چنین شخصی می‌تواند امر و ⇨

.....

نهی کند. و عموم أدله علم و إطلاقات أدله جهاد هم إلى يوم القيامة بر جای خودش پا برجاست. بنابراین، أدله جهاد در زمان غیبت و حضور تفاوتی ندارد، و در زمان ولایت فقیه عادل، در صورتی که حکومت بر او استوار باشد (یعنی حاکم مبسوط‌الید باشد) میتواند إقامة جهاد کند. بلکه یکی از واجبات بر او إقامة جهاد است. و همانطوری که بحث شد، بر حاکم لازم است لأقل در هر سال یک مرتبه جهاد انجام دهد تا اینکه جهاد تعطیل نشود. و عزت اسلام بر اساس جهاد است، و وقتی جهاد از بین برود مردم حکم مرده را پیدا می‌کنند و ذلت و عدم تحرک بر آنها حاکم می‌شود. و چقدر رسول خدا از جهاد مستبشر بود! و چقدر جهاد برای آن حضرت خوشایند بود! جهاد یعنی حیات؛ جهاد آدمکشی نیست. جهاد مسلمان کردن شخص کافر و إرائه قرآن و إرائه و إقامة نماز و امر به معروف و نهی از منکر در سراسر عالم است. و این از بهترین خصالی است که قرآن مجید، بنحو الإطلاق و العموم، مؤمنین را به آن امر میکند.

بنابراین، هیچ وجهی ندارد که ما جهاد را اختصاص به خود امام عصر علیه السلام بدهیم و در زمان غیبت باب جهاد را مسدود کنیم، بلکه جهاد با تمام شرائط و آداب برجای خود باقی است؛ ولی البتّه باید تحت نظر ولی فقیه جامع الشرائط صورت بگیرد. اگر فقیه عادلی با تمام آن خصوصیات باشد و مردم هم با او بیعت کنند و حکومت برقرار شود، آن فقیه بر حسب مقتضیاتی که میدانند به جهاد امر میکند و اگر مقتضی ندانست طبعاً امر نمی‌کند.

باید دانست: مقصود از تحقّق جهاد در زمان غیبت این نیست که ولی فقیه هر روز امر به جهاد کند، بلکه منظور این است که امر جهاد به دست اوست و هر وقتی که صلاح بداند به جهاد امر میکند؛ وقتی هم که صلاح نمی‌داند امر نمی‌کند. کلام هم در جهاد است نه دفاع، و دفاع در هر صورت واجب است.

ولیکن بحث ما در این است که یکی از وظائف حکومت اسلام و ولایت، ایجاد وزارت جهاد است که بایستی مسلمانها را تربیت و به فنون جنگ آشنا نماید و آنها را به جهاد به کفّار برای مسلمان نمودن آنان بفرستد. این از وظائف حکومت اسلام است و حتماً حکومت اسلام باید چنین وزارتخانه‌ای داشته باشد. «(ولایت فقیه در حکومت/ اسلام، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۵)»

تذکر این نکته ضروری است که همانگونه که مرحوم علامه والد (ره) در جلد سوم

« کتاب نور ملکوت قرآن فرموده‌اند، فلسفه جهاد در اسلام، نشر و رساندن توحید و ارتباط با عالم غیب و شهود و همچنین مزایای آن از عدل و ایثار و اخلاق حسنه و عقائد پسندیده و کردار شایسته است، به کسانی که فاقد این مواهب الهیه هستند.

جهاد در اسلام هرگز مانند جنگها و لشکرکشی‌های دیگر جنگجویان نیست که مبنای آن حس انتقام و حسد و کینه و بلندپروازی و استکبار و انانیت و خودمحوری، و یا توسعه و گسترش در خاک و بدست آوردن جواهرات و اموال و نفوس باشد؛ بلکه یک امر مقدّس شرعی و یک نیایش حقیقی به درگاه حضرت خداوند است که این گونه نیت‌ها و قصد‌ها موجب فساد و عدم قبولی آن هم می‌گردد.

بر این اساس شبهاتی که از سوی معاندین وارد است که از این عمل مقدّس و توحیدی به خشونت و بی‌رحمی تعبیر می‌کنند، بسیار بی‌اساس و باطل است و اعمال برخی از گروه‌های تکفیری و اراهایی هرگز نباید باعث شبهه و خدشه در این اصل اصیل قرآنی گردد.

دستورات شرع انور و سیره مسلمین شاهد صدقی بر این مدّعاست که جهاد نمونه‌ای از رأفت و رحمت الهی است، هیچ عمل غیرانسانی و غیرعاقلانه‌ای در آن راه ندارد. مسلمانها از صدر اسلام تا کنون، به شواهد مسلم تاریخ، اهل صبر و ایثار و گذشت و رحم و مروّت و عدالت بوده‌اند. و در جنگهای فاتحانه خویش، نهایت مراعات و مراقبت و حمایت و حفظ حیات حال اسیر را می‌نمودند. هیچ‌گاه درختان را آتش نمی‌زدند، زراعت را پایمال نمی‌کردند، مواشی و احشام را نابود نمی‌ساختند، کسی که پرچم جنگ را خوابانده بود دیگر با وی جنگ نمی‌نمودند، کسی که از جنگ فرار می‌کرد او را دنبال نمی‌کردند، مثله نمی‌نمودند، هرکس پناه می‌خواست پناه می‌دادند، آب را بروی دشمن نمی‌بستند.

مرحوم محدّث قمی در ضمن بیان اخلاق و اوصاف شریفه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین آورده است که: «ارباب سیر در سیرت آن حضرت نوشته‌اند که چون لشکری را مأمور می‌نمود، فاندان سپاه را با لشگریان طلب فرموده، بدین گونه وصیت و موعظه می‌فرمود ایشان را، می‌فرمود:

بروید به نام خدای تعالی و استقامت جوئید به خدای و جهاد کنید برای خدای، بر ملت «

ایشان در این مسأله، دو موضوع مدّ نظرشان بود: یکی اینکه: براساس واردات شهودی و قلبی خود میفرمودند: این جنگ خسارت‌های انسانی و مالی بسیار زیادی را به حکومت اسلام تحمیل میکند و در نهایت به نفع حکومت اسلام نخواهد بود. و دیگر آنکه: بعضی‌ها در عمل، خودشان به صفوف اوّل میدان جنگ نمی‌آیند، یا شیعیان مظلوم عراقی و یا سربازان مسلمان دیگر کشورها را که به اسم جنگ با رافضیان به عراق کشانده می‌شوند جلو می‌اندازند و آنها در این جنگها کشته می‌شوند.

به جهت اینکه تشخیص شخصیشان از این دوره (دوره ورود در خاک عراق و تنبیه متجاوز) متفاوت بود، میفرمودند: تا من به الکفایه موجود است و فرمایش آیه‌الله خمینی روی زمین نمانده است، من نمی‌توانم کسی را به رفتن به جبهه تشویق کنم و هیچ مجتهدی نمی‌تواند بر خلاف تشخیص خود، کسی را به کاری دعوت نماید؛ ولی در هیچ حال این نظر شخصی را ابراز نفرمودند و در این مسأله کلاً سکوت اختیار کردند.

میفرمودند: آیه‌الله خمینی حاکم شرع و ولیّ فقیه‌اند و اطاعت از ایشان

---

« رسول خدای! هان ای مردم! مکر مکنید، و از غنائم سرقت روا مدارید، و کفّار را بعد از قتل، چشم و گوش و دیگر اعضا قطع نفرمائید، و پیران و اطفال و زنان را نکشید، و رهبانان را که در غارها و بیغوله‌ها جای دارند به قتل نرسانید، و درختان را از بیخ نزنید جز آنکه مضطرّ باشید، و نخلستان را مسوزانید و به آب غرق نکنید، و درختان میوه‌دار را برنیاورید، و حرث و زرع را مسوزانید؛ باشد که هم بدان محتاج شوید، و جانوران حلال گوشت را نابود نکنید جز اینکه از بهر قوت لازم افتد، و هرگز آب مشرکان را با زهر آلوده مسازید، و حیلت میارید. و هرگز آن حضرت با دشمن جز این معامله نکرده، و شبیخون بر دشمن نزد، و از هر جهادی جهاد با نفس را بزرگتر می‌دانست.» (منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶)

برای اطلاع بیشتر، رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۴۳ تا ۶۰.

واجب است و هر کاری که انجام میدهند برای خدمت به اسلام و بر اساس تشخیصشان از حقّ است و البتّه نظرات و تشخیصها متفاوت است، ولی ما باید دقّت کنیم که مبدا اخلاقی وارد کنیم.

اگر آیه‌الله خمینی امر به جنگ کنند و من به الکفایه نباشد یا به شخص من امر به رفتن به جبهه نمایند، حتماً می‌روم و حتی اگر نتوانم به خاطر کهولت سنّ در خطّ مقدّم شرکت کنم، در پشت جبهه می‌نشینم و خدمت می‌کنم، لااقلّ سبب زمینی که می‌توانم برای رزمندگان پوست بکنم.

میفرمودند: کسانی که از عراقی‌ها کشته می‌شوند هیچ کدام شهید نیستند، ولی کسانی که از ایران به خاطر اطاعت از ولیّ فقیه و دفاع از حکومت اسلام به جبهه رفته‌اند و کشته شده‌اند همه شهیدند. و از رشادت و شهامت و اخلاص و ایثار و از خودگذشتگی رزمندگان و شهدای جنگ تحمیلی مطالبی بیان میفرمودند و آنها را در ایثار و اخلاص الگوئی مناسب برای جوانان ایران اسلامی و بلکه برای برخی از سالکین راه خدا میدانستند. و در ادعیه خود، با حال خاصّی برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا می‌نمودند و گاه به شدّت منقلب شده و اشکشان در هنگام دعا برای ایشان جاری می‌شد.<sup>۱</sup>

---

۱. در دوران جنگ تحمیلی، رزمندگان برای دیدار با مرحوم والد (ره) زیاد مراجعه میکردند. گاهی با همان ماشینهای جبهه و با لباسهای رزم و سر و وضع خاکی، به دیدارشان می‌آمدند. ایشان نیز خیلی به رزمندگان محبّت داشتند و از اخلاص آنها تمجید می‌نمودند. کتابهای مرحوم والد در آن دوران از معدود کتبی بود که در آنها، عرفان و توحید برای عموم مردم و به زبان ساده بیان شده بود و در جبهه‌های جنگ تحمیلی نیز زیاد استفاده می‌شد، و خصوصاً *لبّ اللباب* و *معادشناسی* را به صورت درس و مباحثه نیز استفاده میکردند و مکرّر از رزمندگان در دیدار مرحوم والد می‌شنیدم که می‌گفتند: آقا! غذای ما در سنگرهای جبهه، کتابهای شماست.

باری، ایشان در دفاع از حکومت اسلام بسیار مجدّد بودند. بارها میفرمودند: مردم باید به خاطر این انقلاب و این حکومت اسلامی و بیرون آمدن از یوغ حکومت استکبار، خدا را هزاران بار شکر کنند و هرچه شکر کنند حقّ شکر آن ادا نمی‌شود. مشکلات زیاد است و تا تحقق حقیقت اسلام فاصله بسیار است، ولی همین قدر که اسم اسلام است و سرپرستی ولیّ فقیه و همین قدر که از زیر یوغ استعمار و طاغوت بیرون آمده‌ایم باید شکرگزار باشیم.

یک بار خدمتشان در فرودگاه طهران نشسته بودیم، قاب عکسی از مرحوم حضرت آیه‌الله خمینی و حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در بالای سالن نصب شده بود. نگاهی کرده و فرمودند: یادتان هست که زمانی در اینجا عکس محمدرضای پهلوی و همسرش را نصب کرده بودند. اگر از برکات انقلاب نبود مگر همین که اسم آن فاسق از سر این مملکت برداشته شد و به جای آن، مردم در سایه فقهای عادل زندگی می‌کنند کافی بود، تا چه رسد به اینکه احکام اسلام پیاده شود. بعد فرمودند: کمال بی‌انصافی است که بعضی از اهل علم با این سید عالم یعنی با آیه‌الله خامنه‌ای مخالفت می‌کنند.

همواره به ما میفرمودند: خوبیها و کمالات این حکومت را برای مردم بیان

---

↔ پس از اتمام جنگ تحمیلی نیز نسبت به آزادگان جنگ احترام خاصی قائل بودند و زحمات و مجاهدتهای ایشان را واقعاً شایسته تقدیر و تجلیل میدانستند. محلّ سکونت یکی از آزادگان در نزدیکی منزل ایشان بود، وقتی ایشان آزاد شد و به مشهد آمد، اولین گروهی که به استقبال این آزاده رفت، ایشان و برخی از شاگردانشان بودند که مدّتی نیز در کنار منزل ایشان منتظر آمدن او شدند. آن برادر آزاده بقدری از دیدار و حسن برخورد ایشان خوشحال شد که در پوست خود نمی‌گنجید، حتی حلقه گلی که به گردن او آویخته بودند را از گردن خود درآورد و به گردن مرحوم والد انداخت. بعد نیز به اتفاق فرزندان و اصهار خویش به دیدار ایشان رفتند. مرحوم والد به شاگردان خود نیز امر کردند جهت ادای احترام به ملاقات ایشان بروند.

کنید و آن را نشر دهید و اگر نقص و عیبی بود آن را ترمیم نمائید، اگر عیبی در حکومت اسلام مشاهده نمودید، اولاً: کتمان کنید و در ملاءعام و در نزد دیگران بیان نکنید؛ چون موجب تضعیف حکومت و شکسته شدن حرمت آن در نزد مردم است و بیان این مسائل برای مردم علاوه بر آنکه هیچ نفعی ندارد، قلب و دل مردم را نیز سست میکند، و وقتی از اسلام و حکومت اسلام دلسرد شدند به حکومت کفر متمایل می‌شوند.

بیان هر چیزی که موجب تضعیف حکومت اسلام است در نزد عموم حرام است و فقط باید مشکلات را به مسئولین و متصدیان امور منتقل کرد تا در مقام اصلاح برآیند. حتی اگر در مجلسی نشستید که در آن از حکومت اسلام بدگویی می‌شود، واجب است پاسخ دهید و دفاع نمائید و اگر قدرت بر پاسخگویی ندارید نشستن در آن مجلس شرعاً حرام است.

**ثانیاً:** وقتی عیبی مطرح می‌شود، برای مردم توضیح دهید که منشأ این مشکلات نظام، ولایت فقیه و حکومت اسلامی نیست، این مشکلات ریشه در دسیسه‌ها و نقشه‌های دشمنان اسلام یا تقصیر و کوتاهی خود مسلمانان در عمل به دستورات اسلام دارد. راه سعادت جامعه صرفاً عمل به دستورات اسلام و تسلیم محض در برابر پروردگار متعال است و بهترین روش برای عملی شدن احکام الهی، نظام ولایت فقیه است.

آری، اگر کسانی در تقابل با ولی فقیه و بر خلاف شرع، اشتباهاتی را در جامعه ترویج میدهند و کارشکنی می‌کنند، می‌توان اشتباهات ایشان را گوشزد کرد و مخالفت آن را با شرع برای مردم تبیین نمود، ولی باید توضیح داده شود که این مسائل ناشی از دوری از سفره قرآن و سنت و مخالفت با احکام اسلام و توطئه و دسیسه مخالفین است.

به شاگردانشان می‌فرمودند: در مسائل اجتماعی در هر کاری که به نوعی



تقویت اسلام و حکومت اسلام و تأیید نظام ولایت فقیه است باید شرکت کرد. و خودشان نیز در این موارد حضور می‌یافتند، اعمّ از انتخابات یا راهپیمائی یا نماز جمعه یا دیگر اجتماعاتی که تأیید اصل نظام بود، ولی به شرکت در اجتماعاتی که از طرف حزب یا گروه سیاسی خاصی تشکیل می‌شد ترغیب نمی‌فرمودند، مگر آنکه محرز می‌شد که این اجتماع مورد تأیید و نظر ولی فقیه و در مسیر تقویت حکومت اسلام است.

ایشان نماز جمعه را واجب عینی تعیینی میدانستند و بر این امر اصرار و تأکیدی تمام داشتند. ایشان وجوب نماز جمعه را مطلق دانسته و می‌فرمودند: در اسلام واجبات و محرّماتی وجود دارد که تکلیف آن فعلی و منجز و مطلق است و صحّت آن یا قدرت بر انجام آن متوقّف بر تشکیل حکومت اسلام است و برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلام به ادلّه همه آنها می‌توان استدلال نمود. نماز جمعه نیز همینطور است؛ وجود حکومت اسلام شرط وجوب نماز جمعه نیست، بلکه شرط وجود و صحّت آن می‌باشد و لذا خود وجوب نماز جمعه از ادلّه وجوب تشکیل حکومت اسلامی است.

ایشان از بانیان نماز جمعه در حکومت اسلامی بودند و فتوای فقهی ایشان سبب شد که در عداد پیشنهادهایی که به محضر رهبر عظیم الشان انقلاب مرحوم آیه الله خمینی رحمه الله علیه داشتند، بر نماز جمعه تأکید بسیاری نمایند. مرحوم آیه الله مطهری نیز این پیشنهاد را منتقل کرده بودند و بحمدالله پس از مدّتی برنامه نماز جمعه در شهرهای ایران اسلامی راه افتاد.

روی همین جهت ایشان به شرکت در نماز جمعه بسیار مقید بودند و همه را نیز تشویق میکردند و تا اواخر عمر با وجود کهولت سنّ، در سرما و گرما همیشه به صورت منظمّ و در رأس وقت در نماز جمعه شرکت نموده مقید بودند در میان مردم باشند و در زیر سقف نشینند و گاهی هوا آنقدر گرم بود که ما با اینکه جوان

بودیم طاقت تحمل نداشتیم، ولی ایشان زیر آفتاب می نشستند و عرق می ریختند و اجازه هم نمی دادند که حتی چتری بر بالای سر ایشان گرفته شود.<sup>۱</sup> و حقاً شرکت ایشان در نماز جمعه با آن هیبت ظاهری و ملکوتی و با آن نظم و اهتمام، موجب دلگرمی شرکت کنندگان بود و عده‌ای مشتاق بودند که ببینند ایشان در کدام قسمت از صفوف حضور دارند تا در نزدیکی ایشان بنشینند و از مجاورت با ایشان یا تماشای چهره نورانی شان مسرور شوند.

میفرمودند: نماز جمعه نشان دهنده عزت و عظمت حکومت اسلامی و میزان وفاداری مردم به حکومت است و ولی فقیه می تواند نظرات و آراء خود و برنامه‌های حکومت اسلام را از این طریق به گوش مردم برساند و نفس اجتماع مؤمنین و نمازگزاران در کنار هم، برکات و آثار بسیاری از جهت ظاهری و باطنی دارد.

برایشان تفاوتی نداشت که امام جمعه که باشد، میفرمودند: احراز عدالت امام جمعه به عهده ولی فقیه است و همین قدر که از سوی ولی فقیه نصب شد کفایت میکند و انسان موظف است برای تقویت حکومت اسلام در آن شرکت کند. به ایشان نیز پیشنهادهایی برای تکفل امامت جمعه داده شد، ولی ایشان عذر آوردند و نپذیرفتند. میفرمودند: ائمه جمعه باید سخنگوی ولی فقیه و تابع محض وی از جهت فکر و عمل باشند و نظرات وی را منعکس کنند، لذا نباید مجتهد باشند. شخص مجتهد به طور طبیعی در مسائل بحث و بررسی میکند و گاهی به نظراتی غیر از نظر ولی فقیه می‌رسد و چون مجتهد است و تقلید بر وی حرام

---

۱. بعد از رحلتشان در یکی از دیدارها که خدمت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله رسیدم، ایشان پرسیدند: وقتی مرحوم والدتان به نماز جمعه می‌رفتند، مردم با دیدن ایشان چه میکردند؟ وقتی حقیر نحوه شرکت ایشان در نماز جمعه و عکس العمل مردم در مواجهه با ایشان را خدمتشان توضیح دادم، برایشان خیلی معجب بود.

می‌باشد، در مقام نظر و فکر نمی‌تواند بر خلاف آنچه فهمیده معتقد باشد و مردم را به غیر از آن دعوت نماید و لذا نمی‌تواند سخنگو و پیام‌رسان ولی فقیه باشد.

وظیفه افراد مجتهد در حکومت اسلام در مسائل اجتماعی آنستکه هر جا نظرشان با ولی فقیه یکی بود در تأیید و پشتیبانی ولی فقیه به میدان آمده و سخن بگویند و هر جا که نظرشان متفاوت بود سکوت کنند و یا اگر نظر علمی خود را ابراز می‌نمایند به گونه‌ای نباشد که موجب تضعیف ولی فقیه گردد.<sup>۱</sup> و دقت نمایند که در اجراء نظرات ولی فقیه خللی حاصل نشود؛ مگر آنکه ولی فقیه امر و حکم کند که در این صورت مجتهدین نیز باید در عمل از ولی فقیه پیروی نمایند، روی همین جهت بنده از پذیرش امامت جمعه معذورم.

تقریباً در دو سال آخر عمر شریفشان، رفتن به نماز جمعه را ناگهان ترک کردند. مدتی بود که خطیب نماز جمعه در آن دوران، که گرایشهای فکری و سیاسی چندان صحیحی نیز نداشت، بر ضرورت کنترل جمعیت و تشویق مردم به جلوگیری از فرزندآوردن تأکید نموده و عملاً به عقیم‌سازی مردان و زنان ترغیب میکرد. در حالی که عقیم‌سازی به فتوای همه مراجع عظام در غیر از ضرورت حرام می‌باشد و امروزه معلوم شده که اصل طرح کاهش جمعیت، به این شکل که به اجراء درآمد، طرحی استعماری و ضد اسلامی بود.

یک بار که از نماز جمعه برگشتند فرمودند: من دیگر در این نماز جمعه شرکت نمی‌کنم، چون رفتن من که شخصی مشهور هستم تأیید مطالبی است که خطیب نماز جمعه و سخنگوی قبل از خطبه می‌گوید و چون مطالبی که گفته می‌شود

۱. حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله نیز در مواضعی سفارش نموده‌اند که صاحب‌نظران، نظرات علمی خود را گرچه برخلاف نظر رهبری باشد، در فضاهاى علمى مطرح نمایند و فضای آزاداندیشی و گفتگوی علمی همیشه در جامعه حاکم باشد، ولی در مقام عمل از نظر حاکم تبعیت شده و کارهایی که موجب تضعیف حاکم می‌گردد انجام نشود.

خلاف مبانی اسلام است، من دیگر نمی‌توانم شرکت کنم. و از آن تاریخ تا آخر عمر شریفشان که تبلیغات کاهش جمعیت همچنان برقرار بود و روزبه‌روز هم بیشتر می‌شد دیگر در نماز جمعه شرکت نکردند.

از دیگر اموری که شرکت در آن را تأیید نظام می‌دانستند انتخابات بود. می‌فرمودند: شرکت در این رأی‌گیری‌ها مصداق پشتیبانی از نظام اسلامی است و آمار شرکت‌کنندگان نشانه تعداد افرادی است که به این حکومت اهتمام داشته و مدافع آن می‌باشند.

روی همین جهت در زمان حکومت طاغوت در انتخابات مطلقاً شرکت نمی‌کردند و می‌فرمودند: تا قبل از روز جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه صندوق رأی را نیز ندیده بودم. ولی از آن روز به بعد در همه رأی‌گیریها شرکت کردند.

در کتاب *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام* می‌فرمایند:

«حکومت بر ایشان همان وقتی مستقر شد که مردم بیعت کردند؛ یعنی همه مردم گفتند: ما شما را بعنوان حاکم اسلام می‌شناسیم. و بر این اساس بیعت کردند. کدام روز، روز بیعت بود؟ همان جمعه‌ای که مردم از صبح تا غروب رفتند پای صندوقهای رأی، و برای شکستن آن سلطنت و طاغوت و امضای حکومت اسلامی رأی دادند؛ همان روزی که نود و هشت و خرده‌ای درصد رأی «آری» دادند.

بنده هم تا آن روز اصلاً به مدّت عمرم پای صندوق نرفته بودم و اصلاً صندوق را هم ندیده بودم که چطوری است، چه شکلی است. ولی آن روز صبح زود اولین فردی بودیم که رفتیم مسجد، و تا ساعت ده شب یکسره مسجد بودیم و خودمان پای صندوق بودیم، و بعد هم رأی‌ها قرائت شد. و آن روز همه مردم با اسلام بیعت کردند و آمدند در زمره اسلام.<sup>۱</sup>»

۱. *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*، ص ۳۵۶.

تا آخر عمر شریفشان در همه رأی‌گیری‌ها به شکل منظم و با اهتمام شرکت میکردند و در خدمتشان به یکی از صندوق‌های اخذ رأی که نزدیک منزل بود می‌رفتیم و برگه رأی را به صندوق می‌انداختند.

نسبت به انتخاب اشخاص برای مجلس یا ریاست جمهوری یا خبرگان بسیار حساس و دقیق بودند و شرایط سختی را برای افرادی که در این مناصب وارد می‌شدند معتقد بودند.

می‌فرمودند: اگر کسی را که واجد صلاحیت است شناختید یا از میان چند نفر واجد صلاحیت، اصلح را تشخیص دادید، نام او را بنویسید، و علی‌ای حال اصلح شرکت در انتخابات را ترک نکنید. رأی دادن یک وظیفه است و انتخاب اصلح وظیفه دیگری.

می‌فرمودند: در رأی دادن باید انسان احراز کند که شخص صلاحیت تصدی یک امر ولایی را داشته و قابلیت آن را داراست و مراتب و درجات عالی تقوا و علم و درایت و کاردانی در وی موجود است. (و البته شرایط علمی و عملی در مورد هر کدام از مجلس خبرگان و مجلس شورا و ریاست جمهوری را متفاوت دانسته و در مورد هر کدام نظراتی خاص داشتند.)

می‌فرمودند: اگر نتوانستید احراز کنید حق ندارید کسی را در برگه رأی مشخص نمائید و اگر کسی را انتخاب کردید و بعداً معلوم شد آن شخص صلاحیت کافی نداشته، مسؤولیت اعمال سیئه آن شخص دامن‌گیر شما هم خواهد بود و در آخرت باید پاسخگو باشید. لذا باید دقت بسیار زیادی در این امر نمود، ولی در هر صورت، شرکت در اصل رأی‌گیری که تأیید حکومت اسلامی است لازم می‌باشد. در راهپیمائی‌هایی که تأیید حکومت اسلام و مورد امر مقام معظم رهبری حفظه‌الله بود حتماً شرکت میکردند. در اوائل انقلاب که مرحوم آیه‌الله خمینی رضوان‌الله‌علیه امر فرمودند که برای تقویت اسلام راهپیمائی قدس تشکیل شود،

ایشان از همان زمان به شرکت در راهپیمائی قدس مقید بودند و تا آخر عمرشان نیز بدون استثناء شرکت نمودند و از ابتدای راهپیمائی تا انتهای آن حضور داشتند. و همه شاگردان و نزدیکان را هم تشویق میکردند که شرکت کنند.

خاطرم هست در یکی از سنوات در جمعه آخر ماه مبارک رمضان که روز قدس نامیده شده است، به اتفاق ایشان در راهپیمائی شرکت کرده بودیم، همان روز مصاحبه‌ای هم با ایشان شد ولی گویا پخش نشده است.

در راهپیمائی بیست و دو بهمن نیز همیشه با اهتمام شرکت میکردند.<sup>۱</sup> علی‌رغم اینکه با تاریخ هجری شمسی مخالف بودند و نظرشان بر این بود که پیروزی انقلاب اسلامی محصول برکات ماه محرّم و صفر است که در تاریخ سوّم ربیع‌الاول ۱۳۹۹ (دوازده بهمن ۱۳۵۷) به ثمر نشست و در سیزده ربیع‌الاول ۱۳۹۹ (بیست و دو بهمن ۱۳۵۷) حکومت طاغوت سقوط کرد و چه خوب بود که یادبود این روز مبارک را با تاریخ هجری قمری برگزار میکردند تا هویت انقلاب اسلامی که برخاسته از ایمان و تدین مردم و پیروی از قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است همیشه محفوظ و آشکار باشد؛ ولی به هر صورت اکنون که یادبود این روز را با تاریخ شمسی در بیست و دو بهمن ماه برگزار می‌کنند و در تأیید این انقلاب و قیام در برابر نظام طاغوت شاهنشاهی راهپیمائی می‌کنند، ما موظّفیم در این راهپیمائی شرکت کنیم و همراهی و پشتیبانی خود را اعلام نمائیم.<sup>۲</sup>

۱. همیشه در شب سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به حقیر و اخوان و نوه‌هایشان سفارش میفرمودند که در ساعت مقرر به حیاط یا پشت‌بام رفته و با صدای بلند همراه با دیگر مؤمنین تکبیر گفته و یاد نهضت اسلامی و پیروزی اسلام بر کفر و طاغوت را با ندای الله‌اکبر گرامی بداریم.

۲. همین نکته را در باره قیام خونین پانزده خرداد هم تذکر میدادند. در رساله‌نویس میفرمایند: «قیام مردم پس از دهه محرّم که ده روز تمام عزاداری کرده و در مجالس و محافل ⇨

علاوه بر این، گاهی به برخی از اجتماعات نیز سفارش می‌فرمودند، از جمله نسبت به تشییع جنازه شهدای حرم مطهر رضوی که دستور فرمودند همه رفقاء شرکت کنند و خودشان نیز شرکت فرمودند.

کشته‌شدگان حرم مطهر را تحقیقاً شهید میدانستند و می‌فرمودند: این مقامی بوده است که خداوند برای ایشان مقرر فرموده و آنها نیز با اختیار خود دعوت حق را لیبیک گفته و بدین مقام نائل گردیدند.

شاید برخی بواسطه قصور از ادراک مقام امام علیه‌السلام بگویند: امام رضا علیه‌السلام که امام رؤوف است، پس چطور راضی شدند که میهمانانشان در کنار مضجع شریفشان تکه تکه شوند؟!

اینها خیر ندارند که شهادت در روز عاشورا در کنار حرم امام علیه‌السلام چه مقام رفیع و منزلت منیعی است و در واقع این رأفت امام است که آنها را به این شرف الهی مشرف فرموده است.

در ضرورت پشتیبانی از حاکم حکومت اسلام می‌فرمودند: تمام اموال خمس و وجوهات باید به حاکم پرداخت شود و دیگران مجاز به گرفتن وجوهات نیستند، مگر مبالغ جزئی که معلوم است حاکم راضی است که به دست دیگر مجتهدین در مصارفش صرف گردد. لذا اگر کسی برای ایشان خمس می‌آورد قبول نمی‌کردند و می‌فرمودند: ببرید به دفتر آیه‌الله خامنه‌ای بدهید.

از مرحوم آیه‌الله العظمی خمینی تجلیل فراوانی می‌نمودند و در آثار خود نیز

---

« با خطبه‌ها و سخنرانیها، و یاد عظمت سیدالشهداء علیه‌السلام که منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالأخره موجب بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام و قیام ملت مسلمان در تهران و قم، در روز دوازدهم محرم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟ » (رساله‌نویس، ص ۱۳۸)

مطالب مختلفی در وصف شجاعت و استقامت و دوراندیشی و بصیرت و تقوی و ظلم‌ستیزی و دفاع از مستضعفان درباره ایشان فرموده‌اند. ولی از اطلاق لفظ «امام» خودداری می‌نمودند، چون استعمال آن را درباره غیر معصوم جائز نمی‌دانستند. یک بار میفرمودند: ایشان آنقدر فضائل دارند که اگر تا قیامت از فضائل ایشان برای مردم بگویند و تجلیل به عمل آورند تمام نمی‌شود و لازم نیست برای تجلیل از ایشان از لفظی که در عرف شیعه مختص معصوم است و تا به حال در زبان فارسی در میان شیعه بر غیر معصوم اطلاق نشده استفاده کنند.

نمونه‌ای از تجلیل شخصیت رهبر فقید انقلاب رحمة‌الله‌علیه را، از بیاناتی که در خطبه عید سعید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری یعنی در ماههای اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایراد فرموده‌اند، میتوان ملاحظه نمود. ایشان در قسمتی از این خطبه که در طبع دوم کتاب *وظیفه فردمسلمان در احیای حکومت/سلام*، به عنوان ضمیمه آمده است، میفرمایند:

«ای مردم! بدانید که شما در روزگار سختی زندگی میکردید که از هر جهت ظلمت مادّیت و فشار و ظلم متعدّیان و هوای نفس و شهوت و سودجویی بر شما حکومت میکرد، و شما اذلاء یعنی ذلیلان در دست افرادی بودید که بر شما مسلط شده بودند، مستضعفانی بودید در تحت سیطره مستکبران که جان و مال و عرض و ناموس و اختیار شما را ربوده بودند و هیچ کاری نمی‌توانستید در برابر آنها انجام دهید.

به همّت عالی و اراده استوار و متین و ثبات قدم و تصمیم راسخ این زعیم عالیقدر، خدا شما را نجات داد و از گردابهای بلا و غمرات سهمگین لُجه‌های تاریک این دریای ژرف و طوفانی رهانید، شما را از رِق عبودیت به مقام عزّت و استقلال رسانید.

این نحوه عمل در اثر پیروی از مکتب رسول‌الله است، این شیوه پیروان



مدرس علی بن ابی طالب است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای که در ذی‌قار ایراد کردند، پس از حمد باری تعالی شأنه و ثنای او فرمودند:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ، وَ مِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وِلَايَتِهِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا.<sup>۱</sup>

«خداوند تبارک و تعالی، محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برحق برانگیخت، تا بندگان خود را از عبادت بندگانش بسوی عبادت خودش بیرون برد، و از عهود و پیمانهای بندگانش بسوی عهود و پیمانهای خود رهبری کند، و از اطاعت بندگانش بسوی اطاعت خود رهنمون گردد، و از صاحب‌اختیاری و ولایت بندگانش به ولایت خود هدایت فرماید؛ و آن پیامبر است بشارت‌دهنده به نتایج راه حق و عدل و بالأخره بهشت و رضوان خدا و ترساننده از عواقب و خیم راه باطل و ظلم و دوزخ و عذاب خدا، و اوست دعوت‌کننده مردم به سوی خدا به اذن خدا، و اوست مشعل نورانی و فروزنده و چراغ تابناک راه هدایت.»

بنابراین حقی که این رهبر عالیقدر بر شما دارد اگر تا روز قیامت به سپاس و شکرانه‌اش برخیزید از عهده بر نیامده‌اید؛ چون شما همه مردمان مرده‌ای بودید؛ او زنده کرد.

ملت قیام کرد؟ ملت زحمت کشید؟ اینها همه حرف است. جز اراده و عزم قویم ایشان هیچکس کار نکرد؛ به دلیل اینکه ملت همیشه بوده است ولی تا روح در ملت پیدا نشد جان نگرفت، حرکت نکرد.

ملت مانند قبرستانی بود مرده و فرسوده و یأس زده؛ باید یک نفس عیسی

۱. روضه کافی، ج ۸، ح ۵۸۶، ص ۳۸۶ به بعد. (تعلیقه)

آنرا زنده کند، به جنبش درآورد. ملّت مانند این چراغ‌هایست که در این مسجّدند، أمّا همه خاموش همه سرد، تا جریان برق نباشد اینها روشن نمی‌شوند گرم نمی‌شوند، جلوه‌گری ندارند.

ملّت مانند صفر است، صفر یعنی هیچ، صفر یعنی مرده و بی‌خاصیّت؛ أمّا اگر یک عدد «یک» به او اضافه شود زنده می‌شود، قدر و قیمت پیدا میکند. شما صدتا صفر پهلوی هم بنویسید نتیجه صفر است؛ هرچه صفر به آن بیفزائید باز نتیجه صفر است؛ یعنی هیچ. أمّا اگر یک عدد در جلویش بگذارید چقدر می‌شود زود بگوئید (بعضی گفتند: میشود هزار) وای وای! معلوم می‌شود شما ریاضی دانید! من گفتم صدتا صفر. هزار، سه صفر دارد.

آقای محترم! این عدد به قدری بزرگست که به زبان نمی‌آید، فقط بصورت عدد قوه‌دار (توان‌دار) باید بزرگی او را حساب نموده و نمایش داد. باید یک عدد «یک» به آحاد صفرهای ملّت اضافه شود تا نتیجه بینهایت گردد؛ یعنی هزار تا صفر، ده‌هزار تا صفر، صد‌هزار تا صفر، تا صفرند هیچند؛ أمّا چون عدد در جلویش در آمد به قدری بزرگ میشود که هیچ ریاضی دانی نمیتواند بزرگی چنین عددی را در قوه ذهن خود تصوّر و تحیل کند.

این ملّت همان ملّت بود، البتّه قابلیت و استعداد داشت؛ نور وجود و إرادة رهبر در او تابید، این قابلیت‌ها را از کمون و خفا بیرون آورد. همانطور که این چراغهای خاموش دارای قابلیت است، دارای شرائط است که میتواند در اثر عبور ذرات الکترونی نورافشانی کند؛ وگرنه از بستن چراغهای شکسته و خراب و فرسوده به تیار جریان الکترونیک شهر هیچ سودی حاصل نخواهد بود و هیچ نوری پدیدار نخواهد شد.

زعیم شما آمد شما را بیدار کرد، حسّ شما را زنده کرد، شما را متنبّه و متوجه

ساخت که شما انسانید، شما مسلمانید، شما شاگردان مکتب امیرالمؤمنین و سیدالشهداء هستید، شما از قرآن کریم پیروی میکنید.

ای مسلمان! میدانی در قرآن چه نوشته است؟ در قرآن نوشته است:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.<sup>۱</sup>  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ  
أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا.<sup>۲</sup>

در قرآن نوشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا  
عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ  
الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.<sup>۳</sup>

این قرآن در دست ملت بود، این آیات را هم میخواند؛ اما نمی فهمید، معنایش را ادراک نمی کرد، روح و جان آیات را مسّ ننموده و لمس ننموده بود. آن زعیم گرامی و رجل الهی که به مشارع سنت و آبشخوار احکام دسترسی دارد انسان را بیدار میکند، نقاط ضعف را نشان میدهد و جلوی ضعف و ذلت را میگیرد.

گرچه او در تمام سخنانش میگوید: ملت قیام کرد، و درست هم گفته است؛ اما ای عزیزان! ملت چیست؟ آن بزرگواری اوست که می گوید: ملت قیام کرد، من کاری نکردم.

سَران عالم اگر یک هزارم زحماتی را که این مرد متحمل شده است تحمل

۱. قسمتی از آیه ۸، سوره ۶۳: المنافقون. (تعلیق)

۲. آیه ۱۴۴، از سوره ۴: النساء. (تعلیق)

۳. آیه ۱۱۸، از سوره ۳: آل عمران. (تعلیق)

میکردند، کوس فرعونیت و انانیت و استکبارشان به ثریا و عیوق می‌رسید. ولی او از کرامت و ادب نفس خویش، خود را خالی می‌بیند، میگوید: من کاری نکرده‌ام، من بنده هستم، خدا کرده است، مردمند که به توفیق خدا کار کردند؛ یعنی حق را نباید فراموش کرد، تمام این قدرت و عظمت از ناحیه ذات مقدّس اوست؛

سُبْحٰنَهُ هُوَ اَللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.<sup>۱</sup>

نور ذات احدیت است که از دستگاه تحویل و مُعدّل کهربائی به چراغهای خاموش رسید و آنها را برافروخت، وگرنه در شب ظلمانی این چراغهای شهر به قدر یک شمع ضعیف پرتو ندارد.

پس باید خدا را بر این دستگاه مُعدّل سپاس گفت؛ سپاسش رابطه قوی است با مُعدّل، سپاسش اطاعت و تسلیم اوست، سپاسش فرمانبرداری و پیروی است، سپاسش دعا بر صحت و سلامت و موقّیت اوست در ساعات روز و شب و سحرگاه. هروقت که می‌خواهید صدقه برای خود بدهید اول برای او بدهید، سپس برای خود و زن و فرزند و قوم و عشیره.

اگر خواستید مجلس دعا و توسّل برای رفع گرفتاریهای شخصی فراهم آورید، اول برای به‌ثمر رسیدن نهضت اسلام و برقراری حکومت عدل اسلام و صحت و سلامت مزاج و آرامش فکر و طول عمر این رهبر که بر شما حق حیات دارد دعا کنید، سپس برای مقاصد شخصی؛ اینست شکرانه‌اش.

شکرانه‌اش پیروی است، شکرانه‌اش حرکت در این مسیر است، شکرانه‌اش عدم‌خستگی است.

شما در آن همه‌پرسی (فراندم) چه کردید و به چه رأی دادید؟  
به مجرّد سرنگونی رژیم سابق، حکومت حکومت اسلامی شد و همه

۱. آیه ۴، از سوره ۳۹: الزمر. (تعلیقه)

میدانید که دیگر آن رژیم بر نمی‌گشت و نمی‌توانست برگردد؛ و بر فرض محال اگر تمام مردم به آن رژیم رأی میدادند قابل برگشت نبود، چون کار یکسره شده و مطلب تمام بود؛ این را همه میدانید.

شما پای صندوقها آمدید برای رأی؛ میدانید معنای رأی چه بود؟ معنای رأی اعتراف و بیعت بود؛ بیعت یعنی اقرار و تحمّل حکومت اسلامی این حاکم شرع که لوایش را برافراشته است، بیعت یعنی التزام به اطاعت و تسلیم در برابر جمیع احکام سیاسی اسلامی و غیر سیاسی که از این حکومت اسلامی صادر میگردد، بیعت یعنی پذیرفتن وحدت جامعه اسلامی به شکل واحد و خود را جزء واقعی اجزاء آن درآوردن.

عالمی عامل دارای مغزی متفکر و حمیم و دلسوز قیام کرد؛ برای اسلام کار کرد و شاخص شد.

بر تمام مسلمانان واجبست که از او پیروی کنند، او را دوست داشته باشند، برای او دعا کنند و با او تجدید عهد نمایند و در هر ساعت از روز و شب حق خود را بدو بدهند و او را ولی خود بدانند؛ و البته در صورت تحقق چنین واقعیتهای جامعه ما بسیار سعادت‌مند خواهد بود.

نه تنها او را شخصی بدانید که آمده شما را به مادیات برساند یا حوائج طبیعی و طبیعی شما را برآورد، بلکه او آمده است شرف و عزت از دست‌رفته را به شما برگرداند و در کالبد اسلام از بین‌رفته حیات نوینی بخشد.»<sup>۱</sup>

همچنین در قسمت پایانی خطبه چنین میفرمایند:

«میدانید مجدد این سده کیست؟ بسیار روشن است، از آفتاب هم روشن‌تر؛

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ضمیمه شماره ۲: خطبه عید فطر ۱۳۹۹

هجری قمری، ص ۴۳۳ تا ۴۳۸.

همین مرد یک لاقبای بی آز که میگوید: من طلبه هستم.

ما همه طلبه هستیم، طلبه‌ها همدیگر را خوب می‌شناسند، طلبه یک لاقبا، نه سرمایه‌ای نه عده‌ای، نه عده‌ای، نه زد و بندی، هیچ ندارد مگر واقعیت؛ شهامت دارد، شجاعت دارد، علم دارد، تقوی دارد، بلند نظر است، بلند پرواز است، بلند همت است.

میگوید: انسان باید خود را از ذلّ عبودیت بندگان خارج کرده و درعنوان عبودیت الله: خداوند عزوجل درآید.

میگوید: در زیر بار اسارت دولت کافر درآمدن، با روح اسلام سازش ندارد. این مرد آمده است برای احیای این حقیقت که مدت مدیدی بود در بوتّه خفا و نسیان جای گرفته بود. و حقاً روح تازه و حرکت زنده در نفوس دمید و نهضت و حرکتی بوجود آورد بدیع و رفیع.

بر این اساس مردم طبعاً او را به امام یاد می‌کنند و منظورشان این نیست که او از ائمه دوازده گانه و صاحب مقام ولایت کبرای الهیه می‌باشد؛ بلکه امام یعنی پیشوا و زمامدار؛ گرچه این تعبیر صحیح نیست، زیرا در اصطلاح خاصّ شیعه، امام برای خصوص ائمه دوازده گانه استعمال می‌شود.<sup>۱</sup>

امروز در میان همه مراجع وقت که دارای مقام علم و فضیلت و تقوی و مرجعیت فتوائی هستند او دارای مقام زعامت و حکومت است.

هر یک از علماء اعلام و فقهاء عظام ما دارای مقامی عالی و مرتبه‌ای رفیع هستند، ولی فعلاً حکومت شرعیّه بر دوش ایشان قرار گرفته است.

ایشان یعنی حضرت آیةالله العظمی سید روح الله خمینی حاکم شرع مطاع

۱. تفصیل این بحث در کتاب شریف امام شناسی، ج ۱۸، ذیل درس ۲۵۶ تا ۲۶۵، از

ص ۲۰۵ تا ۲۳۴ آمده است - م. (تعلیق)

است. خداوند عزوجل ایشان را برای حکومت اسلام برگزیده است. اینجاست که شما خوب حس میکنید که انتصاب الهی غیر از انتخاب است، آیا مردم ایشان را انتخاب کردند؟ رأی‌گیری کردند؟ عنوان اکثریت بود؟ نه، هیچ‌یک از این مسائل مطرح نبود.

طبعاً زمینه‌ای پیش آمد و مشیت حضرت احدیت عزوجل بر این قرار گرفت که فردی را برای این منصب قرار دهد که لیاقت برداشتن این لوا را دارد و به تمام مسلمین جهان بعد از کهنگی و اندراس لباس عزت پیوشاند.

بنابراین، این یک انتصاب الهی است و بر ما لازم است که تبعیت کنیم؛ در پیروی اشکال و خرده‌گیری ننمائیم، ایراد ننمائیم، در آراء و احکام ایشان بدون جهت دخالت نکنیم، انتقاد ننمائیم. از هر حزب و دسته‌ای بگریزیم جز حزب الله؛ مگر آیات خدا را برای شما نخواندم؟

حزب الله آن حزبیست که انسان را به حق رهبری میکند و سعادت انسان را تأمین مینماید. و از بقیهٔ مکتب‌ها و مذهب‌ها و احزاب بایستی پرهیز کرد، و خود را آماده نمود برای استمساک به حزب خدا و چنگ‌زدن به ریسمان محکم الهی.

و چون جامعهٔ اسلامی فعلاً شکل و صورت بخود گرفته است، مخالفت با این وحدت مخالفت با رسول الله است؛ اینجاست که بر فرد فرد از افراد امت از عالم و عامی و غنی و فقیر و کارگر و کشاورز و اهل دوائر دولتی و نظام ارتش و دانش‌آموز و دانشجو و غیرهم لازم و واجب است که نیروهای خود را برای تقویت این روح وحدت جامعه به هم درآمیزند و برای تشکّل واقعی آن، بر دور محور حکومت اسلام، از بذل هیچ قوه‌ای دریغ نکنند.

تا اینکه این پیروزی و ظفری را که در طلیعهٔ آن هستیم ان شاء الله تعالی به آخر برسانیم. حالا قدم اول است که برداشته میشود، دنبالهٔ آن بسیار عالی تر و مسرت‌بخش تر خواهد بود.

تا اینکه کم کم اذهان آماده و مهیای حکومت عدل و توحید الهی در سراسر جهان گردد و افکار و اذهان آماده پذیرش حکومت جهانی حضرت قائم آل محمد محمد بن الحسن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گردد و این جنبش‌ها و حرکت‌ها مقدمه و در مسیر قیام و نهضت و انقلاب آن حضرت قرار گیرد.

و مردم بدانند حکومت عدل الهی چیست؟ و امام زمان کیست؟ و قوه معنوی آن حضرت چگونه در مردم اثر میگذارد؟ و چگونه باید در برابر آن کانون عدل و حقیقت تسلیم شوند؟ و در ظاهر و باطن سنگر بگیرند و از تمام منویات شخصی خود و آراء و افکار اکتسابی فاقد از معنی و عاری از حقیقت بگذرند و از مکتب‌ها و کلاس‌ها و جمعیت‌هایی که سد راه ترقی و تکامل واقعی بشر است عبور نمایند.

و به یک جلوه حقیقت و توحید و صدق و قسط، دامن خود را از همه اوهام تکان داده و به آن اصالت و واقعیت بگردند. و همه این اعتباریات و مصلحت‌اندیشی‌های گزاف و بیهوده را فدای یک لمحّه از پرتو آن نور خورشید جهان‌تاب بنمایند.

آری، در آن هنگام که در سطح گسترده جهان، مردم آماده برکنارزدن خرافات کورکننده و جزافات عقل رباینده گردند، پرده غیب برکنار رفته و آن مبدأ تالو اندیشه‌های پاک و افکار صافی در مرز تمام افکار عقلای دنیا جلوه خواهد نمود و اوهام و آراء باطل را در بوته نور توحید محترق ساخته و دانش پاک و نیت پاک را جایگزین آن خواهد فرمود.

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی در کتاب شریف شرح اصول کافی راجع به حدیث وارد از مولی بنی شیبان از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ أَحْلَامُهُمْ، مطالب نفیسی درباره ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه و کیفیت



پرورش اندیشه‌ها و افکار بندگان خدا در آن زمان بیان فرموده است.<sup>۱</sup> بنابراین، نه تنها بُت‌های سنگی و چوبی را بر می‌اندازد، بلکه بت‌های متحرک و فراعنه و طواغیت زمان که آثار شوم آنان به مراحل پیش از جِبْتُ و بت‌های ساکن و ساکت است ریشه کن خواهد نمود، و بلکه بُت‌های درونی و پدیده‌های افکار و نتایج باطل از عقائد و آراء را از صفحه ذهن و از سويدای دل به صیقل نور توحید و واقع‌بینی پاک نموده و افراد بشر را در میدان طهارت افکار و عقول برای تسابق در میدان بهره‌برداری از معارف حَقَّةُ إلهیّه برای وصول به درجات مقربین سوق خواهد داد.

و تحقّق این معنی در زمانی کوتاه هیچ بعید نیست؛ مگر زعیم عالیقدر فعلی ما که دارای چنین محبوبیتی است خودش را برای احراز این مقام به تلاش انداخت؟ نه؛ یک واقعیت خود را نشان داد، به تبع آن، این محبوبیت در درونها پیدا شد و این جوش و خروش در اصناف مختلف مردم پدیدار شد.

ظهور حضرت قائم آل محمد صاحب ولایت کلیّه از این مرحله عمیق‌تر و دقیق‌تر و لطیف‌تر است؛ چون واقعیت خود را نشان دهد تمام اهل عالم به اسلام بگردند.

یهودیان مسلمان می‌شوند، نصرانیان مسلمان می‌شوند، مجوسیان مسلمان می‌شوند. هر فرد حقّ طلبی که دنبال واقعیت می‌گردد مراد خود را می‌جوید، یک موجود الهی واقع بین را می‌بیند، یک موجود را به عنوان نمونه مینگرد که هیچ شائبه کدورت و ضلالت و آلاشی در او نیست، و خداوند او را پاک نموده و به مقام طهارت مطلقه رسانیده و از غیب خود آگاه فرموده و به معدن عزّ قدّس و تجلّیات نور احدیت رهبری نموده و بالأخره او را ولیّ قائم به امر و متصرّف به حقّ در عالم

۱. شرح/اصول کافی، طبع سنگی، ص ۱۱۰ تا ۱۱۲. (تعلیقه)

کون و مکان قرار داده است.

مجوسیان می‌گویند: توئی آن زرتشتی که ما بدنبال او بودیم. یهودیان می‌گویند: توئی آن عیسائی که ما در پی او بودیم. مسیحیان می‌گویند: توئی پیامبر آخرالزمان که ما در انتظار او بودیم. مسلمانان می‌گویند: توئی مهدی صاحب‌الزمان که برای وصول و شرفیابی به مقدم‌انورش از دیده خون می‌گریستیم.

إِذَا سَفَرَتْ فِي يَوْمٍ عِيدٍ تَزَاوَمَتْ عَلَى حُسْنِهَا أَبْصَارُ كُلِّ قَبِيلَةٍ  
فَأَرَوَّاحُهُمْ تَصْبُو لِمَعْنَى جَمَالِهَا وَ أَحْدَاقُهُمْ مِنْ حُسْنِهَا فِي حَدِيثَةٍ  
وَ عِنْدِي عِيدِي كُلِّ يَوْمٍ أَرَى بِهِ جَمَالَ مُحَيَّاها بِعَيْنٍ قَرِيرَةٍ<sup>۱</sup>

پس بر ما لازم است که با عمل به قرآن کریم و سنت پیغمبر رحیم و منهاج ائمه طاهرين، زمانه را برای ظهورش آماده کنیم و با تهذیب اخلاق و روش نیکو و خیرخواهی مطلق و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت افکار و آشنانمودن مردم به آئین مقدس اسلام و حقائق مکتب قرآن و معارف حقّه الهیه و علوم مکتب جعفریه و مطویات و دقایق اسرار ائمه اثنی عشریه، اذهان عامه را برای پذیرش آن امام منتظر مهیا نمائیم.<sup>۲</sup>

نسبت به شخص حضرت آیه‌الله خامنه‌ای نیز بسیار سفارش می‌نمودند. در ابتدای رهبری ایشان فرمودند: من ایشان را ندیده‌ام ولی تعریفشان را قدیم‌الایام از مرحوم آیه‌الله مطهری شنیده‌ام و در این مدت نیز که متصدی ریاست جمهوری بوده‌اند خدمات شایسته‌ای کرده‌اند و آثار جامعیت و توانائی و آگاهی و بصیرت در ایشان مشاهده میشود. و خبرگان نیز که ایشان را انتخاب نموده‌اند افرادی خبره و

۱. دیوان/بن‌فارض، تائیه کبری، ص ۸۰، آیات ۳۵۳ تا ۳۵۵. (تعلیق)

۲. وظیفه فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام، ضمیمه شماره ۲: خطبه عید فطر ۱۳۹۹

هجری قمری، ص ۴۴۴ تا ۴۴۸.

بصیر و متقی هستند و حتماً کسی را بهتر از ایشان و به جامعیت ایشان نیافته‌اند که ایشان را انتخاب کرده‌اند و نظر خبرگان برای همه حجت است و از روزی که ایشان انتخاب شدند تبعیت از ایشان همچون مرحوم آیه‌الله خمینی بر همه واجب است. بعد از مدتی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای که به مشهد مشرف شدند، از مرحوم علامه والد تقاضای ملاقاتی نمودند، ولی ملاقات محقق نشد و چندی بعد که آیه‌الله خامنه‌ای به طهران رفتند مرحوم والد خودشان در طهران به دیدار ایشان رفته و ملاقاتی با انس و الفت و صمیمیت فراوان برگزار شد و از آن پس رابطه میان طرفین مستحکم شده و مکرر دیدار داشتند و برخی از دیدارهایشان خصوصی بود و حقیر و اخوان نیز حضور نداشتیم.

حضرت آیه‌الله خامنه‌ای حقا در ملاقات‌ها در رعایت ادب و احترام نسبت به ایشان و اکرام و اعظام، سنگ تمام می‌گذاشتند و مرحوم علامه والد نیز با شور و شوق زائدالوصفی درباره مسائل عرفانی و برخی مطالب دیگری که مطرح می‌شد صحبت می‌فرمودند.

میزان ارادت و محبت مقام معظم رهبری مدظله‌العالی به مرحوم علامه والد را می‌توان از متن پیام تسلیتی که لطف نموده و برای حقیر و اخوان ارسال نموده‌اند دریافت. متن پیام چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

حضرات محترم حجج اسلام، آقایان حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی و اخوان.

خبر رحلت عالم عامل ربّانی، و سالک مجاهد روحانی، آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسف و مصیبت‌زده شدم.

ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با

درجات والای معنویّت و سلوک توأمأ دارا بودند، و در کنار فقاہت فنی و اجتهادی، به فقه‌الله‌الاکبر نیز که از مقوله شهود و محصول تجربه حسّی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند. فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندانشان خسارتی دردناک و غمی هائل است.

این جانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگان محترم و والدۀ محترمه و دیگر فرزندان و اخوان و کسان و نزدیکان و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می‌گویم، و از خداوند متعال برای ایشان علو درجات و حشر با أحبّه و اولیاء را مسألت می‌کنم. هِنِيئًا لَهُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ. وَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ.

سید علی خامنه‌ای»

بعد از ارسال نامه تسلیت رهبری بمناسبت رحلت مرحوم علامه والد، نامه‌ای در جواب نامه ایشان، ارسال گردید که متن آن نیز در اینجا آورده میشود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ \* لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ \* لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.

از لحاظ مقام منیع زعامت و ولایت، رکن الاسلام و عماد الشریعة، الحجّة العلم، الطّود الأعظم، سیدالعلماء العاملين و سند الفقهاء الربّانیین، حضرت آیه‌الله‌العظمی سید علی خامنه‌ای ادام‌الله‌ظلاله علی رؤوس المسلمین، أبواقم‌الله و جعلکم ذخراً لنا و للامة‌الإسلامیة:

أبرقُ بدا من جانب الطور لامعُ	أم ارتفعت عن وجه ليلي البراقعُ
نعم أسفرت ليلاً فصار بوجهها	نهاراً به نور المحاسن ساطعُ
و لما تجلت للقلوب تراحمت	على حسنها للعاشقين مطامعُ

وصول تلگرام جانبخش حضرت تعالی در ارتحال آیه الله والد رضوان الله علیه، قلوب جریحه دار را ترمیم و صدور محرقه را تبرید نمود.

تألم در فقدان پدری که حق حیات ابدی بر متعلقین و تلامذه خود داشت و لانریه إلا خیراً و الحمد لله علی کل حال. گرچه متألمین در این واقعه، به مصیبتی عظمی و داهیه‌ای دهیاء و خسارتی غیرمتوقع دچار شدند، و لکن آنچه موجب تخفیف آلام و تقلیل أسقام گردیده است، تحکیم مشیت مطلقه حضرت حق و تسلیم جمیع شوائب وجود در مسیر تحقق رضای پروردگار و تداوم آثار حیات و حسنات باقیه، در وجود مفیض حضرت تعالی می باشد.

توجه و عنایت خاص ایشان به جنابعالی، با عطف نظر به نفس ایبه و تخلق به آزادی و آزادمنشی معهود در روح پرفتوحش، موجب نگرش استثنائی به ساحت متعالیه زعامت و ولایت در بین متعلقین و ارادتمندان ایشان گردیده است.

با عرض سپاس از الطاف و کرامت حضرت تعالی در تمهید امور، مأمول آنکه همیشه مشمول ادعیه صالحه آن بزرگوار باشیم.

بیت علامه فقید،

سید محمدصادق حسینی طهرانی»

بعد از این ملاقاتها ایشان بیشتر از آیه الله خامنه‌ای تمجید و تعریف میکردند و در محافل ایشان را می ستودند و سفارش ایشان را به ما مینمودند. از تنهایی و غربت ایشان در میان دشمنان قسم خورده خارجی و داخلی و بار سنگینی که در زعامت و رهبری اسلام بر عهده دارند مطالبی بیان نموده و میفرمودند: شما همواره پشتیبان ایشان باشید و در دفاع و همراهی با ایشان کوتاهی نکنید و در مظان استجاب دعا و در نیمه شبها همیشه برای سلامتی و حفظ ایشان از خطرات ظاهری و باطنی دعا کنید، تا در سایه عنایات الهیه و توجّهات حضرت ولی عصر ارواحفاده مصون و محفوظ و در اقامه احکام الهیه مؤید و منصور باشند.

میفرمودند: امروز عَلم اسلام در دست حضرت آیه الله خامنه ای است و تعظیم ایشان تعظیم اسلام و تضعیف ایشان تضعیف اسلام است و هر سخن و عملی که منجر به تضعیف ایشان شود حرام مسلم و معصیت کبیره است و گناهی است که بخشوده نمی شود، مگر اینکه صاحب آن سخن و آن عمل، تدارک کرده و هر کس را که نسبت به ایشان بدبین نموده و حکومت اسلام را در چشم وی تضعیف نموده اصلاح کند و تصوّر باطل او را تصحیح نماید.

میفرمودند: تشخیص مجلس خبرگان برای همه حجّت است، در خبرگان رهبری اشخاصی هستند مؤمن، متقی و اهل علم و دقت. اینکه برخی می گویند: ما نسبت به تشخیص خبرگان تردید داریم و نمی توانیم از آیه الله خامنه ای تبعیت داشته باشیم، صحیح نیست؛ چون بر فرض، تشخیص خبرگان از دید کسی صحیح نباشد، باز هم حجّت است؛ زیرا خبرگان نمایندگان مردمند و بیعت خبرگان به منزله بیعت همه است و همه باید نسبت به آن تمکین کنند و از حاکم حکومت اسلام تبعیت نموده و اگر نقضی مشاهده کردند، با نصیح و خیرخواهی به حاکم منتقل نمایند.<sup>۱</sup>

۱. در درس ولایت فقیه در حکومت/اسلام در شرح فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: و لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ؛ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ، می گویند: «میفرماید: پس از اینکه اهل حلّ و عقد با حاکم در بلد سُکنای او بیعت کردند، دیگر بیعت نمودن عده ای که در خارج از آن شهر زندگی میکنند و اطلاع دادن به آنان ممکن نیست، لزومی ندارد و تمامی آنان باید تسلیم حکم حاضرین باشند؛ و حکم حاضرین بر غائبین حاکم و وارد است. افرادی هم که شاهدند و بیعت کرده اند، دیگر نمی توانند دست از بیعت بردارند و بیعت خود را بشکنند.

زیرا اگر بنا شود برای گرفتن بیعت، انسان یکایک افراد امت را جمع کند و از آنها بیعت بگیرد، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ؛ این کار اصولاً ممکن نیست.

در دروس وظیفه‌فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام در این باره نیز بیانی شافی دارند که وظیفه اشخاص را در این زمان به خوبی مشخص میکند. ایشان میفرمایند: «همچنین بعد از رحلت آیه‌الله خمینی که عنوان رهبری را به جناب آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای سپرده‌اند، در اینجا هم بایستی ما وظیفه خودمان را بدانیم. چون بدون اشکال از این به بعد عنوان تقلید از عنوان حکومت جدا شد، یعنی دیگر جناب آقای خامنه‌ای مرجع تقلید مردم نیستند؛ زیرا بدون شک در تقلید عنوان اعلیّیت لازم است.<sup>۱</sup>»

اما در حکومت هم گرچه اعلیّیت لازم است، ولی چون به حسب جهاتی

---

↳ لهذا سیره بر اینستکه: افرادی که در پایتخت و بلد حاکم حاضرند بیعت می‌کنند؛ یعنی تنها بیعت اهل حلّ و عقد نافذ است و برای همه افراد کافی است.

و این کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دلیل است بر مطلبی که سابقاً ذکر کردیم؛ و آن این بود که: یکی از شرائط تحقق امامت، بیعت مردم است. و این بدان معنی نیست که مقتضای مقام و شأنیت امامت بیعت است، که اگر مردم با او بیعت نمودند آن حضرت واجد مقام امامت نباشد؛ بلکه منظور اینستکه در مقام فعلیت حکومت امام و قبول از طرف مردم، و الزام و گردنگیری حکومت او نسبت به مردم و اجرای اوامر آن حضرت، بیعت واجب و ضروری است. و حتی امامت برای خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم با بیعت استقرار یافت.

همچنین از این کلام حضرت و سیره ایشان استفاده می‌شود که: بعد از آنکه مردم بیعت کردند، دیگر کسانی که در موقع بیعت حاضر نبودند نمی‌توانند بگویند: ما آن بیعت را قبول نداریم و باید بیعتی مجدد واقع شود؛ زیرا حضرت میفرماید: **لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَاللغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ**، کسانی که بیعت نموده‌اند حق ندارند بیعت خود را بشکنند و کسانی هم که حضور نداشته‌اند حق انتخاب ندارند. «(ولایت فقیه در حکومت/اسلام، ج ۳، ص ۹۸ و ۹۹)

۱. لازم به ذکر است که این سخن مرحوم علامه مؤلف رحمه‌الله علیه مربوط به اوائل رهبری ایشان بوده است که عموم اهل خبره قائل به اعلیّیت حضرت آیه‌الله گلپایگانی (ره) بودند - م. (تعلیقه)

نتوانستند اعلمیّت فقهی را با قدرت رهبری در یک فرد جمع کنند و شخصی از نقطه نظر استنباط مدارک فقهیّه و دینیّه اعلّم از همه، و از جهت قدرت رهبری هم بهترین مردم و با کفایت‌ترین و بصیرت‌دارترین مردم امروز باشد پیدا کنند؛ لذا این تفکیک پیدا شد.

از نقطه نظر اینکه عنوان بیعت با ایشان هم بر اساس رهبری بعد از آیه‌الله خمینی بوده است، اطاعت از ایشان هم در امور اجتماعی و سیاسی اسلام که لازمه رهبری است واجب می‌باشد. و ایشان هم بحمدالله فردی است مجاهد و عاقل و مدبّر و متدبّن.

و بنده گرچه تا بحال ایشان را ملاقات نکرده‌ام، ولی یک روز که مرحوم شهید مطهری آمده بودند به منزل ما، از ایشان سؤال کردم: چه افرادی در شورای انقلاب شرکت دارند؟ ایشان چند نفر را اسم بردند که یکی از آنها آقای خامنه‌ای بودند که در آن هنگام چندان هم بین مردم معروف نبودند. بعد من از ایشان پرسیدم: آقای خامنه‌ای چطور آدمی است؟ گفتند: آدم خوب و وزین و عاقل و مدبّر و آدم مجاهدی است و خلاصه آقای مطهری از ایشان تعریف کرد.

و در این هفت‌هشت ساله که زمام امور بدست ایشان بوده است آنچه به گوش ما خورده خدمات خوبی بوده است، چه از نظر خطبه‌هائی که در نماز جمعه ایراد کرده‌اند، و چه مسافرت‌هائی که به خارج داشته‌اند، و چه ملاقات‌ها و مصاحبه‌هائی که کرده‌اند، و چه خدماتی که برای إعلاء اسلام و مسلمین انجام داده‌اند؛ خلاصه من حیث‌المجموع یک آدم جافتاده و عاقل و دلسوزی است برای دین. و در این کوران انقلاب امتحانات زیادی داده‌اند که نتایج خوبی داشته است و شاید هم بر همین اساس نمایندگان خبرگان ایشان را انتخاب کرده‌اند.

چون همین جامعیت مسأله مهمی است برای عطف نظر و توجه نمایندگان خبره. خبرگان افرادی هستند متخصص و زحمت‌کشیده، و بعضی از آنها را که من



می‌شناسم مثل آیه‌الله حاج شیخ أحمد آذری قمی و آیه‌الله حاج سیدمهدی روحانی و آیه‌الله حاج شیخ عباس ایزدی نجف‌آبادی؛ اینها همه خودشان مجتهدند و افراد پاکیزه‌ای هستند به تمام معنی. اینها اشخاصی هستند سابقه‌دار که چندین دوره درسهای آیه‌الله بروجردی را دیده‌اند و از شاگردان ممتاز آیه‌الله حاج سیدمحمد داماد بوده‌اند.

خبرگان بعنوان نمایندگان هستند از جماعت کثیری که ایشان را انتخاب کرده‌اند؛ یعنی انتخاب هر خبره بعنوان بیعت جماعت کثیری است که این شخص خبره بلندگو و وکیل و نماینده آنهاست. پس انتخاب این خبره و بیعت او در واقع بیعت آن جماعتی است از مردم که این خبره را معین کرده‌اند. بنابراین اکثریت آراء خبرگان که همان اکثریت آراء أهل حلّ و عقد است اگر بیعت همه مردم نباشد، لاقلاً بیعت اکثریت مردم با ایشان بعنوان حکومت خواهد بود.

و وقتی این بیعت انجام گرفت، آن وقت ایشان از طرف اسلام منصوب می‌شود برای حکومت، و مردم باید در امر حکومت و سیاست و تصمیم‌گیری‌هایی که راجع به اصل اجتماع اسلامی است - جز امر تقلید که اختصاص به همان أعلم امت دارد - از ایشان اطاعت کنند، به همان کیفیت که عرض شد. و در اینجا لازم است أعلم امت این رهبری را تنفیذ و تأیید کند،<sup>۱</sup> و برایشان لازم است که امور

---

۱. حضرت علامه مؤلف براساس همین نظر و مبنی، طی ملاقاتی که در تابستان همان سال ارتحال رهبر فقید انقلاب (ره) با حضرت آیه‌الله‌العظمی گلپایگانی (ره) در قم، با حضور آقازادگان و برخی از اصهار خود داشتند، از ایشان - که در آنوقت به عنوان مرجع تقلید أعلم در جامعه مطرح بودند - تقاضا نمودند تا نظر خبرگان در انتخاب مقام معظم رهبری مدظله‌العالی را تأیید و تنفیذ نمایند، و بحمدالله مرحوم آیه‌الله‌العظمی گلپایگانی (ره) نیز پذیرفتند و این کار انجام شد - م. (تعلیقه)

واقعه را طبق نظر و رأی أعلم امتّ به جریان اندازند.

در این صورت مردم دیگر نگویند: ایشان که در فلان مسأله به ما امر نکرده است. بلکه همین که ایشان وزیری را برای امری می‌گمارد و آن وزیر برای خودش مدیر کلّ و معاون معین می‌کند و آنها هم برای خودشان افراد زیردستی تا برسد به آن خادم و پاسبان، تمام اینها در تحت رهبری و حکومت ایشان حساب می‌شوند. فلماذا الآن که ما مثلاً می‌خواهیم از خیابان عبور کنیم باید متوجّه باشیم که از خطّ کشی عابر پیاده بگذریم، زیرا که حاکم اینطور گفته است. و باید راننده‌ها متوجّه باشند که وقتی می‌خواهند ماشین را سر چهارراه متوقف کنند، خطّ عابر را نگیرند، بلکه راه را برای عابر پیاده باز بگذارند و او را مقدّم بدارند، و ماشین‌دارها نبایستی مارپیچ حرکت کنند.

اینها همه امور شرعی است، و واقعاً اگر ما در همه این امور دقت کنیم و وجدان خودمان را با آنها سازش بدهیم، می‌بینیم که چقدر اسلام در روح ما اثرات مثبت می‌گذارد و زندگانی دنیائی ما را رو به سعادت و رشد و کمال می‌برد و عاقبتمان هم که بجای خودش محفوظ است.<sup>۱</sup>

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۸۴ تا ۳۸۹.

فصل چہارم

احیاء سنت ہامی اجتماعی اسلام



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

یکی از اموری که بر آن تأکید بلیغ داشتند التزام به آداب و سنن اسلامی و اجتناب از آداب کفر بود. بطوریکه در وصیت‌نامه گرانقدر خود نیز این مسأله را مرقوم فرموده‌اند:

«جمیع اولاد خود را توصیه می‌کنم به تلاوت قرآن مجید و تدبّر در معانی رشیقۀ آن فی اثناء اللیل و اطراف النهار و مطالعۀ احوال و احادیث سروران دین، ائمه معصومین صلوات الله وسلامه عليهم اجمعین، و تجنّب و دوری از تمدّن ضالّۀ غریبّه و بدع هاویۀ مهلکه و گرایش به آداب و رسوم کفر و در عوض تأدّب به آداب اسلامیّه و سنن محمّدیّه، و تعلیم و تربیت اولاد و احفاد خود را به دستورات اسلامیّه و محمّدیّه و علویّه و سائر ائمه راستین علیهم صلوات الله والملائکة المقرّبین، و اصرار و ابرام در کسب علوم اسلامیّه از قرآن و تفسیر و فقه و حدیث و حکمت متعالیه و اخلاق و عرفان حقیقیّه، و قدم استوار و متین در راه عمل برای تزکیه و تهذیب اخلاق و کسب کمالات و معارف الهیّه و وصول به لقای حضرت معبود جلّ و علا و مقام فناء در ذات مقدّسش سبحانه و تقدّس، و أن یتّقوا الله حقّ تُقَاتِهِ وَ لَا یَمُوتُنَّ إِلَّا وَ هُمْ مُسْلِمُونَ.

این فقرات از وصیّت، وصیّت است به تمام مؤمنان و دوستان و ارحام و سائر أحبّه و أعزّه از محبّان و معاشران.<sup>۱</sup>

به صورت شفاهی نیز میفرمودند: «مبادا که وقتی من از دنیا رفتم سیره و روش زندگی شما تغییر کند. من زنده بودم یا مرده بر همان میزانی که ما هستیم شما هم بر همان میزان باشید. مبادا در منزل میل و تجملات را راه دهید. مبادا غذاهای رنگین و سفره‌های آن‌چنانی بیاندازید. زندگی و معاشرت ساده و عادی منطبق بر سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و زئی عالمان دین و طلاب باشد.»  
این روایت شریفه را مکرراً می‌خواندند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي، فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي.<sup>۲</sup> «لباس دشمنان مرا مپوشید و از غذاهای آنان تناول مکنید و از سیره و روش دشمنان من پیروی نکنید که شما هم مانند ایشان دشمن من خواهید بود.»

میفرمودند: پیروی از سنن کفّار و ترک آداب شرع گرچه از دید بعضی چندان مهم نیست؛ ولی در حقیقت آنقدر در زندگی مؤمن تأثیر میگذارد که انسان را در حکم دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم قرار میدهد. فرهنگ کفر مانند موریانه‌ای است که از درون، ستون را خالی میکند و انسان هنگامی متوجّه می‌شود که دیگر دیر شده و ناگهان سقف عمارت بر سر او خراب می‌شود. باید راه موریانه را از اصل بست و نگذاشت که این آداب و رسوم در میان مسلمانان ریشه بدواند. مسلمان حتی در امور ساده مثل نوع غذا و نوع لباس که به ظاهر حلال می‌باشد،

۱. متن کامل وصیّت‌نامه ایشان در کتاب آیت‌نور، ص ۶۱۳ تا ۶۲۳ آمده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۳۶۴، أبواب الأشرية المحرمة، باب ۲۷، ح ۱۴. و نیز این روایت در ج ۱۵، ص ۱۴۶ به صورت حدیث قدسی روایت شده است.

نباید از غیر مسلمان الگو گرفته و به رنگ آنان درآید؛ بلکه باید عزت و استقلال خود را حفظ کند و گمان نکند که در آداب زندگی اسلامی نقصی هست که با استفاده از فرهنگ غرب باید آن را جبران کند.

استفاده کردن از پیشرفتهای علمی غرب مانعی ندارد. و اینکه گاهی می‌بینیم آنها در عمل به بعضی از دستورات اسلام همچون نظم از ما سبقت جسته‌اند دلیل برتری آنها نیست؛<sup>۱</sup> ما باید خود را اصلاح کنیم و سعی نمائیم به

۱. علامه‌ی والد می‌فرمودند: نظمی که در جوامع غربی دیده می‌شود، برخاسته از طهارت و سلامت نفس نیست؛ محصول تربیت و عادت است. اینها مثل ساعت کوکی می‌مانند که خودبخود کار را انجام می‌دهند.

باید دانست عادت کردن به اعمال خیر، پسندیده است و عمل خیر ذاتاً نیز با فطرت سازگار بوده و نفس بدان خو می‌گیرد. و در روایت آمده است: *تَعَوَّدُوا الْخَيْرَ فَإِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ*. «خود را به کار نیک عادت دهید که نفس به کارهای نیکو خو گرفته و عادت می‌نماید.» (تاج‌العروس، ج ۵، ص ۱۳۹؛ الطراز‌الاول، ج ۷، ص ۴۱۴)

ولی عادت نفس به فعل خیر نشانه کمال و سعادت نیست؛ سعادت هنگامی حاصل می‌شود که نفس طاهر شده و بنیان آن اصلاح گردد، و رفتاری که ریشه در قلب نداشته باشد علامت رشد و کمال نیست.

علامه طباطبائی رضوان‌الله‌علیه در تفسیر شریف‌المیزان در این باب بیانی شریف دارند که سزاوار است جهت روشن شدن این مطلب، قسمتی از آن را بیاوریم. ایشان می‌فرمایند:

«... اما اینکه (عده‌ای از متفکران) می‌گویند: تمدن جدید سعادت جامعه را به ممالک مترقی عطا کرده و افراد این جوامع را از اخلاق ناپسندی که جامعه آن را نمی‌پسندد تهذیب و تطهیر نموده است، این سخن خالی از خطا و اشتباه نیست و گویا مراد ایشان از سعادت اجتماعی برتری این جوامع در امکانات و نیروها و بهره‌برداری از منابع مادی است. و در مطالب گذشته بارها دانستی که اسلام این مطالب را سعادت نمی‌شمارد، و بحث‌های برهانی و استدلالی نیز همین امر را تأیید می‌نماید؛ بلکه سعادت انسانی چیزی است مرکب از سعادت روح و بدن و عبارت است از: بهره‌مندی انسان از نعمت‌های دنیوی و مادی و آراستگی او به فضائل اخلاقی»

◀ و معارف حقّه الهیه. و این روش است که سعادت انسان را در زندگی دنیا و زندگی آخرت تضمین میکند و اما فرورفتن در لذت‌های مادی و مهمل‌گذاردن سعادت روح اثری جز شقاوت و بدبختی ندارد.

و اما اینکه این متفکرین از صدق و صفا و امانت‌داری و خوشروئی و ... در میان جوامع مترقیه و پیشرفته تعجب نموده و از این صفات لذت می‌برند، باید دانست که واقعیت مسأله بر این متفکرین مشتبه شده است؛ زیرا بیشتر متفکرین و اندیشمندان از محققین ما شرقی‌ها، قادر بر «تفکر جمعی» نیستند و فقط به شکل فردی می‌اندیشند. (و لذا نمی‌توانند آنچه در دنیای غرب می‌بینند را به شکل صحیح تحلیل نمایند.) توجه هر یک از ما همیشه به این است که او انسانی است مستقل از همه اشیاء، و ارتباطی که با استقلالش منافی و مخالف باشد با دیگر اشیاء ندارد؛ ولی این تصوّر مخالف حقّ است.

هر یک از ما چون این طور فکر میکند، در زندگی نیز فقط به فکر جلب منافع به خود و دفع ضرر از خود می‌باشد و همواره به کار و شؤون شخصی خود مشغول است که این را «تفکر فردی» می‌گوئیم. و لازمه این مسأله آنستکه دیگران را نیز با خود قیاس نموده و آنها را نیز مثل خود مستقل و جدا از دیگر افراد و دیگر اشیاء می‌بیند و کارهای آنها را نیز بر همین اساس تحلیل می‌نماید؛ ولی این قضاوت درباره دیگران، به شکل کلی صحیح نیست و اگر صحیح باشد فقط درباره کسانی که نگاه و تفکرشان فردی است قابل قبول می‌باشد.

اما کسانی که با «تفکر اجتماعی» فکر می‌کنند، آنچه نصب‌العین خود قرار میدهند فقط اینستکه او جزئی پیوسته و متصل به دیگر اجزاء جامعه است و از جامعه مستقل نیست و سود و منافع او جزئی از منافع جامعه است؛ خیر جامعه را خیر خود میداند و شرّ آن را شرّ خود، و هر حال و وضعی را که جامعه داشته باشد حال و وضع خود می‌شمارد. این چنین انسانی به شکلی دیگر فکر میکند و اعضای جامعه خود را غیر خود نمی‌شمارد و چون بخواهد با کسی که غیر خودش بوده و از وی جداست ارتباطی برقرار کند، با کسانی مرتبط می‌شود که از جامعه‌اش بیرون می‌باشند و از وی جداست ارتباطش با افراد جامعه خود را در این مورد چیزی به حساب نیاورده و بدان اهمّیت نمی‌دهد.



.....

⇨ این مسأله با مثالی که می‌زنیم روشن می‌شود؛ انسان مجموعه‌ای است که از اعضا و قوای متعددی تشکیل شده و همگی به گونه‌ای در کنار هم جمع شده‌اند که وحدتی حقیقی یافته‌اند که به آن «انسانیت» می‌گوئیم و این وحدت حقیقی سبب می‌شود که همه این اعضا و قوا از حیث ذات و فعل در تحت استقلال آن واحد حقیقی قرار گرفته و در او فانی گردند. چشم و گوش و دست و پا برای انسان می‌بیند و می‌شنود و می‌گیرد و راه می‌رود و هر کدام نیز از فعل خود در ضمن لذت بردن انسان از آن فعل، لذت می‌برند و هر یک از این اعضا و قوا سعیش آنستکه با امور خارجی‌ای که انسان می‌خواهد با آن مرتبط شود مرتبط گردند، چه ارتباط مثبت و نیکو و چه ارتباط شرّ و منفی. چشم یا گوش یا دست یا پا می‌خواهد به آنکه انسان می‌خواهد به او نیکی کند یا ضرر برساند، نیکی یا بدی نماید. اما ارتباط این اعضا و قوا با یکدیگر - در حالیکه همگی زیر پرچم انسانیت جمعند - چنین نیست و به ندرت اتفاق می‌افتد که یکی از آنها به دیگری بدی کند یا ضرر برساند.

این حال اجزاء یک انسان است که همگی به سوی هدفشان با هم سیری واحد و جمعی می‌نمایند و در همین حکم است حال افراد یک جامعه انسانی که تفکرشان تفکری اجتماعی باشد. پس صلاح و تقوا یا فساد و جنایت، و نیکوئی و بدی افراد این جامعه در صورتی که این جامعه به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته و شخص واحد فرض شود چیزی جز اوصاف و احوال آن جامعه نیست. و قرآن کریم نیز در قضاوت درباره امت‌ها و اقوامی که تعصبات مذهبی و قومیشان آنان را به تفکر اجتماعی واداشته است، مانند یهود و عرب و برخی از اقوام سالفه چنین قضاوت می‌نماید...

و با آنچه ذکر نمودیم روشن می‌شود که: حکم به صلاح و فساد بر افراد جوامع متمدن و مترقی بر خلاف جوامع دیگر، نباید بر اساس آن اموری باشد که از معاشرت و ارتباط آنان در میان خودشان به دست می‌آید (که در میان خود ظلم نمی‌کنند و دروغ نمی‌گویند و...)؛ بلکه باید شخصیت اجتماعی ایشان را در نحوه برخورد و تماس با امم ضعیف سنجید و ارتباطات آنها را با جوامع دیگر در عالم بررسی نمود.

این است روش صحیحی که در قضاوت درباره صلاح و فساد یک جامعه و سعادت و ⇨

بهترین وجه دستور الهی را مراعات کنیم، ولی باید دقت شود که فرهنگ آنها که بر اساس اصالت و استقلال ماده و غفلت از عالم حقیقت و غرق شدن در امور موهوم و پنداری است، به جای سُنن اصیل و آداب توحیدی اسلام و قرآن ننشینند و به بهانه چند ابزار و وسیله برای آبادکردن دنیای ما، حقیقت و آخرت ما را از ما نگیرند؛ اگر فرهنگ قرآن را از ما گرفتند عزّت و آرامش و سلامت روح و جسم ما را نیز از ما گرفته‌اند و آن وقت ما می‌مانیم و دستان خالی؛ **خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ**.<sup>۱</sup>

در کتاب شریف / امام‌شناسی به مناسبت بحث از عمامه گذاری حضرت

⇨ شقاوت آن باید مدّ نظر قرار داد و محققین ما نیز باید چنین بیندیشند و پس از آن، اگر خواستند از دنیای غرب لذّت برده و آن را بپسندند و اگر خواستند به تعجّب و حیرت فروروند.

و قسم به جان خودم! اگر انسان محقّق اندیشمند در تاریخ زندگانی اجتماعی ایشان از آغاز نهضت جدید اروپا به تأمل بنشیند و در رفتار آنها با دیگر امت‌ها و نسلهای مسکین ضعیف تعمّق بورزد، درنگی نمی‌کند مگر آنکه خواهد دید که این جوامعی که چنین وانمود می‌کنند که پر از رأفت و خیرخواهی نسبت به بشر هستند و خون و مال خود را در راه خدمت به بشر و آزادی‌بخشی و دستگیری از مظلومان و ازبین بردن برده‌داری و اسارت فدا می‌نمایند، در حقیقت هیچ هم و غمی ندارند مگر به بردگی کشیدن ملت‌های ناتوان و بیچارگان کره خاکی، به هر شکلی که بتوانند؛ پس روزی با زور و غلبه و روزی با نام استعمار و آبادسازی و روزی با ادعای مالکیت اراضی و روزی با ادعای قیمومت و سرپرستی و روزی با نام حفظ منافع مشترک و روزی با عنوان کمک برای حفظ استقلال و روزی به نام حفظ صلح و دفع تهدیدهای بیگانه و روزی با نام دفاع از حقوق بشر و طبقات ضعیف و محروم جامعه و روزی ... و روزی ...

و جوامعی که حالشان چنین باشد، فطرت سالم انسانی رضایت نمی‌دهد که آنان را به صلاح و نیکی توصیف نماید و به سعادت و خوبی ایشان اعتراف و اقرار نماید، حتی اگر از قضاوت دین و حکم وحی و نبوت نیز درباره معنا و تفسیر سعادت چشم‌پوشد. «المیزان، ج ۴، ص ۱۰۴ تا ۱۰۷»

۱. قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۲۲: الحجّ.

مولی‌الموحّدين أميرالمؤمنين عليه السلام در روز غدیر میفرمایند:  
«و از آنچه گفته شد بدست می‌آید که: از هر جهت رسول خدا، الگو و نمونه  
بارز و شاخص و قابل تأسی نیکوست، چه در امور دنیوی و چه اخروی، چه  
ظاهری و چه باطنی، چه فردی و چه اجتماعی، چه در لباس و مسکن، و چه در غذا  
و خوراک، و چه در نکاح و امور زناشویی، و چه در جنگ و صلح.  
و تا وقتی مسلمین در این امور، از آن شاخص حقّ و متحقّق به حقیقت  
پیروی داشتند، کلاه ایشان ساده بوده و یا عمامه بر سر داشتند، و لباسشان گشاد بود  
و کوتاه نیز نبود، و فراششان ساده و بدون تجمل بود، و خانه و عیالشان نیز طبق آن  
منهاج بود؛ چه زندگانی‌های گوارا و توأم با عیش هنیء و آرامش دل و سکینه خاطر  
داشتند، و عمری را با صحّت و سلامت روح و عزّت و اطمینان فکر و ایقان و ایمان  
می‌گذرانیدند.

و درست از هنگامی که بواسطه سیطره غرب و غلبه کفّار بر مسلمین، آن  
رسوم و آداب را از دست دادند، کلاه شاپو بر سر گذاشتند و کراوات و زنّار که  
صلیب و علامت مختصّ مسیحیان است بر گردن آویختند و لباس‌های خود را تنگ  
و کوتاه کردند، بطوری که لباس مردان تا زیر کمر آنها قرار گرفت و چون خم شوند  
همه بدن آنها از زیر پارچه نمودار می‌شد، و بجای ازار و سرداری و قباء، کت و  
شلوار پوشیدند و محاسن خود را تراشیدند. و بطور کلی چه مردان و چه زنان از  
رسوم کفر تقلید کردند و از روی ژورنال‌های ایشان لباس دوختند و تعیین نوع  
دوخت و مد آن را نمودند و بجای انگشتری نقره، فیروزه و یا عقیق در دست  
راست، حلقه یا انگشتری طلا در دست چپ نمودند. لباس ذلّت و اسارت  
پوشیدند<sup>۱</sup> و در تحت سیطره فکری دولت کفر، یک برده و اسیر شدند و همه گونه

۱. در وسائل الشیعه از مکارم/الأخلاق از سکونی از امام صادق علیه السلام از آباء ⇨

سعادت خود را از دست دادند و به رایگان محو و نابود نمودند و خاک نکبت و بدبختی و عسرت معیشت و زندگی ضنک و مذلت بار را با دست خود بر سر خود ریختند.<sup>۱</sup>

باری، شباهت به کفار حتی در مباحثات، جامعه اسلامی را آرام آرام به آنان نزدیک کرده و زمینه ولایت و دوستی با آنها را فراهم می آورد و کم کم کار به جایی می رسد که امت اسلامی، نه فقط در آداب و سنن، بلکه در عقائد و احکام الزامی نیز تابع آنان می شوند.

قرآن کریم در آیات فراوانی مؤمنین را از ولایت کفار نهی میکند،<sup>۲</sup> و انسان خبیر بصیر دورانیش میدانند که اجتناب از ولایت کفار بدون اجتناب از مقدمات آن، که فرهنگ کفر باشد، امکان ندارد. بر همین اساس در روایات مبارکات از تشبیه به کفار نهی شده و آن را حرام شمرده اند. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: **قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ**.<sup>۳</sup> «به ندرت کسی یافت می شود که به گروهی شبیه شود (خود را به گروهی شبیه نماید) مگر آنکه نزدیک است که از آن گروه گردد.»

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: **مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ**

⇨ گرامی شان از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند که: **الْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ إِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ وَضَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ**. «عمامه ها تاج های عرب است؛ هنگامی که عمامه را از سر بپوشند خداوند عزت را از ایشان می گیرد.» (وسائل الشیعة، ج ۵، أبواب أحكام الملابس، باب ۳۰، ص ۵۷، ح ۶)

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۰ تا ۲۸۲.

۲. مانند آیه ۲۸، از سوره ۳: آل عمران؛ و آیه ۵۱ و ۵۷، از سوره ۵: المائدة؛ و آیه ۱، از

سوره ۶۰: الممتحنة.

۳. نهج البلاغه، ص ۵۰۶.

فَهُوَ مِنْهُمْ.<sup>۱</sup> «کسی که خود را به گروهی شبیه نماید از ایشان است.»

مرحوم علامه والد در این باب غیرت بسیاری داشتند و به شدت به ترک سنن غیراسلامی و احیاء سنّت اسلام، هم نسبت به خود و هم نسبت به متعلّقین و شاگردانشان اهتمام می‌ورزیدند و حتّی آن را بر برخی از مستحبات و مکروهات مقدّم می‌داشتند و در این راه مجاهدت‌ها نموده و سختی‌هایی را متحمّل شدند که شرح آن مفصّل است.

اکنون که سخن به اینجا رسید، شایسته است که به قدر وسع نمونه‌هایی از آداب و سننی را که ایشان بدان مقید بودند و سفارش می‌نمودند بیان کنیم که هم ذکر و یادی از آن بزرگمرد توحید و ولایت است و هم موجب احیاء سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و زیادی بصیرت کسانی است که می‌خواهند در این نهج قویم و صراط مستقیم گام بردارند و از آب‌شخوار معارف آن حضرت سیراب گردند.

۱. عوالی‌الثنائی، ج ۱، ص ۱۶۵.



## برگزاری مراسم در منزل و رفتن به تالارها

از جمله نکاتی که روی آن تأکید بسیاری داشتند، اجتناب از برگزار نمودن مراسم عروسی یا میهمانی‌های دیگر در تالارها بود و شاگردان خود خصوصاً اهل علم را از این معنی منع کرده و میفرمودند: مراسم عروسی و میهمانی‌ها را در منزل برگزار نمائید و از تالار استفاده نکنید و در صورتی که شما را دعوت کردند عذرخواهی کنید و توضیح دهید که چون این کار خلاف سنت است ما شرکت نمی‌کنیم. میفرمودند: ساختن اماکنی مخصوص پذیرایی از میهمان و جشن و رفتن به این اماکن از سنن کفار است که میان مسلمانان رواج پیدا کرده است و باید این مسأله را به مسلمانان آموخت و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را احیاء نمود. دربارهٔ اشکال رفتن به تالارها چندین جهت را مطرح میفرمودند که هر کدام موجب کراهت است و گاه همهٔ آنها با هم جمع می‌شود و مبعوضیت و کراهت شرکت در این مجالس بیشتر می‌گردد.

### جهت اول: استحباب اطعام ضیف در منزل

میفرمودند: از سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که انسان در منزل قربانی نموده و در منزل میهمانی دهد. نفس آمدن میهمان به منزل موضوعیت دارد و موجب برکت و مغفرت است و این مسأله‌ای جدا از مسألهٔ پذیرایی و اطعام میهمان است. ساخته شدن تالارها و رواج فرهنگ تالار رفتن و رستوران رفتن سبب

می شود کم کم سنت میهمانی کردن در منزل از جامعه اسلامی رخت بر بندد و خانه های مسلمانان نیز همچون کفار از این برکت محروم گردد.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که: **كُلُّ بَيْتٍ لَا يَدْخُلُ فِيهِ الضَّيْفُ لَا يَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ**.<sup>۱</sup> «هر خانه ای که میهمان در آن نمی آید، ملائکه نیز در آن وارد نمی شوند.»

و نیز از آن حضرت روایت شده است که: **الضَّيْفُ يَأْتِي الْقَوْمَ بِرِزْقِهِ فَإِذَا ارْتَحَلَ ارْتَحَلَ بِجَمِيعِ ذُنُوبِهِمْ**.<sup>۲</sup> «میهمانی که بر قومی وارد می شود روزی خود را با خود می آورد و هنگامی که برود همه گناهان ایشان را با خود می برد.»

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: **إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَكَ دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِكَ وَ مَغْفِرَةِ عِيَالِكَ، وَإِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِكَ خَرَجُوا بِذُنُوبِكَ وَ ذُنُوبِ عِيَالِكَ**.<sup>۳</sup> «میهمانان چون به منزل تو وارد شوند با خود برای تو و خانواده ات مغفرت می آورند، و چون خارج گردند گناهان تو و خانواده ات را با خود می برند.»

ممکن است گفته شود: همان طور که اطعام ضیف در منزل از سنن است، اجابت دعوت مؤمن نیز از سنن و از حقوق مؤمن است، و ترک آن را جفا در حق مؤمن شمرده اند؛<sup>۴</sup> پس چرا ایشان شاگردان خود را از قبول دعوت به این اماکن منع می نمودند؟ پاسخ آنستکه: مستفاد از روایات چنین است که رد دعوت مؤمن بی جهت و از سر بی اعتنائی به وی مذموم و منهی است، زیرا مؤمن در نزد خداوند منزلتی

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۶۱.

۲. همان مصدر، ص ۴۶۱.

۳. همان مصدر، ص ۴۵۹.

۴. در بحار الأنوار، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که: **ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْجَفَاءِ... وَ أَنْ يُدْعَى الرَّجُلُ إِلَى طَعَامٍ فَلَا يُجِيبُ أَوْ يُجِيبُ فَلَا يَأْكُلُ**. (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۴۷)



بسیار بلند دارد و به حرمت اتّصالش به خداوند باید وی را احترام و اکرام نمود؛ اما اگر این کار دارای وجه شرعی باشد بلامانع است. و در برخی روایات نیز به این معنی اشاره شده است؛ مانند آنکه در روایت از پذیرش دعوت کسی که در میهمانیش فقط اغنیاء شرکت می‌کنند و فقرا در آن حضور ندارند منع شده است. راوندی در دعوات از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آورده است که: «يُكْرَهُ إِجَابَةُ مَنْ يَشْهَدُ وَلِيَمَّتَهُ الْأَغْنِيَاءُ دُونَ الْفُقَرَاءِ»<sup>۱</sup> «اجابت نمودن دعوت کسی که در میهمانی وی، فقط اغنیاء حاضر می‌شوند بدون فقراء، مکروه و ناپسند است.»

و در روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عثمان بن حنیف والی خود بر بصره را به واسطه اجابت دعوت کسی که مجلس رنگین و آراسته ترتیب داده و فقط اغنیاء را دعوت نموده بود، سرزنش نموده و نامه‌ای اعتراض آمیز به وی نگاشتند و فرمودند:

وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَغَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوفٌ.<sup>۲</sup> «و گمان نمی‌نمودم که تو دعوت قومی را اجابت کنی که به فقرا جفا نموده و ایشان را دعوت نمی‌کنند و اغنیاء را به سفره خویش فرا می‌خوانند.»

از اینجا به دست می‌آید که: ردّ دعوت مؤمن با رعایت ادب و ملاحظت، به جهت إحياء سنت نبوی و مقابله در برابر هجوم فرهنگ خانمان سوز غرب، نه فقط محذوری ندارد بلکه مطلوب نیز هست.

آری، در برخی موارد، إطعام در منزل مطلوب نیست، مانند إطعام در خانه بازماندگان شخص تازه گذشته، زیرا مستحب است تا سه روز دیگران برای آنها و میهمانانشان غذا طبخ نموده و به منزلشان بفرستند و مکروه است که آنها غذا طبخ

۱. همان مصدر، ص ۴۸.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۱۶.

نمایند و دیگران میهمانشان شوند و این کار از سنن جاهلیت بوده که اسلام آن را باطل ساخته است.

گاهی از خدمت مرحوم والد سؤال می‌شد که ظرفیت منزل ما کم است و برای همه میهمانهای مجلس عروسی مثلاً گنجایش ندارد، آیا اجازه میفرمائید در تالار مجلس بگیریم؟ ایشان میفرمودند: از تالار استفاده نکنید؛ یا کمتر میهمان دعوت کنید یا اینکه در منزل یکی از اصدقاء و نزدیکان که وسیع‌تر است مجلس بگیرید؛ و در هر حال سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ترک نکنید.

### جهت دوّم: وجود آداب غیراسلامی

دوّمین جهتی که موجب نهی از شرکت در تالارها و امثال آن می‌شود، اینستکه: نوع برگزاری مجالسی که در این اماکن منعقد می‌شود، به تبع خود مکان، متناسب با فرهنگ و آداب کفر است. در این محافل افراد به جای اینکه طبق سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روی زمین بنشینند، روی صندلی‌ها و مبل‌ها نشسته<sup>۱</sup> و پاهای خود را روی یکدیگر انداخته و با حالت غفلت و لهو، از غذاهای متنوّع و رنگارنگ خصوصاً غذاهائی که غیر مسلمین تناول می‌کنند و از انواع سالاد و دسرهای خارجی استفاده می‌نمایند و چه بسا نوع پذیرائی و پذیرائی‌کنندگان نیز همه الگو گرفته از فرهنگ کفار باشد.

بدیهی است که حضور در این محافل در شأن مؤمن نیست و باید تا حدّ امکان از آن اجتناب ورزد که با توجه به آنچه در باب آداب میهمانی و اکل، پیش از این گذشت، این مسأله کاملاً روشن می‌گردد.

۱. البته اگر کسی به علت پادرد یا کمردرد نتواند روی زمین بنشیند، نشستن روی صندلی مانعی ندارد، ولی باز هم باید دقت شود که از یک صندلی ساده به جهت حفظ الصحّه استفاده نماید، نه از مبل یا صندلیهایی که مصداق تجمل‌گرایی و فرهنگ بیگانه است.

### جهت سوّم: ارتکاب معاصی در این اماکن

جهت دیگر آنکه: در این اماکن معمولاً معصیت و گناه زیاد انجام می‌شود و حتی اگر در آن مقطع خاصّ هیچ معصیتی نباشد، آثار تاریکی گناهان در آن فضا منعکس است. فضائی که ساعتها در آن، موسیقی پخش شده و یا افرادی با غفلت از یاد خدا و چه بسا غیبت و سخنان باطل در آن جمع شده‌اند، کدورت و تاریکی معصیت در تمام در و دیوارش نفوذ میکند و اطعام مؤمنین و اجابت آن در چنین مکانی به هیچ وجه مطلوب نیست.

بسیاری از این اماکن، دارِ معصیت و گناه، و مَبغوض خداوند متعال است. در کافّی در باب ذنوب با اسناد خود از حضرت اَبی الحسن (امام کاظم یا امام رضا علیهما السّلام) آورده است که: **حَقُّ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا يُعْصَى فِي دَارٍ إِلَّا أَضْحَاهَا لِلشَّمْسِ حَتَّى تُطَهَّرَهَا**.<sup>۱</sup> «حقی لازم و شایسته بر خداوند است که هیچ خانه‌ای محلّ معصیت او نباشد، مگر آنکه سقف آن را فرو ریخته و خراب نماید و دیوار و کف آن خانه را در مقابل خورشید آشکار نماید تا آن خانه را از تاریکی و پلیدی معصیت پاکیزه سازد.»

### جهت چهارم: مأمون نبودن مخدّرات

اما آخرین جهت که مخصوص مخدّرات است آنکه: رفتن مخدّرات به مجالسی که در آنجا مستور نیستند و ممکن است نظر نامحرم به ایشان بیفتد یا افرادی ناشناس از زنان باشند که برای مردان اوصاف مخدّرات را بیان می‌کنند، از جهت شرعی مکروه و ناپسند است. هنگامی که مجلس عروسی در منزل برگزار می‌شود، منزل و رفت‌وآمدها و مدعوّین همه در تحت نظر صاحبان مجلس می‌باشد، ولی در تالارها و سالن‌ها به طور معمول نه نسبت به زنان شرکت‌کننده و

۱. کافّی، ج ۲، ص ۲۷۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب الذّنوب، ح ۱۸.

خدمتکاران نظارتی هست و نه نسبت به اطلاع مردان از مخدّرات، خصوصاً در این زمانه که انواع دوربین‌های کوچک و تلفن‌های همراه برای فیلم برداشتن مخفیانه از مجالس وجود دارد و مسلماً شرکت مخدّرات در این محافل، موجب در معرض زوال قرار گرفتن عرض ایشان است.

کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش و نیز از محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر از حفص از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ.<sup>۱</sup>

«پسندیده نیست که زنان مسلمان در مقابل زنان یهودی و نصرانی حجاب خود را از سر بردارند و نمایان شوند؛ زیرا زنان یهودی و نصرانی تقیدی به مسائل شرعی اسلام نداشته و صفات و خصوصیات زن مسلمان را برای شوهرانشان بیان می‌کنند.»

از این روایت شریفه استفاده می‌شود که حاضر شدن زنان در هر محفلی که اهل آن محفل تقیدی به شرع نداشته و اوصاف زنان را ممکن است برای مردان نامحرم بیان کنند، ناپسند است، چه رسد به آنکه با سر و صورت آراسته و لباس‌های زیبا در این مجالس شرکت نمایند و جمال خود را در معرض نمایش قرار دهند.

و نیز در چندین روایت از حضرت رسول الله و حضرت امیرالمؤمنین علیهما افضل صلوات المصلین آمده است که: از رفتن زنان به حمام‌ها و عروسی‌ها و جشن‌ها و عزاداری‌ها بدون مراعات شرائط، و پوشیدن لباس‌های نازک نهی فرموده‌اند.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۵.

مرحوم کلینی با سند معتبر از امام صادق علیه‌السلام نقل میکند که:  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى  
 وَجْهِهِ فِي النَّارِ. قِيلَ: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ: تَطَلُّبُ مِنْهُ الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَامَاتِ  
 وَالْعُرْسَاتِ وَالْعِيدَاتِ وَالنِّيَاحَاتِ وَالثِّيَابِ الرَّقَاقِ.<sup>۱</sup> «رسول خدا صلی‌الله‌علیه  
 وآله وسلم فرمودند: هر مردی از همسرش اطاعت نماید و سخن وی را بپذیرد  
 خداوند او را به رو در آتش می‌افکند. پرسیدند: اطاعت همسر در چه موقعی چنین  
 عقوبتی دارد؟ فرمودند: هنگامی که از وی تقاضا میکند که به حمام‌ها یا عروسی‌ها  
 یا جشن‌های اعیاد یا عزاداری‌ها برود یا لباس نازک بپوشد.»

مسلم است که رفتن زن به حمام یا عزاداری جائز و بلکه در مواردی  
 مستحب یا واجب است. و این روایات در مقام بیان آن نیست که مخدّرات باید از  
 شرکت در این جلسات محروم گردند. مراد آنستکه چون در آن زمان حمام  
 شخصی وجود نداشته و حمام‌ها عمومی و مجالس جشن و عزا به گونه‌ای بوده که  
 از دید نامحرمان حفاظی نداشته و چه بسا صدای زنان به گوش مردان می‌رسیده  
 است، به واسطه این جهات، حضرت از حضور زنان بدون ضرورت و مراعات  
 شرائط لازم، نهی فرموده‌اند که زنان از این امور محفوظ بمانند، خصوصاً در  
 حمام‌های آن دوره که محلّ معاصی و مفاسد دیگری نیز بوده است.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۱۷، باب فی ترک طاعتهنّ، ح ۳؛ و همچنین رجوع شود به:  
 وسائل الشّیعة، ج ۲، ص ۴۹ تا ۵۲، باب کراهة الإذن للحلیلة فی غیرالضرورة فی الذّهاب إلى  
 الحمام و العرس و المأتم و لبس الثیاب الرقاق.

۲. از روایاتی که محدّثین در باب آداب حمام نقل نموده‌اند بدست می‌آید که در آن دوره  
 بسیاری از مردم تقیّد و غیرتی نسبت به پوشش شرعی نداشته و بدون لنگ و ازار وارد حمام شده  
 و به عورت دیگران نیز نظر می‌نموده‌اند و لذا حکم این مسأله از ائمه علیهم‌الصلوة والسلام کراً  
 سؤال می‌شده است و در روایات تأکید شدیدی فرموده‌اند که در هنگام ورود به حمام حتماً ⇨

به هر حال از این روایات استفاده می‌شود که: حضور مخدّرات در هر جائی که از دید نامحرمان در امان نیستند یا ممکن است نظر کسی به ایشان بیفتد یا صحبت ایشان با صدای عادی و نازک به گوش مردان برسد، مبعوض خداوند متعال است و اطاعت مردان از زنان در این مسائل موجب وبال و خسران دنیوی و اخروی می‌گردد.

⇨ ازاری در برکنید و چشم خود را پائین بیاورید تا نگاهتان محفوظ باشد و وقتی کسی را در حمام میدیدند که برهنه بوده، تذکر می‌فرمودند که پارچه ای بگیرد و عورت خود را بپوشاند. این امور سبب می‌شد که حضور در حمام‌ها منجر به نگاه حرام در بین زنان گردد و حیا آنها را از بین ببرد.

شیخ حرّ عاملی (ره) در آداب حمام از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت میکند که فرمودند: نَعَمَ الْبَيْتُ الْحَمَامُ تُذَكَّرُ فِيهِ النَّارُ وَ يَذْهَبُ بِالذَّرَنِ. و نیز فرمودند: بَيْتُ الْحَمَامِ يَهْتِكُ السُّتْرَ وَ يَذْهَبُ بِالْحَيَاءِ. و از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که: بَيْتُ الْحَمَامِ يَهْتِكُ السُّتْرَ وَ يُبْدِي الْعَوْرَةَ وَ نَعَمَ الْبَيْتُ الْحَمَامُ يُذَكِّرُ حَرَّ النَّارِ. (وسائل‌الشیعة، ج ۲، ص ۳۰) و نیز از تهذیب از حمزه بن أحمد عن أبي الحسن الأول عليه‌السلام روایت میکند که: قَالَ: سَأَلْتُهُ أَوْ سَأَلَهُ غَيْرِي عَنِ الْحَمَامِ قَالَ: ادْخُلْهُ بِمِزْرٍ وَ غُضَّ بَصْرَكَ. - الْحَدِيثُ.

و نیز از کافی از ابن‌ابی‌یعفور روایت است که: قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ صَبِّ الْمَاءِ تَرَى عَوْرَتَهُ أَوْ يُصَبُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ أَوْ يَرَى هُوَ عَوْرَةَ النَّاسِ؟ قَالَ: كَانَ أَبِي يَكْرَهُ ذَلِكَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ. (همان مصدر، ص ۳۳)

و نیز از کافی از حنان بن‌سدیر از پدرش روایت میکند که: قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ جَدِّي وَ عَمِّي حَمَامًا بِالْمَدِينَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ فِي بَيْتِ الْمَسْلُخِ. فَقَالَ لَنَا: مِمَّنِ الْقَوْمُ؟ - إِلَى أَنْ قَالَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْأُزْرِ؟ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ. قَالَ: فَبَعَثَ أَبِي إِلَى كِرْبَاسَةٍ فَشَقَّهَا بِأَرْبَعَةٍ ثُمَّ أَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا وَاحِدًا ثُمَّ دَخَلْنَا فِيهَا - إِلَى أَنْ قَالَ: سَأَلْنَا عَنِ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. (همان مصدر، ص ۳۹)

## آداب و نحوه عزاداری بر متوفی

علی الدوام یاد مرگ و آخرت در خاطر مرحوم علامه والد زنده بود و توجهشان نیز به مرگ کاملاً آمیخته به توحید بود. مرگ را تجلی توحید حضرت حق میدانستند که انسان در آن حال با تمام وجود حقیقت لا اله الا الله و بی اعتباری و پوچی دنیا و عالم اعتبار را ادراک میکند و همه امور خود را به مالک علی الاطلاق واگذار می نماید.

کتاب شریف معادشناسی ایشان نیز در این جهت واقعاً عجیب است، گرچه به ظاهر معادشناسی است ولی در جای جای آن، رنگ و بوی توحید و اله شناسی دیده میشود و وقتی خواننده با این کتاب انس میگیرد موهومی بودن دنیا و عالم اعتبار و حقانیت خداوند و سیطره وی بر ملک و ملکوت و سریان نور توحید را در همه عوالم می بیند.

در موضعی از همین کتاب شریف میفرمایند:

«هر گلی که می روید و هر ذره ای و هر سنگی و هر ریزه ماسه ای که باد در فضا منتشر میکند، لا اله الا الله است و نشان دهنده ذات او و اسم او و صفت او است، منتهی در حد استعداد و ظرفیت خود؛ پس تمام عالم لا اله الا الله، است: عالم ملک و ملکوت.

اولین ذکری که میگوئیم لا اله الا الله است؛ در موقع اسلام آوردن لا اله الا الله

است، وقت مردن هم لا إله إلا الله است.  
 ولی افسوس که انسان معنای این ذکر را نمی فهمد و با تأمل و دقت تفسیرش را پی جوئی نمی کند و به زبان نمی آورد، وقتی که از دنیا رفت و جنازه اش را برداشتند بر جنازه او میخوانند: لا إله إلا الله.  
 یعنی ای مرده مسکین، حالا فهمیدی که لا إله إلا الله است؟ فهمیدی که غیر از خدا معبودی نیست؟! مؤثری نیست؟!

در زندگی هر چه به تو گفتند: لا إله إلا الله، نفهمیدی! و از استکبار و شخصیت طلبی بیرون نیامدی! و از استقلال منشی و ربوبیت قدمی به جاده عبودیت ننهادی! اینک بر تو مسلم و واضح و روشن شد که: لا إله إلا الله.

مستحب است انسان چون به قبرستان وارد میشود سلام کند؛ به که؟ به اهل لا إله إلا الله. به آن کسانی که از زمره لا إله إلا الله و اهل توحید شده اند و با ظهور جلالت و عظمت حضرت احدیت به قبض روح، همه چیز خود را تسلیم حق نمودند و از فرعونیت و خودپرستی برون آمدند، و طوعاً او کرهاً اقرار و اعتراف به وحدانیت ذات حق تعالی و تقدس نمودند، و در این قبرستان همگی بدون تفاوت خفته اند؛ زن و مرد، پیر و جوان، بچه و بزرگ، عالم و عامی، غنی و فقیر، رئیس و مرؤوس، متعین و بدون شهرت؛ همه صفا نموده، و فعلاً نه جنگی و دعوائی، نه خودفروشی و استکباری؛ همه در یک ردیف خسبیده اند. سکوت محض که دلالت بر لا إله إلا الله دارد، فضای قبرستان را پر کرده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که چون وارد قبرستان شدی بگو:  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

یا لا إله إلا الله، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اغْفِرْ لِمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ احْشُرْنَا



### فِي زُمْرَةٍ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَعَلَىٰ آلِي

پیرمردی روشن ضمیر که فعلاً نیز حیات دارد می‌گفت: در ماه رمضان که حال خوشی داشتم، یک شب نور توحید را در همه موجودات مشاهده می‌کردم که همه چیز لا إله إلا الله بود.

در آن حال دیدم که گربه‌ای از این دیوار بر آن دیوار جستن کرد و پرید؛ گربه لا إله إلا الله بود و پرش او نیز لا إله إلا الله بود.

چقدر عالی عارف ربّانی فیض کاشانی سروده است:

سکینه دل و جان لا إله إلا الله      نتیجه دو جهان لا إله إلا الله  
 ز شوق دوست به بانگ بلند می‌گوید      همه زمین و زمان لا إله إلا الله  
 تو گوش باش که تا بشنوی ز هر ذره      چو آفتاب عیان لا إله إلا الله  
 به گلستان گذری کن به برگ گل بنگر      ز رنگ و بوی بخوان لا إله إلا الله  
 به بر و بحر گذر کن به خشک و بنگر      شنو ز این و ز آن لا إله إلا الله  
 بکن تو پنبه غفلت ز گوش و پس بشنو      ز نطق خرد و کلان لا إله إلا الله  
 سحر ز هاتف غیب ندا به گوش آمد      که أئبها الثقلان لا إله إلا الله  
 به گفتن دل و جان فیض اقتصار مکن      بگو به نطق و زبان لا إله إلا الله»<sup>۱</sup>

می‌فرمودند: مرگ لقاء خدا و ادراک مراتبی از توحید است، ولی مراتب ادراک انسانها از توحید پس از مرگ تابع اعمالشان در دنیا و سیرشان در سرای اختیار است و این لقاء برای مؤمنین با بهجت و سرور همراه است و برای کفار و منافقین با ضیق و سختی. مؤمنین نیز دارای مراتب و درجاتی هستند و هرچه سالک در سیرش قویتر و عالیتر باشد دریافتهای او پس از مرگ عالیتر و بهتر است. روی همین جهت مؤمن نباید آرزوی مرگ کند، بلکه باید همیشه از خداوند

۱. معادشناسی، ج ۶، ص ۳۳ تا ۳۶.

تقاضای طول عمر کند. عمر مؤمن سرمایه سیر و سلوک وی است و هر چه بیشتر در این دنیا بماند بیشتر در طریق عبودیت و بندگی خداوند قدم برمیدارد و اگر از دنیا برود دستش از این عالم کوتاه شده و سیرش منقطع می‌گردد.

لذا می‌فرمودند: اگر در مسیر سالک مشکلات و عواقبی هم پیدا شد و مصائب سنگینی بر او وارد گشت نباید رشته صبر او را ببرد و از خداوند تقاضای مرگ کند، چون سالک هم و غمّش خدا و توحید است و همه این مصائب در آخرت برایش نور و رحمت خواهد بود و اگر تحمل نکند و بمیرد، کال از دنیا می‌رود و حتماً در عالم آخرت افسوس و اندوه خواهد خورد.

در وسائل از امالی طوسی به سند خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم روایت میکند که:

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ وَهُوَ شَاكٍ، فَتَمَنَّى الْمَوْتَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا وَإِنْ تَكُ مُسِيئًا فَتَوَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ؛ فَلَا تَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ.

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آرزوی مرگ نکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی بر نیکی ات افزوده می‌شود و اگر بدکردار باشی به تو مهلت داده می‌شود تا بخشوده شوی؛ پس هیچگاه آرزوی مرگ نکنید.»

و نیز از آن حضرت روایت میکند که: لَا يَتَمَنَّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِضُرِّ نَزَلَ بِهِ وَ لِيُقَلِّ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي وَ تَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي.<sup>۱</sup>  
«کسی از شما به خاطر بلائی که بر او وارد شده است آرزوی مرگ نکند؛ بلکه بگوید: خدایا مرا زنده بدار مادامی که زندگی برایم خیر است و مرا بمیران آن زمان که مرگ برایم خیر است.»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۴۹.

اما آنچه از برخی از ائمه علیهم السلام نقل شده که از خداوند تقاضای مرگ نموده‌اند، بر فرض صحّت،<sup>۱</sup> از این باب است که سیرشان در این دنیا تمام شده و تمام اسفار اربعه را به پایان رسانده‌اند و تمام استعدادهایشان به فعلیت رسیده و حالت منتظره ای در نفسشان باقی نمانده است، و لذا باقی ماندنشان در این دنیا برایشان نفعی ندارد و خداوند که ایشان را زنده نگه‌میدارد برای استفاضه به دیگران و دستگیری از خلق خداست.

از سوی دیگر عالم کثرت برای امام علیه السلام خسته کننده است. ولی خدا طالب استغراق در اطلاق و توحید است و اشتغال به ماسوی‌الله برای او دردآور

۱. مانند روایت منسوب به حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها که میفرمود: **يا إلهی عَجِّلْ وَفَاتی سَرِيعًا**. (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷) و روایت منقول در احوال حضرت امام رضا علیه السلام که: **أَنَّهُ كَانَ إِذَا رَجَعَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الْجَامِعِ وَقَدَاصَابَهُ الْعَرَقُ وَالْغُبَارُ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي مِمَّا أَنَا فِيهِ بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ لِي السَّاعَةَ. وَ لَمْ يَزَلْ مَعْمُومًا مَكْرُوبًا إِلَى أَنْ قَبِضَ.** (وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۵۰)

در افواه این‌طور معروف است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نیز در زندان هارون از خداوند طلب مرگ می نمودند و با این اسماء خداوند را می خواندند که: **يا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلِ وَ طِينِ وَ يا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ - الخ.**

ولی در کتب حدیث و سیره چنین چیزی ذکر نشده و دعای مزبور دعای نجات از زندان است که حضرت در بار اول که در زندان بودند آن را قرائت فرمودند و خداوند به برکت آن دعا آن حضرت را فوراً از زندان هارون خلاصی بخشید و اصل آن دعا طبق نقل شیخ صدوق در **عیون الأخبار و أمالی** با مختصر اختلافی آنستکه: حضرت چهار رکعت نماز گزاردند و سپس عرض کردند: **يا سَيِّدِي! نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ، يا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلِ وَ طِينِ، وَ يا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ، وَ يا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ، وَ يا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنَ الْحَدِيدِ وَ الْحَجَرِ، وَ يا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ؛ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ.** (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۴؛ و الأمالی، ص ۳۷۷)

است. خواجه شیراز رضوان الله علیه میگوید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان    قال و مقالی عالمی می کشم از برای تو<sup>۱</sup>  
فرشته هرچه هم نور داشته باشد باز هم تعین است و تقید، و آنکه با عالم  
إطلاق مانوس است از نفس این موجودات نوریّه خسته و ملول میشود و میخواهد  
هیچ کس حجاب و حائل نباشد. وقتی مجالست با کربوبیان برای اولیاء الهی چنین  
است، معلوم است که سیر در عالم طبع و خصوصاً مجالست با اشرار و فجّار و  
مشاهده ظلمهای دشمنان خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیدن  
جنایاتشان و تحریف و تبدیل دین الهی و گمراه کردن نفوس مستعدّه، چه بر قلب  
نازنین امام علیه السلام می آورد که امام علیه السلام از خداوند تقاضای مرگ کرده و  
رفتن را بر زندگی در این دنیا ترجیح میدهد.

تقاضای مرگ از سوی اولیاء الهی به جهت غلبه حزن فراق و دوری از لقاء  
الهی و طلب استغراق در فناء تامّ است، درحالیکه از همه حجابها عبور کرده اند و  
فقط به جهت تعلق اجمالی به بدن و به اقتضاء عالم بقاء، مجبور به التفات به عالم  
طبع و توجه به کثرتند و زنده ماندنشان برای رشد و تکاملشان اثری ندارد.<sup>۲</sup>  
شاید روی همین جهت باشد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه  
خود به حارث همدانی فرمودند: **أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ**  
**الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ**.<sup>۳</sup> «مرگ و زندگی پس از آن را بسیار یاد کن و هرگز آرزوی

۱. دیوان حافظ، ص ۱۹۰، غزل ۴۱۷.

۲. مرحوم علامه والد در اواخر عمر شریفشان بارها به بنده فرمودند: «کار من در این دنیا  
تمام است و ماندن و رفتن برای من تفاوتی ندارد.» این جمله حکایت از اتمام أسفار أربعه و  
تمکن در عالم بقاء دارد که به ندرت برای اولیاء الهی اتفاق می افتد.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۸۰؛ مرحوم علامه مجلسی در توضیح حدیث شریف  
میفرماید: «بیان: ای لاتتمن الموت إلا مشروطاً بالمغفرة أو بعد تحصیل ما یوجب رفع درجات»

مرگ نکن مگر آنکه به عهدی محکم و استوار دست یابی و به وصول به اعلی درجه سعادت اطمینان داشته باشی.»

باری، چون مرگ برای مؤمن تشرّف به دیدار الهی است و روح مؤمن پس از مرگ در سایه رحمت الهی داخل میشود، بدن او نیز که عمری مرکب روح بوده و مؤمن با آن به طاعات و عبادات مشغول بوده، پس از مرگ نیز دارای حرمت است و به احترام آن روح باید آدابی را در حقّ آن بدن بجا آورد و بدون مراعات آن آداب، چه بسا منزلت آن مؤمن در جامعه از بین می‌رود و هم روح آن متوفی اذیت میشود.

به واسطه همین جهات که گذشت شرع مقدس برای کفن و دفن مؤمن و اقامه عزا بر او، آدابی را تشریح فرموده تا هم حرمت آن مؤمن محفوظ باشد و هم حقیقت مرگ که حرکت به سوی عالم توحید است، در همه مراحل مورد توجه قرار گرفته، غسل و کفن و دفن و تشییع و عزاداری و زیارت قبور، حال و هوای توحیدی خود را حفظ نماید.

ولی متأسفانه آداب عزای بر مؤمنین نیز چون بسیاری از دیگر سنن الهی در جامعه ما رو به فراموشی گذارده است و مراسم عزاداری به محافلی بی‌روح و خالی از معنی تبدیل شده که چند نفری صرفاً جهت مراعات رسوم اجتماعی و امور اعتباری و مباحات و افتخار و یا حداکثر برای تسلی خاطر بازماندگان و فراموشی غصه از دست دادن عزیزان دور هم جمع شده و مجالسی برگزار میکنند و بدون هیچ بهره معنوی و تحوّل روحی کار را خاتمه میدهند.

«الآخرة في بقية العمر. و قال ابن أبي الحديد: أي لا تتمن الموت إلا و أنت واثق من أعمالك الصالحة أنها تؤدبك إلى الجنة و تنقذك من النار. أقول: على هذا يحتمل أن يكون نهياً عن تمنى الموت مطلقاً فإن ذلك الوثوق لا يكاد يحصل لأحد سوى الأنبياء و الأئمة عليهم السلام.»

مرحوم والد رضوان الله علیه در إحياء این سنن الهی نیز غیرت خاصی داشتند و به نکاتی ما را التفات میدادند که توجه به آن، روح توحید را در همه مراحل و مراسم عزا حفظ میکرد. مقید بودند که مستحبات محض و غسل و کفن و دفن حتی المقدور رعایت شود و چون معمولاً در غسلخانه‌ها این آداب بصورت کامل مراعات نمیشود، میفرمودند: خوب است که بدن متوفی را در منزل غسل داده و کفن کنند. لذا نزدیکان و رفقای که از این دنیای فانی رخت بر بسته و به دیار باقی می‌شناختند، معمولاً به دست دوستان و رفقای سلوکی، در منزل با مراعات آداب شرعیّه تجهیز می‌شدند.

میفرمودند: خوب است که میت را تنها نگذارند و شب در کنار او چراغ روشن شود.<sup>۱</sup> و لذا جنازه متوفی را شب در منزل نگه‌میداشتیم (و برای حفظ بدن از راحه کریهه در کنار آن کولری روشن میکردند) و عده‌ای از دوستان در کنار او می‌ماندند و تا صبح به نوبت در کنار او به عبادت و قرائت قرآن می‌پرداختند تا صبح او را غسل دهند و کفن کنند.

در کتاب شریف معادشناسی به مناسبت، برخی از آدابی را که خودشان بدان مقید بودند بیان کرده و میفرمایند:

«و بر همین میزان، بدن نیز مؤدّب به آدابی است؛ بدن را نباید در مزبله بیندازند یا در بیابان رها کنند، احترام به این بدن احترام به روح است؛ و بر همین اصل از عالم برزخ به عالم قبر تعبیر نموده‌اند و گرنه عالم برزخ هزاران برابر از دنیا

۱. کراهت تنها گذاشتن متوفی قبل از دفن مروی است و اصحاب نیز بدان فتوی داده‌اند؛ در وسائل الشیعه از کافی روایت میکند که: لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ وَ يُتْرَكُ وَحْدَهُ إِلَّا لَعِبَ الشَّيْطَانُ فِي جَوْفِهِ. (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۶۶)

ولی در استحباب روشن کردن چراغ در نزد میت در شب، عمده فتوای اصحاب است و استفاده آن از روایات مشکل است، ولی فتوای اصحاب در این باب کافی است.

بزرگتر است تا چه رسد به قبر، ولی به جهت نفس همین ارتباط، تعبیر به عالم قبر نموده‌اند و از سؤالات برزخیه تعبیر به سؤال عالم قبر نموده‌اند. و مرده مؤمن را باید احترام نمود. بدنش هم دارای احترام است.

قبر باید به اندازه بدن او باشد، مرده را در میان قبر راحت بخوابانند. قبر را به اندازه کافی گود کنند. در جائی که کسی میخواهد از دنیا برود کاری نکنند که از نزول ملائکه جلوگیری کند؛ آدم جُنب داخل نشود، قرآن قرائت کنند، پای محضر را به سمت قبله دراز کنند، دعای عدیله بخوانند، سوره یس و صافات بخوانند، آهن یا چیز سنگین روی شکم او نگذارند، افرادی که وارد میشوند اگر با وضو باشند چه بهتر است؛ چون اینجا محلّ نزول فرشتگان و ارواح مقدسه معصومین است. چون از دنیا رفت برای تشییع او مؤمنین اجتماع کنند و او را با سه آب سدر و کافور و آب خالص سه بار غسل دهند و در سه پارچه یا پنج جامه کفن کنند و بر کفن، جوشن کبیر و أسماء الله را بنویسند و مؤمنین نیز شهادت خود را بر کفن او مرقوم دارند.

بعد او را وارد در قبرستان کنند و تا هنگام ورود در قبر تدریجاً نزدیک به قبر بنمایند؛ اگر مرد است بدن را از پائین قبر و اگر زن است از پهلوی قبر داخل کنند. و در میان قبر صورت او را برهنه نموده و روی خاک گذارند، کنایه از آنکه خداوندا بهترین جاهای بدن خود را که موجب شرف و آبروی من بود اینک در مقابل مقام عظمت و جلال تو به روی خاک می‌نهم. و بر او تلقین بخوانند و جریدتین در زیر بغل‌های او بگذارند. در چهار گوشه قبر او تربت سیدالشهداء بریزند. دستبندی و گلوبندی از تربت برای او قرار دهند و روی چشم‌ها را تربت بگذارند. و در روی جریدتین که از چوب تر است، با انگشت، شهادت بر توحید و رسالت و ولایت را بنویسند.

این آداب گرچه با بدن مقبور و افتاده او انجام میگیرد ولی روحش خوشحال

میشود، و این احترامات، ادب نسبت به روح اوست؛ چون عمری این بدن آلت دست نفس بوده و برای رساندن به کمال، او را خدمت کرده است، لذا مورد احترام قرار میگیرد.

به به! چه خوب است انسان را با آداب مستحبّه غسل دهند و کفن و دفن بنمایند، و واقعاً اگر انسان بداند که مؤمنان اینطور از روی محبت با جنازه او رفتار می‌کنند، اشتهای مردن میکند.

بعضی از دوستان و برادران ایمانی و اخلاء روحانی ما که رحلت کردند و ما در تجهیز آنان شرکت کردیم، من واقعاً اشتهای مردن کردم.

مؤمنین سابق اینطور بودند و جنازه را اینطور دفن میکردند. همسایگان و اقرباء و ارحام و آشنایان و دوستان همه می‌آمدند در منزل؛ با تشکیلاتی آب گرم میکردند. در همان منزل با سلام و صلوات و روضه و گریه و دعا و قرآن، جنازه را پاکیزه می‌شستند و طیب و طاهر نموده و غسل میدادند و از کافور حنوط نموده و از همان کفنی که آن متوفی از مکه یا کربلا تهیه نموده و در آب زمزم یا فرات شسته بود و به خانه کعبه یا حرم‌های مشاهده مشرفه مالیده و متبرک کرده بود و سپس تمام آن را به نوشتن اسماء الله مزین و به شهادت چهل مؤمن بر ایمان او مهور و مؤشح نموده بود کفن میکردند؛ خوشا بحال چنین افرادی با چنین نیت‌های پاک و عقائد استوار.

اما حالا بیچاره مسکین نود سال دارد و می‌ترسد نام مرگ یا وصیت را در نزد او ببرند. چندین مرض دارد؛ چشم آب آورده، مرض قند هر لحظه تهدیدش میکند، فشار خون و مرض کلیه و اعصاب و تورم غده پرستات و بواسیر، سگته هم کرده، ولی در عین حال دلش و خاطراتش باز هم به طرف دنیا است.

منزل هم دیگر تحمل این مریض را نمی‌کند؛ آقازاده داد و بیداد میکند: بپرید

پدرم را به بیمارستان!



بی‌هشانه او را به بیمارستان می‌برند. به این دست و آن دست هم سوزن فرو می‌کنند و دیگر رگ‌ها را پیدا نمی‌کنند؛ رگها بسته شده است. بیمارستان و طبیب معالج هم برای آنکه یک صورت حساب مفصل تهیه کنند، این بیچاره در حال احتضار را از این سالن به آن سالن برای آزمایش و عکس‌برداری می‌کشاند، تا با بدن آلوده به الکل و نجس جان می‌دهد، نه کسی او را رو به قبله کشیده و نه بر او دعا و قرآن خوانده، و نه سلامی و صلواتی.

فوراً او را به سردخانه بیمارستان و از آنجا به بهشت زهرا (قبرستان محل) می‌برند و نه کسی می‌گوید: لا إله إلا الله. غسل او معلوم نیست با چه نیتی غسل می‌دهد. و آفازاده محترم یک دوربین عکاسی به دوش انداخته قدم می‌زند. نزدیکان و ارحام هم می‌ترسند در مرده شویخانه بروند که ببینند غسل چه قسم غسل می‌دهد؛ تازه اگر هم بروند چیزی نمیدانند. زندهای رحم و قوم و خویش هم می‌ترسند در مغسل زنها بروند.

مردها زیر درخت‌ها و سایبان نشسته سیگار می‌کشند و دائماً می‌پرسند: تمام شد؟ تمام شد؟ که زودتر ماشین را روشن کرده، پشت فرمان نشسته و قبرستان را ترک کنند.

خدا نکند انسان چنین مردنی بکند. خدا رحمت کند، واعظ محترمی بود در قم که مردی فاضل و دانشمند بود و جزء اهل علم و مطالعه بود، و در آن وقت که ما در قم تحصیل می‌کردیم، مرده‌شویی بود در قم به نام مشهدی نوروز. آن واعظ بالمناسبه بر فراز منبر می‌گفت: اگر مرده‌شوی انسان مشهدی نوروز باشد، خدا نکند انسان در قم بمیرد.<sup>۱</sup>

در باب تشییع میت می‌فرمودند: آنچه مستحب بوده و در روایات ثوابهای

۱. معادشناسی، ج ۳، ص ۱۸۳ تا ۱۸۷.

خاصی را بر آن وعده داده‌اند، تشییع و اتباع جنازه است؛<sup>۱</sup> و لذا سنت آنستکه انسان پشت سر جنازه حرکت کند و از آن جلو نیافتد و فقهاء نیز به کراهت آن فتوا داده و ادعای اجماع نموده‌اند.<sup>۲</sup> بنابراین راه رفتن صاحبان عزا و علماء و بزرگان جلوتر از

۱. مرحوم شیخ حرّ در وسائل الشیعه، در باب اشتیجاب تشییع الجنّازة و الدعاء للمیّت، روایات متعددی را با این مضمون نقل نموده است؛ از جمله آورده است:

محمّد بن یعقوب عن ابي عليّ الأشعريّ عن محمد بن عبد الجبار عن ابن فضال عن عليّ بن عقبة عن ميسر قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من تبع جنازة مسلم أعطى يوم القيمة أربع شفاعات ولم يقل شيئاً إلا وقال الملك: و لك مثل ذلك.

و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن سنان عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان فيما ناجى به موسى ربه أن قال: يا رب ما لمن شيع جنازة؟ قال: أوكل به ملكة من ملكتي، معهم رايات، يُشيعونهم من قبورهم إلى محشرهم.

و عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا دخل المؤمن قبره نودى: ألا وإن أول حياك الجنة، ألا وإن أول حياك من تبعك الممفورة.

و عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن عليّ عن محمد بن الفضيل عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أول ما يتحف به المؤمن (في قبره أن) يغفر لمن تبع جنازته. (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۲ و ۱۴۳)

۲. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار در تبیین این مسأله میفرماید:

«تبیین: اعلم أن المعروف من مذهب الأصحاب أن مشى المشيع وراء الجنّازة أو أحد جانبيها أفضل من المشى أمامها. قال فى المنتهى: يكره المشى أمام الجنّازة للماشى و الرّاكب بل المستحب أن يمشى خلفها أو من أحد جانبيها و هو مذهب علمائنا أجمع، و به قال الأوزاعيّ و أصحاب الرأى و إسحق. و قال الثورى: الرّاكب خلفها و الماشى حيث شاء. و قال أصحاب الظاهر: الرّاكب خلفها أو بين جنبتيها و الماشى أمامها. و قال الشافعيّ و ابن أبى لیلی و مالك: المشى أمامها أفضل للرّاكب و الرّاجل، و به قال عمر و عثمان و أبو هريرة و القاسم بن محمد و ابن الزبير و أبوقتادة و شريح و سالم و الزهريّ. - انتهى.»

﴿ و نصّ في المعتبر على أنّ تقدّمها ليس بمكروه بل هو مباحٌ، و حكى الشّهد في الذّكري عن كثيرٍ من الأصحاب أنّه يرى كراهة المشى أمامها. و قال ابن أبي عقيل: يجب التّأخّر خلف جنازة المعادي لذي القربى لما ورد من استقبالٍ ملتئكة العذاب إيّاه. و قال ابن الجنيد: يمشى صاحب الجنازة بين يديها و الباقون وراءها لما رُوي من أنّ الصّادق عليه السّلام تقدّم سرير ابنه إسماعيل بلا حدّاء و لا ردّاء.﴾

أقول: مقتضى الجمع بين الأخبار حمل أخبار النهي و المرجوحية على جنازة المخالف كما يدلّ عليه هذا الخبر و غيره، لكنّ الأولى عدم المشى أمامها مطلقاً لدعوى الإجماع و شهرة خلافه بين العامة حتّى أنّهم نسبوا القول بذلك إلى أهل البيت عليهم السّلام. قال بعض شراح مسلم: كون المشى وراء الجنازة أفضل من أمامها قول عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و مذهب الأوزاعيّ و أبي حنيفة. و قال جمهور الصّحابة و التابعين و مالك و الشّافعيّ و جماهير العلماء: المشى قدامها أفضل. و قال الثّوريّ و طائفة: هما سواء.» (بحار الأنوار، ج ٧٨، ص ٢٧٤ و ٢٧٥)

أقول: همانطور که گذشت آنچه در اخبار مورد ترغیب و تشویق است، تشییع و اتباع جنازه است و تشییع و اتباع جنازه وقتی صدق میکند که مشیّ پشت سر جنازه حرکت کند. حکمتهای وارده در تشییع جنازه نیز همین معنی را تأیید می نماید. علاوه بر آنکه جلوتر از جنازه حرکت کردن، صراحتاً نهی شده و آن را سنت غیر مسلمانان خوانده اند؛ مانند موثّق سکونی که شیخ در تهذیب از شیخ مفید از شیخ صدوق از ابن ولید از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی از نوفلی از سکونی از حضرت امام صادق علیه السّلام از آباء گرامشان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: اتَّبِعُوا الْجِنَازَةَ وَ لَا تَتَّبِعُكُمْ؛ خَالِفُوا أَهْلَ الْكِتَابِ. (تهذیب الأحكام، ج ١، ص ٣١١)

و چنانکه گذشت اصحاب نیز این روایات را تلقی به قبول نموده و مشهور میان اصحاب نیز کراهت است و مشهور میان عامّه عدم کراهت است و قول به کراهت را به مذهب اهل بیت علیهم السّلام نسبت داده اند. بنابراین در اینکه تقدّم بر جنازه خلاف سنت است، نمی توان تأمل نمود. و روایات دیگر بیش از اثبات جواز دلالت ندارد؛ خصوصاً که احتمال حمل بر تقیه نیز در آن هست. و روایت منقول از حضرت امام صادق علیه السّلام نیز در تشییع فرزندشان اسماعیل که ﴿

جنازه صحیح نیست، چون کسی که جلوتر حرکت میکند جنازه را تشییع نکرده بلکه جنازه او را تشییع نموده است. حکمت تشییع جنازه نیز آنستکه مؤمنین در تشییع جنازه به جنازه نظر کنند و دائم به یاد عالم آخرت افتاده و از دنیا منصرف شوند؛ کسی که جلوتر حرکت میکند از جنازه و یاد مرگ غافل میشود.

از حضرت امام صادق علیه السلام از آباء گرامشان از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت است که فرمودند: إِذَا دُعِيتُمْ إِلَى الْجَنَائِزِ فَاسْرِعُوا فَإِنَّهَا تَذَكَّرُكُمْ الْآخِرَةَ<sup>۱</sup>.

«ثقة الاسلام کلینی در کافی روایت نموده است: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ. (کافی، ج ۳، ص ۲۰۴) توان تخصیص روایات باب را ندارد و کلام علامه مجلسی در این باب که فرموده است: این روایت دلالت بر استحباب تقدّم صاحب عزاء بر جنازه مطلقاً یا در خصوص جنازه فرزند را دارد، (مرآة العقول، ج ۱۴، ص ۱۲۳) تمام نیست؛ زیرا این روایت قضیه فی واقعه است و نمی توان از آن استفاده سنت و استحباب نمود.

حضرت امام صادق علیه السلام در جریان رحلت اسماعیل، جهت اتمام حجّت بر اصحاب در رحلت اسماعیل، کارهایی انجام دادند که خاص همان واقعه بود. حضرت قبل از تجهیز، بزرگان اصحاب را جمع نمودند و جنازه را به ایشان نشان داده و پرسیدند: آیا اسماعیل زنده است یا مرده؟ همگی گفتند: مرده است. بعد از غسل نیز دوباره صورت اسماعیل را آشکار کردند و از حضار شهادت گرفتند که اسماعیل از دنیا رفته است. در طول مسیر تشییع نیز بارها امر فرمودند که جنازه زمین گذاشته شود و هر بار صورت اسماعیل را باز می نمودند و به اصحاب نشان میدادند که ایشان از دنیا رحلت نموده تا شبهه ای در رحلت ایشان برای کسی وجود نداشته باشد. (بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۴۲ و ۲۵۴)

روی همین جهت این روایت نمی تواند در مقابل روایات سابقه مقاومت نموده و حکمی عام را ثابت کند.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۸۴.

و نیز از آن حضرت مروی است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عودوا الْمَرْضَى وَ اتَّبِعُوا الْجَنَائِزَ يُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ. وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَبِعَ جِنَازَةً غَلَبَتْهُ كِتَابَةٌ وَ أَكْثَرَ حَدِيثَ النَّفْسِ وَ أَقَلَّ الْكَلَامِ.<sup>۱</sup>

و نیز از حضرت باقرالعلوم علیه السلام روایت شده است که: إِذَا حَضَرْتَ فِي جِنَازَةٍ فَكُنْ كَأَنَّكَ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا فَرَدَّكَ؛ فَاعْمَلْ عَمَلَ مَنْ قَدْ عَايَنَ.<sup>۲</sup>

و نیز از آن حضرت از آباء گرامشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که: اتَّبِعُوا الْجِنَازَةَ وَ لَا تَتَّبِعُكُمْ؛ خَالِفُوا أَهْلَ الْكِتَابِ.<sup>۳</sup>

و نیز روایت است که: اتَّبِعُوا الْجِنَازَةَ وَ لَا تَتَّبِعُكُمْ فَإِنَّهُ مِنْ عَمَلِ الْمَجُوسِ.<sup>۴</sup> یک بار در محضرشان برای تشییع جنازه یکی از علمای مشهد رفته بودیم. بازماندگان آن عالم که از اهل علم هم بودند کسی را فرستادند خدمت والد معظم که آقا تشریف بیاورند مثل دیگر علماء در جلوی جنازه حرکت کنند. ایشان فرمودند: سنت در تشییع است و تشییع وقتی صدق میکند که پشت سر جنازه حرکت کنیم. خود ایشان در حال تشییع پشت سر جنازه حرکت میکردند و در طول مسیر کاملاً در خود منغم بودند و زیر لب لاإله إلا الله می‌گفتند.

میفرمودند: مراسم عزا باید همه‌اش یاد و ذکر آخرت باشد و حال حزن را در قلب انسان ایجاد کند و انسان را به آخرت سوق دهد، ولی مردم دنیا گویا

۱. همان مصدر، ج ۷۸، ص ۲۶۶.

۲. همان مصدر، ج ۷۹، ص ۱۷۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴. همان مصدر، ص ۱۵۱.

نمی‌خواهند همین مقدار هم متذکّر آخرت باشند و سعی می‌کنند مراسم عزاداری را هم از حال خود خارج کنند. انواع تجمّلات را با عزاداری همراه می‌کنند و روح و حال تشییع را از بین می‌برند.

میفرمودند: آوردن گل و قاب و قدح در تشییع و مجلس ختم و بر سر قبر صحیح نیست؛ اولاً: با روح تشییع سازگار نیست که انصراف از دنیا و اقبال به آخرت است. و ثانیاً: اسراف و کار بیهوده‌ای است. آن شخص به عالمی دیگر رفته و دستش از دنیا کوتاه شده، چه عوالم و حالاتی که اکنون بر او نمی‌گذرد! و در چه خوف و غربتی که به سر نمی‌برد! او محتاج ذکر و دعای شماسست، باید همانطور که سنّت است برایش خیرات بفرستید و با فاتحه‌ای دلش را شاد کنید؛ گل و امثال آن چه دردی از او دوا میکنند؟!

به همین منوال سکوت کردن در عزای مؤمنین، به رسم غربیان، غلط است؛ از سکوت ما چه به او می‌رسد؟! باید بجای سکوت یاد خدا را بر لب آورد و با خواندن سوره حمد و توحید و قدر و نماز و دعا و صدقه اسباب مغفرت را برای او و دیگران فراهم نمود.<sup>۱</sup>

۱. در جنگ خطّی خود در عداد مسائلی که تصمیم داشته‌اند درباره آن شرحی در آثار خود مرقوم فرمایند، مینویسند:

«۲۲. عدم جواز اهداء دسته گل به میّت، و بردن دسته گل در قبرستان و تزیین قبور. ۲۳. کراهت شدید تشییع زنان بر جنائز و آمدن به قبرستان با جنازه و مشاهده دفن. و عدم جواز گل بردن بر سر قبور، و به آداب کفر برای احترام میّت ایستادن و سکوت اختیار کردن؛ بلکه لازم است فاتحه خواندن و صدقه دادن.» (آیت نور، ص ۴۵۱)

و نیز در وصیّت نامه شخصی خود خطاب با بازماندگان مرقوم فرموده‌اند:  
«و در تغسیل و تکفین، امور مستحبّه را حتّی الامکان مرعی دارند، و بر مزار ذکر مصائب آل عصمت قرائت شود. و در تشییع، زنان شرکت نکنند؛ چه این از امور مستهجنه و مذمومه ⇨

از شرکت زنان در تشییع به شدت نهی کرده و میفرمودند: خلاف سنت است و از مسلمات میان مسلمانان تلقی می‌شده و سیره بزرگان دین از صدر اول بر آن بوده است. و روایات متعددی نیز بر آن دلالت دارد و فقها، نیز بر طبق آن عمل نموده‌اند. خداوند کمال و سعادت زن را در استقرار در منزل قرار داده و اگر زن به وظیفه خود درست عمل کند با مردان در ثواب همه امور اجتماعی از جمله تشییع جنازه شریک میشود.<sup>۱</sup>

عند الشّارع است، مانند هدیه نمودن دسته گل بر مزار متوفی، که مع الأسف این آداب جاهلی که از ناحیه غرب به ممالک مسلمین سرایت کرده است امروزه متداول و معمول شده است. باری بهیچوجه احتیاجی به مجالس ختم و هیاهو نیست، بالأخص مجالسی که امروزه مرسوم است از تعریف و تمجید متوفی و بازماندگان او و ایستادن اولیاء و اقربای میت، و خواندن اشعار و قاب و قدح و گرفتن مجلس ختم در مسجد و مزاحمت با مؤمنین و مصلبین که تمام این امور نیز به سرایت آداب کفر در بین مسلمین رائج و دارج شده است. بلی آمدن به دیدن بازماندگان و قرائت قرآن کریم سنت است؛ فَالْسُّنَّةُ تُحْيِي وَ الْبِدْعَةُ تُمَاتُ. «(آیت نور، ص ۶۱۹ و ۶۲۰)

۱. مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدتقی آملی رضوان الله علیه در مصباح الهدی در شرح عبارت صاحب عروه در مکروهات تشییع جنازه که فرموده: «الرابع: تشییع النساء الجنائز و إن كانت للنساء»، میفرماید:

«المحكى عن الشيخ والفاضلين والشهيد قدس الله سرارهم كراهة تشییع النساء الجنائز، و استدلل لهم بخبر غياث بن إبراهيم: لا صلوة على جنازة معها امرأة.»

و المروى فى المجالس عن الباقر عليه السلام عن علي عليه السلام: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج فرأى نساء قعوداً. فقال: ما أقعدكن ههنا؟ قلن: الجنائز. قال صلى الله عليه وآله وسلم: أفتحملن مع من يحمل؟ قلن: لا قال صلى الله عليه وآله وسلم: أفتدلين مع من يدلي؟ قلن: لا. قال صلى الله عليه وآله وسلم: فأزجنن مأزورات غير مأجورات.

و عن الدعائم: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مشى مع جنازة فنظر إلى امرأة تتبعها فوقف و قال: زدوا المرأة فزدت فوقف حتى قيل: قد توارت بجدر المدينة يا رسول الله. فمضى

﴿ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.﴾

و المحكى في البحار عن المجالس عن الصادق عن آبائه عليهم السلام قال: نهى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عن الرثّة عند المصيبة. و نهى عن التياحة و الإستماع إليها. و نهى عن اتباع النساء الجنائز.

و نسب الكراهة في البحار إلى الشهرة و لكنه قال: الأخبار الدالة عليها لا تخلو عن ضعف و وردت أخبار كثيرة بجواز صلاتهن على الجنائز؛ فإن فاطمة صلوات الله عليها صلّت على أختها. أقول: ضعف الأخبار الدالة على الكراهة لا يضر بالأخذ بها بعد ذهاب المشهور إلى العمل بها. و ما دل على جواز صلاتهن لا ينافي ما يدل على الكراهة لعدم تنافي الكراهة مع أصل الجواز. مع أن أخبار الجواز إنما وردت في الصلوة على الجنائز، و نفى الكراهة عن الصلوة لا يستلزم نفىها عن التشييع لعدم الملازمة بين التشييع و الصلوة، و ليس في خبر خروج فاطمة سلام الله عليها للصلوة على أختها ذكر عن التشييع.

ففي خبر يزيد بن خليفة عن الصادق عليه السلام: أن زينب بنت النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ توفت و أن فاطمة عليها السلام خرجت في نساءها فصلّت على أختها. و خبره الآخر المحكى في الكافي عنه عليه السلام، في خبر طويل، في وفاة زوجة عثمان - إلى أن قال: و خرجت فاطمة سلام الله عليها و نساء المؤمنين و المهاجرين فصلّين على الجنائز. و قال في الحدائق: و يفهم من الخبرين أن خروجها مع النساء كان مرتين: مرّة في موت أختها زينب زوجة أبي العاص، و مرّة أخرى في موت زوجة عثمان.

أقول: و الأقوى صحّة القول بالكراهة تبعاً للمشهور لقوّة دليلها من غير فرق بين كون الميت رجلاً أو امرأة قريباً أو أجنبياً و لا بين كون المرأة شابةً أو غيرها. نعم كراهة الصلوة على الجنائز مختصة بالشابة لخبر أبي بصير عن الصادق عليه السلام: ليس ينبغي للمرأة الشابة أن تخرج إلى الجنائز و تصلّي عليها إلا أن تكون امرأة دخلت في السن. (مصباح الهدى، ج 6، ص 283 و 284)

أقول: و از جمله اخباری که دلالت بر کراهت خروج زنان برای تشییع میکنند، حدیث و صایای حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به أميرالمؤمنین علیه السلام است. شیخ صدوق در خصال روایت میکند که:



⇐ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدِ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي [طالب] عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ: يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا عِبَادَةٌ مَرِيضٍ وَلَا أَتْبَاعُ جِنَازَةٍ وَلَا هَرَوَلَةٌ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرَوَةِ وَلَا اسْتِلاَمُ الْحَجَرِ وَلَا حَلْقٌ وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ - الخ. (حِصَال، ج ٢، ص ٥١١؛ و نیز من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦٤)

و نیز در موضعی دیگر همین مضمون را از حضرت امام باقر علیه السلام روایت میکند: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا عِبَادَةُ الْمَرِيضِ وَلَا أَتْبَاعُ الْجِنَازِ وَلَا إِجْهَارٌ بِالتَّلْبِيَةِ وَلَا الْهَرَوَلَةُ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرَوَةِ وَلَا اسْتِلاَمُ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَلَا دُخُولُ الْكِعْبَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِنَّمَا يُقْضَرْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ. (حِصَال، ج ٢، ص ٥٨٥)

از این روایات عدم استحباب تشییع جنازه برای زنان قابل استفاده است و باضمیمه نمودن به همه آیات و روایاتی که زنان را تشویق به استقرار در منزل و حضور نیافتن در مجامع عمومی و در میان مردم می‌نماید، میتوان کراهت خروج زن را برای تشییع جنازه استفاده نمود.

و نیز میتوان کراهت این امر را از روایاتی که از رفتن زنان به عزاداری و ماتم نهی نموده استفاده نمود. صاحب وسائل در باب کراهت الإذنِ لِلْحَلِيلَةِ فِي غَيْرِ الضَّرُورَةِ فِي الدَّهَابِ إِلَى الْحَمَامِ وَالْعُرْسِ وَالْمَاتَمِ وَلُبْسِ الثِّيَابِ الرَّقَاقِ وَتَحْرِيمِ ذَلِكَ مَعَ الرِّيْبَةِ وَالتُّهْمَةِ وَالْمُفْسَدَةِ، این مضمون را به چند طریق نقل نموده، از جمله آورده است که:

و فِي عِقَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ. قِيلَ: وَ مَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ: تَطَلُّبُ إِلَيْهِ أَنْ تَذْهَبَ إِلَى الْحَمَامَاتِ وَالْعُرْسِ وَالنِّيَاحَاتِ وَالثِّيَابِ الرَّقَاقِ فَيُجِيبُهَا.

◀ و همچنین سیوطی در الدر المنثور روایت میکند که:

و أخرج البيهقي عن أسماء بنت يزيد الأنصارية، أنها أتت النبي صلى الله عليه وآله وسلم و هو بين أصحابه. فقالت: بأبي أنت و أمي، إني وافدة النساء إليك و أعلم نفسي لك الفداء أنه ما من امرأة كائنة في شرق و لا غرب سمعت بمخرجي هذا إلا و هي على مثل رأيي. إن الله بعثك بالحق إلى الرجال و النساء فأمنا بك و بإلهك الذي أرسلك و إنا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بيوتكم و مقضى شهواتكم و حاملات أولادكم. و إنكم معشر الرجال فضلتُم علينا بالجمعة و الجماعات و عيادة المرضى و شهود الجنائز و الحج بعد الحج و أفضل من ذلك الجهاد في سبيل الله و أن الرجل منكم إذا خرج حاجاً أو معتمراً أو مرابطاً حفظنا لكم أموالكم و غزلنا لكم أثوابكم و ربنا لكم أموالكم [أولادكم - خل]: فما نشارككم في الأجر يا رسول الله؟ فالتفت النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى أصحابه بوجهه كله، ثم قال: هل سمعتم مقالة امرأة قط أحسن من مساءلتها في أمر دينها من هذه؟ فقالوا: يا رسول الله ما ظننا أن امرأة تهتدي إلى مثل هذا. فالتفت النبي صلى الله عليه وآله وسلم إليها، ثم قال لها: انصري في أيها المرأة و أعلمي من خلفك من النساء أن حسن تبعل أحدكن لزوجهها و طلبها مرضاته و اتباعها موافقته يعدل ذلك كله. فأدبرت المرأة و هي تهلل و تكبر استيشاراً. (الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۳)

از این روایت بدست می آید که: مسأله کراهت تشییع جنازه توسط زنان در صدر اول از مسلمانات بوده و راوی فقط از عوض آن برای زنان و طریق کسب آن فضیلت سؤال نموده است. به هر حال کراهت این مسأله محل تأمل نیست و اگر ضعفی در روایات باشد با عمل و فتوای مشهور جبران میشود.

برخی از بزرگان بر این امر، به حضور حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها در تشییع خواهرشان حضرت رقیه اشکال نموده اند و آن را معارض با ادله کراهت دانسته اند. باید دانست که از ظاهر ابتدائی برخی روایات بدست می آید که حضور حضرت فاطمه سلام الله علیها فقط برای نماز نبوده، بلکه آن حضرت با جمعی از زنان بنی هاشم در تشییع شرکت نموده و تا هنگام دفن نیز حضور داشته اند. در کافی با سند معتبر از یزید بن خلیفه روایت میکند که: عیسی بن عبدالله درباره حکم

خروج زنان به طرف جنازه سؤال نمود: سَأَلَ عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: تَخْرُجُ النِّسَاءُ إِلَى الْجِنَازَةِ؟ حضرت در اینجا بیان مفصّلی درباره کیفیت رحلت حضرت رقیه دارند تا میفرمایند: فَلَمَّا حَضَرَ أَنْ يُخْرَجَ بِهَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَخَرَجَتْ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ مَعَهَا وَخَرَجَ عُثْمَانُ يُشَيِّعُ جِنَازَتَهَا. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ أَطَافَ الْبَارِحَةَ بِأَهْلِهِ أَوْ بِفَتَاتِهِ فَلَا يُتْبَعَنَّ جِنَازَتَهَا. قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثًا، فَلَمْ يَنْصَرِفْ، فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ: لَيْنَصْرِفَنَّ أَوْ لَا سَمِينٌ بِاسْمِهِ. فَأَقْبَلَ عُثْمَانُ مُتَوَكِّئًا عَلَى مَوْلَى لَهُ مُمَسِّكًا بِبَطْنِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَشْتَكِي بَطْنِي فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْصَرِفُ؟ قَالَ: أَنْصَرِفْ. وَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فَصَلَّيْنِ عَلَى الْجِنَازَةِ. (كافى، ج ۳، ص ۲۵۱ تا ۲۵۳)

و نیز مرحوم والد از علامه امینی قدس سره از مسند أحمد حنبل و مستدرک حاکم با إسناد صحیح و از تلخیص المستدرک و مسند أبوداود طیالسی و استیعاب، از ابن عباس نقل میکنند که: قال: لَمَّا مَاتَتْ زَيْنُبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْحِقُّوْهَا بِسَلْفِنَا الْخَيْرِ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ. فَبَكَتِ النِّسَاءُ فَجَعَلَ عُمَرُ يَضْرِبُهُنَّ بِسَوْطِهِ. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ وَقَالَ: مَهْلًا يَا عُمَرُ! دَعْنِي يَبْكِينَ، وَإِنَّا كُنُّ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ. - إِلَى أَنْ قَالَ: وَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاظْمَةً إِلَى جَنْبِهِ تَبْكِي فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَمَسِّحُ عَيْنَ فَاطِمَةَ بِتَوْبِهِ رَحْمَةً لَهَا.

و از بیهقی در السنن الكبرى از ابن عباس روایت است که: أَنَّهُ قَالَ: بَكَتِ النِّسَاءُ عَلَى رُقِيَّةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَنْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَهْ! يَا عُمَرُ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّا كُنُّ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ مَهْمَا يَكُنُّ مِنَ الْعَيْنِ وَالْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَ مَا يَكُونُ مِنَ اللِّسَانِ وَالْيَدِ فَمِنَ الشَّيْطَانِ.

قال: وَ جَعَلَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي عَلَى شَفِيرِ قَبْرِ رُقِيَّةَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَمَسِّحُ الدَّمْعَ عَلَى وَجْهِهَا بِالْيَدِ، أَوْ قَالَ: بِالثُّوبِ. (رسالة مؤدّت، ص ۲۵۲ و ۲۵۳)

ولی استدلال به این روایات صحیح نیست؛ زیرا قدر متیقن از آن، اصل جواز حکم

است و دلالتی بر استحباب ندارد و واقعه خاصی است که نمی توان از آن حکمی بیش از جواز فهمید. و چه بسا ابراز مظلومیت حضرت رقیه یا زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این قضیه به خصوصه سبب شده است که حضرت رسول اکرم، فاطمه زهراء سلام الله علیها و برخی از زنان مؤمنه را امر به خروج بنمایند.

علاوه بر آنکه روایات عند التأمّل خالی از اجمال نیست؛ زیرا همانطور که در کلام مرحوم آیه الله آملی گذشت، احتمال دارد خروج حضرت فاطمه سلام الله علیها فقط برای اقامه نماز میت باشد، نه تشییع جنازه، بلکه بعداً بر سر مزار حاضر شده باشند.

مؤید این امر آنکه در خرائج روایت یزید بن خلیفه را به طریق دیگری با مضمونی مشابه نقل نموده و در آن نقل، سؤال به شکل دیگری مطرح شده است:

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ يَزِيدِ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاعِدًا فَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَمِيّينَ: أَتُصَلِّي النِّسَاءَ عَلَى الْجَنَائِزِ؟ تَا مِي رَسَد بَه اِينجَا كَه گوید: قَالَ: فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِي نِسَائِهَا فَصَلَّتْ عَلَيَّ أُخْتِهَا. (بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۵۸ و ۱۵۹)

با توجه به آنچه گذشت، محمل دو روایتی که در مستدرک نقل نموده است، نیز روشن میشود.

روایت اول: السَّيِّدُ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ طَاوُسٍ فِي فَرَحَةِ الْعَرَبِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَامِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ قُدَامَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَرْمَنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سِنَانِ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْمُقْرِيِّ عَنْ أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ أُشَيِّعُ جِنَازَةَ أَبِي حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْغَرِيِّ. - الْخَبَرِ.

روایت دوم: الشَّرِيفُ الزَّاهِدُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَسِينِيُّ فِي كِتَابِ التَّعَاذِي، بِإِسْنَادِهِ عَنِ إِسْرَائِيلَ عَنِ أَبِي الْمَقْدَامِ يَعْنِي الْعَبْرِيَّ الْبَصْرِيَّ عَنْ أُمِّهِ عَنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَتْ: لَمَّا تُوُفِّي الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاتَّبَعْتُهُ خَدِيجَةً، فَلَمَّا دُفِنَ رَجَعْتُ خَدِيجَةً. - الْخَبَرِ. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۳۸۳) ⇨

باری میفرمودند: تزیین قبرستانها و درختکاری آنها صحیح نیست و حال و هوای زیارت قبور را که باید مذکر آخرت باشد از بین می‌برد و قبرستان را به محلّ تنزه و خوش‌گذرانی و غفلت تبدیل میکند. قبرستانها باید در میان شهر بوده و حال و هوای آن انسان را یاد مرگ و آخرت بیاندازد و دل را به بی‌اعتباری دنیا متوجه نموده و از عالم غرور رهائی بخشد.

در این باب نیز میفرمایند:

«أما افسوس که نه تنها در اصفهان بلکه در شیراز و قم و سائر اماکن، قبرستانها را خراب می‌کنند. یعنی آب می‌اندازند و درخت می‌کارند و تبدیل به باغ ملّی نموده و به صورت تفریحگاه در می‌آورند؛ با آنکه در این اماکن، نفوس طیّبه و طاهره‌ای از علماء کبار و حکماء عظام و عرفای ذوی‌القدر و الاعتبار خفته‌اند که ذکرشان و نامشان و اثر قبرشان و زیارت و دیدار قبورشان موجب رحمت و نزول نعمت است.

اینها ذخائر علمی و حیاتی و گنجینه‌های معنوی و روحی هستند که سرمایه‌های حیاتی و واقعی ما بوده‌اند و وزنه‌ها و استوانه‌های علم و ادب و توحید و معرفت می‌باشند که اگر قبرشان نابود و گمنام شود و اثرشان از میان برود و تردّد و رفت و آمد مردم بر سر مزارشان به عنوان توّسل و استفاده از نفوسشان برداشته شود، دیگر روح و معنویّتی و طهارت و صفائی در میان ما نخواهد بود.

زیارت قبور باید انسان را به یاد آخرت و انعدام عالم طبیعت بیندازد، تا

---

⇐ روایت دوّم مربوط به قبل از نزول آیه حجاب در مدینه و بیان تفصیل احکام مرد و زن است، علاوه بر آنکه مربوط به دوران غربت آن حضرت می‌باشد.

و روایت اوّل نیز بیش از اصل جواز در شرائط عادی دلالتی ندارد و تشییع حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن غربت، محامل مختلفی می‌تواند داشته باشد. علاوه بر آنکه تشییع آن حضرت در دل شب و به دور از حضور در مرآی و منظر مردان نامحرم بوده است.

انسان در این دنیا عنان‌گسیخته نگردد. باغ و سبزه و آب و فواره، از حُظوظ و تمتّعات دنیوی است. این همه بیابانهای وسیع را تبدیل به آنها کنید، کسی جلوگیری آن نیست؛ اما بر گور پدران و مادران درخت نشانیدن، غفلت از واقعیت و حقیقت است. چه اشکال دارد که قبرستان هم در داخل شهر باشد؟ در هر محلّه‌ای یک قبرستان اختصاصی آنجا باشد، تا مردم یاد مرگ را از خاطر نبرند و پیوسته در ذهنشان مجسم باشد. آن مرگی که واقعیت دارد و بخواهیم یا نخواهیم به سراغ ما می‌آید.

ما هنگامی به اسلام واقعی نزدیک می‌شویم که همه چیزمان نزدیک شود. سیاست ما وقتی عین دیانت ما می‌گردد که رابطه میان جسممان با روحمان، دنیایمان با آخرت‌مان، ظاهرمان با باطنمان، حیاتمان با مرگمان، و بالأخره تمام جهاتمان یکی گردد.

ما باید درست به اصول و مَمشی و مجرای اسلام نظر کنیم، و ببینیم که زیارت اهل قبور و یاد مرگ کردن، عین دستورات عملی و اسلامی ماست. در آن صورت از شدت طغیان نفس اماره ما میکاهد و جنایات در جامعه با ضریب قابل توجهی افت میکند.

و اما اگر به پیروی دنیاپرستان، حاضر نباشیم نامی از پدر مرده خود ببریم، یا گور او را در نقطه‌ای بعید قرار دهیم که فرسخها باید طی کنیم تا بدان برسیم، و بالتّیجه آنها را از خود و خود را از آنها ببریم و ایشان را نَسِیاً مَنْسِیاً نموده و به خاک نسیان بسپاریم، در آن صورت با ضرر و خطر عظیمی مواجه شده‌ایم؛ چرا که نیمی بلکه نیم بیشتری بلکه اصل وجود و حیات خودمان را که روح است و واقعیت بینی و حقیقت‌اندیشی است، فراموش نموده‌ایم؛ در حالیکه مسلک ما در اسلام چیز دیگری است. اسلام به ما روح واقع‌بینی و رَفُض و همیّات و تخیلات و امور اعتباریه و بدون اساس را تعلیم می‌دهد؛ زندگی ما را توأم با نماز و روزه و عبادت و عبودیت

نموده است.

ما وقتی به اسلام واقعی نزدیک می‌شویم که فرهنگمان نزدیک شود، روح واقع‌نگری و اصالت‌بینی و باطل‌زدائی مان نزدیک شود؛ و گرنه اگر خود را مسلمان بدانیم و بخوانیم ولیکن سلوک و مسلک ما همان سلوک و مسلک غافلان و دنیاپرستان باشد و در منهج و منهاج، از همان رویه و سیره کفار تبعیت کنیم، بهره‌ای از اسلام جز لفظ و عبارتی نخواهیم داشت.

باری، نگاه‌داشتن روح علم و تقوی و پاسداری از حقیقت حکمت و عرفان، نگهداری از آثار و قبور علماء متقی و پاسداری از قبور و نام و نشان حکماء و عرفاء بالله است. و اگر خدای ناخواسته بدین امر مهم کم‌اهمیتی گردد، منتظر عذاب خدا باید بوده باشیم. خداوند وقتی بخواهد نعمتی را در قومی فرود بیاورد، آثار رحمت و نام خود را و اولیای خود را از میانشان بر میدارد.

اخیراً دیدیم در فرمایشات حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که به زکریابن آدم فرمودند: اگر تو از شهر قم بیرون بروی، خداوند عذاب را بر اهل بیت نازل می‌نماید، و وجود تو در میان آنها مانع از فرود آمدن عقوبت خدا می‌گردد، همچنانکه از برکت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام، عذاب را از اهل بغداد دفع نموده است.

آنقدر از این ارواح طیبه و مجاهده فی سبیل الله به جهاد اکبر و وارستگان عالم توحید، در میان ما بسیار است که قدر و قیمتشان را نمی‌دانیم و برای برقراری آثار و قبورشان تلاش نداریم؛ در حالیکه هر کدام آنها یگانه دُرّ و گوهر گرانبها بلکه برون از بهائی می‌باشند که از دنیا و آخرت مجموعاً، قیمتشان فزونتر است.

قحطی‌ها، کمبودها، سیل‌های نامتوقع، زلزله‌های خانمان‌براننداز، جنگ‌های بدون اصل و اساس، اسراف و ترف و زیاده‌روی‌های بیجا که انسان را به طغیان

می‌کشاند، همه نتیجه و واکنش اینگونه ناسپاسی‌ها و این طریق اهانت به مقدّسات علمی و دینی و آثار مذهبی و اسلامی و تشیع است که چون وارد شود، انسان را گیج و متحیر نموده، آنوقت بیچارهٔ مسکین دنبال علل طبیعی و فیزیکی می‌رود و می‌خواهد با این تجربیات جلوی مقدرات آسمانی را بگیرد؛ اما این آیه را نخوانده است که: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ». «در بالای هر دانشمندی و صاحب علمی که علمش افزون است، صاحب علم دیگری وجود دارد که علم پائینی آن عالم بدان راه ندارد.»<sup>۱</sup>

مرحوم والد بسیار به زیارت قبور اهتمام داشتند؛ در طهران به خصوص به قبرستان ابن بابویه زیاد می‌رفتند که علاوه بر شیخ صدوق، جمعی از اکابر مؤمنین نیز در آن مدفونند. گاهی هم به قبرستان‌های دیگر تشریف می‌بردند؛ مانند قبرستان چهل تن دولاب که اخوی کوچک حقیر: سید محمدجواد که در طفولیت از دنیا رفت در آن مدفون بود. به شهرهای دیگر نیز که مسافرت می‌نمودند، مزارات بزرگان و اولیاء و علما را زیارت میکردند که شرحی از آن در مجلد قبلی گذشت.

نسبت به مجالس ختم و ترحیم، نظر شریفشان بر آن بود که در مساجد ختم گرفته نشود؛ چون وضع اوّلیّهٔ مسجد برای عبادت و نماز است و برگزاری این مجالس در بسیاری از موارد با حقّ نمازگزاران که مقدّم است، تعارض میکند، و لذا بهتر است مجلس در منازل باشد.

در مجالسی که زیر نظر ایشان برگزار می‌شد، در بخشی از مجلس، یک نفر قاری، با ادب و با صوت محزون قرآن تلاوت میکرد و در میان آن نیز سخنی غیر از قرآن نمی‌گفت. بخشی نیز برای منبر و موعظه در نظر گرفته می‌شد. در بخشی هم

۱. روح مجرّد، ص ۲۹۸ تا ۳۰۱.



در میان حضار قرآن توزیع می‌نمودند و هر کس به تناسب حال خود به قرائت قسمتی از قرآن مشغول می‌شد. در میان این قسمت‌ها چند دقیقه‌ای فاصله بود که پذیرائی ساده‌ای صورت می‌گرفت.

قرآن‌هایی که توزیع می‌شد قرآن کامل بود؛ چون استفاده از قرآن‌های جزء جزء را خلاف حرمت قرآن می‌شمردند. قرآن‌ها را با نهایت ادب و تواضع به حضار میدادند و جمع میکردند.

در هنگام قرائت قرآن و سخنرانی و منبر، پذیرائی تعطیل بود و همه سکوت محض داشته و به قرائت قرآن توجه میکردند. روح حاکم بر مجلس، توجه و حضور قلب و عبادت بود و افراد در مجلس واقعاً ملتفت عالم آخرت می‌شدند و از حرفهای دنیوی و مطالب بی‌فائده اجتناب می‌شد.

نظر شریفشان بر این بود که مجالس ترحیم همان سه روز اول باشد و مجلس ساده و بی‌تکلف برگزار شود. و فقط مجلس تسلیت و تعزیت باشد که افراد به دیدار بازماندگان متوفی بیایند و قرائت قرآن و خیراتی برای متوفی انجام دهند، ولی صحیح نیست که بازماندگان میت به زحمت بیفتند و اطعام کنند. اطعام کردن بازماندگان میت خلاف سنت است و از آداب و رسوم جاهلیت است و اسلام از آن نهی نموده است؛ زیرا شخص مصیبت‌زده همان مصیبت و غصه‌ای که دارد برایش کافی است و نباید بار اضافه‌ای بر دوش او قرار داده شود، بلکه خوب است دیگران تا سه روز برای اولیاء میت غذا ببرند تا کمکی برای ایشان باشد.

روی همین جهت اگر کسی از دنیا می‌رفت و بازماندگان اطعام میکردند بنایشان بر این بود که در اطعام شرکت نکنند تا تأیید سنت جاهلی نشود، مگر آنکه اطعام توسط دیگران برگزار می‌شد یا شرکت نکردنشان موجب رنجش خاطر بازماندگان می‌گشت. میفرمودند: خوب است که اخوان ایمانی و رفقای طریق در وفات متعلقین و نزدیکان برادران دینی خود، مسؤولیت اطعام و برگزاری مراسم

عزا را بر عهده بگیرند و بار را از دوش اولیاء میّت بردارند<sup>۱</sup> و خوب است که اولیاء میّت نیز از اطعام کردن اجتناب کنند، مگر آنکه موجب هتک عرضشان باشد و برای حفظ آبرو مجبور به این کار شوند.

شیخ صدوق از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: الْأَكْلُ عِنْدَ أَهْلِ الْمُصِيبَةِ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَ السُّنَّةُ الْبُعْثُ إِلَيْهِمْ بِالطَّعَامِ كَمَا أَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي عَالِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا جَاءَ نَعِيَهُ.<sup>۲</sup> «تناول غذا در نزد مصیبت‌زدگان از اعمال اهل جاهلیت است. و سنت، فرستادن غذا برای آنهاست؛ همانطور که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب آمد دستور دادند برای اهل بیت او غذا ببرند.»

و نیز از آن حضرت روایت است که: يَنْبَغِي لِجِيرَانِ صَاحِبِ الْمُصِيبَةِ أَنْ يُطْعِمُوا الطَّعَامَ عَنْهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.<sup>۳</sup> «سزاوار است همسایگان صاحب مصیبت از جانب او سه روز میهمانان را اطعام نمایند.»

مرحوم علامه والد مجلس‌گرفتن برای هفتم و چهارم (أربعین) را صحیح نمی‌شمردند؛ خصوصاً اربعین که آن را از خصائص حضرت سیدالشهداء علیه السلام میدانستند که حتی حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین

۱. از برخی روایات استفاده میشود که: اگر هزینه مجالس بدون سختی و مشقت بر عهده میّت و اولیاء وی باشد، منعی ندارد و مهم اینست که زحمتی بر ایشان تحمیل نشود؛ صاحب وسائل در «باب استحباب وصیّة المیّت بمالٍ لطعام الماتم» از کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد بن عیسی از حرّیز از زرارة یا کسی دیگر روایت میکند که قال: أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَمَانِمِائَةِ دِرْهَمٍ لِمَاتِهِمْ وَ كَانَ يَرَى ذَلِكَ مِنَ السُّنَّةِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اتَّخَذُوا لِأَلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا فَقَدْ شَغَلُوا. (وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۳۸)

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳. همان مصدر.

صلوات‌الله‌علیهما‌وآلهما‌نیز اربعین نداشته و ندارند.

همچنین برگزاری سالگرد رحلت را برای اشخاص عادی صحیح ندانسته و میفرمودند: خیرات‌کردن برای شخص متوفّی در همه حال مطلوب است، ولی مجلس گرفتن هر ساله برای انسان‌های عادی موجب کمرنگ‌شدن مجالس عزای اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود. حقّ آنستکه تمام توجّه معطوف به اهل بیت علیهم‌السلام بوده و در ایّام شهادت هر یک از ایشان مجلس منعقد گردد و عزاداری‌ها در این ایّام متمرکز شود و چیز دیگری در کنار آن عَلم نشود.

به همین شکل، مجالس بزرگداشت برای علمای اعلام نیز نباید به صورتی باشد که از اهتمام به مجالس اهل بیت علیهم‌السلام کاسته و موجب توجّه به غیر ایشان شود. آری احیاء یاد بزرگان - خصوصاً اولیاء الهی که یادشان مذکّر بالله است - و تجلیل از زحمات و نشر آثار آنها بلامانع است، به شرطی که طوری برگزار شود که جای محافل خاصّ اهل بیت را نگیرد و در راستای ترویج مکتب تشیّع و معارف الهی باشد.

در زمان حیات مرحوم علامه والد هر ساله در شب دوازدهم ماه رمضان مجلس افطاری در منزل یکی از رفقا به یادبود رحلت حضرت آیه‌الحقّ آقای حاج سیّد هاشم حدّاد موسوی برگزار بود و یاد آن آیت عظمای الهی در خاطره‌ها زنده می‌شد و مرحوم والد این مقدار را اجازه میفرمودند، ولی مجلسی با عنوان مجلس ختم برای ایشان نمی‌گرفتند.

پس از رحلت والد معظّم برخی از دوستان اصرار داشتند که هر ساله به یاد ایشان مجلسی در نهم صفر منعقد شود، ولی حقیر بر اساس همین اصل، به جای نهم صفر، مجلس عزا و اطعام را در هفتم صفر به مناسبت شهادت حضرت امام مجتبی صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه قرار دادم و در آن مجلس فقط عزاداری آن حضرت برگزار می‌شود و نامی از رحلت مرحوم والد به میان نمی‌آید؛ چون تا وقتی می‌توان

محفل و مجلس را با یاد حضرت امام حسن علیه السّلام مزین کرد، نوبت به غیر معصومین نمی‌رسد و رضایت علامه والد نیز مسلماً در همین امر است.

متأسفانه بسیاری از متدینین به جز در شهادت حضرت سیدالشهداء یا حضرت رسول اکرم یا حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهراء علیهم الصّلوٰة والسّلام مجلسی نمی‌گیرند و در روز شهادت دیگر ائمه اثری از عزا در زندگیشان مشهود نیست، ولی روز رحلت پدر یا جدّ خود را مجلس ختم و عزا می‌گیرند، با اینکه تا عزای اهل بیت علیهم السّلام که پدران حقیقی امتند هست، نوبت به عزاداری برای دیگران نمی‌رسد. و چه خوب است اگر بنا بر خیرات برای اموات است انسان در یکی از ایام متعلّق به معصومین علیهم السّلام مجلس ذکر و توسّلی بگیرد و اطعام کند و ثواب آن را به روح مرحوم هدیه نماید.

## استفاده از الفاظ اسلامی و اجتناب از خطّ و زبان کفّار

از مسائلی که حضرت علامهٔ والد قدّس سرّه بسیار به آن عنایت داشتند دوری از فرهنگ غیراسلامی در الفاظ و کلمات و توجّه به فرهنگ قرآنی بود. در بیانات ارزشمندشان بر دو نکته تأکید میفرمودند:

**اول آنکه:** زبان در حقیقت ابزار و وسیله‌ای برای انتقال دادن مفاهیم و مدرکات است و هر کلمه‌ای و هر زبانی راهی است به سوی مجموعه‌ای از معارف و مفاهیمی که با آن زبان تألیف و تدوین شده است. انسانی که زبانی را می‌آموزد در واقع مسیری را به آن معارف و مطالب گشوده و با آنها مرتبط می‌گردد. اگر از این منظر به زبان و الفاظ نظر کنیم ارزش هر زبانی به آن معارف و علوم است که با آموختن آن زبان می‌توان به آنها دست یافت.

**دوم آنکه:** هر زبان با صرف نظر از معانی و مفاهیمی که منتقل می‌کند، از نظر درجهٔ فصاحت و بلاغت رتبه‌ای دارد که به حسب آن نیز مرتبه و درجهٔ ارزشش تغییر می‌کند.

میفرمودند: زبان عربی از هر دو جهت بهترین و عالی‌ترین زبان است. برترین معارف در جهان هستی، معارف قرآن و روایات حضرت خاتم‌الأنبیاء و عترت طاهرین آن حضرت صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌أجمعین است که به زبان عربی بیان شده و آشنائی با زبان عربی کلید رسیدن به این علوم و معارف حقّه

است. همچنین زبان عربی از نظر قوّت ادبیّت و قدرت بر انتقال ظرائف و دقائق مفاهیم و لطافت کلمات و تشبیهات و استعارات، به اعتراف کسانی که هم عربی میدانند و هم با فارسی و زبان‌های لاتین آشنا هستند، قویّ‌ترین زبان است و اگر ادبای ما به فارسی نیز شعر سروده و سخن گفته‌اند، از سر ضرورت بوده است؛ به قول جناب مولوی در مثنوی:

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبانی دیگر است<sup>۱</sup>  
 علاوه بر آن، زبان عربی محور اتّحاد مسلمانان است که با آن امت اسلامی یکپارچه شده و وحدت خود را حفظ نموده و هر مسلمانی می‌تواند با دیگران ارتباط برقرار نموده و از حاصل و دست‌رنج علمی مسلمانان دیگر استفاده نماید. همیشه می‌فرمودند: باید زبان مادری همهٔ مسلمانان زبان عربی باشد و ما زیان بزرگی نمودیم که از این نعمت محروم شدیم. باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که همه کودکان از آغاز با زبان قرآن مانوس باشند، تا بتوانند استفادهٔ شایسته و کافی از این مآدبه و میهمانی الهی بنمایند و در غیراین صورت، یک‌صدم مسلمانان نیز توفیق بهره‌وری از کتاب خدا را نخواهند داشت و محروم و تشنه‌کام از آب گوارای قرآن از دنیا می‌روند.

در کتاب شریف نورملکوت قرآن می‌فرمایند:

«حقّ مطلب این است که ما چون به زبان مادری خود عادت کرده‌ایم و آن را شیرین میدانیم و بدان سخن می‌گوئیم و لسان روان و ساده‌ایست برای ما، نمی‌خواهیم خود را حاضر کنیم تا این زبان مادری را گرچه به بهتر از آن باشد تغییر دهیم.

وقتی میدانیم زبان عربی قویّ‌تر و استوارتر و شیرین‌تر و جذّاب‌تر از زبان

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۰۵.

فارسی است، و علاوه از جهت گسترش لغات ادبی، طبّی، جغرافیائی، داروسازی، و حتّی اصطلاحات فیزیکی و شیمیائی غنیّ است، و ما را مانند لسان فارسی نیازمند به اصطلاحات لغات اجنبی نمی‌کند، و یک ریشه از لغات لاتینی و یا مشتقّ از آن را به عنوان اسم در زبان ما وارد نمی‌کند، و زبان قرآن کریم است که دین ما و آئین ما بدان منوط است، چرا از اوّل، زبان مادری خود را عربی نکنیم و به فرزندان خود از کودکی عربی نیاموزیم؟

اگر ما زبان فارسی را حفظ کنیم و زبان عربی را هم یاد بگیریم، وسعت اطلاعات ما همین مقدار است که در این ازمنه گذشته داشته‌ایم؛ و این چند عیب دارد:

اوّل آنکه: جمیع افراد کشور قادر بر تکلم به زبان عربی نخواهند بود، بلکه نه عَشْری از اعشار، بلکه یک صدم یا یک هزارم هم نخواهند بود.

دوم آنکه: وقتی ما حدیثی یا آیه‌ای را می‌خواهیم به شخص فارسی‌زبانی بیاموزیم، چون او باید در ذهن خود از حجاب ترجمه عبور کند و سپس معنی را تلقّی کند، لذا مانند ریسمان گره خورده، و یا پارچه وصله زده شده، مطلب را ادراک میکند؛ بخلاف آنکه اگر همین حدیث یا آیه را به شخص عربی‌زبانی بیاموزیم؛ او سریعاً مطلب را می‌گیرد، بلکه آن آیه و حدیث را هم حفظ می‌شود و در ذهنش میماند.

مشاهده نموده‌اید: بچه‌های عربی‌زبان به آسانی قرآن را حفظ می‌کنند، و بسیاری از آنها در سنّ چهارده سال و پانزده سال تمام قرآن را حفظ دارند. و این امر برای بچه‌های فارسی‌زبان بسیار مشکل است.

سوم آنکه: زبان یادگرفتن کار آسانی نیست؛ عمر می‌خواهد، وقت می‌خواهد، سلامتی و فراغت می‌خواهد. و انسان باید این وقت و فرصت را صرف کسب علمی کند که موضوعیّت داشته باشد نه طریقیّت. زبان دانستن فی حدّ نفسه کمالی

نیست، علمی نیست. زبان آیه و آئینه برای اکتساب علوم واقعی است. در این صورت اکتفا به یک زبان نمودن خیلی سریعتر و فارغتر شخص را به کمال مطلوب می‌رساند، تا با دو طریق و یا چند طریق، ذهن خود را پر از لغات و اصطلاحات غیراصیل بنماید.

البته در بعضی اوقات که ضرورت اقتضا کند یادگرفتن زبان دیگری نیز لازم است؛ ولی برای بعضی و در امکانات و شرائط خاصی است، نه برای همه مردم. چرا ما همه مردم را الزاماً و اجباراً به یادگرفتن دو زبان واداریم: یکی مادری و یکی عربی. از اول میان‌بر زده، زبان مادری را زبان عربی انتخاب کنیم تا نصف مسافت را مجاناً و بدون عوض پیموده باشیم!

راه این مطلب آنستکه: در مرحله اول زبان عربی را زبان دوم گردانیم؛ یعنی با کثرت استعمال لغات عرب، و دورداشتن لغات فارسی و غیر عربی، اولاً زبان همه مردم را به عربی‌گفتن آشنا کنیم، بطوریکه همه مردان و زنان بتوانند به عربی مذاکره و گفتگو کنند؛ و سپس در مرحله دوم به مردان و زنان بگوئیم: دیگر از این به بعد با اطفال خردتان که میخواهند زبان باز کنند با عربی گفتگو کنید!

در این صورت ناگهان زبان به زبان عربی و قرآنی باز میگردد. و علاوه بر جمیع مزایای معرفتی و علمی که حاصل می‌شود، وحدت میان مسلمین که یکی از جهاتش وحدت زبان قرآن است بهتر شکوفا میگردد.<sup>۱</sup>

بارها این مسأله را مطرح می‌فرمودند که: به خاطر اهمیتی که زبان در فهم معارف و در ایجاد اتحاد میان مسلمانان دارد، استعمار همیشه تلاش میکند تا زبان عربی را از جوامع اسلامی برداشته و به جای آن زبان‌های دیگر را زنده نماید و حتی تلاش میکند که اگر بتواند خط عربی را هم به خط لاتین تبدیل کند. چرا؟

۱. نورملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۹ تا ۱۷۱.



چون اگر این زبان و این خطّ تغییر کرد دیگر مسلمانان نمی‌توانند قرآن و روایات و آثار و تألیفات دانشمندان اسلامی را مطالعه نمایند و ارتباط آنها با میراث غنی و گرانقدر اسلام بریده می‌شود. چون امکان ندارد صدها و هزاران جلد کتابهای اسلامی را به زبان دیگر ترجمه نموده یا با خطّی جدید نگاشت و تازه اگر ترجمه هم بشود آن جذابیّت و ظرافت و دقّت را از دست خواهد داد.

میفرمودند: استعمار در ترکیه طرح تغییر خطّ را اجراء نمود ولی در ایران موفق نشد و به جای آن سعی کرد کلمات عربی را از میان زبان فارسی حذف نماید. تا مردم فارس زبان که در هنگام خواندن قرآن یا ادعیه یا شنیدن روایات به برکت همین کلمات عربی مقداری از معانی آن را می‌فهمیدند و به واسطه همین کلمات می‌توانستند چند کلمه‌ای با مسلمانان عرب‌زبان گفتگو کنند، دیگر ارتباطشان بالکلیه با قرآن و زبان عربی منقطع گشته و کاملاً بیگانه گردند.

در کتاب *خاطرات همفر جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی درباره موادّ* توافق‌نامه وزارت مستعمرات در راه شکست و نابودی اسلام و مسلمین گوید:

«۹. ممنوع ساختن زبان عربی در حدّ امکان، و توسعه دادن زبانهای غیر عربی؛ مانند: سنسکریتی و فارسی و کردی و پشتو، و زنده کردن لغات اصلی که در بلاد عربی وجود دارد. و نیز باید لهجه‌های محلی را که از عربی انشعاب یافته توسعه داد؛ خلاصه آنچه که بر ما واجب است آنستکه اعراب را از لغت فصیح عربی که زبان قرآن و احادیث است جدا سازیم.»<sup>۱</sup>

استعمار شوم و پلید میدانست که حذف کلمات عربی یکباره ممکن نیست. روی همین جهت یک حرکت آرام و تدریجی را برای این کار شروع نموده و هر سال تعدادی از کلمات عربی را با کلمات فارسی جایجا نمود. در کتب درسی

۱. *خاطرات مستر همفر*، ص ۱۲۵.

مدارس و دانشگاه‌ها و در روزنامه‌ها و مجلّات و صدا و سیما و فیلم‌ها، یک به یک کلمات عربی جای خود را به کلمات فارسی دادند و هر جا کلمه‌ای معادل نداشت برایش معادلی ساختند و مردم مسلمان هم که از همه جا بی خبر و از این تهاجم و حمله غافل بودند، آهسته آهسته با این کاروان همراه شدند.

این حرکت آنقدر مخفیانه انجام شد و می شود که پس از انقلاب هم که توقع می رفت دست دشمنان اسلام از فرهنگ این مرز و بوم بریده شود، باز هم به فعالیت خود ادامه داده و از طریق نهادهای رسمی مثل آموزش و پرورش کار خود را استمرار بخشیدند. به گونه ای که مع الأسف امروزه می بینیم اگر کتاب های سال های قبل از انقلاب یا اول انقلاب را به دست جوانان بدهیم، بسیاری از کلمات آن نامأنوس و نامفهوم است و دیگر جوانان ما نه فقط نمی توانند کتاب های علمای شیعه در یکی دو قرن قبل همچون: *معراج السّعادة* و *بحر المعارف* را مطالعه کنند، بلکه مطالعه آثار و تألیفات علمای معاصر نیز برایشان مشکل شده است. و همه این خیانت ها با نام پاس داشتن زبان فارسی و حفظ ملیّت ایرانی و استقلال ملی و امثال این انجام می شود، با اینکه دین مبین اسلام بساط ملیّت ها و قومیت ها را برچیده و استقلالی برای کسی در مقابل مکتب توحید و ولایت باقی نگذاشته است.

باری ، علامه والد نسبت به این مسائل نیز غیرت خاصی می ورزیدند و اگر کسی به جای الفاظ اسلامی و عربی، از الفاظ لاتین یا فارسی نوساخته استفاده می کرد فوراً تذکر میدادند. و آنچه عجیب بود آنکه: با وجود واردات الهیّه سنگینی که ذره ای از آن، انسان را از خواب و خوراک می اندازد، ایشان آنقدر طمأنینه و آرامش داشتند که نه تنها ظهور و بروزی نشان نمی دادند، بلکه از توجه به این نوع ظرائف و دقائق هم غافل نمی شدند؛ و این مسأله برای حقیر همیشه معجب بوده است.

به عنوان مثال: در خدمتشان با ماشین به حرم مشرف شده بودیم. عرض

کردم: اینجا پارک کنیم؟ فرمودند: چه گفتید آقا؟ عرض کردم: اینجا پارک کنیم؟ فرمودند: «پارک» لفظ اجنبی است. شما بگوئید: «توقّف» کنیم. عرض کردم: «توقّف» شاید بر توقّف دائم اطلاق نشود. فرمودند: خب بگوئید «توقّف دائم!!»

بنای اولی ایشان بر این بود که در هر موردی که هنوز لفظ عربی آن مستعمل و مفهوم است، از آن لفظ عربی استفاده فرمایند و گاهی الفاظ عربی غیرمتداول را هم در سخنرانی‌ها یا کتاب‌هایشان بکار می بردند و فارسی آن را بر آن عطف میکردند تا خواننده و شنونده با آن کلمه آشنا شده و با این کار، کلمات عربی را در زبان فارسی زنده نگه دارند؛ مثل آنکه میفرمودند: «إرجاف و فتنه‌انگیزی»، «تجاسر و تعدی»، «مختلق و ساختگی»، «منحاز و جدا» و ...

برخی از کلماتی که از استعمال آن در آن زمان اجتناب می نمودند و متأسفانه آنها در این دو دهه کاملاً عادی شده و عربی برخی از آنها نیز منسوخ گشته چنین بود: ویژه (مخصوص)، پژوهش (تحقیق)، همایش، گردهمایی (تجمع، جلسه، اجلاس)، بنیاد (مرکز، مؤسسه)، آدینه (جمعه)، پلاک (شماره منزل یا ماشین)، گردآوری (جمع‌آوری)، واژه (کلمه)، هواپیما (طیاره)، آشپزخانه (مطبخ)، کتابخانه (مکتبه)، چاپ (طبع)، گورستان (قبرستان)، رسانه‌های گروهی (وسائل ارتباط جمعی) و ..

با این همه، گاهی هم به ندرت از این کلمات عمداً استفاده میکردند و آن برای مخاطبینی بود که آشنائی با این کلمات را نشانه فضل و سواد میدانستند و با شنیدن این الفاظ تأثیر سخن در ایشان بیشتر شده و به سوی معارف جذب می شدند. روی جلد برخی از تألیفاتشان از تعبیر نگرش یا گردآوری استفاده فرموده بودند، وقتی از خدمتشان سؤال شده بود، فرموده بودند: نوشتیم تا بدانند که ما هم با این کلمات آشنا هستیم و عمداً استفاده نمی کنیم!

بر همین اساس، از تعابیر و جملاتی که اساس آن با روح و فرهنگ اسلام

منطبق نبود استفاده نمی نمودند و اطرافیان را نیز منع میفرمودند.

میفرمودند: اساس فرهنگ اسلام بر آنستکه ذکر و نام خدا همیشه بر سر زبان مؤمن باشد و به همین جهت، الفاظ تحیت در اسلام با ذکر خداوند همراه است. تحیت اسلامی «سلام» است که «سلام» یکی از اسماء الهی است. **اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ لَكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ**.<sup>۱</sup> «خداوند سلام تویی و سلام از توست و سلام برای توست و به سوی تو بازمی‌گردد.»

وقتی مسلمان از تعبیر «سلام علیکم» استفاده می‌نماید یاد و ذکر خداوند را بر لب جاری نموده و برای مخاطبش دعا کرده است که در تحت اسم سلام الهی قرار گیرد. این کجا و الفاظی همچون «درود» که از اسماء الهی نیست و به معنای درخت و چوب است کجا؟!<sup>۲</sup> آیا سزاوارست مؤمن نام مقدس خداوندی را که معبود و محبوب اوست و در قرآن کریم و لسان معصومین علیهم الصلوة والسلام به کار رفته، ترک نموده و به بهانه احیاء سنت جاهلی ایرانی از لفظ «درود» استفاده نماید.<sup>۳</sup>

در هنگام احوالپرسی مقید بودند که گفته شود: **الحمد لله**. «همه مراتب سپاس و شکر مختص خداوند است.» کلمات عربی که نام خداوند را ندارد، مثل:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۲؛ و مصباح‌المتهجد، ج ۱، ص ۳۲۲.

علامه والد رضوان‌الله‌علیه درباره معنای سلام و سر استعمال آن در شریعت مقدسه، در کتاب معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۲۴ تا ۱۲۷، و در نورملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۲۸ تا ۱۳۱ توضیح و شرحی وافی بیان فرموده‌اند.

۲. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۵۱۶؛ لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۹۳۸۶.

۳. از استعمال لفظ «الو» در برداشتن تلفن نهی میفرمودند؛ چون به معنای شعله آتش است. یا شاید همان «هلو» باشد که از لاتین وارد فارسی شده است و در هر صورت با شأن مسلمان متناسب نیست.

متشکر و ممنون، بدون «الحمد لله» را صحیح نمی‌دانستند، و از استعمال کلمات اجنبی مثل «مرسی» نیز منع میکردند.

مرحوم ملامهدی نراقی رحمه‌الله علیه در جامع السعادات میفرماید: قَدْ رُويَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِرَجُلٍ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَقَالَ: بِخَيْرٍ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ. فَأَعَادَ السُّؤَالَ ثَلَاثَةً، فَقَالَ: بِخَيْرٍ، أَحْمَدُ اللَّهِ وَ أَشْكُرُهُ. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هَذَا الَّذِي أُرَدْتُ مِنْكَ.<sup>۱</sup>

روایت شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مردی احوالپرسی نموده و فرمودند: در چه حالی صبح نمودی؟ گفت: به خوبی. حضرت سؤال را دوباره تکرار فرمودند و او دوباره همان جواب را تکرار کرد. حضرت برای بار سوم سؤال را تکرار فرمودند. این بار در پاسخ عرض کرد: به خوبی، خداوند را حمد و سپاس می‌گویم. حضرت فرمودند: من همین را از تو می‌خواستم.

اگر کسی به ایشان می‌گفت: «صبح بخیر» یا «شب بخیر» میفرمودند: اینها مربوط به فرهنگ غیر مسلمانان است، بجای «شب بخیر» بگوئید: «خدا حافظ» که نام «خدا» در آن وجود دارد. در فرهنگ اسلام باید از «سلام علیکم» و «خدا حافظ» و «فی‌أمان‌الله» استفاده کرد. از تعابیری چون «صَبَّحَكُمُ اللهُ بِالْخَيْرِ» یا «مَسَّاكُمُ اللهُ بِالْخَيْرِ» که میان اهل علم مرسوم است و نام الله و توجه به خداوند هم در آن هست نیز استفاده میفرمودند.<sup>۲</sup>

همچنین بجای «خسته نباشید»، «خداقوت» را بکار می‌بردند. از کودکی که

۱. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۳۷.

۲. در عرف عرب جاهلی مرسوم بوده که می‌گفتند: «عِمَّ صَبَاحًا وَ أُنْعِمَ صَبَاحًا» ولی گویا در دوره اسلامی، مسلمانان آن را به «صَبَّحَكَ اللهُ بِالْخَيْرِ» تبدیل نمودند که مشتمل بر اسم جلاله است. این جمله نیز گرچه مأثور نبوده و حقیر سندی برای آن از رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام ندیده‌ام، ولی با ادب اسلامی متناسب است و استعمال آن منعی ندارد.

در خدمتشان بودیم و از جایی عبور میکردند که کارگری مشغول کار بود، میفرمودند: «خدا قوت». و به یاد ندارم که «خسته نباشید» فرموده باشند.

باری، ایشان بر احیاء اسم جلاله و لفظ مبارک «الله» و خصوصاً ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم» غیرت خاصی داشتند. میفرمودند: همه کارها را با یاد خدا آغاز کنید و حتی اگر یادداشت کوتاهی می نویسید هیچگاه یاد خدا را در آغاز آن فراموش نکنید.

دأب و روش خود ایشان اینطور بود که اگر نوشته‌ای خیلی کوتاه بود، گاهی برای اختصار، آن را با یکی از اسماء الهی شروع کرده و بر بالای آن لفظ «هو» یا «هو العليم» یا «هو الحی» و امثال آن را می نوشتند، و اگر نوشته‌ای متعارف بود آن را با «بسم الله الرحمن الرحيم» ابتداء می نمودند. حتی روی جلد تألیفات و آثار قیم خود را با نام خدا شروع میفرمودند و به تناسب موضوع کتاب یکی از اسماء الله را درج میکردند و به ناشر هم دستور فرموده بودند که به همین صورت کتاب طبع شود؛ مثلاً در بالای طرح روی جلد دوره‌های «الله‌شناسی» و «امام‌شناسی» و «معادشناسی»، «هو العليم» و کتابهایی چون روح مجرد و مهرتابان، «هو الحی» و برخی دیگر از آثارشان «هو العزیز» درج شده بود.

میفرمودند: آنچه سنّت است و در برخی روایات نیز بدان تصریح شده است: لفظ «بسم الله الرحمن الرحيم» است که خداوند را با اسم «الله» و با صفت «رحمن و رحيم» یاد کنیم. مرحوم علامه مجلسی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: و لَزُبَمَا تَرَكَ فِي افْتِتَاحِ اَمْرٍ بَعْضُ شِيعَتِنَا «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» فَيَمْتَحِنُهُ اللّٰهُ بِمَكْرُوهِ و يُنْبِئُهُ عَلٰى شُكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى و الثَّنَاءِ عَلَيْهِ و يَمْحُو فِيهِ عَنْهُ وَصَمَةً تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللّٰهِ.

لَقَدْ دَخَلَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يَحْيٰى عَلٰى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كُرْسِيٌّ، فَاَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ عَلَيْهِ فَجَلَسَ عَلَيْهِ فَمَالَ بِهِ حَتَّى سَقَطَ عَلٰى رَاسِهِ فَاَوْضَحَ

عن عَظْمِ رَأْسِهِ وَ سَالَ الدَّمُ، فَأَمَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاءٍ فَغَسَلَ عَنْهُ ذَلِكَ الدَّمُ. ثُمَّ قَالَ: إِذْ نُ مَنِي. فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى مَوْضِعَتِهِ، وَ قَدْ كَانَ يَجِدُ مِنَ الْمَهَا مَا لَا صَبْرَ لَهُ مَعَهُ، وَ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا وَ تَقَلَّ فِيهَا، فَمَا هُوَ أَنْ فَعَلَ ذَلِكَ حَتَّى أَنْدَمَلَ فَصَارَ كَأَنَّهُ لَمْ يُصِبْهُ شَيْءٌ قَطُّ.

ثُمَّ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمْحِصَ ذُنُوبِ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا بِمَحْنِهِمْ لِتَسَلَّمَ لَهُمْ طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَدْ أَفَدْتَنِي وَ عَلَّمْتَنِي فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَنِي ذَنْبِي الَّذِي امْتَحَنْتُ بِهِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ حَتَّى لَا أَعُودَ إِلَى مِثْلِهِ.

قَالَ: تَرَكُّكَ حِينَ جَلَسْتَ أَنْ تَقُولَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. فَجَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِسَهْوِكَ عَمَّا نُدِبْتَ إِلَيْهِ تَمْحِصًا بِمَا أَصَابَكَ. أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ. فَقُلْتُ: بَلَى يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي لَا تُثْرِكُهَا بَعْدَهَا. قَالَ: إِذَا تَحَظَّى بِذَلِكَ وَ تَسَعَّدُ.<sup>۱</sup>

«چه بسا فردی از شیعیان ما در شروع کاری «بسم الله الرحمن الرحيم» را ترک می کند و خداوند او را به امری ناخوشایند مبتلا می سازد، و با این مصیبت او را بر شکر و ثنای خود متوجه نموده و بواسطه آن، اثر کوتاهی و تقصیر در گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» را از او مرتفع می سازد.

عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد. در برابر حضرت یک صندلی بود، حضرت به او فرمودند بر آن بنشینند. همین که نشست، صندلی کج شد و او افتاد و با سر به زمین خورد و سرش زخم عمیقی برداشت بطوریکه استخوانش پدیدار گشت و خون جاری شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند تا

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵؛ عن تفسیر الإمام علیه السلام.

آب بیاورند و خودشان خونها را از سر او شستند. سپس فرمودند: نزدیک من بیا و دست مبارکشان را بر زخم سر او گذاشتند - در حالی که زخم آنقدر دردناک بود که صبر و طاقتش را برده بود - و دستشان را بر آن کشیدند و از آب دهان خود بر زخم ریختند. هنوز کار حضرت تمام نشده بود که زخم چنان خوب شد که گویی اصلاً چیزی به آن اصابت نکرده است.

سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: ای عبدالله! حمد و شکر مختص خدائی است که وسیله پاک نمودن گناهان شیعیان ما را محتتها و سختیهایشان قرار داد تا آنکه طاعاتشان محفوظ مانده و بر آنها مستحق ثواب باشند.

عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین! مرا بهره‌مند ساختی و تعلیم فرمودی، اگر می‌شود گناهی را که از من سر زد - تا در این مجلس مستوجب چنین بلایی شدم - بمن بنمایانید تا دیگر آن را تکرار نکنم.

حضرت فرمودند: وقتی نشستی «بسم الله الرحمن الرحيم» را ترک نمودی؛ پس خداوند به جهت سهو تو از این کار مندوب و مستحبّ این بلا را قرار داد تا با این مصیبت تو را پاک نماید.

آیا نمی‌دانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای من از خداوند عزّوجلّ حدیث کرد که: هر کار قابل توجهی که بسم‌الله در آن گفته نشود آن کار سامان نمی‌گیرد.

عبدالله عرض کرد: چرا! می‌دانم و این حدیث را شنیده‌ام. پدر و مادرم بفدای شما؛ پس از این دیگر آنرا ترک نمی‌کنم. حضرت فرمودند: پس پیوسته سربلند و سعادت‌مند خواهی بود.

اینکه در میان برخی از متدینین رائج شده که به جای این اسم شریف، از «باسمه تعالی» و امثال آن استفاده می‌کنند، خلاف سنت نبوی و سیره ائمه علیهم‌الصلوة‌والسّلام است. رسول خدا و ائمه اطهار علیهم‌الصلوة‌والسّلام



مکتوبات خود را با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع میفرمودند و بر اظهار و ابراز اسم جلاله «الله» اصرار داشتند، لذا این سنت باید حفظ شود. اظهار این اسامی و ابراز آن، تعظیم شعائر و موجب تذکر و یاد حضرت حق متعال و توجه به عالم معنی است و ترک آن در لسان و کتابت مقدمه رخت بر بستن از خاطر و ذهن انسان است.

خود ایشان از جوانی بر این معنا غیرت داشته و حکایتی را نیز برای ما نقل می‌کردند که در کتاب *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت/سلام* نیز ذکر فرموده‌اند: «ما در زمان طاغوت هر چه داشتیم بر آن اساس داشتیم، پرچم کفر بالای سر ما بود. من وقتی که در نجف بودم، میخواستم إقامه بگیرم، رفتم نزد قنصل نجف، گفتم: باید تقاضا بنویسی. من نوشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم... و فلان و فلان و فلان.» و تقاضا را دادم. گفتم: بسم الله نباید باشد. گفتم: چرا؟ گفت: چرا ندارد، برای اینکه رسم نیست و کاغذها هیچکدام بسم الله ندارد. خلاصه یک ساعت با او بحث کردیم که آخر شما مقرراتی که ندارید، دستوری که ندارید، نظام‌نامه‌ای که ندارید که بسم الله نباید باشد، حالا از اینکه مُد و رسم نیست کسی بسم الله بنویسد، نوشتنش که عیب نمی‌شود، و این فوائد را هم دارد. تازه او آدم متدینی بود، نمازخوان بود، ولی اینطوری بودند. برای یک بسم الله نوشتن عادی بالای سر یک نامه یک ساعت بحث شد تا بالأخره قبول کرد و نامه ما را با بسم الله گرفت.»<sup>۱</sup>

برخی اشکال می‌کردند که: اگر بر بالای نامه‌ها و نوشته‌ها اسم خداوند متعال را درج کنیم ممکن است که بعداً نوشته در دست کسی بیافتد که حرمت آن را مراعات نکند و زیر دست و پا بیافتد یا در سطل زباله قرار بگیرد؛ لذا احتیاط اقتضاء میکند به همان «باسمه تعالی» اکتفاء شود تا هم کار با یاد خدا آغاز شود و هم اسم

۱. *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت/سلام*، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

خداوند متعال در معرض هتک حرمت قرار نگیرد.

ایشان می‌فرمودند: این استدلال صحیح نیست. سیره اهل بیت علیهم السلام بر خلاف این معنی بوده و اهمّیت إحياء این اسامی مبارکه و تعظیم شعائر بیش از این است که به این عناوین ترک شود. ما باید وظیفه خود را در این جهت انجام دهیم و دیگران نیز باید دقت کرده و حرمت کاغذی را که مشتمل بر یاد خداوند متعال است حفظ نمایند، و اگر کوتاهی کردند بر عهده ما چیزی نیست.<sup>۱</sup>

علاوه بر اینکه سور قرآن کریم با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شده است، در موارد فراوانی در سیره آمده است که ائمه عليهم السلام نامه‌ها و توقیعات و حتی یادداشت‌های کوچک خود را با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع نموده‌اند،<sup>۲</sup> و همه

۱. ایشان به این مسأله در جنگ خطّی خود نیز اشاره نموده و در عداد مسائلی که قصد داشته‌اند در تألیفات خود به آن بپردازند، مرقوم فرموده‌اند: «۸. جواز نوشتن «بسم الله الرحمن الرحيم» و آیات قرآنیّه و أسماء الله تعالی در کاغذها و نامه‌ها و در اعلانها و در روزنامه‌جات و لو با علم به آنکه بدست فرّج خارج از اسلام می‌افتد.» (آیت‌نور، ص ۴۴۹)

۲. مرحوم آیه‌الله حاج شیخ علی احمدی میانجی رضوان‌الله‌علیه فصل اول از کتاب نفیس خود: مکاتیب الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به این موضوع اختصاص داده‌اند که همانطور که خداوند متعال در قرآن کریم هر سوره را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز فرموده است، حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز همیشه نامه‌های خود را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز می‌فرموده‌اند و در این باب شواهد متعدّدی ارائه نموده، سپس اینچنین آورده‌اند:  
و الذي يتضح للمتدبر المنصف هو أنّ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم كان مستنّاً بسنة الله تعالی فی افتتاح جميع أموره و كتبه و مراسلاته بالبسملة فحسب. و أما ما نقل عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من الكتب و ليس فيها البسملة فمن آفات الرواة و تلخيص الناقلين و عدم اهتمامهم ببعض الأمور. «آنچه برای شخص متدبر و منصف آشکار می‌شود اینست که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آغاز نمودن همه امور خود و همه نوشته‌ها و نامه‌هایشان به سنت الهی عمل نموده و همه را فقط با بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌فرموده‌اند و برخی از نامه‌هایی که ⇨

این موارد عادهً ممکن است در معرض هتک حرمت قرار گیرد؛ میفرمودند: از ادله قوی بر این مطلب نامه ایست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به خسرو پرویز مرقوم فرمودند و هم در آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحيم» مرقوم نمودند و هم از آیات قرآن کریم و اسم «الله» در خلال آن استفاده فرمودند؛ با اینکه این نامه به شخصی کافر نگاشته شده و کاملاً در معرض هتک حرمت و

از آن حضرت روایت شده است و در آغاز آن بسم الله الرحمن الرحيم وجود ندارد، از آفات راویان حدیث است که جهت خلاصه نمودن روایت و کم اهمیتی به بعضی مسائل، آن را نقل ننموده اند.» (مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله وسلم، ج ۱، ص ۶۵)

مرحوم آیه الله میانجی در مجموع دوره مکاتیب الرسول و مکاتیب الأئمة علیهم الصلوٰة و السلام دهها مورد از نامه ها و نوشته های آن حضرت و ائمه علیهم الصلوٰة و السلام را نقل نموده که با بسمله آغاز شده است، در حالی که برخی از این نامه ها بسیار کوتاه و بعضاً چند کلمه بیشتر نبوده است.

از جمله روایت نموده است از تحف العقول از داود صرمی که در محضر حضرت امام هادی علیه السلام بودم و آن حضرت او امری فرمودند که انجام دهم. وقتی همه کارها را برای من بیان کردند، فرمودند: بگو که چه کارهایی را بنا شد انجام دهی. من نتوانستم همه را آنطور که حضرت فرموده بودند بیان کنم. حضرت قلم و دواتی برداشتند (و به جای اینکه کارها را در کاغذ بنویسند که فراموش نکنم) برای من نوشتند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اذْكُرْهُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ الْاَمْرُ بِيَدِ اللّٰهِ. «بسم الله الرحمن الرحيم، ان شاء الله آن را به یاد می آورم و امر در دست خداست.»

من لبخندی زدم. حضرت فرمودند: چرا لبخند می زنی؟ عرض کردم: خیر است. فرمودند: به من بگو چرا لبخند می زنی؟ عرض کردم: به یاد حدیثی افتادم که برخی از شیعیان از جدتان حضرت امام رضا علیه السلام برای من نقل کرده بودند که زمانی که آن حضرت امر به کاری میفرمودند در کاغذی برای آن شخص می نوشتند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اذْكُرْهُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ. حضرت فرمودند: یا داوود، و لَوْ قُلْتُ: اِنَّ تَارِكَ التَّقِيَّةِ كَتَارِكَ الصَّلَاةِ، لَكُنْتُ صَادِقًا. «ای داوود! اگر بگویم تارک تقیه مانند تارک الصلوٰة است، راست گفته ام.» (تحف العقول، ص ۴۸۳؛ و مکاتیب الأئمة علیهم السلام، ج ۵، ص ۲۳۷)

جسارت قرار دارد.

متن نامه آن حضرت به نقل مشهورتر چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى كَسْرَى عَظِيمِ فَارَسَ:  
 سَلَامٌ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، وَءَامَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَشَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ  
 لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ اللَّهِ؛ فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ  
 إِلَى النَّاسِ كَافَّةً لِأَنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ. أَسْلِمْتُ تَسْلِمًا، فَإِنْ  
 آيَبْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ.<sup>۱</sup>

«بسم الله الرحمن الرحيم از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ فارس، سلام بر آنکه از هدایت پیروی کند و به خدا و رسولش ایمان آورد و شهادت دهد که خدائی جز الله نیست و هیچ شریکی ندارد و محمد بنده و رسول اوست. به سوی دعوت الهی تو را دعوت می‌نمایم: همانا من فرستاده خدا بسوی همه آدمیان می‌باشم تا هر که را زنده است بیم دهم و عذاب بر کافران ثابت گردد؛ اسلام آور تا در سلامت و عافیت از عذاب دنیا و آخرت درائی و اگر امتناع ورزیدی

۱. مکاتیب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم، ج ۲، ص ۳۱۶؛ به نقل از مصادر متعددی همچون: السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۷۷؛ و السیرة لزینی دحلان، هامش الحلبیة، ج ۳، ص ۶۵؛ و یعقوبی، ج ۲، ص ۶۶؛ و البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۶۹؛ و الکامل لابن الأثیر، ج ۲، ص ۲۱۳؛ و الطبری، ج ۲، ص ۶۵۴؛ و أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۴۴؛ و فی ط ۲۴۴: ۱؛ و دلائل النبوة لأبی نعیم، ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ و عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۵۸؛ و إعلام السائلین، ص ۹؛ و جمهرة رسائل العرب، ج ۱، ص ۳۵؛ عن صبح الأعشى، ج ۶، ص ۲۹۶؛ و فی ط عندی: ۳۷۷؛ و إعجاز القرآن، ص ۱۱۲؛ و المواهب اللدنیة للقسطانی شرح الزرقانی، ج ۳، ص ۳۴۰ و ۳۸۹؛ و کنز العمال، ج ۴، ص ۲۷۴.

مرحوم آیه الله احمدی میانجی رضوان الله علیه متن نامه حضرت را با عبارات متفاوتی نیز از برخی مصادر دیگر نقل نموده است که عموماً با بسمله آغاز شده و مشتمل بر آیات قرآن کریم و اسامی مبارکه است.

تمام گناه مجوس بر گردن توست.»

در کتب تاریخ و سیره آمده است که چون نامه به دست خسرو پرویز لعنة الله علیه رسید غضبناک شد و نامه را پاره پاره کرد و به نقلی پس از پاره پاره کردن سوزاند و گفت: چرا این مرد که بنده من است، اسم خود را بر اسم من مقدم داشته است؟<sup>۱</sup>

وقتی خبر به حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، به نقل این شهر آشوب در مناقب، حضرت فرمودند: مَزَّقَ اللهُ مُلْكَهُ كَمَا مَزَّقَ كِتَابِي؛ أَمَا إِنَّهُ سَتَمَزَّقُونَ مُلْكَهُ. وَ بَعَثَ إِلَيَّ بُرَابٍ، أَمَا إِنَّكُمْ سَتَمَلِكُونَ أَرْضَهُ. «خدا پادشاهی او را بدرَد همانطور که او نامه مرا درید! آگاه باشید که به زودی ملک او به دست شما پاره پاره می‌گردد. او بسوی من خاک فرستاده است، آگاه باشید که شما سرزمین او را مالک می‌شوید.» و همینطور شد که حضرت فرموده بودند.<sup>۲</sup>

و نیز از جمله ادله‌ای که بر این معنی دلالت دارد، ماجرای اولین ضرب سکه در حکومت اسلامی است که به دست مبارک حضرت امام باقر علیه السلام انجام شد و آن حضرت امر فرمودند بر یک روی سکه سوره توحید و بر روی دیگر نام «محمد رسول الله» درج شود و سکه‌ها در جامعه اسلامی پس از آن تا سالیان سال با همین اسامی مبارکه ضرب می‌شد؛ با اینکه معلوم است که سکه‌ها در دست افراد مُحدِث به حدیث اصغر و اکبر قرار گرفته و در زیر دست و پا می‌افتند و در معرض انواع هتک حرمت قرار می‌گیرد، ولی با این حال، اهمیت احیاء این اسامی مبارکه و ذکر و یاد خدا و اولیاء خدا که احیاگر نفوس و حرکت‌دهنده آنها به عالم معنا است، بیش از این جهات است.

۱. همان مصدر، ص ۳۲۶ تا ۳۲۹.

۲. مناقب آل‌أبی‌طالب، ج ۱، ص ۷۹.

مرحوم علامه سیّد محسن امین در اعیان‌الشیعة از کتاب محاسن و مساوی ابراهیم بن محمد بیهقی نقل میکند که: کسایمی میگوید: «روزی بر هارون الرشید وارد شدم. وی در ایوان نشسته بود و در برابرش انبوهی از کیسه‌های درهم و دینار قرار داشت که همگی گشوده و باز شده بود.

هارون امر به تقسیم آنها در بین خدمتکاران مخصوص نمود، در حالی که درهمی را که نوشته‌های روی آن آشکار بود در دست گرفته و با تأمل به آن می‌نگریست. از آنجا که با من زیاد گفتگو میکرد، رو بمن نمود و گفت: میدانی اولین کسی که سکه‌های طلا و نقره را به این صورت که می‌بینی نقش زده و نوشتن این کلمات را بر آنها معمول نمود، چه کسی بود؟ جواب دادم: سرورم عبدالملک ابن مروان بود. پرسید: چه عاملی باعث شد دست به چنین کاری بزند؟ در پاسخ گفتم: نمی‌دانم و فقط می‌دانم وی اوّلین شخص بود.

هارون الرشید گفت: من علتش را برایت بیان میکنم. در گذشته صنعت کاغذ در انحصار رومیان بود (و در مصر نیز زیر نظر رومیان کاغذ تولید می‌شد) و اکثر مصریان بر دین پادشاه روم (آئین مسیحیت) بودند و لذا نقشی که بر حاشیه کاغذها می‌زدند به خطّ رومی و بنا به اعتقادشان آب و ابن و روح قدّیس بود.

پیوسته این کاغذها تولید می‌شد و از صدر اسلام استفاده از آن در بلاد مسلمین رواج داشت، تا اینکه عبدالملک خلیفه گشته و متوجّه این امر شد. وی مرد زیرکی بود. روزی کاغذی از این قبیل را از نظر گذراند و در حاشیه آن دقیق شد و از اطرافیان خواست که برای او آنرا به عربی ترجمه کنند. چون معنایش را دریافت بر وی ناگوار آمد و گفت: چقدر برای اسلام ناپسند است که در مملکت اسلامی از کاغذی استفاده شود که این نشان بر آن نقش بسته است و این نشان به دیگر مصنوعات مصر از قبیل لباس و پرده و ظروف و غیره نیز سرایت کرده و در کناره و حاشیه آنها نیز درج می‌شود. چه ناپسند است در مملکت اسلام چنین شهری با

وسعت و جمعیت و ثروتی که دارد کاغذهایی تولید کند که شرک به آن نقش بسته و در تمام نواحی و بلاد پخش گردد.

بی‌درنگ دستور داد به فرماندارش در مصر بنویسند که این نقش را از روی اجناس ساخته شده آن دیار از کاغذ و لباس و پرده و غیر آن بردارد و تولیدکنندگان را ملزم نماید از این پس سوره توحید و آیه: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ را بر حاشیه کاغذها نقش کنند.

(و این طرح کاغذها که الآن می‌بینی بدون هیچ زیادت یا نقص و تغییری همان طرح اوست) و نیز به فرمانداران سائر بلاد اسلامی نوشت کاغذهایی را که بر آن نشان مشرکانه رومیان وجود دارد در محدوده قلمرو خود از بین ببرند و از این پس در نزد هرکس از آن کاغذها یافتند او را با تنبیه شدید بدنی و حبس بلندمدت شدیداً مجازات نمایند.

از آن پس کاغذهای جدیدی با نقش توحیدی رواج یافت و به شهرهای روم نیز برده شد و خبرش در بین آنها پیچید و به گوش قیصر روم رسید. وقتی نقش توحیدی برای او ترجمه شد بر او ناگوار و سنگین آمد و خشمگین شد و در نامه‌ای به عبدالملک نوشت: کاغذهایی که در مصر تولید می‌شود در اختیار ماست و همینطور سائر اجناس آن دیار که بر آن نقش زده می‌شود و اینها همگی از قبل با نقش رومی بوده است، حال تو آنرا از بین بردی. اگر خلفای پیش از تو کارشان صحیح بود تو در خطائی و اگر تو کار درستی انجام داده‌ای آنها به خطا رفته‌اند. هر یک از دو احتمال را می‌خواهی و دوست داری اختیار کن. من هدیه‌ای در خور برایت فرستاده‌ام که دوست دارم دستور دهی آنرا دریافت کنند (و آن هدیه بسیار با ارزش بود) و از تو می‌خواهم نقش همه اجناس را به حالت سابق خود بازگردانی که برآوردن این حاجت تشکر مرا در پی دارد.

وقتی عبدالملک نامه را خواند پیک روم را برگرداند و گفت: بگو نامه تو

جواب ندارد. و هدیه را نیز قبول نکرد. بیک به روم بازگشت. قیصر روم وقتی چنین دید بر هدیه افزود و دیگر بار برای عبدالملک نوشت: به گمانم هدیه مرا اندک یافتی که آنرا نپذیرفتی و پاسخ نامه مرا ندادی. من بر هدیه‌ات افزوده‌ام و تقاضای پیشین خود مبنی بر بازگرداندن نقشها به حالت اولیه را دیگر بار مطرح می‌نمایم. اینبار نیز عبدالملک پاسخ نداد و هدیه را پس فرستاد.

مرتبه سوم قیصر روم نامه‌ای نوشت و در آن خواستار جواب شد و عنوان کرد که: تو نسبت به هدیه و جواب نامه‌هایم استخفاف ورزیدی و حاجت مرا برنیوردی، پس گمان کردم هدیه را کم شمردی آنرا زیاده نمودم ولی تو بازهم به روش اول خود عمل نمودی. من این بار نیز هدیه را بیشتر نمودم. قسم به مسیح! یا دستور میدهمی نقشها را به حال اول بازگردانند یا دستور میدهم درهم و دینار را نقشی بزنند که در آن دشنام به پیامبرت باشد که وقتی آن نقش را ببینی از شرم عرق جبینت را فرا می‌گیرد. و میدانی که درهم و دینار جز در دیار من ضرب نمی‌شود. (و همینطور هم بود و تا آن زمان در دیار اسلامی ضرب سکه متداول نبود) دوست دارم هدیه‌ام را بپذیری و نقش را به حال سابق بازگردانی و با برآوردن خواسته‌ام به من نیکی کرده و باعث آن شوی که روابطمان همچنان استوار بماند.

وقتی عبدالملک نامه را خواند بر او گران آمد و عرصه بر او تنگ شد و با درماندگی گفت: فکر می‌کنم شوم‌ترین مولود اسلام من هستم که باعث جسارت این کافر به ساحت پیامبر اکرم شدم و این ننگی است که تا آخر می‌ماند و امکان محو آن از بلاد اسلام نیست، زیرا سکه رائج در معاملات درهم و دینار رومی است. عبدالملک مسلمانان را فرا خواند و با آنها به مشورت پرداخت. هریک چیزی گفتند، ولی چاره کار را در نزد هیچ یک از آنها نیافت. در آن میان شخصی به نام روح بن زنباع رو به عبدالملک کرد و گفت: تو میدانی چاره کار نزد کیست، ولی به عمد سراغ او نمی‌روی. عبدالملک گفت: وای بر تو مگر او کیست؟ جواب داد:



باقر از اهل بیت پیامبر. عبدالملک گفت: راست می‌گویی، لیکن در مورد او امر بر من مشتبه شده است.

در پی همین پیشنهاد، به کارگزار خود در مدینه نوشت: محمد بن علی بن الحسین [علیهم السلام] را با کمال احترام نزد من بفرست و برای تهیه لوازم سفر و مقدمات آن، دویست هزار درهم به او بپرداز و سیصد هزار درهم نیز برای خرجی سفر وی قرار بده و مشکلات او و کسانی که باید وی را در این سفر همراهی کنند را برطرف کن.

عبدالملک پیک روم را نزد خود نگهداشت تا محمد بن علی [علیه السلام] بر او وارد شد. وقتی داستان را برای وی بازگو کرد، در جواب به او گفت: سخن پادشاه روم بر تو گران نیاید، هیچ جای نگرانی نیست؛ زیرا اولاً خداوند عزوجل امر را و نمی‌گذارد تا تهدید قیصر روم در مورد هتاکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عملی شود. ثانیاً برای این کار چاره‌ای وجود دارد. عبدالملک پرسید: چاره چیست؟

پاسخ داد: همین الآن صنعتگرانی را حاضر کن تا با نظارت مستقیم تو سکه‌هایی از دینار و درهم ضرب کنند و در یک طرف نقش سوره توحید و بر طرف دیگر نام پیامبر اکرم [صلی الله علیه و آله و سلم] و در حاشیه آنها نیز نام شهر محل ضرب و تاریخ ضرب سکه را قرار بده و نقش کن.

[سپس حضرت توضیحاتی مفصل در مورد وزن سکه‌ها و کیفیت ضرب بیان فرمودند و طریقه آن را به صنعت‌گران تعلیم دادند.] سپس عبدالملک به همین صورت عمل کرد، آنگاه محمد بن علی [علیه السلام] امر نمود سکه‌ها را در بلاد اسلامی رواج دهند و همه جا به همین گونه ضرب شود، و به مردم دستور دهد که از این سکه‌ها در معاملات خود استفاده کنند، و هرکس به غیر این سکه‌ها معامله کند محکوم به قتل می‌باشد. و به این ترتیب سکه‌های قدیم را منسوخ و برای تجدید

ضرب و تبدیل به سکه‌های اسلامی به محل‌های از پیش تعیین شده ارجاع دهند. مطابق گفتار محمد بن علی [علیه السلام] کارها انجام شد، آنگاه عبدالملک فرستاده روم را به نزد قیصر بازگرداند تا او را از ماجرا مطلع سازد و برای او پیغام فرستاد: خداوند عزوجل از آنچه در نیت داشتی مانع شد و من به کارگزارانم دستوری مبنی بر باطل نمودن سکه‌های رومی و نقش‌های رومی و کاغذها و پرده‌ها و ظروف و استفاده از سکه‌های اسلامی، ابلاغ نموده‌ام.

اطرافیان پادشاه روم به وی گفتند: تهدید خود را عملی کن. وی گفت: من می‌خواستم با نامه‌ام او را به غضب درآورم و این وقتی عملی می‌شد که سکه‌ها به نشان رومی بینشان متداول بود، حال که اهل اسلام معامله با آن را کنار گذاشته‌اند دیگر فایده‌ای ندارد.

و آنچه محمد بن علی بن الحسین [علیه السلام] درباره نقش سکه‌ها بیان کرده بود تا امروز بر سکه‌ها ثابت مانده است. هارون سخنش را پایان داد و درهمی را که در دست داشت به سوی یکی از خادمانش انداخت.<sup>۲</sup> و<sup>۱</sup>

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۴.

۲. لازم به ذکر است که عملکرد عبدالملک بن مروان در این قضیه دلالتی بر تدین او ندارد. مرحوم علامه والد (ره) در کتاب شریف/امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷ در تعلیقه‌ای خصوصیات زندگی او را بیان نموده‌اند که خلاصه‌ای از فرمایشات ایشان در اینجا آورده می‌شود:

باید دانست که: بسیاری از خلفای جور و امراء آنان، از جهت زهد و عبادت و علم به قرآن و سنت، و علم فصاحت و بلاغت، در درجه کمال بوده‌اند، اما نرسیدن روح یقین به سویدای دلشان آنان را گرفتار غرور و شهوت ریاست نموده و علناً مرتکب محرمات شرعیّه و جنایات و تجاوزاتی گردیده‌اند که به جز حب جاه و عنوان و ریاست، هرگز نمی‌توان برای آن محملی تعیین کرد. خلفای نخستین از این نوع بوده‌اند؛ عبدالله بن زبیر و مأمون عباسی از این نوع بوده‌اند. عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف ثقفی از این نوع بوده‌اند.

حجاج از جهت فصاحت و بلاغت و ایراد خطبه‌های صحیحه و بدون لحن از نوادر ⇨

.....

⇨ روزگار بوده است. وی حافظ قرآن بوده است و براساس استدلال به آیات آن، حکم قتل بی‌گناهان و ابریاء را صادر می‌کرده است و با تکیه زدن به آیه اولوالأمر، مسند و تکیه گاه تخت استبداد و ستم را برای عبدالملک بن مروان در شام تشیید و تثبیت و تحکیم و تقریر می‌نموده است.

عبدالملک مروان قبل از خلافت حلیف مسجد مدینه و صوم و صلوة و قرآن و علم و بیان سنت بوده تا به جائی که برخی وی را یکی از فقهاء مدینه شمرده‌اند، و با همین منظره زیبا و صورت دلپسند وارد در مقام خلافت جائز گردیده است و همین سیمای حق به جانب او و أمثال اوست که امامان شیعه را مقهور و مظلوم و منعزل و محبوس و مقتول و منهدم الدار و اسیر شهرها گردانیده است. و چنان سفک دماء مظلومان نموده که سپهر نیلگون کمتر مانند او سراغ دارد و چنان جام شراب را بالا می‌کشیده است و به شاعران باده‌گسار مدّاح بنی‌امیه صله و جائزه می‌داده است که روزگار دارای گردش و دَوْران به مثابه او کمتر دیده است.

سیوطی در تاریخ الخلفاء، طبع رابع، از ص ۲۱۴ تا ص ۲۲۲ تاریخ عبدالملک را ذکر کرده است و ما در اینجا مختصری از آن را که شاهد مدّعی ما می‌باشد ذکر می‌کنیم: در سنه ۷۳ که دوران خلافت او بوده است حجّاج کعبه را منهدم ساخت و بر هیئت و شکل فعلی آن بازسازی نمود، و با تحریک کسی که سر نیزه خود را مسموم نموده بود بر عبدالله بن عمر نیشی فرو برد و عبدالله مریض شد و بمرد.

و در سنه ۷۴ حجّاج به مدینه رفت و شروع کرد به سختگیری و پی‌جوئی و مؤاخذه و تکلیف غیر قابل تحمل بر اهل مدینه، و بر استخفاف و کوچک شمردن بقایائی که در آن شهر از صحابه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنوز حیات داشتند. و بر گردنها و دستهایشان مهر ثابت مُنَقَّش (علامت و داغ بردگی و غلامی) فرو کوفت؛ مانند اُنس بن مالک و جابر بن عبدالله و سَهْل بن سعد ساعدی؛ فَأِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

(در زمان خرید و فروش بردگان برای آنکه غلامها و کنیزهای اشخاص شناخته شوند و احياناً فرار نکنند و آقای دگری ادعای ملکیتشان را ننماید، بر ظاهر دستها و ظاهر گردنهای بردگان داغ می‌زدند. حجّاج چون به مکه رفت و برای عبدالملک بن مروان بیعت به عنوان بردگی از این ⇨

صحابه اخذ نمود، مهر مذلت و بردگی را همچون بردگان بر مواضع ظاهر و هویدای بدنشان کوفت و داغ زد، تا در برابر انظار و دیدگان عامّه بدین نکبت مشهور باشند. اینجاست که دل سیوطی از این عمل وی رنجیده و با پناه و رجوع به خدا چاره جوئی میکند.

ابن سعد راجع به عبدالملک گوید: وی مردی عابد و زاهد و در میان مدینه پیش از دوران خلافت، اهل نُسک و عبادت به شمار می‌رفت. و یحیی غَسَّانی گوید: عادت عبدالملک آن بود که بسیاری از اوقات نزد اُمّ دَرْدَاء می‌نشست. روزی وی به عبدالملک گفت: بَلَّغْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ شَرِبْتَ الطَّلَاءَ بَعْدَ النَّسْكِ وَالْعِبَادَةِ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ! وَالِدُمَاءَ قَدْ شَرِبْتُهَا! «ای امیر مؤمنان! به من این طور گزارش داده شده است که تو پس از آن عبادتها و پرهیزگاریها، اینک شراب می‌نوشی! گفت: آری سوگند به خدا! و خونهای مردم را همچنین می‌نوشم!»

و نافع گوید: من در تمام مدینه گردش کرده‌ام، هیچ جوانی را مجاهدتر در عبادت و فقیه‌تر و پرهیزگارتر و کتاب خدا را بهتر و استوار قرائت کننده‌تر از عبدالملک بن مروان ندیده‌ام.

و أبو الزناد گوید: فقهای مدینه عبارتند از: سعید بن مُسَيَّب، و عبدالملک بن مروان، و عُرْوَةُ بن زُبَيْر، و قَبِيصَةُ بن دُوَيْب. و از عبدالله بن عمر چون پرسیدند: شما ای گروه مشایخ قریش! نزدیک است که زمانتان بسر آید، در آن صورت بعد از شما ما در مسائل خودمان به چه کس مراجعه نمائیم؟! ابن عمر گفت: مروان بن حکم در مدینه پسری دارد. از او پرسید!

عبدالملک دوستی داشت. روزی او بر شانه وی زد و گفت: چون پادشاهی اُمّت محمّد را نمودی تقوای خدا را پیشه گیر! گفت: وای بر تو! مرا از این سخن واگذار! مرا چه کار با سلطنت بر اُمّت محمّد؟! گفت: در اداره امورشان تقوای خدا را مورد عمل قرار بده!

یزید بن معاویه لشگری به سوی اهل مکه گسیل داشت. عبدالملک گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ! أُيْبَعْتُ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ! «من پناه می‌برم به خداوند! آیا به سوی حرم خداوند لشکر می‌فرستند؟!» یوسف که مرد یهودی تازه مسلمان بود، دست بر شانه او زد و گفت: جَيْشُكَ إِلَيْهِمْ أَعْظَمُ. «لشکر تو به سوی اهل حرم خدا عظیم‌تر می‌باشد.»

یحیی غَسَّانی گوید: چون مسلم بن عَقْبَةَ در مدینه فرود آمد، من در مسجد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شدم و در کنار عبدالملک نشستم. عبدالملک به من گفت: آیا تو از این سپاه

.....

« هستی؟! گفتیم: آری. گفت: ثَكَلْتَكِ أُمَّكَ! «مادرت به عزایت و سوگت بنشیند!» آیا میدانی تو برای قتال و مبارزه با کدام کس حرکت می‌کنی؟! به قتال و مبارزه با اوّلین مولودی که در اسلام به دنیا آمده است، و با پسر حواری پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و با پسر ذاتِ النَّطَاقَيْنِ، و با آن کس که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَنَكُ او را برداشته‌اند. سوگند به خداوند اگر روز نزد او بروی او را روزه دار می‌یابی! و اگر شب به نزد او بروی وی را به عبادت و نماز قائم می‌یابی! بنابراین هر آینه تمام مردم جهان چنانچه برای قتال با او پشت به پشت داده یکدیگر را همراهی نمایند، خداوند جملگی آنان را به رو در آتش می‌افکند. و چون نوبت خلافت به عبدالملک رسید وی ما را در معیتِ حَجَّاجِ به سوی او فرستاد تا اینکه او را کشتیم.

و ابن‌ابی‌عائشه گفته است: چون خلافت به عبدالملک تفویض شد، قرآن در دامنش بود و مشغول خواندنش بود. قرآن را به روی هم گذارد و گفت: هَذَا آخِرُ الْعَهْدِ بِكَ! «این آخرین زمان قرائت من است از تو، و اینک به پایان رسیده است!»

و مالک گفته است: من از یحیی بن سعید شنیدم که می‌گفت: [اوّلین] کس که در مسجد النبی ما بین ظهر و عصر نماز می‌گزارده است عبدالملک بن مروان و جوانانی با او بوده‌اند. عادتشان این بود که چون امام جماعت، نماز ظهر را اقامه می‌کرد، ایشان بر می‌خاستند و تا وقت رسیدن نماز عصر به نوافل اشتغال می‌داشته‌اند. به سعید بن مسیب گفتند: ای کاش ما هم بر می‌خاستیم و همچون این گروه نماز می‌خواندیم. سعید بن مسیب در پاسخشان گفت: لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ بِكَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ! وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ. «عبادت کردن، به بسیار بجا آوردن نماز و روزه نمی‌باشد بلکه فقط عبادت عبارت می‌باشد از تفکر در امر خدا و ورع از محرّماتِ الهیه!»

مروان بن حکم ولایت عهد خود را پس از پسرش عبدالملک، برای سعید بن العاص مقرر نمود. عبدالملک برای آنکه سلطنت به اولاد خودش نصیب آید، او را کشت. و این کشتن او اوّلین غدر و مکرری بود که در اسلام به وقوع پیوست.

و در وقت وصیت به پسرش ولید می‌گوید: ای ولید! اتَّقِ اللَّهَ فِيمَا أَخْلَقَكَ فِيهِ. تا آنکه گوید: نظر عطف و توجّهت را بر حَجَّاجِ معطوف دار! اوست که منبرها را برای شما آماده و مهیا «

ساخته است. و ای ولید! اوست شمشیر تو و دست و بازوی قدرت تو بر علیه آن کس که با تو بستیزد و دشمنی کند! درباره او به گفتار احدی گوش فرا مدار! نیاز تو به او بیشتر است از نیاز او به تو! چون بمردم، مردم را به بیعت خود فراخوان، کسی که با سرش بگوید: این طور! (یعنی بیعت نمی کنم!) تو با شمشیرت به وی بگو: این طور (یعنی سرت را از بدنت بر می دارم!) چون حالت احتضار برای عبدالملک رخ داد، پسرش ولید بر وی وارد شد، عبدالملک به این شعر تمثّل جست:

كَمْ عَائِدٍ رَجُلًا و لَيْسَ يَعُوذُهُ إِلَّا لِيَعْلَمَ هَلْ يِرَاهُ يَمُوتُ؟

«چه بسیار افراد عیادت کننده از شخص مریضی می باشند که غرض و منظورشان از عیادت چیزی نمی باشد مگر آنکه بدانند که آیا می توانند مرگ او را ببینند؟!» پسرش ولید شروع کرد به گریستن. عبدالملک گفت: آیا به مثابه کنیزان گریه می نمائی؟! چون من مردم، کمر خود را محکم ببند و ازار بر تن کن! و پوست پلنگ را بپوش! و شمشیرت را برگردنت و شانهات بگذار! و هر کس که در برابرت خودی نشان دهد، گردنش را بزن، و هر کس سکوت اختیار کند، به مرض خودش مرده است.

و محدّث قمی در *تتمّة المنتهی*، طبع سوم در ص ۸۳ و ص ۸۴ گوید: عبدالملک بن مروان پیش از آنکه بر تخت نشیند پیوسته ملازم مسجد بوده و قرائت قرآن می نمود و او را «حمامة المسجد» می نامیدند و زمانی که خبر خلافت به او رسید مشغول تلاوت قرآن بود قرآن را بر هم نهاد و گفت: «سلام عليك! هذا فراقُ بَنِي و بَيْنِكَ».

راغب در *محاضرات* بعد از نقل این قضیه گفته که: عبدالملک می گفت که: من مضایقه داشتم از کشتن مورچه و الحال حجّاج برای من می نویسد که: فئامی از مردم را کشته و در من هیچ اثر نمی کند.

باری این مطالب تحریر افتاد تا معلوم شود: جمیع حکام جور و والیان ستم پیشه که هنوز شرح حال آنان روی تاریخ را سیاه کرده است افراد سبیل کلفت، و ریش تراش، و غداره کش، و جاهل به مسائل و احکام دین در ابتدای امرشان نبوده اند، بلکه به صورت ظاهر اهل صلاح و عبّا و ردا و حنک بوده و برای نماز جمعه مداوم و خطبه، خودشان حتماً حضور می یافته اند. و تا

باری، ایشان بر ذکر لعن بر اعداء محمد و آل محمد در ذکر صلوات و خطبه منابر نیز تأکید داشتند. در این باره در /امام‌شناسی میفرمایند:

«یکی از موارد اشتباه، حذف لعن بر اعداء محمد و آل محمد می‌باشد که سابقاً همیشه در دنبال صلوات و درود بر پیامبر و آل او در خطبه‌ها و خطابه‌ها و سخنرانیها و کتب و مجلات، عنوان نفرت و لعنت بر دشمنانشان، امری ثابت و غیر قابل تفکیک بود. و اینک فقط و فقط در همه جا به صلوات اکتفا می‌کنند، به بهانه وحدت میان شیعه و سنی. و غافلند از آنکه آنچه مخالف وحدت می‌باشد لعنت بر خصوص افرادی به نام و نشان آنهاست. اما به عنوان اعداء آل محمد، همه عامه و خاصه متفق القول بر جواز و یارجحان آن هستند، شما اگر از ابوبکر و عمر و عثمان هم بپرسید: لعنت بر دشمنان آل محمد چطور است؟ می‌گویند: بسیار خوب است. اما ایشان دشمنان آل محمد را دگران میدانند، و خودشان مدعی تولی می‌باشند. حتی معاویه در قنوت‌های نمازش که بر علی و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و قیس بن سعد بن عباده و ... لعنت می‌فرستاد، مدعی بود که ایشان اهل بیت پیامبر نیستند. بلکه آل پیغمبر زنهای او همچون عائشه و حفصه و خواهر خودش ام‌حبیبه می‌باشند. در این صورت لعن بر اعداء آل محمد بدون محذور می‌باشد.»<sup>۱</sup>

دقت و حساسیت مرحوم والد رحمه‌الله‌علیه در مسأله تحفظ بر الفاظ و اصطلاحات اسلامی به اندازه‌ای بود که استعمال الفاظ عام و مشترک بین مسلمانان و غیرمسلمانان را بجای اصطلاحات اختصاصی اسلام، به هیچ وجه روا

---

⇨ آخر عمر هم با همین شکل و شمایل با قبا و ردا در صحنه حضور می‌یافته‌اند. چرا که در آن عصر جز این متاع در بازار عامه مسلمانان کالائی خریدار نداشت. اما دیو شهوت و کلب خشم و غضب و باده غرور و محبت‌جاه و ریاست و پندارهای پوچ، چنان ایشان را احاطه کرده بود که خود را خدای روی زمین میدانستند. (رجوع شود به: /امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۱۸۸)

۱. /امام‌شناسی، جلد ۱۸، ص ۲۴۰.

نمی دانستند؛ مثلاً یکی از پیشنهادهای ایشان در اوائل انقلاب، تشکیل وزارت «امر به معروف و نهی از منکر» بود. ایشان استعمال لفظ «فرهنگ و ارشاد» را بجای «امر به معروف و نهی از منکر» صحیح ندانسته، در کتاب ولایت فقیه در حکومت/اسلام، در این باره میفرمایند:

«حقیر در نامه‌ای که بر پیش نویس قانون اساسی خدمت رهبر کبیر انقلاب نوشتم، متذکر شدم که باید وزارتی به نام «امر به معروف و نهی از منکر» تشکیل بشود تا اینکه به وظائف خود عمل نماید. این نامه، به عنوان ضمیمه کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت/اسلام به طبع رسیده است. و اکنون این وزراتخانه به نام «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» تشکیل شده است، ولیکن نه به آن صورتی که متکفل تمام اطراف و جوانب مسأله باشد و منکر را من جمیع الجهات شناخته و از آن نهی کند، و معروف را من جمیع الجهات در زیر پوشش خود قرار داده و بدان امر نماید.

وانگهی لفظ «فرهنگ و ارشاد اسلامی»، مانند لفظ «امر به معروف و نهی از منکر» نیست. در اسلام، اصطلاح «امر به معروف و نهی از منکر» آمده است و ما هم باید بر همان اساس وزارتی تشکیل بدهیم که نظر اسلام تأمین شود. فرهنگ و ارشاد، دو عبارت مطلق و عام است و در هر مکتب و مذهبی استعمال می شود، حتی در میان یهودیها و زرتشتیها و کمونیستها؛ اما «امر به معروف و نهی از منکر» از مصطلحات اسلام است و نباید از آن تجاوز کرد.

لفظ را هم نباید تغییر داد؛ زیرا گرچه اسم، وزارتخانه ارشاد اسلامی است و شامل ارشاد غیر اسلامی نمی شود، اما لفظ «ارشاد» یک معنی عامی است. ارشاد یعنی راهنمایی و هدایت بسوی رشد و ارتقاء؛ و این کلمه‌ای است که آن را هم مسلمان استعمال میکند و می پسندد و هم غیر مسلمان. یهود و نصاری و بودائیها و سیکها و سوسیالیستها و غیرهم نیز مردم خود را به نحو خوبی ارشاد می کنند. اما



«امر به معروف و نهی از منکر» با این لفظ در میان ایشان نیست؛ چرا که معروف اسلام و منکر اسلام در میان آنان وجود ندارد. این لغت و اصطلاح و بالتّیجه این عنوان، اختصاص به اسلام دارد.

پس همانطوری که ما در واقع دنبال حقیقت میگردیم، ظواهر و عبارات را هم نباید تغییر داده و مصطلحات اسلامی را نباید عوض کنیم.

مثلاً در نامه‌ها طبق سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سیره ائمه اطهار باید «بسم الله الرحمن الرحيم» بنویسیم. «بسم الله الرحمن الرحيم» از اختصاصات اسلام است و این لفظ را یهود و نصاری استعمال نمی‌کنند. أمّا «باسمه تعالی» اینچنین نیست؛ و آن یک لفظ عامّ و مشترکی است بین مسلمان و غیر مسلمان، و همه «باسمه تعالی» می‌گویند. بنابراین، وقتی مسلمان باسمه تعالی می‌گوید، گرچه همان خدای وحده لا شریک له را در نظر گرفته است، ولی یک لفظی را آورده است که سائر فرّق هم در آن لفظ با او مشترک هستند. أمّا این لفظ کجا، و یک دنیا عظمت و جلال «بسم الله الرحمن الرحيم» کجا؟! بنابراین، در اینجا حتماً بایستی «بسم الله الرحمن الرحيم» استعمال کرد و آن عظمت و ابّهت صدر آیات قرآنی، و عمق و اصالت رحمانیت و رحیمیت خداوند را آشکارا نمود.

بر همین اساس است که قرآن مجید هر سوره‌ای را که می‌خواهد ابتداء کند، با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز می‌کند. همچنین در ابتداء هر کاری باید انسان بسم الله الرحمن الرحيم بگوید. در ابتدای نامه‌ها و سائر امور روزمره باید انسان اینطور رفتار کند. زیرا که اگر اصطلاح را از دست بدهد، به دنبال رفتن اصطلاح، مصطلح نیز از بین می‌رود. با از بین رفتن اسم، مسمی از بین خواهد رفت.

ما باید بگوئیم مسلمانها «نماز» می‌خوانند نه اینکه «نیایش» می‌کنند. «نیایش» یعنی دعا و توجّه به سوی خدا؛ و هر عبادتی را که اعمّ از نماز است نیایش می‌نامند. یهود و نصاری و حتی بعضی از فرّق باطله هم برای خودشان نیایش

دارند. ولی لفظ «صلوة» از اختصاصات اسلام است. «زکوة» از اختصاصات اسلام است. ما باید در لفظ هم تابع اسلام باشیم.

مسأله استعمال اصطلاحات یک مسأله بسیار مهمی است. بسیاری از همان ألفاظ اصيل که در قرآن و سنت آمده و در میان ما رائج بوده است، کم کم از بین رفته و ألفاظ و مصطلحات دیگری جایگزین آنها گردیده است و بدنبال آن، مسمیات و مصطلحات هم از بین رفته‌اند. و این هم مسأله بسیار ذی‌اهمیتی است که باید ولی فقیه آن را مد نظر داشته باشد.<sup>۱</sup>

میفرمودند: بسیاری از اصطلاحاتی که سابقاً در زبان متدینین و مؤمنین شایع بوده، از مصادیق تعظیم شعائر الهی محسوب می‌شود و باید حفظ گردد. استفاده از این اصطلاحات نشان‌دهنده اتمام به معانی آنهاست و شنیدن آنها یادآور شعائر و سنن الهی است. استعمار مکار سعی میکند که این کلمات را از جامعه اسلامی حذف کند تا این شعائر فراموش شود و ما باید با ننگه‌داشتن این کلمات، عظمت شعائر اسلامی را حفظ نماییم.

میفرمودند: در زمان تحصیل در قم یک روز ظاهراً پس از نماز جماعت، خدمت مرحوم آیه‌الله حجّت قدس سرّه رفتیم. مطالبی ردّ و بدل شد. پرسیدند: لمعه را نزد چه کسی می‌خوانید؟ عرض کردم: خدمت آقا شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی. با انکار پرسیدند کجا؟! دوباره عرض کردم: آقا شیخ عبدالجواد سدهی. برای بار سوّم هم همان سؤال را با حال تعجب تکرار فرمودند و بنده جواب دادم، در حالی که مرحوم سدهی در آن زمان لمعه گوی معروف قم بودند. ناگهان با لحنی خاص فرمودند: آقای حاج شیخ عبدالجواد سدهی، آقای حاج شیخ عبدالجواد. بنده فهمیدم که می‌خواسته‌اند به حقیر تعلیم دهند که لفظ «حاج» را نباید از زبان

۱. ولایت فقیه در حکومت/اسلام، ج ۳، ص ۲۵۴ تا ۲۵۶.

انداخت و از آن روز عزمم را جزم نمودم که هیچ‌وقت لفظ «حاج» از زبانم نیافتد. خودشان دائماً افرادی را که به حجّ مشرّف شده بودند، با کلمه «حاج» نام می‌بردند و به دیگران هم تذکّر میدادند و حتّی در صدازدن پزشکان و مهندسان که آوردن این القاب متداول نیست، حتماً لقب حاج را می‌آوردند: آقای دکتر حاج محمد توسّلی، آقای مهندس حاج عبّاس هادیزاده و ...

لفظ «حاج» یادآور فریضه حجّ است که از مهمترین شعائر الهی است و باید کسی که به حجّ مشرّف شده و این شرافت روزی او گشته، بالفظی متمایز از دیگران صدا شود تا اهمّیت و عظمت حجّ همواره آویزه گوش مسلمانان باشد.

در باره لفظ «سید» نیز تعصّبی خاصّ داشتند، چون این لفظ یادآور انتساب به حضرت رسول اکرم، حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله و صلوات‌علیهم است و با استفاده آن یاد آن بزرگواران همیشه زنده می‌ماند و به موجب آن، مسلمانان بیشتر موفّق می‌شوند احترام خاصّ سادات را مراعات نمایند.

در کتاب *خاطرات همفر* در ضمن شمردن نقاط قوّت اسلام و علل پیشرفت مسلمانان می‌نویسد:

«۱۷. و در میان مسلمانان گروه بسیار زیادی از منسوبین به پیامبر اسلام - فرزندانش - وجود دارند که مردم را به یاد پیامبر می‌اندازد و پیامبر را همیشه در میانشان زنده نگاه میدارد.»<sup>۱</sup>

و نیز در بیان توصیه‌هائی که برای بیان از بین بردن عوامل نیرومندی مسلمانان آمده گوید:

«۱۷. اما سادات و اهل بیت رسول، لازم است در نسب آنان تشکیک کنیم و

---

۱. *خاطرات مستر همفر*، ص ۱۰۰.

بگوئیم: معلوم نیست که اینان به رسول منسوب باشند و نیز لازم است افراد بسیاری را در لباس سیادت درآورد و عمامه سبز و سیاه بر سرشان گذاشت تا بر مردم اشتباه شود و به سادات و منسوبین به اهل بیت بدبین شوند و هرجا سیدی را دیدند در نسب او شک کنند. و نیز لازم است که عمامه‌ها را از سر مردان دین و سادات برداریم و آنان را خلع لباس کنیم، تا نسب اهل بیت ضایع شود و تا رجال دین از احترام مردم برخوردار نباشند.<sup>۱</sup>

خود ایشان در اوائل، وقتی نام خود را می‌نوشته‌اند لفظ «سید» را نمی‌آورده‌اند، ولی بعدها مقید بودند که حتی وقتی اسم خود را می‌نویسند کلمه سید را نیز در اول آن ذکر نمایند.

مرحوم مبرور آقا سید محمدحسن قاضی رحمة الله علیه فرزند مرحوم آية الحق والعرفان حاج میرزا علی آقای قاضی قدس سره کتابی درباره زندگی نامه والد معظمشان تألیف نموده و نام خود را در آغاز آن بدون لفظ «سید» ذکر کرده بودند. علامه والد در نامه‌ای که درباره این کتاب بدیشان نوشته‌اند از جمله میفرماید: «ترک لفظ سید برای سادات جائز نیست، بلکه برای کسی که به شرافت سیادت نائل گردیده است، ذکر نکردن آن در امضاءهای خود، نوعی از انکار است.»<sup>۲</sup>

فرزندان و دامادها و نوادگان پسر را همیشه با عنوان «سید» و مخدرات را با الفاظی مثل «علویّه» و «سیده» در آغاز اسم یا با لفظ «سادات» در پایان آن صدا میکردند؛ مانند: علویّه فاطمه یا سیده زهرا یا زهراسادات.

بر اساس عظمتی که برای علوم اسلامی و معارف قرآن و اهل بیت

۱. همان مصدر، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲. صفحات من تاریخ الأعلام، ج ۱، بخش «ملحق» آخر کتاب، ص ۴.

علیهم‌السلام قائل بودند، طلاب علوم دینی و عالمان دین را دارای حرمتی مخصوص میدانستند و از هرگونه تکریم و تعظیم ایشان دریغ نمی‌نمودند و می‌فرمودند: «طلاب علوم دینی به همان مقدار بر اطّبا و مهندسین شرافت دارند که علم قرآن و شریعت بر علوم طبیعی همچون پزشکی و مهندسی شرافت دارد.» و یک طلبه جوان که تازه وارد حوزه شده را بر یک پزشک یا مهندس میانسال مقدّم میداشتند.

این احترام به گونه‌ای بود که پزشکان و مهندسان مؤمن و متدیّنی که در سلک شاگردان سلوکی ایشان بودند آرزو میکردند که به جای تحصیل آن علوم، به تحصیل علوم دین پرداخته بودند و چون خودشان توفیق تحصیل این علوم نصیبشان نشده بود، با شوق و رغبت فراوان فرزندان و نزدیکان خود را تشویق به علوم اسلامی می‌نمودند.

بر همین اساس، همیشه طلاب غیرسید معّم را با لفظ «شیخ» و طلاب غیرمعّم را با لفظ «میرزا» صدا می‌زدند و اگر این الفاظ از زبان کسی می‌افتاد، حتماً تذکر میدادند که بگوئید: آقای شیخ محسن، آقای میرزا محمّد و ...<sup>۱</sup>

درباره علما و فضلا نیز مقیّد بودند القاب معمول را مانند «آیه‌الله» برای مجتهدین و «حجّة‌الاسلام والمسلمین» و «ثقة‌الاسلام» را هر یک با دقّت در مورد

---

۱. «میرزا» در اصل به معنای «امیرزاده» و «شاهزاده» است. (فرهنگ معین، ص ۴۴۹۱) ولی در طول تاریخ تبدیل به لقب احترام شده است. در فرهنگ سخن در معانی میرزا گوید: «عنوانی احترام‌آمیز برای اشخاص باسواد غیرروحانی: میرزا تقی‌خان فراهانی معروف به امیرکبیر. (فرهنگ سخن، ج ۷، ص ۷۵۶۲)

این کلمه در دوره‌ای در میان اهل علم برای احترام به معّمین نیز خصوصاً سادات اطلاق می‌شده است؛ مانند آیه‌الله میرزا محمّدحسن شیرازی و آیه‌الله میرزا محمّدتقی شیرازی رضوان‌الله‌علیهما.

خود بکار ببرند.

میفرمودند: عده‌ای اگر کسی دکتر باشد حتماً او را با لفظ «دکتر» نام می‌برند و گاهی از چند سال قبل از گرفتن دکتر، آقای دکتر می‌گویند، ولی به علمای اسلام که می‌رسند «آیه‌الله» و «شیخ» و ... را حذف می‌کنند و می‌گویند: آقای حائری، آقای بروجردی. گویا می‌خواهند نام آیه‌الله فراموش شود.

همانطور که در جنگ خود مرقوم فرموده‌اند: <sup>۱</sup> نظر شریفشان بر آن بود که به کاربردن الفاظی چون «دکتر» درباره فضلالی حوزه جایز نیست، چون علوم اسلامی آنقدر عظمت دارد که داشتن مدرک دکتر در پزشکی یا دیگر رشته‌ها هیچ شرافتی محسوب نمی‌شود و افزودن این لفظ به آغاز نام فضلالی حوزه موهم آنستکه گویا داشتن این مدرک فضیلتی محسوب می‌شود. گذشته از آنکه علوم حوزه آنقدر از نظر محتوا و قوّت علمی غنی است که یک طلبه فاضل در حوزه به مراتب از نظر علمی از یک نفر دکتر دانشگاهی قوی‌تر است.

بنابراین به هیچ وجه نباید گفت: «حجّة الاسلام والمسلمین دکتر ...» چه رسد به آنکه گفته شود: آیه‌الله دکتر مفتّح یا آیه‌الله دکتر بهشتی رحمة‌الله علیهما. وقتی علم و دانش یک مجتهد در حوزه معادل با چندین عدد دکترای غیرحوزوی است و شرافت آن علم هم بارها بیشتر از شرافت علوم دیگر، چه جای آن که لفظ «دکتر» در کنار «آیه‌الله» آورده شود؛ این کار جز شکستن حرمت و مقام بزرگان هیچ حاصلی ندارد.

۱. در جنگ خطّی ۶ مرقوم فرموده‌اند: «به اشخاص معّم که در دانشگاه تحصیل کرده‌اند دکتر گفتن جائز نیست؛ زیرا این لقب از القاب مکتب اروپائی‌هاست و برای شخص معّم نه آنکه افتخار نیست، بلکه موجب تعظیم مکتب کفر و تحقیر شرع است. غنای علمی مکتب شرع بقدری است که برای خارجیان جای تجلیلی باقی نمی‌گذارد.» (جنگ خطّی ۶، ص ۳۲ و ۳۳؛ و آیت‌نور، ج ۱، ص ۴۵۳)

در کتاب شریف/مأم‌شناسی در این باره می‌فرمایند:

«یکی از موارد اشتباه، حذف کلمه «سید، شیخ، میرزا» می‌باشد که در روزنامه‌ها و مجلات و کتابها و وسائل پخش خبر و غیرها ابدأ کلمه «سید» یا «شیخ» یا «میرزا» را استعمال نمی‌کنند.

لابد دلیلشان اینست که این الفاظ، عبارت عربی است و لسان عربی، اجنبی است و ما ایرانیان که باید به اصل خویشتن بازگشت نمائیم نباید اینها را استعمال کنیم.

البته این بهانه است. حق مطلب آنست که آنان از روح سید مرتضی، و سید رضی، و سیدابن طاووس، و سید محمدباقر شفتی، و سایر سادات می‌گیرزند. و از روح شیخ مفید، و شیخ صدوق، و شیخ طوسی، و از روح میرزا محمدحسن شیرازی، و میرزا محمدتقی شیرازی، و میرزا محمدحسین نائینی، و امثالهم می‌گیرزند، و بردن نام و لقبشان به عنوان نمونه‌های علم و القاب بارز ریاست در تشیع و اسلام هراس دارند.

و گرنه عنوان «دکتر» و «پروفیسور» در کلماتشان و امضاهایشان فراوان است. ایشان با خصوص لغت عرب چون لغت قرآن و لغت نهج‌البلاغه و لغت روایات و فقه و تفسیر می‌باشد دشمنی دارند، نه با مطلق لغت اجنبی، و گرنه ببینید این لغات روزمره که هر عالم و عامی استعمال میکند؛ مانند پارکینگ و پلاک و نمره و فامیل و ایده و امثالها، بقدری فراوان است که از إحصاء بیرون می‌باشد.

آنها در اخبار می‌گویند: آیه‌الله عبدالکریم حائری. و لفظ «شیخ» را که سند عظمت و علم و ریاست علمی است از سرش إسقاط می‌کنند. اما محال است که لفظ «دکتر» را بردارند و بگویند: سید محمدحسین بهشتی؛ حتماً و حتماً می‌گویند: دکتر بهشتی و دکتر مفتّح.

حالا ما به أطبّا و حکمای علم طبّ کار نداریم که لفظ دکتر را از سابق جزو

اسم خود نموده و به جای حکیم‌باشی استعمال می‌کنند، گفتار ما در متخصصین ادبیات و یا فلسفه اسلامی است که بجای لفظ «مجتهد» که سابقاً فخریه آنان به حساب می‌آمد، اینک لفظ «دکتر» جانشین آن شده است، و حتّی با این لفظ هم امضاء می‌کنند.

باری، سخن بر خصوص کلمه «سید» و «شیخ» و «میرزا» بود که اینها از مزایای اسلام و القاب خاصّه و معرّف مکتب و آئین است و با مشکلات و زحمتهای جانفرسای شهداء و علمای اسلام و شیعه در طول چهارده قرن به دست آمده است؛ حیف است آنها را به رایگان زود از دست بدهیم!

رسالت شیعه و مکتب امام غائب دوازدهمین امام، عالی‌ترین و راقی‌ترین و جان‌بخش‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین مکتب می‌باشد که نه تنها در خصوص زمان ظهور، بلکه در زمان انتظار و فرج نیز مشکلات بشر را حلّ میکند و آنان را از بن‌بستهای غیرقابل فرار برون کشیده، در شاهراه صراط مستقیم با آرامش فکر و خیال و اطمینان قلب، به مقصد اقصای انسانیت و مقصود اعلای بشریت رهسپار می‌سازد.

ما چرا با تبدیل و تبدّل بعضی از اصطلاحات، امام زمان را فراموش کنیم، و فقط با لفظی از او به زبانمان اقتصار نمائیم؟! این مکتب حیات‌آفرین است که برای بنی‌آدم داروی خوش و آرام‌بخش و مؤثر می‌باشد. این دارویی است که بشر به دنبال آن میدود و از هر سو در طلب آن بر می‌خیزد.<sup>۱</sup>

باری، فضلالی حوزه باید بیشتر به این ظرائف التفات نمایند و گرنه از همه جا غافل، ناگهان می‌بینند عده‌ای در لباس خیرخواهی، علوم دنیوی و بی‌اصالت را در مقابل علوم قرآن و سنّت علم نموده و به جای علم حقیقی جای زده‌اند و

۱. امام‌شناسی، جلد ۱۸، ص ۲۴۲.



حوزه‌های علمیّه را که مهد علم و تحقیق و ابتکار و دقت است، در ردیف دانشگاه‌ها و بلکه پائین‌تر از آن معرفی می‌نمایند.

مرحوم علامه والد رحمه‌الله‌علیه، اطاق بزرگ منزل که برای میهمان استفاده می‌شد را همیشه با منبر مزین نموده و می‌فرمودند: اینجا «حسینیه» است و از لفظ «سالن» و «پذیرائی» استفاده نمی‌نمودند. وقتی می‌شود نام مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام را بر زبان جاری نمود و اطاق را با آن نام مقدّس متبرک کرد، چرا انسان از کلمه دیگری استفاده نماید؟! نام «حسینیه» بدان معناست که استفاده اصلی این اطاق، مجلس عزا و ذکر مصیبت آن حضرت است و حضور میهمانان در مناسبت‌های دیگر در این اطاق ثانیاوبالعرض است.

بر اساس غیرتی که بر زبان قرآن کریم داشتند شاگردان خود را ترغیب می‌نمودند که زبان عربی را بیاموزند و به فرزندان خود نیز در حدّ وسع و توان بیاموزند. آموختن زبان انگلیسی را در حدّ ضرورت که انسان مثلاً بتواند عبارات انگلیسی را بر روی بسته قرص یا روی لوازم منزل بخواند بلامانع و مطلوب میدانستند، ولی از آن بیشتر را فقط برای کسانی مصلحت میدانستند که در رشته‌هایی تحصیل می‌کنند که احتیاج به زبان انگلیسی دارد یا از سوی حکومت اسلام موظّف به تبلیغ دین اسلام و فعالیت‌های فرهنگی در دیگر کشورها هستند. و روی همین جهت، در آغاز انقلاب، در میان کمیته‌هایی که در مسجد قائم عجل‌الله‌فرجه تشکیل دادند، کمیته‌ای را به آموزش زبان عربی و زبانهای خارجی اختصاص دادند.

می‌فرمودند: تا وقتی علوم و معارف قرآن هست و عمر انسان برای آموختن آن هم کفایت نمی‌کند، دیگر نوبت به آموختن زبان کفار نمی‌رسد.

برای طلاب و اهل علم نیز آموختن زبان انگلیسی را ترغیب نمی‌کردند، مگر برای کسانی که دروسشان تمام شده یا براساس تشخیص حاکم اسلامی وظیفه‌شان

تبلیغ در کشورهای خارجی و مطالعه آثار علمی به زبان انگلیسی است. آموختن زبان انگلیسی برای کسانی است که مجتهد یا قریب الاجتهادند و برای طلاب مبتدی مضراتش عموماً بیش از منافع آن است و موجب انحراف آنها از تمرکز در تحصیل و اشتغال به مسائل جنبی میگردد و لذا به حسب اصل اوّلی، مطلوب نیست.

کسی که هنوز به درجه اجتهاد نرسیده و به علوم قرآن و حدیث و حکمت اصیله اسلامی احاطه ندارد و توان استنباط احکام الهیه و علوم قرآن کریم را ندارد، نباید وارد مطالعه کتب غیرمسلمانان در فلسفه و روانشناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد شود که در این صورت علوم بیگانگان را قبل از عرضه بر کتاب و سنت پذیرفته و گاهی رنگ و لعابی از آیات و روایات بر آن کشیده و آن را بجای علوم اسلام عرضه می‌نماید.

میفرمودند: خطّ و زبان از مهمترین وسائل انتقال فرهنگ و آداب و رسوم است و خطّ و زبان انگلیسی وسیله رواج فرهنگ کفر در میان مسلمانان است و اجتناب از آن در غیر ضرورت لازم است.

یکی از تلامذه ایشان<sup>۱</sup> از محضرشان سؤال نموده بود که: اگر کسی فقط دو لباس داشته باشد و بر یکی تصویر حیوان ذی‌روحی باشد و بر روی یکی عبارتی به زبان انگلیسی نوشته شده باشد، کدام یک ارجح است؟ ایشان بی‌درنگ فرموده بودند: لباسی که تصویر حیوان بر روی آن است.

این سخن را ایشان در حالی فرموده‌اند که تصویر ذی‌روح در روایات

---

۱. مرحوم حجّة‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالمجید سالم رضوان‌الله‌علیه که از تلامذه بسیار موفّق علامه والد بودند و علامه والد یکبار در حقّ ایشان فرموده بودند: راه ده سال را در یک اربعین طیّ نموده است و گریه‌های نیمه‌شب و تهجد و عشق او مثال زدنی بود؛ رحمة‌الله‌علیه‌رحمة‌واسعة.

به طور خاص مورد نهی قرار گرفته است؛ ولی تأثیر خط انگلیسی در ترویج فرهنگ کفر آنقدر زیاد است که بی‌شک ضررش از تصویر ذی‌روح بیشتر است. عزت مسلمان اصلاً اجازه نمی‌دهد که لباسی بپوشد که زبان کفار که نماد و نشانه فرهنگ آنهاست بر روی سینه آن، نقش بسته و دیده می‌شود. جامعه‌ای که مردم آن به راحتی لباس‌های کفار و لباس‌هایی را که خط و نشان کفار بر آن نگاشته است بر تن می‌کنند جامعه‌ای است بیمار که فرهنگ کفر آنقدر در آن ریشه دوانده که مردم، غیرتی نسبت به نمادهای کفر ندارند و مرز میان مسلمانان و کفار چنان از میان رفته است که مردم گاهی به پوشیدن لباسی که خط‌لاتین دارد افتخار می‌نمایند، ولی لباسی که بر آن نوشته فارسی یا عربی باشد برایشان مایه ننگ است.

علامه والد بر حفظ رسم الخط اصیل عربی و شیوه قدما در خط فارسی نیز مقید بودند. درباره تألیفاتشان به لجنه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام امر فرموده بودند که: آیات قرآن دقیقاً بر اساس رسم الخط عثمانی طبق قرآن‌های طبع مدینه با خط عثمان طه نگاشته شود و روایات و متون عربی بر اساس قواعد رسم الخط مذکور در شرح شافیه/بن حاجب باشد و اگر مطلبی در شرح شافیه نبود به کتبی چون همع‌الهمومع و ادب‌الکاتب مراجعه گردد.

روی همین جهت، طبع آثار ایشان در «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام» که توسط خودشان تأسیس شده، بر اساس آئین‌نامه خاص مطابق نظر ایشان در کتابت حروف و کلمات می‌باشد که با رسم الخط معمول کتب تفاوت‌هایی دارد.

در کلمات فارسی نیز تا حد مقدور بر حفظ حروف عربی مواظبت می‌نمودند و بر همین اساس نیز شهرت مبارک خود را با طاء مؤلفه «حسینی طهرانی» مرقوم می‌نمودند.

باری، می‌فرمودند: دقت در معانی اصلی الفاظی که انسان به کار می‌برد، خیلی

مهم است. بسیاری از الفاظی که ما به کار می بریم، بار معنایی مثبت یا منفی خاصی دارد که اگر در موردی به کار رود که آنطور نباشد انسان را به خطا می برد و موجب انحراف در عمل و رفتار میگردد. قرآن کریم ضمانت فرموده است که اگر کسی دارای تقوی و قول سدید باشد، خداوند اعمالش را اصلاح میفرماید؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا \* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُعْزِزْ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا**<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و خود را در حصن تقوی داخل سازید و گفتار محکم و خالی از خلل بگوئید، خداوند اعمال شما را اصلاح میفرماید و گناهان شما را می بخشد و هر کس از خدا و رسول او اطاعت کند به فوز عظیمی رسیده است.»

قول سدید آنستکه: سخن، از کذب و نمیمه و فحشاء و لغو و لهو به دور باشد و انسان را در مسیر عبودیت و کمال پیش ببرد، و مسلماً یکی از مصادیق آن اینستکه الفاظی که به کار می بریم به گونه ای نباشد که موجب انحراف و کج روی در تربیت و مسیر تکامل و تقرّب شود.

میفرمودند: دشمنان اسلام و استعمارگران نیز بسیاری از اهداف و مقاصد شوم خود را در سایه این الفاظ فریبنده اجراء نموده و مسلمانان فریفته الفاظ شده و از جنایت و خیانتی که در سایه آن صورت می پذیرد غافل میگردند. ایشان نمونه های زیادی از این قبیل را تذکر داده و به خانواده و شاگردان گوشزد می نمودند و در آثار قیم خود نیز به مناسبت مواردی را تذکر فرموده اند.<sup>۲</sup>

۱. آیه ۷۰ و ۷۱، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۲. همچنین نسبت به استفاده از برخی اصطلاحات عامیانه و ضرب المثلهای نیز تذکر میدادند؛ مثلاً اگر کسی می گفت: «خدا بد ندهد»، فوراً میفرمودند: از خداوند جز خیر و خوبی چیزی نمی آید و خداوند هیچ گاه بد کسی را نمی خواهد. ⇐

از جمله الفاظی که از سوءاستفاده مستعمرین از آن بسیار یاد میکردند لفظ «آزادی» بود. بارها تأسّف می‌خوردند که در دروه مشروطه و عصر پهلوی با نام «آزادی» و «حرّیت» همه مقدّسات را زیر سؤال بردند و مردم مسلمان را به سوی بی‌بندباری و فحشاء و لاپابالی‌گری کشیدند و اساس انحراف و خرابی را در جامعه اسلامی پایه‌گذاری کردند که هنوز هم آثار و تبعات آن دامنگیر مسلمانان است.

در آثار خود نیز این معنی را مکرّر بیان فرموده‌اند:

«وقتی که مشروطیت امضاء شد، فُکلی مآب‌ها و غرب‌زدگان به نام «آزادی قلم و بیان» داد سخن دادند و در روزنامه‌ها شروع کردند به هرزه‌گوئی. اولین منطق آنان مسخره کردن پیغمبر و امام و دین و ایمان و قرآن بود و هر روز یک فصل مُشبعی در این زمینه می‌نوشتند. روزنامه ناهید که نمی‌دانم هم‌اکنون نویسنده‌اش زنده است یا مرده است، در روزنامه خود اشعاری علیه پیغمبر اُکرم گفت. از آن جمله این بیت است که:

جار زد آن جارچی مسخره الدُّنیا مَزْرَعَةُ الْآخِرِه

روزنامه حبل‌المتین کلکته منتشر می‌شد و در هر نوبت فصلی در ردّ دین و پیغمبر و ایمان و روضه‌خوانی و گریه و عزاداری بر سید مظلومان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌آورد. حجاب و عفت زنه‌ای مسلمان را به باد تمسخر میگرفتند. این اشعار ایرج میرزا است؛ ببینید چگونه شیفته مناظر فرنگ شده و لخت و عریان بودن زن را سمبل ترقی و تکامل و آزادی میدانند.

علماء و فقهاء را مسخره کردند تا به جائی که مرحوم آخوند ملامحمدکاظم

---

﴿ یا اگر از ضرب‌المثل‌هایی چون: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، «آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی»، یا «کوچه علی چپ» و امثال آن که فراوان است و محتوی و بار تربیتی آن خطاست استفاده می‌شد، نهی نموده و میفرمودند: مؤمن باید مراقبه داشته باشد و از این تعابیر احتراز کند.

خراسانی رحمة الله عليه که خود نیز از لواداران و امضاءکنندگان مشروطیت بود، قصد کرد به ایران مسافرت کند و از نجف رهسپار این سرزمین گردد، و یک تلگراف بسیار قوی که شامل تهدید و ارباب و حاوی دویست کلمه بود به ایران زد که: عشاق مدینه عشق راه پاریس را در پیش گیرند و تبعید شوند و مراد از مدینه عشق «عشق آباد» است که محل فرقی ضالّه بوده است. و بواسطه همان تلگراف هم آزادیخواهان را برای اینکه سر و صدا بخوابد از ایران بیرون کردند، و همه را تبعید کردند. که داستانش مفصل است.

و سپس چون خود آن مرحوم عازم ایران بود، گویند: در شبی که فردای آن، عازم رحیل بود با قهوه او را مسموم کردند و از دنیا رفت. چرا؟ بواسطه انحراف مغزها از محور اصلی خود.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ<sup>۱</sup> و کردند آنچه کردند؛ و هفتاد سال به نام «آزادی» همه را از حقوق اولیّه خود محروم، و با باطوم بر مغزها کوفتند تا از اصالت و حقیقت دست بردارند.

با الفاظ «حریت» و «آزادی» همه را مشغول کردند، با الفاظی بی محتوی و تو خالی، برای فریب دادن و گول زدن مردم؛ اعمال آنها حبط است و در روز رستاخیز نامه عمل ندارند.<sup>۲</sup>

از دیگر الفاظی که مورد سوءاستفاده کفار و مستعمرین بوده و هست، الفاظ «ملیت» و «وطن» و «اجنبی» است که با حيله و مکر، زبان قرآن و الفاظ قرآنی و لباس و اسامی و فرهنگ اسلامی را عربی و اجنبی نامیدند و ایران را وطن و ایرانی بودن را ملیت ما شمردند. با این حيله، مسلمانان را از قرآن و اسلام و زبان

۱. قسمتی از آیه ۱۴۷، از سوره ۷: الأعراف.

۲. معادشناسی، ج ۷، ص ۷۶ و ۷۷.

عربی جدا ساختند و به آداب و رسوم جاهلی باستانی دعوت نمودند، و در عوض، الفاظی ناآشنا و بیگانه از اوستا و فارسی قدیم را به بهانه فارسی بودن، در زبان عامه مردم وارد کردند؛ در حالیکه نزدیکترین امر به انسان مسلمان خداوند متعال و اولیاء او هستند و مأنوس‌ترین زبان و آشناترین سنت و فرهنگ برای او زبان قرآن و سنت حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت آن حضرت علیهم‌الصلوة والسلام است و زبان و آداب و رسوم کفر با او اجنبی و بیگانه بوده و سنخیتی ندارد.

از دیگر الفاظی که تذکر میدادند دو لفظ «قدیم» و «جدید» بود که دشمنان اسلام سعی کردند علوم اسلامی را با نام علوم قدیمه از چشم عامه بیاندازند و علوم مادی را با نام جدید در چشم ایشان بزرگ‌نمایی کنند. در کتاب نورملکوت قرآن در این باره میفرمایند:

«لفظ «قدیم» و لفظ «جدید» را که بر سر فلسفه و یا هر علمی و یا دینی و مکتبه‌ای و مدرسه‌ای در می‌آورند، با گام اول خواسته‌اند فاتحه قدیم را بخوانند و شنونده را در این موطن جدید، هرچه باشد وارد کنند.

و این از مهمترین و رساترین حرب‌های استعمار است که در وهله اول میخواهد به عنوان قدیم و قدمت که متضمن معنای کهنگی و پارگی و فرسودگی است، با استعمال این لغت، آن معنی و محتوا را چنان در ذهن شنونده بزند و بکوبد، که تا ابد آن را فراموش کرده و در زیر خاک نسیان دفن کند و هرگز اشتهای حقیقی رؤیت خارجی و تماشای منظر ظاهری از آن را هم در سر خود نپرورد.

وقتی می‌بینیم مدارس را به قدیم و جدید، یعنی به مدارس طلاب علوم دینیّه و معارف اسلامیّه، و به دانشگاههائی با متد و سبک اروپائی نام می‌نهند و به آنها قدیمی و به اینها جدیدی میگویند، با این عمل خود فاتحه علم و دانش، و مکتب، و حقیقت و شرف و انسانیت، و رسول و امام و فرشته و حدیث و قرآن را خوانده‌اند؛ و در عوض، مادیّت و زرق و برق آن را ترویج کرده و مکانیزم بارآوردن

نسل را تأیید نموده‌اند و برده و اسیر فرهنگ منحط و اخلاق مشؤوم ملت‌های یهود و نصاری، از شرق و غرب کرده‌اند؛ یعنی همین که بگویند: این مدرس جدید است و آن دگر قدیم، نصف راه بلکه دو ثلث آن را برای مقاصد شوم خود طی کرده‌اند. از همه قدیمیها قدیمتر خداست و از همه جدیدیها جدیدتر خداست. او قدیم و جدید ندارد، او همیشه هست، همیشه زنده و عالم و محیط است؛ چون اصالت دارد، در مقابل بی‌اصالتی و فرونشستگی.

پیامبر اسلام، و درس قرآن، و بحث از تاریخ اسلام، و فلسفه و علم اسلام، و حکمت و عرفان اسلام، تا بگیرید تمام فنون متفرّع از شریعت مقدّس آن، از علم تفسیر و علم حدیث و حتی علوم مقدماتی چون منطق و عربیت و ادبیت که روشنگر زبان این پیغمبر بزرگ و این آیت اعظم خداوندی هستند؛ همگی جدید و تر و تازه، چون غنچه تازه شکفته بوستان گل، معطر و خوشبو می‌باشند؛ اینها کهنگی بر نمی‌دارند، مندرس نمی‌شوند.

اما آن علومی که أصالاً روی ماده بحث میکند و یا بالمآل برای توسعه در مادّیت و فقط خوب خوردن و خوب چریدن است، و از انسانیت و کمال و حکمت الهی و عرفان خداوندی ابدأ خبری نیست، اینها از بقایا و کهنگی‌های ملل و اقوام هجمی و بشر جنگلی و حیوانی است که به طرز مدرن در آمده، و وحشیّت و هجمیت کلاسیکی شده، و به نام تمدّن و تکامل، همان وساوس و پندارهای ابلیسی را در کام نوجوانان می‌ریزند و حلقه عبودیت (عبودیت نفس) را بر گردن آنها می‌نهند، و در قالب عنوان جدید و به نام جدید، آنان را از همه مزایای انسانیت محروم می‌کنند. و بنابراین، کلمه «قدیم» که بر سر فلسفه و یا مدارس آورده شده است باید به کلمه «اصیل» بدل شود.<sup>۱</sup>

۱. نورملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۱ تا ۲۱۳.



از دیگر الفاظ در این باب الفاظ «روحانی»، «داخلی» و «خارجی» است. ایشان در موضعی می‌فرمایند:

«داستان تفکیک روحانیت از سیاست، به همین عبارت، قریب یکصد سال است که مطرح شده است. اولین داعی آن، مسیحیان عرب بودند، که چون می‌خواستند در نظام اجتماعی آزاد باشند، و در حکومت اسلام آزادی‌های بی‌بندوبار ممنوع بود؛ لذا بدین ترانه ندای تفکیک را بلند کردند.

البته بسیاری از روشنفکران متدین و متعهد از اعراب نیز به همین ندا تأسی کرده و دنبال کردند، اما نه از جهت آنکه حقیقه تفکیک دین را از سیاست می‌خواستند؛ بلکه چون می‌دیدند سلاطین عثمانی و حکام مصر که تظاهر به دین می‌کنند، صورتی بیش نیست، و در حقیقت آنها دین را در استخدام سیاست و آراء شخصیه خود درآورده‌اند و ملت و رجال متعهد حق اعتراض و آزادی بیان را ندارند؛ فلذا برای بیرون‌کشیدن دین از زیر مهمیز آنها و بلکه به تبعیت درآمدن سیاست در زیر لوای دین، بدین سخن لب‌گشودند.

بطور کلی، چون همه عامه از اهل تسنن، سلاطین و خلفا و امرا را هرچه باشند، خلیفه الهی و اولوالامر میدانند و اطاعت از آنها را واجب می‌شمرند، بنابراین در این مکتب، همه مردم ضعیف، و دین غیر از صورت تحمیلی دستگاه حاکمه نیست.

یکی از مهمترین جهات عقب‌ماندگی عالم تسنن و کشورها و ملتهای آنان همین امر است که آنها پیروی از حاکمان جائر و ظالم را بر اساس تعلیم مکتب خود واجب میدانند، و علیهذا راه نجات به روی آنها مسدود است، مگر آنکه در این مهم به مکتب تشیع بگرایند و تبعیت را فقط از رجال صالح و اولیاء خدا قرار داده و اولوالامر را که در قرآن مجید آمده است منحصر به ائمه اثنا عشر شیعه بدانند. ولیکن ندای تفکیک روحانیت از سیاست، در کشور شیعه، صورت دیگری

به خود داشت. منادیان این ندا می‌خواستند نفوذ علماء و فقهاء شیعه را که دارای ارزشی معنوی و روحی هستند، ساقط کنند، و تمشیت امور و جریان سیر اجتماع را از تحت نظر آنها بگردانند و در حقیقت آنها را منزّل کنند. و یا به عبارت دیگر: دین را تحت نظر سیاست درآورند و محکوم انظار و آراء خود بنمایند. و این خطری بود عظیم؛ زیرا در حقیقت در حکم نسخ دین و حقیقت و معنویت و وجدان و عاطفه و سپردن این معانی به بوتّه هلاک؛ و در عوض، استکبار و خودآرائی و خودنگری و ظواهر تمدن ضالّه غرب و فرهنگ و رسوم ایشان را به روی کار آوردن، و ملت را در منجلاب گناه و هوسات و غفلت غوطه‌ور ساختن، و در نتیجه حدّ اعلای بار را از آنها کشیدن بوده است.

اصولاً تعبیر به واژه «روحانیت» نیز یکی از پدیده‌های ضالّه کفر است که علماء اسلام را «روحانی» می‌گویند، با آنکه علماء اسلام تنها روحانی نیستند بلکه مسلمانی هستند روحانی و جسمانی، دنیوی و آخرتی، اهل عبادت و سر و کار داشتن با مسائل روحی، و اهل اجتماع و سیاست و سر و کار داشتن با مسائل مادی و طبیعی و دنیوی.

لفظ «روحانی» و «روحانیت» در واژه‌های قرآن کریم و سیره رسول اکرم نیامده است. دین اسلام دین روحانیت نیست. دین اسلام دین جسم و روح و عقیده و اندیشه و کار و عبادت و جهاد است و جنبه اختصاصی ندارد. و این حقیقت، منکشدن مفهوم سیاست و روحانیت در یکدیگر است.

لفظ «روحانی» از مسیحیان است که آنها حضرت عیسی را «پدر روحانی» خود میدانند، و به کشیش‌ها «پدران روحانی» می‌گویند. این لفظ از نصاری به مسلمین سرایت کرده است و در سخنان و کتاب‌ها و محاورات آنها وارد شده است، و مع‌الأسف با غفلت بسیاری از علماء آنها جا گرفته است، بطوریکه می‌بینیم: علماء و فقهاء اسلام، خودشان را «روحانی» می‌خوانند. یعنی با پذیرفتن این لقب و

عنوان، نیمی از سعادت و حیات خود را که همان آزادی در حقوق سیاسی باشد، به دست خود مجاناً به دشمن تسلیم می‌کنند و گاه خودشان می‌گویند: ما روحانی هستیم، ما را به مداخله در امور اجتماعی چه کار؟

و این معنی در واقع، مَسْخ و نَسْخ اسلام است؛ أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنَ الْعَفْلَةِ. ما باید پیوسته بجای «روحانی»، لفظ «عالم» و «فقیه» بکار بریم و بجای «روحانیون»، «علماء فقهاء»؛ و بجای «روحانیت» لفظ «فقاہت و علم» را استعمال کنیم؛ زیرا این لغات از اصطلاحات شرع است و معنای صحیح و جامع دارد.

و نظیر این لغت، واژه‌های دیگری نیز هست که به دست استعمار بیدار وارد در اصطلاحات جامعه مسلمانان شده، و بالتّیجه شرف و حیات و اتّحاد و تَوَلّی و تَبَرّی آنها را به صورت‌های مسخ شده و منکر جلوه داده است؛ مثلاً لفظ «کفر» و «ایمان»، و «کافر» و «مسلمان»، منسوخ شده، و بجای آن لفظ «خارج» و «داخل»، و «خارجی» و «داخلی» آمده است. هر کس در داخل کشور باشد او را «داخلی» گویند، گرچه مشرک و کافر باشد، و هر کس خارج باشد، او را «خارجی» گویند، گرچه مسلمان و متعهد باشد. و این تعبیر صددرصد غلط است.»<sup>۱</sup>

از جمله این الفاظ تعبیر «ابرقدرت» است که برای دول بزرگ کفر به کار می‌رود. ایشان می‌فرمودند: باید گفت «ابرجنایتکار». قدرت متعلّق به خداوند است و ابرقدرت خداوند است و کفّار در مقابل اسلام و مسلمانان که تکیه به خداوند دارند عاجزند نه قادر، چه رسد به ابرقدرت. وقتی ما از کفّار با تعبیر «ابرقدرت» یاد کنیم، خودمان با دست خودمان روحیّه ضعف و انفعال و ترس را در مقابل کفّار، در قلوب مسلمانان تزریق کرده‌ایم و اسباب ذلّت در برابر ایشان را فراهم نموده‌ایم. یکی دیگر از این الفاظ کلمه «ورزش» است که در لغت به معنای کاری است

۱. امام‌شناسی، ج ۸، ص ۱۶۲ تا ۱۶۵.

که موجب ورزیدگی بدن می‌گردد<sup>۱</sup> و بار معنایی مثبت و مطلوبی دارد، ولی استعمار در قالب آن، انواع مختلفی از بازی‌های لهوی را که عامل سرگرمی مردم و غفلت از واقعیّات است و نیز بیکارنشستن و تماشا کردن مسابقات را تبلیغ نموده و مردم را به آن مشغول می‌سازد.

علامه والد رضوان الله علیه نسبت به حفظ الصحّه تأکیدی اکید داشتند و ما را برای سلامتی، تشویق به ورزش صحیح میکردند، ولی به ورزشی ترغیب می‌نمودند که حقیقهً موجب ورزیدگی بدن باشد و سلامتی را به ارمغان بیاورد یا لاًقل اسباب رفع خستگی و ترویج روح باشد که انسان را در انجام وظائف مدد برساند و خلاصه مصداق لهو و لعب نباشد.<sup>۲</sup>

۱. در فرهنگ فارسی معین آورده است که: ورزش کردن: ممارست کردن، تمرین کردن، ورزیدن، اجرا کردن تمرینهای بدنی به منظور تکمیل قوای جسمی و روحی بطور مرتّب. (فرهنگ فارسی معین، ص ۵۰۰۲ و ۵۰۰۳)

۲. میفرمودند: سلامتی انسان در ورزش کردن است و مؤمن باید برای حفظ سلامتی خود برنامه داشته باشد. در میان ورزشها به ورزش شنا خیلی ترغیب میکردند. به خاطر دارم که برخی إخوان و دوستان استخر می‌رفتند و ظاهراً علامه والد امر فرموده بودند که هر وقت می‌روند حقیر را هم حتّی اگر شده به اجبار ببرند. یک بار فرمودند: آقا سیّد محمّد صادق شما چرا نمی‌روی؟ عرض کردم: آقا جان حالم مناسب نیست، استخر هم عمومی است و در آنجا انواع و اقسام آدمها می‌آیند. فرمودند: نه، باید بروید و اگر الآن نروید ستّان که بالا رود بدنتان افت میکند و دیگر نمی‌توانید کار کنید. از این بدن حالاحالا باید با عبادت و مجاهده کار بکشید و برای خدا استفاده کنید.

خودشان نیز در حدّی که مقدورشان بود مقید بودند پیاده‌روی کنند. زمانی که از نظر جسمانی در سلامت به سر می‌بردند برای تشرّف به حرم همیشه پیاده می‌رفتند و برخی از مسافتهای نزدیک را نیز پیاده تشریف می‌بردند. و این اواخر نیز در حیاط منزل مدّتی را به پیاده‌روی و قدم‌زدن می‌پرداختند، منتهی در حین پیاده‌روی تسبیح در دست و مشغول ذکر ⇨

بسیاری از چیزهایی که امروزه به نام «ورزش» در جوامع اسلامی و غیراسلامی مطرح است، در حقیقت ورزش نیست؛ لهو و لعب و غفلت و بطالت است که استعمارگران آن را به نام «ورزش» جا زده‌اند و به این وسیله عمر افراد را هدر داده، آنان را از امور مهم و اساسی غافل می‌سازند.

علامه والد رضوان‌الله‌علیه در رساله نکاحیه در ذیل عنوان: «استعمار با تشویق به ورزش، مردم را سرگرم میکند و از دانشهای اصیل می‌اندازد» می‌فرماید: «جوانان فداکار و مؤمن و متعهد و تربیت‌شده و اسلام و تشیع چشیده‌ما، پس از انقلاب باید چنین بوده باشند تا این‌شاء‌الله‌تعالی ثمرات حق و حقیقت، و واقع و واقعیت در آنها بروز کند و هر لحظه گامی در صبر و شکیبائی و تحمل رنج و خشن‌پوشی و جَسَب‌نوشی به جلو بردارند تا به مقصد اُسنی و ذروه اُعلی نائل آیند، و گرنه با مسابقات ورزشی و سرگرم‌شدن به مسائل جنبی و تماشای صحنه‌های تلویزیون، و استماع اخبار مفصله رادیویی، و خواندن صفحات عریض و طویل روزنامه و مجلات درباره ورزش و تمجید و تحمید از آن، کاری ساخته نیست؛ و جز انعطاف افکار و اندیشه‌ها از محور اصلی و تمرکز به مبدأ درد و راه درمان، به این امور فرعی که جز تماشاگری نیست ثمری ندارد؛ و جز باطل کردن ثمره انقلاب که ازدیاد رشادت و دلاوری می‌باشد، بهره‌ای نمی‌زاید و هیچ نتیجه‌ای عائد و واصل نخواهد گشت.

می‌گویند: استعمار عمیق برای از بین بردن نیروی اصیل فکری و بدنی، روانی و مادی، مردم را در جهان سوّم از مشغول‌شدن در علوم اصیل و دانشهای متنوعه استقلال‌دهنده و مرکزیت‌آفریننده، با توسل به انواع و سائل تبلیغاتی وسیع و

---

بودند. و گاهی نیز به سفارش اطبا صبحها ایشان را برای پیاده‌روی به برخی اماکن در خارج شهر که هوای آن صاف و سالم بود می‌بردیم و قدم می‌زدند (و البته در تمام مدت پیاده‌روی مشغول ذکر بودند) و به ما امر می‌فرمودند: شماها بدوید که برای سلامتیتان مفید است.

گسترده خود، به امور ورزشی سوق میدهد؛ تا با اشتغال افکار و توجه عامّه از کودک و جوان و از بُرنا و پیر و از زن و مرد، بدین امور، ایشان را از مقصد بیندازد و کار خودش را بکند و پیش ببرد.

گویند: در آرژانتین و برزیل پیوسته مسابقات فوتبال و غیره در اعلی درجه وجود دارد و جوانان دسته‌دسته بدان متوجّه، و پیران و کهنسالان، با تماشای بازی جوانانشان لذّت می‌برند. این برای آنستکه این دو کشور غارت‌زده آمریکای لاتین، از دست استعمار لحظه‌ای بخود نیابند و تأسّف بر ما فات نخورند و نتوانند سر بلند کنند؛ و لهذا می‌بینیم بقدری ورزش در این دو کشور رواج یافته است که غالباً برندگان مسابقه از اینجاها بر میخیزند، نه از خود مستعمرین نظیر آمریکا و انگلستان.

آنگاه خود مستعمرین بدینها مدال افتخار میدهند که در بازی برنده شده‌ای! حتّی از آمریکا و اسپانیا و بلژیک و امثالها جلو افتادی! اما در دلشان به ریش آنها می‌خندند که ما با این وسائل ارز شما را بردیم، منافع ملّی غیرخالصتان را تاراج نمودیم. آنگاه با استقراض و نیاز حتمی به مساعدت ما، سالیانه با میلیاردها دلار فقط از سود و بهره و ربای امواتان ۲۰٪ مفت خوردیم!!<sup>۱</sup>

بنابراین روشن می‌شود که باید به الفاظ و اسامی فریفته نشده و با عنوان ورزش و امثال آن، به اشتباه عمر خود را در امور لهوی باطل و بیهوده که نه نفعی برای دنیا دارد و نه برای آخرت، صرف نکنیم. کارهایی که موجب حفظ سلامتی است یا موجب ترویج قلب و رفع کدورت و خستگی و تحصیل نشاط روحی است مطلوب و پسندیده است و آنچه موجب غفلت از یاد خداوند و بازماندن از عالم نور و قدس و طهارت است باید ترک شود و مؤمن بجای آن، به امر آخرتش

۱. رساله نکاحیه؛ کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

بپردازد. انسان مؤمن باید آنقدر در درون خود مشغول باشد که فرصت مشغول شدن به دنیا نیابد و ذاتاً از آن مُعرض باشد.

بطور کلی در اسلام توجه به بدن به شکل استقلال‌ی مطلوب نیست و اصل و اساس با روح است و هر جا توجهی نیز به بدن هست طولی بوده و مقدمه رشد و تعالی روح است.

بر این اساس، باید برنامه فعالیت بدنی و ورزش طوری باشد که مقدمه کمال روح و نشاط برای عبادت و بندگی در محضر حضرت حق باشد و گرنه اجر و قربی در نزد خداوند نخواهد داشت.

علامه مجلسی در بحار الأنوار از کتاب زید نرسی روایت میکند که:

سَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ طَلَبِ الصَّيْدِ وَقَالَ لَهُ: إِنِّي رَجُلٌ أَلْهُو بِطَلَبِ الصَّيْدِ وَضَرْبِ الصَّوَالِجِ وَ أَلْهُو بِلَعِبِ الشُّطْرَنْجِ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا الصَّيْدُ فَإِنَّهُ مُبْتَغَىٰ بَاطِلٌ وَإِنَّمَا أَحَلَّ اللَّهُ الصَّيْدَ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَى الصَّيْدِ فَلَيْسَ الْمُضْطَرُّ إِلَى طَلَبِهِ سَعِيَّهُ فِيهِ بَاطِلًا وَ يَجِبُ عَلَيْهِ التَّقْصِيرُ فِي الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ جَمِيعًا إِذَا كَانَ مُضْطَرًّا إِلَى أَكْلِهِ. وَ إِنْ كَانَ مِمَّنْ يَطْلُبُهُ لِلتَّجَارَةِ وَ لَيْسَتْ لَهُ حِرْفَةٌ إِلَّا مِنْ طَلَبِ الصَّيْدِ فَإِنَّ سَعِيَّهُ حَقٌّ وَ عَلَيْهِ التَّمَامُ فِي الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ لِأَنَّ ذَلِكَ تِجَارَتُهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الدَّوْرِ الَّذِي يَدُورُ الْأَسْوَاقُ فِي طَلَبِ التَّجَارَةِ أَوْ كَالْمُكَارَىٰ وَ الْمَلَّاحِ.

وَ مَنْ طَلَبَهُ لَاهِيًا وَ أَشْرًا وَ بَطْرًا فَإِنَّ سَعِيَّهُ ذَلِكَ سَعْيٌ بَاطِلٌ وَ سَفَرٌ بَاطِلٌ وَ عَلَيْهِ التَّمَامُ فِي الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ. وَ إِنْ الْمُؤْمِنُ لَفِي شُغْلٍ عَنْ ذَلِكَ، شُغْلُهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ عَنِ الْمَلَاهِي.

وَ أَمَّا الشُّطْرَنْجُ فَهِيَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ؛ فَقَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ. وَ إِنْ الْمُؤْمِنُ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ لَفِي شُغْلٍ، مَا لَهُ وَ الْمَلَاهِي؟! فَإِنَّ الْمَلَاهِي تَوْرَثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ تَوْرَثُ النَّفَاقَ.

وَأَمَّا ضَرْبُكَ بِالصَّوَالِجِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَكَ يَرْكُضُ وَالْمَلَائِكَةَ تَنْفِرُ عَنْكَ وَ  
 إِنَّ أَصَابَكَ شَيْءٌ لَمْ تُؤْجَرْ وَمَنْ عَثَرَ بِهِ دَابَّتُهُ فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ.<sup>۱</sup>

«یکی از اصحاب به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کرد: من با رفتن به شکار و بازی چوگان و شطرنج، به تفریح و خوش گذرانی می پردازم. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: اما صید کردن کاری باطل است و خداوند شکار را برای کسی حلال فرموده که به آن محتاج و مضطر باشد و اگر کسی مضطر باشد سفر و حرکتش در این راه، معصیت و باطل نیست و در سفر نماز و روزه اش را باید شکسته بخواند. و اگر برای تجارت نیز به شکار برود و شغل دیگری نداشته باشد باز هم سفرش حق و صحیح است ولی باید نماز و روزه را تمام بجای آورد؛ چون تجارتش در سفر است و مانند تاجری می ماند که شغلش چرخیدن در بازارها برای تجارت است یا مانند کاروان داری که مرکب هایش را کرایه میدهد یا مانند ناخدا. اما کسی که برای تفریح و خوش گذرانی و خودخواهی به شکار می رود، حرکت و سفرش باطل و بی ارزش و معصیت است و باید نماز و روزه اش را تمام بخواند. و مؤمن به واسطه کارها و وظائفی که دارد به این لهو و باطل نمی پردازد و طلب آخرت او را از این امور لهوی مشغول میدارد.<sup>۲</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۶.

۲. علامه والد از شکار رفتن بی جهت نهی کرده و میفرمودند: این حیوانات مظلوم برای خود فرزند و پدر و مادر دارند و شکار بی جهت آنها موجب ایذاء متعلقیشان می شود و این کار نوعی ظلم بوده و آثار وضعی برای سالک دارد.

روزی در خدمتشان به دیدار کسی رفتیم که عادت به شکار داشت و دورتادور منزلش سرهای خشک شده حیوانات شکار شده اش را (مثل گوزن و آهو) نصب کرده بود. این شخص تعداد زیادی از نزدیکانش را از دست داده بود و به حسب ظاهر به طور غیرطبیعی یکی یکی از دنیا رفته بودند. به نظر حقیر این بلا که برای ایشان پیش آمده بود اثر وضعی شکارهایشان بود.



و اما شطرنج همان چیز است که خداوند درباره آن فرمود: **فَأَجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ**<sup>۱</sup> «از پلیدی بتها و از گفتن باطل بپرهیزید» و مراد از گفتن باطل غناء است. و مؤمن بجای همه این امور به آخرتش مشغول است. مؤمن را چه به امور لهوی؟ کارهای لهوی موجب قساوت قلب و نفاق می‌شود. و اما بازی چوگان و ضربه‌زدن به توپ با چوبه آن، بدان که در آن حالت شیطان با تو و در کنار تو می‌دود و ملائکه از تو فرار می‌کنند و اگر بلائی در این بازی به تو رسد اجری نخواهی برد و هر کس اسبش بلغزد و بیافتد و بمیرد وارد آتش می‌شود.»

آری، با رعایت این ظرائف تربیتی که اولیای الهی با دیدگان ملکوتی و تیزبین خود آن را می‌بینند، شخص و خانواده و جامعه از آفات و انحرافات در امان می‌مانند و گرنه اگر این ظرائف مراعات نشود و سیلاب خانمان برانداز آداب کفر به جامعه اسلامی رخنه نماید، دیگر اصلاح آن به آسانی ممکن نیست.

جامعه اسلامی باید رشته هرگونه دوستی و ارتباط اثرپذیر فرهنگی با کفار را از آغاز قطع نماید و هیچ میل و رکونی به آنها نداشته باشد که به مجرد تمایل و رکون به آنها در آتش خواهد سوخت که خداوند متعال فرمود: **وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ**<sup>۲</sup> «به کسانی که ظلم نمودند میل و اعتماد ننمائید که آتش به شما سرایت نموده و شما را خواهد سوخت و برای شما ولی و یآوری از غیر خدا نخواهد بود و از آن پس یاری نخواهید شد.»

۱. ذیل آیه ۳۰، از سوره ۲۲: الحج.

۲. آیه ۱۱۳، از سوره ۱۱: هود.



## اجتناب از مظاهر و نمادهای کفار

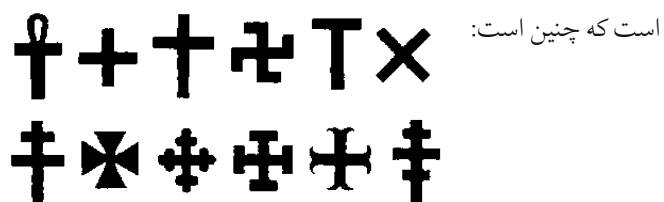
در راستای مطالبی که گذشت، از همه مظاهر کفر و نمادهای آن به شدت اجتناب فرموده و ما را هم نهی می نمودند. در زمان علامه والد اینطور نبود که دهها نمونه نمادهای یهودیت و شیطان پرستی و ... در کشور رواج یافته باشد و چه بسا متدینین می پنداشتند که اصلاً در زندگی ما هیچ نشانی از کفار وجود ندارد. ولی ایشان آنقدر در این مسأله دقیق بودند و مواردی را متعرض می شدند که اصلاً به چشم نمی آمد و افراد عادی که عواقب و آثار درازمدت این نشانهها را ادراک نمی کنند این سختگیری و دقت برایشان عجیب بود.

میفرمودند: صلیب نصاری اقسام فراوانی دارد که مسلمانان باید آنها را بشناسند و دقت کنند که در زندگیشان راه پیدا نکند.<sup>۱</sup>

اگر تأمل شود بسیاری از طرحهای هنری که میان مسلمانان رواج یافته و یا

---

۱. در لغتنامه دهخدا، ذیل کلمه «صلیب» شکل دوازده نوع از انواع صلیب را رسم نموده



(لغتنامه دهخدا، ج ۹، ص ۱۳۲۵۵)

آداب و رسوم متداول، به نوعی احیاء صلیب و سنن مسیحیان است. مثلاً میفرمودند: کج انداختن جانماز به شکل لوزی از سنن مسیحیان است که چون تقاطع دو قطر آن مانند صلیب است به یاد صلیب موهوم حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام آن را کج می اندازند و مسلمان باید جانماز را صاف و به شکل مربع و مستطیل پهن کند. به همین شکل کج انداختن فرش و قالیچه از سنن مسیحیان است و در منازل مسلمانان باید فرش ها و قالیچه ها صاف انداخته شود. خود ایشان وقتی وارد منزلی می شدند و میدیدند قالیچه ای در میان اطاق به شکل مورّب انداخته شده، اگر صاحبخانه از آشنایان بود گاهی خم می شدند و آن را صاف کرده و میفرمودند: آقا این سنّت کفّار است، یادبود صلیب است.

میفرمودند: بستن کراوات یا پاپیون نیز از همین قسم است. کراوات و پاپیون نشان مخصوص نصاری و علامت صلیب است و سابقاً آن را چلیپا می گفتند و به کمر می بستند و حالا به گردن آویزان می نمایند؛ و در هر حال حرام است و نماز خواندن با آن اگر بدانند که علامت صلیب است نیز باطل است.

در لسان العرب در ماده «صلب» گوید:

عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْفَارِسِيِّ: وَ ثَوْبٌ مُصَلَّبٌ فِيهِ نَقْشٌ كَالصَّلِيبِ. وَ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا رَأَى التَّصْلِيبَ فِي ثَوْبٍ قَضَبَهُ، أَيْ قَطَعَ مَوْضِعَ التَّصْلِيبِ مِنْهُ. وَ فِي الْحَدِيثِ: نَهَى عَنِ الصَّلْوَةِ فِي الثَّوْبِ الْمُصَلَّبِ؛ هُوَ الَّذِي فِيهِ نَقْشٌ أَمْثَالُ الصُّلْبَانِ. وَ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ أَيضًا: فَنَاوَلْتُهَا عِطَافًا فَرَأَتْ فِيهِ تَصْلِيبًا، فَقَالَتْ: نَحِيهِ عَنِّي. وَ فِي حَدِيثِ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّهَا كَانَتْ تَكْرَهُ الثِّيَابَ الْمُصَلَّبَةَ.<sup>۱</sup> ۲

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲. یکی از مکروهات نماز قرار دادن دو دست بر کمر در هنگام ایستادن است که از آن ⇨

«از ابوعلی فارسی نقل شده است که «ثوب مصلب» یعنی لباسی که در آن نقش صلیب وجود دارد. و در روایت عائشه آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه در لباسی علامت صلیب میدیدند آن قسمت لباس را جدا میکردند. و در حدیث آمده است که: حضرت از نمازگزاردن در لباس مصلب نهی فرمودند و لباس مصلب لباسی است که در آن علامتی مانند صلیب دارد. و همچنین در حدیث عائشه آمده است که: ردائی به او دادم که در آن علامت صلیبی بود، گفت: آن را از من دور کن. و در حدیث ام سلمه آمده است که: وی از لباسی که علامت صلیب داشت کراهت داشت.»

ایشان پوشیدن لباس کفار را برای مسلمین حرام دانسته و نسبت به لباس‌هایی که نماد کفار است، چون کلاه‌های فرنگی (کلاه شاپو و تمام لبه) همین حساسیت را داشتند.<sup>۱</sup> حتی لباس‌های متداول نیروهای نظامی و انتظامی و نشان‌های ایشان را از مصادیق فرهنگ کفر دانسته و میفرمودند: باید پس از انقلاب

⇨ به «وضع الید علی الخاصرة» تعبیر می‌کنند. (العروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۸)

در کتب اهل تسنن در وجه کراهت چنین روایت شده است که: عَنْ زِيَادِ بْنِ صَبِيحِ الْحَنْفِيِّ قَالَ: صَلَّى إِلَى جَنْبِ ابْنِ عُمَرَ، فَوَضَعْتُ يَدِي عَلَى خَاصِرَتِي. فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: هَذَا الصُّلْبُ فِي الصَّلَاةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْهَى عَنْهُ. «زیادبن صبیح گوید: در کنار ابن عمر نماز خواندم و دستم را بر کمرم نهادم. وقتی نماز ابن عمر تمام شد گفت: این شکل ایستادن، ایستادن به شکل صلیب است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی میفرمود. (معنی ابن قدامه، ج ۱، ص ۶۶۱)

این روایات نیز میزان اهتمام شریعت را از تشبیه به کفار نشان میدهد.

۱. ایشان در جنگ خطی خود، در ضمن مواردی که قصد داشته‌اند مفصلاً توضیح درباره آنها بنویسند، چنین آورده‌اند: «۷. حرمت تلبس به لباس کفار و استعمال زنار و کراوات.» (آیت نور، ص ۴۴۹)

این لباس‌ها و نشانه‌ها همه منطبق بر موازین اسلامی گردد.<sup>۱</sup>

امروزه نشانه‌ها و نمادهای کفّار با تنوع زیادی رائج شده و به صورت طرح‌های نقش‌بسته بر روی لباس‌ها، نوع آرایش موها، گردن‌بندها و دست‌بندهای مردانه، زینت‌آلات زنانه، نمادهای نصب شده بر روی بسیاری از لوازم منزل و ... وجود دارد و رعایت کردن و پرهیز و اجتناب از آن دقت بسیاری می‌طلبد.

یکی از این نمادها، «تریبون» است. مرحوم علامه والد استفاده از تریبون را به شدت منع کرده و بجای آن ترغیب به استفاده از «منبر» می‌فرمودند.

ایشان سفارش می‌نمودند که در حسینیه منزل در جانب قبله حتماً منبری گذاشته شود؛<sup>۲</sup> چرا که منبر یادآور منبر رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة

---

۱. مرحوم علامه والد در ضمن پیشنهادهای خود به رهبر فقید انقلاب رحمة الله علیه، در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۸۵ چنین آورده‌اند: «یکی دیگر از پیشنهادهای حقیر، تغییر شکل و فرم لباس و کلاه افسران نظامی و ژاندارمری و شهربانی و تغییر علامت‌ها و مدال‌ها و پاگونها و سائر جهات آنها بود که این لباسهای فعلی عیناً همان لباسهای آمریکائی و علامات و نشانه‌های آنهاست و بایستی تغییر کند و با اصول اسلامی منطبق گردد؛ لباس سرباز و افسر و کلاه و مدال و علامت باید صددرصد با موازین اسلام وفق کند.

در آن وقت تراشیدن ریش و زدن کراوات برای افسران و درجه‌داران حکمی الزامی بود. کراوات همان زنار و صلیب است که در فارسی بدان چلیپا گویند، و از لباس‌های اختصاصی نصاری است، و پوشیدن آن بر مسلمان حرام است. البته تراشیدن ریش فعلاً الزامی نیست و کراوات نیز برداشته شده است، ولی در شکل و فرم لباسها تغییری حاصل نشده است.»

۲. می‌فرمودند: سنت آنستکه خطیب و مُدرّس همیشه پشت به قبله بنشینند و مستمعین با توجه و اقبال به خطیب و رو به او که رو به قبله نیز هست بنشینند و خوب است که مجلس را از جلوی منبر پر کنند. می‌فرمودند: خداوند فیض را در مجلس از جلوی منبر پخش میکند.

می‌فرمودند: یکی از حکمتهای نشستن خطیب پشت به قبله آنستکه بیشتر جمعیت که رو به وی می‌نشینند رو به قبله خواهند بود. و دیگر آنکه: خطیب و مدرّس خود را در تدریس و

خطابه مستقل نداند و چنین ببیند که واسطه‌ایست که معارف را از سوی قبله و از جانب حضرت حق تلقی میکند و به دیگران منتقل می‌نماید و مستمعین نیز اقبالشان به قبله و به خداوند متعال باشد و آنچه از خیر و معرفت از جانب سخنران بدیشان می‌رسد از خداوند ببینند.

محدث خبیر و سالک روشن ضمیر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمه‌الله‌علیه در *لوامع صاحبقرانی* در شرح عبارت من لا يحضره الفقيه، در بیان حدیث نبوی شریف: **كُلُّ واعظٍ قِبَلَةٌ لِلْمَوْعِظِ وَ كُلُّ مَوْعِظٍ قِبَلَةٌ لِلِوَاعِظِ؛ يَعْنِي فِي الْجُمُعَةِ وَالْعِيدَيْنِ وَ صَلَاةِ الْاِسْتِسْقَاءِ**، می‌فرماید:

«و منقولست به سندی قوی كالصحيح از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه که حضرت سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند که: هر واعظی قبله موعوظ است و هر موعوظی قبله واعظ است؛ یعنی در خطبه نماز جمعه و خطبه نماز عید رمضان و عید قربان و خطبه نماز طلب باران، امام رو به مردان میکند و مردمان رو به امام می‌کنند تا از خطبه فارغ شود. و همین حدیث را کلینی نقل کرده است تا اینجا که: هر واعظی قبله است؛ یعنی هر گاه امام خطبه بخواند در روز جمعه، سنت است مردمان را که رو به امام کنند.

بدان که ظاهر آنستکه تفسیر «یعنی» را حضرت امام جعفر صادق کرده باشد و لفظ «یعنی» این کتاب نیز ظاهر آنستکه از حضرت باشد، و ممکن است که از کلینی و صدوق باشد که موعظه که از شارع متلقى شده است در خطبه شنیده است و کلینی نماز جمعه را بر سبیل مثال گفته باشد و صدوق نیز اکثر افراد آن را گفته باشد، و ممکن است که اعتقاد صدوق این باشد؛ و نمازی که خطبه دارد همین هاست.

و ظاهراً فی نفسها موعظه مطلوب شارع باشد و جوباً در بعضی از اوقات و استحباباً در بعضی از اوقات؛ چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که: **وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**. و دیگر فرموده است که: **فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى**؛ یعنی: موعظه کن مؤمنان را که موعظه نافع است و همیشه نفع میدهد ایشان را، و موعظه کن کفار را اگر یابی که موعظه ایشان را نفع دهد. و آیات و اخبار در این باب از حد حصر بیرونست.

پس تخصیص اگر از معصومست بر سبیل مثال است و اگر از شیخین است دو احتمال دارد: یکی انحصار و یکی مثال؛ و الله تعالی يعلم.

والسّلام و خطابه‌های ایشان است. منبر نماد علوم و معارف اسلام و جلسات معارف و ذکر و توسّل است. وقتی در حسینیه منزل منبر گذاشته می‌شود، همیشه خاطره این معارف در ذهن زنده شده و فرهنگ اصیل و جاندار اسلام در خانه و خانواده استحکام می‌یابد. منبر فقط چند تکه چوب نیست، فقط وسیله‌ای برای نشستن خطبا در هنگام سخنرانی نیست؛ منبر نشانه یک فرهنگ است، یادآور مکتب توحید است، امتداد تفکر و اندیشه ولایت است. حتی اگر هیچگاه در منزل سخنرانی نشود، باز هم بودن آن در منزل اثر خود را داشته و برکاتش را بجای می‌گذارد.

میفرمودند: منزل خود را با چیزهایی که یاد خدا و اولیاء خدا را زنده میکند تزیین کنید. بر دیوار قابهای آیات قرآن و اسامی مبارک اهل بیت علیهم‌السّلام یا تصویر مراقد مطهرشان یا اشعار توحیدی نصب کنید. دیوار منزل و کنار اطاقها بالأخره خالی نمی‌ماند و اگر آن را با این قابها یا منبر و امثال آن پر نکردید، چند صباحی نمی‌گذرد که با عکسهای پوچ و بی‌محتوی، یا با تلویزیون‌های بزرگ و مبلها و میزها و دیگر تجملات پر می‌شود و دیگر فضای کلی منزل تغییر کرده و

---

◀ و مراد از قبله ظاهراً آن باشد که: سنّت است که خطیب پشت به قبله باشد و مقتدین رو به قبله، و ترجیح جانب ایشان از جهت کثرت ایشان است. و محتمل است که زائد بر آن، این معنی نیز مراد باشد که می‌باید همگی رو به واعظ کنند و نظر او به جانب متّعظین باشد تا فیوض قدسیه که از مبدأ فیاض بر قلوب هر یک از ایشان رسد تعدی به دیگران کند که اگر بر واعظ فائض شود بر ایشان نیز فائض شود و اگر اولاً بر متّعظی به سبب زیادتی قابلیت فائض شود فیض از او به واعظ رسد و از واعظ به ما بقی.

و این معنی را به کرات و مرّات تجربه کرده‌ام و مولانای رومی تفسیر: **إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ**، را به این معنی کرده است و گذشت. و ظاهراً غرض او مثال باشد و ایام فیوض را حصر نمی‌توان کرد؛ و الله تعالی یعلم. «(لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص ۵۰۳ تا ۵۰۵)



رنگ و بوی خدائی از آن خانه رخت برمی بندد.

میفرمودند: چه خوب است منبری که در مساجد و حسینیه‌ها و منازل گذاشته میشود، از باب اقتداء به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تشبیه به آن حضرت، سه پله داشته باشد و بر دسته‌هایش نیز دو رمانه باشد. در حسینیه منزل خودشان نیز در جانب قبله چنین منبری نهاده بودند و بر بالای آن نیز قابی مزین به اسم مبارک «الله» بود.<sup>۱</sup>

در **مام‌شناسی**، در بیان برخی اشتباهات انجام شده پس از انقلاب اسلامی و ضرورت حفظ فرهنگ استفاده از منبر میفرمایند:

«یکی دیگر از اشتباهات این حکومت، برداشتن «منبر» است که در خطابه‌ها و خطبه‌ها در نمازهای جمعه و غیرها منبر نمی‌گذارند و بجای آن «تریبون» قرار میدهند. واعظ و سخنران و خطیب در پشت تریبون می‌ایستد و گفتارش را میگوید.

۱. مرحوم والد رضوان الله علیه به قاب اسم جلاله بسیار علاقه داشتند و ترجیحاً دوست داشتند که قاب دارای چراغی باشد که شبها آن را روشن نمایند. روی همین جهت قابی چوبی سفارش داده بودند در ابعاد حدود سی در چهل سانتیمتر و با قطر تقریباً هشت سانتیمتر که بر روی چوب، اسم جلاله با خط ثلث کنده شده بود و در داخل قاب چراغی بود که شبها آن را روشن می‌نمودند و نور چراغ از بریدگی چوب که به شکل اسم جلاله بود خارج می‌شد. از همین قابها در بالای منبر حسینیه نیز نصب نموده بودند و هنگام مجلس چراغ آن را روشن میکردند. شاگردان خود را نیز به داشتن قاب «الله» و نصب کردن آن در طرف قبله ترغیب نموده و میفرمودند: خوب است در مقابل مصلاهی نماز شب باشد و گاهی که از نماز فارغ می‌شوند به آن توجه نموده و یاد حضرت حق را در قلب و جان خود تثبیت نمایند. و نیز میفرمودند: خوب است چراغ داخل قاب بی‌رنگ و ساده و بی‌آلایش باشد؛ همانطور که خود حضرت حق از هر تعیین و قیدی منزّه و مقدّس است.

در اسلام تریبون وجود ندارد. منبر است که به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ساخته شد از چوب «أثل» از غابات مدینه (نیزارها) که بسیار محکم و سبک بوده است،<sup>۱</sup> تا بتوان برای خطیب در نمازهای عید و نمازهای جمعه، اگر احیاناً در صحرا تحقّق پذیرد، حمل کرد. و لهذا در سنت است که در نماز عید فطر و عید قربان که باید در خارج شهر در فضای سرباز بیابان (قاع) صورت گیرد، منبر را از داخل مسجد شهر بدانجا حمل نمایند، و شخص امام یا نائب وی بر روی چیز دیگری غیر از منبر نرود و خطبه نخواند، و در روی پله اول منبر بایستد و ننشیند.

اما در سائر اوقات باید مدرّس و خطیب و حکیم و مفسّر که تدریس میکند، بر فراز منبر بنشینند. و منبر هم باید سه پله ای باشد، چون منبر رسول الله سه پله ای بوده است، و در دو طرف دستک آن، دو عدد گوی به شکل دو عدد انار (رمان) بالا آمده بوده است که در روایات به آنها «رُمَانَتِي الْمُنْبَرِ» گویند. و از جمله آداب زیارت مسجد النبوی در مدینه آنستکه انسان آن دو عدد دستک منبر را که رُمَانَتِي الْمُنْبَرِ می باشد ببوسد و برای استشفاء به چشم بساید، زیرا محلّ دست های مبارک رسول اکرم بوده است.

باری در بعضی از مساجد، به نظر خود برای ازدحام جمعیت، منبر پنج پله ای

۱. شیخ محمود ابوریّه در پاورقی ص ۲۷۲ از الأضواء، طبع سوّم گوید: ابورافع غلام رسول الله و اسمش اُسَلَم بوده است. وی غلام عباس بن عبدالمطلب بود که او را به رسول اکرم هبه کرد. و اوست آن کس که برای رسول الله منبری از اُثل غابه ساخت. سلمی کنیز رسول الله بود و در نکاح ابورافع و از وی عبیدالله بن ابی رافع کاتب علی علیه السلام را زائید. در لغت نامه دهخدا از برهان قاطع نقل کرده است که: «أثل» نوعی از درخت گز را گویند و ثمر آن را «گز مازه» و به عربی: «حَبُّ الْأَثَلِ» خوانند، و طیبخ آن را با مویز بیاشامند. جذام را زائل کند و بخور آن بواسیر را نافع است. این لغت عربی است. (تعلیقه)

و یا هفت پله‌ای ساخته‌اند.

اولین کسی که این عمل را در خصوص منبر پیغمبر بجای آورد، معاویه بوده است که آن منبر را بهم زد و چوبهای آن را با چوبهای جدیدی مخلوط نموده منبری بزرگ به وجود آورد.

ما در جلد شانزده و هفده از همین دوره «مام‌شناسی» از ابن قتیبه دینوری نقل کردیم که: هارون الرشید چون به مدینه منوره مشرف شد به مالک بن انس گفت: رأی تو درباره این منبر چیست؟! چون من اراده کرده‌ام تا آن زیادتی‌هایی را که معاویه بن ابی سفیان در آن وارد کرده است از آن بیرون بکشم و آن را به همان «منبر سه پله‌ای» که در زمان رسول الله بوده است برگردانم!

مالک گفت: ای امیرمؤمنان این کار را مکن! زیرا که آن از چوبی ضعیف می‌باشد و میخها آن را شکافته‌اند. اگر تو آن را بشکنی و از نو بسازی تکه تکه می‌گردد و اکثر آن از بین می‌رود. - تا آخر حدیث.<sup>۱</sup>

باری «منبر و محراب» از شعائر مختصه اسلام است و دارای احکام بخصوص می‌باشد و نباید از آن رفع ید کرد. بر فراز منبر افرادی می‌روند که عالم به شریعت و قرآن باشند و تربیت روحی مردم را در دست داشته باشند و خود منزّه و متقی و عالم و معلّم و مربّی خاصّ و عامّ، و خلافت معنویّه را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در دست داشته باشند.

تربیون جای نطق «لرد گِلادستون» است. آن مرد دشمن خونخوار و سیاستمدار مخالف با اسلام که حقّاً استعمار انگلیس را علیه قرآن و اسلام و پیغمبر،

۱. /مام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، درس ۲۴۱ تا ۲۵۵، ص ۵۹۳، از کتاب الإمامة و السیاسة، جلد دوم از مطبعة الامة مصر سنة ۱۳۳۸، ص ۱۴۶ تا ۱۵۴؛ در اینجا تمام کارهای هارون را در مدینه مشروحاً بیان میکند. (تعلیقه)

جان داد؛ و نطقها و خطابه‌های او در دست می‌باشد.

تریبون محلّ سخنرانی «لرد کُرْزُن» است که وزیر خارجهٔ امور مستعمرات انگلیس است، و سیاستهای شوم او در اواخر دورهٔ قاجار برای برانداختن آن خاندان و روی کار آوردن پهلوی و کودتای سیّد ضیاء، با پولها و ارائهٔ طریق «نرمان» وزیر مختار انگلیس در طهران، خاک مذلّت بر سر ملت مسلمان شیعه و بی‌پناه ایران ریخت.

شما از منبر رسول خدا و از منبر امیر مؤمنان و از منبر امام صادق و هكذا از منبر علمای راستین دین چه بدی دیدید تا تریبون را به جای منبر نهادید؟!  
اولین کسی که در طهران در مسجد تریبون گذارد، مرحوم حاج سیّد محمود طالقانی بود که در مسجد هدایت در خیابان اسلامبول، شاید به تشویق و ترغیب بعضی از دکترها و مهندسین که در ایّام جشن بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواستند خودشان سخنرانی کنند و معنی نداشت منبر بروند، منبر را ترک و تریبون نهادند. پس از آن دیگر در احدی از مساجد طهران تریبون دیده نشد تا در اولین نماز جمعه‌ای که در دانشگاه باز ایشان اقامه نمودند، در پشت تریبون خطبه‌ها را خواندند و منبر کنار رفت.

اصولاً شخصی که می‌خواهد ساعات متمادی تدریس کند و یا با افراد خاصی مکالمه و گفتگو نماید، همچون قاضی محکمه و مفتی و مصدر امور مردم مثل حاکم، باید بنشینند تا بدن آرام بگیرد و فکر فارغ گردد. ایستادن ممتد برای بدن ضرر دارد، ایجاد امراضی در مویرگهای پا میکند و واریز خون در رگها موجب پاره‌شدن آنها و ایجاد پیچیدگی و گشادشدن وریدها<sup>۱</sup> می‌نماید که دیگر قابل علاج

۱. varis و یا به عبارت فصیحتر: واریکسیتی varicosity. «واریس» عبارت است از:

کیفیت بزرگ‌بودن و گشادشدگی. (تعلیقه)

نمی‌باشد. و برای فکر هم صدمه دارد، چرا که اندیشه را خسته و قوه مفکره را ناتوان می‌سازد؛ برخلاف حرکت کردن و کار نمودن که انسان پیوسته در یک حال سکون نمی‌ایستد؛ آن تغییر حالت، رفع این گونه مضار را می‌نماید.

پیامبر اکرم می‌نشسته‌اند و با مردم سخن می‌گفتند، و در خطبه‌های کوتاه می‌ایستادند و به ستون حنّانه تکیه می‌زدند و خطبه می‌خواندند. و اگر بنا بود به ایستادن تنها اکتفا شود دیگر ساختن منبر لازم نبود.

ما هم همیشه باید از آن پیغمبر گرامی تبعیت کنیم تا سلامت روح و جسم، و ظاهر و باطن ما تأمین گردد. **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا<sup>۱</sup>** را از یاد نبریم و به تجملات غرور آفرین و شیرینی‌های زهر آگین، خود را و مکتب خود را مبادله ننمائیم.

چقدر ناهنجار به گوش می‌رسید وقتی مُشَخَّص و مقرر وقت اعلام میکرد: «و اینک اذان ظهر جمعه از پشت تریبون مسجد گوهرشاد!!» ببینید: درست بجای مأذنه، عنوان تریبون آمده است، نه تنها لفظاً بلکه حقیقه و واقعاً.

دکتر علی شریعتی در رساله حرکت تاریخ بر اساس تهاجم و تدافع، مطالبی می‌گوید، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: «خطر این است. خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم اینست که وقتی یک واقعت جاوید را در یک ظرف متغیر کهنه‌شدنی قرار بدهیم، چون این معنی همیشه با این قالب همراه بوده، با گذشت چند نسل به صورت سنتی و ارثی در می‌آید و نسل‌های بعدی نمی‌توانند تشخیص بدهند که محتوی (ایدئولوژی، مکتب، ایمان) کدام است و ظرف (زبان، بیان، منطق، علوم و

۱. آیه ۲۱، از سوره الأحزاب: ۳۳؛ «تحقیقاً از برای شما در وجود پیغمبرتان، ماده تأسی و الگوی عملی وجود دارد، برای کسی که امید خدا و روز آخرت را دارد و ذکر خدا را زیاد می‌نماید.» (تعلیقه)

## سُنّت و استدلال) کدام؟

و به ناچار این هر دو را به غلط، لازم و ملزوم هم میدانند، و چون این ظرفها نمی‌تواند در همهٔ زمانها باقی بماند و جبراً نابود می‌شود، پس می‌رود، به عقب رانده می‌شود. و اصلاً و خودبخود قابلیت ماندن و استعمال ندارد. اگر یک نسل آگاه و معتقد و آشنا با این محتوی، که اسلام و مذهب است، این را احیا و استخراج نکند و در ظرفهای بیانی‌ارائی و علمی متناسب با زمان خودش دیگر بار تجدید و مطرح نکند، ظرف و مظروف هر دو نابود می‌شوند.

مثلاً اگر به همان «مُنبر سه پله‌ای» زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسنده کنیم، بعد از آنکه همهٔ صداها، همه آوازاها و شعرها، و همه موسیقی‌ها و سخنرانیها، روی موج‌های بلند و کوتاه، در سراسر دنیا پخش شد و منطقهٔ وسیعی از کرهٔ زمین با رادیو و تلویزیون و مطبوعات و بلندگوها و فیلمها، پوشش فکری گرفت، اگر عالی‌ترین و نجات‌بخش‌ترین و با حقیقت‌ترین سخنان را هم بگوئیم، در محدودهٔ تنگ مجلس خصوصی خواهد ماند و به گوش دنیا نخواهد رسید.<sup>۱</sup>

در این استدلال مغالطه‌ای است آشکارا. فرق است میان آنکه بگوئیم: منبر باقی بماند و به دنبال آن تمام این تبلیغات گسترده از بین نرود، و یا بگوئیم: منبر از میان برود و بجایش تریبون بنشیند و تمام این تبلیغات در پی آمد آن به وجود آید. کسی نگفته است منبر بماند و تبلیغات نباشد. بزرگان فرموده‌اند: منبر بماند و تمام این تبلیغات از روی منبر تحقّق پذیرد. این امری است بسیار آسان. ملازمه‌ای نیست میان از بین رفتن منبر و به وجود آمدن تمدن. نگرانی از آنستکه با از میان رفتن منبر و به کار گرفتن تریبون، فرهنگ آنان به جای فرهنگ اسلام بنشیند.

۱. ص ۲۱ و ۲۲ از حرکت تاریخ، که با دو مجموعه دیگر به نام: روحانیت یا علمای

اسلامی، و به نام: اجتهاد و نظریهٔ انقلاب دائمی، در یک دفتر طبع شده است. (تعلیقه)

«منبر را حفظ کنید و فرهنگ اسلام را از روی آن به همه جا تبلیغ نمایید» إحياء سننّهای اجتماعی اسلام

مُنبر را حفظ کنید و از فراز آن، فرهنگتان را در بسیط کرهٔ ارض بلکه در کرات آسمانی تبلیغ نمایید. از دامان مادر نگریزید که دچار نامادری خواهید شد. دامان مادر گرم و نرم و بی خطر است. دامان هووی مادر و تریبون، ناامنی و سرسختی و خطر است.<sup>۱</sup>

---

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۵ تا ۲۴۰.





## تاریخ و ساعت اسلامی

از دیگر نکاتی که متذکر می‌شدند، رعایت سال و ماه و ساعت اسلامی و کنارگذاشتن سال‌های مجوسی و میلادی و ساعت غربی بود. این مسأله را در کتاب /امام‌شناسی و رساله‌نویس و وظیفه‌فردمسلمان در احیای حکومت/ اسلام به تفصیل شرح داده و با ادله متقنی ضرورت اتباع از تاریخ و ساعت اسلامی را اثبات کرده‌اند. ما در اینجا در حدی که اصل نظر شریفشان روشن شود به اختصار به قسمتی از فرمایش ایشان اشاره می‌کنیم و اهل فضل و دانش را به اصل این کتاب‌ها ارجاع می‌دهیم:

### تاریخ اسلامی

«مسلمان نمی‌تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقرر دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده، إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ<sup>۱</sup> را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

---

۱. قسمتی از آیه ۳۶، از سوره ۹: التوبة.

اوّل: از جهت لفظ: مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ؛ زیرا از ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم و رجب می‌باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی، و در روایات عدیده و در خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که: سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته‌اند و یکی از اینها جدا و تنها است؛ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ. آن سه که پهلوی همند ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم هستند، و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوّم: از جهت لفظ: عِنْدَ اللَّهِ.

و سوم: از جهت لفظ: فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماهها ابداً قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با وضع و جعل و امور قراردادی سر و کار ندارند؛ زیرا این ماهها در نزد خداوندی که علم و احاطه او لایتغیر است چنین است، و در کتاب خدا در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است؛ وَ لَا مُعَقَّبٌ لِحُكْمِهِ تَعَالَى. و معلوم است که ماههای شمسی به هر صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قراردادی است که بر اساس حساب منجم و زیاده و کمی‌های اعتباریه و وضعیه بدین صورت در آمده است.

اما ماههای قمری در آن وقتی که خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده است؛ یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشعاع شروع می‌شده، و به محاق و دخول تحت الشعاع پایان می‌یافته است.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ \* وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ  
مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ \* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا

## أَيُّلٌ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ<sup>۱</sup>.

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش درآوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخه زرد و لاغری در آید. نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را دریابد، و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماه‌های قمری حسی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد، به خلاف ماه‌های شمسی که قراردادی و اصطلاحی است، و اگرچه فصول اربعه و سال‌های شمسی هم تقریباً حسی است، لیکن ماه‌های دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماه‌های قمری است.

و بنابراین معنای آیه اینطور می‌شود که:

ماه‌های دوازده‌گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماه‌هایی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است و همان ماه‌هایی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود، و حرکات عامه جهان خلقت را که از جمله آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت، پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماه‌های دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد

آیه ۵ از سوره ۱۰: یونس است:

---

۱. آیات ۳۸ تا ۴۰، از سوره ۳۶: یس.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ.

«خداوند است آنکه خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانی آفرید، و ماه را در منزلگاههای مختلفی به حرکت و گردش در آورد، تا شما شماره سالها و حساب امور خود را از آن بدانید.»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بدر یعنی دایره کامل درآمدن، و سپس روبه نقصان گذاردن، مردم می توانند بدون منجم و نیازمند بودن به اهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه یا بیابان به مجرّد رؤیت هلال و اطوار مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، ولیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

و از جمله آیات، آیه ۱۸۹، از سوره ۲: البقره است: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ قُلِّ هِيَ مَوْقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ.**

«ای پیامبر از تو درباره علت اشکال مختلف هلال (که به اطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون پرسند (در پاسخ) بگو: این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است.»

ماههای قمری را به شمسی تبدیل کردن، نسیء است، یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است. و از کلمات روشن و جالب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه ای که در منی ایراد کردند همین نکته است که ماههای قمری را که بر اساس سنت ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح علیهما السلام قرار داده شده بود و در زمان جاهلیت به ماههای شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به همان ماههای

قمری برگردانیده، و جَهَاراً عَلٰی رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ اِعلان فرمود که این حجّ، حجّ صحیح است که در زمان خود واقع شده، و در اثر گردش زمان دوباره این حجّ در موضع خود قرار گرفته است. و این حجّ را «حِجَّةُ الْاِسْلَام» گویند؛ زیرا که طبق قانون اسلام در جای خود قرار گرفت و در ماه ذوالحجّه که ماه حجّ واقعی است واقع شد. در سیره حلبیه آورده است که: يُقَالُ لَهَا حِجَّةُ الْاِسْلَامِ، قِيلَ: لِاِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَقْتِهِ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخِّرُونَ الْحَجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى وَقْتِهِ؛ وَلِذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْحِجَّةِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّ هَذِهِ الْحِجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحَجُّ إِلَى وَقْتِهِ وَكَانَتْ سَنَةً عَشَرَ.

«یعنی به حجّی که رسول خدا به جای آوردند، حِجَّةُ الْاِسْلَام گویند، به جهت آنکه آن حجّ در زمان خود واقع شد و طبق آئین اسلام بود؛ چون کفّار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر می‌انداختند و در هر سال حجّی را که انجام می‌داده‌اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود، و پیوسته به این کار مبادرت می‌کردند، تا در زمان رسول خدا که سی‌وسه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود و زمان حجّ به وقت اصلی خود بازگشته بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است، و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم بود، و آن رأس سی‌وسومین سال از تغییر بود.»

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن‌اثیر تصریح کرده‌اند، بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان‌های حِجَّةُ الْاِسْلَام، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ. و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قمری به

شمسی جایز نیست، و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات بر اساس تاریخ مقررّه رسول الله که بر سنّت حضرت ابراهیم پایه گذاری شده و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند...

اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیّه خود را مثل روزه و حجّ، طبق ماههای قمری انجام دهند و سایر آداب و شؤون اجتماعیّه و سیاسیّه خود را طبق ماههای شمسی بجای آورند، و در این صورت نسیء که مستلزم کفر است لازم نمی آید، بلکه فقط طبق قراردادهای اعتباریّه خود، امور غیر شرعیّه خود را از واجبات، بر اساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماهها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند، و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگیرند، فقط تاریخ رسمی خود را بر حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده اند.

در پاسخ می گوئیم: تمام إشکالات از همین طرز تفکر پیدا می شود؛ زیرا: **أولاً:** تاریخ شمسی را رسمی قراردادن، خلاف نصّ قرآن و خلاف سنّت نبوی و سیره ائمه طاهرین و علماء اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است.

و **ثانیاً:** موجب تفکیک دین از سیاست، و إمضاء اعمال عبادیّه طبق تاریخ قمری شرعی و احکام اجتماعیّت و شؤون کشوریّه و سیاسیّه طبق تاریخ شمسی می گردد. و این از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصیّه و فردیّه خواهد شد.

و **ثالثاً:** موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خلف با سلف صالح است؛ زیرا از زمان صدر اسلام تا کنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتی در کتب علمیّه همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و

غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است؛ نه هزاران بلکه میلیون‌ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطة قلمرو آنان به رشته تحریر درآمده است، چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و اروپائی شرقی، همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوات و شهور قمری است. اینک اگر از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسی بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن کتابها و قطع رابطه این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی بی‌شبهت به برگرداندن خط اسلامی به خطوط اجنبی نیست، بلکه از متفرعات همان اصل و از شاخه‌های پرورش یافته همان ریشه است.

و رابعاً: موجب عدم اتحاد مسلمانان در دنیاست، زیرا همه مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در این صورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است، و اگر آنها هم هر یک برای خود راهی مختص به خود را پیش گیرند و تاریخی شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فیا للأسف بهذه الطریقه که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعب و تفرق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم در رفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیه احکام اسلامی است، و اتحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتحاد آنان در فرهنگ رسول الهی، و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتت است.

اسلامی که همه فرق و اقوام و عشایر را از عرب و عجم و ترک و کرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همه اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است، چقدر نازیباست که

تاریخ که از اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها سازد و هر کس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟ اتّحاد تاریخ همچون اتّحاد زبان در عبادات و مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب تشکیل صفّ واحد، و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب پارگی و گسستگی آنها می شود.

و در حالی که می بینیم مسلمانان جهان از هرچه بیشتر به اتّحاد و اتّفاق نیاز دارند، و رسول اکرم پیامبر آنان همهّ آنان را امر به اتّحاد نموده، و قرآن کریم به: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا<sup>۱</sup> ندا در داده است. و از طرفی خود این قرآن مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده اند؛ چرا ما با دست خود نامهّ سعادت خود را پاره کنیم و بر خلاف این مسیر گام برداریم؟ دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه و سیله غلبه بر مسلمانان، و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای منافع مادی و استثمار و استبعاد آنها، ایجاد تشّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه اوطان و درهم شکستگی هرچه بیشتر در ارکان وحدت آنها می باشد؛ فلهدا با تمام قوا مساعی خود را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند و در سالیان متمادی با نقشه های مزورانه، آنها را پاره پاره و فرهنگ و پایه های آداب و اخلاق و علوم آنان را یکی پس از دیگری منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والدهم: آیه الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی رضوان الله علیه میفرمود: چون اسکندر سلوکی بر مشرق زمین مسلط شد و یکسره همهّ کشورها را فتح کرد و تا هند پیش راند، برای استاد خود ارسطو نوشت: من بر همهّ ممالک شرق استیلا یافتم. اینک چه کنم که آنها در دست من باقی بمانند!؟

۱. صدر آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.



أرسطو در پاسخ او چنین نوشت: این کشورهای گسترده مفتوحه را به کشورهای کوچک کوچک تقسیم کن! و برای هر یک از آنها یک شاه و حاکم قرار بده! و خودت را حاکم بر همه و شاه شاهان بخوان! در این صورت همه آنها مطیع و منقاد تو خواهند بود و از ترس حفظ تاج و موقعیت خود بر تو نمی‌شورند و علم مخالفت بر پا نمی‌کنند و همیشه کشورهای تو آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا خواهند بود، و اگر أحياناً یکی از آنها به خلاف برخاست، با این قدرت محطیه خود، فوراً او را سرکوب می‌کنی و غائله را می‌خوابانی!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا همه آن کشورها را به دست یک تن بسپاری! بیم آن می‌رود که کم‌کم قوت بگیرند و با یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یک تن گرچه از اخص خواص تو باشد، بر تو یاغی شود و به داعیه سلطنت قیام کند، و در اینصورت شکست خواهی خورد و همه این سرزمین‌ها را از دست خواهی داد!

انگلیس‌ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت میکردند، و مجموعاً ۳۸ سلطان، یکی پس از دیگری، که اول آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها سلطان عبدالعزیز دوم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند، با همین نقشه رفتار کردند؛ یعنی کشور عثمانی را قطعه‌قطعه کردند، و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه‌جزیره بالکان و هنگری و قدری از رومانی که شامل بخارست است میباشد، به کشورهای یوگسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هنگری

(مجارستان) و رومانی که شامل بخارست است قسمت کردند.  
و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیّه، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین،  
عَدَن، یمن، عراق و کویت تقسیم نمودند.  
و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مصر و طرابلس که همان کشور لیبی  
است تقسیم کردند.  
و همانطور که ملاحظه می‌شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و  
تفکیک نمودند.

کفّار و أجانب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند، بعد از تقسیم و نیز قبل از  
تقسیم این کشورها، در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و  
تسلّط یافته بودند، برای ازبین‌بردن روح وحدت مسلمین که کتاب آسمانی آنان  
قُرآن مجید است، تا توانستند اهل هر کشور را به ملّیت و آداب و رسوم قومیت و  
محبت به وطن، که منظور همان حدود مشخصه‌ای بوده است که خود آنها دور میز  
نشسته و تعیین کرده‌اند دعوت کردند.

و با روزنامه‌ها و رادیوها و سینماها و تسلّط بر معارف و فرهنگ مردم به  
وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای مستقلّی فقط برای حفظ نمودن  
آداب و ملّیت هر قومی که جز الفاظی تو خالی چیزی نیست، و جز افتخار و  
مباهات بر استخوان خشک نیاکان، و تنافس در مقداری کاسه و کوزه شکسته به  
عنوان آثار ملّی، و جمع‌آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلّل، چیزی به  
دست نمی‌دهد، مردم را سرگرم کردند.

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و إحياء زند و اوستا و تعریف و  
تمجید بی حدّ و حساب از شاهنامه فردوسی و بیان افسانه‌های کورش و داریوش و  
سیروس و رستم زال نمودند.

ما با چشم خود میدیدیم که در شب چهارشنبه‌سوری از روی آتش

می پریدند و نوروز و مهرجان را محترم می شمردند، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر می رفتند، و هزاران قصه و افسانه های سرگرم کننده دیگر، که جزو دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود که با مصارف هنگفتی می باید در این کشور اجرا گردد.

لغت قرآن را که زبان اول هر مسلمان است لغت أجنبی خواندند و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربی را در مدارس به سرحدی تنزل دادند که در حد حکم عدم بود، ولی لغات أجنبی و لغات غیر مانوسه ای را از کتاب اوستا می یافتند و با هزار برهان و دلیل می خواستند به جای آن لغات مانوس و شیرین عربی به کار برند. و برای وزارت معارف، فرهنگستان تشکیل دادند و در آن جز این روش اسلام زدائی و غرب گرائی چیز دیگر ملموس نبود.

در هر یک از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان عربیزم و نَعْرَةُ العُرُوبَةِ، و در ترکیه به نام پان ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان هندوئیزم، و بالأخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین های قَطْر و قَطِيف و أَبُوظَبي و غیرها، می استقلال دادند و بر روی آن یک «پان» گذاردند.

باری این کشورها را که تجزیه می کردند و استقلال میدادند، استقلال نبود، بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن، و تحت الحمايه و مستعمره بودن آنها بود.

از مهمترین چیزهایی را که موفق شدند بردارند، تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتّحاد بین المللی و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتي و برای روابط سیاسی، تاریخ قمری اسلام را منسوخ و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبدأ

میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی کشورهای مسلمانان مسیحی شد و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم می‌رسید و نه از ماه محرّم و صفر. در عراق و بین‌النهرین مبدأ سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اول آن ژانویه و بین ماه اول و ماه دوّم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می‌کردند: ۱. کانون دوّم ۲. شُباط ۳. آذار ۴. نیسان ۵. آياز ۶. حَزيران ۷. تَمّوز ۸. آب ۹. ایلول ۱۰. تشرین اول ۱۱. تشرین ثانی ۱۲. کانون اول، که ماه اول زمستان است و ابتدای سنّوات را نیز تاریخ تولّد حضرت عیسی گرفته و سالها را مسیحی نامیدند.

و در هر یک از شامات (سوریه، لبنان، فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند، و در هند و پاکستان نیز مطلب از این قرار بود.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند؛ چون مردم این سرزمین شیعه‌نشین و تابع علماء راستین می‌باشند، و از حکام جائز وقت اطاعت و حرف‌شنوی ندارند، به خلاف کشورهای سنّی‌نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هرچه باشد، واجب‌الاطاعه و اولوالأمر میدانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد، همه تسلیم و منقاد می‌شوند.

و با وجود علماء متنفّذ و با قدرت در کشور شیعه، برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور مرحله‌ای انجام دادند تا کم‌کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.»

علامه والد از اینجا به تفصیل طرح سه مرحله‌ای استعماری تغییر تاریخ را شرح می‌دهند که اجمال آن چنین است:

«در هشتاد سال پیش از این، در دوره دَوَم قانونگذاری مجلس شورای ملی، یک مرحله از آن را اجرا کردند، و آن فقط تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی، بدون آنکه رأس سنّوات شمسی از جای خود تغییر کند، و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود، بلکه رأس سنّوات همان هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه طیبه بوده، و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده گانه باشد، یعنی به ترتیب از اوّل بهار بدین قرار باشد: حَمَل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دَلُو و حوت.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس، از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند که سال شمسی به نفع دولت است، برای آنکه چون سال شمسی یازده روز از سال قمری بیشتر است، در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برجها پرداختن به صرفه دولت تمام می شود ...

باری تمام این دلیلها بهانه است. می خواهند محرّم و صفر و رمضان و ذوالحجّه را بردارند، و یک درجه قدم پیش نهند و یک مرحله را پشت سر گذارند تا برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده، راه استوار باشد.

مجلس دوره دَوَم سالها و ماههای قمری را برداشت و بجای محرّم و صفر، حَمَل و ثور و جوزا را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیزهوش و متعهد که می گفتند: شما شعائر اسلام را بر می دارید؟ و محرّم و صفر را تغییر میدهید؟ می گفتند: ما ابداً به محرّم و صفر شما کاری نداریم! شما در محرّم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذوالحجّه به حج بروید! ابداً ما با این اعمال عبادی، در این زمانهای مقررّه در شرع کاری نداریم! این راجع به شماست! ما از نقطه نظر کارهای دولتی و روابط دیپلماسی و تنظیم و تنسيق امور حکومت و تشکیلات اداری و وزارتخانهها، تاریخ رسمی کشور را تاریخ

شمسی قرار می‌دهیم! آنهم به هیچ‌جا ضرری نمی‌رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه بگیرید! و یا در رأس سرطان به مکه بروید، حقّ با شماست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست. وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حجّ و زیارت و روزه رمضان و عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام قرار دارند، ما و شما نداریم! دولت و ملت اسلام واحد است.

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب تفکیک ملت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا در آوردن اسلام از صحنه اجتماع و رسمیت است. و در حقیقت موجب نسخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب‌گرایی است.

باری این مرحله اوّل از تغییر بود که در مدت بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوّم رسید، و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای اجراء مرحله دوّم بودند.

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جلسه یکصد و چهل و سوم که روز سه‌شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ قمری بود، تاریخ شمسی که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق‌ها و خطابه‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید، مؤثر واقع نشد. و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلاً بیان کرد که: ماههای شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است بهتر است از ماههای ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیله ارباب کیخسرو شاهرخ مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران، و به تشویق و ترغیب سید حسن

تقی‌زاده مهره خاصّ اجنبی و از رؤساء و سابقه‌داران شصت ساله فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمد تدین چنانکه از گفتار او در همان مجلس پیداست، سهم به‌سزائی در این انگیزه داشته است.

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: اول: نام ماههای عربی از حَمَل و ثور و جوزا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند تبدیل شود.

دوم: در تعداد روزهای این بروج، شش ماه اول را ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را ۳۰ روز، و ماه آخر را ۲۹ گرفت. این می‌شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خرده آن هر چهار سال یکبار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند.

... این از جهت تعداد روزهای برج‌ها، و اما از جهت تغییر اسامی، گفتند: هیچ مهم نیست؛ فقط تغییر الفاظ است و به جایی صدمه نمی‌زند. الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنت ملی است. و هر ملّتی باید آئین خود را محترم بشمارد و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت‌های ملی دعوت کرده است.

چون به آنها گفته شد: منظور شما برداشتن محرّم و صفر است! گفتند: ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیّه بجای خود محفوظ است. ما می‌خواهیم الفاظ عربی را برداریم و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب‌تر شویم. امروزه در بین‌النهرین (عراق) نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می‌برند و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حَمَل و جوزا و سنبله به کار برد.

در اینجا که مرحوم مجاهد عالم عالیقدر سیّد حسن مدرّس گفت: در تمام ممالک اسلامی محرّم و صفر استعمال می‌کنند. گفتند: ما به محرّم و صفر کار نداریم، آن مال ملت‌هاست که امور شرعیّه خود را انجام می‌دهند، گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است، نه امور شرعیّه مردم.

و همچنین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می‌خواهیم الفاظ ماهها را تغییر دهیم. و این ضرری نمی‌زند و به محرّم و صفر کاری ندارد، آنها به جای خود محفوظند. ما می‌خواهیم اسم حَمَل و جوزا را به اردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم، و این احیاء سنّت و آثار کهن است.

... بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج شده، نمی‌فهمیدند چه بگویند، می‌گفتند: ما با آداب و رسوم ملیّت مخالف نیستیم.

یک نفر نگفت: این آداب ملیّت، ملیّت زرتشت است، اسلام آئین زرتشت را به باد فنا داد، و آفتاب درخشانش دیگر زمینه‌ای، برای ذکری از آهورامزدا و فرشتگان او باقی نمی‌گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمّدی و رسمیت قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را بر اساس روزها و ماههای زردشتی قرار دهند؟ این نسخ اسلام است، صحبت از الفاظ قشنگ نیست، صحبت از حمله دیوشوم اهریمنی بر کیان اسلام است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت می‌گذارید! و از ترس و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول الله باقی می‌گذارید! فردا آن را هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی، و یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی، به عنوان پدیدآورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار کهنه، مبدأ تاریخ قرار می‌دهید!

... تغییر تاریخ به عنوان احیاء سنّت ملی، در حقیقت احیاء سنّت زردشت و



إماتة أحكام شرعی و اساسی محمدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی‌دانست و از اصل و ریشه این تغییر خبر نداشت؛ زیرا پیشنهادکنندگان، مقصد خود را مخفی کرده، و فقط به عنوان تغییر الفاظ عربی به الفاظ باستانی وارد مسأله شدند و گفتند: فقط مسأله تغییر الفاظ است و بسیار مسأله سهل و آسان است.

در اثر رسمی شدن نامهای فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و اعلانات، اولاً: این نامها که تا آن زمان جز عده معدودی کسی از آنها خبری نداشت، مشهور و معروف شدند و از مدارس به منازل و از تقویم‌های اداری به تقویم‌های دیواری منزلی سرایت کرد. و آذر و بهمن و اسفند، همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ محفوظ هر خُرد و پیر، و زن و مرد شد.

و ثانیاً: نام محرم و صفر و ربیع‌الأول و جمادی‌الثانی و ذوالقعدة و غیرها کم‌کم از بین رفت، نه کسی از این ماهها و از دخول و خروجش خبری داشت و نه اعمال روزانه و تکالیف اجتماعی و تشریفات و دعوت‌ها و جشن‌ها و ماتم‌ها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می‌نمود.

فقط ماه محرم به جهت عزاداری و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروف‌تر بود و بجز پیرمردان، تمام مردم که می‌خواستند مثلاً در ماه رمضان روزه بگیرند می‌گفتند مثلاً باید امسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱۴ اسفند ماه روزه بگیریم؛ همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که اعمال عبادیه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می‌نمایند.

و این درست، در خط همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است. و از اینجا نیز درست درمی‌یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده، و نامهای اجنبی و زرتشتی را بجای

نامهای اسلامی نشانده، و دست هر مرد و زن، و مورد استعمال هر عالم و عامی، و هر اداری و بازاری، و هر کارگر و کشاورز داده است،...

باری این مرحله دوّم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طی کرد، و پیوسته درصدد پیداشدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسأله سوّم بودند و آن که از جهت اهمّیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل مهمتر بود، نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود؛ یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کارآمدن طاغوت و رسمیت حکام جائز در عقائد و سرنوشت قلوب ملت.

گرچه مدّتها بود که طاغوت بر ملت حاکم بود، ولی تا به حال اعلان نسخ حکومت رسول الله و اعلان نسخ قرآن و اعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوت و ولایت و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، چهاراً علی رؤوس الأشهاد، اعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی، و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن، و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

... باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوّم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم و با فوریتی هرچه تمامتر، به طوری که دو مجلس را در هم ادغام نمودند، تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می شود شورشی بر پا نکنند و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملی گرائی و قوم پرستی و زردشتی گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت: «تعیین مبدأ جدید برای تاریخ ایران، اساسی ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی

است. تقویم جدید یک تقویم صددرصد ایرانی و ملی و بازگوینده تحوّل اصیل تاریخ پر افتخار ماست.»

فرهنگ‌مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت: «ایران به صورت یک واحد مستقل، و ملت ایران به صورت یک گروه متشکل، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود آمد.»

امیر عباس هویدا نخست‌وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله:

«ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می‌گوئیم. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست، بجای خود محفوظ خواهد ماند... ولی تصمیم امروز شما در واقع تجلی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد، و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته‌اند که یک مفهوم دارند.»

... باری از ملاحظه این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است، و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن جاهلی و به‌انزوا آوردن آئین حق و سنت محمدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم میکند.

و بطوری که سابقاً اشاره کردیم، آنها می‌گویند: «ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم، آن به جای خود محفوظ است، ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می‌خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از دین می‌برد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع

می‌کند، و این به درد استعمار می‌خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح‌الجنان خود گذارده، و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلۃ الرغائب را از روی آن مشخص می‌کند، چه ضرری به استعمار و نقشه‌های شوم و سهم‌آگین آنها می‌زند؟

می‌گویند: مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول‌الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست، ولی اگر بر آریکه سلطنت قرارگرفتن کورش بگیریم، موجب سربلندی و سرافرازی؛ **أَفِّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**.<sup>۱</sup> «اف بر شما باد، بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه که در مقابل عبودیت پروردگار اتخاذ نموده و آن را آئین خود دانسته‌اید.»

تمام ملت‌های عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانسان می‌دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می‌گیرند. زردشتیان و یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود که از انتساب خود به او خودداری می‌کنید؟! شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده‌اید! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند. آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یکباره دست از همه انبیاء شسته و به دامان کورش و سیروس متوسّل شدید! **أَفِّ لَكُمْ وَ لِمَا تَسِيرُونَ عَلَى مَنَهِجِ الشَّيْطَانِ**. اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می‌آید، و مقام عزت او تحمّل این گونه تعدّی‌ها را نمی‌کند و بعد از طیّ سه مرحله: اوّل: تبدیل هجری قمری به هجری شمسی، دوّم: تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی، سوّم: تبدیل هجری باستانی به شاهنشاهی باستانی، نتیجه نکبت اعمال و سزای تعدّیات و تجاوزات،

۱. صدر آیه ۶۷، از سوره ۲۱: الأنبياء.

آنها را در می‌گیرد؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، و اثر به خیر تبدیل می‌شود؛ فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ.<sup>۱</sup> «آنها را درو کردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکانها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.<sup>۲</sup> «در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندی که خوار و ذلیل کننده بود، آنها را گرفت.»<sup>۳</sup>

همانطور که در این بیانات شریف پیداست مرحوم علامه والد رضوان الله علیه، هم نسبت به اصل تبدیل تاریخ قمری به شمسی انتقاد داشتند و هم به تبدیل نامهای عربی مشهور در میان مسلمانان به ماههای باستانی که احیاء آداب و سنن کفر است و لذا ما را از استعمال این اسامی نهی کرده و میفرمودند: تا جائیکه مقدور است از تلفظ به الفاظ فروردین و اردیبهشت و ... اجتناب کنید که استعمال این الفاظ و اسامی موجب خوشنودی شیاطین و ناراحتی ملائکه است. در رساله‌نویس در ضمن عبارات گذشته فرموده‌اند:

«یکی از نمایندگان مخالف گفت: شما اگر می‌خواهید تغییر الفاظ بدهید، به الفاظی که یکی از منجمین فعلی برای این ماهها ساخته است و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سید جلال‌الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چمن‌آرا، گل‌آور، جان‌پرور، گرماخیز، آتش‌بیز، جهان‌بخش، درم‌خوی، باران‌ریز، اندوهگین، سرماده، برف‌آور،

۱. قسمتی از آیه ۲۴، از سوره ۱۰: یونس.

۲. قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۴۱: فصلت.

۳. برگرفته شده از: امام‌شناسی، ج ۶، ص ۱۶۸ تا ص ۲۰۵؛ و رساله‌نویس، ص ۷۵ تا

مشگین فام.<sup>۱</sup>

این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنی مناسبتر است، تا معانی که آقای ارباب کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده‌اند.

چمن آرا مناسبتر است تا فروردین که آن را به «هممانندی روانان» که مساوات ارواح باشد ترجمه کرده‌اند. و گل آور بهتر است از اردیبهشت که به «نظم کامل و تقدّس بهترین» ترجمه کرده‌اند.

باری، آنان اصرار داشتند که چون اِحیاء سنت کهن است، الفاظ «فروردین» و «اردیبهشت» و غیرها بهتر است، و حتّی در لفظ مرداد گفتند حتماً باید «أمرداد» باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانی با همزه است.<sup>۲</sup>

۱. در تعلیقه مرقوم فرموده‌اند: «این نامها را سیّد جلال‌الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلّق به مورّخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.»

۲. در تعلیقه آورده‌اند: «در لغت‌نامه دهخدا در ماده «أمرداد» گوید: در «أوستا» «أمریتات» است، جزء اخیر آن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همین جزء در خرداد نیز دیده می‌شود. پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شد: نخست از «آ» که از ادوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء دوم «مرّت» یا «مرّت» است؛ یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست‌شدنی و نابودگردیدنی. بنابراین «أمرداد» یعنی بی‌مرگ و آسیب‌ندیدنی یا جاودانی. و باید أمرداد با ادوات نفی «آ» باشد نه مرداد که معنی بر خلاف آن را میدهد.

أمرداد در دین زرتشتی أمشاسپندی است که نماینده بی‌مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال‌ناپذیر آهورامزدا است. در جهان خاکی نگهبانی گیاهها و رستنی‌ها به او سپرده شده است. (از فرهنگ/یران باستان، نگارش ابراهیم پورداود، ص ۵۹؛ و رجوع به: مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تألیف آقای دکتر معین، و أمشاسپندان شود.)

و محصل آنچه که در اینجا از لغت‌نامه دهخدا آوردم در تعلیقه ماده مرداد از همین لغت‌نامه آورده است، و نیز گوید: أمرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده ⇨

باری، هر چه وکلای مخالف گفتند: باید روی این مطالب تأمل شود، و فعلاً کارهای مهمتری مجلس در بردارد و فعلاً در آن مواد مذاکره کنیم و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم، سودی نبخشید و با قیام و قعودهایی با فوریت رأی گرفته شد. در این جلسه حقیقتاً نمایندگان مخالف را اغفال کردند و گفتند: ألفاظ باستانی و حفظ ملیت و قومیت است، دیگر شرح ندادند که این ألفاظ از «اوستا» گرفته شده، و نام شش فرشته نماینده «أهورامزدا» که زنده و جاودانه‌اند در میان این ماههاست، و آنها عبارتند از: اردیبهشت و خرداد و آرمرداد و شهریور و بهمن و اسفند.»<sup>۱</sup>

⇨ شده از أمشاسپندان و مظهر جاودانی أهورامزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است. و در جهان خاکی نگهبانی گیاه با آرمرداد است.

استرابون مورخ یونانی معبد آرمرداد را در آسیای صغیر دیده است. آرمرداد روز از ماه آرمرداد جشن آرمردادگان بر پا می‌شده ...

زرتشتیان ایران هم آن را آرمرداد خوانند. (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع، ذیل مرداد) و نیز در این تعلیقه آورده است که: «تات» که پسوند است، دال بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت‌نامه در ماده «أمشاسپند» گوید که: به معنای فرشته و ملک است، و در اوستا «أمشه و سپنته» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اول «أمشه» نیز مرکب است از: «أ» علامت نفی، و «مشه» از ریشه «مر» به معنی مردن؛ جزء دوم «سپنته» یعنی مقدس؛ مجموعاً به معنی «جاودان مقدس» است.

شماره أمشاسپندان یا مهین فرشتگان، هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده‌گانه کنونی مندرج است؛ هومن = بهمن؛ اشه و هیشته = اردیبهشت؛ خستره و اثیریه = شهریور؛ سپنته ارمنی = سپندارمد؛ هور و تات = خرداد؛ امرتات = آرمرداد. در رأس این شش، سپنتامینو «خرَد مقدس» قرار داشته است. بعدها به جای او أهورامزدا را گذاشتند، در گاتها که قدیمی‌ترین قسمت اوستا است، نام أمشاسپندان به کرات ذکر شده است.»

۱. رساله‌نویس، ص ۱۰۴ تا ۱۰۶.

باری، درباره اسامی ماههای باستانی ایرانی و اتکاء آن بر آداب و سنن کفر، مرحوم شیخ صدوق حدیثی را به سند صحیح خود از ابوصلت هروی از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام نقل نموده‌اند که بسیار تأمل برانگیز است. شیخ صدوق روایت نموده است که:

أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرٍ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَ مَنْ كَانَ مَلِكُهُمْ؟ وَ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا؟ وَ بِمَاذَا هَلَكُوا؟ فَإِنِّي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُمْ وَ لَا أَجِدُ غَيْرَهُمْ.

«مردی از اشراف تميم که عمرو نام داشت سه روز قبل از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مرا از اصحاب رس با خبر کن که در چه زمانی بوده‌اند؟ منازل ایشان در کجا واقع شده بود؟ پادشاه آنان چه کسی بود؟ آیا خداوند بسوی آنها پیامبری فرستاده بود یا نه؟ و به چه چیز هلاک شدند؟ من در قرآن نامشان را نیافته‌ام اما احوالشان را نیافته‌ام.»

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ حَدِيثٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يُحَدِّثُكَ بِهِ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا عَنِّي وَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْرِفُهَا وَ أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا وَ فِي أَيِّ مَكَانٍ نَزَلَتْ مِنْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ. وَ إِنَّا هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا، وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ، وَ لَكِنَّ طَلَّابَهُ يَسِيرٌ وَ عَنْ قَلِيلٍ يَنْدُمُونَ لَوْ فَقَدُونِي.

«امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: از موضوعی سؤال کردی که پیش از تو از من نپرسیده بود و پس از من نیز کسی در مورد آن برای تو مطلبی نقل نخواهد کرد الا از من. و هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه آن را میدانم و به تفسیرش نیز



علم دارم و نیز میدانم در کجا نازل شده است؛ در دشت یا کوه و در چه وقتی شب یا روز. و سپس به سینه خود اشاره نموده و فرمودند: همانا در اینجا علم بسیاری نهفته است، لیکن طالبان آن کم‌اند و بزودی با ازدست‌دادن من پشیمان خواهند شد.»

كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَاتِمِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَعْبُدُونَ شَجْرَةَ صَنْوَبْرَةَ يُقَالُ لَهَا: «شَاهُ دِرْحَتٍ»، كَانَ يَأْفِثُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا: «دُوشَابٌ»، كَانَتْ أُنْبِطَتْ لِنُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الطُّوفَانِ. وَإِنَّمَا سُمِّوا أَصْحَابَ الرَّسِّ لِأَنَّهُمْ رَسَّوْا نَبِيَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«ای برادر تمیمی! داستان آنها به این شرح است: آنها قومی بودند که درخت صنوبری را به نام «شاه‌درخت» می‌پرستیدند. این درخت را یافث پسر نوح بر لبه چشمه‌ای به نام «دوشاب» کاشته بود که این چشمه بعد از طوفان برای نوح علیه‌السلام از زمین جوشیده شده بود.

آنها را «اصحاب رس» نامیدند؛ زیرا پیامبرشان را در حفره‌ای در زمین پنهان ساختند. و این ماجرا بعد از عهد سلیمان بن داود علیهما السلام اتفاق افتاد.»

وَ كَانَتْ لَهُمْ اثْنَتَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهْرٍ يُقَالُ لَهَا: «رَسٌّ»، مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَ بِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهْرُ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهْرٌ أَغْزُرُ مِنْهُ وَ لَا أَعْدَبُ مِنْهُ وَ لَا قَرْيٌ أَكْثَرُ وَ لَا أَعْمَرُ مِنْهَا؛ تُسَمَّى إِحْدَاهُنَّ «أَبَانَ» وَ الثَّانِيَةُ «أَذَرَ» وَ الثَّلَاثَةُ «دَى» وَ الرَّابِعَةُ «بَهْمَنَ» وَ الْخَامِسَةُ «إِسْفَنْدَارَ» وَ السَّادِسَةُ «فَرُورْدِينَ» وَ السَّابِعَةُ «أَرْدِيْبِهِشْتَ» وَ الثَّامِنَةُ «خُرْدَادَ» وَ التَّاسِعَةُ «مُرْدَادَ» وَ الْعَاشِرَةُ «تِيرَ» وَ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ [ه] «مَهْرَ» وَ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ [ه] «شَهْرِيورَ».

«اصحاب رس دوازده قریه داشتند بر کناره نهری به نام «رس» در سرزمینهای مشرق، و این نهر هم به نام آنها نامگذاری شده بود. و در آن روزگار در زمین نهری پرآب‌تر و گواراتر از آن نهر و قریه‌هایی بیشتر و آبادتر از آنها وجود نداشت.

یکی از قریه‌ها «آبان» نام داشت و دومی «آذر» و سومی «دی» و چهارمی «بهمن» و پنجمی «اسفندار» و ششمی «فروردین» و هفتمی «اردیبهشت» و هشتمی «خرداد» و نهمی «مرداد» و دهمی «تیر» و یازدهمی «مهر» و دوازدهمی «شهریور».

وَ كَانَتْ أَكْثَرُ مَدَائِنِهِمْ إِسْفَنْدَارَ وَ هِيَ الَّتِي يُنْزِلُهَا مَلِكُهُمْ وَ كَانَ يُسَمِّي  
 تَرْكُودَ بْنَ غَابُورَ بْنَ يَارِشِ بْنِ سَازَنِ بْنِ نُمُرُودَ بْنِ كَنْعَانَ فِرْعَوْنَ إِبْرَاهِيمَ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِهَا الْعَيْنُ وَ الصَّنُوبِرَةُ. وَ قَدْ غَرَسُوا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ طَلْعِ  
 تِلْكَ الصَّنُوبِرَةِ فَنَبَتَتِ الْحَبَّةُ وَ صَارَتْ شَجَرَةً عَظِيمَةً وَ حَرَّمُوا مَاءَ الْعَيْنِ وَ الْأَنْهَارِ  
 فَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا وَ لَا أَنْعَامُهُمْ. وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَتَلُوهُمْ وَ يَقُولُونَ: هُوَ حَيَاةُ الْهَيْتَانِ  
 فَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ حَيَاتِهَا. وَ يَشْرَبُونَ هُمْ وَ أَنْعَامُهُمْ مِنْ نَهْرِ الرَّسِّ  
 الَّذِي عَلَيْهِ قُرَاهُمْ.

«و بزرگترین قریه آنها اسفندار بود که پادشاهشان در آنجا منزل داشت. و نام پادشاه ترکوز بن غابور بن یارش بن سازن بن نمروود بن کنعان، فرعون زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام بود و چشمه و آن درخت صنوبر در این قریه بود. و در هر قریه‌ای دانه‌ای از میوه آن صنوبر کاشته بودند، آن دانه رشد کرده و درخت بزرگی شده بود. آنها آب چشمه و نه‌های آن را حرام کرده بودند و نه خود و نه چارپایانشان از آن نمی‌نوشیدند و هرکس از آن می‌نوشید او را می‌کشتند و میگفتند: این آب حیات خدایان ماست و سزاوار نیست کسی از حیات آنها بکاهد. و ایشان و چارپایانشان از نهر رس که قریه‌هایشان در کنار آن بود می‌نوشیدند.»

وَ قَدْ جَعَلُوا فِي كُلِّ شَهْرٍ مِنَ السَّنَةِ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عِيدًا يَجْمَعُ إِلَيْهِ أَهْلُهَا  
 فَيَضْرِبُونَ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بِهَا كِلَّةٌ مِنْ حَرِيرٍ فِيهَا مِنْ أَنْوَاعِ الصُّوْرِ ثُمَّ يَأْتُونَ  
 بِشَاةٍ وَ بَقَرٍ فَيَذْبَحُونَهَا قُرْبَانًا لِلشَّجَرَةِ وَ يُشْعِلُونَ فِيهَا النَّيْرَانَ بِالْحَطَبِ، فَإِذَا سَطَعَ  
 دُخَانُ تِلْكَ الذَّبَائِحِ وَ قَتَارُهَا فِي الْهَوَاءِ وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ النَّظَرِ إِلَى السَّمَاءِ  
 خَرُّوا لِلشَّجَرَةِ سُجَّدًا وَ يَبْكُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُمْ. فَكَانَ الشَّيْطَانُ

يَجِيءُ فَيَحْرُكُ أَغْصَانَهَا وَيَصِيحُ مِنْ سَاقِهَا صِيحَ الصَّبِيِّ وَيَقُولُ: قَدَرَضِيتُ عَنْكُمْ عِبَادِي فَطَيَّبُوا نَفْسًا وَقَرُّوا عَيْنًا. فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُونَ بِالْمَعَازِفِ وَيَأْخُذُونَ الدَّسْتَبِنَدَ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ يَوْمَهُمْ وَلَيْلَتَهُمْ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ.

«و در هر ماه از سال در هر قریه‌ای عیدی مشخص نموده بودند که اهل آن قریه جمع می‌شدند و بر درخت آن قریه پرده لطیفی از حریر می‌آویختند که در آن انواع نقش‌ها و تصاویر وجود داشت، سپس گوسفندان و گاوهای حاضر ساخته و برای تقرّب به درخت ذبح می‌کردند و آن قربانیها را با هیزم آتش می‌زدند. وقتی دود از قربانیها برمی‌خاست و بین آنها و آسمان حائل می‌شد، بطوریکه دیگر آسمان را نمی‌دیدند، در برابر درخت به سجده افتاده و می‌گریستند و به او تضرّع می‌نمودند تا از آنها راضی شود.

در این موقع شیطان می‌آمد و شاخه‌های درخت را تکان میداد و از تنه آن چون کودکی فریاد می‌زد و می‌گفت: ای بندگان من از شما راضی شدم، پس دل خوش دارید و چشمتان روشن باد. در این هنگام سرهایشان را بلند کرده و به شرب خمر مشغول می‌شدند و موسیقی می‌نواختند و سنج می‌زدند، و آن روز و شب را به همان حال سپری نموده و سپس می‌رفتند.»

وَإِنَّمَا سَمَّيْتُ الْعَجْمَ شُهْرًا بِ«أَبَانِمَاه» وَ«أَذْرَمَاه» وَغَيْرِهِمَا اِشْتِقَاقًا مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ الْقُرَى؛ لِقَوْلِ أَهْلِهَا بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ: هَذَا عِيدُ شَهْرٍ كَذَا وَعِيدُ شَهْرٍ كَذَا.

«و عجم نام ماههایش را به «آبانماه» و «آذرماه» و غیره از نام این قریه‌ها گرفته

است؛ چون اهل آن قریه‌ها می‌گفتند: این عید فلان ماه است و آن عید فلان ماه.»

حَتَّى إِذَا كَانَ عِيدُ شَهْرِ قَرَيْتِهِمُ الْعُظْمَى اجْتَمَعَ إِلَيْهَا صَغِيرُهُمْ وَكَبِيرُهُمْ فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنَوْبَرَةِ وَالْعَيْنِ سُرَادِقًا مِنْ دِيَابِجِ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ لَهُ اثْنَا عَشَرَ بَابًا كُلُّ بَابٍ لِأَهْلِ قَرْيَةٍ مِنْهُمْ وَيَسْجُدُونَ لِلصَّنَوْبَرَةِ خَارِجًا مِنَ السُّرَادِقِ

وَ يُقَرَّبُونَ لَهُ الذَّبَائِحَ أضعافَ ما قَرَّبُوا لِلشَّجَرَةِ الَّتِي فِي قُرَاهُمْ. فَيَجِيءُ إبليسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَيُحَرِّكُ الصَّنوبرَةَ تَحْرِيكًا شَدِيدًا وَ يَتَكَلَّمُ مِنْ جَوْفِهَا كَلَامًا جَهْوَرِيًّا وَ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا وَعَدْتَهُمْ وَ مَتَّهَمُ الشَّيَاطِينُ كُلُّهَا. فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ وَ بِهِمْ مِنَ الفَرَحِ وَ النَّشَاطِ ما لا يُفَيِّقُونَ وَ لا يَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشُّرْبِ وَ العُزْفِ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا وَ لَيَالِيهَا بَعْدَ أعيادِهِمْ سَائِرَ السَّنَةِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ.

«تا اینکه عید ماه قریه بزرگ آنها می شد. در این هنگام کوچک و بزرگشان جمع شده و در نزد صنوبر بزرگ و چشمه، خیمه‌ای از دیباج که انواع تصاویر و نقشها بر آن بود برپا می نمودند. این خیمه دوازده در داشت؛ برای اهل هر قریه یک در. آنها بیرون از خیمه برای صنوبر سجده کرده و چند برابر قربانیهای صنوبر قریه‌های خودشان قربانی ذبح می نمودند. پس ابلیس آمده و به شدت صنوبر را تکان میداد و از درون آن با صدایی بلند سخن می گفت و بیش از آنچه همه شیاطین به آنها (در قریه‌های خودشان) وعده داده بودند، به آنها وعده میداد. پس آنها سر از سجده بر می داشتند، در حالیکه از شدت خوشی و مسرت بی حال شده و از شدت مستی و شرب خمر و نوازندگی قدرت بر تکلم نداشتند. آنها دوازده شبانه روز به تعداد همه عیدهای سال به همین منوال بودند و سپس می رفتند.»

فَلَمَّا طَالَ كُفْرُهُمْ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِبَادَتُهُمْ غَيْرَهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وُلْدِ يَهُودَ بْنِ يَعْقُوبَ، فَلَبِثَ فِيهِمْ زَمَانًا طَوِيلًا يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ فَلَا يَتَّبِعُونَهُ. فَلَمَّا رَأَى شِدَّةَ تَمَادِيهِمْ فِي العُيِّ وَ الضَّلَالِ وَ تَرْكَهُمْ قَبُولَ ما دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرُّشْدِ وَ النَّجَاحِ وَ حَضَرَ عِيدَ قَرَيْتِهِمُ العُظْمَى قال: يا رَبِّ! إِنَّ عِبَادَكَ أبُوا إِلا تَكْذِيبِي وَ الكُفْرَ بِكَ وَ غَدَوا يَعْبدُونَ شَجَرَةَ لا تَنْفَعُ وَ لا تَضُرُّ فَأَيْسُ شَجَرَهُمْ أَجْمَعِ وَ أَرِهِمْ قُدْرَتَكَ وَ سُلْطَانَكَ.

«هنگامیکه کفرشان به خداوند عزوجل و عبادتشان برای غیرخدا طولانی شد، خداوند عزوجل پیامبری را از بنی اسرائیل از فرزندان یهود بن یعقوب به سوی ایشان مبعوث نمود و مدتی طولانی در میان آنها ماند و آنها را به عبادت خداوند عزوجل و شناخت ربوبیت او دعوت نمود، ولی از او پیروی نکردند.

وقتی آن پیامبر دید که این قوم به شدت در گمراهی فرورفته و رستگاری و هدایتی که آنها را بدان دعوت میکند نمی‌پذیرند، در زمانی که عید شهر بزرگ آنها رسیده بود، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا این بندگان تو چیزی را جز تکذیب من و کفر به تو نمی‌پذیرند و درختی را می‌پرستند که نه نفعی برای آنها دارد و نه ضرری؛ پس درختهایشان را خشک گردان و قدرت تسلط را به آنها بنمایان.»

فَأَصْبَحَ الْقَوْمُ وَ قَدَيْسَ شَجَرُهُمْ فَهَالَهُمْ ذَلِكَ وَ قَطَعَ بِهِمْ وَ صَارُوا فِرْقَتَيْنِ؛ فِرْقَةٌ قَالَتْ: سَحَرَّ إِلَهَتُكُمْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَيْكُمْ لِيَصْرِفَ وُجُوهَكُمْ عَنْ إِلَهَتِكُمْ إِلَى إِلَهِهِ. وَ فِرْقَةٌ قَالَتْ: لَا بَلْ غَضِبَتْ إِلَهَتُكُمْ حِينَ رَأَتْ هَذَا الرَّجُلَ يَعِيبُهَا وَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِهَا فَحَجَبَتْ حُسْنَهَا وَ بَهَاءَهَا لَكِنِّي تَغْضَبُوا لَهَا فَتَتَّصِرُوا مِنْهُ.

«روز بعد آنها در حالی صبح کردند که درختشان خشک شده بود و این مسأله آنها را به وحشت افکند و حال یأس و ناامیدی به ایشان دست داد و دو گروه شدند؛ عده‌ای می‌گفتند: این مرد که گمان میکند فرستاده پروردگار آسمان و زمین به سوی شماست، خدایان شما را سحر کرده برای اینکه شما را از خدایانتان روگردان کند تا به خدای او بگروید. و عده‌ای دیگر می‌گفتند: نه، بلکه خدایان شما وقتی دیده‌اند این مرد از آنها بدگویی کرده و در موردشان حرفهای ناروا می‌زند و شما را به عبادت دیگری می‌خواند غضب کرده، و زیبایی و عظمت خود را از شما پوشانده‌اند، تا شما به خاطر آنها بر این مرد خشمگین شده و انتقام آنها را از او بگیرید.»

فَأَجْمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَتْلِهِ فَاتَّخَذُوا أَنَابِيبَ طِوَالًا مِنْ رِصَاصٍ وَسِيعَةَ الْأَفْوَاهِ  
ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ إِلَى أَعْلَى الْمَاءِ وَاحِدَةً فَوْقَ الْأُخْرَى مِثْلَ الْبَرَابِخِ وَ  
نَزَحُوا مَا فِيهَا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا بِنُزْرٍ ضَيِّقَةً الْمَدْخَلِ عَمِيقَةً وَأَرْسَلُوا  
فِيهَا نَبِيَّهُمْ وَالْقَمَومَا فَاهَا صَخْرَةً عَظِيمَةً. ثُمَّ أَخْرَجُوا الْأَنَابِيبَ مِنَ الْمَاءِ وَقَالُوا:  
نَرْجُو الْآنَ أَنْ تَرْضَى عَنْهُ الْهَيْئَةَ إِذْ رَأَتْ أَنَا قَدْ قَتَلْنَا مَنْ كَانَ يَقَعُ فِيهَا وَيَصُدُّ عَنْ  
عِبَادَتِهَا وَ دَفَّنَاهُ تَحْتَ كَبِيرِهَا يَتَشَفَّى مِنْهُ فَيَعُودَ لَنَا نُورُهَا وَ نَضَارَتُهَا كَمَا كَانَ.

«لذا همگی بر کشتن او متفق شدند و برای این کار لوله‌هایی بلند از سرب که دهانه‌های گشادی داشت فراهم نمودند و آنها را (مثل لوله‌های سفالین آبراهه‌ها) سرهم کرده و به قعر چشمه فرستاده، سپس آب آن را کشیدند و در عمق آن چاهی عمیق با دهانه‌ای تنگ حفر نموده و پیامبرشان را به چاه انداختند و با سنگی بزرگ دهانه را مسدود کردند. سپس لوله‌ها را از آب بیرون کشیده و گفتند: امیدواریم الآن خدایان ما از عملکرد ما راضی باشند، چون دیدند کسی را که در مورد آنها بدگویی میکرد و از عبادت آنها منع می‌نمود کشتیم و زیر بزرگترین خدایان، او را دفن کردیم تا دلش شفا یافته، شکوفائی و طراوتش دیگر بار بر ما بازگردد.»

فَبَقُوا عَامَّةً يَوْمَهُمْ يَسْمَعُونَ أَنِينَ نَبِيِّهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ: سَيِّدِي  
قَدَّتْ رِي ضَيْقَ مَكَانِي وَ شِدَّةَ كَرْبِي، فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْنِي وَ قَلَّةَ حَيْلَتِي وَ عَجَلَ  
بِقَبْضِ رُوحِي وَ لَا تُؤَخِّرْ إِبَابَةَ دَعْوَتِي، حَتَّى مَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«پس آن روز در آنجا باقی مانده و ناله پیامبرشان را که سلام خدا بر او باد، می‌شنیدند که با خداوند مناجات نموده و می‌گفت: آقای من! می‌بینی تنگی جا و شدت مصیبت مرا؛ پس بر ناتوانی و بیچارگی من رحم کن و در قبض روحم عجله کن و استجابت دعایم را به تأخیر مینداز، تا اینکه بالآخره از دنیا رفت.»

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِحَبْرَتَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَبْرَتَيْهِ! أَيُّظُنُّ عِبَادِي هَؤُلَاءِ  
الَّذِينَ غَرَّهُمْ حِلْمِي وَ أَمِنُوا مَكْرِي وَ عَبَدُوا غَيْرِي وَ قَتَلُوا رَسُولِي أَنْ يَقُومُوا

لِعُصْبِي أَوْ يَخْرُجُوا مِنْ سُلْطَانِي؟! كَيْفَ وَ أَنَا الْمُنْتَقِمُ مِمَّنْ عَصَانِي وَ لَمْ يَخْشَ عِقَابِي وَ إِنِّي حَلَفْتُ بِعِزَّتِي لِأَجْعَلَنَّهُمْ عِبْرَةً وَ نَكَالًا لِلْعَالَمِينَ.

«پس خداوند به جبرئیل علیه‌السلام فرمود: ای جبرئیل! آیا این بندگانم که بردباری من آنها را فریب داده و از مکر من خود را ایمن دانسته‌اند و به عبادت غیر من مشغول گشته و فرستاده‌ام را به قتل رسانیده‌اند، گمان می‌کنند می‌توانند در برابر غضب من بایستند یا از سلطنت من خارج شوند؟! چگونه ممکن است؟! حال آنکه من از کسانی که از فرمانم سرپیچی کنند و از عقابم ترسان نباشند انتقام می‌گیرم، و من به عزتم سوگند خورده‌ام که آنها را مایه عبرت و نمونه عذاب برای جهانیان قرار دهم.»

فَلَمْ يَرُعُهُمْ وَ هُمْ فِي عِيْدِهِمْ ذَلِكَ إِلَّا بِرِيحٍ عَاصِفٍ شَدِيدَةٍ الْحَمْرَةَ فَتَحَيَّرُوا فِيهَا وَ ذُعِرُوا مِنْهَا وَ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ كَحَجَرٍ كَبِيرٍ يَتَوَقَّدُ وَ أَظْلَمَتْ سَحَابَةٌ سُودَاءُ فَالَقَتْ عَلَيْهِمْ كَالْقَبَةِ جَمْرًا تَلْتَهَبُ فَذَابَتْ أَبْدَانُهُمْ فِي النَّارِ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ فِي النَّارِ؛ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مِنْ غَضَبِهِ وَ نُزُولِ نَقِمَتِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

«پس در حالیکه در مراسم عیدشان بودند، خداوند آنها را نترسانید جز با تندبادی که به شدت سرخ بود؛ پس متحیر شدند و از آن ترسیدند و بعضی به بعضی پناه بردند، سپس زمین از زیر پایشان چون گوگرد مشتعل شد و ابری سیاه بر آنها سایه افکند و تکه‌های گداخته به مانند گنبد بر آنها فرو می‌ریخت؛ پس بدنهایشان در آتش ذوب شد، همچون سرب که در آتش ذوب می‌شود.

پس به خداوند تعالی ذکره پناه می‌برم از غضبش و نزول عذابش، و هیچ

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۰۵ تا ۲۰۹؛ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۰ تا ۴۳؛

و بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۴۸ تا ۱۵۲.

حول و قوه‌ای جز به خداوند علیّ عظیم نیست.»

### ساعت اسلامی

اما درباره ساعت اسلامی نیز در اینجا به نقل عباراتی از کتاب *وظیفه مردم مسلمان در احیای حکومت اسلام* بسنده می‌کنیم:

«باری، یکی از مواد پیشنهاد شده دیگر این بود که: ساعت ایران طبق موازین اسلامی تنظیم گردد، تا مردم بتوانند از عمر خود استفاده سرشار بنمایند. چون این ساعت فعلی ایران ظهر کوک است، و مردم بر اساس مبدأ نیمه‌شب و ظهر امور خود را تنظیم می‌دهند؛ بنابراین نه مقدار شب آنها معلوم است نه مقدار روز آنها. شب که تاریک است برای استراحت و سکونت است، و روز که روشن است برای بیداری و فعالیت و حرکت. اطباء می‌گویند: بیداری و فعالیت در شب مضر است، و خواب و آرامش در روز نیز برای آدمی ضرر دارد. بنابراین شرع اقدس اسلام که احکامش بر اساس فطرت است احکامش را روی ساعات شب برای استراحت و عبادت در تاریکی، و روی ساعت روز برای دنبال کار رفتن و در تکاپوی معاش بودن در روشنی قرار داده است.

در سوره انعام داریم: **فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا**<sup>۱</sup> و در سوره غافر داریم: **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا**<sup>۲</sup> و در سوره نمل داریم: **أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا**<sup>۳</sup> و در سوره نبا داریم: **وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا \* وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا**<sup>۴</sup>.

۱. صدر آیه ۹۶، از سوره ۶: الأنعام.

۲. صدر آیه ۶۱، از سوره ۴۰: غافر.

۳. صدر آیه ۸۶، از سوره ۲۷: النمل.

۴. آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۷۸: النبا.



اول شبانه‌روز از ابتدای شب شروع می‌شود، و ساعات شب یکی پس از دیگری طی می‌شود، و خداوند در هر ساعت وظیفه‌ای مقرر فرموده است؛ از نماز مغرب و عشاء، و تعشی، و خوابیدن در اوائل شب، و استراحت تام بدن، و سپس بیداری در اوائل طلوع فجر، و به دنبال آن وقت و زمان مشخص بین‌الطلوعین تا طلوع خورشید.

و از آنجا به بعد که ساعات روز شروع می‌شود، برای قیام به امور و مهمات از کشت و زرع و صنعت و تجارت و سفر و رسیدگی به امور اجتماعی و غیرها، تا وقت ضحی که آفتاب بر فراز آسمان آمده و روشنی شدت نموده که در موقع تابستان تقریباً دو ساعت به ظهر مانده است، در این حال خواب قیلوله را مستحب نموده، و تا وقت زوال شمس، نماز ظهر، و بعد از رسیدن سایه شاخص به مقدار خودش که تقریباً نیمه زمان میان ظهر و غروب است، نماز عصر را مقرر فرموده است.

و همچنین برای این ساعات باقی، صلۀ ارحام، و تربیت اولاد، و انس با عیالات، و تتمه کسب را در صورت لزوم قرار داده است، تا زمانیکه خورشید در زیر افق پنهان شود که وقت نماز مغرب است و اول زمان شب شروع می‌شود. بنابراین، اولاً: همیشه شب مقدم بر روز است؛ شب جمعه یعنی شب قبل از روز جمعه، نه شب بعد از آن. چون دخول ماه با رؤیت هلال است و رؤیت حتماً در اول شب پس از اختفاء شمس باید صورت گیرد.<sup>۱</sup>

---

۱. مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۶؛ میفرماید: لَا رَيْبَ فِي أَنَّ اللَّيْلَ بِحَسَبِ الشَّرْعِ مُقَدَّمٌ عَلَى الْيَوْمِ فَمَا وَرَدَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ مَثَلًا إِنَّمَا هِيَ اللَّيْلَةُ الْمُتَقَدِّمَةُ لِالْمُتَأَخَّرَةِ. و مَا يُعْتَبَرُهُ الْمُنْجَمُونَ وَ بَعْضُ الْعَرَبِ مِنْ تَأْخِيرِ اللَّيْلَةِ فَهُوَ مُحْضٌ اصْطِلَاحٌ مِنْهُمْ وَ لَا يَتَنَبَّأُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ.

و مِمَّا يَدُلُّ عَلَيْهِ مَا رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ فِي الرَّوْضَةِ بِسَنَدٍ مُوثَّقٍ عَنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قُلْتُ ⇨

و ثانیاً: باید ساعت را غروب کوک نمود، یعنی در وقت غروب آفتاب آنرا سر ساعت دوازده قرار داد و عقربه‌های آنرا رویهم نهاد. بنابراین هر ساعتی که بگذرد، میدانیم چقدر از شب ما سپری شده است؛ ساعت دو یعنی دو ساعت از شب گذشته، و ساعت پنج یعنی پنج ساعت از شب گذشته. و طلوع فجر که متغیر است، و در این زمان مثلاً ساعت نه است؛ یعنی نه ساعت از شب گذشته است.

طلوع آفتاب نیز متغیر است؛ چون مقدار بین الطلوعین تقریباً به مقدار ثمن (یک هشتم) مقدار روز است. بنابراین در تابستانها در نواحی که ما زیست می‌کنیم بین الطلوعین به حدود دو ساعت می‌رسد. و در زمستانها تا یک ساعت و ربع تقلیل

﴿لَأَبَىٰ عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمُغِيرَةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ لِهَذِهِ اللَّيْلَةِ الْمُسْتَقْبَلَةِ. فَقَالَ: كَذَبُوا هَذَا الْيَوْمَ لِلَّيْلَةِ الْمَاضِيَةِ؛ إِنَّ أَهْلَ بَطْنِ نَخْلَةَ حَيْثُ رَأَوْا الْهَيْلَالَ قَالُوا: قَدْ دَخَلَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ.﴾

«شکّی نیست که شب به حسب شرع بر روز مقدّم است؛ پس آنچه در آداب شب جمعه مثلاً وارد شده است، مربوط به شب قبل از جمعه است نه شب بعد از آن. و اینکه بعضی از منجمین و بعضی از عرب مؤخر بودن شب را معتبر دانسته‌اند، مجرد اصطلاحی از ایشان است و هیچ حکم شرعی بر آن بار نمی‌شود.

و از روایاتی که بر این معنا دلالت میکند، روایتی است که کلینی با سند موثّق از عمر بن یزید آورده است. وی می‌گوید: به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مغیره (پیروان مغیره بن سعید) می‌گویند: این روز متعلّق به شبی است که در راه است. حضرت فرمودند: دروغ می‌گویند. این روز متعلّق به شب گذشته است. (و همه این مطلب را میدانند و اصحاب رسول خدا نیز بر همین عقیده بودند.) و کسانی که به امر رسول خدا در وادی «بطن مکه» بودند هنگامی که هلال ماه رجب را دیدند گفتند: ماه حرام داخل شده است (و دیگر جنگ حرام است.)»

علامه والد به این ادب شرعی نیز بسیار مقید بودند و اگر کسی در محضرشان به جای شب دوشنبه مثلاً می‌گفت: یکشنبه شب، فوراً تذکر داده و می‌فرمودند: بگوئید شب دوشنبه، شب متعلّق به روز بعد است نه روز قبل.

می‌یابد. و در این وقت، مسلمان بیدار است و مشغول عبادت، و یا قرائت قرآن، یا مطالعه، و رسیدگی و تنظیم امور منزل.

در حدود ساعت اول طلوع آفتاب دنبال کار می‌رود، چه تاجر و چه صنعتکار و چه پزشک و چه محصل و چه زارع و دامدار. در آن وقت مساعد و هوای لطیف حتی در تابستان به راحتی ساعاتی را در حدود شش ساعت کار میکند. و در وقتیکه آفتاب به وقت ضحی رسیده و گرم شده و فعالیت مشکل است، دست برمی‌دارد تا ظهر و عصر. و سپس ساعات را طی میکند تا روز تمام شود.

فائده این تنظیم ساعت آنستکه: انسان از وقت خود استفاده میکند و ساعات کار را طبق حال خود در آرامش و خوبی سپری می‌نماید و انسان میدانند چقدر از روز باقی مانده است و وظیفه‌ای را که امروز بعهده دارد چگونه ترتیب دهد تا غروب آفتاب پایان یابد؛ زیرا در صبح اگر چشم به ساعت بیندازد و ببیند مثلاً ساعت یازده است، یعنی سیزده ساعت به غروب مانده است؛ و یا اگر در عصر ببیند ساعت یازده است، یعنی یک ساعت به غروب مانده است.

در این صورت به آسانی مردم مقدار روز خود را می‌یابند و میدانند که چقدر از روزشان باقی مانده است، چون منتهای روز ساعت دوازده است. بخلاف شب که دانستن مقدار بقیه آن لازم نیست، زیرا شب برای خوابیدن و استراحت کردن است و در شب انسان باید بداند چقدر از شب گذشته است و چقدر خوابیده و آرامش نموده است.

بنابراین، چون بنا به ساعت غروب کوک مبدأ شب معلوم است به مجرد رؤیت ساعت، مقدار گذشت شب معلوم است؛ و چون مقدار پایان روز معلوم است به مجرد رؤیت ساعت، مقدار باقیمانده از آن که برای حرکت و فعالیت است معلوم است.

در این صورت گرچه انسان نیز می‌تواند از مقدار باقیمانده از شب و یا مقدار

گذشته از روز را، با توجه کوتاهی بدست آورد، ولیکن این فائده‌ای به حال او ندارد؛ عمده در روز دانستن آنستکه چقدر از روز مانده است که ما وظائف محوِّله خود را باید در این مقدار بجای آوریم؛ نه چقدر گذشته است؛ آن به چه درد ما می‌خورد؟! و نیز در شب آنچه برای ما مفید است آنستکه چقدر گذشته است و ما بقدر کافی استراحت و خواب نموده‌ایم یا نه؟ و این به ساعات بعدی منوط نیست، بلکه فقط مربوط به ساعات پیشین است.

اما ساعت ظهرکوک، مبدأ را اول روز و یا اول شب قرار نمی‌دهد، بلکه وسط تقریبی شب قرار می‌دهد.

ساعت دوازده یعنی نیمه شب تقریبی، و ساعت یک بامداد یعنی یک ساعت از نیمه شب گذشته است؛ و این هیچ فائده ندارد، بلکه ضررهای آن بسیار است: اولاً: مقدار شب یا مقدار روز را معین نمی‌کند.

ثانیاً: شب را از اول نمی‌شمرد، بلکه نیمی از شب را از روز قبل و نیمی از آن را از روز بعد می‌شمرد. و در این صورت یک شب تمام، به دو تکه پاره شده، و احکام و وظائف شرعی و عرفی همه به هم می‌خورد. و ساعت یک بامداد که هنوز صبح نشده است، بلکه چه بسا شش ساعت به آفتاب مانده است، ولی معذک آنرا از ساعات بامداد می‌شمرد.

و ثالثاً: مردم در کار خود حیران و سرگردان می‌مانند. یک مبدئی به آنها داده شده است، نیمه شب؛ مبدئی این مبدأ به چه درد آنها می‌خورد؟ نه با آن کار خود را می‌توانند مشخص کنند، نه استراحت خود را.

و ساعات کار اداری و مدارس و دانشگاهها و نظام و غیرها بر این اساس که تنظیم شود؛ مثلاً معین کنند مردم ساعت هشت دنبال کار بروند، در زمستانها ساعت هشت قدری از آفتاب میگذرد، ولی در تابستانها چهار ساعت از آفتاب می‌رود. و در این صورت انسان چهار ساعت تمام در اعتدال هوا در منزل بیکار آرمیده، و

هنگام گرما و هوای خفقان‌آمیز باید به حرکت درآید. و این موجب إتلاف وقت و عدم تنظیم ساعات بر اساس احتیاج بدنی و مناسبات بهداشتی و حفظ الصّحّة عالمی است.

نیمه شب را ابتدای زمان قراردادن، فقط برای کارخانه‌دارهایی می‌باشد که کارگران خود را چون آلات و ابزار کار شمرده‌اند؛ نه خوابی، نه راحتی، نه روشنائی و نه روزی، نه بهداشت و حفظ الصّحّة‌ای هیچ برای آنها قائل نیستند و بشر را متحیر و سرگردان آلت مقاصد مادی و بهره‌برداری خود قرار می‌دهند.

و در این صورت مردم تا قریب ساعت هشت می‌خوابند و از فیوضات بین‌الطلوعین محروم، و از سحرخیزی بی‌بهره می‌مانند. و طبعاً کسی که ساعت هشت دنبال کار رود و تا ساعت دو بعدازظهر و یا چهار ساعت بعدازظهر کار کند، و اول شب خود را به مطالعه و بیداری و تفریح بگذراند و تا قریب نیمه شب بیدار باشد، خوابش در آخر شب بوده و تا به صبح به طول می‌انجامد؛ و در این صورت از همه مواهب الهی و بهداشتی محروم میگردد.

ساعات کار مسلمان باید طوری تنظیم شود که: بهترین ثمرات را در بهترین شرایط و مناسبات بهداشتی و سلامتی و تنعم طبیعی و روحی بدست آورد.  
ما در مجلد ششم از *امام‌شناسی و در رساله‌نویس* در بناء اسلام بر سالها و ماههای قمری، از این موضوع به طور مختصر سخن به میان آورده‌ایم.<sup>۱</sup>  
باری، گاهی گفته می‌شود: چه اشکال دارد ما ساعت را با ظهر تنظیم کنیم ولی برنامه خود را با اذان و نماز و فرائض شرعی مطابق نمائیم.  
پاسخ آنستکه:

۱. *امام‌شناسی*، ج ۶، تعلیقه ص ۱۹۰؛ و *رساله‌نویس*، تعلیقه ص ۱۱۰ تا ۱۱۲.

۲. *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*، ص ۲۷۹ تا ۲۸۴.

**اولاً:** نفس انسان تابع عادت است و امور خود را بر اساس عادات خود تنظیم میکند. وقتی مبنای کار بر ساعت ظهرکوک بود کسی که شب‌ها ساعت ده شب به استراحت می‌پردازد، به همین ساعت عادت نموده و ذهن و فکرش با این عدد خو می‌گیرد و در تمام سال ناخودآگاه برنامه‌اش را بر همین اساس منظم می‌نماید و عملاً برنامه زندگی با ساعت تنظیم می‌شود نه با شب و روز و اوقات اذان، و نمی‌تواند در زمستان ساعت شش و نیم یا هفت شب که در مشهد مقدس معادل دو تا دو و نیم ساعت بعد از غروب است بخوابد و در تابستان نه و نیم یا ده که معادل یک و نیم تا دو ساعت بعد از غروب است.

**ثانیاً:** این کار بدان معناست که اصل، ساعت ظهرکوک باشد و امور شرعی و ارتباط با خداوند که رکن زندگی مؤمن است در حاشیه قرار گیرد؛ چنانکه امروزه در میان متدینین برنامه‌های عبادی در کنار و حاشیه است و برنامه‌های دیگر اصل و پایه. چون توجه ذهن انسان به آنچه ساعت آن را اولاً وبالذات نشان میدهد بیشتر است تا آنچه ساعت آن را ثانیاً و بالعرض نشان میدهد. ساعت ظهرکوک وقت شب و روز را با واسطه نشان میدهد و لذا ذهن از آن غافل می‌شود و عملاً در برنامه خود بدان توجه نمی‌نماید. اگر بخواهیم زندگی را بر اساس سنت اسلامی پی‌ریزی کنیم باید اصل را امور عبادی قرار دهیم و ذهن را بر آن متمرکز کنیم و بقیه کارها را با آن بسنجیم.

باری، عمل کردن به این روش در امور شخصی کاری سهل و آسان است، ولی اجرای این سنت در سطح عمومی احتیاج به راه‌حلها و برنامه‌ریزی‌هایی دارد که از حوصله این بحث خارج است.

علامه والد أفاض الله علینا من برکات علومه به عمل به این مسأله نیز کاملاً مقید بودند. ساعت جیبی و تمام ساعت‌های دیواری منزلشان غروب‌کوک بود و یک ساعت کوچک در منزل داشتند که ظهرکوک بود و در یکی از اطاق‌ها در گوشه‌ای که

در معرض دید نبود آن را گذاشته و اگر کسی می‌خواست از ساعت ظهرکوک مطلع گردد باید به آن اطاق می‌رفت و آن ساعت را نگاه میکرد.

این سیره شخصی خود ایشان بود و به کسی الزام نمی‌کردند که حتماً از ساعت غروب‌کوک استفاده کند، ولی اگر به منزلی وارد می‌شدند و میدیدند که ساعت منزل غروب‌کوک است خیلی مسرور می‌شدند و تشویق و ترغیب میفرمودند.

در قرارگذاشتن با افراد نیز بسیار مواظب بودند که از ساعت شرعی استفاده کنند و برای قرارگذاشتن به‌هیچ‌وجه از ساعت ظهرکوک استفاده نمی‌کردند و معمولاً با توجه به اوقات شرعی ملاقاتهایشان را معین می‌نمودند؛ مثلاً میفرمودند: سه ساعت به ظهر، دو ساعت به غروب، یک ساعت بعد از غروب، نیم ساعت بعد از طلوع و ...





## نوروز و جشن‌های غیراسلامی

باری، إحياء سال هجری قمری و ساعت شرعی، إحياء مناسبات و أعمال شرعی و الهی است. و إحياء سال شمسی و ساعت غربی إحياء آداب و رسوم غربی و ایرانی (در برابر اسلامی) است.

یکی از آداب و سنن غیراسلامی که از تبعات سال شمسی است و علامه والد نیز بسیار بر آن حساس بودند، مسأله نوروز و مراسم آغاز سال شمسی بود. اگر کسی در محضرشان می‌گفت: «عید نوروز»، فوراً میفرمودند: در اسلام عید نوروز نداریم و گاهی میفرمودند: اصلاً نوروز نگوئید، بگوئید: ایام آغاز برج حمل. مؤمن باید مراقبه داشته باشد و کلامی را که رضای خدا در آن نیست بر زبان جاری نسازد.

در ایام تعطیلات آغاز برج حمل مطلقاً دید و بازدید نداشتند و هرکس می‌آمد حتی اگر از علماء بود، میفرمودند: خدمتشان بگوئید ما در این ایام ملاقات نداریم و دید و بازدیدمان ایام عید غدیر یا نیمه شعبان یا دیگر اعیاد اسلامی است. به شاگردانشان نیز فرموده بودند در این ایام مطلقاً در دیدارهای خانوادگی و دوستانه شرکت نکنند و برای أداء صله رحم، قبل یا بعد از آن در ایام اعیاد اسلامی به دید و بازدید بروند، و این مطلب را در میان اقوام و بستگان جایبندازند که عید ما و ایام دیدار و ملاقاتی که ما به آن اعتقاد داریم ایام غدیر و میلاد حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و میلاد حضرت مولی الموحّدين علیه افضل صلوات المصلّین و میلاد حضرت صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه الشریف و أمثال آن است، تا بستگان نیز در تعطیلات برج حمل به دیدارتان نیایند.

همینطور به شاگردان خود امر فرموده بودند در این ایام به سفر نروند مگر به ضرورت. و آن طور که حقیر متوجّه شدم علت آن دو امر بود:

اول آنکه: کسانی که در شهر خود ساکن نبوده و در این ایام به شهرهای خود سفر می نمایند مجبور می شوند در دید و بازدید اقوام شرکت کنند که این مخالف سنت اسلام و موجب تأیید سنت کفر است.

دوم آنکه: وقتی این ایام برای سفر انتخاب می شود، چون مسافرت برای خانواده و فرزندان، به نوعی حلاوت و لذت دارد، این ایام از کودکی در خاطر فرزندان یک جذّابیت و حلاوتی پیدا میکند و هر سال منتظر رسیدن این تعطیلات می شوند تا به سیر و سفر بروند؛ در حالی که مؤمن باید کاری کند که روزهای به یادماندنی در ذهن خانواده، اعیاد مذهبی و ایامی باشد که در نزد خداوند شرافت دارد.

به همین جهت امر میفرمودند که در ایام عید سعید غدیر به خانواده و فرزندان بیش از پیش رسیدگی کنید و با برگزاری محافل جشن و سرور و خرید لباس های نو و شیرینی و هدایا، خاطره خوش ایام غدیر را همیشه در ذهن اهل و عیال خود تازه نگه دارید.

باری، مسأله نوروز از مسائل مورد اختلاف میان علمای اعلام بوده است؛ جمعی از بزرگان نوروز را از اعیاد اسلامی یا اعیادی که اسلام آن را امضاء نموده است تلقی کرده اند و برخی از بزرگان نیز گرچه عید بودن آن را نپذیرفته اند ولی آن را روزی شریف تلقی نموده و فتوا به استحباب غسل و نماز آن داده اند و معمولاً به «تسامح در ادله سنن» تمسک نموده اند و البته برخی نیز آن را به طور مطلق مردود

میدانند.

علامه والد میفرمودند: من تعجب می‌کنم از فقها که با وجود این همه تدقیقات در مسائل مختلف فرعی، چگونه در مسأله نوروز که اینقدر مهم بوده و ثمرات و آثار بسیاری بر آن بار می‌شود، اینقدر کوتاه آمده و با تمسک به اخبار «من بلغ» به راحتی از کنار آن گذشته‌اند؟!

ایشان در رساله‌نویس و امام‌شناسی مرقوم نموده‌اند که قصد دارند رساله‌ای مستوفی در باب نوروز تألیف فرمایند<sup>۱</sup> و در فهرست تألیفات خود در جنگ خطی مرقوم فرموده‌اند:

«۴۴. رساله‌النیر و زبدعة وضلالة که عربی است. این رساله، استدلالی است و در آن به ثبوت رسیده است که روایات وارد در آداب عید نوروز همگی مجعول و ضعیف است و بجا آوردن غسل و قرائت ادعیه در نوروز تمسکاً باحدیث «من بلغ»

---

۱. امام‌شناسی، ج ۶، ص ۲۱۵؛ و رساله‌نویس، ص ۱۵۱؛ عبارت ایشان چنین است: «و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است که اسلام آن را امضاء کرده و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است، کلامی است از حقیقت خالی. اسلام ابدأ در این باره ترغیبی نکرده است، بلکه گرفتن عید را به عنوان سنت ملی و آداب قومی بدعت شمرده و مردود دانسته است. روایتی که در این باب از معلی بن خنیس وارد شده ضعیف‌السند است، و بقیه احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا بر ادله تسامح در سنن، بر اساس روایات: مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى شَيْءٍ فَأَتَى بِهِ التَّمَسُّكَ بِهِ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْ تَبَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ كَمَا بَلَغَ، مشرّع حکم نیست و استمساک به آنها در این مورد مبنی ندارد.

و ما در باب عید نوروز و عدم جواز تمسک به ادله تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بحول‌الله و قوته و لاحول و لا قوة الا بالله العلی‌العظیم. و همچنین درباره مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است و تمسک به نوروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقائق بیشتری ظهور کند، إن شاء الله تعالی.»

أبدأ درست نیست؛ زیرا احادیث «من بلغ» مشرّع نیست و محطّش محلّ دیگری است.<sup>۱</sup>

ولی مع الأسف از این رساله هیچ اطلاعی در دست نیست و شاید در زمان حیاتشان به برخی امانت داده‌اند و دیگر بازنگشته است.

حقیر به مناسبت، در درس تفسیر در سال ۱۴۳۱ هجریّه قمریّه عرائضی را در نقد و تزییف ادله موافقان نوروز عرض نمودم و پس از آن، به جهت اهمّیت موضوع و تقاضای برخی از فضلا، بحث به شکل خصوصی ادامه یافت و جوانب آن، به تفصیل بررسی گردید. در این مقام تقریر آن مباحث، به همراه مطالبی که به آن افزوده و حکّ و اصلاحاتی که نموده‌ام به عنوان «ضمیمه» آورده می‌شود؛ شاید به حول و قوه الهی در تبیین بطلان نوروز و حرمتِ اِحیاء آن مفید واقع شود.

---

۱. جنگ خطی ۷، ص ۲۱۹.

ضمیمہ: تحقیقی دربارهٔ نوروز



## تاریخ نوروز

### نوروز قبل از اسلام

ابوریحان بیرونی در تاریخ نوروز و وجه شرافت آن در نزد ایرانیان باستان گوید:

«ایرانیان وقتی که سالهای خود را کیبسه میکردند، فصول چهارگانه را با ماههای خود علامت می‌گذاشتند؛ زیرا این دو به هم نزدیک بودند و فروردین ماه اول تابستان<sup>۱</sup> و تیرماه اول پاییز و مهرماه اول زمستان و دی ماه اول بهار بود. و

---

۱. در *نوروزنامه* منسوب به خیام ادعا شده است که ایرانیان قدیم فروردین را که ماه اول سال است، مقارن با آغاز بهار و برج حمل میدانستند و نوروزشان نیز اول حمل بوده است. وی گوید: «اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود، یکی آنک هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانه‌روز به اول دقیقه حمل باز آید، به همان وقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود. و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد، و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند.

و قصه آن چنانستکه چون گیومرت اول از ملوک عجم به پادشاهی بنشست خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آن را بدانند، بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اول دقیقه حمل آمد، موبدان عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند، موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند.» (نوروزنامه، ص ۲)

و گوید: «فروردین ماه، به زبان پهلوی است، معنیش چنان باشد که این آن ماهست که ⇨

روزهایی خاصّ در این فصول داشتند که برحسب فصول چهارگانه بکار می‌بستند و چون کیسه اهمال شد اوقات آنها بهم خورد.

برخی از این ایّام مربوط به امور دنیوی است و پاره‌ای مربوط به امور دینی؛ اما امور دنیوی اعیاد مقدّسی است و روزهایی بزرگ که پادشاهان و بزرگان دین آنها را وضع کرده تا موجب شادمانی و فرح به وسیله کسب حمد و ثنا و دوستی و دعای خیر مردم شوند، و برای توده مردم رسوم قرار دادند که آنان نیز بتوانند در چنین سروری شرکت کنند و طاعت و خدمتگزاری خود را نسبت به پادشاهان اظهار کنند و این عیدها یکی از اسبابی است که تنگی روزی فقرا را به یک زندگانی فراخ مبدّل می‌سازد و آرزوهای نیازمندان را برمی‌آورد و آنان را که نزدیک به هلاک رسیده و در گرداب بلا افتاده‌اند رهایی می‌بخشد، و سنّت‌ها و آیین‌هایی برای این ایّام وضع کرده بودند که به خلف از سلف ارث رسیده بود و بدان تبرّک و تیمّن می‌جستند. اما ایّام دینی را دین‌آوران و شارعان آنان از پیشوایان مذهبی و فقیهان و دینداران برای آنان وضع کردند و مقصود از وضع این ایّام و انجام سنن آن نیز مانند مقصود و غایت از وضع روزهای مربوط به امور دنیوی بود، جز اینکه در این روزها اجر و ثواب اخروی نیز ملحوظ بود.

ما آنچه را که از هر دو نوع در شهور ایشان است در اینجا می‌آوریم و به اوّلین ماه پارسیان آغاز می‌کنیم که فروردین ماه است.

### فروردین ماه

نخستین روز آن روز نوروز است که اوّلین روز سال نواست و نام پارسی آن

---

«آغاز رستن نبات در وی باشد، و این ماه مر برج حَمَل راست که سرتاسر وی آفتاب اندرین برج باشد.» (همان مصدر، ص ۵)

اما در هر حال، مورّخین متفقند که در صدر اسلام نوروز مطابق اوّل حمل نبوده و عامّه، نوروز را به تاریخ مذکور نمی‌شناخته‌اند و با آنچه از ابوریحان نقل شده است مطابق بوده است.



بیان‌کننده این معنی است. و این روز با دخول آفتاب به برج سرطان طبق زیجهای آنان، هنگامی که سالها را کیسه میکردند مطابق بود. سپس در ایام بهار این روز پس از تأخیر از موضع خود سرگردان شد و در مکانی قرار گرفت که سال همه این احوال را، از نزول باران و برآمدن شکوفه‌ها و برگ آوردن درختان تا هنگام رسیدن میوه‌ها و تمایل حیوانات به تناسل و آغاز نو تا تکامل و ذبول طی کند.

این بود که نوروز را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و گفته‌اند: در این روز بود که خداوند افلاک را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش درآورد و ستارگان را پس از چندی توقف گردانید و آفتاب را برای آنکه اجزای زمان از سال و ماه و روز به آن شناخته شود آفرید پس از آنکه این امر پنهان بود، و آغاز شمارش از این روز شد.

و گفته‌اند: خداوند عالم سفلی را در این روز آفرید و کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست. و نیز گفته‌اند: خداوند در این روز خلق را آفرید و این روز و مهرگان تعیین‌کننده زمان هستند؛ چنانکه ماه و آفتاب فلک را تعیین می‌کنند.

عبدالصمد بن علی در روایتی که به جد خود ابن عباس آن را می‌رساند نقل میکند که: در نوروز جامی سیمین که پر از حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند: امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند: عید بزرگ ایرانیان است. فرمود: آری، در این روز بود که خداوند «عسکره» را زنده کرد. پرسیدند: «عسکره» چیست؟

فرمود: عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان گفت بمیرید و مردند، سپس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان بیارد؛ از این روست که پاشیدن آب در این روز رسم شده. سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت: کاش

هر روزی برای ما نوروز بود.

و برخی از حشویّه میگویند که: چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت از دست او بیرون رفت، ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خود را بیافت و پادشاهی و فرماندهی بر او برگشت و مرغان بر دور او گرد آمدند. ایرانیان گفتند: نوروز آمد؛ یعنی روزی تازه بیامد.

و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند و پرستویی در پیش روی او پیدا شد که می گفت: ای پادشاه مرا آشیانه ایست که چند تخم در آن است از آن سوتر رو که آشیان مرا درهم مشکنی. پس سلیمان راه خود را کج کرد و چون از تخت خود که بر باد حرکت میکرد فرود آمد، پرستو با منقار خویش قدری آب آورد و بر روی سلیمان پاشید و یک ران ملخ نیز هدیه آورد؛ و از اینجاست که مردم در نوروز به یکدیگر آب می پاشند و پیشکشی ها به نزد هم می فرستند.

و علمای ایران میگویند که: در این روز ساعتی است که فیروز فرشته ارواح را برای انشاء خلق می راند و فرخنده ترین ساعات آن، ساعات آفتاب است. و در صبح نوروز فجر و سپیده به منتهی نزدیکی خود به زمین می رسد و مردم به نظر کردن بر آن تبرک می جویند. و این روز روز مختاری است زیرا که نام این روز «هرمزد» است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آن است، و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزای نعمت های او را توصیف کنند.

سعید بن فضل میگوید: کوه «دما» که در فارس است هر شب نوروز بر آن برقهایی میدرخشد، خواه هوا صاف باشد و یا ابر. و شگفت تر از این آتش «کلوذا» است؛ هر چند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکند اطمینان نمی یابد.

و ابوالفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که: این آتش را من دیده ام. در سالی که عضدالدوله به بغداد آمد ما به قصد «کلوذا» بیرون شدیم و آن آتشی

است و شمعهایی که از کثرت به شمار در نمی آید، و در سمت غربی دجله که روبروی کلواذا است در شب نوروز دیده می شود. و عضدالدوله نگهبانان خود را در آنجا گذاشت که از حقیقت امر جستجو کنند، مبادا که این کار از نیرنگهای مجوس باشد. و نگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هر اندازه که به آتش نزدیک می شدند آتش به آنان دورتر می شد و هرچه دورتر می شدند آتش نزدیکتر می شد. چون ابوالفرج از نقل این قصه فارغ شد، من به او گفتم: که نوروز از وضع و حالت نخستین خود زایل شده؛ زیرا ایرانیان کیسه سالها را اهمال کردند، پس چرا این آتش از موقع خود تأخیر نمی یابد که در شب نوروز حقیقی اتفاق افتد؟ و اگر لازم نباشد که تأخیر یابد آیا آن وقت که ایرانیان سالهای خود را کیسه می نمودند این آتش از وقت فعلی خود پیشی می گرفته است؟

ابوالفرج را در مقابل این اشکال پاسخی نبود که مرا اقناع کند.

داندگان نیرنگها میگویند: هرکس بامداد نوروز پیش از آنکه سخن گوید، سه مرتبه عسل بچشد و سه پاره موم دود کند، از هر دردی شفا می یابد. برخی از علمای ایران میگویند: سبب اینکه این روز را نوروز می نامند اینست که در ایام تهمورث، صابئه آشکار شدند و چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ به نظر آمد، و آن روز را که روز تازه ای بود جمشید عید گرفت، اگرچه پیش از این هم نوروز بزرگ و مُعظَّم بود.

باز عیدبودن نوروز را چنین گفته اند که: چون جمشید برای خود گردونه بساخت، در این روز بر آن سوار شد و جنّ و شیاطین او را در هوا حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند به بابل آمد، و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند، و برای یادبود آن روز در تاب می نشینند و تاب می خورند. دسته دیگر از ایرانیان میگویند که: جمشید زیاد در شهرها گردش می نمود و چون خواست به آذربایجان داخل شود بر سریری از زر نشست و مردم به دوش

خود آن تخت را می‌بردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آن را دیدند، این روز را عید گرفتند.

در این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه می‌فرستند، و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد اینستکه: نیشکر در کشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چیست. و خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و از آن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تیرک به آن، مردم برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز این کار را به همین میزان تکرار کردند.

و بدین جهت برای آغاز سال، انقلاب صیفی را انتخاب کردند، که انقلابین را از اعتدالین بهتر می‌شود به یاری آلت و چشم اطلاع یافت؛ زیرا انقلابین اول اقبال خورشید است به یکی از دو قطب کلّ، و همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کلّ، و چون ظلّ منتصب را در انقلاب صیفی و ظلّ بسیط را در انقلاب شتوی در هر موضعی از زمین رصد کنند، روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند و اگرچه خیلی از علم هیئت و هندسه دور باشد.

اما اعتدالین را نمی‌شود شناخت مگر پس از اینکه انسان در آغاز کار عرض بلد و میل کلّی را بداند؛ پس انقلابین به سببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای سال بهتر است. و چون انقلاب صیفی به سمت الرأس مردم شمالی نزدیک‌تر است از این رو ایرانیان آن را برگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند.

نیز هنگام انقلاب صیفی غلات بدست می‌آید، پس برای اینکه خراج از رعیت بگیرند از انقلاب شتوی بهتر است.

بسیاری از علما و حکمای یونانی هنگام طلوع «کلب‌الجبار» را طالع سال

گرفتند و سال را افتتاح به آن نمودند و به اعتدال بهاری توجّهی نکردند؛ چه، در زمانهای گذشته طلوع این ستاره موافق با این انقلاب و یا نزدیک به آن بوده و عید نوروز از جایگاه اصلی خود زائل شده، و در زمان ما با دخول آفتاب در برج برّه [ حَمَل ] موافق گشته که آغاز بهار باشد، و رسم ملوک خراسان اینستکه در این موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی میدهند.

### نوروز بزرگ

در روز ششم این ماه نوروز بزرگ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که: خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد، زیرا این روز آخر روزهای شش‌گانه است و در این روز خداوند «مشری» را بیافرید و فرخنده‌ترین ساعت‌های آن روز ساعات مشتری است.

زرتشتیان میگویند که: در این روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو بر هوا در این روز عروج کرد، و در این روز برای ساکنان کره زمین سعادت را قسمت می‌کنند؛ و از اینجاست که ایرانیان این روز را روز «امید» نام نهادند.

و اصحاب نیرنگها گفته‌اند: هرکس در بامداد این روز پیش از آنکه سخن گوید شکر بچشد و با روغن زیتون تن خود را چرب کند، در همه سال از انواع بلاها سالم خواهد ماند.

و ایرانیان میگویند که: در بامداد این روز بر کوه «پوشنگ» شخصی صامت و خاموش دیده می‌شود که یک طاقه مرو در دست دارد و به اندازه یک ساعت پیداست، سپس از چشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر این وقت آشکار نمی‌گردد. زادویه در کتاب خود گفته که: سبب این است که آفتاب [ جمشید ] از ناحیه جنوبی که «افاهتر» است طلوع می‌کند.

بیان مطلب آنستکه: ابلیس لعین برکت را از مردم زایل کرده بود، به قسمی

که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول میکردند از طعام و شراب سیر نمی‌شدند، و نیز باد را نمی‌گذاشت بوزد که سبب روئیدن اشجار شود و نزدیک شد که دنیا نابود گردد؛ پس جم به امر خداوند و راهنمایی او به قصد منزل ابلیس و پیروان او به سوی جنوب شد و دیرگاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را برطرف نمود.

آنگاه مردم از نو به حالت اعتدال و برکت و فراوانی رسیدند و از بلا رهایی یافتند و جم در این هنگام به دنیا بازگشت و در چنین روزی مانند آفتاب طلوع شد و نور از او می‌تافت، و مردم از طلوع دو آفتاب در یک روز شگفت نمودند، و در این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند: «روز نو»؛ یعنی روزی نوین.

و هر شخص از راه تبرک به این روز در طشتی جو کاشت، سپس این رسم در ایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات در هفت اسطوانه بکارند و از روئیدن این غلات به خوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند.

در این روز بود که جمشید به اشخاصی که حاضر بودند امر نمود و به آنانکه غائب بودند نوشت که گورستانهای کهنه را خراب کنند و گورستان تازه‌ای مسازند. و این کار در ایرانیان باقی ماند و خداوند آن را پسندید و پاداشی که ایزد تعالی جمشید را برای این کار داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فنا و غم و مصائب دیگر حفظ نمود. و هیچ جانوری در مدّت پادشاهی جم نمرود تا آنکه خواهرزاده او پیدا شد و جم را بکشت و به کشور او چیره گشت.

چون در عهد پادشاهی جم هیچ جانوری نمرود و به طوری رو به فزونی گذاشتند که فراخنای زمین با همه پهنایی که داشت بدل به تنگنا شد، خداوند آن وقت زمین را سه برابر کرد و ایشان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از هر گناهی

پاک شوند و در هر سال برای اینکه آفات را از ایشان دور کند، این کار را تکرار نمایند.

نیز گفته‌اند: سبب اینکه ایرانیان در این روز غسل می‌کنند اینست که این روز به «هروذا» که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است؛ و از اینجاست که مردم در این روز هنگام سپیده دم از خواب برمی‌خیزند و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی نیز آب جاری بر خود از راه تبرک و دفع آفات می‌ریزند.

در این روز مردم به یکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است. و برخی گفته‌اند که: علت اینست که در کشور ایران دیرگاهی باران نبارید، ناگهان باران سخت ببارید و مردم به این باران تبرک جستند و از این آب به یکدیگر پاشیدند و این کار همین طور در ایران مرسوم بماند.

نیز گفته‌اند: سبب اینکه ایرانیان در این روز آب به هم می‌پاشند اینست که چون در زمستان تن انسانی به کثافات آتش از قبیل دود و خاکستر آلوده می‌شود، این آب را برای تطهیر از آن کثافات به هم می‌ریزند، و دیگر اینکه هوا را لطیف و تازه می‌کند و نمی‌گذارد که در هوا تولید وبا و بیماری شود.

در این روز بود که جم مقادیر اشیا را استخراج کرد و پادشاهان پس از او، این روز را میمون و فرخنده داشتند. و هرچه کاغذ و پوست که مکتوب می‌شد و باید به اطراف فرستاد در این روز فراهم می‌آوردند، و هر کاغذ و نامه را که باید در آخر آن مهر زد این کار را در این روز انجام میدادند. و این روز را به پارسی «اسپیدانوش» می‌گفتند. و چون جم درگذشت پادشاهان همه روزهای این ماه را عید گرفتند و این اعیاد را شش بخش نمودند: پنج روز نخست را به پادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوّم را به اشراف و پنجه سوّم را به خدم و کارکنان پادشاهان و چهارم را برای ندیمان و درباریان و پنجه پنجم را برای توده مردم و پنجه ششمین را برای

برزیگران.

گویند: کسی که دو نوروز را به هم متصل نمود هر مز پسر شاپور پهلوان است که او هم ایّامی را که میان این دو عید بود عید گرفت و آتش را برای تیمّن به آن به جاهای بلند قرار داد که جوّ را حرارت آن تصفیه کند و چیزهای پلید را بسوزاند و عفونات مولّد فساد را این حرارت نابود نماید.

آئین ساسانیان در این ایّام چنین بود که پادشاه به روز نوروز شروع میکرد و مردم را اعلام می نمود که برای ایشان جلوس کرده که به ایشان نیکی کند، و روز دوّم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس میکرد و خانواده‌ها نیز در این قسمت داخل بودند، و روز سوّم را برای سپاهیان و بزرگان موبدان جلوس میکرد، و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان و خاصّان خود، و در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و به هر کدام آنچه را مستحقّ رتبه و اکرام بودند ایصال میکرد و آنچه مستوجب و سزاوار مبرّت و انعام بودند می رساند، و چون روز ششم می شد از قضای حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز میگرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت اند کسی دیگر را نمی پذیرفت و در این روز آنچه را که روزهای گذشته برای شاه هدیه آورده بودند امر به احضار میکرد و آنچه میخواست تفریق میکرد و می بخشید و هر چه که قابل خزان و تودیع بود نگه میداشت.<sup>۱</sup>

و نیز ابوریحان در شرح عید مهرگان (مهرجان) گوید:

#### «عید مهرگان»

مهرماه روز اوّل آن هر مزدروز است و روز شانزدهم مهر است که عید بزرگی است و به «مهرگان» معروف است که خزان دوّم باشد. و این عید مانند دیگر اعیاد

۱. ترجمه الأثر الباقیه، ص ۳۲۳ تا ۳۳۲.



برای عموم مردم است و تفسیر آن «دوستی جان» است. و گویند که: مهر نام آفتاب است و چون در این روز آفتاب برای اهل عالم پیدا شد این است که این روز را «مهرگان» گویند. و دلیل بر این گفتار آنستکه از آیین ساسانیان در این روز این بود که تاجی را که صورت آفتاب بر او بود به سر می گذاشتند و آفتاب بر چرخ خود در آن تاج سوار بود و در این روز برای ایرانیان بازاری بپا میشد.

میگویند: سبب اینکه این روز را ایرانیان بزرگ داشته‌اند آن شادمانی و خوشی است که مردم شنیدند فریدون خروج کرده، پس از آنکه کاوه بر ضحاک بیوراسب خروج نموده بود و او را مغلوب و منکوب ساخته بود، مردم را به فریدون خواند. و کاوه کسی است که پادشاهان ایران به رایت او تیمن می‌جستند. و علم کاویانی از پوست خرس بود، و برخی هم گفته‌اند: از پوست شیر بوده، و آن را درفش کاویان نامیدند که پس از او به جواهر و طلا زیب و زیور کردند.

نیز گفته‌اند: در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند. و در خانه‌های پادشاهان اینطور در این ماه رسم شده که در صحن خانه مرد دلآوری هنگام طلوع آفتاب می‌ایستد و به آوازی بلند می‌گوید: «ای فرشتگان به دنیا پایین آید و شیاطین و اشرار را قلع و قمع کنید و از دنیا آنان را دفع نمایید.»

و میگویند: در این روز خداوند زمین را گسترانید و کالدها را برای آنانکه محلّ ارواح باشد آفرید و در ساعتی از این روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه و بی‌فروغ بود بها و جلا بخشید. و بدین سبب گفته‌اند که: ماه در مهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات آن ماه است.

سلمان فارسی می‌گوید: ما در عهد زردشتی بودن می‌گفتیم: خداوند برای زینت بندگان خود، یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد، و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است به جواهر دیگر.

ایران شهری میگوید که: خداوند از نور و ظلمت بین نوروز و مهرگان پیمان گرفت.

سعید بن فضل میگوید: علمای ایران گفته‌اند که: قلّه کوه شاهین در همه ایام تابستان همواره سیاه دیده میشود و در بامداد مهرگان سپیده دیده میگردد و چنین به نظر می‌آید که بر آن برفی است و این مطلب چه هوا صاف باشد و چه ابر هر دو یکسان است و در هر زمان یکنواخت است.

کسروی میگوید که: من از موبد متوگلی شنیدم که می‌گفت: در روز مهرگان آفتاب میان نور و ظلمت طلوع میکند و ارواح را در اجساد می‌میراند و بدین جهت ایرانیان این روز را «میرگان» گفته‌اند.

اصحاب نیرنگ گفته‌اند که: هر کسی بامداد مهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید آفات بسیاری از او دفع خواهد شد.

اما آن دسته ایرانیان که به تأویل قائلند، برای این قبیل مطالب تأویل قائل می‌شوند و مهرگان را دلیل بر قیامت و آخر عالم میدانند؛ به این دلیل که هر چیزی که دارای نمو باشد در این روز به منتهای نمو خود می‌رسد و مواد نموّاز آن منقطع می‌شود و حیوان در این روز از تناسل باز می‌ماند؛ چنانکه نوروز را آنچه در مهرگان گفته شد به عکس است و آن را آغاز عالم میدانند.

و برخی مهرگان را بر نوروز تفضیل داده‌اند چنانکه پاییز را بر بهار برتری داده‌اند و تکیه‌گاه ایشان اینست که اسکندر از ارسطو پرسید که: کدام یک این دو فصل بهتر است؟ ارسطو گفت: پادشاهها در بهار حشرات و هوامّ آغاز میکنند که نشوء یابند و در پاییز آغاز ذهاب آنهاست؛ پس پاییز از بهار بهتر است.

این روز در ایام گذشته با اول زمستان موافق بود و چون کیبسه را اهمال کردند پیش افتاد و در ملوک خراسان این طور مرسوم گشته که در روز مهرگان به سپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی میدهند.

### رامروز یا مهرگان بزرگ

روز بیست و یکم «رامروز» است که مهرگان بزرگ باشد و سبب این عید آنستکه فریدون به ضحاک ظفر یافت و او را به قید اسارت درآورد و چون ضحاک را به پیش فریدون آوردند ضحاک گفت: مرا به خون جدّت مکش. و فریدون از راه انکار این قول گفت: آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر ویجهان در قصاص همسر و قرین باشی بلکه من تو را به خون گاو نری که در خانهٔ جدّم بود می‌کشم. سپس بفرمود تا او را بند کردند و در کوه دماوند حبس نمودند و مردم از شرّ او راحت شدند و این روز را عید دانستند. و فریدون مردم را امر کرد که کُشتی<sup>۱</sup> به کمر بندند و زمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند، برای سپاس‌گزاری خداوندی که ایشان را پس از هزار سال ترس، بار دیگر در ملک خود تصرف داد و این کار در ایشان سنّت و عادت ماند.

همهٔ ایرانیان بر این قول همدل و هم‌داستانند که بیوراسب هزار سال زندگی کرد و اگرچه برخی میگویند بیشتر از هزار سال زندگی نمود و این هزار سال مدّت پادشاهی و غلبهٔ او بود. و گفته‌اند: اینکه ایرانیان به یکدیگر این طور دعا می‌کنند که؛ «هزار سال بزی» از آن روز رسم شده؛ زیرا چون دیدند که ضحاک توانست هزار سال عمر کند و این کار در حدّ امکان است هزار سال زندگی را تجویز نمودند. زردشت ایرانیان را امر کرد که باید مهرجان و رامروز را به یک اندازه بزرگ بدارید و باهم این دو را عید بدارید تا آنکه هرمز پسر شاپور پهلوان میان این دو را به هم پیوست، چنانکه میان دو نوروز را هم به هم پیوست. و سپس ملوک ایران و

۱. «کُشتی» یا «کستی» کمر بند مخصوص زرتشتیان است که هر زرتشتی بعد از سنّ هفت سالگی موظّف به بستن آن است. (فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۳، ص ۲۹۷۱؛ و فرهنگ بزرگ سخن)

ایرانیان از آغاز مهرجان تا سی روز تمام، برای طبقات مردم مانند آنکه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هر طبقه‌ای پنج روز عید دانستند.<sup>۱</sup>

### نوروز در میان حاکمان مسلمان

نوروز در میان عموم عرب جاهلی معروف و شناخته شده نبوده است. در تاج‌العروس از عبث‌الولید تألیف معری آورده است: «نوروز فارسی معرب است و در میان عرب تا قبل از دولت بنی‌العبّاس در متون ادبی و اشعار استفاده نشده و پس از آن شعراء نام آن را آوردند و در هیچ شعر فصیحی از آن اسمی نیامده است.»<sup>۲</sup> بعد از فتوحات اسلام، مسلمانان از طریق کفار ذمی و تازه مسلمانان، با نوروز بیشتر آشنا شدند و کم‌کم مراسم نوروز در میان برخی از عرب نیز رواج یافت.

برخی تازه مسلمانان و اهل ذمه طبق عادت دیرینه خود، در نوروز یا مهرجان برای حکام هدیه می‌بردند. در تاریخ آورده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هدایای نوروزی را نمی‌پذیرفتند.<sup>۳</sup> اولین حاکمی که هدیه گرفتن حکام در نوروز را به صورت یک سنت در آورد معاویه بود. معاویه به برخی از عمالش دستور داد که هدایای نوروز و مهرجان را جمع‌آوری نموده و برای او بفرستند.<sup>۴</sup>

۱. ترجمه الآثار الباقیه، ص ۳۳۷ تا ۳۴۰.

۲. تاج‌العروس، ج ۸، ص ۱۵۷.

۳. بخاری در التاریخ‌الکبیر، ج ۱، ص ۴۱۴ از ایوب‌بن‌دینار از پدرش روایت میکند که: إنَّ علیاً کان لا یقبَلُ هدیةَ النّیروزِ.

۴. در محاسن‌الوسائل فی معرفة‌الأوائل، ج ۱، ص ۲۸۸ آورده است: «أوّل من أمر بهدایا النّیروزِ و المهرجانِ معاویةٌ.» و یعقوبی در تاریخ، ج ۲، ص ۲۱۸ گوید: «أمرهم أن یحملوا إلیه هدایا النّیروزِ و المهرجانِ، فكان یحملُ إلیه فی النّیروزِ و غیره و فی المهرجانِ عَشْرَةُ آلافِ ألفٍ.»

بعد از وی حجّاج بن یوسف نیز هدایای نوروزی را اجباری نمود و مردم را برای آن تحت فشار قرار میداد و این رسم در بنی امیّه باقی ماند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز آن را بدعت شمرده و با آن مخالفت کرد و اجازه نداد که مردم را بر پرداخت هدایای نوروز و مهرجان اجبار نمایند و اجازه نداد کسی برای وی هدایای نوروزی بیاورد.<sup>۱</sup>

در دوره‌های بعدی نیز رسم نوروز رواج داشته است؛ برخی گفته‌اند: بار دیگر یزید بن عبدالملک این رسم را احیاء نمود.<sup>۲</sup> و برخی گفته‌اند: از عصر مأمون دوباره هدایای نوروزی رواج یافته است.<sup>۳</sup>

رسم پادشاهان ایرانی بر آن بود که خراج را در نوروز دریافت میکردند، و چون نوروز در تابستان یا اواخر بهار بود محصول کشاورزان در آن زمان رسیده و قابل برداشت بود. در زمان خلفای اموی و عباسی نیز خراج، هم‌زمان با نوروز دریافت می‌شد، ولی چون سالها را کیسه نکردند کم‌کم نوروز به اوائل بهار رسید که محصول نرسیده بود و متوکّل عباسی برای حلّ این مشکل، نوروز را جابجا کرد. ابوریحان در شرح این ماجرا و بیان تاریخ معتضدی گوید:

«سبب وضع این تاریخ چنانکه ابوبکر صولی در کتاب *اوراق* میگوید و حمزه بن حسن اصفهانی در رساله خود که در اشعار مشهور در نیروز و مهرگان نوشته، چنین میگوید که: متوکّل عباسی در شکارگاه مشغول گردش بود ناگاه به کشتزاری رسید که هنوز خوشه‌های آن نرسیده بود و موقع درو نشده بود و گفت: عبیدالله بن یحیی از من اجازه خواست که از مردم مالیات و خراج بستاند با آنکه

۱. *الأوائل*، ص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ و *نهاية الأرب في فنون الأدب*، ج ۲۱، ص ۳۷۱؛ و *الطّبقات*

*الكبرى*، ج ۵، ص ۲۹۱؛ و *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. *الأوائل*، ص ۲۹۶؛ و *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. *صبح الأعشى في صناعة الإنشاء*، ج ۲، ص ۴۴۷.

هنوز حاصل بدست نیامده و غله سبز است و مردم از کجا بیاورند که تا به ما خراج دهند، در پاسخ عرضه داشتند که: این کار زیانهای فراوان به مردم وارد ساخته و رعایا دسترنج خود را پیش فروش می نمایند تا خراج دیوان را پرداخت نمایند و برخی هم چون از پرداخت مالیات ناتوان هستند از وطن مادرزاد خود کوچ می کنند و مردم از این کار بسیار شکایت دارند.

متوکل گفت: آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده؟ گفتند که: این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوایل نوروز از رعایای خود خراج می ستاندند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو و سرمشق ملوک عرب شدند. متوکل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا موبد را حاضر کردند و به موبد گفت که: در این مسأله بسیار گفتگو شده، من هم نمی توانم از رسوم و عادات پادشاهان ایران پا بیرون نهم، و با آنکه پادشاهان ایران مردمی با محبت و رعیت پرور بودند و به عدل مشهور جهانیان و همواره به کار مردم نظر داشتند، چرا در اول نوروز که هنوز خرمن بدست نیامده از رعایای خود خراج می گرفتند؟

موبد عرضه داشت: هر چند پادشاهان ایران هنگام نوروز از رعیت خراج می خواستند، ولی نوروز هنگامی فرامی رسید که غلات بدست آمده بود.

متوکل گفت: چطور چنین چیزی امکان دارد؟ موبد کیفیات سالها و شمار روزها را با نیازمندی آنها به کیسه برای متوکل بیان کرد و گفت: ایرانیان همواره سال را کیسه میکردند و چون دین اسلام آمد و سلطنت ما را از میان برد کیسه تعطیل شد و این تعطیل و اهمال کیسه است که سبب زیان مردم شده. و دهقانان در عهد هشام بن عبدالملک نزد خالد قسری جمع شدند و برای او شرح دادند که سهل انگاری در امر کیسه باعث زیانهای بسیار شده و از او درخواست کردند که یک ماه نوروز را به تأخیر اندازد، خالد قسری از برآوردن حاجت دهقانان شانه تهی کرد و این خبر را به هشام بن عبدالملک اموی نوشت. هشام پاسخ داد که: من

می‌ترسم این کار در شمار نسیء باشد که خداوند فرموده: «نسیء زیادت در کفر است.»

و چون روزگار هارون الرشید رسید نیز مردم به درگاه یحیی بن خالد بن برمک جمع شدند و از او درخواست کردند که دو ماه نوروز را عقب بیندازد و یحیی تصمیم گرفت که حاجت ایشان را برآورد، ولی دشمنان برامکه محافلی تشکیل دادند و گفتند که: یحیی برای مجوسیت که کیش پدرانش بوده تعصب خرج می‌دهد. این بود که یحیی نیز از این کار صرف نظر کرد و همینطور امر کیسه بماند. پس از آنکه سخنان موبد تمام شد، متوکل ابراهیم بن عباس صولی را به دربار احضار کرد و او را امر نمود با موبد دربارهٔ نوروز همراهی کند و روزها را بشمارد و قانون تغییر ناپذیری وضع نماید و از طرف متوکل به همهٔ شهرها بنویسد که نوروز را تأخیر بیندازند. و چون ابراهیم بن عباس صولی با موبد نشستند و حساب نمودند، بر این عزم شدند که نوروز را به هفدهم بیندازند. و متوکل نیز این رأی را پسندید و به آفاق و اطراف کشور نامه‌ها نوشتند که حکام نیز چنین کنند، و این واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود. و بحتری را در این موضوع چکامه‌ایست که متوکل را به آن کار بزرگ مدح و ستایش کرده و میگوید:

إِنَّ يَوْمَ النَّيْرُوزِ قَدِ عَادَ لِلْعَهْ	دِ الَّذِي كَانَ سَنَّهُ أَرْدَشِيرُ
أَنْتَ حَوَّلْتَهُ إِلَى الْحَالَةِ الْأَو	لِي وَ قَدْ كَانَ حَائِرًا يَسْتَدِيرُ
فَأَفْتَتَحْتَ الْخَرَاجَ فِيهِ فِلْدًا	مَّةً فِي ذَاكَ مِرْفَقٌ مَذْكُورُ
مِنْهُمْ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ مِنْكَ الـ	عَدْلُ فِيهِمْ وَ النَّائِلُ الْمَشْكُورُ <sup>۱</sup>

۱. عید نوروز به همان عهدی که اردشیر آن را وضع کرده بود برگشت. و تو این عید را به حالت نخستین خود برگرداندی، با آنکه نوروز پیوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت. و در این روز گشایش خراج را آغاز نمودی و رعایا را در این کار بسیار موافقت و مرافقت شده. وظیفهٔ آنان سپاسگزاری و ثناخوانی توست و وظیفهٔ تو عدل و داد بر آنان است. (تعلیقه)

و متوکل کشته شد و نتوانست این کار را به پایان رساند و معتضد به جای او نشست و پس از آنکه کشور را از وجود مردم یاغی و طاغی پاک کرد و فرصتی یافت که به امور رعیت سرکشی کند، مهم‌ترین چیزی که به نظر او رسید امر کبیسه بود که باید آن را به اتمام رساند.

و معتضد مانند متوکل تصمیم گرفت که نوروز را به تأخیر اندازد، جز اینکه میان متوکل و معتضد این فرق است که: متوکل میان سالی را که در او بود و سال اول تاریخ پادشاهی یزدگرد را گرفت و معتضد میان سالی را که در او بود و سالی را که پادشاهی از دست ایرانیان به هلاکت یزدگرد بیرون رفت. و یا خود معتضد بر این گمان بود و یا دیگر اشخاصی که این کار بدست ایشان شد که ایرانیان از زمان هلاکت یزدگرد کبیسه خود را اهمال کرده‌اند و این مدت را دو بیست و چهل و سه سال یافتند که سهم آن از ارباع شصت روز و کسری خواهد بود. و متوکل این شصت روز را بر نوروز سال خود بیفزود و آن را آخر این ایام دانست و آن اول روز خردادماه آن سال بود و روز چهارشنبه و موافق با یازدهم حزیران. سپس نوروز را به ماههای رومی بردند تا آنکه هر وقت رومیان شهور خود را کبیسه می‌کنند نوروز نیز کبیسه شود. و آنکس که تولیت این کار را عهده‌دار بود و به پایان رسانید ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان بن وهب بود که علی بن یحیی منجم در این کار میگوید:

یا مُحیی الشَّرَفِ اللَّبَا	بِ مُجَدِّدِ الْمُلْكِ الْخَرَابِ
و مُعیدِ رُكْنِ الدِّینِ فِی	نَا ثَابِتًا بَعْدَ اضْطِرَابِ
فَتَّ الْمُلُوكَ مُبَرِّزًا	فَوْتَ الْمُبَرِّزِ فِی الْحِلَابِ
أَسْعِدَ بِنُورِوزِ جَمَعِ	تَ الشُّكْرِ فِیهِ إِلَى الثَّوَابِ
قَدِّمَتْ فِی تَأْخِیرِهِ	مَا أَخْرَوهُ مِنَ الصَّوَابِ

و نیز علی بن یحیی در این واقعه میگوید:

یَوْمَ نَیروزِكَ یَوْمٌ وَاحِدٌ لَا یَتَأَخَّرُ فِی حَزِیرَانٍ یُوفِی أَبَدًا فِی أَحَدِ عَشْرِ



اگرچه در این کار بسیار دقت نمودند ولی نوروز به کیسه‌ای که استحقاق داشت نرسید؛ زیرا ایرانیان از هفتاد سال پیشتر از یزدگرد کیسهٔ خود را اهمال کرده بودند، و در زمان یزدگرد بن شاپور دو ماه کیسه کرده بودند، یک ماه برای اینکه سال باید به تأخیر افتد که واجب بود چنانکه بعداً خواهیم گفت، و یک ماه هم برای آینده تا آنکه زمان درازی از کیسه دل آسوده باشند. و چون از سالهایی که میان یزدگرد بن شاپور و یزدگرد بن شهریار صدویست سال کنیم، به طور تقریب نه به تحقیق، هفتاد سال خواهد ماند.

زیرا تواریخ ایرانیان بسیار مغشوش است و حصهٔ این هفتاد سال هفده روز می‌شود، پس باید مطابق قیاس بیست و هشت روز به تأخیر افتد نه شصت روز، تا آنکه در نتیجه نوروز در بیست و هشتم حزیران باشد و لیکن شخصی که این کار را عهده‌دار بود چنین گمان کرد که روش ایرانیان در کیسه مانند روش رومیان است؛ این بود که بر طبق این گمان غلط آغاز حساب خود را از زوال ملک ایشان گرفت، با آنکه حقیقت امر چنین نیست و ما آن را بطور مشروح بیان کردیم.<sup>۱</sup>

### نوروز در میان عامهٔ مسلمانان

جشن‌گرفتن نوروز در میان عامهٔ مسلمانان نیز پس از مدتی رواج یافت و در برخی از شهرها در شب و روز نوروز جشن و سرور و آئینهای باستانی بر پا بود. در مقابل عده‌ای از زهاد و عبّاد و متشرعین نیز با این سنن مخالفت می‌نمودند و شادمانی و خوشحالی در آن را بدعت و مخالفت با شرع اطهر می‌شمردند.<sup>۲</sup>

۱. ترجمهٔ الآثار الباقیه، ص ۵۱ تا ۵۴.

۲. خطیب در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۷۶ آورده است: «أخبرنا أبو العباس الفضل بن عبد الرحمن الأبهري حدثنا أبو بكر بن المقرئ بأصبهان حدثنا محمد بن محمد بن بدر الباهلي حدثنا إسحاق بن أبي إسرائيل حدثنا أبو الحسن زياد بن عبيد الله قال: رأيت عبد الجبار بن وائل و»

در تاریخ، موارد متعدّدی از جشنهای نوروزی و احیاء آداب کفر در آن، حکایت شده است. طبری در حوادث سال ۲۸۲ پس از بیان رسمی شدن نوروز معتضدی گوید:

و فِيهَا مُنِعَ النَّاسُ مِنْ عَمَلِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي نَيِّرِزِ الْعَجْمِ مِنْ صَبِّ الْمَاءِ وَ رَفْعِ النَّيِّرَانِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.<sup>۱</sup> «در این سال مردم از آتش افروختن و آب ریختن و دیگر کارهایی که در نوروز عجم مرسوم بود منع شدند.»

و در حوادث سال ۲۸۴ هجری قمری گوید:

و فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ لِثَلَاثِ خَلَوْنَ مِنْ جُمَادَى الْأُولَى وَ لِأَحَدَى عَشْرَةِ لَيْلَةٍ خَلَّتْ مِنْ حَزِيرَانَ، نَوْدَى فِي الْأَرْبَاعِ وَ الْأَسْوَاقِ بِبَغْدَادَ: بِالنَّهْيِ عَنِ وَقُودِ النَّيِّرَانِ لَيْلَةَ النَّيِّرِزِ، وَ عَنِ صَبِّ الْمَاءِ فِي يَوْمِهِ. وَ نَوْدَى بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ. فَلَمَّا كَانَ عَشِيَّةَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ نَوْدَى عَلَى بَابِ سَعِيدِ بْنِ يَكْسِينَ صَاحِبِ الشَّرْطَةِ بِالْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ مِنْ مَدِينَةِ السَّلَامِ: بِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَطْلَقَ لِلنَّاسِ فِي وَقُودِ النَّيِّرَانِ وَ صَبِّ الْمَاءِ. فَفَعَلَتِ الْعَامَّةُ مِنْ ذَلِكَ مَا جَاوَزَ الْحَدَّ، حَتَّى صَبَّوْا الْمَاءَ عَلَى أَصْحَابِ الشَّرْطَةِ فِي مَجْلِسِ الْجِسْرِ، فِيمَا ذُكِرَ.<sup>۲</sup>

«علقمه بن مرتد و طلحة الأيامي و زبيد الأيامي يصومون يوم النيروز و يعتكفون في المسجد الأكبر. فكانوا يقولون: هذا يوم عيد للمشركين. يريدون به الخلاف على المشركين.» و زمنشری در ربیع/الابرار و نصوص/الأنخيار، ج ۱، ص ۴۰ آورده است: «كان زبيد اليايمي و علقمه و جماعة من الزهاد إذا كان يوم النيروز أو المهرجان اعتكفوا في مساجدهم، و قالوا: اللهم إن هؤلاء اعتكفوا على كفرهم و جورهم، اللهم و إنا اعتكفنا على إيماننا فاغفر لنا.» و در حلیة/الاولياء، ج ۵، ص ۲۰ در احوال طلحة بن مصرف آورده است: «إني لأكره الخروج يوم النيروز، إني لأراها شعبة من المجوسية.»

۱. تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۳۹.

۲. همان مصدر، ص ۵۳.

«در روز چهارشنبه سوّم جمادی‌الاولی مطابق با یازدهم حزیران در محلات و بازارهای بغداد ندا دادند که: آتش روشن کردن در شب نوروز و آب ریختن در روز آن ممنوع است. و در روز پنج‌شنبه نیز مجدداً اعلام شد. ولی در شب جمعه در جلوی درب خانه سعیدبن یکسین رئیس شرطه در قسمت شرقی بغداد اعلام کردند که: امیرالمؤمنین اجازه داده است که مردم آتش روشن کنند و آب بریزند. و عامّه مردم آنقدر آتش افروختند و آب ریختند که از حد گذشتند و حتی گفته شده که بر خود نیروهای شرطه در مجلس جسر (پل) نیز آب ریختند.»

از این عبارات و برخی دیگر از شواهد تاریخی<sup>۱</sup> معلوم می‌شود که این رسوم در میان جمعی از مسلمانان متداول بوده است.

مقریزی نیز در *المواعظ والاعتبار* در وصف مراسم نوروز در مصر در دولت فاطمیان آورده که مردم به آب ریختن و آتش افروختن و انواعی از بازیها می‌پرداختند و خلیفه فاطمی آنها را منع نموده است.<sup>۲</sup>

### نوروز در نزد اهل تسنن

علماء اهل سنت روزه و اکرام روز نوروز را مکروه یا حرام شمرده‌اند. ابن‌قدامه حنبلی در معنی می‌گوید:

وَقَالَ أَصْحَابُنَا: وَيَكْرَهُ إِفْرَادُ يَوْمِ النَّيْرُوزِ وَيَوْمِ الْمَهْرَجَانِ بِالصَّوْمِ لِأَنَّهُمَا يَوْمَانِ

۱. رجوع شود به: *الأوراق* (قسم اخبار الشعراء)، ج ۲، ص ۱۴۲؛ و *ديوان الحلاج*، ص ۴۸.

۲. و قَالَ ابْنُ زُولَاقٍ: وَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ يَعْنِي سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَتَيْنَ وَ ثَلَاثِينَ، مَنَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعْزُ لِدِينِ اللَّهِ مِنْ قُودِ النَّيْرَانِ لَيْلَةَ النَّوْرُوزِ فِي السَّكِّ وَ مِنْ صَبِّ الْمَاءِ يَوْمَ النَّوْرُوزِ. وَ قَالَ: فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَتَيْنَ وَ فِي يَوْمِ النَّوْرُوزِ زَادَ اللَّعْبُ بِالْمَاءِ وَ قُودُ النَّيْرَانِ وَ طَافَ أَهْلُ الْأَسْوَاقِ وَ عَمِلُوا فِيهِ وَ خَرَجُوا إِلَى الْقَاهِرَةِ بِلَعْبِهِمْ، وَ لَعِبُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَ أَظْهَرُوا السَّمَاجَاتِ وَ الْحُلَى فِي الْأَسْوَاقِ. ثُمَّ أَمَرَ الْمُعْزُ بِالنَّدَاءِ بِالْكَفِّ، وَ أَنْ لَا تُوقَدَ نَارٌ وَ لَا يُصَبُّ مَاءٌ، وَ أَخَذَ قَوْمٌ فَحَبَسُوا وَ أَخَذَ قَوْمٌ فَطَيَّفَ بِهِمْ عَلَى الْجِمَالِ. *(المواعظ والاعتبار، ج ۲، ص ۳۵)*

يُعْظَمُهُمَا الْكُفَّارُ فَيَكُونُ تَخْصِيصُهُمَا بِالصَّيَامِ دُونَ غَيْرِهِمَا مُوَافَقَةً لَهُمْ فِي تَعْظِيمِهِمَا فَكِرَهُ كَيَوْمِ السَّبْتِ، وَعَلَى قِيَاسِ هَذَا كُلِّ عِيدٍ لِلْكَفَّارِ أَوْ يَوْمٍ يُغْرِدُونَهُ بِالتَّعْظِيمِ.<sup>۱</sup>

«اصحاب ما گفته‌اند که: خصوصاً روز نوروز یا مهرجان را روزه گرفتن مکروه است؛ چون این دو روز از روزهای است که کفار آنها را تعظیم می‌کنند و آن دو را به خصوص روزه گرفتن، موجب همراهی و موافقت با ایشان در احترام کردن این دو روز است و لذا مانند روزه روز شنبه مکروه است و به همین شکل، روزه گرفتن هر عید کفار و هر روزی که آن را تعظیم می‌کنند مکروه است.»

و ملاءعلی قاری حنفی در شرح الفقه الأكبر در بحث از اسباب کفر گوید:

و فِي الْخُلَاصَةِ: مَنْ أَهْدَى بِيضَةً إِلَى الْمَجُوسِ يَوْمَ النَّوْرُوزِ كَفَرَ، أَيْ لِأَنَّهُ أَعَانَهُ عَلَى كُفْرِهِ وَ إِغْوَانِهِ أَوْ تَشَبَّهَ بِهِمْ فِي إِهْدَائِهِ، وَ مَفْهُومُهُ أَنَّهُ لَوْ أَهْدَى شَيْئًا فِي يَوْمِ النَّوْرُوزِ إِلَى الْمُسْلِمِ لَا يَكْفُرُ...

و فِيهِ نَظَرٌ؛ إِذِ التَّشْبِيهُ مَوْجُودٌ. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ وَقَعَ اتِّفَاقِيًّا مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ إِلَى النَّوْرُوزِيَّةِ.

و فِي مَجْمَعِ النَّوَازِلِ: اجْتَمَعَ الْمَجُوسُ يَوْمَ النَّوْرُوزِ؛ فَقَالَ مُسْلِمٌ: سِيرَةٌ حَسَنَةٌ وَضَعَهَا، كَفَرَ أَيْ لِأَنَّهُ اسْتَحْسَنَ وَضَعَ الْكُفْرِ مَعَ تَضَمُّنِ اسْتِقْبَاحِهِ سِيرَةَ الْإِسْلَامِ ...

و فِي الْفَتَاوَى الصُّغْرَى: وَ مَنْ اشْتَرَى يَوْمَ النَّوْرُوزِ شَيْئًا وَ لَمْ يَكُنْ يَشْتَرِيهِ قَبْلَ ذَلِكَ أَرَادَ بِهِ تَعْظِيمَ النَّوْرُوزِ كَفَرَ، أَيْ لِأَنَّهُ عَظَّمَ عِيدَ الْكُفْرَةِ. وَ إِنْ اتَّفَقَ الشَّرَاءُ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمُ النَّوْرُوزِ لَا يَكْفُرُ ...

قُلْتُ: وَ كَذَا إِذَا عَلِمَ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ النَّوْرُوزُ لَكِنَّهُ اشْتَرَاهُ بِسَبَبٍ آخَرَ مِنْ حُدُوثِ ضِيَاغَةٍ وَ نَحْوِهَا فَإِنَّهُ لَا يَكْفُرُ.

وَ مَنْ أَهْدَى يَوْمَ النَّوْرُوزِ إِلَى إِنْسَانٍ شَيْئًا وَ أَرَادَ تَعْظِيمَ النَّوْرُوزِ كَفَرَ. وَ لَوْ سَأَلَ

۱. المغنی، ج ۳، ص ۹۹.

المُعَلَّمُ النَّورُوزِيَّةَ وَ لَمْ يُعْطِهِ الْمَسْئُولُ مِنْهُ يُخْشَى عَلَى الْمُعَلَّمِ الْكُفْرُ أَى وَ لَوْ أُعْطِيَ الْمَسْئُولُ مِنْهُ يُخْشَى أَيْضًا عَلَيْهِ الْكُفْرُ.

و فى التَّتِمَّةِ: مَنْ اشْتَرَى يَوْمَ النَّورِوزِ مَا لَا يَشْتَرِيهِ غَيْرُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَفَرَ. حُكِيَ عَنِ أَبِي حَفْصِ الْكَبِيرِ الْبُخَارِيِّ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ خَمْسِينَ عَامًا ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ النَّورِوزِ فَأَهْدَى إِلَى بَعْضِ الْمُشْرِكِينَ يُرِيدُ تَعْظِيمَ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَدَ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ حَطَّ عَمَلُهُ خَمْسِينَ عَامًا. وَ مَنْ خَرَجَ إِلَى السُّدَّةِ أَى مُجْتَمَعِ أَهْلِ الْكُفْرِ فِي يَوْمِ النَّورِوزِ كَفَرَ، لِأَنَّ فِيهِ إِعْلَانَ الْكُفْرِ، وَ كَأَنَّهُ أَعَانَهُمْ عَلَيْهِ. وَ عَلَى قِيَاسِ مَسْأَلَةِ الْخُرُوجِ إِلَى النَّورِوزِ الْمَجُوسِيِّ الْمُوَافَقَةَ مَعَهُمْ فِيمَا يَفْعَلُونَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يُوَجِبُ الْكُفْرَ.<sup>۱</sup>

«در خلاصه آورده است که: هر کس تخم مرغی در روز نوروز به یک مجوسى هديه دهد، کافر شده است؛ چون او را بر کفر و گمراهيش کمک نموده يا بدین جهت که به کفار در هديه دادن تشبه جسته است.

و مفهوم این سخن آنستکه: اگر به مسلمانى هديه دهد کافر نمى شود. و این حکم جای تأمل دارد؛ چون در هديه دادن به مسلمان نیز تشبه به کفار موجود است، مگر آنکه به صورت اتّفاقی حاصل شود و قصدی به نوروز نداشته باشد.

و در مجمع‌التوازل آورده است که: اگر مجوسیان در روز نوروز اجتماع نمودند و مسلمانى گفت که مراسم نوروز سیره حسنه‌ای است که مجوسیان آن را قرار داده‌اند، آن مسلمان کافر شده است؛ چون آنچه را کفر وضع نموده نیکو شمرده و در ضمن سیره اسلام را قبیح شمرده است.

و در الفتاوى الصّغرى گوید: هر کس در روز نوروز چیزی بخرد که در روزهای عادى نمى خریده و قصدش اکرام و تعظیم نوروز باشد کافر شده است؛ چون روز عید کفار را تعظیم نموده است. ولى اگر نداند که آن روز، روز نوروز

۱. شرح کتاب‌الْفَقْه‌الْأَكْبَر، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

است و به صورت اتّفاقی در آن خریدی خاصّ نماید کافر نمی‌شود. من می‌گوییم: اگر بداند آن روز نوروز است ولی قصدش تعظیم آن روز نباشد و به جهت دیگری چون میهمانی خریدی کند کافر نمی‌شود.

و هر کس در نوروز هدیه‌ای به کسی بدهد و قصدش تعظیم نوروز باشد کافر شده است. و اگر معلّم از شاگرد هدیه نوروزی تقاضا کند و شاگرد ندهد ممکن است معلّم کافر شود و اگر شاگرد هدیه بدهد ممکن است شاگرد هم کافر شود. و در تتمّه گوید: هر کس در نوروز چیزی بخرد که دیگر مسلمانان نمی‌خرند کافر شده است. و از ابو حفص کبیر بخاری نقل شده است که: اگر کسی پنجاه سال خدا را عبادت کند و روز نوروز به یکی از مشرکین هدیه‌ای بدهد و قصدش تعظیم آن روز باشد کافر شده است و عمل پنجاه سال او حبط شده است.

و اگر کسی در نوروز به تجمّع اهل کفر برود کافر شده است؛ چون با این کار اعلان کفر نموده است و گویا در کفرشان یاریشان نموده است. و به همین قیاس همراهی با کفّار در هر رسمی که در آن روز دارند موجب کفر است.»

#### نوروز در نزد امامیه

چنانکه خواهد آمد، در پنج قرن اول در تاریخ شیعه امامیه هیچ اعتنائی به روز نوروز وجود ندارد. و در تمام روایاتی که در منابع موجود شیعی آمده است نوروز به مثابه یک عید غیراسلامی و غیرشیعی تلقی شده است و بزرگان شیعه نیز اسمی از این روز به عنوان روز اسلامی نیاورده و آن را از اعیاد کفّار شمرده‌اند.

در قرن پنجم یا ششم به کتابهایی بر می‌خوریم که روایتی را از معلی بن خنیس از حضرت امام صادق علیه‌السّلام در فضیلت نوروز نقل نموده‌اند که همین روایت بی‌سند سبب شده که در دوره‌های بعدی برخی از علمای شیعه این روز را محترم بشمرند و در میان عده‌ای از شیعه، نوروز به عنوان عیدی مذهبی شناخته شود؛ تفصیل این مسأله در بحثهای آتی خواهد آمد.

## نوروز در نزد اسمعیلیه و غلاة

در میان فرق مشهور اسلامی تنها فرقه‌ای که رسماً به تأیید نوروز مشهور شده‌اند غالیان اسمعیلی هستند. در شرح حال قرامطه از اسمعیلیان آورده‌اند که: ایشان روزه را فقط دو روز در سال میدانستند که آن دو روز نوروز و مهرجان بود.<sup>۱</sup> در تاریخ اسمعیلیان فاطمی نیز آورده‌اند که: در کنار اعیاد شرعی و موالید اهل بیت علیهم‌السلام روز نوروز را رسماً جشن می‌گرفتند.<sup>۲</sup>

و نیز در برخی از منابع غلاة نصیریّه از شعوبیه نیز که مشتمل بر احادیث جعلی فراوانی است، روایاتی آمده که ائمه علیهم‌السلام نیز به مانند شاهان ساسانی در هر نوروز اصحاب را به حضور می‌پذیرفتند و اصحاب عرب از عظمت این روز چیزی درک نمی‌کردند و فقط امثال سلمان فارسی که از عجمند بر عظمت آن واقف بودند.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۱۹؛ و تاریخ الإسلام، ج ۲۰، ص ۲۳۴؛ و تاریخ مختصر

الدول، ص ۱۵۰.

۲. تاریخ اسمعیلیه، ص ۱۸۶ و ۲۳۲؛ «أما الأعياد التي كانت مقررة في عهدهم فهي: مولد النبي محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و مولد الإمام علي و فاطمة و الحسن و الحسين و عيد مولد الإمام الحاضر... و يتبع كل هذا: عيد رأس السنة، يوم عاشوراء، أول رجب، أول شعبان، أول رمضان، غرة رمضان، عيد الفطر، عيد النحر، عيد الغدير، موسم فتح الخليج، يوم النبروز، يوم الغطاس، و يوم الميلاد.

كان الشعراء في هذه الأعياد يتبارون في إنشاد قصائدهم و يتنافسون في الإجابة و الإبداع و يُعْمون بأخذ الجوائز و الصّلات. «تاريخ اسمعیلیه، ص ۱۸۶، و نیز ص ۲۳۲»  
 ۳. شعوبیه، ص ۲۳۱ و ۲۳۲، از الهفت الشریف.

نکته‌ای که در این بحث قابل توجه است رواج مکتب غلو در میان ایرانیان و شعوبیان و معتقدان به نوروز است، تا جایی که در همین کتاب منابع متعددی از ارتباط غالیان و شعوبیان جمع آوری شده است. (شعوبیه، ص ۲۳۱ تا ۲۴۸)

محصل این مباحث آنستکه: در چند قرن اول هیچ اثری از نوروز در میان متشرعین نبوده است و تنها گروههایی از غالیان به آن رسمیت میداده‌اند.

### کیفیت محاسبه روز نوروز

همانطور که گذشت در صدر اسلام نوروز فرس به علت کبیسه‌نکردن سالها همچون سالهای قمری در فصول سال در گردش بوده و گاهی در تابستان و گاه در بهار یا زمستان واقع شده است.

یکی از محققین محترم در این باب گویند:

«نوروز نخستین روز فروردین ماه شمسی به حساب می‌آید. محاسبه سال شمسی تا پیش از پیدایش تاریخ جلالی در سال ۴۶۷ یا ۴۷۱، بدین ترتیب بود که سال را دوازده ماه سی روزه تقسیم میکردند که جمعاً ۳۶۰ روز می‌شد. پنج روز باقی مانده را در پایان آبان ماه یا اسفندماه بر آن می‌افزودند که جمعاً ۳۶۵ روز می‌شد. با این حال پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵/۵۱ ثانیه باقی می‌ماند. این زمان، در هر چهار سال یک روز می‌شد و از آنجا که در محاسبه نمی‌آمد، روز اول فروردین در فصول سال تغییر میکرد. بنابراین ماههای شمسی نیز در آن زمان، مانند ماههای قمری در فصول سال متغیر بود. معنای این سخن آنستکه نوروز در ابتدای فروردین واقعی، یعنی نقطه آغاز اعتدال ربیعی قرار نداشت.

زمانی که یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی در سال ۶۳۲ میلادی به تخت نشست، روز نخست سال، یعنی اول فروردین، در آن تاریخ مطابق بود با شانزدهم

---

و در بیانی مبالغه‌آمیز آمده است: «ریشه و پیشینه غلو در اسلام و تشیع به شعوبیه می‌رسد. موالی متمایل به تشیع از نخستین کسانی بودند که جریان غلو را در تشیع پدید آوردند. غلو بیشتر یک مشخصه آریائی ایرانی است تا عربی اسلامی.» (همان مصدر، ص ۲۳۹)



حزیران (ژوئن) مطابق با ۲۷ خرداد. پس از آن با محاسبه بالا روز نوروز یا اول فروردین، هر چهار سال یک روز به عقب می‌آمد.

در سال ۴۶۷، روز نوروز مطابق دوازدهم حوت یا اسفند بود. در این سال ملک‌شاه سلجوقی، دستور داد تا منجمان محاسبه دقیقی از سال شمسی انجام داده و روز اول فروردین را معین کنند. بر اساس محاسبه خواجه عبدالرحمن خازنی، منجم مرو، عوض آنکه بر اساس محاسبه قبلی، روز واقعی دوازدهم اسفند را اول فروردین دانسته شود، اول فروردین را هیجده روز جلوتر برده و در ابتدای اعتدال ربیعی، یعنی فروردین واقعی قرار داد.

در محاسبه جدید، هر سال را در چهار نوبت، ۳۶۵ روز محاسبه کرده (دوازده سی روز به ضمیمه پنج روز که در آخر ماه آبان یا اسفند افزوده می‌شد) و سال پنجم را ۳۶۶ روز محاسبه کردند. البته پس از هر هشت دوره چهارساله، سال پنجم را ۳۶۶ قرار میدادند. در این محاسبه آن پنج ساعت و اندی نیز در محاسبه می‌آمد؛ بدین ترتیب، روز نوروز به عنوان نخستین روز فروردین ماه، از آن سال ثابت ماند.

بنابراین، نخستین سالی که روز اول فروردین آن دقیقاً مطابق آغاز زمان اعتدال ربیعی بود، سال ۴۶۷ (یا ۴۷۱) بوده است.<sup>۱</sup>

آنچه در این باب مهم است اینکه در عصر ائمه علیهم السلام نوروزی که مردم می‌شناخته‌اند نوروز امروزی که مطابق با اول بهار می‌باشد، نبوده است و احادیث نوروز را نمی‌توان بر این نوروز حمل نمود. در این مورد در بحثهای آتی توضیح بیشتری خواهد آمد.

---

۱. مقالات تاریخی، دفتر دوم، مقاله «نوروز در فرهنگ شیعه»، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.



## أدلة بطلان نوروز

بر اینکه نوروز جزء اعیاد شرعی نیست و دین مقدس اسلام آن را تأیید  
نفرموده دلائل و شواهدی وجود دارد که اجمالاً اشاره می‌کنیم:

### اول: روایت مناقب ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب در مناقب چنین روایت می‌نماید:

حُكِيَ أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِالْجُلُوسِ لِالْتِهِنَّةِ فِي يَوْمِ  
النَّيْرُوزِ وَ قَبِضَ مَا يُحْمَلُ إِلَيْهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي قَدَفْتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي  
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا خَبْرًا وَ إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَ  
مَحَاهَا الْإِسْلَامُ. وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ.

فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّمَا نَفَعَلُ هَذَا سِيَّاسَةً لِلْجُنْدِ فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ.  
فَجَلَسَ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ الْمُلُوكُ وَ الْأُمَرَاءُ وَ الْأَجْنَادُ يَهْتِنُونَهُ وَ يَحْمِلُونَ إِلَيْهِ  
الْهُدَايَا وَ التُّحَفَ وَ عَلَى رَأْسِهِ خَادِمُ الْمَنْصُورِ يُحْصِي مَا يُحْمَلُ. فَدَخَلَ فِي آخِرِ  
النَّاسِ رَجُلٌ شَيْخٌ كَبِيرُ السِّنِّ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي رَجُلٌ صُعْلُوكٌ لَا مَالَ  
لِي، أُتْحِفُكَ بِثَلَاثِ آيَاتٍ قَالَهَا جَدِّي فِي جَدِّكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ. [فَأَنْشَدَ آيَاتًا].  
قَالَ: قَبِلْتُ هَدِيَّتَكَ، اجْلِسْ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ. وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْخَادِمِ وَقَالَ:  
امْضِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَرِّفْهُ بِهَذَا الْمَالِ وَ مَا يُصْنَعُ بِهِ. فَمَضَى الْخَادِمُ وَ عَادَ وَ  
هُوَ يَقُولُ: كُلُّهَا هِبَةٌ مِنِّي لَهُ يَفْعَلُ بِهِ مَا أَرَادَ. فَقَالَ مُوسَى لِلشَّيْخِ: اقْبِضْ جَمِيعَ هَذَا

### الْمَالِ فَهُوَ هِبَةٌ مِنِّي لَكَ.<sup>۱</sup>

«حکایت شده است که منصور دوانیقی از خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دعوت نمود که در مجلس روز نوروز شرکت کرده و جلوس نمایند تا افراد برای اداء تبریک به خدمت حضرت رسیده و حضرت هدایائی را که برای منصور آورده می شود تحویل بگیرند. حضرت فرمودند: حَقًّا که من تمام اخبار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تفتیش و بررسی کردم و اثری از این عید در آن نیافتم؛ و این سنت فرس است و اسلام آن را محو نموده است و به خداوند پناه می بریم که چیزی را که اسلام محو نموده است احیاء نمائیم.

منصور گفت: ما این کار را برای تدبیر لشکریان می کنیم (که ایرانی بوده و به این مراسم علاقه مندند.) و تو را بالله العظیم قسم میدهم که در این مجلس شرکت نموده و جلوس نمائی.

حضرت جلوس فرمودند و ملوک و امیران و لشکریان بر آن حضرت داخل شدند و تبریک و تهنیت گفتند و هدایا و تحفه های خود را تقدیم آن حضرت نمودند و خادم منصور بالای سر حضرت ایستاده بود و آنچه می آوردند را می شمرد و جمع می نمود.

پس از همه، پیرمردی که نسل وارد شد و گفت: ای پسر دختر رسول خدا، من مردی فقیرم و مالی ندارم. سه بیت شعر به تو هدیه میدهم که آنها را جدّم درباره جدّت حسین بن علی علیهما السلام سروده است و ابیاتی را خواند.

حضرت فرمودند: هدیه ات را پذیرفتم. بنشین خداوند در تو برکت قرار دهد. و سپس رو به خادم نموده و فرمودند: به نزد امیرالمؤمنین برو و او را از این اموال مطلع کن و سؤال کن که با آن چه می خواهد بکند؟

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

خادم رفت و بازگشت و گفت: منصور میگوید همه این اموال هدیه‌ای از طرف من برای ایشانست و هر کاری که می‌خواهند بنمایند. حضرت موسی بن جعفر به پیرمرد فرمودند: همه این مال را بردار که هدیه‌ای از جانب من برای توست.<sup>۱</sup>

درباره این روایت شریف نکاتی قابل ملاحظه است:

#### نکته اول: سند روایت

این روایت به شکل مرسل نقل شده است و لذا عده‌ای از جهت سند به آن اعتراض نموده و استنادش را به امام علیه‌السلام نپذیرفته‌اند؛ ولیکن اولاً: عاده هیچ داعی بر جعل چنین حدیثی با این مضمون وجود ندارد و لذا احتمال جعل آن بعید است.

ثانیاً: کتاب مناقب از کتب بسیار نفیس است و ابن شهر آشوب حریت فن حدیث است و از روایات او به راحتی نمی‌توان گذشت. علامه والد در دروس ولایت فقیه خود در ذیل روایتی که از مناقب نقل می‌کنند میفرمایند: «ابن شهر آشوب گرچه مطالب کتابش را با سند ذکر نکرده است، ولیکن

---

۱. وجه اهداء این هدایا به وی گذشته از تکریمش به واسطه مدح حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام چه بسا این باشد که وی مردی فقیر بوده و ردّ مظالم به وی تعلق می‌گرفته است و چون اموال درباریان مشتبه و مشتمل بر حرام و مجهول‌المالک بوده، حضرت بدین شکل از آن تخلّص جستند.

و شاید از باب ولایت حضرت بوده است، بنابراینکه مالک حقیقی اموال مجهول‌المالک خود امام علیه‌السلام می‌باشند. علاوه بر آنکه حضرت با این کار، خود را از بار منت منصور نیز به نوعی خارج نموده و عزّت و کرامتشان را حفظ کرده‌اند و ضمناً به نوعی بر بطلان نوروژ تأکید نمودند؛ چون از قبول هدایا توسط حضرت چنین تلقی می‌شد که میان عمل و قولشان منافات وجود دارد.

روایاتی را که نقل میکنند، از بسیاری کتابها که با سند ذکر می‌کنند معتبرتر است. مناقب ابن شهرآشوب کتابی است بسیار نفیس، بسیار معتبر، و از نفائس و ذخائر کتب شیعه است. ابن شهرآشوب مرد علم، مرد درایت، مرد فهم بوده است. و بنده بسیاری از مناقب را که مطالعه نمودم و بعد با تواریخ اهل تسنن و روایاتی که از طریق آنها وارد شده است تطبیق کردم، دیدم لبّ و حقیقت آن معانی را که آنها تصدیق دارند، این مرد بزرگ در این کتاب جمع کرده است. و خلاصه، بسیاری از مطالبی که مُجمّع علیه بین شیعه است و اهل سنت هم نمی‌توانند آن را انکار کنند در این کتاب موجود است و عین آن روایت یا مشابهش را ابن شهرآشوب در مناقب دوازده امام آورده است.

الحقّ کتاب نفیسی است و سزاوار است با بهترین طبع و تعلیقه‌های مفید در دسترس علماء قرار گیرد. این کتاب از جهت اعتبار از بسیاری از دیگر کتبی که مسندند قوی‌تر و استوارتر است؛ زیرا بعضی از کتابهای مسند که روایت را با سلسله سند نقل میکنند، یا در سندش ضعف مشاهده می‌شود و یا بواسطه جهالت راوی از درجه اعتبار ساقط میشود. و اما این شخص از نظر اِتقان و ثبت و ضبط به درجه‌ای است که نقل نمی‌کند مگر چیزی را که به آن اطمینان داشته باشد، و از جهت درایت موجب اطمینان و سکون خاطر شود.

ابن شهرآشوب چنین مردی بود! و علیهذا چون وی این مطلب را در کتاب خود آورده است موجب وثاقت خواهد شد.<sup>۱</sup>

#### نکته دوّم: قوّت متن روایت

مفاد و محتوای این خبر، بسیار قویّ است و متن آن از هرگونه اضطراب و شذوذی خالی است و این امر خودش شاهد صدقی است بر صحّت این خبر و آن

۱. ولایت فقیه در حکومت/سلام، ج ۴، ص ۷۴.

را از سند مستغنی می‌سازد.

**اولاً:** حضرت فرموده‌اند: «من در اخبار جدم تفتیش نمودم و اثری از این عید ندیدم.» و واقعاً همین‌طور است و هیچ اثری از این عید در روایات نبوی و علوی نیست بلکه در روایات دیگر ائمه نیز از آن اثری نیست، مگر خبر جعلی معلی بن خنیس و روایت مفضل بن عمر که از آن بحث خواهیم نمود.

**ثانیاً:** فرموده‌اند: «سنت فرس است و اسلام آن را محو نموده است.» که این هم از نظر تاریخی کاملاً صحیح است؛ و روشن است که سنت فرس بوده و اسلام آن را آنچنان محو نموده بود که تا آن زمان هیچ اثری در تاریخ از هیچ متدینی در تأیید این عید وجود ندارد، نه از فقهای اهل تسنن و نه از اصحاب ائمه علیهم‌السلام. و عرض شد که خلفای جور نیز که این روز را عید می‌گرفتند خودشان متفطن بودند که با سنت ناسازگار است؛ چنانکه از پاسخ منصور به حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام نیز در همین روایت کاملاً مشهود است.

**ثالثاً:** تعلیلی که در روایت آمده بسیار پرمغز و پرمحتواست؛ چراکه دلالت بر حرمت احیاء سنن غیر اسلامی دارد و روایات دیگری نیز که می‌آید آن را تأیید می‌نماید.

**رابعاً:** محتوای روایت نیز با تاریخ عصر منصور و سیره ائمه علیهم‌السلام به طور کامل متناسب است.

#### نکته سوم: عدم امکان حمل روایت بر تقیه

علامه مجلسی<sup>۱</sup> و به تبع ایشان برخی از فقها چون صاحب جواهر<sup>۲</sup> احتمال داده‌اند که انکار حضرت موسی بن جعفر نسبت به نوروژ از باب تقیه باشد؛ و آنطور

۱. بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۰۱.

۲. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۲.

که از عبارت مرحوم مجلسی به دست می‌آید<sup>۱</sup> این وجه مدّ نظرشان بوده که نوروز مطابق با غدیر است و قبول آن به مثابه قبول غدیر می‌باشد.<sup>۲</sup> ولی این سخن نیز ناتمام است؛ زیرا:

**اولاً:** چنانکه در بحث از تاریخ نوروز گفته شد، به هیچ وجه، نه در میان شیعه و نه در میان عامّه، نوروز به عنوان غدیر شناخته شده نبوده و پایه گذار نوروز در میان مسلمانان خلفای اموی و عباسی بودند.<sup>۳</sup>

**ثانیاً:** روایت همراه با تعلیل است. استاد معظّم ما مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله علیه کراً در درس میفرمودند: روایت همراه با تعلیل تقیّه صادر نشده است؛ چون تقیّه ضرورت است؛ و الضّرورات تتقدّر بقدرها. و به طور معمول وجهی ندارد که امام علیه السلام حکمی را برخلاف واقع بفرماید و سپس برای اثبات آن علّتی نیز ذکر نموده و آن را بیش از پیش حقّ جلوه دهد و در هر صورت تعبیر حدیث متناسب با تقیّه نیست.

۱. عبارت مرحوم مجلسی چنین است: «و یُمْكِنُ حَمْلُ هَذَا عَلَى التَّقِيَّةِ لِاشْتِمَالِ خَيْرِ الْمُعَلَّى عَلَى مَا يُتَّقَى فِيهِ وَ لِذَا يُتَّقَى فِي إِظْهَارِ التَّبَرُّكِ بِهِ فِي تِلْكَ الْأَزْمِنَةِ فِي بِلَادِ الْمُخَالِفِينَ.»  
 ۲. ممکن است وجه تقیّه اجتناب حضرت از مجالست با منصور باشد و به این شکل عذر آورده اند تا از مجالست با وی در امان باشند؛ ولی این سخن نیز خلاف ظاهر است و تعلیلی به این قوّت را نمی توان حمل بر این تقیّه نمود.

۳. در بحث از تاریخ نوروز گذشت که پایه گذار آن در میان حاکمان معاویه لعنة الله عليه بوده است و نام نوروز در اشعار عرب فصیح نیامده است و پس از عصر عباسی در اشعار و متون ادبی نام نوروز ذکر شده و یکی از جهاتش این بوده که بنی العباس جهت تقویت خود از ایرانیان کمک زیادی گرفتند و لذا جهت راضی نگاه داشتن ایشان برخی از سنن فارس را احیاء نمودند. به هر حال در عصر منصور دوانیقی نوروز فقط به عنوان عید فرس شناخته می شده و در آن دوره کسی آن را به عنوان غدیر و شعاع شیعه نمی شناخته تا مخالفت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از باب تقیّه باشد.



**ثالثاً:** معنا ندارد که منصور آن حضرت را به جهت پذیرش دعوت در مجلسی که خودش بانی آن بوده و هیچ اسمی از غدیر و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن نیست، مورد مؤاخذه و عقاب قرار دهد تا حضرت از وی تقیّه نمایند. بلکه ظاهر آنستکه اگر امام علیه‌السلام بناداشتند تقیّه را مراعات نمایند، باید دعوت شخص جائز و خونخواری چون منصور را که دستش به خون حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز آغشته بود به راحتی می پذیرفتند. تقیّه در چنین مقامی اقتضاء قبول دعوت دارد نه ردّ دعوت.

و حاصل آنکه: حمل روایت بر تقیّه ممکن نیست و روایت گرچه سند متصل ندارد، ولی نقل مناقب و مضمون آن ما را از سند بی نیاز نموده و قرینه بر صدور آن می باشد.

مضافاً به اینکه: معیاری که ارائه میدهد (حرمت احیاء سنن کفر) معیار نیست که عقل و شرع بر آن اتفاق دارند و صغرای آن نیز وجدانی است؛ و میدانیم که نوروژ سنت فرس است و در میان مسلمانان محو گشته بوده است.

#### دلیل دوم: روایت قطب راوندی

در مستدرک از قطب راوندی در *کتاب اللباب* از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حکایت نموده است:

إِنَّ اللَّهَ أَبَدَ لَكُمْ يَوْمَيْنِ يَوْمَيْنِ؛ يَوْمَ النَّيْرُوزِ وَالْمَهْرَجَانِ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى.<sup>۱</sup>  
«خداوند دو روز را برای شما در ازای دو روز قرار داد؛ روز فطر و قربان را در ازای نوروژ و مهرجان.»<sup>۲</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. در عرب جشن گرفتن نوروژ و مهرجان مرسوم نبوده است؛ لذا معنای روایت آنستکه خداوند در عوض دو روز جشنی که برای دیگر ملل و اقوام بوده است، برای مسلمانان دو روز عید و سرور قرار داده است که روز عید فطر و روز عید قربان باشد.

این روایت مرسل است و از آن نمی توان حکمی را استفاده نمود ولی در حد تأیید قابل استفاده است و شاید بتوان از آن نظر قطب راوندی را نیز به دست آورد.

### دلیل سوم: سیره اهل بیت علیهم السلام

در طول تاریخ اسلام تا عصر غیبت صغری هیچ اثری از عید نوروز در سیره و عملکرد اهل بیت علیهم السلام دیده نمی شود. اگر واقعاً نوروز مانند غدیر است و روزی است دارای شرافت که مقتضی جشن و سرور مؤمنین می باشد؛ چرا مطلقاً اثری از آن در میان معصومین به چشم نمی خورد مگر چند روایت ضعیف که آثار جعل در آن هویدا است!

و آنچه برخی گفته اند که: چون اظهار سرور و فرح در نوروز مخالف تقیه بوده است ائمه علیهم السلام نیز از آن ذکری به میان نیاورده اند، تمام نیست؛ چون نام مبارک عید غدیر بارها در روایات ذکر شده ولی هیچ اسمی از نوروز در کار نیست، با اینکه عید غدیر علم و نشان شیعه بوده و اگر بنا به تقیه بود ترک نام آن سزاوارتر بود.

از برخی روایات نیز به دست می آید که روز نوروز اصلاً در میان ائمه علیهم السلام مورد عنایت نبوده است.

شیخ صدوق روایت می نماید که:

وَ أَتَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَدِيَّةِ النَّيْرُوزِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! الْيَوْمُ النَّيْرُوزُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اصْنَعُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ نَيْرُوزًا. وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَيْرُوزُنَا كُلُّ يَوْمٍ.<sup>۱</sup> «برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه نوروزی آوردند. حضرت پرسیدند: این چیست؟ گفتند: یا امیرالمؤمنین امروز نوروز است. حضرت فرمودند: هر روز برای ما نوروزی بسازید. و در

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۰۰.

روایت دیگری این طور روایت شده که حضرت فرمودند: نوروز ما هر روز است.»  
و در تاج العروس در ماده «ن ر ز» روایت میکند که:  
حُكِيَ أَنَّهُ قَدَّمَ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شَيْءٌ مِنَ الْحَلْوَى. فَسَأَلَ عَنْهُ. فَقَالُوا:  
لِلنَّيِّرِ وَنَظَائِرِهِ. فَقَالَ: نَيْرِزُونَا كُلَّ يَوْمٍ. وَ فِي الْمَهْرَجَانِ قَالَ: مَهْرَجُونَا كُلَّ يَوْمٍ.<sup>۱</sup> «روایت  
شده است که برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری حلوا و شیرینی  
آوردند. حضرت از علت آن پرسیدند. گفتند: به خاطر نوروز است. فرمودند: هر  
روز ما را نوروز نمائید. و در مهرجان همین اتفاق افتاد و فرمودند: هر روز ما را  
مهرجان نمائید.»

و نیز در دعائم الإسلام روایت می نماید که:  
أُهِدِيَ إِلَيْهِ فَالْوَدَجُ. فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: يَوْمٌ نَيْرِزُونَ. قَالَ: فَنَيْرِزُوا إِنْ قَدَرْتُمْ  
كُلَّ يَوْمٍ؛ يَعْنِي تَهَادَوْا وَ تَوَاصَلُوا فِي اللَّهِ.<sup>۲</sup> «به حضرت فالوده ای هدیه داده شد.  
فرمودند: این چیست و به چه مناسبت آورده شده است؟ گفتند: روز نوروز است.  
حضرت فرمودند: پس هر روز را اگر توانستید نوروز قرار دهید؛ یعنی همیشه برای  
خدا به همدیگر هدیه دهید و با هم مرتبط باشید.»<sup>۳</sup>

۱. تاج العروس، ج ۸، ص ۱۵۷.

۲. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. در تاریخ آمده که کسی که برای حضرت در روز نوروز شیرینی آورد، نعمان بن مرزبان  
جد ابوحنیفه و از ایرانیان بوده است. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گوید: أَخْبَرَنَا الْقَاضِي  
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الصَّيْمَرِيُّ، أَخْبَرَنَا عَمْرُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمُقَرِّي، حَدَّثَنَا مَكْرُمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَاذَانَ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي قَالَ: سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حَمَادِ بْنِ أَبِي حَنِيفَةَ  
يَقُولُ: أَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَمَادِ بْنِ النَّعْمَانِ بْنِ ثَابِتِ بْنِ النَّعْمَانِ بْنِ الْمَرْزَبَانِ مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسِ الْأَحْرَارِ، وَ  
اللَّهُ مَا وَقَعَ عَلَيْنَا رِقٌّ قَطُّ، وَوُلِدَ جَدِّي فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ، وَذَهَبَ ثَابِتٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ صَغِيرٌ  
فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِيهِ وَفِي ذُرِّيَّتِهِ، وَنَحْنُ نَرْجُو مِنَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ ذَلِكَ ⇨

از این روایات استفاده می‌شود که: حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ عنایتی به این روز نداشته و هیچ تأییدی نفرموده‌اند و با آنکه مورد توجه اهل ذمه یا مسلمانان جدیدالاسلام بوده ولی این روز در خاطر شریف حضرت نبوده است، چه رسد به آنکه نماز و غسل و روزه آن روز را بجا آورند و حداکثر چیزی که بیان فرمودند، سفارش به هدیه‌دادن و محبت به یکدیگر در همه ایام سال است.

از احتمالات عجیب آنستکه برخی این روایات را دلیل بر صحت نوروز شمرده و آن را به «هر روزتان نوروز باد» ترجمه نموده و بر در و دیوار به عنوان تأیید این روز می‌نگارند، با آنکه روشن است که در این کلام هیچ تأییدی نیست. در تفسیر این کلام و جوهی محتمل است که هیچیک دال بر تأیید نیست:

۱. شاید صرفاً از باب مزاح و مطایبه با اهل ذمه یا تازه‌مسلمانانها و تألیف قلوب باشد.

۲. شاید بدان معنا باشد که نوروز ما هر روز است؛ چون هر روز، روز نو و جدیدی است که شکر آن لازم می‌باشد و این روز مخصوص از دید ما خصوصیتی ندارد.

۳. یا اینکه نوروز ما هر روز است؛ چون هر روز جدید که در آن توفیق عبادت و تقرب حاصل شده و معصیت نشود عید است و هر روز ما چنین می‌باشد؛ چنانکه روایت شده است: **كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ**<sup>۱</sup> و این معنا خصوصاً در نقل دوم مرحوم شیخ صدوق: **نِيرُوزُنَا كُلُّ يَوْمٍ**، روشن تر است و در هر

---

«لعلى بن أبي طالب فينا. قال: و النعمان بن المرزبان أبو ثابت هو الذي أهدى لعلى بن أبي طالب الفالودج في يوم النيروز. فقال: نوروزنا كل يوم. وقيل: كان ذلك في المهرجان. فقال: مهرجوناً كل يوم. (تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۷)»  
 ۱. نهج البلاغه، ص ۵۵۱.

حال بیانگر فضیلتی برای این روز نیست.<sup>۱</sup>

### دلیل چهارم: سیره اصحاب رضوان الله علیهم

تأمل در تاریخ اصحاب و فقهای شیعه نیز نشان میدهد که هیچ اثری از نوروز در میان ایشان نبوده و در هیچ یک از کتب معتبر شیعه هیچ عبارتی در مدح آن نیامده است، و مطرح شدن نوروز در کتب فقهی شیعه بر اساس برخی از روایات غیر معتبر بوده و مربوط به قرن پنجم یا ششم و پس از آن می باشد و گویا اولین بار در کلام ابن ادریس در سرائر مطرح شده است.

بلکه از برخی عبارات به دست می آید که در میان اصحاب مسلم بوده که نوروز عید مسلمانان نیست و آن را غالباً در کنار مهرجان می آوردند که مسلماً تعلق به اسلام ندارد.

در کافى در باب هدایا به اسناد خود از ابراهیم کرخی روایت میکند که:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الضَّيْعَةُ الْكَبِيرَةُ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْمَهْرَجَانِ أَوْ النَّيْرُوزِ أَهْدَوْا إِلَيْهِ الشَّيْءَ لَيْسَ هُوَ عَلَيْهِمْ يَتَقَرَّبُونَ بِذَلِكَ إِلَيْهِ. فَقَالَ: أَلَيْسَ هُمْ مُصَلِّينَ؟ قُلْتُ: بَلَى.

۱. مرحوم مجلسی اول در ذیل این حدیث در تفسیر: اصنعوا كل يوم لنا نيروزاً میفرماید: مطایبه منه علیه السلام و يدل على ان النيروز لا شرف له إلا بالحلواء. «این فرمایش شوخی و مطایبه ای از آن حضرت است و دلالت میکند که نوروز جز حلوا و شیرینی شرافتی ندارد. (و هر روز با خوردن شیرینی تبدیل به نوروز می شود)»

و در تفسیر: نوروزنا كل يوم میفرماید: أى كل يوم فهو جديد يجب شكره أو كل يوم نعمل فيه العبادة و يحصل القرب فهو نوروز و هو لنا كل يوم؛ كما قال العارف: عارفان در دمی دو عید کنند. «یعنی هر روز روز جدیدی است که شکرش لازم است، یا هر روزی که در آن عبادت کنیم و قرب به خداوند حاصل شود نوروز است و هر روز ما چنین است؛ همانطور که عارف گفته است: عارفان در دمی دو عید کنند.» (روضه المتقین، ج ۷، ص ۳۴۹)

قال: فَلْيَقْبَلْ هَدِيَّتَهُمْ وَ لِيُكَافِهِمْ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ. وَ لَوْ أَنَّ كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا أَهْدَى إِلَيَّ وَسَقًا مَا قَبِلْتُ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِي زَبَدَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ طَعَامَهُمْ.<sup>۱</sup>

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره مردی که زمین زراعتی بزرگی دارد که در آن عده‌ای کار می‌کنند و چون روز مهرجان یا نورو می‌شود هدایایی به او میدهند که پرداخت آن بر عهده ایشان نیست و از قراردادی که نموده‌اند بیرون است و قصدشان از دادن هدایا تقرّب به این شخص است. حضرت فرمودند: آیا این طور نیست که این اشخاص (مسلمان) و نمازخوانند؟ عرض کردم: چرا.

فرمودند: پس هدیه ایشان را قبول نماید و به ایشان پاداش دهد؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: اگر پاچه گوسفندی نیز به من هدیه شود می‌پذیرم و این از دینداری و اطاعت او امر الهی است و اگر کافر یا منافقی به من و سقی (معادل شصت صاع) هدیه دهد نمی‌پذیرم و این نیز از دینداری است و خداوند عطاء و طعام مشرکین و منافقین را برای من نپسندیده است.»

از این حدیث به دست می‌آید که: نورو و مهرجان در میان کفار و تازه‌مسلمان‌ها رائج بوده و نورو را عدل مهرجان می‌شمرده‌اند. و ظاهر حدیث آنستکه راوی، با آنکه میدانسته که هدیه دهندگان مسلمانند، در جواز پذیرش هدیه نورو و مهرجان شکّ داشته و آن را مخالف شرع می‌پنداشته است. و همانطور که سابقاً در مبحث تاریخ نورو عرض شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هدایای نورو را نمی‌پذیرفتند و پذیرفتن آن از مختصات خلفای بنی امیه و بنی العباس بوده است و حتی عمر بن عبدالعزیز با آن مقابله نموده است.

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۴۱.

و همچنین می‌بینیم که حضرت در برابر سخن او سکوت نمودند و هیچ تعریف و تمجیدی از نوروز نکردند. اگر نوروز واقعاً عیدی مورد امضای امام بود جا داشت در پاسخ، توهم راوی را دفع نموده و از شرافت این روز سخن به میان آورده و بفرمایند: قدر این روز را بدان که این روز عیدی بزرگ است و...  
سکوت حضرت در پاسخ راوی و تأکید بر استحباب اصل دریافت هدیه نشانه آنستکه نوروز شرافتی در نزدشان نداشته است.

و نیز شیخ طوسی در مبسوط در احکام اجاره میفرماید:

وإن أجزها إلى العيد فإن أطلق العيد لم يجز حتى يعينه. وإن عین العيد فقال: عيد الفطر أو عيد الأضحى، جاز ذلك. وكذلك إن سمي عيداً من أعياد أهل الذمة مثل المهرجان والنوروز جاز ذلك لأنه مشهور فيما بين المسلمين كشهرته بين أهل الذمة.<sup>۱</sup>

روشن است که شیخ در اینجا نوروز و مهرجان را از اعیاد اهل ذمه شمرده و در مقابل اعیاد اسلامی قرار میدهد و معلوم می‌شود که در میان مسلمین متشرع این اعیاد متداول نبوده است، گرچه به علت همنشینی با اهل ذمه تاریخ این اعیاد را میدانسته‌اند.

و بالجمله از سیره معصومین علیهم السلام و اصحاب به طور قطع به دست می‌آید که این عید در میانشان متداول نبوده است و از سنن غیراسلامی محسوب می‌شده که اصحاب حتی از دریافت هدیه در آن روز ابا داشته‌اند.

#### دلیل پنجم: ادله حصر اعیاد

در روایات متعددی اعیاد اسلامی شمارش شده و در چهار عید حصر گردیده است: عید فطر و عید قربان و عید غدیر و روز جمعه. و در هیچ روایتی

۱. المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۳، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

نامی از نوروز برده نشده است؛ و ما تیمناً به ذکر چند حدیث اکتفا می کنیم:

أول: و عنهم عليهم السلام: الأعيادُ أربعةُ: الفطرُ والأضحى والغديرُ ويومُ الجمعة<sup>۱</sup>. «عیدها چهار عدد است: فطر و قربان و غدیر و روز جمعه.»

دوم: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام: هل للمسلمين عيدٌ غيرَ يومِ الجمعةِ والأضحى والفطر؟ قال: نعم أعظمها حرمةً. قلتُ: و أئى عيدٍ هو جعلتُ فداك؟ قال: اليومُ الذى نصبَ فيه رسولُ الله صلى الله عليه وآله وسلم أميرَ المؤمنين عليه السلامَ و قال: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ<sup>۲</sup>.

«از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان عیدی غیر از روز جمعه و اضحی و فطر هست؟ فرمودند: بله، عیدی که حرمتش از همه بیشتر است. عرض کردم: فدایت گردم، آن عید کدامست؟ فرمودند: روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب نمود و فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست.»

سوم: قلتُ لأبي عبد الله عليه السلام: كم للمسلمين من عيدٍ؟ فقال: أربعةُ أعيادٍ. قال: قلتُ: قد عرفتُ العيدينِ و الجمعة. فقال لى: أعظمها و أشرفها يومُ الثامن عشر من ذى الحجة و هو اليومُ الذى أقام فيه رسولُ الله صلى الله عليه وآله وسلم أميرَ المؤمنين عليه السلامَ و نصبه للناسِ علماً<sup>۳</sup>.

«خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مسلمانان چند عید دارند؟ فرمودند: چهار عید. عرض کردم: عیدین و جمعه را می شناسم. حضرت فرمودند: باعظمت ترین و شریف ترین آنها روز هجدهم ذی الحجة است و آن روزی است

۱. بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۷۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۱۴۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۱۱.



که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أمير المؤمنين عليه السلام را به عنوان علم هدایت برای مردم نصب نمود.»

از این روایات نیز استفاده می‌شود که چیزی در میان شیعه با نام عید نوروز نبوده است و این مسأله بعدها به وجود آمده است.

شاید سؤال شود: در این روایات شریفه هیچ نامی نیز از موالید ائمه اطهار علیهم صلوات الله وسلامه نیامده است، با آنکه امروزه شیعیان این روزها را جشن می‌گیرند.

در پاسخ می‌گوئیم: ادعای ما این نیست که عید امری توقیفی و تعبّدی بوده و قابل اضافه کردن نیست؛ بلکه مراد اینست که نوروز در آن عصر شناخته شده نبوده و هیچ نامی در میان اصحاب از آن نبوده و ائمه هم به هیچ کس آن را معرفی نمی‌کرده‌اند، حتی در روایاتی که غدیر را معرفی می‌کنند و مسلماً در مقام تقیّه نیستند، باز هم از نوروز نامی به میان نمی‌آید.

موالید اهل بیت علیهم السلام به حسب وضع اولی از اعیاد اسلامی نبوده و در آن عصر جشن گرفتن این ایام بدین شکل مرسوم نبوده است<sup>۱</sup> و امامان معصوم نیز

۱. موالید اهل بیت علیهم السلام از روزهای مبارکی بوده که شیعیان از قدیم الایام بر معرفت آن و انجام اعمال مستحبّه در آن تحفظ داشته‌اند. شیخ مفید در آغاز کتاب مسأله الشیعه که در بیان موالید و وفیات خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و اعمال سال نگاشته است میفرماید:

«أما بعد فقد وقفت أيدك الله تعالى على ما ذكرت من الحاجة إلى مختصر في تاريخ أيام مسأله الشیعه و أعمالها من القرب في الشریعه و ما خالف في معناه ليكون الاعتقاد بحسب مقتضاه. و لعمري إن معرفة هذا الباب من حلیة أهل الإيمان و مما یقبیح إغفاله بأهل الفضل و الإيمان، و لم یزل الصالحون من هذه العصابة حرسها الله على مرور الأوقات یراعون هذه التواريخ لإقامة العبادات فيها و القرب بالطاعات و استعمال ما یلزم العمل به فی الأيام المذكورات و إقامة»

تشویق به جشن گرفتن خصوص این ایام نکرده‌اند؛ چون تعظیم شعائر در آن عصر اقتضاء نداشته که بیش از چهار روز در سال عید باشد.

ولی فی‌زمانها که انواع مراسم و جشن‌ها و آئین‌ها در میان جوامع مرسوم است و روزهای زیادی از سال را به نام‌های مختلفی نام نهاده‌اند و خصوصاً که در زمانهای اخیر تبلیغات رنگارنگ از سوی کفار و حتی برخی از مسلمانان جهت عرضه متاع‌های دنیوی و ترویج مکاتب انحرافی همه‌جا را فراگرفته، روشن‌نگاه داشتن چراغ هدایت و به یادآوری و تذکر اولیای خدا و مقامات و فضائل آن حضرات و بالجمله تعظیم شعائر الهی محتاج برگزاری اعیاد و محافل و جشن و سرور و به‌پاداشتن مفضلّ عزاداری و سوگواری است، تا در لابلای این کوران و هیاهوی اهل دنیا، نام و یاد دین خدا و رسول اکرم و ائمه علیهم السّلام فراموش نگردد.

لیکن برگزاری این اعیاد تابع آنستکه ملاک عید شرعی که به یادآوری عنایات ربّانی و تذکر به عالم آخرت و دارالقرار است در آن احراز شده باشد و هیچ‌یک از این ملاکات در روز نوروز محقق نیست، بلکه نوروز خلاف آن را حائز است.

### پاسخ به یک اشکال

در اینجا جا دارد به اشکالی که در تمسک به سیره مطرح شده اشاره کرده و پاسخ دهیم.

اشکال شده است که: از برخورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام با کسانی

---

«حدود الدّین فی فرقی ما بین أوقات المسارّ و الأحزان» (مسارّ الشّیعه، ص ۱۷ و ۱۸)

همانطور که از این عبارات پیداست شیعیان بر حفظ این ایام مداومت داشته‌اند و از اعمال عبادی متناسب با هر یک غفلت نمی‌ورزیده‌اند، ولی سنت جشن گرفتن و تعظیم و تجلیل همه این ایام بدین شکل که امروزه در بلاد شیعه مرسوم است، در عصر حضور معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین وجود نداشته است و در تاریخ نیامده است.

که برای آن حضرت در نورو هدیه آوردند، فهمیده می‌شود که قبول هدیه در نورو و مراعات آداب ایرانیان در آن منعی ندارد و این مطلب با روایت منقول از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مخالف است.

پاسخ آنستکه: اسلام با سنن و آداب اقوام دیگر دو نوع برخورد می‌نماید: یک نوع، نحوه برخورد اسلام با مسلمانانی است که در متن جامعه اسلامی رشد کرده و از کودکی از مواهب تربیت اسلامی بهره‌مند بوده‌اند. اسلام در ارتباط با این گروه که می‌خواهند از جمیع تمتعات معنوی و بهره‌های روحی استفاده کرده و مراتب قرب و صعود به حرم امن الهی را طی کنند، ایشان را از هر سنتی جز سنت اسلام نهی فرموده و به تمام اعتباریات و عادات قومی و ملی پشت پا زده و یکسره آنها را به قرآن و سنت نبوی سوق میدهد و همانطور که در روایات سابق دیدیم از همه آداب غیراسلامی نهی فرموده است.

اما نوع دوم، برخورد اسلام نسبت به اهل ذمه و کسانی است که تازه اسلام آورده و به جرگه مؤمنین پیوسته‌اند. اسلام با این گروه با رفق و مدارا معامله نموده و هیچ‌گاه به یکباره ایشان را وادار به ترک همه آئین‌ها و مراسم ملی خود نکرده است؛ بلکه برنامه‌ای را تعیین فرموده تا تدریجاً و آرام‌آرام افراد به سوی اسلام حرکت کنند تا کم‌کم در جامعه اسلامی هضم شده و رنگ و بوی مسلمانی بگیرند.

اگر در جنگها اسیر شوند به عنوان «بنده» وارد جامعه اسلامی شده و به درون خانواده‌های مسلمان می‌روند و از نزدیک با اسلام آشنا می‌گردند و از مائمهین و گوارای اسلام می‌چشند تا وقتی که مسلمان گردند و بر اساس دستورات اسلام مبنی بر وجوب و استحباب آزادکردن بنده، تدریجاً آزاد می‌شوند و رسماً به عنوان یک شخص مسلمان حرّ در جامعه اسلامی حضور می‌یابند.

و اگر به عنوان اهل ذمه باشند باز هم کم‌کم با حکومت اسلامی و مردم مسلمان ارتباط برقرار می‌کنند تا وقتی که آمادگی تشرّف به دین اسلام را پیدا

نموده، مسلمان شوند و ارتباطشان با مسلمانان روز به روز بیشتر گشته و یک مسلمان تمام عیار شوند؛ و به هر حال این سیر تدریجی در تربیت اسلامی لحاظ شده است.

و به طور کلی مکتب اسلام یک مکتب تربیتی است که به بهترین شکل و از عالی‌ترین مسیر، نفوس را به سوی خداوند متعال سوق میدهد. یکی از اصول مهم تربیت، رعایت رفق و مدارا و لحاظ نمودن قابلیت نفوس و قدرت آنها در پذیرش حقی است که بر آنها عرضه می‌شود. واجبات و محرّمات شرع مقدّس که حدّ اقلّ لازم برای هر مسلمانی است مربوط به نفوسی است که از آغاز با این مسائل آشنا شده و با سنن اسلامی تربیت گشته‌اند. اما کسانی که سالها در شرائط دیگری به سر برده و با فرهنگ و آدابی متفاوت خو گرفته‌اند هیچگاه نمی‌توان ایشان را دفعهٔ واحده به مراعات همه جانبه همه احکام دعوت کرد.

روی همین اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز دعوت خود، احکام را به صورت تدریجی ابلاغ میفرمودند و گاهی حکمی را به صورتی تشریح میفرمودند و بعداً با حکمی دیگر آن را نسخ میکردند؛ حکمت این تدریج در تبلیغ احکام، مراعات قابلیت نفوس است.

در کافى از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌نماید که:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ؛ فَمِنْ رَفْقِهِ بِعِبَادِهِ تَسْلِيلُهُ أَضْغَانَهُمْ وَ مُضَادَّتُهُمْ لِهَوَاهُمْ وَ قُلُوبِهِمْ. وَ مِنْ رَفْقِهِ بِهِمْ أَنَّهُ يَدْعُهُمْ عَلَى الْأَمْرِ يُرِيدُ إِزَالَتَهُمْ عَنْهُ رَفْقًا بِهِمْ لِكَيْلَا تَلْقَى عَلَيْهِمْ عُرَى الْإِيمَانِ وَ مُتَأَقِّلَتَهُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فَيَضَعُفُوا، فَإِذَا أَرَادَ ذَلِكَ نَسَخَ الْأَمْرَ بِالْآخِرِ فَصَارَ مَنْسُوخًا.<sup>۱</sup>

«خداوند متعال دارای رفق است و رفق و نرمی را دوست دارد. و از رفق و

۱. کافى، ج ۲، ص ۱۱۸.

نرمی وی با بندگانش آنستکه کینه‌هایی که در قلوب ایشان است را با لطافت و نرمی از دل‌هایشان بیرون می‌آورد. (و در درون ایشان قلب و عقلی قرار داده و هوای نفسی که این دو با هم متضاد و مخالفند؛ قلب و عقل، انسان را به سوی کمال حقیقی دعوت می‌نماید و هوی و شهوت، او را به سوی جلب منافع و دفع مضرات مادی حرکت می‌دهد و با وجود این دو در کنار هم و پیروی هوی از قلب، انسان راه کمال را می‌تواند آهسته و به تدریج طی نماید.)

و از رفق خداوند این است که بندگان را بر امری که می‌خواهد ایشان را از آن جدا نماید، باقی می‌گذارد و به ایشان مهلت می‌دهد تا همه بار احکام الهی و سنگینی آن ناگهان بر دوش بندگان، به طوری که نتوانند تحمل نمایند، نیفتند، و هر وقت قابلیت یافتند با دلیل ناسخی آن را نسخ می‌نماید و حکم اصلی را بیان می‌نماید.»

و نیز در کافی با سند صحیح روایت میکند که:

مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا وَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ إِذَا أَكْمَلَ دِينَهُ كَانَ فِيهِ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَ لَمْ تَنْزِلِ الْخَمْرُ حَرَامًا وَ إِنَّمَا يُتَّقَلُونَ مِنْ خِصْلَةٍ إِلَى خِصْلَةٍ وَ لَوْ حُمِلَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ جُمْلَةً لَقُطِعَ بِهِمْ دُونَ الدِّينِ. قَالَ: وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ أَحَدٌ أَرْفَقَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَمِنْ رَفْقِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ نَقَلَهُمْ مِنْ خِصْلَةٍ إِلَى خِصْلَةٍ وَ لَوْ حُمِلَ عَلَيْهِمْ جُمْلَةً لَهَلَكُوا.<sup>۱</sup>

«خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده است مگر آنکه در علم الهی این طور بوده که هنگامی که دینش را تکمیل فرمود خمر حرام باشد، و خمر همواره

۱. کافی، ج ۶، ص ۳۹۵؛ مسأله حرمت خمر از آغاز در اسلام بیان شده بود و نسخی در آیات حرمت خمر واقع نشده است. ولی در آغاز در ضمن حرمت مطلق اثم بیان شده بود که چه بسا فهم حرمت آن برای همه میسر نبود و در مراحل بعدی تدریجاً حکم با صراحت بیشتر و شدت بیان گشت. مرحوم علامه طباطبائی بیانی وافی و شافی در تبیین این مسأله در تفسیر المیزان، سوره آل عمران، ج ۶، ص ۱۱۷ و ص ۱۳۱ تا ۱۳۴ آورده‌اند.

حرام بوده است، ولی انسانها از حالتی به حالت دیگر حرکت داده می‌شدند تا حرمت خمر به شکل صریح و شفاف به ایشان ابلاغ شد. و اگر همهٔ مطلب یکباره بر دوش ایشان نهاده می‌شد راه دینداری بر ایشان بسته شده و طاقت دینداری را نمی‌یافتند.

حضرت ابو جعفر امام باقر علیه‌السلام فرمودند: هیچ کس بیشتر از خداوند رفق و نرمی ندارد؛ و از رفق او اینستکه انسان‌ها را از حالتی به حالتی تدریجاً منتقل می‌سازد و اگر همهٔ بار را یک دفعه بر آنها بنهد هلاک می‌شوند.»

از اطلاق تعلیل این روایات دو نکته قابل استفاده است:

اول اینکه: تبلیغ تدریجی احکام اختصاص به عصر تشریح ندارد و در تربیت هر کسی که در محیط اسلامی رشد نکرده و می‌خواهد آهسته‌آهسته به وادی تشریح و دینداری وارد شود، همین اصل باید مراعات شود. بنابراین اگر در این زمان هم جامعه‌ای غیرمسلمان اسلام آوردند، در اعمال احکام شریعت مقدّسه و الزام ایشان به دستورات دین مبین اسلام باید مراتب رفق و مدارا و تدریج در بیان احکام مراعات گردد؛ البته این امر ظرافت و لطافت بسیاری دارد که جز مجتهد جامع‌الشرائط خبیر و بصیر کسی نمی‌تواند متولّی آن شود.

این نکته از ظرائفی است که علامهٔ والد رضوان‌الله‌علیه در برخورد با اشخاصی که در بلاد کفر یا خانواده‌های غیرمتدین تربیت شده بودند، آن را مراعات می‌نمودند و چه بسا افرادی از اهل فقه و دانش که از رعایت این جهات غافل بوده و به جهت تحمیل باری سنگین بر یک نفس، آن را شکسته و راه او را به سوی خداوند برای همیشه می‌بستند؛ **مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرَةٌ**<sup>۱</sup>.

روزی یکی از فقهای ذوی‌العزّه و الاحترام که بعداً نیز از مراجع تقلید شدند به

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵.

دیدار علامه والد آمده بودند. ایشان این فرع را مطرح کردند که اگر کسی چند دهه نماز قضا دارد و به ما مراجعه میکند و از تکلیف خود می پرسد و میدانیم که اگر به او بگوئیم باید قضا کند، قضا نمی کند و تحمل چنین حکمی را ندارد. وظیفه ما در قبال وی چیست؟ ایشان فرمودند: در این فرض لازم نیست دفعه به او بگوئیم که نمازهای گذشته را قضا کند. ولی آن عالم بزرگوار اصرار داشتند که باید به او حکم کرد که قضا کند اگرچه میدانیم که نمی کند؛ چون وظیفه ما بیان حکم است و بس. ولی علامه والد به هیچ وجه از مبنای خود تنزل ننمودند.

وجه فرمایش علامه والد همین قاعده رفق و مدارا است که در واجبات و محرمات نیز زیر نظر فقیه خبیر و بصیر جاری می شود و فقیه باید در مورد این افراد فاقد توان و کشش روحی به گونه ای فتوا دهد که نفس مکلف را با فتوای خود به سوی حضرت حق سوق دهد، نه اینکه ایشان را در راه متوقف نماید یا از راه بیرون کند.

آری اگر کسی توان و کشش کاری دارد و صرفاً به جهت کسالت و بی همتی یا استکبار و خودخواهی عمل را ترک میکند، در برابر وی نباید ممانعت نمود و باید مَرَّ حَقِيقَتِ و لُبِّ حَكْمِ اَوَّلِي شَرَعِي را برای وی با صراحت بیان کرد. نکته دومی که از روایات شریفه قابل استفاده است آنکه: سکوت معصوم علیه السلام و عدم ردع وی در مقابل افراد تازه مسلمان در این گونه موارد دال بر تقریر و تأیید نیست.

با این مطالب روشن می شود که: بین فرمایش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمودند: **إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ**، و فعل حضرت امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین که هدیه نوروژی را پذیرفته و مطایبه و شوخی نموده و فرمودند: **نِيرِزُونَا كُلَّ يَوْمٍ**، هیچ تعارض و منافاتی نیست؛ زیرا عمل امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل یک شخص

تازه مسلمان یا کافر ذمی است که توقّعی از او نیست و به عنوان یک عادت چنین کرده و نمی‌توان او را یک‌باره تکلیف به ترک آداب و رسوم نمود،<sup>۱</sup> ولی فرمایش حضرت امام کاظم علیه السلام خطاب به حاکمی مسلمان است که در مراسم رسمی و ملاءعام به احیاء این عید پرداخته و آن را به عنوان یک فرهنگ عمومی مورد تأیید قرار داده است.

از جمله شواهد این مسأله نیز آنستکه: سیره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت، بر نپذیرفتن هدایای نوروزی بوده است؛ چون در مبحث تاریخ نوروز گذشت که قبول هدایای نوروزی سیره معاویه و بنی امیه بوده و نقل شده است که: **إِنَّ عَلِيًّا كَانَ لَا يَقْبَلُ هَدِيَّةَ النَّيِّرِوزِ**.<sup>۲</sup> «سیره امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود که هدایای نوروز را نمی‌پذیرفتند.»

---

۱. اگرچه در همین روایت نیز اگر تأمل گردد معلوم می‌شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با کمال لطافت، نسبت به بی‌اساسی و لغویت نوروز تذکر داده‌اند و اشاره فرموده‌اند که این روز هیچ شرافتی ندارد و شرافت آن به شیرینی آن است یا آنکه هر روز برای هر کسی که در مسیر اطاعت خداوند متعال قدم بردارد روزی نو و نوروز است.

۲. *التاریخ الکبیر*، ج ۱، ص ۴۱۴.



## أدلة موافقان نوروز

### دلیل اول: روایت معلی بن خنیس

روایت معلی مهم‌ترین دلیل موافقان نوروز است. این روایت را علامه مجلسی در بحار از کتابی نامشخص آورده و ادعا فرموده که آن کتاب، کتابی قابل اعتماد بوده است؛ آغاز روایت بدین شکل است:

دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ النَّيْرُوزِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا يَوْمٌ تُعَظَّمُهُ الْعَجَمُ وَتَتَهَادَى فِيهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ الَّذِي بِمَكَّةَ، مَا هَذَا إِلَّا لِأَمْرٍ قَدِيمٍ أُفْسِرُهُ لَكَ حَتَّى تَفْهَمَهُ. قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، إِنَّ عِلْمَ هَذَا مِنْ عِنْدِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعْيشَ أَمْوَاتِي وَ تَمُوتَ أَعْدَائِي. فَقَالَ: يَا مُعَلَّى إِنَّ يَوْمَ النَّيْرُوزِ هُوَ...

«معلی بن خنیس گوید: در روز نوروز بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شدم. آن حضرت فرمود: آیا این روز را می‌شناسی؟ عرض کردم: به قربانت شوم این روز روزی است که عجم آن را بزرگ میدانند و به یک‌دیگر هدیه میدهند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: قسم به خانه کعبه که در مکه است، علت این کار عجم مسأله‌ایست که در گذشته‌ها واقع شده و من برای تو آن را توضیح میدهم تا بدانی. عرض کردم: ای آقای من، دانستن این مطلب از زبان شما برای من محبوب‌تر است از آنکه مردگانم زنده شوند یا دشمنانم بمیرند. حضرت فرمودند:

روز نوروز روزی است که ...»

در ادامه روایت، مناسبت‌های مختلفی را به عنوان حوادث نوروز برمی‌شمارد، مانند: روز اخذ میثاق از بندگان، اولین روز طلوع خورشید و وزش باده‌ها و خلق شدن گیاهان زمین و به‌زمین‌نشستن کشتی نوح، روز زنده‌شدن کسانی که از ترس مرگ از دیار خود خارج شده بودند، روز نزول جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بالارفتن امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر دوش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای شکستن بت‌ها، روزی که رسول خدا به اصحاب امر فرمودند تا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نمایند، روزی که رسول خدا آن حضرت را به وادی جن فرستادند، روز بیعت دوم با امیرالمؤمنین علیه‌السلام، روز پیروزی آن حضرت بر اهل نهروان، روز ظهور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، و روز پیروزشدن آن حضرت بر دجال.

و در پایان از حضرت امام صادق علیه‌السلام چنین روایت میکند:

وَمَا مِنْ يَوْمٍ نَبْرُوزٍ إِلَّا وَنَحْنُ نَتَوَقَّعُ فِيهِ الْفَرَجَ لِأَنَّهُ مِنْ أَيَّامِنَا وَ أَيَّامِ شِيعَتِنَا حَفِظْتُهُ الْعَجْمُ وَ ضَيَّعْتُمُوهُ أَنْتُمْ.<sup>۱</sup> «هیچ روز نوروزی نیست مگر آنکه ما در آن منتظر فرج هستیم؛ چون این روز از ایام ما و ایام شیعیان ماست که عجم آن را نگه‌داشته و شما آن را ضایع نمودید.»

سپس معلی از خصوصیات ماه‌های فارسی سؤال میکند و حضرت نیز به تفصیل احکام آن و نحوست و سعادت هر یک را بیان می‌فرماید. و نیز مرحوم مجلسی از مصباح‌المتهدجد از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه‌السلام روایت میکند که فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ النَّبْرِوزِ فَاغْتَسِلْ وَ الْبَسْ أَنْظِفْ ثِيَابَكَ وَ تَطَيَّبْ بِأَطْيَبِ طَبِيبِكَ،

۱. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۹۲.

وَ تَكُونُ ذَلِكَ الْيَوْمَ صَائِمًا. فَإِذَا صَلَّيْتَ النَّوَافِلَ وَالظُّهْرَ وَالْعَصْرَ فَصَلِّ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ...<sup>۱</sup> «هنگامی که روز نورو شد غسل نما و نظیف‌ترین لباس خود را بپوش و با بهترین عطریات خود را معطر نما و آن روز روزه باش و چون از نوافل و نماز ظهر و عصر فارغ شدی چهار رکعت نماز بگزار...»

این روایت مستند اصلی اصحاب در فتوادادن به استحباب غسل و روزه و نماز در نورو است.

مرحوم ابن فهد حلّی نیز با سندی دیگر دو روایت از معلی بن خنیس در مدح نورو با مضامینی نظیر روایت بحار آورده است.<sup>۲</sup>

در اینجا مناسب است نکاتی پیرامون روایت معلی عرض شود:

### نکته اول: انفراد خبر معلی

مرحوم مجلسی از این روایات به «أخبار معلی»<sup>۳</sup> تعبیر نموده و گویا آن را چند روایت محسوب کرده و تعدد روایات را دلیل بر قوت سندی آن گرفته است. ولی با تأمل در احادیث روشن می‌شود که روایت معلی یک روایت بیش نیست که تقطیع شده و قسمت‌های مختلف آن جدا جدا ذکر گردیده است و سید بحرالعلوم نیز در مصابیح الأحکام به همین نکته تصریح فرموده است.<sup>۴</sup>

۱. در بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۰۱، تا کلمه «صائماً» نقل شده، ولی در وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۷۲، ادامه آن نیز آورده شده است.
۲. المهذب البارع، ج ۱، ص ۱۹۴ تا ۱۹۶.
۳. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۰۰؛ مرحوم مجلسی در زادالمعاد نیز گوید: فرُوی بأسانید معتبره عن المعلی بن خنیس. (زادالمعاد، ص ۳۲۶)
۴. «و منه يظهر أن الخبرین أصلهما خبر واحد، قد روى كل من جزئیه بطریق مغایر للأخر، فصار متعدداً من جهة السند.» (مصابیح الأحکام، ج ۲، ص ۴۱۲)؛ شهید اول نیز از این روایات به «خبر المعلی» تعبیر نموده است. (الدروس الشرعیة، ج ۱، ص ۸۷)

## نکته دوم: ارسال و ضعف سندی روایت

این روایت در نقل ابن فهد حلّی مرسل است؛ ولی در نقل بحار مسند بوده و سندش چنین است:

رَوَى فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ الدَّوْرِيَسْتِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْمُؤَنَسِيِّ الْقَمِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَوْسُفَ عَنْ حَبِيبِ الْخَيْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّائِعِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ.

چهار نفری که در صدر سند قرار دارند یعنی فضل الله بن علی الحسنی الراوندی و جعفر بن محمد الدوریستی و جعفر بن احمد بن علی القمی<sup>۱</sup> و علی بن بلال<sup>۲</sup> قابل شناختند، ولی بقیه افراد این سند تا معلی یا مجهولند و یا ضعیف و متهم به غلو.

محمد بن الحسین الصائغ در رجال ذکر شده و تضعیف گشته است؛ نجاشی درباره او گوید: ضعیف جدا. قیل: إنه غال<sup>۳</sup>.  
و ابی محمد الصائغ و حبیب الخیر و احمد بن محمد بن یوسف همگی مجهول می باشند.

۱. مرحوم امین در اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۸۲ شرح حال وی را به تفصیل آورده است.  
۲. علی بن بلال شاید علی بن بلال ابن ابی معاویه بن احمد الازدی المهلبی فقیه شیعه در بصره متوفای حدود ۳۵۰ باشد که مفید نیز از وی روایت نموده است. (موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷۴).  
۳. فهرست النجاشی، ص ۳۳۷.

و اما معلی بن خنیس در احوال وی اختلاف است و اقوی در نزد حقیر آنستکه وی از ثقات و جلیل الشان بوده و کلماتی که برخی از اصحاب رجال چون نجاشی در مذمت وی آورده اند خطاست.

علامه والد درباره معلی میفرمایند: «معلی بن خنیس از موثقین راویان می باشد و از اهل جنت است. حضرت برای او طلب خیر نمودند؛ فقط عیبی که داشت کشف اسرار حضرت میکرد و در برابر مخالفان به مطالب درونی و سری و ملکوتی حضرت زبان می گشود. و حضرت با آنکه کراراً وی را منع میکردند، ولی معذک خوددار نبود و بالأخره همین امر موجب شد که شهرت یافت، و والی مدینه وی را از میان اصحاب امام برای معرفی اسامی آنها به نزد خود طلبید، او هم جداً امتناع کرد تا بالأخره مقتول و مصلوب و مسلوب گردید.»<sup>۱</sup>

با این همه وقتی سند مجهول و ضعیف است جلالت شأن معلی بن خنیس نفعی ندارد. در رجال ابن غضائری درباره معلی بن خنیس گوید: «الغلاة یُضیفونَ إلیه کثیراً. و لا أرى الاعتمادَ علی شیءٍ من حدیثه.»<sup>۲</sup> «غلاة مطالب زیادی را به معلی بن خنیس نسبت میدهند و به اعتقاد من بر هیچیک از احادیث وی نمی توان اعتماد کرد.»

اگر به این نکته توجه کنیم که در تاریخ، هیچ گروهی از مسلمانان قرون اولیه اعتقادی به نورو نداشته اند مگر جماعتی از غالیان و نیز به این مطلب که گرایشهای غالیانه در ایرانیان و شعوبیان نیز رواج داشته است، ضعف این حدیث و جعلی بودنش آشکارتر می شود.

والد معظم رضوان الله علیه میفرمودند: چون معلی جلیل القدر بوده کسانی که

۱. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۵۴.

۲. رجال ابن غضائری، ص ۸۷.

می خواسته‌اند حدیثی برای نوروز جعل نمایند از نام او سوء استفاده کرده و حدیث را به اسم او نسبت داده‌اند.

### نکته سوم: نبودن روایت در نسخ معتبر مصباح‌المتهجد

مرحوم مجلسی روایت غسل و روزه و نماز نوروز را از مصباح‌المتهجد شیخ طوسی نقل کرده است و نیز قبل از وی ابن ادریس استحباب نماز نوروز را به مختصر‌المصباح نسبت داده و گفته است: قال شیخنا أبو جعفر فی مختصر‌المصباح: و يُستحبُّ صلوة أربع ركعاتٍ. و شرح کیفیتها فی یوم النیروز نوروز الفرس و لم یذكر أی یوم هو من الأيام و لا عینه بشهر من الشهور الرومیة و لا العربیة.<sup>۱</sup>

در نسخ مطبوعه مصباح که بر اساس مجموعه‌ای از نسخ معتبر است چنین حدیثی وجود ندارد؛ چنانکه در قدیمی‌ترین نسخه یافت شده از مصباح‌المتهجد که متعلق به سال ۵۸۴ هجری قمری است و در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود، اثری از این روایت به چشم نمی‌خورد،<sup>۲</sup> و فقط در برخی نسخ پس از اتمام کتاب و پس از آنکه مؤلف کتاب را ختم نموده و عبارات خاتمه تمام شده و یا در بعضی از نسخ در آخر کتاب در حاشیه، این روایت الحاق شده است و ما هیچ نسخه‌ای را نیافتیم که این روایت در متن آن آمده باشد و لذا مسلم است که

۱. السرائر، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲. برای ملاحظه تصویر صفحات آخر نسخ مختلف مصباح‌المتهجد و میزان اعتبار هر یک، رجوع شود به: المدخلات الکامله فی ردّ مدعی التزویر علی زیارة عاشوراء المتداوله. در ص ۳۴۱ تا ۴۲۳ و ۵۴۶ تا ۵۵۶ به تفصیل از اعتبار نسخه غیاث‌الدین استرآبادی بحث نموده و تصویر صفحه آخر آن نسخه که فاقد اعمال نوروز است را، در ص ۳۴۶ و ۵۵۰ درج نموده و در حاشیه آن آمده است: «و کان فی بعض النسخ فی آخر هذا الكتاب عمل یوم النیروز. فی الأصل بعد إن شاء الله تعالی: تم کتاب‌المصباح و لم یکن فیہ عمل نیروز الفرس. و الحمد لله أولاً و آخراً و صلی الله علی نبیّه محمد و آله المعصومین.»

این روایت در اصل مصباح وجود ندارد.

در حاشیه خاتمه مستدرک الوسائل در اعتراض به علامه مجلسی آمده است:  
أقول: مثل هذه العفلة قد اتفق له رُوح الله وروحه، حيث نقل مرسله ابن خنيس في «السماء و العالم» وغيره من شيخ الطائفة قدس سره في تعظيم النوروز. و بعد التّفحصِ البليغِ انكشفت أنّ الحديثَ المعهودَ لم يثقله في شيءٍ من كتبه إلا ما قديو جدّ في بعض نسخِ المصباحِ، بعد إكمالِ الكتابِ وإيفاءِ ما وجدّه [وعدّه - ظ] في صدرِ الكتابِ و ذكرِ عباراتِ الاختتامِ التي تُنادى بأعلى الصوتِ أنّ الكتابَ قد تمّ و اختتمّ.

کاتب النسخة الحق هذا الحديث الموضوع - المظنون أنّ واضعه بعض متعصبي المجوس - غير مربوط بالسابق، كالحجر الموضوع في جنب الإنسان، و لم ينظر أعلى الله مقامه إلى أسطر ما قبل الرواية و تقبله بحسن الظن و أوردّه في كتبه، و هو كما ترى... لطف على، غفر له.<sup>۱</sup>

«من می گویم: مثل این غفلت برای مرحوم مجلسی روح الله و روحه اتفاق افتاده در جائیکه مرسله معلی بن خنيس را در باب «سما و عالم» بحار و مواضع دیگر از شيخ الطائفة قدس سره درباره تعظیم نوروز نقل نموده است.

و بعد از تحقیق و فحص فراوان معلوم شد که این حدیث معهود را شيخ طوسی در هیچیک از کتب خود نقل نفرموده مگر آنچه در برخی از نسخ مصباح دیده می شود که بعد از تمام کردن کتاب و به انجام رساندن وعده ای که در صدر کتاب آمده بود و بعد از ذکر عبارات اختتامیه که با صدای بلند نداء میکند که کتاب پایان یافته، این حدیث آمده است.

کاتب نسخه، این حدیث جعلی را - که به احتمال زیاد جاعل آن یکی از

۱. مستدرک الوسائل، الخاتمة، ج ۳، ص ۲۵۰.

مجوسیان متعصب بوده است - بدون هیچ ارتباطی به مطالب سابق کتاب، به کتاب ملحق نموده است، به طوریکه در بی ارتباطی مانند سنگی است که در کنار انسانی نهاده باشند. و مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه به سطرهای پیشین کتاب که عبارات اختتامیه آن است نظر نکرده و روایت را با حسن ظن پذیرفته و در کتابش آورده است، در حالیکه این کار چنانکه می بینی کار صحیحی نیست. - لطف علی، غفر له. «اما مختصرالمصباح که به آن «مصباح صغیر» گویند و مختصر کتاب مصباح المتهدجد است و به دست خود شیخ تلخیص شده است، وضعیّت نسخ خطی آن نیز به همین منوال می باشد؛ برخی فاقد این روایت است و در برخی پس از اتمام کتاب و عبارات خاتمه، حدیث نوروز با حدیث رقعة الحبيب الحاق شده است؛ چنانکه از عبارت سید بحر العلوم درباره نقل حدیث نوروز در آن معلوم می شود، آنجا که میفرماید: لِمَا رَوَاهُ الشَّيْخُ فِي الْمَصْبَاحِ وَ مَا الْحَقُّهُ بِمُخْتَصَرِهِ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ...<sup>۱</sup>

از تعبیر «ما الحقه» استفاده می شود که در اصل متن مختصرالمصباح نیز چنین حدیثی نبوده و بعداً بدان ملحق شده است؛ فتأمل جداً.<sup>۲</sup>

۱. مصابیح الأحكام، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. در کتاب مختصر مصباح المتهدجد که اخیراً طبع شده و بر اساس نسخ معتبر تصحیح گردیده است، در پایان کتاب و بعد از عبارات خاتمه، حدیث نوروز را همراه با چند حدیث دیگر از برخی نسخ نقل نموده است. (مختصر مصباح المتهدجد، ص ۷۳۸ تا ۷۴۰) و مصحح کتاب از نسخه ها چنین استظهار نموده که این ملحقات از خود شیخ طوسی نیست و دیگران به آن ملحق نموده اند. (همان مصدر، ص ۳۴ تا ۳۶)

ولی از آنجا که یکی از نسخ معتبر مختصرالمصباح به وسیله ابن ادریس حلی که نواده مرحوم شیخ است با نسخه اصل شیخ طوسی یک یا دو بار مقابله شده و برخی از نسخ فعلی با نسخه ابن ادریس و همچنین نسخه ابن سکون به دقت مقابله گشته و این نسخ دارای این ⇐



البته انتساب نقل این حدیث به خود مرحوم شیخ، بر فرض صحّت، تأثیری در اعتبار آن ندارد، بلکه بیشتر دلالت بر ضعف آن می‌نماید؛ زیرا اولاً شیخ حاضر نشده است این حدیث را در متن مصباح یا مختصرالمصباح داخل نماید. و ثانیاً نشان می‌دهد که شیخ با علم و اطلاع از این حدیث، در هیچیک از کتب حدیث و فقه خود صحبتی از روز نوروژ و استحباب غسل و روزه و نماز آن ننموده و حتی سابقاً گذشت که در کتاب مبسوط، نوروژ و مهرجان را از اعیاد اهل ذمه در مقابل اعیاد اسلامی شمرده است و فقط در ملحقات مختصرالمصباح که کتاب دعاست و بنای آن بر تسامح است و احادیث غیرمعتبر را نیز در آن می‌آورند، آن هم پس از خاتمه کتاب، آن را ملحق نموده است و در حقیقت، این عمل به معنای إعراض شیخ از إفتاء بر طبق این حدیث ضعیف‌السند است که موجب ضعف بیشتر آن می‌گردد.

#### نکته چهارم: عمل نکردن مشهور قداماء به روایت

عده‌ای از فقهاء فرموده‌اند که: این روایت گرچه ضعیف است ولی عمل مشهور جابر ضعف سند آن است؛ چون یحیی بن سعید و علامه و شهید و متأخران بدان عمل کرده و فتوی به استحباب غسل نوروژ داده‌اند. ولی این سخن محلّ تأمل است؛ زیرا:

⇨ ملحقات است (مانند نسخه ابن‌العقیمی که در این طبع از آن بارمز «ق» یاد شده و نسخه مکتبه آیه‌الله گلپایگانی که از آن به رمز «ل» یاد شده است؛ رجوع شود به: ص ۳۹ تا ۴۱ و ص ۴۴ تا ۴۷ و ص ۵۶ و ۵۷ و ص ۷۴ تا ۷۷) و نیز ابن‌ادریس که نسخه اصل شیخ را در دست داشته، در سرائر نیز این ملحقات را به صراحت به شیخ طوسی نسبت داده است. (السرائر، ج ۱، ص ۳۱۵) و نیز کفعمی در البلد الامین، ص ۳۱۱ این ملحقات را به خود شیخ طوسی منسوب ساخته، می‌توان فهمید که در نسخه اصل مختصرمصباح/المتجهد قرائن آشکاری بر این انتساب وجود داشته است. ظاهراً وجه تعبیر مرحوم سید بحرالعلوم به «ما ألحقه...» عنایت به همین نسخه‌ها و نقل ابن‌ادریس باشد.

اولاً: ملاک جبران ضعف سند عمل قدماست و دانستیم که هیچ یک از قدماء به این روایت عمل نکرده و اثری از آن در کتب امثال کلینی و صدوق و مفید رضوان الله علیهم نیست، و شهید نیز در ذکری اشاره به مشهور نبودن این حکم نموده است.<sup>۱</sup>

ثانیاً: عمل مشهور در مسائل احکام الزامی جابر ضعف سند و کاشف از قوت آن و وجود قرائن است، ولی در مستحبات جابر نیست؛ چون ممکن است که اصحاب از باب «تسامح در ادله سنن» به روایت عمل کرده باشند. لذا در اینجا می بینیم ابن ادریس نیز که به خبر واحد عمل نمی کند بر طبق روایت مختصر المصباح استحباب نماز نوروز را آورده است.<sup>۲</sup>

#### نکته پنجم: اضطراب شدید متن روایت

این روایت علاوه بر آنکه از جهت سند اشکال دارد، متنش نیز مضطرب و ضعیف و از جهات عدیده غیر قابل قبول است:

اولاً: در این روایت چنین آمده است که بیعت اول و دوم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز جنگ نهروان و نزول جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بالارفتن امیرالمؤمنین بر دوش آن حضرت، همه در روز نوروز بوده است. با اینکه از جهت تاریخی چنین چیزی ممکن نیست؛ تاریخ برخی از این حوادث مضبوط است و فاصله زمانی آنها به گونه ایست که نمی تواند همه این حوادث در یک روز از سال شمسی واقع شده باشد، مگر آنکه نوروز در این روایت به معنایی غیر از معنای متعارف در عصر ما باشد که آن را نمی شناسیم. علامه مجلسی در بحار در این باره توضیح مفصّلی بیان فرموده و لذا ما به

۱. ذکری السّیعة، ج ۱، ص ۱۹۹؛ عبارت شهید در عداد اُغسال مستحبه چنین است: «و

نوروز الفرس، رواه المعلی بن خنیس عن الصادق و فی المعلی قول مع عدم اشتهاره.»

۲. السّرّائر، ج ۱، ص ۳۱۵.

تفصیل به آن نمی‌پردازیم.<sup>۱</sup> این مسأله شاهد مهمی بر جعلی بودن این روایت است. ثانیاً: به تفصیل از نحوست و سعادت روزهای ماههای شمسی سخن گفته است. روایاتی که سعادت و نحوست این روزها را بیان میکنند در هیچیک از منابع معتبر روایی نیامده است<sup>۲</sup> و آثار جعل و دس در آن آشکار است و برخی از مطالبی که در آن بیان می‌شود مخالف با واقعیات است؛ چنانکه در همین روایت در وصف برخی روزهای ماه آمده است:

روز شانزدهم: إِنَّهُ يَوْمٌ مِّنْ حَوْسٍ رَدِيٍّ مَذْمُومٌ. فَلَا تَطْلُبُوا فِيهِ حَوَائِجَكُمْ وَ لَا تُسَافِرُوا فِيهِ؛ فَإِنَّهُ مَن سَافَرَ فِيهِ هَلَكَ وَ مَن وُلِدَ فِيهِ يَكُونُ لِأَبَدٍ مَجْنُونًا وَ مَن مَرَضَ فِيهِ لَا يَكَادُ يُنْجُو. «روزی نحس و پست و مذموم است. در آن به دنبال حوائج خود نروید و مسافرت نکنید که هر کس در این روز سفر کند هلاک می‌شود و هر کس در این روز به دنیا بیاید حتماً دیوانه می‌شود و هر کس در آن مریض شود نجات نمی‌یابد.»

بیست و چهارم: إِنَّهُ يَوْمٌ مِّنْ حَوْسٍ وُلِدَ فِيهِ فِرْعَوْنٌ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ هُوَ يَوْمٌ عَسِرٌ نَكِدٌ فَاتَّقُوا فِيهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ مَن سَافَرَ فِيهِ مَاتَ فِي سَفَرِهِ. وَ فِي نُسخَةِ أُخْرَى: وَ مَن يُولَدُ فِيهِ يَمُوتُ [يَمُتُ] فِي سَفَرِهِ أَوْ يُقْتَلُ أَوْ يَغْرَقُ وَ يَكُونُ مُدَّةَ عُمُرِهِ مَحْزُونًا

۱. بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۳۱ و ۱۳۲، و فائده ثلثه، ص ۱۳۷ تا ۱۳۹؛ مرحوم علامه مجلسی تصریح نموده است که مصادفت روز غدیر خم و روز خلافت ظاهریه حضرت پس از عثمان بن عفان، با یک روز از سال شمسی مسلماً باطل است، ولی تلاش فرموده تا توافق زمانی برخی از موارد دیگر را به گونه‌ای توجیه نماید؛ ولی انصاف آنستکه آنچه درباره موارد دیگر فرموده محل تأمل و خلاف ظاهر می‌باشد؛ فراجع.

۲. مرحوم مجلسی پس از نقل چند مورد از روایات روزهای ماههای شمسی میفرماید: «هذه الروایات الأخيرة أخرجناه من كتب الأحكاميين و المنجمين لروایتهم عن أئمتنا عليهم السلام و لا اعتمد علیها.» (بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۰۹)

مَكَدُودًا نَكِدًا وَلَا يُؤَفِّقُ لِخَيْرٍ وَ مَنْ مَرَضَ فِيهِ طَالَ مَرَضُهُ. «روزی نحس است که فرعون لعنه الله در آن به دنیا آمده و روزی سخت و دشوار است، در این روز هرچقدر می توانید پرهیز نمائید و هرکس در این روز سفر کند در سفر می میرد. و در نسخه دیگری آمده است: هرکس در آن متولد شود، یا در سفرش می میرد یا کشته می شود یا غرق می گردد و تمام عمرش را در حزن و اندوه و سختی میگذراند و به کار خیری موفق نمی شود و هرکس در آن مریض شود مرضش طولانی می شود.»

بیست و پنجم: إِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٍ رَدِيءٌ مَذْمُومٌ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَصَابَ فِيهِ أَهْلَ مِصْرَ سَبْعَةَ أَضْرِبٍ مِنَ الْأَفَاتِ وَ هُوَ يَوْمٌ شَدِيدُ الْبَلَاءِ وَ مَنْ مَرَضَ فِيهِ لَمْ يَكِدْ يَنْجُ وَ لَا يَبْرَأُ وَ مَنْ سَافَرَ فِيهِ لَا يَرْجِعُ. «روز نحس و پست و مذمومی است و این روز همان روزی است که به اهل مصر هفت نوع مصیبت و آفت نازل شد و این روز روزی است که بلایش شدید است و هرکس در آن مریض شود نجات نمی یابد و خوب نمی شود و هرکس سفر رود باز نمی گردد.»

روشن است که آنچه در این روایت در وصف این ایام آمده کلاً مجعول و کذب است.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم والد معتقد بودند اسناد نحوست و شومی به ایام ماه و سال باطل است و تمام روایاتی که در این باب وارد شده، یا سنداً و یا دلالتاً ضعیف است و حتی روایت مشهور: «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ» که در نزد برخی، دلیل بر نحوست ماه صفر است، وارد نشده و تصحیف شده است و در این باب در جنگ خطی ۶، ص ۴۶ و ۴۷ بحثی مختصر نموده اند.

همچنین در عداد مسائلی که باید درباره آن مفصلاً توضیح نوشته شود، مرقوم فرموده اند: «۳۲. راجع به عدم نحوست روزی از روزهای سال. و حدیث «مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ» ابداً وارد نیست.» (آیت نور، ص ۴۵۲)، ولی فرصتی برای شرح این معنا نیافته اند. ⇐

⇨ و نیز در جنگ ۱۶، ص ۱۶۶ بعد از نقل کلامی از مرحوم علامه شعرانی قدس سره درباره نحوست برخی از ایام و استفاده این مطلب از بعضی ادعیه و روایات فرموده‌اند:

«أقول: در دعا دلالتی بر نحوست ماه نیست و سفر و تزویج در قمر در عقرب إشکال ندارد و روایات وارده در نهی از آن ضعیف‌السند است. و علم نجوم احکامی بی‌اساس است و موجب ضلالت و موهوم‌پرستی، که از آثار بت‌پرستان و ستاره‌پرستان قدیم مانده است. و بنای احکام اسلام بر نجوم احکامی هدم اسلام است.»

مرحوم علامه طباطبائی قدس سره نیز در ذیل آیه نوزدهم از سوره مبارکه قمر: *إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ*، بحثی در این باب فرموده‌اند. (المیزان، ج ۱۹، ص ۷۱ تا ۷۷)

باید دانست که این کلام مرحوم علامه والد بدین معنا نیست که حوادث سماوی و حرکات نجوم با حوادث ارضی ارتباطی ندارد، بلکه مراد اینست که آنچه در علم نجوم درباره ربط حوادث ارضی و سماوی بیان می‌شود ملازمه تامه نداشته و حاکی از روابطی قطعی نمی‌باشد و از این طریق نمی‌توان به واقعیت رسید و لذا قابل اعتماد نمی‌باشد. و به تعبیر روایت شریفه: *إِنَّكُمْ تَنْظُرُونَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا كَثِيرَةٌ لَا يَدْرُكُ وَ قَلِيلَةٌ لَا يُتَنَفَعُ بِهِ*. (کافی، ج ۸، ص ۱۹۵)

لذا شرع مقدس در تربیت نفوس، آنها را به این امور سوق نداده و احکام خود را بر نجوم احکامی بنا نفرموده و ترغیبی نیز به علم نجوم و فراگیری آن نکرده است. مؤمنین نیز نباید امور خود را بر این اساس مبتنی سازند، بلکه باید با توکل و توسل و دعا و صدقه، به انجام دستورات شرعی و وظائف عملیه خود پرداخته، امور خود را به خداوند متعال واگذار نمایند.

مرحوم علامه والد رحمه‌الله علیه در کتاب شریف /مأم‌شناسی در ضمن بیان تقدّم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در علوم مختلف، میفرمایند: «و از جمله علوم، علم نجوم است و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با فهم‌ترین و زیرک‌ترین آنهاست.» سپس از مناقب/بن شهر آشوب این روایت را نقل فرموده‌اند:

«سعید بن جبیر گوید: دهقانی به استقبال امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد، و در روایت قیس بن سعد آمده است که او نامش مزجان بن شاشوا (مرخان بن شاسوا - خ ل) بود. این مرد از ⇨

«مدائن تا جسر بوران به استقبال حضرت شتافت و گفت: یا امیرالمؤمنین تَنَاحَسَتِ النُّجُومَ الطَّالِعَاتُ وَ تَنَاحَسَتِ السُّعُودُ بِالنُّحُوسِ؛ فَإِذَا كَانَ مِثْلُ هَذَا الْيَوْمِ وَجَبَ عَلَيَّ الْحَكِيمِ الْإِخْتِفَاءُ. وَ يَوْمَكَ هَذَا يَوْمٌ صَعْبٌ قَدِ افْتَرَنَ فِيهِ كَوَ كَبَانٍ وَ انْكَفَى فِيهِ الْمِيزَانَ وَ انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النِّيرَانُ، وَ لَيْسَ الْحَرْبُ لَكَ بِمَكَانٍ.» ستارگان طلوع کننده به نحوست و واژگونی کشیده شده اند، و سعد و میمنت به واسطه نحوست آنها به نحوست و واژگونی گرائیده است. بنابراین در مثل چنین روزی واجب است بر شخص حکیم و دانشمند که مختفی و پنهان شود. و این روز تو روز سختی است که دو ستاره با همدیگر اقتران پیدا کرده اند، و میزان در این روز برگشته و متشتت و متفرق شده است، و از برج تو آتش می بارد، و جنگ و کارزار برای تو صلاح نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: أَيُّهَا الدِّهْقَانُ الْمُنْبِيُّ بِالْأَنْثَارِ الْمُخَوِّفِ (المُحَدَّرُ - خ ل) مِنْ الْأَقْدَارِ، مَا كَانَ الْبَارِحَةَ صَاحِبَ الْمِيزَانِ؟ وَ فِي أَيِّ بُرْجٍ كَانَ صَاحِبَ السَّرَطَانِ؟ وَ كَمِ الطَّلُوعِ مِنَ الْأَسَدِ (المَطَالِعُ - خ ل)؟ وَ السَّاعَاتُ فِي الْحَرَكَاتِ (المُحَرِّكَاتِ - خ ل)؟ وَ كَمِ بَيْنَ السَّرَائِي وَ الذَّرَائِي؟ «ای دهقانی که از جریان حوادث و وقایع خبر میدهی و از قضا و قدر میترسانی، بگو بینم دیشب ستارگانی که در برج میزان بودند و یا ستارگانی که در آنجا پیوسته هستند کدام دسته از ستارگان بودند؟ و ستارگانی که در برج سرطان بودند و یا در آنجا پیوسته هستند در کدام برج قرار داشتند؟ و ستارگانی که از برج اسد طلوع کرده اند چند عدد می باشند؟ و چند ساعت از زمان طلوع سائر ستارگان سیارات میگذرد؟ و چقدر فاصله بین طلوع ستارگان کم نور و پنهان، و ستارگان درشت و روشن وجود دارد؟»

دهقان گفت: باید نظر به اصطلاح (اصطلاح - خ ل) کنم. (و در احتجاج است که دست خود را به سوی آستینش برد و اصطلاحی را از آنجا بیرون آورد که در آن نگاه کند.)

امیرالمؤمنین علیه السلام تبسمی نمود و به او گفت: وَ يَلِكُ يَا دِهْقَانُ! أَنْتَ مُسَيِّرُ الثَّابِتَاتِ؟ أَمْ كَيْفَ تَقْضِي عَلَى الْجَارِيَاتِ؟ وَ أَيْنَ سَاعَاتُ الْأَسَدِ مِنَ الْمَطَالِعِ؟ وَ مَا الزُّهْرَةُ مِنَ التَّوَابِعِ وَ الْجَوَامِعِ؟ وَ مَا دَوْرُ السَّرَائِي الْمُحَرِّكَاتِ؟ وَ كَمِ قَدْرُ شُعَاعِ الْمُنِيرَاتِ؟ وَ كَمِ التَّحْصِيلُ بِالْغَدَوَاتِ؟ «ای وای بر تو ای دهقان! تو هستی که ستارگان ثوابت را گردش میدهی؟ بلکه چگونه تو بر ستارگان سیارات حکم میدهی؟ و ساعات طلوع ستارگان برج اسد در میان طلوع سائر ستارگان کدام است؟ و»

.....

«نسبت ستاره زهره با توابع و جوامع چیست؟ و دور و گردش ستارگان برج کم نور و پنهان از ستارگان سیاره و متحرک چقدر است؟ و اندازه شعاع ستارگان نوردهنده چه مقدار است؟ و چقدر ستاره در بین الطلوعین ها (از اذان صبح تا طلوع آفتاب) طلوع می کنند؟»

دهقان گفت: من به این مطالب علم ندارم! ای امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفتند: یا دهقان! هل نتج علمك أن انتقل بيت ملك الصين؟ و احترقت دور بالزنج؟ و خمد بيت نار فارس؟ و انهدمت منارة الهند؟ و غرقت سرانديب؟ و انقض حصن الاندلس؟ و نتج (فتح - خ ل) بترك الروم بالرومية؟ «ای دهقان! آیا علم تو به این مقدار رسیده است که بدانی و بفهمی که خانه پادشاه چین بجای دگر انتقال یافته است؟ و خانه هائی در زنگبار طعمه حریق واقع شده است؟ و آتشکده فارس خاموش گردیده است؟ و مناره هند منهدم گردیده است؟ و شبه جزیره سرانديب در زیر آب فرو رفته است؟ و دیوار قلعه ای دور اندلس شکاف خورده و شکسته است؟ و رئیس و قائد روم در اثر ازدواج با زن رومی اولاد آورده است؟»

و در روایتی است که: البارحة وقع بيت بالصين، و انفرج برج ماجين، و سقط سور سرانديب، و انهزم بطريق الروم بازمينية، و فقد ديان اليهود بايلة، و هاج النمل بوادي النمل، و هلك ملك إفريقيا. اكننت عالما بهذا؟ قال: لا يا امير المؤمنين! «دیشب خانه ای در چین فرو ریخت، برج ماجین شکاف برداشت و در آن تلمه ای پیدا شد، دیوار دور سرانديب سقوط کرد، قائد و رئیس بیش از ده هزار نفر از رومیان به ارمنیه گریخت، بزرگ عالم یهود در شهر ایله از دنیا رفت، در وادی و صحرای مورچگان، مورچگان به حرکت آمدند، و پادشاه افریقا هلاک شد. آیا تو به این مطالب عالم بودی؟ دهقان گفت: نه ای امیر مؤمنان!»

و در روایتی است که: اظنك حكمت باختلاف المشتري و زحل؛ إنما انار لك في الشفق، و لاح لك شعاع المريخ في السحر، و اتصل جرمه بجرم القمر. «من چنین میدانم که تو به واسطه رفت و آمد مشتری حکم نمودی، و اینست و جز این نیست که زحل در شفق برای تو این اختلاف روشن ساخت، و از برای تو شعاع مریخ در وقت سحر پدیدار شد، و جرم مریخ به جرم ماه متصل شد.»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: البارحة سعد سبعون ألف عالم، و ولد في كل عالم «

«سَبْعُونَ أَلْفًا، وَاللَّيْلَةَ يَمُوتُ مِثْلُهُمْ وَهَذَا مِنْهُمْ، وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى سَعْدِ بْنِ مَسْعَدَةَ الْحَارِثِيِّ وَكَانَ جَاسُوسًا لِلْخَوَارِجِ فِي عَسْكَرِهِ. فَظَنَّ الْمَلْعُونُ أَنَّهُ يَقُولُ: خُدُوهُ. فَأَخَذَ بِتَمْسِهِ فَمَاتَ. فَخَرَّ الدِّهْقَانُ سَاحِجًا. فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَلَمْ أَرَوْكَ مِنْ عَيْنِ التَّوْفِيقِ؟ فَقَالَ: بَلَى! فَقَالَ: أَنَا وَصَاحِبِي لَا شَرْقِيَّوْنَ وَلَا غَرْبِيَّوْنَ، نَحْنُ نَاشِئَةُ الْقُطْبِ وَأَعْلَامُ الْفُلْكِ. أَمَا قَوْلُكَ: انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِكَ النِّيرَانُ، فَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ تَحْكَمَ بِهِ لِي لَا عَلَيَّ. أَمَا نُورُهُ وَضِيَاؤُهُ فَعِنْدِي وَأَمَا حَرِيقُهُ وَلَهَبُهُ فَذَهَبَ عَنِّي. وَهَذِهِ مَسْأَلَةٌ عَمِيقَةٌ أَحْسَبُهَا إِنْ كُنْتُ حَاسِبًا.»

«دیشب هفتاد هزار عالم به یمن و برکت رسیدند و در هر عالمی هفتاد هزار طفل متولد شد. و امشب به همان مقدار می میرند و این مرد از آنان است. و با دست خود اشاره کرد به سعدبن مسعده حارثی که از خوارج بود و در لشکر او به عنوان جاسوسی وارد شده بود. آن ملعون چنین پنداشت که آن حضرت می گوید: بگیرید او را. پس خود بخود جان وی گرفته شد و مرد دهقان که این جریان را مشاهده کرد به روی زمین به سجده افتاد. چون به حال آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: می خواهی من تو را از سرچشمه توفیق سیراب کنم؟ گفت: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: من و رفیقم و مصاحبم (رسول خدا) نه شرقی هستیم و نه غربی، ما از قطب به وجود آمده ایم و نشو و نما یافته ایم، و ما نشانه ها و علائم حرکت افلاک و مدار ستارگان می باشیم؛ آنها به وجود ما حرکت دارند.

اما اینکه تو گفتی: از برج تو آتش تراوش دارد. در این صورت باید بر له من حکم کنی نه بر علیه من! زیرا نور و تابشش برای من است و در نزد من، و آتش و لهیبش از من رفته است. و این مسأله مسأله عمیقی است، حساب آن را بکن اگر حسابگر هستی!»

فَقَالَ الدِّهْقَانُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّكَ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ. «دهقان گفت: گواهی میدهم که هیچ معبودی جز الله نیست، و اینکه محمد رسول خداست، و اینکه تو علی ولی الله هستی.» (مام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۸۱ تا ۲۸۶)

مرحوم والد در ذیل این حدیث از مرحوم علامه مجلسی در شرح حدیث نقل میفرمایند: «غرض آنستکه اگر فرضاً این علم حق باشد، حکم بر طبق آن منوط است به جمیع اوضاع کواکب و احوال آنها و خواص آنها در هر آن و در هر زمان، و منجمین از کواکب مقدار کمی را رصد»



.....

⇨ کرده‌اند و مناط احکام آنها اوضاع سیارات است فقط، با عدم احاطه آنها به احوال سیارات. و پس از این، حضرت، دهقان منجم را متوجه کردند که او احاطه به این علم را ندارد و یا آنکه به مقدار کافی علم به حوادث را ندارد، چون نسبت به بسیاری از امور حادثه جاهل بوده است.»

نظر شریف مرحوم والد قدس سره نسبت به دیگر انواع علوم غریبه نیز چنین بود و میفرمودند: این علوم ذاتاً باطل نیست، ولی بنا گذاشتن زندگی بر آن و اعتماد به آن ضلالت و انحراف است و شرع مقدس انسانها را از این مسیر تربیت نفرموده است؛ چون راهی است بسیار دشوار و بسیار پرمخاطره و پراشتباه، علاوه بر آنکه روحیه تفویض و توکل را نیز در مؤمن ضعیف می‌نماید.

شریعت غزّاء، بجای این علوم، مؤمن را دعوت به توکل نموده است. و طریق توکل طریقی است که انسان را قطعاً به مقصود می‌رساند و از هر آفتی مبرا است؛ و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ. (آیه ۳، از سوره ۶۵: الطلاق)

روی همین جهت، مرحوم علامه والد در تربیت سلوکی و عرفانی شاگردان خود و کیفیت و کمیت و زمان اذکار نیز کمتر به علم اعداد و حروف و نجوم و محاسبه ابجد اذکار و اسامی اشخاص و تناسبش با کواکب و ساعات آن اعتناء میکردند و نفوس را به توکل و تفویض و ربط قلبی با پروردگار سوق میدادند.

علاوه بر این جهات، میفرمودند: شریعت اسلام دین فطرت است و احکام آن بر اصول فطری مبتنی است و لذا نمی‌تواند احکام آن بر اساس نجوم احکامی باشد.

ایشان در رساله‌نورین تحت عنوان تذییل، مرقوم فرموده‌اند:

«سال شمسی عبارتست از: گردش یک دوره زمین به دور خورشید؛ یعنی از ابتدای وصول زمین به اول برج حمل تا وصول مجدد آن به این نقطه، که عبارتست از: سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده محسوس نیست و خُرده می‌آورد، لذا همانطور که برای اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجم لازم است، برای کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده‌گانه نیز محاسبه منجم از امور ضروریّه و حتمی است. و چون منجمین در کیفیت تقسیم اختلاف نموده‌اند، لذا ماههای ⇨

⇨ شمسی بر اساس تاریخ‌های مختلف: رومی، مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین، مسیحی گرگواری، هجری شمسی، شمسی یزدگردی، جلالی ملکشاهی و شمسی باستانی، تفاوت دارد، و در هر یک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

و اما سالهای قمری چون عبارتست از: دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است، و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد، پس در سالها و ماههای قمری نیازی به محاسبه منجم و تعدیلات و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده‌اند، ولی آن راجع به شهور قمریه نجومی است، نه شهور قمریه شرعیه که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

و چون دین مقدس اسلام دین فطرت است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (آیه ۳۰، از سوره ۳۰: روم)

«وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد و میل میکند استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر و تبدیلی نیست؛ اینست دین استوار و پا برجا، ولیکن اکثر مردم این حقیقت را ادراک ننموده‌اند.»

فلهذا احکام و قوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. میگوید: هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی، آن را اول ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر! این دستوری است ساده و آسان و همگانی و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

این قسم محاسبه ماه و رؤیت آن در بدو آن و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات، قضیه‌ای است همگانی. و برای عالم و جاهل و ریاضیدان و درس ناخوانده و منجم و غیرمنجم و متمدّن و بدوی و حصری و سفّری تفاوتی ندارد و در حساب اشتباه نمی‌شود. اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر در روی کشتی بر روی آب بماند و یا بر ⇨

ثالثاً: در این روایت آمده: **لِأَنَّهُ مِنْ أَيَّامِنَا وَ أَيَّامِ شِيعَتِنَا حَفِظْتَهُ الْعَجَمُ وَ ضَيَعْتُمُوهُ أَنْتُمْ.** «نوروز از ایام ما و ایام شیعیان ماست که عجم آن را حفظ نموده و شما آن را ضایع نمودید.»

اگر واقعاً این روز شرافتی داشت باید به جای اعتراض بر عرب، نعوذبالله بر خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کرد که چرا امت را از روزی چنین با شرافت مطلع ننموده و ایشان را از فیض آن محروم کردند، به طوری که در امت فقط بنی امیه و بنی العباس آن را

فرز قله کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند و یا در قراء و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید و یا از کاروان منقطع شود و سالهائی در میان بادیه و بیابان بماند، باز میدانند ماهش کدام است و امروز کدام روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری است، اینطور مقرر داشته است که برای تمام افراد عالم سالها بر اصل رؤیت أهله و شهور قمریه ترتیب یابد. و این به قدری دقیق و ظریف است که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست و نه منجمی و نه محاسبی، چنانچه از هم جدا شوند، یکی در این طرف کره در مشرق زمین، و دیگری در آن طرف کره در مغرب زمین قرار گیرد، و سالیان دراز هم از هم جدا باشند، چون به یکدیگر برسند میدانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است؛ زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال دارند و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی شود و نیاز به محاسبه منجم ندارد و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند، و نیاز به جعل و حدس و تخمین و قرار داد نیست.

و این قانونی است که می تواند بشر را اداره کند و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حکم بفرستد. و همه را متفقاً و متحداً در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم در آورد؛ و شریعت آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: **بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ سَهْلَةٍ** همین است. «(رساله نوین درباره بناء اسلام برسال و ماه قمری، ص ۱۴۱ تا ۱۴۷)

می شناختند و جشن می گرفتند و متدینین و اهل تقوا از عامّه و خاصّه، همه از فضل و عظمت آن بی خبر بودند؟!

آنچه در این عبارت بیش از همه به چشم می خورد، آشکار شدن تعصّب عجمی و گرایش های شعوبی و ضدّ عربی است که در دوره ای میان برخی ایرانیان بسیار شدید بوده است.

و بالجمله، روایت از نظر متنی اصلاً قابل اعتنا نمی باشد.

### نکته ششم: تعارض روایت با ادله قوی تر

این روایت با روایت ابن شهر آشوب در مناقب و روایت قطب در لبّ اللباب و با اخبار حصر اعیاد و با سیره، معارض است و اگر بنا بر ترجیح باشد مسلماً سیره و اخبار نافی نوروز آقوی می باشد (گرچه به نظر ما روایت معلی حجت نیست و آثار کذب در متن و سند آن آشکار است و لذا نوبت به تعارض و ترجیح نمی رسد).

زیرا اگر در ترجیح، نظر به شهرت باشد، مسلماً شهرت قدمائی که ملاک ترجیح است بر اعتنان نمودن به نوروز بوده و هیچ اثری از نوروز در روایات و فتاوی اصحاب دیده نمی شود. با اینکه اگر روایت معلی راست باشد و نوروز اینقدر عظمت و اهمّیت داشته باشد باید میان شیعه مشهور شده و از سنن جاری درآید. خصوصاً اینکه تشیع در میان ایرانیان از قرن سوم و چهارم رواج داشته و دواعی بر نقل و عمل به روایت نوروز فراوان بوده و برخی از ایرانیان حتی پس از اسلام مراسم نوروز و مهرجان را ترک نکرده بودند و کافی بود که چنین روایت یا روایاتی به دست ایشان برسد و انگیزه ای مذهبی نیز برای این مراسم بیابند. اما دریغ از یک نقل تاریخی یا یک روایت که نشان از عمل عالمان شیعی به این روایت داشته باشد.

و اگر ملاک در تقدیم را تقیّه بدانیم، باز هم باید خبر مناقب را مقدّم کنیم؛

چون سیرهٔ خلفای جور از عصر معاویه بر برگزاری مراسم نوروز و مهرجان بود و مدّتی عمر بن عبدالعزیز این رسم را ترک نمود تا دوباره یزید بن عبدالملک این رسم را احیاء نمود و خلفای عبّاسی نیز به جهت ارتباط با ایرانیان به این مراسم پرداخته و محافل و جشن و سرور بر پا می نمودند. (و روشن است که تقیّه از مخالفت با سلاطین جور بوده، نه از مخالفت با فقها در مسائلی که سلطان وقت با رأی فقها موافق نیست.)

بنابراین روایت مناقب که مشتمل بر مخالفت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است هیچ تناسبی با تقیّه ندارد.

و اگر روایت معلّی در باب نوروز راست بود، ائمهٔ علیهم السلام می توانستند شرافت نوروز را برای اصحاب خود بیان کنند و حدّا کثر آنکه از باب تقیّه تطابق این روز را با عید غدیر کتمان نمایند و فقط فضائل دیگر آن را چون به زمین نشستن کشتی نوح و زنده شدن طائفه‌ای از بنی اسرائیل و نزول جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، بیان فرمایند.

بلکه اگر روز نوروز واقعیّتی داشت، سزاوار بود نفس مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مردم را بر آن واقف نمایند تا عموم مسلمانان از شیعه و سنی آن روز را جشن گرفته و عید بشمارند؛ چون بنا بر روایت معلّی، نوروز عید همهٔ مسلمانان است نه فقط عید شیعه و موالیان اهل بیت علیهم السلام.

با این همه، هیچ اثری از این روز در تاریخ به چشم نمی خورد و تا قرن پنجم و ششم هجری یا پس از آن، نامی میان فقهای اصحاب از آن برده نشده است.

به هر حال سیرهٔ مستمرّهٔ همهٔ اصحاب بر ترک این روز با وجود دواعی فراوان و نیز روایت مناقب با آن متن عالی، به گونه‌ای است که هرگز با روایت بی سند و مضطرب‌المتن معلّی نمی توان از کنار آن عبور نمود و از حُسن نوروز سخن به میان آورد.

### نکته هفتم: بطلان تمسک به تسامح در ادله سنن

عده‌ای از بزرگان بر اساس همین روایت ضعیفه، فتوای به استحباب غسل و روزه و نماز نوروز داده‌اند و مستند ایشان «أخبار من بلغ» و «تسامح در ادله سنن» می‌باشد. ولی چنانکه در محلّ خود در اصول به اثبات رسیده است، «أخبار من بلغ» ناظر به مواردی است که استحباب عمل با حجّتی اثبات شده باشد و این اخبار مشرّع نبوده و هیچ استحبابی را ثابت نمی‌کند. ما در اینجا به جهت رعایت اختصار وارد بحث تفصیلی این موضوع نمی‌شویم و فقط به نقل عبارتی از علامه والد اشاره به این مطلب اکتفاء می‌کنیم:

«... در این استناد اشکال است. توضیح آنکه در وسائل الشیعه مجموعه‌آه روایت نقل می‌نماید در این باب. اول آنها این روایت است که: مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنْ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ... الحديث.

علماء اعلام بدین روایات عمل نموده‌اند، زیرا که اصل صدور آنها از معصوم مسلم می‌باشد. بعضی از آنها صحیح و بعضی موثقه و بعضی ضعیفه هستند؛ و چون صدورشان قطعی است ما در آن تردید و شک نداریم، ولی اشکال در دلالت آنها می‌باشد که چقدر توسعه دارد؟ و دایره شمول آنها چقدر گسترش دارد؟ آیا فرا می‌گیرد هر عمل مستحبی را که راوی ضعیف و مجهول الحال و خارج از وثوق و اعتماد روایت کرده باشد گرچه یزیدبن معاویه باشد و ما را با جعل روایتی بر اساس تسامح در ادله سنن به مقاصد و منویات خود سوق دهد و این روایت موجب بدعتها گردد و آئین و سنت اسلام را واژگون نماید؟ همان طور که امروزه دیده می‌شود با نقل روایت ضعیف از معلی بن خنیس عید نوروز را رسمیت داده‌اند و غسل و دعا را در آن مستحب پنداشته‌اند، و بقدری این تسامح قوت گرفته است تا ستونهای عظیم سنت‌های محققه را فرو کوفته و منهدم نموده است، و یا

اینکه اصولاً مصبّ این روایات و دلالت آنها و شمول آنها جای دگری است؟ مفاد این روایات مفاد بحثی است اصولی که انقیاد هم درجهٔ اطاعت است، همان طور که تجرّی هم وزن معصیت می باشد. بنابراین اگر از روی حجّت‌های شرعیّه ثواب بر عملی به کسی رسید و او هم طبق آن عمل کرد، ولی در حقیقت خلاف آن معلوم شد، اجر و پاداش عامل به آن محفوظ می باشد و خداوند او را بی بهره نمی گذارد.

در عبارات روایت کلمه: مَنْ بَلَغَهُ وَّارَدَ است، و بلوغ در جائی صدق می کند که مانند وصول خارجی، در عالم اعتبار وصول تعبّدی صورت گیرد و حجّیت به عمل آورده شود. مانند لفظ بلوغ در آیه مبارکه: يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، و مانند آیه شریفه: هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ، و فقط شامل مواردی می شود که از جهت اعتبار مطلب تمام باشد ولی اتفاقاً در سند، سهوی رخ داده است که طبق واقع در نیامده است.

بنابراین اصولاً ادلّهٔ تسامح شامل روایات مرسله و مقطوعه و ضعیفه السند نمی گردد و بالاخص در ادعیه که مهمترین ارکان ربط مخلوق با خالق می باشد. مطلب در اینجا گسترش دارد و ان شاء الله تعالی تفصیل آن را در کتاب التّیروزیدعهٔ وَصَالَةً خواهید یافت؛ بحول الله و قوّته و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.<sup>۱</sup> و اگر از این مبنا تنزّل کنیم و فرض کنیم که اخبار من بلغ، شامل روایاتی که با سند ضعیف رسیده نیز می باشد، باز هم به مواردی انصراف دارد که حرمت ذاتی آن مسلّم یا محتمل نباشد. خصوصاً اگر احتمال حرمت مستند به روایتی گردد؛<sup>۲</sup> زیرا

۱. امام شناسی، ج ۱۵، تعلیقه ص ۷۲.

۲. زیرا در مواردی که احتمال حرمت یا کراهت مستند به حدیثی باشد، هم فعل و هم ترک آن عمل از اموری خواهد بود که ثوابی برای آن بیان شده و چون هر دو نمی تواند داخل ⇨

مسلم است که غرض شارع از حکم به تسامح در ادله سنن ایجاد زمینه برای رواج بدعت‌ها و منکرات نیست و اگر ادله تسامح در این موارد جاری گردد، سنت طاهر و نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آلوده به صدها نوع از خرافات و بدعت‌ها خواهد شد و مؤمنین به طلب ثواب به اخبار ابوهریره‌ها و جاعلان حدیث تمسک نموده و شریعتی نو پدید می‌آید.

با عنایت به این نکته مشخص می‌شود که ایتیان اعمال نوروز رجاء نیز محل اشکال است؛ زیرا ممکن است ایتیان رجائی آن نیز مصداق تعظیم و احیاء «ما أمانته الإسلام» بوده و حرام ذاتی باشد و نیز مسلم است که مولی به ایتیان آنچه احتمال حرمت و بدعت در آن قوی است راضی نیست؛ چرا که نمی‌شود به مجرد شنیدن یک حدیث جعلی که آثار کذب از آن آشکار است، به رجاء ثواب، خود را ملتزم به سنتی کرد.

آداب و سنن زندگی هر یک واقعیتی دارد که نفس را در جهت آن واقعیت سوق می‌دهد. اگر نورانی باشد نفس را نورانی و اگر ظلمانی باشد نفس را ظلمانی می‌نماید. کاری که به حسب قرائن و شواهد بسیار، مبعوض مولاست و باطنش تاریک و تیره می‌باشد، نمی‌توان به امید دریافت ثواب از مولا انجام داد و مولا نیز آن را از عبد نمی‌پذیرد و این نوع عمل و رفتار با ادب عبودیت و انقیاد سازگار نیست.

آنچه در باب نوروز مسلم است اینست که شعاع مجوس بوده و در دوره حضور معصومین علیهم السلام نیز نه شیعیان و نه اهل تسنن، به آن به عنوان یک سنت اسلامی اعتنا نمی‌کردند و فقط مجوسیان و ایرانیان تازه‌مسلمان و خلفا و

---

⇐ در روایات «من بلغ» باشد و ترجیح بلامرجح نیز ممکن نیست، هر دو از تحت ادله خارج می‌شود. (رجوع شود به: رسائل فقهیه شیخ انصاری، ص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۶۶)



حکام جور به برپاداشتن این مراسم می‌پرداختند و آنها نیز آن را به عنوان یک جشن غیر مذهبی تلقی می‌نمودند، تا جائی که عمر بن عبدالعزیز که در خلافت خود برخی بدعت‌ها را زیر پا گذاشت، مراسم نوروژ و مهرجان را نیز در دربار تعطیل کرد. امروزه نیز بدون هیچ شکی مراسم نوروژ یادآور دوره باستانی ایران و مجوسیان است و کسی آن را شعار اسلام و شیعه نمی‌شمارد.

با این حال آیا باز هم می‌توان رجاء در نوروژ لباس نو پوشید و خود را عطرآگین کرده و این روز را تعظیم نمود و به نیت این روز غسل و روزه بجا آورد؟! آیا با ادب عبودیت سازگار است که انسان به امید دریافت ثواب از خداوند، کاری را که سنت مخالفان دین و شریعت است به جای آورد؟<sup>۱</sup>

۱. حضرت آیه‌الله مصباح یزدی در حاشیه بحار مطلبی متقن و استوار دارند. ایشان

مرقوم داشته‌اند:

«قدورد روایتان متخالفتان فی التیروز: إحداهما عن مُعَلَّى بْنِ الحُنَيْسِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَدُلُّ عَلَى عَظَمَتِهِ وَ شَرَفَتِهِ، وَ الأُخْرَى عَنِ الكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَدُلُّ عَلَى كَوْنِهِ مِنْ سُنَنِ الفُرْسِ الَّتِي مَحَاها الإِسْلَامُ. وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهُمَا صَحِيحَةً أَوْ مَعْتَبَرَةً بِحَيْثُ يَثْبُتُ بِهِمَا حُكْمٌ شَرَعِيٌّ. وَ فِي رِوَايَةِ مُعَلَّى إِشْكَالَاتٌ أُخْرَى مِنْ جِهَةِ تَطْبِيقِ التِّيروزِ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ أَيَّامِ الشُّهُورِ العَرَبِيَّةِ وَ إِنْ أَتَعَبَ المَوْئَلَّفُ كغیره نَفْسَهُ فِي تَوْجِيهِها بِمَا لا يَخْلُو عَنْ تَكَلُّفٍ لا يَكادُ يَخْفَى عَلَى المُتَأَمِّلِ. وَ الظَّاهِرُ مِنْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ حَرَمَةُ تَعْظِيمِ اليَوْمِ لِكَوْنِهِ تَعْظِيمًا لَشَعَارِ الكُفَّارِ وَ إِحْيَاءً لِسُنَّةِ الَّتِي مَحَاها الإِسْلَامُ وَ هِيَ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ وَاجِدَةً لَشَرَايِطِ الحِجَّةِ إِلَّا أَنَّ الكُبْرَى المُشَارَ إِليها فِيها ثابِتَةٌ بِالأَدْلَةِ العَامَّةِ وَ الصُّغْرَى بِالوَجْدَانِ.»

و أمّا ما أفتى به كثير من الفقهاء من استحباب الغسل و الصوم فيه فمبني ظاهرًا على التسامح في أدلة السنن لرواية: مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى عَمَلٍ...؛ لكن اجراء القاعدة ههنا لا يخلو عن إشكالي لانصرافها عن الموارد التي يحتمل فيها الحرمة غير التشريعية، و ههنا يحتمل حرمة الغسل و الصوم لأجل احتمال كونهما مصداقين للتعظيم المحرم و لو احتمالًا، و القاعدة لا تثبت في موردها الاستحباب المصطلح؛ فغاية ما يمكن أن يقال هو ثبوت الثواب عليهما إذا أتى بهما برجاء ⇨

.....

«المطلوبية لا على وجه التعظيم؛ فتأمل.» (بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۰۰)

«در باب نوروز دو روایت متضاد وارد شده است: یک روایت از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام است که دلالت بر عظمت و شرافت نوروز دارد، و روایت دیگر از حضرت امام کاظم علیه السلام است که دلالت دارد بر اینکه نوروز از سنن و آداب ایرانیان می باشد که اسلام آن را محو و نابود نموده است.

هیچیک از این دو روایت دارای سند صحیح یا معتبری نیست که به وسیله آن حکمی شرعی اثبات شود. و در روایت معلی اشکالات دیگری نیز در تطبیق نوروز بر روزهای ماههای عربی (ماه‌های سال قمری) وجود دارد، هرچند مؤلف (مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه) مانند برخی دیگر، خود را برای توجیه آن به زحمت انداخته و توجیهاتی برای آن بیان نموده اند که خالی از تکلف نبوده و بر کسی که در آن تأمل نماید مخفی نیست.

آنچه از روایت حضرت امام کاظم علیه السلام ظاهر می باشد، اینست که تعظیم و احترام نهادن به این روز حرام است، چراکه این کار تعظیم و احترام به نشانه و نماد کفار بوده و احیاء سنت و آئینی است که اسلام آن را محو نموده است.

این روایت گرچه از جهت سند دارای شرائط اعتبار و حجیت نیست، ولی قاعده کلی ای که در آن اشاره شده است (قاعده حرمت احترام نهادن به نشانه‌های کفر) با ادله و روایات عامه که اختصاصی به نوروز ندارد ثابت شده است و موضوع آن (اینکه نوروز از نشانه‌ها و سنتهای کفار است) از خارج به طور مسلم ثابت است. (بنابراین از این قاعده، حرمت احترام نهادن به نوروز استفاده می شود).

اما استحباب غسل و روزه در نوروز که بسیاری از فقها بدان فتوا داده اند، ظاهراً مبنی بر قاعده تسامح در ادله سنن است که مستند به روایت: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابُ عَلِيٍّ عَمَلٍ ... می باشد؛ ولی جاری کردن قاعده «من بلغ» در این مسأله خالی از اشکال نیست، چون این قاعده شامل مواردی که احتمال می رود حرمت آن حرمت ذاتی و غیر تشریعی باشد (که خود عمل در آن ذاتاً دارای مفسده است) نمی باشد و از این موارد انصراف دارد.

در اینجا نیز احتمال دارد که غسل و روزه، ذاتاً (و نه تشریحاً) حرام باشد؛ چون احتمال

## نکته هشتم: عدم تطابق روایت با نوروز مرسوم

در آغاز روایت معلی به نقل بحار آمده بود:

دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ النَّيْرُوزِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَذَا يَوْمٌ تُعَظَّمُهُ الْعَجَمُ وَتَتَهَادَى فِيهِ. «معلی بن خنیس گوید: در روز نوروز بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شدم. آن حضرت فرمود: آیا این روز را می شناسی؟ عرض کردم: به قربانت شوم این روز، روزی است که عجم آن را بزرگ میدانند و به یکدیگر هدیه میدهند.»

و در نقل دیگری آمده است:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِ النَّيْرُوزِ، فَقَالَ: يَا مُعَلَّى، أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: لَا، لَكِنَّهُ يَوْمٌ يُعَظَّمُهُ الْعَجَمُ يَتَبَارَكُ فِيهِ. «در صبح روز نوروز بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شدم. حضرت فرمودند: ای معلی، آیا این روز را می شناسی؟ عرض کردم: نه، ولی امروز روزی است که عجم آن را بزرگ می شمارد و در آن تبرک می جوید.»

⇨ دارد که مصداق تعظیم و تکریم حرام باشد و قاعده تسامح در ادله سنن، استحباب اصطلاحی را اثبات نمی نماید.

بنابراین، نهایت چیزی که می توان گفت اینستکه: غسل و روزه در این روز در فرضی ثواب دارد که به امید و رجاء مطلوبیت (و بدون قصد مشروعیت) بوده و به قصد تعظیم و احترام این روز نیز بجای آورده نشود؛ در این مطلب تأمل نما.

شاید «تأمل» در کلام ایشان نیز اشاره به همین باشد که تعظیم روز از عناوین قصدی نیست و اتیان رجائی اعمال نیز توسط مسلمانان موجب تعظیم آن خواهد شد و ادب عبودیت نیز در این موارد، از اتیان رجائی منع نموده و آن را خلاف اخذ به احوط قرار می دهد؛ خصوصاً که غسل در نوروز نیز، چنانکه در بحث تاریخ نوروز گذشت، از آداب ایرانیان باستان است.

از این تعابیر فهمیده می‌شود که روز ورود معلی بن خنیس به محضر حضرت امام صادق علیه‌السلام همان روزی بوده که عجم در آن عصر آن را نوروز محسوب نموده و آن را مبارک شمرده و به یکدیگر هدیه میداده‌اند و این سیره عجم سیره‌ای آشکار و متداول بوده و معلی بن خنیس نیز از آن اطلاع داشته است. چنانکه گذشت از نظر فن تاریخ مسلماً نوروز در عصر حضرت امام صادق علیه‌السلام در اول حمل نبوده است، بلکه روز اول سال ایرانیان محسوب می‌شده که به علت کیسه‌نکردن سالها و دقت‌نمودن در محاسبات، دائماً در طول سال می‌چرخیده و هر زمان در فصلی از فصول واقع می‌گشته است. لذا این روایت بر فرض صدور نیز دال بر صحت نوروز متداول در این عصر نیست. پس به هیچ وجه نمی‌توان روایت معلی را دلیلی بر عیدگرفتن در اول فروردین ماه به شکل مرسوم قرار داد و بر فرض که روایت معلی جعلی نباشد - که قطعاً جعلی است - اشاره به روزی غیر از اول فروردین ماه فعلی است.

#### دلیل دوم: روایت مفضل بن عمر جعفی

در مستدرک الوسائل از کتاب حسین بن حمدان حنینی از محمد بن اسمعیل حسنی و علی بن عبدالله حسنی از أبوشعب محمد بن نصیر از عمر بن فرات از محمد بن مفضل از مفضل بن عمر جعفی از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که: گروهی از بنی اسرائیل که حدود سی هزار نفر بودند، از ترس مرگ از دیار خود خارج شدند و به بیابان‌ها پناه بردند و خداوند مرگ را برای ایشان مقدر نمود و با خطاب: موتوا، همگی به یکباره مردند. و بدن‌هایشان پوسیده و استخوان‌هایشان بر زمین ماند. حزقیل نبی علی نبینا و آله و علیه‌السلام برایشان عبور کرده و به آنها نظر نمود و درباره‌ی ایشان به تأمل و فکر فرو رفت و با خداوند درباره‌ی آنان مناجات نمود و خداوند نیز حکایت ایشان را برای پیامبر خود بیان فرمود.

قَالَ حَزَقِيلُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي قَدَّارِيْنَهُمْ قُدْرَتِكَ فِي أَرْمَانِهِمْ وَ جَعَلْتَهُمْ رُفَاتًا

وَمَرَّتْ عَلَيْهِمُ الدُّهُورُ، فَأَرَاهِمُ قُدْرَتَكَ فِي أَنْ تُحْيِيَهُمْ لِي حَتَّى أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَ  
وَفَقَّهُمُ لِلْإِيمَانِ بِكَ وَ تَصَدِيقِي. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا حَزْقِيلُ، هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ  
عَظِيمٌ قَدْرُهُ عِنْدِي وَ قَدَاءُ الْيَتِّ أَنْ لَا يَسْأَلَنِي مُؤْمِنٌ فِيهِ حَاجَةٌ إِلَّا قَضَيْتُهَا فِي هَذَا  
الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمٌ نَيْرُوز، فَخَذِ الْمَاءَ وَ رُشَّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمْ يَحْيَوْنَ بِإِرَادَتِي. فَرَشَّ  
عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ بِأَسْرِهِمْ.<sup>۱</sup>

«حزقیل عرض کرد: الهی و سیدی، قدرت خود را در زمان آنها به ایشان نشان دادی و آنها را به استخوان‌هایی پوسیده تبدیل نمودی و دوران‌هایی بر ایشان گذشت. حال قدرتت را در زنده نمودن آنها به ایشان نشان ده تا من ایشان را به سوی تو دعوت کنم و توفیق ایمان به تو و تصدیق مرا نیز به آنها عطا کن.

خداوند به حزقیل وحی فرستاد: امروز در نزد من روزی شریف و بزرگ است و قسم خورده‌ام که هیچ مؤمنی حاجتی را از من در این روز طلب نکند مگر آنکه آن را مستجاب نمایم، و آن روز نوروژ بود؛ پس مقداری آب بردار و بر ایشان

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۵۴.

ابوریحان نیز در الآثار الباقیه از عبدالصمد بن علی از جدش ابن عباس روایتی را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بدین مضمون آورده است که: در نوروژ جامی سیمین پر از حلوا برای حضرت آوردند. حضرت پرسیدند: این چیست؟ گفتند: نوروژ است. پرسیدند: نوروژ چیست؟ گفتند: عید بزرگ ایرانیان است. فرمودند: آری در این روز بود که خداوند کسانی را که از ترس مرگ فرار کرده بودند و همگی مردند با بارش باران از ابر زنده فرمود و از این روست که آب پاشیدن در این روز رسم است. و سپس از حلوا تناول فرمودند و جام را میان اصحاب تقسیم کرده و فرمودند: کاش هر روز برای ما نوروژ بود. (ترجمه الآثار الباقیه، ص ۳۲۵)

صدر و ذیل این روایت در منابع شیعی با کمی اختلاف، در ضمن دو جریان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، ولی قسمت وسط آن در هیچ یک از منابع وجود ندارد و گویا راوی چند نقل را با هم آمیخته و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده است.

بپاش تا به اراده من زنده شوند. حزقیل نبی نیز بر ایشان آب پاشید و خداوند همگی ایشان را زنده نمود.»

چند نکته درباره این حدیث قابل ملاحظه است:

#### نکته اول: ضعف سند روایت

مصدر اصلی این روایت کتاب الهدایة الکبری تألیف حسین بن حمدان است که از علمای قرن چهارم هجری و متوفای ۳۵۸ هجری است و این عبارت در نسخه مطبوعه این کتاب در ص ۴۱۸ در ضمن حدیثی بسیار مفصل آمده است؛ ولی وثاقت حسین بن حمدان محلّ کلام است و برخی از علما وی را به شدت تضعیف نموده‌اند.

نجاشی درباره وی گوید: «الحسین بن حمدان الخصبی الجبلانی أبو عبد الله كان فاسد المذهب. له كتب منها: كتاب الإخوان، كتاب المسائل، كتاب تاريخ الأئمة، كتاب الرسالة تخطيط.»<sup>۱</sup>

و در رجال ابن الغضائری گوید: «الحسین بن حمدان الجبلانی أبو عبد الله. كذاب فاسد المذهب صاحب مقالة ملعونة لا يثبت إليه.»<sup>۲</sup>  
در مقابل برخی نیز تضعیف وی را صحیح ندانسته‌اند.<sup>۳</sup>

اگر از حسین بن حمدان صرف نظر نماییم باز هم سند حدیث ضعیف است و شرائط حجّیت را دارا نیست و روات آن تا مفضل بن عمر مجهول یا متهم به غلو می‌باشند، خصوصاً ابو شعیب محمد بن نصیر که از اصحاب حضرت امام عسکری علیه السلام بود و پس از شهادت آن حضرت، ادّعی بایّت نمود و مورد لعن جناب

۱. رجال النجاشی، ص ۶۷.

۲. الرجال ابن غضائری، ص ۵۴.

۳. رجوع شود به: أعيان الشيعة، ج ۵، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

محمد بن عثمان رضوان الله علیه قرار گرفت.<sup>۱</sup>

در شرح احوال مفضل بن عمر در رجال غضائری گوید:

قَدْ زِيدَ عَلَيْهِ شَيْءٌ كَثِيرٌ وَ حَمَلَ الْعُلَاةُ فِي حَدِيثِهِ حَمَلًا عَظِيمًا.<sup>۲</sup> «مطالب بسیار

در روایات او افزوده شده است و غلات در حدیث او بار سنگینی نهاده اند.»

### نکته دوم: اختلاف نسخ کتاب

کتاب الهدایة الکبری سند ندارد و استناد آن به شکل موجود به حسین بن حمدان قابل اثبات نمی باشد. مرحوم مجلسی نسخه ای از این کتاب را در دست داشته و از آن نسخه همین حدیث طولانی را با همه تفصیل در جلد ۵۳ بحار از صفحه ۱ تا صفحه ۳۵ آورده است، ولی این عباراتی که گذشت در آن نسخه وجود ندارد و نیز مجلسی از منتخب البصائر نیز همین حدیث را از حسین بن حمدان روایت نموده که فاقد قسمت زیادی از پایان حدیث می باشد.

بنابراین به این عبارات که در نسخه مطبوعه کتاب هدایه آمده است هیچ

اعتنائی نمی توان نمود.

### نکته سوم: خالی بودن روایات دیگر داستان حزقیل از ذکر نوروژ

مرحوم مجلسی در جلد سیزده بحار، باب چهاردهم (قصه حزقیل علیه السلام)، روایات متعددی را در شرح داستان حزقیل نبی علی نبینا و آله و علیه السلام آورده که در برخی از آنها به تفصیل داستان آن حضرت بیان شده است، ولی در هیچیک اثری از روز نوروژ وجود ندارد مگر روایتی که سابقاً از معلی بن خنیس نقل نمودیم و آثار جعل بر آن آشکار بود و اگر چنین چیزی بود و روز نوروژ چنین عظمتی داشت، طبیعتاً باید در این روایات به آن اشاره می شد.

۱. الغیبة شیخ طوسی، ص ۳۹۸.

۲. الرجال ابن غضائری، ص ۸۷.

بنابراین به این روایت نیز به هیچ وجه نمی‌توان اعتماد کرد و قرائن نشان می‌دهد که این روایت نیز از مجعولات برخی غالیان یا ایرانیان متعصّب بوده که قصد داشته‌اند با بهانه‌ای نوروز و سنّت آب‌پاشی را رواج داده و به آن رنگ و بوی مذهبی دهند.<sup>۱</sup>

### دلیل سوّم: مطابقت نوروز با عید غدیر خم

همانگونه که سابقاً گذشت در روایت معلّی نوروز بر حوادث مختلفی منطبق شده بود و عرض کردیم که امکان ندارد این حوادث همگی در روز اوّل حَمَل حادث شده باشد. ولی عدّه‌ای از اهل حساب و تقویم گفته‌اند که: روز عید سعید غدیر نزدیک به نوروز فرس و آغاز بهار بوده و در روز بیست‌وهفتم یا بیست‌وهشتم یا بیست‌ونهم از برج دوازدهم سال شمسی واقع گردیده است و بدین سبب شایسته است که این روز را به یادبود عید سعید غدیر جشن گرفته و شادمانی کنیم.

در مناقب نیز در باب عید غدیر از ابن عبّاس روایت می‌کند که: اجْتَمَعَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خَمْسَةُ اَعْيَادٍ: الْجُمُعَةُ وَالْغَدِيرُ وَ عِيدُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ، وَ لَمْ يَجْتَمِعْ هَذَا فِيمَا سَمِعَ قَبْلَهُ.<sup>۲</sup> «در روز غدیر پنج عید جمع شد: جمعه و غدیر و عید یهود و عید نصاری و عید مجوس، و پیش از آن شنیده نشده بود که این اعیاد با هم در یک روز جمع شوند.»

باید دانست که اصل این تقارن خالی از صحّت نیست؛ و همانطور که علمای

۱. در بحث تاریخ نوروز گذشت که سنّت آب‌پاشی و آتش‌افروزی در نوروز از سنن قدیمی ایرانیان بوده و ابوریحان بیرونی فلسفه‌های مختلفی برای رواج آن بیان کرده است و گذشت که پس از اسلام نیز میان عامّه این سنّت مرسوم بوده و برخی از عرب نیز به این رسم عمل می‌کرده‌اند.

۲. مناقب، ج ۳، ص ۲۴.



تقویم گفته‌اند، عید غدیر در روزهای آخر سال شمسی و نزدیک به اول بهار واقع شده است. ولی سابقاً بیان شد که در آن زمان نوروز تقریباً در اول تابستان، و نیز ماه فروردین با چند روزی تقدیم و تأخیر منطبق بر تیرماه فعلی بوده و آغاز بهار مصادف با اول دی ماه شمسی بوده است. لذا عید مجوس که در کلام منقول از ابن عباس به آن اشاره شده است نمی‌تواند همان نوروز فرس باشد که در آن زمان میان ایرانیان مشهور و ابن عباس از آن مطلع بوده است.

و بر فرض صحت این روایت از ابن عباس، شاید مراد از عید مجوس، عید مجوسیان در اول دی ماه موسوم به «خرم‌روز» باشد. ابوریحان بیرونی می‌گوید: «دی ماه و آن را «خورماه» نیز می‌گویند، نخستین روز آن «خرم‌روز» است و این روز و این ماه هر دو به نام خدای تعالی که «هرمزد» است نامیده شده؛ یعنی پادشاهی حکیم و صاحب‌رأیی آفریدگار. و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی به‌زیر می‌آمد و جامه سپید می‌پوشید و در بیابان بر فرشهای سپید می‌نشست و در بانها و یساولان و قراولان راکه هیبت ملک بدان‌هاست به کنار می‌راند و در امور دنیا فارغ‌البال نظر می‌نمود و هرکس که نیازمند می‌شد که با پادشاه سخن بگوید، خواه که گدا باشد یا دارا و شریف باشد یا ضعیف، بدون هیچ حاجب و درباری به‌نزد پادشاه می‌رفت و بدون هیچ مانعی با او گفتگو میکرد.

و در این روز پادشاه با دهقانان و برزیگران مجالست میکرد و در یک سفره با ایشان غذا می‌خورد و می‌گفت: من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم، زیرا قوام دنیا به کارهایی است که بدست شما میشود و قوام عمارت آن هم به پادشاه است؛ و نه پادشاه را از رعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه. و چون حقیقت امر چنین شد پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود، بخصوص که دو برادر مهربان هوشنک و ویکرد چنین بودند.

گاهی این روز را «نودروز» می‌گویند و آن را عید می‌گیرند؛ زیرا میان آن و نوروز نود روز تمام است.<sup>۱</sup>

و اما مراد از عید یهود و عید نصاری ظاهراً همان «عید فصیح» است که نصاری آن را «عید پاک» نیز می‌نامند. یهود آن را به یادبود عبور از نیل و نجات از فرعون، و نصاری به یاد زمان زنده‌شدن حضرت مسیح و عروج به آسمان جشن می‌گیرند. و چون هر دو گروه با سال شمسی و ماه قمری عید خود را تعیین می‌کنند، این عیدها در اوائل بهار واقع می‌شود و با توجه به انحاء مختلف کیبسه کردن سال‌ها و خطاهای در محاسبات چه بسا با سه روز مراسم غدیر هم‌زمان شده باشد.<sup>۲</sup>

در هر حال مصادفت این اعیاد یا بعضی از آنها با یکدیگر امری ممکن است، ولی آیا صرف این مصادفت سبب می‌شود که مسلمانان نیز از آن سال عید مجوس را به عنوان غدیر جشن بگیرند؟!

عید غدیر عیدی است حقیقی و اعظم اعیاد امت اسلامی است و بزرگداشت حادثه غدیر بر همگان واجب می‌باشد، ولی بزرگداشت آن حادثه عظیم و بابرکت باید به کیفیتی باشد که شرع مقدس امضاء فرموده است. شرع مقدس سال و

۱. ترجمه الآثارالباقیه، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۲. ابوریحان در الآثارالباقیه شرح مفصلی از کیفیت گاه‌شماری یهود و نصاری و کیفیت محاسبه عید فصیح آورده است. (رجوع شود به: ترجمه الآثارالباقیه، ص ۱۴ و ۱۵ و ص ۸۰ تا ۹۰ و ص ۴۳۶ و ص ۴۷۰ تا ۴۷۳)

در کتاب آشنائی با دیان بزرگ می‌گوید: «عید پاک» نخستین یکشنبه پس از نخستین بدرشدن ماه پس از اعتدال ربیعی است و روی این حساب، وقوع آن از دوّم فروردین تا پنجم اردیبهشت (۲۲ مارس تا ۲۵ آوریل) امکان دارد. عید فصیح یهود (یادبود نجات بنی اسرائیل) که در طیّ یک هفته از ۱۶ تا ۲۱ (و در خارج فلسطین تا ۲۲) نisan عبری برگزار می‌شود، در برخی از سال‌ها با عید پاک مسیحیان مصادف می‌شود. (آشنائی با دیان بزرگ، ص ۲۰۱)

ماه قمری را معیار محاسبهٔ تاریخ و تکرار حوادث و یادبود و بزرگداشت آن قرار داده و سال و ماه شمسی که سنّت مجوس است و سال شمسی با ماه قمری که سنّت یهود و نصاری است، در اسلام نسخ شده است.

اگر بنا باشد که ما با سال و ماه مجوسی عید غدیر را جشن بگیریم، باید با سال و ماه یهودی نیز اعیاد فصح یهود و نصاری را هر سال جشن بگیریم؛ چون به فرض، منطبق بر ایام غدیر در سال دهم هجری بوده است. آیا سال و ماه شمسی که متعلق به مجوسیان و ایرانیان باستان است، شرافت و ترجیحی بر سال شمسی و ماه قمری که مبنای محاسبهٔ یهود است دارد؟ یا آنکه چون قلب و نفس ما با مفاهیمی اعتباری و موهومی چون وطن و نژاد و ایران باستان و تمایل به آداب و رسوم آباء و اجدادی مانوس است، سبب می شود که تطابق غدیر را با نوروز بهانه کرده و با سال زرتشتی و مجوسی غدیر را جشن بگیریم؟

کسی که مدّعی است تطابق غدیر با نوروز دلیل بر تعظیم نوروز است، ابتدا باید اعتبار سال شمسی را از منظر شرع مقدّس اسلام اثبات نماید و سپس چنین استدلالی بنماید؛ و ائنی له ذلك.

هیچ یک از مناسبات مذهبی در شرع اسلام بر اساس سال شمسی مقرر نشده است و هیچگاه نبی اکرم و خلفاء طاهرینش علیهم الصلوة والسلام سال شمسی را محور قرار نداده اند، تا ما امروز حادثهٔ عظمای غدیر را با این روش محاسبه نموده و جشن بگیریم و اگر بنابراین روش باشد می توان روز مبعث و موالید هر یک از ائمه علیهم السلام را با تاریخ شمسی محاسبه نموده و از این پس هر سال دوبار یکی با تاریخ شمسی و یک بار با تاریخ قمری جشن گرفت؛ ولی آیا شارع مقدّس به این امر راضی است؟!

حقیقت آنستکه: پس از آنکه شرع مقدّس اسلام سال قمری را معتبر دانسته و سال شمسی را از اعتبار ساقط نموده است و در هیچ جا اشاره ای به جشن نوروز

نموده و از عصر حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تا قرن ششم همه امامیه و عامه نوروز را عید مجوس می‌شمردند، صرف مقارنت روز غدیر با این روز فضیلتی برای نوروز نخواهد بود؛ خصوصاً که عرض شد که اول حَمَل و آغاز بهار در سال مزبور نیز با دو سه روز فاصله با عید سعید غدیر واقع شده بود. بگذریم از آنکه امروزه در میان عامه مردم، کسی نوروز را به عنوان بزرگداشت غدیر جشن نمی‌گیرد و عملاً اِحياء آن اِحياء عید غدیر نیست.

### دلیل چهارم: آغاز سرسبزی و رشد گیاهان

از برخی بزرگان<sup>۱</sup> نقل شده است که گفته‌اند: عید بر چهار قسم است: دینی، مذهبی، ملی، تکوینی. و در توضیح قسم چهارم فرموده‌اند:

«عید تکوینی که عالم در آن عید می‌گیرد، نه آنکه انسان آن را جعل میکند و عید قرار میدهد، مانند عید نوروز که عالم خرّم و خوشحال و درختها سبز شکوفان میگردند؛ پس این عید، عید عالمی است نه عید مجوس یا غیر آنها. خلاصه عیدداری در این روز نه حرام است و نه بدعت و نه مکروه و نه عید عجم و نه عید عرب، پس مستحبّ است طبیعاً و تکویناً؛ و اخبار شرعیّه در اینجا موکّد است نه مؤسّس.»

این دلیل از جهاتی محلّ تأمل و اشکال است که برای روشن شدن آن، باید ابتدا حقیقت عید و سپس ملاک انتخاب یک روز به عنوان عید مشخص شود. علامه والد قدّس سرّه در این باره بیانی بلند و شیوا با نکاتی دقیق دارند که ما در اینجا آن را به تفصیل نقل می‌کنیم. ایشان میفرمایند:

«عید غدیر را عید گویند، به جهت آنکه آن خاطرات و مسائل مهمّه که در آن روز در خمّ غدیر به وقوع پیوست، و آن خطبه رسول الله، و گرفتن دو بازوی علیّ

۱. مرحوم آیه الله شیخ محمدحسین کاشف الغطاء. (رجوع شود به: نوروز، ص ۴۴)

را بطوری که سپیدی زیر بغل هر دو معلوم شد، و نشان دادن و معرفی نمودن به مردم، و سپس امر به تسلیم به لفظ «السَّلام علیک یا امیرالمؤمنین» به پیرو نصب آن حضرت را به خلافت رسول الله، و إعطاء ولایت کلیه الهیّه، و نزول آیه اکمال دین و اتمام نعمت، و آیه تبلیغ و انقیاد و تسلیم مخالفان در برابر آن عظمت و ابّهت و شکوه واقعی و ظاهری، و سپس مخالفت کردن آنها به مجرد رحلت رسول خدا، و بالأخره آن پی آمدهای سریع و غیرها، همگی در روز عید غدیر بر میگردد و عود میکند و خود را نشان میدهد، و آن برکات نازله پیوسته بر اهلش فرو می آید و می ریزد.

زیرا که کلمه «عید» از ماده «عَوْد» است؛ یعنی بازگشتن. در *أقرب الموارد* گوید: عید به موسم و هر روزی که در آن اجتماعی و یا تذکار و یادبودی از صاحب فضیلتی بوده باشد گفته می شود. و بعضی گفته اند: برای هر حادثه مهمی. ابن اعرابی گوید: برای آنکه در هر سالی آن واقع و حادثه، با فرح و سرور مجددی عود میکند. اصل کلمه «عید»، «عَوْد» بود، چون او ساکن بود و ما قبلش مکسور بوده، آن را به یاء قلب نمودند، «عید» شد. و جمع آن «أعیاد» و تصغیر آن «عُیید» آید که از واحد إعلال شده بنا کرده اند، یا به جهت آنکه مفردش عید شده است، و یا به جهت فرق میان آن و میان کلمه «عُود» که به معنای چوب است و جمع آن «أعواد» و تصغیر آن «عُوید» می آید. و در اصل ماده گوید: عاد إلی کذا یعود عَوْدًا و عَوْدَةً و مَعَادًا؛ یعنی برگشت و به سوی آن چیز شد. و گفته شده است: بعد از اعراض و انصراف بازگشت کرد.

و نظیر همین گفتار را در *صحاح اللغة* و در *مصباح المنیر* ذکر کرده است. و در *مصباح* اضافه کرده است که: و «عَيَّدْتُ تَعْيِيدًا»؛ یعنی من در مراسم عید حضور پیدا کردم.

حال که معنای عید را در لغت دانستیم، ببینیم در اصطلاح مردم و طوائف و

ملل و نحل کلمه عید را به چه معنی استعمال می‌کنند؟ و برای وضوح این مطلب می‌گوئیم: در نزد هر طائفه و جماعت، و هر ملت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمیت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه و یا آن خاطره برسد، به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می‌کنند، و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می‌گذرانند. و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است، ولی با یادبود و خاطره موجود باقیمانده از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می‌کنند و نفس و روح خود را از یادبود آن اشراب و متمتع می‌سازند. دنیاپرستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثه دنیوی عید می‌گیرند. پادشاهان پس از لشکرکشی و خون‌ریزی و غلبه بر حریف و سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می‌گیرند و طاق نصرت می‌بندند و آن خاطره پیروزی را همه ساله اعاده می‌کنند.

ایرانیان قدیم نوروز را عید می‌گرفتند، به جهت آنکه سبزه از زمین می‌روید و درخت‌ها سبز می‌شود و فصل خرّمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابداً با معنویات و روحانیات سر و کار ندارند و ارزش‌های انسانی را فقط در ماده و سبزه می‌جویند؛ و در حقیقت با عید بهائیم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند و در مرغزارها و مراتع می‌چرند و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیت یکی است؛ برای آنها بدان شکل و برای این انسان دو پا بدین شکل.

سید ابن طاووس در کتاب کشف‌المحجّه روز تولّد پسرش را عید نمی‌گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف درآمدن او را عید می‌گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است.

او در فصل صدوسوم گوید: ای فرزند من، محمد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تو را به کمال عقل مشرف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای همنشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدّس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه میکند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از افضل اوقات اعیاد است. و در هر سالی از سالها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن، و صدقات و خدمات برای خداوند بخشندهٔ عقل و خرد بجای آور که او تو را بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است.

و بدان که من خواهر تو را (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سنّ بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه میدانستم از احوال او که خداوند جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و آن را در کتاب *البهجة لثمره المهجة* ذکر کرده‌ام.

فصل صدوچهارم: و اگر خداوند همانطور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یکصد و پنجاه دینار تصدّق میدهم که در مقابل هر سال از عمر تو ده دینار واقع شود، اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد. و با این مال من در خدمت خداوند اشتغال ورزم، زیرا که مال مال اوست و من مملوک او هستم و تو هم بندهٔ او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جائی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود.<sup>۱</sup>

۱. باید توجه داشت که اصل عیدشمردن روز تکلیف سنّت حسنه‌ای است که با آن فرزند اهمیت مخاطب قرارگرفتن به خطاب تکلیف و مشرف شدن به این شرافت را بفهمد، لذا صدقه دادن و شکر خدا را بجا آوردن در آن روز مناسب است؛ ولی مجلس گرفتن به این شکل ⇨

ولی ادیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جباران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

در دین مقدّس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. اما در فطر به جهت آنکه در یک‌ماه تمام مردم دست از زیاده‌روی در شهوات برداشته، روزها روزه و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر ایام همچون انفاق در راه خدا و تلاوت بیشتری از کلام خدا و چشم‌پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس اماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته است، و سبکی و تجرّد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است؛ زیرا طعام و شهوت و غضب کلید جهنّم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مائده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

اندرون از طعام خالی دار                      تا در او نور معرفت بینی

در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عیدگرفتن نه به معنای ساز و دهل زدن است، و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن، و تفریح و تفرّج بهیمنانه کردن؛ بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به

⇐ که بعضاً مرسوم شده و مشتمل بر تجملات و اسراف و هزینه‌های فراوان به رسم اهل دنیا است صحیح نیست، بله اطعام کردن خانواده و نزدیکان در حدّ محدود و هدیه دادن به طفل تازه بالغ به صورتی که مجلس ذکر و یاد خداوند باشد و شخص را به یاد عالم معنی و شرافت خطاب الهی بیاندازد و ترغیب به انجام عبادات و واجبات کند، مانعی ندارد. و مراد مرحوم سیدابن طاووس نیز از عید همین معناست، نه آنچه نزد برخی مرسوم شده است.



نفس دادن تا آمادهٔ برکات و نزول موائد آسمانی گردد.

شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب. و آن شبِ احیاء و زنده‌داری است؛ یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن. و در روز عید نیز غسل دارد.

و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا بجای آوردن، و آن را با کیفیتی خاصّ در دو رکعت و با نُه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.**

و اما در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به سوی بیت‌الله‌الحرام مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به اذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و سپس به منی آمده و شیطان را هفت بار سنگ زده و قربانی کرده و سر تراشیده، و در این مدّت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از احرام است، به شکرانهٔ قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و در عین حال شیرین و لذّت‌بخش، عید بگیرد و الحمدلله بگوید، و به مراسم عید که آن هم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است مهیا گردد، نماز عید بخواند و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی‌های او اعلان وحدت و توحید ذات و اسماء و صفات و افعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَوْلَانَا.**

و نه تنها خود حجّاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمائی که نصیب برادرانشان در آن مواقف کریمه شده است، عید بگیرند، و به دنبال اعمالی که در ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجّه به جای آورده‌اند، قربانی کنند و نماز عید بخوانند و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

روز جمعه عید است، چون روز اجتماع مردم به نماز جمعه و شنیدن خطبه‌ها و تطهیر است. و به همین جهت اسلام نام آنرا جمعه گذارد؛ یعنی روز اجتماع و به هم پیوستگی امت مسلمان. و در قبل از اسلام آن را «یوم العروبه» می‌گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به وجوب عینی تعیینی ...

و به همین جهت که روز جمعه، روز عید و اجتماع است و مردم پاک و پاکیزه می‌شوند و از خطاها و گناهان یک هفته گذشته بیرون می‌آیند، دعاها در آن روز مستجاب، و شب جمعه نیز دارای اهمّیت و خصوصیتی برای تهیّو و آمادگی و وظائف روز می‌شود، که از سایر شب‌ها ممتاز می‌گردد.

اما عید غدیر که اشرف و افضل اعیاد است، به جهت ربط امت با امام، و وحدت دل‌های آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راه و روندگان طریق مودّت و محبّت و ایثار و انفاق و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفحات قدسیّه سبحانی، و ارتباط ملک با ملکوت است.

عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حقّ، و خروج از فرعونیت نفس اماره، و انداختن ریسمان ذلّ رقیّت حضرت سبحان است، و اقرار و اعتراف به یگانه خاصّه از خواصّ درگاه با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن، و بدون شائبه و تعارف به حقّ و حقیقت و واقعیّت درآمدن، و از زمره بهائم خارج شدن، و به صفّ انسان پیوستن است.

عید غدیر، ندای حضرت قدّوس و سبّوح را به حصر ولایت در قرآن کریم

به: **أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ** پاسخ صحیح دادن، و گفتار حضرت پیامبر اعظمش را به: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ** با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای: **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ** قرار گرفتن، و از نفرین خانمان سوز: **وَ عَادِ مَنْ عَادَاهِ** بیرون شدن، و استقبال از **وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ**، و استدبار از **وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ** نمودن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام را بر روی دو دست پیغمبر معظم، در فراز منبر برآمده بر پالانهای اشتران، در زیر درختان سمرات وادی جحفه در غدیر خم، و نمایش دادن ولایت را به کافه مردم، و نزول ملکوت و جبروت در این عالم ملک است که: هان ای دشمنان علی! و ای مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با شکایت‌هایی که از علی میکردید، آزار و اذیت می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار شکایت نیست و در خور اذیت و آزار نیست.

او والی ولایت و یگانه شاهباز بلندپرواز سدره نشین کاخ عرفان است. او از خود شما به جان‌های شما نزدیکتر است و ولایتش بیشتر است. او تکویناً و تشریحاً سید و سالار و سرور و سپهسالار شماست!

پیغمبر علی را به اطراف بگردانید تا همه ببینند، همچون زلیخا که یوسف را به زنان مصری نشان داد که: ای زنانیکه مرا در عشق این جوان، مورد ملامت قرار داده‌اید و میگوئید: تو که ملکه عزیز مصر هستی، ملکه و جاهت و زیبایی، آخر حیف نیست که مفتون یک جوان گمنام که بنده شما و زرخرد شماست شده‌ای؟! زلیخا زنان مصر را دعوت کرد و در یک خانه دو در قرار داد و به هر یک از آنها یک ترنج و یک کارد داد، که یوسف می‌آید و از اینجا عبور میکند، شرط ادب شما اینست که همین که او را دیدید، با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج خوشبو و معطر ببرید و به او به رسم هدیه تعارف کنید!

زلیخا یوسف را از یک در وارد کرد، از جلوی زنان مصری عبوری نموده، و

از در دیگر خارج شد. همین که زنان چشمشان به آن جمال که نمونه‌ای از جمال حضرت حق بود افتاد، و خواستند ترنج را ببرند و به یوسف تقدیم کنند، سر از پا نشناختند، و دست از ترنج نشناختند، دستهای خود را بجای ترنج بریدند و خون جاری شد و نفهمیدند.

گوش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را یوسف که خارج شد، زلیخا زنان مصری را گفت: این چه وضعی است؟ این چه کیفیتی است؟! چرا لباسهای سپید خود را خونین کرده‌اید؟ چرا دستهایتان را بریده‌اید؟

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود نمودند و یکباره گفتند: **حَشَّ لِلَّهِ مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ**. «سبحان الله این جوان نیست مگر فرشته‌ای بلندپایه!»  
 زلیخا گفت: **فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ**.<sup>۱</sup> «این همان جوان زرخرید و بنده ماست، که شما مرا درباره او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!»

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد، تا همه مردم ببینند و بدانند که آن جوانی که از او بدگویی میکردند، و بغض و کینه و احقاد بدریه و حنیثیه و شرف و منزلت عظیم او، از جهت شجاعت و علم و عرفان و ایثار، و حالات روحی و جذبات سبحانی و غیرها، به آنها اجازه نمیداد در مقابل او خاضع باشند و آبهت و جلالت او را گردن نهند، و حسدهای دیرین مانع می‌شد که بند طوع او را برگردن نهند، اینک بر روی دستهای پیامبر خاتم الانبیاء والمرسلین سید ولد آدم، شفیع پیغمبران سلف و شاهد آنها در پیشگاه موقف الهی، ارائه می‌شود، که اسلام و ایمان در او منطوی است و عملی مقبول نیست مگر به پیروی از او و از منهاج او و سنت او.

اوست قسیم بهشت و دوزخ. اوست میزان عدل و نَصِفَت. اوست مخزن

۱. قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۱۲: یوسف.

اسرار و گنجینه معرفت. اوست از هر مؤمنی به او اولاتر و نزدیکتر. اوست حامل قرآن. اوست فرقان بین حق و باطل. اوست مأمور به جنگ بر تأویل کتاب خدا، همچنانکه پیامبر مأمور بود به جنگ بر تنزیل آن. اوست لوادار دفع و قلع و قمع ناکثین و قاسطین و مارقین. اوست شهید در محراب عبادت در بیت خدا همانطور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

و به همین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر شهرة آفاق گردد و در زبان‌ها ساری و جاری شود. و روز غدیر، موسم پر اهمیت گردد، تا حیّتی قائم برای متابعان امام حق و مقتدای امت شود. فلهدا پیوسته ائمه طاهرین سلام‌الله‌علیهم، این واقعه را زنده نگه میداشته‌اند و با مخالفان به آن احتجاج می‌نمودند، و اصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذوی‌العزّة‌والاحترام و علماء سلف، خَلْفًا عَنْ خَلْفٍ در مجالس و محافل، و در مجتمعات با ذکر اشعار و قصائد آبدار، به رغم مرور دهور و گردش ایام، این واقعه را تازه و جدید و طریّ به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

امامان معصومین سلام‌الله‌علیهم‌أجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و انفاق در این روز نموده و با عنوان عید، و نام و نشانه عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالاخص طائفة امامیه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهر مولی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصه آن حضرت است. رجال شیعه از قبائل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند، و زیارت مخصوصه او را که از ائمه طاهرین روایت شده، و حاوی جمیع کمالات و بیانگر همه مقامات و درجات اوست می‌خوانند، و از کتاب و سنت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حیّت‌های دامغه بازگو می‌کنند.

و در تمام شهرها و حتّی قراء و قصبات، روز غدیر، روز عید رسمی است و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان اعمّ از شیعه و سنّی، این روز را محترم می‌شمارند و به آداب عبادی و امور حسبی و قربی مشغول می‌شوند.

سنّت عیدگرفتن در روز غدیر، به این داستان، خلود و دوام بخشیده است و متن غدیر را ثابت و محقق، و گذشتگان آن را به آیندگان می‌سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر، و صلّه ارحام و ضعفاء و توسعه بر عیال، و زینت‌بستن، و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن، و احسان و برّ و گسترش خیرات و مبرّات در این روز، همه و همه از موجبات بقاء این اثر جاوید است، تا مردم به دنبال ریشه و سرچشمه غدیر بروند و تفحص و تجسس از اصل قضیه بنمایند و شاخه‌های ایمان در دل‌های ایشان رشد کند و قوی گردد.

و چقدر زیباست که ایرانیان امروزه که در اثر غرب‌زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملّی باستانی و عیدهای مجوسی و زردشتی شده‌اند و غالباً در ایام نوروز برای خود و خانواده خود لباس نو تهیه می‌کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت زشت را ترک نموده، و عید غدیر را که ستون ایمان است، به عنوان تعطیل رسمی تا چند روز برای دیدن‌ها و سرورها و تجدید لباس‌های کهنه به لباس‌های نو قرار دهند، تا یکسره دیو زشت طبیعت جای خود را به فرشته رحمت دهد، و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقل و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی‌حساب و غافلگیر در دام نیفتد.

عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال، گذشته را به آینده متصل میکند و رشته را دوام می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزه با آن را جاودان می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. امام‌شناسی، ج ۹، ص ۱۹۹ تا ۲۰۹.

باری از این بیان شریف و نورانی معلوم شد که عید، روز جشن و سرور عمومی است و معیار اسلام در جشن و شادی، امور معنوی و تقرّب به حضرت حقّ و توحید است، نه امور مادی و سرسبزی درختان و درآمدن شکوفه‌ها و بلندشدن آواز بلبلان و جلوه‌نمائی غنچه‌ها؛ این امور در منطق اسلام موجب برگزاری مراسم عمومی و جشن نیست.

آری، هر نعمتی از نعمات الهی در جای خود شکری دارد و انسان مؤمن با دیدن این مناظر بهجت‌انگیز و سبزه‌ها و شکوفه‌ها و گلها، فکرش و ذهنش متوجّه جمال علی‌الاطلاق حضرت حقّ شده و جمال و عظمت و اتقان صنع و حکمت وی را در این مظاهر مشاهده می‌نماید و با تأمل در از نور روئیدن گیاهان، به حرکت جوهری همهٔ موجودات و سیر لحظه به لحظه آنها به سوی غایة‌الغایات ملتفت گشته و به یاد سیر خود از این عالم به عوالم اخروی و قیام قیامت می‌افتد و عبرت می‌گیرد، و با تماشای این مناظر از نغمه‌های خوش پرندگان و رنگ‌های دل‌انگیز طبیعت لذّت می‌برد و خداوند را بر نعمتش شکر می‌گزارد؛ ولی شکرگزاری چیز است و عیدگرفتن چیزی دیگر.

حوادث نیکو و نعمت‌های الهی در مسیر زندگی انسان بارها اتفاق می‌افتد و هر کدام شکری مخصوص خود دارد، چه مادی باشد و چه معنوی. همچون ازدواج و روزی شدن فرزند و خرید خانه و قبولی در امتحانات و سلامتی از مرض مهلک و ... انسان باید شکر هر یک از نعمت‌ها را بجا آورد و چه بسا در سال‌های بعد نیز که سالروز آن حادثه و اتفاق است، به یاد حادثهٔ سال‌های گذشته صدقه داده یا روزه بگیرد و شکر بجا آورد، ولی جشن گرفتن مربوط به نعمت‌هایی خاصّ است که از همهٔ نعمت‌ها برتر و بالاتر باشد و معلوم است که این نعمت‌ها در منطق اسلام اموری است که مربوط به آخرت باشد.

به همین جهت علامهٔ والد با برگزاری جشن تولّد نیز مخالف بودند و

میفرمودند: اگر بنا به جشن گرفتن باشد باید موالید اهل بیت علیهم السّلام را جشن گرفت، نه به دنیا آمدن فرزند را. تولّد فرزند یک نعمت است ولی مسأله‌ای نیست که در میان ده‌ها و صدها نعمت دیگر ممتاز باشد و مؤمن نسبت به آن عنایت خاصی نشان داده و آن را جشن بگیرد و این جشن تولّد از ارمغان‌های باطل غرب است که اساس کار خود را بر دنیا و ماده نهاده‌اند و از نعمت‌های حقیقی اخروی غافلند.

پس عید تکوینی در اسلام روزی است که ملائکه، آسمان و زمین را پر نموده و درهای آسمان باز شده و باران فیوضات الهی بر قلوب مؤمنان سرازیر می‌گردد. عید تکوینی همان عید دینی و مذهبی است و اعیاد دینی و مذهبی واقعاً نشان‌دهنده تحولات تکوینی است، منتها تحولات عالم معنا نه عالم حسّ و شهادت.

اما تغییرات تکوینی عالم حسّ و شهادت برای مؤمن ارزش و بهائی ندارد که در آن ایام همّ و غمّ خود را صرف جشن و شیرینی و لباس نو و امثال آن نماید. به همین جهت است که بهار مؤمن بر خلاف ابناء دنیا آغاز سال شمسی نیست. بهار مؤمن زمستان است. شیخ صدوق در معانی الأخبار و صفات الشّیعه و مجالس از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که:

الشّتاء ربیع المؤمن؛ يطول فيه ليله فيستعين به على قيامه و يقصر فيه نهاره فيستعين به على صيامه.<sup>۱</sup> «زمستان بهار مؤمن است؛ شبهای آن طولانی است و از آن برای تهجد و قیام لیل استعانت می‌جوید و روزهای آن کوتاه است و مؤمن از آن برای روزه گرفتن کمک می‌گیرد.»

از منظر قرآن کریم و سنّت نبوی، روز عید، روز تقرّب است و لذا در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت میکند که: در یکی از اعیاد فرمودند: إنّما هو عيد لمن قبل الله صيامه و شكر قيامه و كل يوم لا يعصى الله

۱. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۳۳.



فیه فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ.<sup>۱</sup> «این روز برای کسانی عید است که خداوند روزه ایشان را پذیرفته و عبادت ایشان را شکرگزاری نموده است. و هر روزی که معصیت خداوند در آن نشود، آن روز روز عید است.»

پس عید در اسلام معیاری خاص دارد که با روز نوروز و حوادث طبیعی آن به هیچ وجه قابل تطبیق نیست، و لذا هیچگونه اظهار سرور و شادمانی از ائمه علیهم السلام در این ایام نقل نشده و در اصحابشان رواج نیافته است، با اینکه این حادثه هر ساله اتفاق می افتد و عید تکوینی نیازی به کتمان ندارد.

علاوه بر آنچه گذشت، اصل این سخن که نوروز هنگام تحول تکوینی است جای تأمل دارد؛ زیرا علماء هیئت، نوروز را چون مطابق با اعتدال ربیعی بوده روز اول بهار اعتبار کرده اند. اما روئیدن گیاهان و سرسبزی زمین و زیبائی طبیعت خصوصاً در کشورهایی چون ایران معمولاً در برج دوم از سال شمسی اتفاق می افتد، و در روز نوروز از حرّمی عالم و شکوفائی درختان خبر چندانی نیست.

### دلیل پنجم: تأیید اسلام نسبت به آئین های اقوام دیگر

گاهی گفته می شود:

ما نوروز را اصلاً به عنوان عید دینی و مذهبی نمی شناسیم، بلکه نوروز را عید ملی و باستانی به حساب می آوریم. نوروز عیدی است که ایرانیان با همه اختلافات مذهبی و فکری، همه به آن معتقدند و از آئین های ملی آنها به شمار می رود و اسلام نیز از آن نهی ننموده است. و بطور کلی، اسلام به هر قومی که وارد می شود آداب و رسوم منفی آنها را ردّ میکند و سنن و مراسم مثبت ایشان را ابقاء نموده و نگاه میدارد.

و به تعبیر دیگر: به مراسم ملی آن قوم رنگ و بوی خدائی زده و محتوای آن

۱. نهج البلاغه، ص ۵۱.

را تغییر میدهد، ولی قالبش را باقی میگذارد، و هر قوم و ملّتی به این آئین‌های ملّی خود پای بند می‌مانند.

نوروز نیز چنین است. آدابی چون هدیه و صلّه رحم و نظافت و نظم‌بخشیدن به خانه، از آداب مثبت و مورد تأیید اسلام است که آن را ردّ نفرموده و مسائلی چون از روی آتش پریدن و سیزده بدر و سبزه‌گره‌زدن از مسائل خرافی آنست، که اسلام تأیید نمی‌کند. در کنار آن با تشریح روزه و غسل و نماز در این روز و دعا‌های وارده، حال و هوای معنوی و الهی نیز به این مراسم عطا نموده و آن را از عیدی دنیوی به عیدی معنوی تبدیل نموده است. و بجای آنکه آن را صرفاً رویش گیاهان و سرسبزی درختان ببیند، انسان را به حکمت‌ها و عبرت‌های الهی در این ایّام توجّه میدهد و تشویق میکند که به این مسائل با دیده توحیدی نظر کرده و ربط آن را با خداوند لحاظ کند.

در جواب میگوئیم: این سخن از جهاتی نیکوست؛ زیرا اصراری بر بخشیدن رنگ مذهبی به نوروز در آن نیست و نیز به نوروز از جنبه مادی آن نظر نشده و عیدی فرض شده که موجب تقرّب به خداوند و توجّه به ربط عالم با حضرت حقّ است؛ ولی با این وجود خالی از تأمل به نظر نمی‌رسد. توضیح آنکه:

آداب و سنن ملّی بر دو قسم است:

**قسم اوّل:** آداب و سننی که در آن موضوع، دستور العمل خاصّی از اسلام به دست ما نرسیده است؛ مانند اینکه در برخی شهرها در مراسم عقد یا عروسی، رسم بر آنستکه هدایائی خاصّ با عنوان لوازم عقد برای عروس تهیّه می‌کنند و سفره‌ای به نام سفره عقد می‌اندازند و برخی از هدایا را در آن با تزئیناتی می‌چینند.

اصل گرفتن مجلس عروسی و اطعام در اسلام وارد شده و دادن هدیه نیز مطلوب است و هر کاری که موجب انس و الفت میان زوجین گردد مورد ترغیب قرار گرفته است، و بالخصوص در مجلس عروسی و زفاف که دختر جوان

نوعروس را می‌خواهند از منزل پدری جدا کرده و به منزل داماد ببرند، اظهار فرح و سرور و اموری که موجب نشاط عروس می‌شود، در حدی معقول و خواندن شعر بدون لهو و باطل تجویز شده است. اما کیفیت خرید هدایا و چیدن آن در سنت نیامده و رسم هر شهری برای خود محترم است، مادامی که مصداق عناوین محرّمه یا مکروهه چون اسراف و تجمل‌گرایی نباشد.

در این دسته از سنن اگر رسمی باشد که موجب صلاح جامعه و نزدیک شدن آنها به طاعت الهی است و شعار و نشان کفار نباشد، اسلام آن را ابقاء میکند و اگر عیب و نقصی چون اسراف در آن باشد، از آن عیب منع نموده و آن سنت را ترمیم می‌فرماید.

آنچه در عهد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر به نقلی روایت شده، اشاره به همین مسأله است.

وَلَا تَنْفُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا الصَّالِحُونَ قَبْلَكَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الْعَامَّةُ. وَ لَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي سُنَنِ الْعَدْلِ الَّتِي سُنَّتَ قَبْلَكَ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا. وَ أَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاطَرَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ سُنَنِ الْعَدْلِ عَلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِقَامَتِهَا عَلَى مَا صَلَحَ بِهِ النَّاسُ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْيِي الْحَقَّ وَ يُمِيتُ الْبَاطِلَ وَ يُكْتَفَى دَلِيلًا بِهِ عَلَى مَا صَلَحَ بِهِ النَّاسُ لِأَنَّ السُّنَّةَ الصَّالِحَةَ مِنْ أَسْبَابِ الْحَقِّ الَّتِي تُعْرَفُ بِهَا وَ دَلِيلُ أَهْلِهَا عَلَى السَّبِيلِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ فِيهَا.<sup>۱</sup>

«سنت نیکوئی را که صالحین و خوبان پیش از تو بدان عمل نموده‌اند، از بین ببر، سنتی که مردم بدان الفت گرفته‌اند (یا مردم به واسطه آن با هم الفت گرفته‌اند) و امر عموم مردم به سبب آن اصلاح گشته است. و سنتی ایجاد نکن که به سنت‌های

۱. دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

عادلانه پیش از تو ضربه بزند که در این صورت اجر آن برای کسانی است که قبلاً سنّت‌های حسنه را پایه‌گذاری کردند، و وزر و وبالش بر عهده توست که آن سنّت‌ها را نقض نموده‌ای.

و با علماء زیاد به گفتگوهای علمی بنشین و با حکما و دانایان مشورت کرده و از نظرات آنان استفاده نما که چگونه سنّت‌های عدل را بر مواضع خود استوار نمائی و آن را به گونه‌ای که مردم با آن اصلاح شوند پابرجا سازی؛ که این کار موجب احیاء حق و إمامت باطل است و برای نشان‌دادن راه اصلاح مردم کافی است، زیرا سنّت نیکو و صالح از راهها و اسباب حق است و راه حق به واسطه آن شناخته می‌شود و مسیر اطاعت خداوند را نشان میدهد.»

**قسم دوم:** آداب و سننی است که اسلام برای آن حدی معین فرموده است؛ مانند آنکه در اسلام برای اطعام عروسی زمان تعیین شده است؛ همانطور که کلینی با سند متصل خود از سکونی از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که: **زُفُوا عَرَائِسَكُمْ لَيْلًا وَ أَطْعَمُوا ضُحَىٰ**.<sup>۱</sup> «عروسان خود را شبانه به منزل شوهر ببرید و در روز اطعام کنید.»

یا مانند آنکه اسلام برای لباس مسلمان آداب و سننی خاص تعیین فرموده و مسلمانان را به پوشیدن آن لباس امر نموده است.

در این موارد، ترک سنّت و عمل به سنن ملی و قومی روا نیست و حکم آن تابع مفسده‌اش می‌باشد؛ اگر ترک آن فقط مستلزم ترک یک مستحب باشد مکروه می‌شود و اگر ترک آن مفسد عظیمه داشته باشد حرام میگردد. و در هر حال، اسلام در این موارد به ترک سنن کفار امر کرده و به هیچ وجه سنن قومی را امضاء نمی‌نماید.

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۶۶.

سابقاً این روایت شریفه گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام مکرراً میفرمود:  
 لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا لِبَاسَ الْعَجَمِ وَ يَطْعَمُوا أَطْعِمَةَ الْعَجَمِ؛  
 فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ صَرَبَهُمُ اللَّهُ بِالذُّلِّ.<sup>۱</sup> «این امت (امت اسلام) همواره در خیر و  
 خوبی خواهند بود، مادامی که لباس عجم را نپوشند و از غذای عجم تناول ننمایند؛  
 پس هرگاه چنین کردند خداوند ایشان را ذلیل می نماید.»

و حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میفرمودند:  
 لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَ لَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَ لَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ  
 أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي.<sup>۲</sup> «لباس دشمنان مرا نپوشید و از غذای  
 ایشان نخورید و از راه و روش ایشان پیروی نکنید که مانند آنها از دشمنان من  
 خواهید بود»

این روایات به اطلاق خود هر رسم و آئینی را که غیر از رسم و آئین اسلام  
 باشد ردّ می نماید و جائی برای ابقاء سنن ملّی باقی نمی گذارد.

مسأله عید همانطور که سابقاً در فرمایش علامه والد قدس سرّه گذشت، از  
 مسائل بسیار مهمّ اجتماعی است و اسلام از بدو تشریح روزهای خاصی را برای  
 جشن و سرور مؤمنین و اطعام و هدیه دادن و پوشیدن لباس نیکو و عطر و صدقه و  
 عبادت معین فرموده است که همه این روزها در مسیر توجّه به خداوند و اعراض از  
 دنیاست و با وجود تعیین این روزهای خاصّ، دیگر جائی برای عید دیگری و  
 إحياء آداب و سنن جاهلی باقی نمی ماند.

بله اگر تعظیم شعائر اقتضاء میکرد که در طول سال روزهای دیگری نیز عید  
 قرار داده شود، با لحاظ همان ملاکی که اسلام در عید لحاظ کرده، می توان روزهایی

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۷.

۲. همان مصدر، ج ۲۵، ص ۳۶۴.

را برای جشن قرار داد، و ملاک همان توجّه به خداوند و ذکر و یاد او و اولیای اوست؛ لذا فقهای عظام سنتشان بر جشن و سرور در موالید ائمه اطهار علیهم السلام قرار گرفته است.

ممکن است گفته شود: چه عیبی دارد که ما اعیاد اسلامی را جشن بگیریم و آن سنت‌ها در جای خود محفوظ بوده و ترک نگردد، ولی یک روز را هم در طول سال به عنوان عید ملی داشته باشیم.

پاسخ آنستکه: باید ببینیم که این عید ملی چه ثمره‌ای برای ما دارد؟ اگر غرض احیاء امور پسندیده و نیکو چون صلّه رحم و اجتماع مسلمانان است، این غرض در اعیاد اسلامی هم قابل تحصیل است؛ چرا ما به جای تعطیل نمودن ایام آغاز برج حمل، چندین روز را در ایام عید قربان و عید غدیر تعطیل نکنیم که مسلمانان در آن ایام به دید و بازدید بروند و لباس نو بپوشند و با این امور روز غدیر را تعظیم نمایند.

و اگر غرض احیاء یاد و خاطره نیاکان و آباء ایرانیان چون کورش و داریوش و اردشیر و خسرو پرویز و تجدید خاطره با آداب جاهلی است، این از اتمّ مصادیق احیاء باطل و اخذ به سنت کفار است.

وقتی اسلام راضی به پیروی از سنن کفار در اموری چون غذا و لباس نیست؛ چه جای توهم آنکه احیاء آداب جاهلی در جامعه اسلامی جائز باشد. اگر به دید تأمل نظر شود، احیاء نوروز مفاسدی دارد که با دقت در آن دیگر در حرمت نوروز هیچ تأملی نمی‌توان کرد.

اولاً: موجب کم‌رنگ شدن و بلکه تعطیل اعیاد اسلامی است. بسیاری از مسلمانان که تمام خوشی‌ها و سرور خود را برای عید نوروز می‌گذارند و خرید لباس نو و نظیف خانه و دید و بازدید و استفاده از شیرینی‌جات را در این ایام انجام میدهند، شب عید غدیر و نیمه شعبان هیچ اثری از عید در منازلشان دیده

نمی‌شود. هر قدر که عید نوروز تعظیم شده و به آن مناسبت مدارس و ادارات تعطیل گشته و خدمات اجتماعی ارائه شود، به همان نسبت بقیه‌ی اعیاد تضعیف شده و بی‌رونق می‌گردد؛ چراکه: «ما أُحْدِثُ بِدْعَةٍ إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ»<sup>۱</sup> «هیچ بدعتی ایجاد نشد مگر آنکه سنتی ترک شد.»

**ثانیاً:** موجب احیاء خرافات و آداب جاهلی است. وقتی عیدی با عنوان عید باستانی برگزار شد خواهی‌نخواهی افکار و کردار باستانیان را هم با خود خواهد آورد. مگر ممکن است که نوروز را احترام بنهیم ولی مردم را از چهارشنبه‌سوری و هفت‌سین و سیزده‌بدر نهی کنیم. احیاء نوروز - چه بخوایم و چه نخواهیم و چه بدانیم و چه ندانیم - احیاء همین امور است. چون نیاکان باستانی ما هر چه غیر از اسلام داشته‌اند، چیزی جز همین خرافات و امور باطل نبوده است.

و با چشم خود هر ساله می‌بینیم که کسانی که مدعی تمدن و علم و دانش هستند، به بهانه‌ی این خرافات، چه هزینه‌هایی را بر دوش جامعه‌ی اسلامی نهاده و اموال خود را به هدر داده و صرف آتش‌روشن‌کردن و انجام کارهای غیرعقلانی می‌نمایند و چه خطرات مالی و جانی را سبب می‌شوند و به بهانه‌ی همین کارها و گردش رفتن در سیزده‌بدر چگونه مردان و زنان دور هم جمع شده و چه معاصی کبیره و صغیره‌ای را مرتکب می‌شوند.

همه‌ی این امور به واسطه‌ی آنستکه اساس این عید بر حقّ و حقیقت نیست. اساس آن بر توحید و توجه به مبدأ استوار نیست؛ و وقتی اساس آن منحرف بود هرچه تلاش کنیم که آن را با اسباب ظاهری رنگ‌آمیزی نمائیم، باز هم همان حقیقت و باطن طلوع کرده و کار خود را خواهد نمود.

چرا در عید غدیر و فطر و قربان شاهد این خرافات و معاصی نیستیم؟ چون

۱. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۶۴.

ملاک عیدبودن آن از آغاز بر اساس توجّه به حضرت حقّ است و تمام اعمال و آداب آن نیز در همین مسیر جریان می‌یابد.

**ثالثاً:** اساس اسلام بر وحدت است. پایه اسلام بر اتّحاد میان مسلمانان در سراسر عالم است؛ دین واحد و قبله واحد و کتاب واحد و فرائض و سنن واحد. هرچه موجب تفرقه میان امم اسلامی گردد موجب تضعیف اسلام و مسلمانان است و هرچه وحدت آنها را بیشتر کند موجب قوّت اسلام و مسلمانان است. نوروز و اعیاد ملیّ کاری جز تفرقه‌افکنی میان مسلمانان و جداکردن هرگروه از گروه دیگر ندارد. علاوه بر آنکه احیاء این عید ملیّ در برابر اعیاد اسلامی چون فطر و قربان و غدیر سبب شده است که دیگر مسلمانان، شیعیان ایران را متّهم به مجوسی‌گری نمایند و از نظر اعتقادی نیز میان شیعه و دیگران فاصله بیشتر شود. عید رسمی در بلاد اسلامی عید فطر و عید قربان است و تعطیلی چندروزه و مراسم جشن و هدیه‌دادن و صلّه رحم در این ایّام انجام می‌شود و چه خوب بود که در ایران اسلامی نیز این سنّت حسنه در عید فطر و هفته میان عید قربان و عید سعید غدیر و مبعث و نیمه شعبان و ... احیاء می‌شد.

و از همین جا معلوم می‌شود که چرا استعمار غدار و مکار در عصر پهلوی برای تبلیغ نوروز و ترویج آن چنین تلاشی نمود و با عمّال بهائی خود عید اصلی مردم ایران را نوروز قرار داده و مدّت دوهفته را تعطیل کردند، تا اسباب تفرقه و جدایی ایرانیان را از دیگر مسلمانان بیشتر فراهم کنند. و این سنّت سیئه چنان تثبیت شد که پس از انقلاب اسلامی نیز محو و اصلاح آن میسر نگشت و کماکان به همان شکل باقی ماند.

برگزاری مراسم عید نوروز چون از امور عمومی و اجتماعی است و چون آثار وسیعی در میان جامعه اسلامی ایجاد میکند، از مسائلی است که مفسد تعظیم آن در برابر اعیاد اسلامی بدون شائبه و شکّ از بسیاری محرّمات بیشتر می‌باشد.



باری، ایام عید در جهت‌دهی به یک جامعه و فرهنگ آن نقش مهمی دارد و از آنچه گذشت معلوم شد که اسلام هیچ تأییدی نسبت به نوروز نکرده و احیاء و ترویج آن نیز هیچ مصلحتی ندارد و فقط موجب غفلت مردم از حقیقت و معنویت و کم‌رنگ شدن اتحاد میان مسلمانان می‌گردد، لذا باید سنت‌های حسنهٔ آن را به اعیاد اسلامی منتقل نمود و با آن، ایام مبارک غدیر و مبعث و نیمهٔ شعبان و فطر و اضحی را احیاء کرد.

برخی از دوستان و رفقای ایمانی می‌پرسیدند: اگر چنین است چطور از مرحوم حضرت آیه‌الله قاضی و حضرت آقای حدّاد و مرحوم حضرت آیه‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی قدس سرهم و برخی دیگر از اهل معنا نقل شده که در روز نوروز مستحبات آن را بجا می‌آورده‌اند و یا در منزل، جهت دیدار دوستان و اقربا می‌نشسته‌اند؟ با وجود آنکه مرحوم علامهٔ والد دربارهٔ آن میفرمودند: «النَّيْرُوزُ بَدْعَةٌ وَ ضَلَالَةٌ»؟

پاسخ این سؤال را ما در جلد اول همین کتاب عرض نموده‌ایم<sup>۱</sup> و بیان شد که

۱. در جلد اول کتاب، ص ۵۸۸ اینچنین آمده است: چون اولیاء خدا تسلیم ارادهٔ الهی می‌باشند و ارادهٔ خداوند برای همه اولیائش بدین تعلق نگرفته که احکام را از منبع اصلی آن دریافت نمایند، در بسیاری از مسائلی که مورد شهود ولی خدا قرار نگرفته، وی مأمور به مراجعه به أدلّهٔ ظاهریه و افتاء بر طبق همان می‌باشد؛ همانطور که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در امر قضاء حکم به ظاهر می‌کردند و میفرمودند: **إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ**.

فتاوی‌ای مرحوم علامهٔ والد قدس سره با مرحوم انصاری و مرحوم قاضی قدس سرهما در برخی مسائل مخالف بوده و هر کدام بر طبق فهم خود از أدلّه، حکم می‌نمودند، گرچه علامهٔ والد میفرمودند: من در زمانی که خدمت آقای انصاری بودم در مسائلی که اختلاف نظر با ایشان داشتم احتیاط می‌نمودم.

خود علامهٔ والد نیز تا پایان عمر شریفشان در مسائل مختلف برایشان تبدل فتوا پیدا ⇨

اولیای خدا در مسائل فقهی موظف به مراجعه به قلب خود و تلقی و دریافت احکام از سرمنشأ آن نیستند و نوعاً در احکام فقهیه مانند دیگر فقها به ادله ظاهری مراجعه نموده و بر وفق همان عمل می‌نمایند. مرحوم حضرت آقای قاضی نیز، بر فرض صحت نقل، در این مسأله بر اساس مدارکی که به آن دسترسی داشته‌اند عمل فرموده‌اند و علامه والد نیز بر اساس همین مدارک فقهی به نتیجه‌ای مخالف آن رسیده و حتی در انجام اعمال مستحبی در روز نوروز به قصد رجاء نیز اشکال می‌نمودند؛ و بحمدالله در این بحث روشن شد که مقتضای ادله همان فرمایش علامه والد است؛ رضوان‌الله‌ورحمته‌وبرکاته‌علیهم‌أجمعین.

«می‌شد و تغییر فتوای خود را بیان می‌نمودند و به حقیر می‌فرمودند: «در نقل فتاوی من به آنچه سابقاً شنیده‌اید، اکتفا نکنید و دوباره سؤال کنید، چون برخی از فتاوی من تغییر نموده است.» و این اختلافات و تبدل نظرها هیچ منافاتی با تمکن و استقرار در عالم توحید و متحقق شدن به مقام بقاء بالله ندارد.

## فهرست منابع و مصاد



## فهرست منابع و مصادر

١. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
٢. نهج البلاغة، سيد رضی، تحقیق دکتر صبحی صالح، هجرت، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
- \* \* \*
٣. آشنائی با ديان بزرگ، حسين توفيقی، سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انسانی و دانشگاهها، طهران، طبع سیزدهم، ١٣٨٩ هـ.ش.
٤. آیت نور، جمعی از فضلاء، علامه طباطبائی، مشهد، طبع اول، ١٤٢٧ هـ.ق.
٥. ارشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد دیلمی، الشریف الرضی، قم، طبع اول، ١٤١٢ هـ.ق.
٦. الآثار الباقية، ابوریحان بیرونی، ترجمة اكبر دانا سرشت، طهران، طبع سوم، ١٣٦٣ هـ.ش.
٧. الاختصاص، شیخ مفید، تصحیح علی اکبر غفاری، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٨. الأمالی، شیخ صدوق، کتابچی، طهران، طبع ششم، ١٣٧٦ هـ.ش.
٩. الأمالی، شیخ طوسی، دارالتقافة، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
١٠. الأوائل، ابوهلال عسکری، دارالبشیر، طنطا، طبع اول، ١٤٠٨ هـ.ق.
١١. الأوراق (قسم اخبار الشعراء)، ابوبکر صولی، شرکت أمل، قاهره، ١٤٢٥ هـ.ق.
١٢. التاريخ الكبير، محمد بن اسمعیل بخاری.
١٣. النخصال، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، طبع اول، ١٣٦٢ هـ.ش.
١٤. الخطط المقریبة (المواعظ والإعتبار بذكر الخطط والآثار)، احمد بن علی مقریزی، تصحیح خلیل عمران منصور، دارالکتب العلمیة، بیروت.
١٥. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ هـ.ق.

١٦. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، شهيد أول، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، طبع دوّم، ١٤١٧ هـ ق.
١٧. الرجال، ابن غضائري، دار الحديث، قم، طبع أول، ١٣٦٤ هـ ش.
١٨. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ابن ادریس حلي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، طبع دوّم، ١٤١٠ هـ ق.
١٩. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار الكتب العلمية، بيروت، طبع أول، ١٤١٠ هـ ق.
٢٠. الطراز الأول والكناز لما عليه من لغة العرب المعول، سيّد عليخان مدني شيرازي، مؤسسة آل بيت عليهم السلام لإحياء التراث، مشهد، طبع أول، ١٣٨٤ هـ ش.
٢١. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، علي بن موسى طاووس، خيام، قم، طبع أول، ١٤٠٠ هـ ق.
٢٢. العروة الوثقى فيما تعم به البلوى، سيّد محمد كاظم يزدي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، طبع أول، ١٤١٩ هـ ق.
٢٣. الغيبة، شيخ طوسي، دار المعارف الإسلامية، قم، طبع أول، ١٤١١ هـ ق.
٢٤. الكافي، ثقة الاسلام كليني، تحقيق علي اكبر غفاري، دار الكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ١٤٠٧ هـ ق.
٢٥. المبسوط في فقه الإمامية، شيخ طوسي، المكتبة المرتضوية، طهران، طبع سوّم، ١٣٨٧ هـ ق.
٢٦. المداخلات الكاملة في ردّ مدعى التنوير على زيارة عاشوراء المتداوله، حبّ الحسين، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، طبع سوّم، ١٤٢٩ هـ ق.
٢٧. المهذب البارع في شرح المختصر النافع، ابن فهد حلي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، طبع أول، ١٤٠٧ هـ ق.
٢٨. الميزان في تفسير القرآن، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين طباطبائي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، طبع پنجم، ١٤١٧ هـ ق.
٢٩. امام شناسي، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد.
٣٠. أعيان الشيعة، علامه سيد محسن امين، دارالتعارف، بيروت، طبع أول، ١٤٠٣ هـ ق.
٣١. بحار الأنوار، ملا محمد باقر مجلسي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، طبع دوّم، ١٤٠٣ هـ ق.
٣٢. تاج العروس من جواهر القاموس، سيّد محمد مرتضى زبيدي، دار الفكر، بيروت، طبع أول، ١٤١٤ هـ ق.
٣٣. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، دار الفكر، بيروت، طبع دوّم، ١٤٠٨ هـ ق.

۳۴. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، محمد بن احمد ذهبی، دارالکتب العربی، بیروت، طبع دوّم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۳۵. تاریخ الإسمعیلیّة، عارف تامر، ریاض الرّیس للکتب و النّشر، لندن.
۳۶. تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، طبع دوّم، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۳۷. تاریخ یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، دار صادر، بیروت.
۳۸. تاریخ بغداد أو مدینة السلام، خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیة، بیروت، طبع اوّل، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۳۹. تاریخ مختصرالدول، ابن العبری، دارالشرق، بیروت، طبع سوّم، ۱۹۹۲ م.
۴۰. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، تصحیح علی اکبر غفّاری، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، طبع دوّم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۴۱. تفصیل وسائل الشّیعة إلى تحصیل مسائل الشّریعة، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لإحیاء التّراث، قم، طبع اوّل، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۴۲. تماشای فرزنگی و فرورزندگی، آیه الله مصباح یزدی، مؤسسه امام خمینی (ره)، قم، طبع اوّل، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۴۳. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیة، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴۴. جامع السعادات، ملا محمد مهدی نراقی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، طبع چهارم.
۴۵. جُنگ خطّی (در ضمن لوح فشرده مکتوبات خطّی)، علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، نسخه اوّل، ۱۴۳۳ هـ.ق.
۴۶. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، شیخ محمد حسن نجفی، تحقیق شیخ عبّاس قوچانی، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع دوّم، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۴۷. حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء، حافظ ابونعیم اصفهانی، دار أم القرى، قاهره، طبع اوّل.
۴۸. خاطرات مسترهمفر، ترجمه استاد علی کاظمی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، قم، طبع دوّم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۴۹. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تمیمی، مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لإحیاء التّراث، قم، طبع دوّم، ۱۳۸۵ هـ.ق.

۵۰. دیوان ابن فارض، ابن فارض مصری، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۲ هـ.ق.
۵۱. دیوان الحلاج، حسین بن منصور حلاج، تحقیق محمد باسل عیون السّود، دارالکتب العلمیّة، بیروت، ۲۰۰۲ م.
۵۲. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، پژمان بختیاری، فروغی، طهران، طبع سوّم، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۵۳. دیوان هاتف/صفهانی، هاتف اصفهانی، مشکوة - بهاران، طهران، طبع اوّل، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۵۴. ذکری الشیعة فی احکام الشریعة، شهید اوّل، مؤسّسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التّراث، قم، طبع اوّل، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۵۵. ربیع الأبرار ونصوص الأخیار، زمخشري، مؤسّسة الأعلمی، بیروت، طبع اوّل، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۶. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، مؤسّسة النشر الإسلامی، قم، طبع ششم، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۵۷. رسائل فقهیّة، شیخ مرتضی انصاری، المؤتمر المئوی للشیخ الأعظم الأنصاری، قم، طبع اوّل، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۵۸. رسالة لبّ الباب در سیر وسلوک اولی الألباب، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع سیزدهم، ۱۴۳۶ هـ.ق.
۵۹. رسالة مودّت، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع دوّم، ۱۴۳۱ هـ.ق.
۶۰. رسالة نکاحیہ: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع دوّم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۶۱. رسالة نوبین، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع سوّم، ۱۴۲۶ هـ.ق.
۶۲. روح مجرّد، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۶۳. روضة المتّقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ملامحمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسين كوشانپور، قم، طبع دوّم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۶۴. زاد المعاد، ملامحمد باقر مجلسی، مؤسّسة الأعلمی، بیروت، طبع اوّل، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۶۵. شرح أصول کافی، صدر المتألّهین شیرازی، مطبعة محمودی، طهران، طبع سنگی، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۶۶. شرح کتاب الفقه الأكبر، علی بن سلطان محمد قاری، دارالکتب العلمیّة، بیروت.



٦٧. شمس‌الوحي تبريزي، آية‌الله جوادى آملی، اسراء، قم، طبع سوّم، ١٣٨٨ هـ.ش.
٦٨. صبح‌الأعشى فى صناعة‌الانشاء، قلقشندى، دارالكتب العلمیة، بيروت.
٦٩. صفحات من تاريخ‌الأعلام فى النجف‌الأشرف، سيّد محمدحسن قاضى، مؤسسه المنار، قم.
٧٠. علل‌الشرايع، شيخ صدوق، داورى، قم، طبع أوّل، ١٣٨٥ هـ.ش.
٧١. عوالى‌اللثالى‌العزبزيّة فى الأحاديث‌الدينيّة، ابن‌أبى‌جمهور أحسانى، دار سيّدالشهداء للنشر، قم، طبع أوّل، ١٤٠٥ هـ.ق.
٧٢. عيون‌أخبار‌الرضاعليه‌السّلام، شيخ صدوق، تصحيح سيّد مهدي لاجوردى، نشرجهان، طهران، طبع أوّل، ١٣٧٨ هـ.ق.
٧٣. فرهنگ‌بزرگ‌سخن، دكتر حسن انورى، سخن، طهران، طبع دوّم، ١٣٨٢ هـ.ش.
٧٤. فرهنگ‌فارسى (متوسط)، دكتر محمد معين، اميركبير، طهران، طبع نهم، ١٣٧٥ هـ.ش.
٧٥. لسان‌العرب، ابن‌منظور، دارالفكر - دارصادر، بيروت، طبع سوّم، ١٤١٤ هـ.ق.
٧٦. لغت‌نامه‌دهخدا، على‌اكبر دهخدا، دانشگاه طهران، طهران، طبع دوّم، ١٣٧٧ هـ.ش.
٧٧. لوامع‌صاحب‌قزاني، ملا محمدتقى مجلسى، مؤسسه اسماعيليان، قم، طبع دوّم، ١٤١٤ هـ.ق.
٧٨. مثنوى معنوى، جلال‌الدّين محمد رومى، تصحيح نيكلسون، هرمس، طهران، طبع أوّل، ١٣٨٢ هـ.ش.
٧٩. مجمع‌البحرين و مطلع‌التّيرين، فخرالدّين طريحي، تصحيح حسينى اشكورى، المكتبة‌المرتضويّة، طهران، طبع سوّم، ١٣٧٥ هـ.ش.
٨٠. محاسن‌الوسائل فى معرفة‌الأوائل، محمدبن‌عبدالله شبلى، دارالنفائس، بيروت.
٨١. مختصر مصباح‌المتجهّد فى عمل‌السنة (المصباح‌الصغير)، شيخ طوسى، مكتبة‌العلامة‌المجلسى، قم، طبع أوّل، ١٤٣٥ هـ.ق.
٨٢. مرآة‌العقول فى شرح‌أخبار‌آل‌الرّسول، ملا محمدباقر مجلسى، تصحيح رسولى محلاتى، دارالكتب‌الاسلامیة، طهران، طبع دوّم، ١٤٠٤ هـ.ق.
٨٣. مسأله‌الشيعه فى مختصر تواريخ‌الشريعة، شيخ مفيد، المؤتمر العالمى لألفیة‌الشيخ‌المفيد، قم، طبع أوّل، ١٤١٣ هـ.ق.
٨٤. مستدرک‌الوسائل و مستنبط‌المسائل، ميرزا حسين نورى، مؤسسه آل‌البيت عليهم‌السّلام لإحياء‌التراث، قم، طبع أوّل، ١٤٠٨ هـ.ق.

- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، طبع سنكي، ١٣٢١ هـ.ق.
٨٥. مصابيح الأحكام، سيّد مهدي بحر العلوم، ميشم تمار، قم، طبع أوّل، ١٤٢٧ هـ.ق.
٨٦. مصباح الشريعة ومفتاح الحقيقة، منسوب به امام جعفر صادق عليه السلام، مؤسسة الأعلمي، بيروت، طبع أوّل، ١٤٠٠ هـ.ق.
٨٧. مصباح المتهجّد وسلاح المتعبّد، شيخ طوسي، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، طبع أوّل، ١٤١١ هـ.ق.
٨٨. مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى، حاج شيخ محمد تقى آملی، طهران، طبع أوّل، ١٣٨٠ هـ.ق.
٨٩. معادشناسی، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد.
٩٠. مغنى، ابن قدامه، دار الكتاب العربي، ١٣٤٥ هـ.ق.
٩١. مقالات تاريخي، رسول جعفريان، دليل ما، قم، طبع أوّل، ١٣٨٧ هـ.ش.
٩٢. مكاتيب الأئمة عليهم السلام، حاج شيخ علي احمدی ميانجی، دار الحديث، قم، طبع أوّل، ١٤٢٦ هـ.ق.
٩٣. مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، حاج شيخ علي احمدی ميانجی، دار الحديث، قم، طبع أوّل، ١٤١٩ هـ.ق.
٩٤. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع أوّل، ١٣٧٩ هـ.ق.
٩٥. مناقب العارفين، احمد بن اخي ناطور افلاكي، أنكارا، طبع أوّل، ١٩٥٩ م.
٩٦. منتهى الآمال، محدث قمی، دليل ما، قم، طبع أوّل، ١٣٧٩ هـ.ش.
٩٧. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تحقيق علي اكبر غفاري، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، طبع أوّل، ١٤١٣ هـ.ق.
٩٨. موسوعة طبقات الفقهاء، آية الله سبحاني، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، قم، طبع أوّل، ١٤١٨ هـ.ق.
٩٩. مهرتابان، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع پنجم، ١٤٢٣ هـ.ق.
١٠٠. نور مجرّد، ج ١، آية الله حاج سيّد محمد صادق حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع أوّل، ١٤٣٣ هـ.ق.
١٠١. نور ملكوت قرآن، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد.

۱۰۲. نوروزدراسلام، سيد عبدالرضا شهرستاني، ترجمه علي كاظمي، انتشارات اعلمي، طهران، ۱۳۵۴ هـ.ش.

۱۰۳. نوروزنامه، منسوب به عمر خيام، تصحيح مجتبي مینوی، كاوه، طهران.

۱۰۴. نهاية الأدب في فنون الأدب، شهاب الدين نویری، دارالكتب والوثائق القومية، قاهره، طبع اول، ۱۴۲۳ هـ.ق.

۱۰۵. وظيفة فردمسلمان در حياى حكومت/اسلام، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد، طبع دوم، ۱۴۳۶ هـ.ق.

۱۰۶. ولايت فقيهه در حكومت/اسلام، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، علامه طباطبائي، مشهد.



# فہارس عامّہ

(دورہ سہ جلدی نور مجرّد)

آیات  
روایات  
اشعار  
اعلام



## ١. فهرست آيات

آيه	جدد و صفحه
٥	ج ١: ٦٢٥ ت
<b>الفاتحة [الحمد]: ١</b>	
٥	إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.
<b>البقرة: ٢</b>	
١٤	ج ١: ٦٨٠ *
٢٥	ج ١: ٣٨٠
١٠٥	ج ١: ٣٦٢
١٢٥	ج ١: ٤٨٠ ت
١٣٨	ج ١: ٧٣٦؛ ج ٢: ٦١
١٥٢	ج ١: ٢٤٧، ٢٤٨
١٥٦	ج ١: ٤١٤، ٤٣٧
١٦٥	ج ١: ٢٩٣ ت
١٨٩	ج ٣: ٣٦٤
١٩٧	ج ٣: ١٠٥
٢١٩	ج ٣: ١١٤
٢٥٥	ج ١: ٦٦٩ ت؛ ج ٢: ٢٢٠، ٢٢٩
٢٦٩	ج ١: ٣٦٠
٢٨٢	ج ١: ٣٦٠، ٥٦٦
<b>آل عمران: ٣</b>	
١٨	ج ١: ٤٦٠؛ ج ٣: ٣١١

\* حرف «ت» علامت تعلیقه میباشد.

آیه	جلد و صفحه
۱۹ و ۱۸	شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. ج ۲: ۲۲۴ ت
۲۶	قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ... ج ۲: ۲۲۱، ۲۲۹
۳۱	قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. ج ۱: ۵۳، ۳۶۲؛ ج ۲: ۲۲۷
۸۴	قُلْ ءَامَنَّا... لَأَنْفِرُقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. ج ۲: ۴۵۱ ت
۹۲	لَنْ نَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. ج ۲: ۲۷۷ ت، ۵۵۹
۹۷	فِيهِ ءَايَاتٌ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ... ج ۲: ۳۸۳، ۳۸۴
۱۰۳	وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا. ج ۳: ۳۶۸
۱۱۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً... ج ۳: ۲۲۷
۱۴۱	وَ لِيَمِخَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ. ج ۱: ۳۷۸
۱۷۳ و ۱۷۴	الَّذِينَ قَالَ... حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا... لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ. ج ۲: ۲۲۵ ت
۱۸۴	فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ. ج ۲: ۳۲۵ ت
۱۸۵	كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ. ج ۲: ۲۱۳، ۲۱۵
۱۹۰	إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ. ج ۱: ۲۷۶

### النِّسَاءُ: ٤

۳۲	وَ لَا تَتَمَنَّوْا... وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ. ج ۱: ۲۹۲ ت
۳۴	الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ... ج ۲: ۶۵۵
۱۰۰	وَ مَنْ يُهَاجِرْ... وَ مَنْ يُخْرَجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ... ج ۱: ۳۷۱
۱۱۳	وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ... عَلِمْتَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ. ج ۱: ۱۴۴
۱۱۵	وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى... ج ۱: ۳۶۲
۱۱۷	إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنثًا. ج ۱: ۱۴۶ ت
۱۴۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ... ج ۳: ۲۲۷
۱۴۸	لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ. ج ۲: ۶۱۶

### المَائِدَةُ: ٥

۶۶	وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ... ج ۱: ۱۴۴
۶۷	يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. ج ۳: ۴۷۹، ۴۹۹
۸۲	لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ... ج ۳: ۸۷ ت



آیه	جلد و صفحہ
١١٤	ج ١: ٦٢١
١١٩	ج ١: ١٧١

### الأنعام: ٦

٤٥	ج ٢: ٧٣، ٦٤٢
٩١	ج ١: ١٧٢، ٤٤١
٩٦	ج ٢: ٣٦٨، ٥٢٩؛ ج ٣: ٣٩٢
١٠٠	ج ١: ٣٠٤ ت
١٢٢	ج ١: ٣١٣
١٥٣	ج ١: ٣٦٢

### الأعراف: ٧

٤٣	ج ١: ٦٢٣
٥٤	ج ٢: ٢٢٣ ت
٩٦	ج ١: ١٢٦
١٤٣	ج ٢: ٣٨١
١٤٧	ج ٣: ٣٣٤
١٧٩	ج ١: ٣٥٨
٢٠١	ج ١: ٤٧٠
٢٠٤	ج ٢: ٣٤٧

### الأنفال: ٨

٤	ج ٢: ٢٨٠
١٧	ج ١: ٢٦٠
٢٩	ج ١: ٣٦٠
٣٠	ج ١: ٣٠٤ ت
٧٥	ج ٢: ١١٤ ت

**التوبة: ۹**

ج ۱: ۲۹۳	قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ...	۲۴
ج ۳: ۳۶۱	إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا...	۳۶
ج ۲: ۷۱	وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...	۷۱
ج ۱: ۲۲۷	وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا...	۱۰۲
ج ۱: ۳۶۱	أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ...	۱۰۹
ج ۱: ۱۱۱، ۱۹۰	وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ...	۱۲۲
ج ۲: ۲۲۵	فَإِنْ تَوَلَّوْا... حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ...	۱۲۹

**يونس: ۱۰**

ج ۳: ۳۶۴	هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا...	۵
ج ۲: ۷۳، ۶۴۲	دَعَوْهُمْ فِيهَا... وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.	۱۰
ج ۳: ۳۸۱	إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ... فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ.	۲۴
ج ۱: ۳۴۳	أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.	۶۲
ج ۲: ۲۷۱	لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.	۶۴

**هود: ۱۱**

ج ۱: ۶۵۴	وَنَادَىٰ نُوحٌ... رَبِّ إِنِّي مِّنْ أَهْلِ... غَيْرُ صَالِحٍ.	۴۶ و ۴۵
ج ۲: ۵۷۷؛ ج ۳: ۳۴۵	وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...	۱۱۳
ج ۱: ۳۸۹	وَلِلَّهِ غَيْبٌ... إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ.	۱۲۳

**يوسف: ۱۲**

ج ۳: ۵۰۰	فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِي فِيهِ.	۳۲
ج ۳: ۲۸۸	فَبَدَأَ... وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ.	۷۶
ج ۲: ۳۲۵	قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبْلُ.	۷۷
ج ۲: ۴۰۵	فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّدَ بَصِيرًا.	۹۶
ج ۱: ۳۰۷	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.	۱۰۶
ج ۲: ۱۹۶	حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ...	۱۱۰

آيه	جدد و صفحه
<b>الرعد: ١٣</b>	
١١	ج ٣: ٢٠٥ له مَعَقِبْتُمْ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.
٢٨	ج ١: ٤٧١؛ ج ٢: ٦٠٠ الَّذِينَ ءَامَنُوا... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.
<b>إبراهيم: ١٤</b>	
٧	ج ٣: ٢٠٤ وَإِذْ تَأَذَّنَ... لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...
٤٨	ج ١: ٣١٤ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ...
٥٢	ج ٣: ٤٧٩ هَذَا بَلَغَ لِلنَّاسِ.
<b>الحجر: ١٥</b>	
٢٩	ج ١: ٤٨٠ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي.
<b>النحل: ١٦</b>	
٧٨	ج ٣: ٦٨ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا.
٩٦	ج ١: ٣٧٣ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.
٩٧	ج ١: ٦٠٦ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ...
١٠٠ و ٩٩	ج ٢: ٢٢٨ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ... وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.
<b>الاسراء: [بنو إسرائيل]: ١٧</b>	
١	ج ١: ٣٢٤ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ.
٣٦	ج ٣: ١٢١ وَلَا تَقْفُ... إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ...
٦٥	ج ٢: ٢٢٨ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا.
٧١	ج ١: ٥١٩ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ.
٧٢	ج ١: ٤٣٢ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا.
٧٩	ج ١: ٦٧٣، ٦٧٥ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ...
١٠٧ تا ١٠٩	ج ١: ١٧٣ قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا... وَيزِيدُهُمْ خُشُوعًا.
<b>الصف: ١٨</b>	
٢٨	ج ١: ٦٢٨ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ...
٤٤	ج ١: ٢٦٦ هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ.
١١٠	ج ١: ٣٥٣ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...

آیه	جلد و صفحه
۱۱۰	ج ۱: ۵۳۲ ت

**هریم: ۱۹**

۱۵	ج ۱: ۳۱۶	و سَلِّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.
۹۳ و ۹۴	ج ۱: ۴۲۷	إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ... وَعَدَّهُمْ عَدًّا.
۹۶	ج ۲: ۸۰	إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رَحْمَةً وَّ دَأً.

**طه: ۲۰**

۸۴	ج ۲: ۵۰۶	قَالَ هُمْ... وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى.
۱۲۴	ج ۲: ۶۰۰	وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...

**الأنبياء: ۲۱**

۲۳	ج ۱: ۵۶۵	لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.
۲۵	ج ۱: ۳۶۷	وَ مَا أَرْسَلْنَا... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا.
۲۶ و ۲۷	ج ۱: ۲۹۹	وَ قَالُوا... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ... بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.
۶۷	ج ۳: ۳۸۰	أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ.
۸۷	ج ۱: ۳۳۷، ۴۶۳، ۴۶۴؛ ج ۲: ۸۴ ت	وَ ذَا النُّونِ... سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.
۸۷ و ۸۸	ج ۱: ۴۶۴؛ ج ۲: ۲۲۵ ت	وَ ذَا النُّونِ... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ... تُسْجِدُ لِلْمُؤْمِنِينَ.
۱۰۱ تا ۱۰۳	ج ۳: ۲۳۶	إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمُ... كُتِبَتْ تُوعَدُونَ.

**الحج: ۲۲**

۱۱	ج ۲: ۴۳۴؛ ج ۳: ۲۵۰	وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ... خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ.
۲۵	ج ۲: ۳۹۸ ت	إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... سَوَاءٌ أَلْعَكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ.
۳۰	ج ۳: ۳۴۳، ۳۴۵	ذَلِكَ وَ مَن يُعْظَمُ... فَأَجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ...
۶۲	ج ۳: ۷۱	ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَطِيلُ...
۷۳ و ۷۴	ج ۱: ۱۴۷ ت	يَأْتِيهَا النَّاسُ... إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ... لَقَوِيَّ عَزِيزًا.

**المؤمنون: ۲۳**

۱۰۱	ج ۱: ۶۵۲	فَإِذَا نُفِخَ... فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ.
-----	----------	--

آيه جلد و صفحه

### التور: ٢٤

٢٥	يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمْ... يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ.	ج ١: ٤٣٢
٣٠	قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...	ج ٣: ١١٧، ١١٨
٣١	وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ...	ج ٢: ٦٠٧
٣٧	رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...	ج ٢: ٥٣٨
٣٧ و ٣٨	رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ... بِغَيْرِ حِسَابٍ.	ج ١: ٤١
٥٨	يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا... طَوْفُونَ عَلَيْكُمْ بِعُضُكُمِ عَلَى بَعْضٍ.	ج ٣: ٩٥ ت
٥٨	يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا... لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ...	ج ٣: ٩٥ ت

### الفرقان: ٢٥

٣	وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا...	ج ١: ١٤٧ ت
٢٨	يَوْتِلْتِي لِتُبْنِي لِمَ اتَّخَذِ فُلَانًا خَلِيلًا.	ج ١: ١٦٥
٤٣	أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَةً...	ج ٣: ٧١
٥٤	وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا...	ج ٢: ٦٤٢
٥٨	وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.	ج ٢: ٢٢١، ٢٢٩
٦٣	وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ...	ج ١: ٧٢١؛ ج ٣: ٦٦
٦٣ تا ٧٧	وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ... فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا.	ج ٢: ٥٥
٧٢	وَالَّذِينَ... وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا.	ج ٣: ٦٦

### النمل: ٢٧

٨٦	الْمَ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصَرًا.	ج ٣: ٣٩٢
----	---	----------

### القصر: ٢٨

٣٠	فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ... إِنِّي أَنَا اللَّهُ...	ج ١: ٣٦٧، ٣٨١
٦٨	وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...	ج ١: ٣٩٧
٧٠	وَهُوَ اللَّهُ... لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ...	ج ٢: ١٦٦، ١٦٨
٨٣	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا...	ج ١: ٥٥٠
٨٨	وَلَا تَدْعُ... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.	ج ١: ٤١٤

**العنكبوت: ٢٩**

٣١١	الم * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا... لِيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ.	ج ١: ٧١١
٦٩	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...	ج ١: ٢١٥، ٣٦٠، ٥٧٢

**الروم: ٣٠**

٧	يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ.	ج ١: ٣٧٥
٢١	وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ...	ج ٢: ٦٤٣ ج ٣: ٤٧٤ ت

**لقمان: ٣١**

٦	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...	ج ٢: ١١٣
---	---	----------

**السجدة: ٣٢**

١٦	تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...	ج ١: ٦٧١
----	---	----------

**الأحزاب: ٣٣**

٤	مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.	ج ٢: ٥٧٧
٢١	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...	ج ١: ٦٧٤؛ ج ٢: ٤٧٩؛ ج ٣: ٣٥٧
٢٣	مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ...	ج ١: ٢١٣
٣٢	يُنْسَاءَ النَّبِيِّ... فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ...	ج ٣: ١١٧
٥٣	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ... فَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ...	ج ٢: ٦١٣؛ ج ٣: ١١٧، ١١٨
٧١ و ٧٠	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا... فَازْ فَوْزًا عَظِيمًا.	ج ٣: ٣٣٢

**فاطر: ٣٥**

٢٨	وَمِنَ النَّاسِ... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.	ج ١: ١١٨
٤٣	أَسْتَكْبَرُوا فِي... وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ.	ج ١: ٥٨١

**يسر: ٣٦**

٢٧ و ٢٦	قِيلَ ادْخُلْ... قَالَ يَلِيَتْ قَوْمِي يَعْلَمُونَ... مِنَ الْمُكْرَمِينَ.	ج ١: ١٦٥
---------	---	----------

آيه	جدد و صفحه
٤٠ تا ٣٨	ج ٣: ٣٦٢
٥٨	ج ٢: ٦٤٢
٦٠	ج ٣: ١٢١

### الطافات: ٣٧

٣٥	ج ١: ١٧١
١٥٨	ج ١: ٣٠٤ تا ٣٠٤
١٦٠ و ١٥٩	ج ١: ٣٩٦
١٨٢ تا ١٨٠	ج ٢: ٥٣٦، ٥٣٧

### الزهر: ٣٩

٣	ج ١: ٥٣٢
٤	ج ٣: ٢٢٨
٩	ج ١: ٥٢
١٠	ج ٢: ١٩٦
١٥ و ١٤	ج ١: ٣٦٩
٤٥	ج ١: ١٧١
٥٣	ج ١: ١٨٧

### غافر [المؤمن]: ٤٠

١٦	ج ١: ٣٣١
٤٥ و ٤٤	ج ٢: ٢٢٥ تا ٢٢٥
٦١	ج ٢: ٣٦٨؛ ج ٣: ٣٩٢

### فصلت: ٤١

١٧	ج ٣: ٣٨١
٤٠	ج ١: ٣٠٢
٤٤	ج ١: ٤٣٣

آیه	جلد و صفحه
٥٣	ج ١: ٤٨٣

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ...

### الشُّوراء: ٤٢

١١	ج ١: ٣٩٦
١٣	ج ١: ٣٦٠

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

شَرَحَ لَكُمْ... اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ.

### الزُّخْرَف: ٤٣

٦٧	ج ٢: ٧٣
----	---------

الْأَخْلَاءَ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ.

### الدَّخَان: ٤٤

٢٩ تا ٢٥	ج ١: ١٨٨
----------	----------

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ... مَا كَانُوا مُنظَرِينَ.

### الأحقاف: ٤٦

١١	ج ١: ١٧٠
١٩	ج ٢: ٢٨٠
٢٠	ج ١: ٦٩٣

وَ قَالَ الَّذِينَ... وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيئُلُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ.

وَ لِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ...

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ...

### محمّد: ٤٧

٣٠	ج ١: ٥٩٩
----	----------

وَ لَوْ نَشَاءُ... فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ.

### الفتح: ٤٨

٢٩	ج ١: ٢٤٠
٢٩	ج ١: ٦٢٣
٢٩	ج ٢: ٤٠٧

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ... سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أُنثَرٍ...

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ... رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ...

### الحجرات: ٤٩

١٠	ج ٢: ١١٤
١٣	ج ٢: ٤٣٤

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ.

يَأْتِيهَا النَّاسُ... إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَكُم.

### ق: ٥٠

٢٢	ج ١: ٤٣٢
----	----------

لَقَدْ كُنْتَ... فَبَصُرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.



آيه	جلد و صفحه
<b>الذاريات: ٥١</b>	
١٧	ج ٢: ٤٢٧
١٨ و ١٧	ج ٢: ٣٢٧، ٥٠٧
٥٥	ج ١: ١٩٦، ج ٣: ٣٥١
<b>النجم: ٥٣</b>	
١٨ و ١٧	ج ١: ٤٣٥
٣٠ و ٢٩	ج ١: ١٥١
<b>القمر: ٥٤</b>	
١٩	ج ٣: ٤٦٩
٥٥	ج ٢: ٦٤، ٢٤٤
<b>الرحمن: ٥٥</b>	
١٣	ج ١: ٣٤١
٢٦	ج ١: ٣١٥، ج ٢: ٢١٤، ٢١٥
<b>الواقعة: ٥٦</b>	
٧٩	ج ١: ٥٦٨
<b>الحديد: ٥٧</b>	
٣	ج ٣: ٧٨
<b>المجادلة: ٥٨</b>	
١١	ج ١: ٥١
<b>الحشر: ٥٩</b>	
٢	ج ١: ٦٨٠
٧	ج ١: ٥٢٧
٩	ج ١: ٢٤٠
١٠	ج ٢: ٤٠٧

آیه	جلد و صفحه
٢١	ج ١: ٤٦٨
٢٣	ج ١: ٦٦٩ ت
<b>المتحنه: ٦٠</b>	
١٢	ج ٢: ٤٧٥
<b>المنافقون: ٦٣</b>	
٨	ج ٣: ٢٢٧
<b>التعابن: ٦٤</b>	
١١	ج ١: ٣٦٠
<b>الطلاق: ٦٥</b>	
٣ و ٢	ج ١: ٣٦٠، ٥٧٢، ٥٧٣
٣	ج ٢: ٢٢٨ ت؛ ج ٣: ٤٧٣ ت
<b>التحریم: ٦٦</b>	
٤	ج ٢: ٣٢٥ ت
٦	ج ٢: ٦٥٥ ت
<b>الحاقه: ٦٩</b>	
٤٧ تا ٤٤	ج ١: ١٨٢
<b>الجر: ٧٢</b>	
١٦	ج ١: ٥٨٤
<b>المزمل: ٧٣</b>	
٧ و ٦	ج ١: ٦٦٨
٨	ج ٢: ٣٨٩ ت
<b>المدثر: ٧٤</b>	
٤	ج ٢: ٤٨٣، ٤٨٤

آيه	٥١ و ٥٠	كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَفَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.
جلد و صفحه	ج ٣: ٩٠	

### القيامة: ٧٥

١	لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ.	ج ٢: ٣٢٩
---	-------------------------------------	----------

### الإنسان: ٧٦

١	هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ.	ج ٢: ٣٢٩
٦ و ٥	إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ... يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا.	ج ١: ٢٨٩ ت
١٧ و ١٨	و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا... تَسْمَى سَلْسِيلًا.	ج ١: ٢٨٩ ت
٢١	عَلَيْهِمْ تِيَابٌ سُنْدُسٍ... سَفَهْمٌ رَبُّهُمْ.	ج ٢: ٢٧٣

### النبأ: ٧٨

١	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.	ج ٢: ٣٢٩
١٠ و ١١	وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.	ج ٣: ٣٩٢

### عبس: ٨٠

٢٤	فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.	ج ١: ٦٩٠ تا ٦٩٢ ج ٣: ١٢١
----	--	--------------------------

### التّكوير: ٨١

٢ و ١	إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.	ج ١: ٣١٤
٢٩	وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.	ج ١: ٣٠٨

### المطففين: ٨٣

١٥	كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ.	ج ١: ٤٣٢
٢٢ تا ٢٨	إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ... عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.	ج ١: ٢٩٠ ت

### الإنشاق: ٨٤

٦	يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدًّا فَمُلِّقِيهِ.	ج ١: ٤٣١
---	--	----------

### الطارق: ٨٦

٩	يَوْمَ تُبْلَى السَّرَابُ.	ج ١: ٣١٣
---	----------------------------	----------

**الأعراس: ٨٧**

- ١ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.  
ج ٢: ٣٢٩
- ٩ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى.  
ج ٣: ٣٥١

**العاشية: ٨٧**

- ١ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعُنَيْبَةِ.  
ج ٢: ٣٢٩

**الفجر: ٨٩**

- ٣٠ تا ٢٧ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ... وَأَدْخِلِي جَنَّتِي.  
ج ٢: ٨٨

**الشمس: ٩١**

- ١ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا.  
ج ٢: ٣٢٩

**القدر: ٩٧**

- ٣ لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.  
ج ٢: ٣٧٠

**البيئة: ٩٨**

- ٥ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ.  
ج ١: ٥٣٢

**القارعة: ١٠١**

- ٥ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ.  
ج ١: ٣١٥

**التكاثر: ١٠٢**

- ١ اَلْهَكْمُ التَّكَاثُرُ.  
ج ٢: ٣٢٩

**قريش: ١٠٦**

- ٤ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ.  
ج ١: ٦٨٣ ت

**النصر: ١١٠**

- ١ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ.  
ج ٢: ٣٢٩

**الإخلاء [التوحيد]: ١١٢**

- ١ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.  
ج ١: ٤٥٩؛ ج ٢: ٤٣٠؛ ج ٣: ٣٧٧

**الفلق: ١١٣**

٢ من شرِّ ما خَلَقَ.

ج ١: ٧٨



## ۲. فهرست روایات

### أحادیث قدسی

جلد و صفحه	
ج ۱: ۲۴۹ ت	إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْأَشْتِغَالُ بِي جَعَلْتُ هَمَّهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي...
ج ۱: ۲۴۸	أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي.
ج ۱: ۴۵۳ ت*	أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ نَجِيهَ مُوسَى: أَحِبِّينِي وَ حَبِّبْنِي...
ج ۱: ۲۳۸، ۵۶۸	أَوْلِيَائِي تَحْتَ قِيَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.
ج ۳: ۲۷۴ ت	أَوْكُلُ بِهِ مَلَيْكَةً مِنْ مَلَيْكَتِي...
ج ۱: ۱۴۳	بِي يَعْقِل.
ج ۱: ۶۶۹ ت	دَرُوعٌ مِيكَوِيْدُ هَرِ كِه دَعْوَى مَحَبَّتِ مَرَا كِنْد...
ج ۳: ۳۰۳	كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ.
ج ۱: ۴۱۵	كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ...
ج ۱: ۲۴۵ ت	مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ...
ج ۱: ۴۱	مَنْ عَمِلَ بِرِضَائِي أَلْزَمَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ...
ج ۱: ۶۸۵	يَا أَحْمَدُ! لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْجُوعِ وَ الصَّمْتِ وَ الْخَلْوَةِ... (روایت معراجیه)
ج ۳: ۳۹۰	يَا جَبْرَائِيلُ! أَنْظِنُ عِبَادِي هَسْؤَلَاءَ الَّذِينَ غَرَّهْمُ حِلْمِي...
ج ۳: ۴۸۵	يَا حَزَقِيلُ هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ عَظِيمٌ قَدْرُهُ...

### أحادیث حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ج ۲: ۶۲۲	آن حضرت نظرشان به مردی افتاد... و فرمودند: هَلَا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؟
----------	---

\*. حرف «ت» علامت تعلیقه میباشد.

جلد و صفحه

ج ٣: ٢٧٥، ت ٢٧٧

اتَّبِعُوا الْجَنَازَةَ وَ لَا تَتَّبِعُكُمْ؛ خَالِفُوا أَهْلَ الْكِتَابِ.

ج ٣: ٩٧، ت

اتَّخِذُوا فِي يُبُوتِكُمْ الدَّوَابِحَ...

ج ٣: ٢٩٠، ت

اتَّخِذُوا لِأَلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا فَقَدْ شَعِلُوا.

ج ٣: ٧٢، ت

أَتَعْجِبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ...

ج ١: ٣٠٢، ت

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

ج ٣: ٢٧٦، ت

إِذَا دُعِيتُمْ إِلَى الْجَنَازِ فَاسْرِعُوا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ.

ج ٢: ٣٠٩، ٣١٨، ت

أَرْحُنَا يَا بِلَالُ.

ج ٢: ٢٧١، ت

از حضرت رسول اکرم وَسَلَّمَ در تفسیر... لَهْمُ الْبَشَرَى... هِيَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ...

ج ١: ٧٠٥، ت

از رسول خدا وَسَلَّمَ... فرمودند: النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُونَ...

ج ٢: ٣٩٩، ت

اسْتَكْثَرُوا مِنَ الطَّوَافِ فَإِنَّهُ أَقَلُّ شَيْءٍ...

ج ٢: ١٩٦، ت

أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ.

ج ٢: ٢٩٦، ت

اغْتَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَسَلَّمَ بِصَاعٍ وَ تَوَضَّأَ بِمِئِدَةٍ...

ج ٢: ٥١٥، ت

افْتَتَحَ طَعَامَكَ بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمَ بِهِ...

ج ٢: ٧١، ت

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ.

ج ٢: ٧٣، ت

أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ...

ج ٢: ٤٦٩، ت

اقْبَلُوا الْكِرَامَةَ، وَ أَفْضَلُ الْكِرَامَةِ الطَّيِّبُ أَخْفَهُ مَحْمِلًا وَ أَطْيَبُهُ رِيحًا.

ج ٥: ٥١٥، ت

أَكْرَمُوا الْخُبْرَ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا إِكْرَامُهُ؟ قَالَ...

ج ٣: ٩٥، ت

أَكْرَمُوا الْهَرَّةَ فَإِنَّهَا مِنَ الطَّوَافِينَ عَلَيْكُمْ وَ الطَّوَافَاتِ.

ج ١: ٣٦٠، ت

الْجُوعُ سَحَابُ الْحِكْمَةِ، فَإِذَا جَاعَ الْعَبْدُ يَنْظُرُ بِالْحِكْمَةِ.

ج ٢: ٥٠٩، ت

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَمَا أَمَاتَنِي...

ج ٢: ٣٥٧، ت

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ...

ج ٣: ٣٣٣، ت

الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.

ج ٢: ٥٩٢، ت

الضَّرْبُ عَلَى الصَّلَاةِ لِعَشْرِ.

ج ٣: ٢٥٦، ت

الضَّيْفُ يَأْتِي الْقَوْمَ بِرِزْقِهِ فَإِذَا ارْتَحَلَ ارْتَحَلَ بِجَمِيعِ ذُنُوبِهِمْ.

ج ١: ١٤٤، ت

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ.

ج ١: ٣٦٠، ت

الْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ...



## جلد و صفحہ

ج ١: ١٥٨ ت؛ ج ٣: ٢٥٢ ت

ج ١: ٧١٥

ج ٣: ٤٩٩

ج ٢: ٧٥

ج ٢: ١١١

ج ٢: ٧٣

ج ٢: ٢٩٥ ت

ج ١: ٦٢٥

ج ١: ٦٦٢

ج ١: ٦١٨

ج ١: ٣١١، ٣١٣

ج ٢: ٥٠٨

ج ٢: ٢٩٣

ج ١: ٥٨٩

ج ٣: ٣٦٥

ج ٣: ٤٤١

ج ١: ٦٢٤

ج ٣: ٣٤٨

ج ٢: ٤٠٩

ج ٢: ٥٩٢ ت

ج ٢: ٦٥٧ ت

ج ٢: ٥٣٥

ج ٣: ٣٠١

ج ٢: ٢٧١ ت

ج ٢: ٣٦٩

ج ٣: ٧٢

الْعَمَائِمُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ إِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ وَضَعَ اللَّهُ عِزَّهُمْ.

اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا أَقْلٌ مِنْ ذَلِكَ.

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ... (حديث غدير)

الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجَدٍ...

الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ قَادَةٌ وَالْجُلُوسُ إِلَيْهِمْ عِبَادَةٌ.

المرء مع من أحب.

المكيال مكيال أهل المدينة، والميزان ميزان أهل مكة.

المؤمنان كاليدين يغسل إحداهما بالأخرى...

المؤمن مرءة المؤمن.

الناجى من الرجال قليلٌ ومن النساء أقلٌ وأقل...

الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا.

النوم من أول النهار خرق...

الوضوء مدٌ والغسل صاعٌ وسيأتي...

إن الحق يتجلى يوم القيامة للخلق في صورة منكورة...

إن الزمان قداستدار كهيتته يوم خلق الله السموات والأرض...

إن الله أبدلكم بيومين يومين؛ بيوم النبروز...

إن المؤمن ليسكن إلى المؤمن كما يسكن...

أن النبي ﷺ كان إذا رأى التصليب في ثوب قضبه...

أنا مدينة العلم وعلی بائها.

أن رجلاً قال للنبي ﷺ: إن في حجري... قال: مما كنت ضارباً...

إن رجلاً... فقال رسول الله ﷺ: لا، اجلسي في بيتك وأطعمي زوجك...

أن رسول الله ﷺ أهدى إليه قسعة...

أن رسول الله ﷺ قال لرجل: كيف أصبحت؟ فقال: بخير...

إن رسول الله ﷺ قال... قال... هل من مبشرات...

إن رسول الله ﷺ كان يطوى فراشه ويشد مئزره...

إن سعداً لغيورٌ وأنا أغيرٌ منه والله تعالى أغير...

## جلد و صفحه

- ج ۱: ۵۲۲  
 ج ۲: ۶۵۴  
 ج ۱: ۵۱۵  
 ج ۳: ۳۵۲  
 ج ۱: ۱۹۲  
 ج ۱: ۵۵۸، ج ۳: ۵۱۳  
 ج ۱: ۶۱۹  
 ج ۳: ۹۵، ج ۳: ۹۶  
 ج ۲: ۳۶۴  
 ج ۲: ۲۹۵  
 ج ۲: ۵۱۲  
 ج ۲: ۵۳۲  
 ج ۲: ۵۰۶  
 ج ۲: ۶۳۴  
 ج ۲: ۶۶۲  
 ج ۱: ۲۵۲  
 ج ۱: ۲۵۳  
 ج ۱: ۶۸۷  
 ج ۱: ۳۴۱  
 ج ۱: ۶۸۳  
 ج ۱: ۱۸۸  
 ج ۳: ۲۷۹  
 ج ۳: ۲۷۹  
 ج ۳: ۲۸۲  
 ج ۱: ۶۳۳  
 ج ۱: ۱۵۹
- إِنَّ سَلْمَانَ بَابُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ...  
 أَنْ قَوْمًا أَتَوْا... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ...  
 إِنَّ قَوْمًا يَغْزُونَ الْبَيْتَ فَإِذَا نَزَلُوا الْبِيدَاءَ...  
 إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ.  
 إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى...  
 إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ.  
 إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضِّلَعِ الْمُعْوَجِّ...  
 إِنَّمَا هِيَ مِنَ الطَّوْافِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوْافَاتِ.  
 إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ، وَلَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ...  
 أَنَّهُ كَانَ ﷺ يَغْتَسِلُ بِالضَّاعِ وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ.  
 أَنَّهُ كَانَ لَا يَأْكُلُ الْحَارَّ حَتَّى يَبْرُدَ وَيَقُولُ...  
 أَنَّهُ كَانَ مِمَّا يَأْخُذُ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْبَيْعَةِ...  
 أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَلَا شَرِبَ وَلَا نَامَ وَلَا اشْتَهَى شَيْئًا...  
 أَنَّهُ نَظَرَ النَّبِيَّ إِلَى أَوْلَادِ عَلِيٍّ وَجَعَفَرٍ فَقَالَ: بَنَاتُنَا لَبِينَا وَبَنُونَا لَبِنَاتُنَا.  
 إِنِّي أَحَبُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ...  
 إِنِّي لَأَنْشِقُ رُوحَ الرَّحْمَنِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ.  
 این نور کیست که در این خانه می نگرم؟...  
 أَيْبْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي.  
 أَتَدْرُونَ مَا عَمِي وَفِي أَيِّ شَيْءٍ تَفَكَّرِي...  
 أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُوعِ فَإِنَّهُ يَشَسُ الضَّجِيعُ.  
 أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ...  
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ فَرَأَى نِسْوَةً قُعُودًا...  
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَشَى مَعَ جَنَازَةٍ فَنَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ...  
 أَنَّهَا أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ... فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ... هَلْ سَمِعْتُمْ مَقَالََةَ امْرَأَةٍ...  
 بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ. فَقَالُوا...  
 بُدِيَّ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بُدِيَّ...

جلد و صفحه

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى ...  
 ج ٣: ٣٠٨
- بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمِيحَةٍ سَهْلَةٍ.  
 ج ٢: ٣٨٧؛ ج ٣: ٤٧٥ ت
- بَكَتِ النِّسَاءُ عَلَى رُقِيَّةٍ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... إِيَّاكُمْ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ.  
 ج ٣: ٢٨٣ ت
- تَعَوَّدُوا الْخَيْرَ فَإِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ.  
 ج ٣: ٢٤٧ ت
- تَعَصَّوْا فَإِنَّهَا مِنْ سُنَنِ إِخْوَانِي النَّبِيِّينَ...  
 ج ٢: ٥٠٠ ت
- ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَفَاءِ... وَ أَنْ يُدْعَى الرَّجُلُ إِلَى طَعَامٍ...  
 ج ٣: ٢٥٦ ت
- جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.  
 ج ٢: ٣٠٩
- جَنَّبُوا مَسَاجِدَكُمْ صِبْيَانَكُمْ وَ مَجَانِينَكُمْ...  
 ج ٢: ٣٤١ ت
- جِهَادُ زَنْ شُوهِرْدَارِي نِيكُوِي اوست.  
 ج ٢: ٦٥٤
- حضرت رسول اکرم ﷺ با یکی از... یک صاع و یک مد...  
 ج ٢: ٣٠١ ت
- حَمَلُ الْعَصَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ وَسُنَّةُ الْأَنْبِيَاءِ.  
 ج ٢: ٥٠٠ ت
- حُقِّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ.  
 ج ١: ٤٣٢
- خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ...  
 ج ٣: ٩٣ ت
- خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتَقْبَلَ بِهِ الْقِبْلَةَ.  
 ج ٢: ٥٣٥
- دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ: الْحَسَدُ وَ الْبَغْضَاءُ...  
 ج ١: ٦٢٩
- دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَجُلٍ... لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ...  
 ج ٣: ٢٦٦
- در شب بدر در بیابان بدر حضرت رسول آب خواستند. اصحاب همه...  
 ج ٢: ٣٧٤
- در نوروز جامی سیمین پر از حلوا... فرمودند: آری در این روز بود...  
 ج ٣: ٤٨٥ ت
- رسول الله در حجّة الوداع در بالای کوه صفا... از حالا تا روز قیامت، حجّ تبدیل به...  
 ج ٢: ٤٠٢
- رسول خدا فرمود: ای علی! چرا نمازت را نخواندی؟...  
 ج ٢: ٤١٤
- رسول خدا ﷺ بعد از نماز عشاء می خوابیدند و مساواک...  
 ج ١: ٦٧٣
- رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.  
 ج ٣: ١٧٩
- روزی در مسجد در محضر امیرالمؤمنین ... مَعْنَى قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ.  
 ج ٢: ٣١٨
- روزی در مسجد قبا برای رسول خدا ﷺ ... لَا، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُهُ...  
 ج ١: ٦٩٤
- روزی عمر... رسول خدا ﷺ فرمودند: أَوْلَيْتُكَ قَوْمٌ عَجَّلَتْ طَيِّبَاتُهُمْ...  
 ج ١: ٦٩٤
- رَوَى أُسَامَةُ بْنُ شَرِيكٍ، أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِهِمْ...  
 ج ١: ٢٨٢ ت

## جلد و صفحه

- ج ۱: ۲۴۷ رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: ارْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ...  
 ج ۱: ۵۵ سَائِلِ الْعُلَمَاءِ وَ خَالِطِ الْحُكَمَاءِ وَ جَالِسِ الْكِبْرَاءِ.  
 ج ۲: ۵۵۷ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ...  
 ج ۱: ۲۵۹، ۲۶۱ سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.  
 ج ۱: ۵۲۹ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: اتَّبِعُوا الْجَنَازَةَ...  
 ج ۱: ۲۸۸ سَيِّدُ طَعَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّحْمُ...  
 ج ۳: ۵۴ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَ اعْطِ مَنْ حَزَمَكَ، وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ.  
 ج ۱: ۲۰۵ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْبُؤُوا الْعِلْمَ مِنْ مَطَائِنِهِ وَ اقْتَسِبُوا...  
 ج ۲: ۴۰۹ عَلَى أَفْضَالِكُمْ، عَلَى أَفْقَهِكُمْ، وَ أَعْلَمُ أُمَّتِي بِكِتَابِ اللَّهِ.  
 ج ۲: ۴۰۹ عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ.  
 ج ۲: ۴۸۹ عَمَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا بِيَدِهِ...  
 ج ۱: ۴۵ عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ.  
 ج ۳: ۲۷۷ عودوا المرضى و اتبعوا الجنائز يُذَكِّرْكُمْ الْآخِرَةَ وَ كَانَ...  
 ج ۳: ۲۶۲ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ.  
 ج ۱: ۷۰۱ فَإِنَّ الْخُبْزَ مُبَارَكٌ، أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ السَّمَاءَ مِدْرَارًا...  
 ج ۲: ۵۴۴ فَتَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى لَحْدَهُ وَ سَوَى عَلَيْهِ اللَّيْنُ...  
 ج ۳: ۹۵ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْهَرَّةِ: إِنَّمَا هِيَ...  
 ج ۱: ۲۵۸ قَالَتِ الْخَوَارِيزِيُّونَ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ:...  
 ج ۲: ۷۲ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟...  
 ج ۱: ۴۵۳ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... أَحْبَبُوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمِهِ...  
 ج ۱: ۲۸۲ قَالَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ حِينَ وَجَّهَتْهُ قُرَيْشٌ... إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَأَى...  
 ج ۳: ۷۲ كَانَ إِبْرَاهِيمُ غَيُورًا وَ أَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ...  
 ج ۲: ۵۳۶ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْلِسُ ثَلَاثًا...  
 ج ۲: ۵۰۰ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَتَخْتَمُونَ فِي أَيْمَانِهِمْ...  
 ج ۱: ۷۰۲ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ... لَمْ يَأْكُلْ بِأَصْبَعَيْنِ...  
 ج ۱: ۷۰۱ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ... يَأْكُلُ بِأَصَابِعِهِ الثَّلَاثِ...

جلد و صفحہ

- ج ١: ٦٩٥ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جُلُوسَ الْعَبْدِ وَ...
- ج ١: ٧٠٢ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَلْطَعُ الْقَصْعَةَ...
- ج ٢: ٣٢٠ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يُصَلِّي مِنَ النَّهَارِ شَيْئًا حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ...
- ج ٢: ٢٩٧ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ بِمِدِّيٍّ وَيَغْتَسِلُ بِصَاعٍ وَالْمُدُّ...
- ج ٢: ٥٣٧ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا...
- ج ٢: ٣٣١ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يُصَلِّي بِالنَّهَارِ شَيْئًا... وَ هِيَ صَلَاةُ الْأَوَائِينَ...
- ج ٢: ٥١٧ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ...
- ج ٢: ٥٣٢ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيُرَدِّدَنَّ عَلَيْهِ.
- ج ٢: ٥٩٥ ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ... يَعْلَمُ أَنَّهُ عَبْدٌ.
- ج ٢: ٥٠٥ ... كَانَ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ...
- ج ٢: ٤٩٠ ... كَانَ ﷺ يَلْبَسُ الْقَلَانِسَ تَحْتَ الْعِمَامَةِ وَيَلْبَسُ...
- ج ٢: ٥٢٧ ... كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يَسْتَقِيلَ مَا يَقْرُبُ إِلَى إِخْوَانِهِ...
- ج ٣: ٢٥٦ ... كُلُّ بَيْتٍ لَا يَدْخُلُ فِيهِ الضَّيْفُ لَا يَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ.
- ج ٢: ٥١٤ ... كُلُّوا الرُّمَانَ، فَلَيْسَتْ مِنْهُ حَبَّةٌ تَقَعُ فِي الْمَعْدَةِ إِلَّا أَنْارَتِ الْقَلْبَ...
- ج ٣: ٣٥١ ... كُلُّ وَاعِظٍ قَبِيلَةٌ لِلْمَوْعُوظِ...
- ج ١: ٢٢٤ ... لِأَتَعْطُوا الْحِكْمَةَ غَيْرَ أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهَا وَ لِأَتَمْنَعُوهَا أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهُمْ.
- ج ٣: ٢٤٦، ٥٠٩ ... لِأَتَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَ لِأَتَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَ لِأَتَسْلُكُوا مَسَالِكَ...
- ج ١: ٦٨٤ ... لِأَتَمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ...
- ج ٢: ٦٢١ ... لِأَتَنْزِلُوا النِّسَاءَ الْغَرْفَ وَ لِأَتَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ وَ عَلِّمُوهُنَّ الْمِغْزَلَ وَ سُورَةَ النَّوْرِ.
- ج ١: ٦٤١ ... لِأَخِيرَ فِيمَنْ لَا يُؤَلَّفُ وَ لَا يَأْلَفُ.
- ج ٢: ٥٠٤ ... لِأَسْهَرَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ...
- ج ٢: ٥٠٣ ... لِأَسْهَرَ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْأَخْرَةَ إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ مُصَلًّا أَوْ مُسَافِرٍ.
- ج ٣: ٢٦٦ ... لِأَيْتَمَنِّي أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ لِيُضْرَ نَزَلَ بِهِ وَ لِيَقْلَ...
- ج ١: ٤٣٨ ... لِأَيَسِّرْهُ مِنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ لِأَيُحِبِّهِ مِنَ اللَّهِ...
- ج ٢: ٢٨٨ ... لِأَيَسْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ.
- ج ٢: ٣١٢ ... لِأَيُؤَدِّنَ لَكُمْ مَنْ يُدْعِمُ الْهَاءَ. قُلْنَا...

## جلد و صفحه

- لَقَدْ أُسْرِيَ رَبِّي بِي... قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدَّلَ لِي وَلِيًّا...  
ج ٢: ٥٧٩
- لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ...  
ج ٢: ٥٧٦
- لَمَّا تُوفِّيَ الْقَاسِمُ... فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاتَّبَعَتْهُ خَدِيجَةٌ...  
ج ٣: ٢٨٤ ت
- لَمَّا مَاتَ زَيْنَبُ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْحَقُّوْهَا بِسَلْفِنَا الْخَيْرِ...  
ج ٣: ٢٨٣ ت
- لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ...  
ج ٣: ٤٤٦
- لَوْلَا تَكَثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ...  
ج ١: ٢٥٣
- لَوْ لَمْ يَنْزَلْ عَلَيَّ أُمَّتِي إِلَّا خَاتِمَةَ سُورَةِ الْكَهْفِ لَكَفَّتْهُمْ.  
ج ١: ٣٥٤
- لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ...  
ج ١: ٣٦٠
- لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنْ سَرَواتِ الطَّرِيقِ شَيْءٌ...  
ج ٢: ٦٠٥ ت
- لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسْعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.  
ج ١: ٧٣٣
- لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.  
ج ١: ٢٥٥، ٢٦٠
- مَا اسْتَفَادَ امْرُؤٌ مُسْلِمٌ فَائِدَةً بَعْدَ فَائِدَةِ الْإِسْلَامِ...  
ج ١: ٦٢٣
- مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ.  
ج ٢: ١١٩
- مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّزْوِيجِ.  
ج ٢: ٦٥٠
- مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.  
ج ١: ٣٩٥
- مَا عَبَّجَتِ الْأَرْضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَعَجْبِهَا مِنْ ثَلَاثَةٍ...  
ج ٣: ٩٩
- مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مِثْكَنًا عَلَى يَسَارِهِ...  
ج ١: ٧٠١ ت
- مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنٍ...  
ج ١: ٦٨٧
- مَا مِنْ عَيْدٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ عَيْنَانِ، وَ هُمَا غَيْبٌ يُدْرِكُ بِهِمَا الْغَيْبُ...  
ج ١: ٣٥٩
- مَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا...  
ج ٢: ٦٦٢ ت
- مَاءٌ زَمَزَمَ لِمَا شَرِبَ لَهُ.  
ج ٢: ٣٩٢
- مَثَلُ الصُّلُوعِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ، إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ...  
ج ٢: ٣١٠
- مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.  
ج ٢: ١١١
- مَرَدِي بِهِ نَامٍ مَجَاشِعٌ... كَيْفَ الطَّرِيقُ... فَقَالَ ﷺ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ...  
ج ١: ٤٤٧، ٤٤٨ ت
- مَرَّقَ اللَّهُ مُلْكُهُ كَمَا مَرَّقَ كِتَابِي؛ أَمَا...  
ج ٣: ٣٠٩
- مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ...  
ج ٣: ٢٦١ ت، ٢٨١ ت

جلد و صفحہ

ج ٣: ٢٨٣ ت

مَنْ أَطَافَ الْبَارِحَةَ بِأَهْلِهِ أَوْ بِقَتَاتِهِ...

ج ١: ٦٨٣ ت

مَنْ أَجَاعَ بَطْنَهُ عَظُمَتْ فِكْرَتُهُ وَ فُطِنَ قَلْبُهُ.

ج ١: ٣٦٠، ٥٣٢ ت

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.

ج ٣: ٤٦٨ ت

مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ.

ج ٣: ٢٥٢ ت

مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ.

ج ١: ٧٢١ ت

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ.

ج ٣: ١٣٥ ت

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ.

ج ١: ٤٨٢ ت

مَنْ رَأَى فَقَدَ رَأَى الْحَقَّ.

ج ٢: ٤٥٩ ت

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ فِي كِتَابٍ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ...

ج ١: ٦٨٠ ت

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنَهُ...

ج ١: ٢٦٦، ٣٢٦، ٤٧٩، ٤٨٢ ت

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدَ عَرَفَ رَبَّهُ.

ج ١: ٩١ ت

مَنْ عَلَّمَ أَحَدًا مَسْأَلَةً مَلَكَ رَقَّةً...

ج ١: ٣٦٠ ت

مَنْ عَلِمَ وَ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

ج ٢: ٣١٣ ت

مَنْ قَالَ لِإِلَهِ الْإِلَهِ تَفَتَّحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ...

ج ١: ٣٧٢ ت

مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

ج ١: ٣٦٢؛ ج ٢: ٣٨٢ ت

مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ.

ج ٢: ٤٦٩ ت

مَنْ كَانَ يَوْمًا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَكْرِمَ صَيْفُهُ.

ج ٣: ٤٤٨، ٤٩٩ ت

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ. (حديث غدیر)

ج ١: ٣١٣ ت

مَنْ مَاتَ فَقَدَ قَامَتْ قِيَامَتُهُ.

ج ١: ٢٦٤، ٤٩٠ ت

نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ...

ج ٣: ٢٨٠ ت

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الرِّئَةِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ...

ج ٣: ٣٤٨ ت

نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّوْبِ الْمُصَلَّبِ.

ج ١: ٥٣٢ ت

نِيَّةُ الشُّرْكِ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلَةِ...

ج ١: ٥١٧ ت

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ لَيَتَنَفَعُونَ بِهِ...

ج ١: ٢٨٢ ت

وَ عَنْ أَنَسٍ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالْحَلَّاقُ يَحْلِقُهُ وَ أَطَافَ بِهِ...

ج ١: ٣٢٤ ت

وَ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ... أَضْفَنِي إِلَيْكَ بِالْعُبُودِيَّةِ يَا رَبَّ...

## جلد و صفحه

- وَقَفَ بِي جَبْرِئِيلُ عِنْدَ شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ لَمْ أَرَ مِثْلَهَا...  
ج ۱: ۴۳۴
- وَكَانَ النَّبِيُّ وَسَلَّمَ إِذَا تَبَعَ جِنَازَةَ غَلْبَةَ كَأَبَةٍ وَأَكْثَرَ...  
ج ۳: ۲۷۷
- وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَسَلَّمَ يَلْبَسُ قَلَنْسُوَةً بِيضَاءَ مُضْرَبَةٍ...  
ج ۲: ۴۹۰ ت
- وَلَقَدْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَسَلَّمَ وَسَلْمَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ... قَالَ: يَا أَعْرَابِي! أَتَنْحِي رَجُلًا...  
ج ۱: ۲۶۱
- وَ مَا ذَمَّ رَسُولُ اللَّهِ طَعَامًا قَطُّ...  
ج ۲: ۵۲۷
- هرکس دوست دارد از آئین من پیروی کند...  
ج ۲: ۶۵۰
- هَلَا تَخْتَمَتُ بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ يَحْرُسُ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ...  
ج ۲: ۲۲۶ ت
- يَا أَبَا ذَرٍّ! كُنْ عَلَى عُمَرَكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ...  
ج ۱: ۷۲
- يَا أَبَا ذَرٍّ! لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا وَ لَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيٌّ...  
ج ۱: ۶۸۹
- يَا حَوْلَاءُ، لَا يَجِلُّ لِامْرَأَةٍ أَنْ تُدْخِلَ بَيْتَهَا مِنْ قَدْبَلِغِ الْحُلْمِ...  
ج ۲: ۵۳۱
- يَا عَزِيزُ يَا غَفَارُ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي...  
ج ۱: ۴۶۲ ت
- يَا عَلِيُّ إِنَّ الْوُضُوءَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ شِفَاءٌ...  
ج ۲: ۵۲۰
- يَا عَلِيُّ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُجِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ...  
ج ۱: ۶۵۰
- يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَ لَا جَمَاعَةٌ...  
ج ۳: ۲۸۱ ت
- يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرِكَ...  
ج ۱: ۳۹۵
- يَا قَوِيُّ يَا وَلِيُّ. (دعای جوشن کبیر)  
ج ۱: ۳۲۴
- يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَوْمٌ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ مِنْ نُورٍ، عَلَى وُجُوهِهِمْ نُورٌ...  
ج ۱: ۲۶۵
- يَجْلِسُ إِلَيْهِمْ قَوْمٌ مَقْصُرُونَ مُتَمَلِّونَ مِنَ الذُّنُوبِ...  
ج ۱: ۵۴۳
- يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ...  
ج ۱: ۴۶۸
- يَفُوحُ رَوَانِحُ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ وَ اشْوَاقُهُ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقَرْنِ...  
ج ۱: ۲۵۲
- يُكْرَهُ إِجَابَةُ مَنْ يَشْهَدُ وَلِيْمَتَهُ الْأَغْنِيَاءُ دُونَ الْفُقَرَاءِ...  
ج ۳: ۲۵۷
- يَكِي از مجاهدين... مه! لعله كان يتكلم فيما لا يعنيه...  
ج ۱: ۶۷۸

## أحاديث حضرت أمير المؤمنين عليه السلام

- ءاه آاه شوقاً إلى رؤيتهم.  
ج ۱: ۲۵۳
- اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ؛ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ...  
ج ۳: ۹۸



جلد و صفحہ

ج ٣: ٩٦

اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا حَوَّلَكُمْ وَ فِي الْعُجْمِ مِنْ أَمْوَالِكُمْ...

ج ٣: ٣٨٤

أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ... لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ حَدِيثٍ...

ج ٢: ٥٩٢ ت

أَدَّبَ الْيَتِيمَ مِمَّا تُؤَدَّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ.

ج ٢: ٥٠٥ ت

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ النَّوْمَ فَلْيَضَعْ يَدَهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْيُمْنِ.

ج ١: ٧٠١ ت

إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلْيَجْلِسِ جِلْسَةَ الْعَبْدِ...

ج ٢: ٦٥٠

ازدواج كنيد كه بيوند ازدواج سنت رسول خداست.

ج ٣: ١٠٧

اسْتَدْلِلْ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدَكَانَ فَإِنَّمَا الْأُمُورُ أَشْبَاهُ.

ج ١: ٧٢

إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ.

ج ٢: ٢١٣

أَطْفَيْ السَّرَاحَ فَقَدْ ظَهَرَ الصَّبْحُ.

ج ٣: ٢٦٨

أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ...

ج ٢: ٥٨٩

التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ.

ج ٢: ٣٥٨

الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تُكْثِرَ قَرَعَ الْبَابِ يُفْتَحَ لَكَ.

ج ٢: ٣٥٨

الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ...

ج ١: ٤٧١

الذِّكْرُ نُورُ الْعُقُولِ...

ج ١: ٤٧٩ ت

الْعِلْمُ بِاللَّهِ أَفْضَلُ الْعِلْمِينَ.

ج ١: ٣٨٣

الْفُرْصَةُ تَمَرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.

ج ١: ٦٨٥

الْقَنَاعَةُ أَهْنًا عَيْشٍ.

ج ١: ١٠٣

الْكَتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ.

ج ٣: ٤٩٧

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ...

ج ١: ٥٩٤

اللَّهُمَّ بَلَى، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ...

ج ١: ٥٣٤ ت

الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَ لَا يَبْرَحُ.

ج ٣: ١٣٤

الْمَعَاصِي حَمَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...

ج ١: ٤٧٩ ت، ٤٨٣

الْمَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتِينَ.

ج ١: ١٩٧

الْمَوَاعِظُ صِقَالُ النُّفُوسِ وَ جِلَاءُ الْقُلُوبِ.

ج ٢: ٦٢٦

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ...

ج ٣: ١٣٣

الْمُؤْمِنُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَسْغُولٌ وَقْتُهُ.

جلد و صفحہ	النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.
ج ١: ١٥٨، ٥٨٠	التَّنَظَّرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ.
ج ٣: ١٢٣ ات	النُّومُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَصْنَافٍ...
ج ٢: ٥٠٤ ت	إِلَهِي تَنَاهَتْ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ بِسَرَائِرِ الْقُلُوبِ...
ج ٢: ٦١	إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذَهُ حُبُّ اللَّهِ...
ج ٢: ٧٣	إِنَّ الْحَلَالَ طَيِّبٌ وَمَا هُوَ بِحَرَامٍ وَلَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَعُودَ نَفْسِي...
ج ١: ٦٩٤	إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ.
ج ١: ٤٨٠ ت	إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَطَبَ فِي جَامِعِ الْبَصْرَةِ... مَعَاشِرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ...
ج ١: ٣٩٤ ت	إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا...
ج ١: ٢١٣	إِنَّ حَفِيفَ أُجْنِحَةِ الْحَمَامِ لَيَطْرُدُ الشَّيْطَانَ.
ج ٣: ٩٧ ت	إِنَّ خَفَقَ النَّعَالِ خَلَفَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ مَفْسَدَةً قُلُوبِ النَّوْكَى.
ج ٢: ٤١٩ ت	إِنَّ عَلِيًّا ... ثُمَّ قَالَ: هَذَا اللَّبَاسُ الَّذِي يَتَّبِعِي...
ج ٢: ٤٨٣	إِنَّ عَلِيًّا كَانَ لَا يَقْبَلُ هَدِيَّةَ النَّبِرِوزِ.
ج ٣: ٤٢٠ ت، ٤٥٦	إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ...
ج ٣: ٥٠٤	إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا، أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ...
ج ١: ٣٦٠	أَنَّهُ اشْتَرَى تَمْرًا بِالْكَوْفَةِ فَحَمَلَهُ فِي طَرْفِ رِدَائِهِ. فَتَبَادَرَ النَّاسُ...
ج ٢: ٥٦٣	أَنَّهُ أَقْبَلَ وَ عَلَيْهِ أَنْدَرُورْدِيَّةٌ.
ج ٢: ٤٨٢ ت	إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا.
ج ١: ٥٢	أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ عَنِ كَيْدِ السَّمَاءِ...
ج ٢: ٣٣٢ ت	إِنِّي ذَكَرْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَأْكُلْهُ فَكَرِهَتْ أَكْلَهُ.
ج ١: ٦٩٧	أَوْصِيكُمْمَا وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي...
ج ٢: ٥٣٩	إِيَّاكَ وَ الشُّكَّ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الدِّينَ وَ يُبْطِلُ الْيَقِينَ.
ج ٢: ٣٠٥	أَيُّهَا الدِّهْقَانُ الْمُنْبِيُّ بِالْأَنْارِ الْمُخَوِّفِ مِنَ الْأَقْدَارِ...
ج ٣: ٤٧٠ ت	أَدْرَكَ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْآخِرَ.
ج ١: ٣٣٠ ت	أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ خَشِيَّةً لَهُ.
ج ١: ٤٧٩ ت	أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ.
ج ١: ٤٧٩ ت	

جلد و صفحہ

ج ١: ٤٧٩ ت

أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةٌ لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ.

ج ١: ٧٠٠

أَكْرَمُوا الْخُبْزَ فَإِنَّهُ قَدْ عَمِلَ فِيهِ...

ج ١: ٧٠١ ت

أَكْرَمُوا الْخُبْزَ وَ عَظُمُوهُ...

ج ٣: ٢٢٥

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا...

ج ١: ٣٩٤ ت

أَنَا دَحَوْتُ أَرْضَهَا، أَنْشَأْتُ جِبَالَهَا، وَ فَجَّرْتُ عُيُونَهَا...

ج ١: ٣٩٤ ت

أَنَا وَجْهَ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا الْأَوَّلُ وَ أَنَا الْآخِرُ...

ج ١: ٦٧٠

أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ.

ج ٢: ٣٢٠ ت

أَنَّهُ قَالَ فِي كِتَابٍ... أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ...

ج ٣: ٤٤٣

أَهْدَى إِلَيْهِ فَالْوَدَّجُ. فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: يَوْمَ نِيروزٍ...

ج ٢: ٥٩٧

أَبُمُ اللَّهِ يَمِينًا... لِأَرَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُ مَعَهَا...

ج ١: ١٦٨

أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظُمُ مِصْبَاحُ...

ج ٣: ٢٦٢ ت

بِئْسَ الْبَيْتُ الْحَمَامُ يَهْتِكُ السُّتْرَ وَ يَذْهَبُ بِالْحَيَاءِ.

ج ٣: ٢٦٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...

ج ٢: ٣٤٣

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَيْبًا...

ج ١: ٢٧٦

جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السَّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ...

ج ١: ٤٥٠؛ ج ٢: ٥٨٩

حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَبْرُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ.

ج ٢: ٥٠٧

حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ.

ج ٣: ٤٤٣

حَكَمَى أَنَّهُ قُدِّمَ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ... فَقَالَ: نِيروزَنَا كُلَّ يَوْمٍ.

ج ١: ٤٠٧

خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ...

ج ١: ٧٢٠

خَيْرٌ مَا يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبْدَ الْعَافِيَةَ.

ج ١: ٤١٥ ت

دَوَّأُوكَ فِيكَ وَ لَا تَبْصُرُ وَ دَوَّأُوكَ مِنِكَ وَ لَا تَشْعُرُ

ج ١: ٤٦٩

ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ...

ج ١: ٤٥٩

رَأَيْتُ الْخَضِرَ ... فَقُلْتُ لَهُ: عَلَّمَنِي شَيْئًا...

ج ١: ٧٤٨، ٧٤٤، ٤٣٤

رَبِّ أَدْخِلْنِي فِي لُجَّةِ بَحْرِ أَحَدَيْتِكَ...

ج ١: ٣٩٤ ت

رُوي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ قَاعِدًا... فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ إِنَّ كَلَامِي صَعْبٌ...

ج ١: ٦٥٣

زَعَمْتُمَا أَنْكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ وَ ابْنَا عَمِّي...

جلد و صفحه

ج ۱: ۳۶۹

ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرُ اللَّهِ.

ج ۱: ۳۳۰

عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ.

ج ۱: ۴۷۹ت، ۴۸۳

غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ.

ج ۱: ۷۱۶

فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ.

ج ۱: ۳۸۸

فَسُبْحَانَكَ مَلَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَ بَايَنْتَ كُلَّ شَيْءٍ...

ج ۱: ۳۶۱

قَدْ أَحْيَى قَلْبَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ...

ج ۳: ۲۵۲

قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ.

ج ۲: ۵۳۲ت

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ...

ج ۲: ۳۳۳ت

كَانَ عَلِيٌّ قَدِ اتَّخَذَ بَيْتًا فِي دَارِهِ لَيْسَ بِالْكَبِيرِ...

ج ۱: ۶۸۸

كَانَ عَلِيٌّ يَكْرَهُ إِدْمَانَ اللَّحْمِ وَ يَقُولُ...

ج ۱: ۶۹۷ت

كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَحَبُّ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ.

ج ۱: ۵۳

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ.

ج ۳: ۴۴۴

كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ.

ج ۲: ۵۳۲

لَا تَبْدَعُوا النِّسَاءَ بِالسَّلَامِ وَ لَا تَدْعُوهُنَّ إِلَى الطَّعَامِ.

ج ۱: ۷۲۶

لَا تُحَقِّرُوا ضُعَفَاءَ إِخْوَانِكُمْ فَإِنَّهُ مِنَ احْتَقَرَ مُؤْمِنًا...

ج ۱: ۴۷۲

لَا تُذَكِّرِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ سَاهِيًا...

ج ۱: ۱۶۲ت؛ ج ۳: ۵۰۹

لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا لِبَاسَ الْعَجَمِ...

ج ۲: ۶۲۰ت

لَا تُعَلِّمُوا نِسَاءَكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ وَ لَا تُقْرِئُوهُنَّ...

ج ۳: ۳۰۲

لَقَدْ دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُحْيَى عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ... يَا عَبْدَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ...

ج ۲: ۶۲۴

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ...

ج ۲: ۶۵۳

لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ... اللَّهُمَّ إِنِّي رَاضٍ عَنِ ابْنَةِ نَبِيِّكَ...

ج ۲: ۵۱۸ت

لِيَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ جِلْسَةَ الْعَبْدِ...

ج ۱: ۱۵۴

لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَيَنْزِلُ إِلَيْكُمْ وَ لَا فِي تُخُومِ الْأَرْضِ...

ج ۳: ۵۱۱

مَا أَحْدَثَتْ بَدْعَةً إِلَّا تَرِكَ بِهَا سُنَّةً.

ج ۲: ۴۱۹ت

مَا أَرَى شَيْئًا أَضَرَ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ خَفَقِ النَّعَالِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ.

ج ۱: ۲۶۱

مَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ خُلِقَ مِنْ طَيِّبَتِنَا وَ رُوْحُهُ مَقْرُونَةٌ بِرُوحِنَا...

جلد و صفحہ

ج ١: ٣٨٠

ما عَبدتُكَ خَوْفًا مِن نَارِكَ و لا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ...

ج ١: ٣٤٥

مَالِكَ! و ما مَالِكَ؟! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا و لَوْ كَانَ...

ج ٣: ١٢٢

مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تُلْحِقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ.

ج ١: ٤٧٩ت

مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ.

ج ١: ٤٧٩ت

مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ.

ج ٢: ٤٥٤

مُنَاخُ رِكَابٍ و مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ...

ج ١: ٦٤٤

مَنْ أُنْسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ.

ج ١: ٤٧١

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ...

ج ١: ٦٥٠

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْلَمَ أَمْحِبُّ لَنَا أَمْ مُبْغِضٌ فَلَيْمَتَحِنْ قَلْبَهُ...

ج ١: ٤٧٩ت

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ و عِلْمٍ.

ج ٢: ٨٠

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ.

ج ١: ٩١

مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا.

ج ١: ١٠٢

مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبِ عِلْمٍ و طَالِبِ دُنْيَا.

ج ٣: ٤٤٣، ٤٤٤ت

مَهْرُ جُونَا كُلِّ يَوْمٍ.

ج ١: ٤٧٩ت، ٤٨٣

نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مِنْ ظَفَرٍ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.

ج ١: ٤١٦

نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

ج ٣: ٢٦٢ت

نِعْمَ الْبَيْتُ الْحَمَامُ تُذَكَّرُ فِيهِ النَّارُ و يَذْهَبُ بِالدَّرَنِ.

ج ٣: ٤٤٤ت، ٤٤٥ت

نُورُونا كُلِّ يَوْمٍ.

ج ٣: ٤٥٥

نُورُونا كُلِّ يَوْمٍ.

ج ٣: ٤٤٢، ٤٤٤

وَأَتَى عَلِيٌّ بِهَدِيَّةِ النَّيروزِ... قَالَ : نَيْرُونا كُلِّ يَوْمٍ.

ج ١: ٣٨٠

وَأَجْعَلْ قَلْبِي بِحُبِّكَ مَتِيمًا. (دعای کمیل)

ج ١: ٤٧٦

وَأَجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ و بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ...

ج ٢: ٥٣٠

وَأَكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ...

ج ١: ٦٥١

وَأِنْ كَانَ يُبْغِضُ وَلِيًّا لَنَا فَلَيْسَ بِمُحِبٍّ لَنَا.

ج ١: ٦٠٣

وَأِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ...

ج ١: ٢٥٤

وَأَهَا لَكَ أَيُّهَا التُّرْبَةُ! لِيَحْشَرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ...

جلد و صفحه

ج ۲: ۳۸۳

و فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ...

ج ۲: ۲۹۶ ت

و فِي تَغْيِيرِهِ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مِدَّةً، وَ فِيهِمَا فَرِيضَةٌ وَ سُنَّةٌ...

ج ۱: ۴۳۷

وَ قَوْلَنَا وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارًا عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلِكِ.

ج ۳: ۵۰۷

وَ لَا تَنْقُضُ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا الصَّالِحُونَ قَبْلَكَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهَا...

ج ۳: ۲۳۸ ت

وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ...

ج ۲: ۵۲۱

وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَخْوَانٍ لَهُ... فَقَامَ إِلَيْهِمَا وَ أَكْرَمَهُمَا...

ج ۳: ۲۵۷

وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ...

ج ۱: ۶۲۳

وَ أَخِ الْإِخْوَانَ فِي اللَّهِ.

ج ۱: ۶۳۰

وَ أَمْرُكَ أَنْ تُوَاسِيَ إِخْوَانَكَ الْمُطَابِقِينَ لَكَ عَلَى تَصَدِيقٍ...

ج ۱: ۲۵۴ ت

ج ۱: ۶۱۴

هنگامی که حضرت عیسیٰ علی نبینا و آله و علیه السلام با حواریون از سرزمین کربلا... ج ۱: ۲۵۴ ت  
يَا مُحْيِيَ النَّفْسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ يَا مُشْبِيَّ الْعِظَامِ الدَّارِسَاتِ...

ج ۱: ۴۱۵ ت

يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ.

ج ۱: ۵۱۴ ت

يَخْرُجُ ابْنُ عَاكِلَةَ الْأَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ...

ج ۱: ۵۹۳

يُذَكَّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ...

### أحاديث حضرت فاطمة زهراء سلام الله عليها

ج ۳: ۲۶۷ ت

يَا إِلَهِي عَجَّلْ وَفَاتِي سَرِيعًا.

### أحاديث حضرت إمام حسن مجتبي عليه السلام

ج ۳: ۱۰۵

ابنِ آدَمَ، إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمَّكَ...

### أحاديث حضرت سيّد الشهداء عليه السلام

ج ۲: ۴۸۲ ت

اتنوني بِتُوبٍ... لَا أُجْرَدُ فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ...

ج ۲: ۴۸۲ ت

ابغوا لِي تَوْبًا لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي...

ج ۱: ۴۸۵

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي. (دعای عرفه)

ج ۲: ۴۵۶

اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا...

جلد و صفحہ

- أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لِأَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي...  
 ج ٢: ٤٥٤  
 واعلموا أن الدنيا خلوها و مرها حلم و الانتباه في الآخرة...  
 ج ١: ٣١٠  
 و لما بقى الحسين... قال: ذلك ثوب مدلة و لا ينبغي لى أن ألبسه.  
 ج ٢: ٤٨١ ت

### أحاديث حضرت إمام زين العابدين عليه السلام

- اللَّهُمَّ ارزُقني حُبَّكَ، و حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ... (مناجات المحبين)  
 ج ١: ٤٥١  
 إلهي فأجعلنا من الذين ترسخت... فهُم إلى أوكار الأفكار... (مناجات العارفين) ج ١: ٤٦، ٣٣٨؛ ج ٢: ٦٤  
 إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ و مَغَارِبِهَا بَحْرُهَا و بَرِّهَا...  
 ج ١: ٣١١  
 أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ مَنْ عِنْدَهُ مِنَ الصَّبِيانِ بِأَنْ يُصَلُّوا...  
 ج ٢: ٣٢٢  
 بِكَ عَرَفْتُكَ و أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ و دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ... (دعوى أبو حمزه)  
 ج ١: ٤٠٠  
 دَخَلْتُ أَنَا و أَبِي و جَدِّي و عَمِّي حَمَامًا بِالْمَدِينَةِ... قَالَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْأُزْرِ؟ فَإِنْ...  
 ج ٣: ٢٦٢ ت  
 لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ... لَبَسَنَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادِ... و كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ...  
 ج ٢: ٤٧٥  
 لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانٍ مِنَ الْأَجْرِ...  
 ج ١: ٥٠٦ ت  
 لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ و الْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا.  
 ج ١: ٣٩٦ ت  
 لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ...  
 ج ٢: ١١٨  
 لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ...  
 ج ٣: ١٢١  
 و إِنَّ لِلْعَبَاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنزِلَةً...  
 ج ٢: ٤٥٧ ت  
 و أَلْحَقْنَا بِمِثَالِكِ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ... (مناجات المريدين)  
 ج ١: ٢٩٥  
 و لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِكَ. (مناجات العارفين)  
 ج ١: ٣٩٥  
 يَا عَمَّتَاهُ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ و فَهِيَّةٌ غَيْرُ مُفَهِّمَةٍ.  
 ج ٢: ٦١٨

### أحاديث حضرت إمام باقر عليه السلام

- إِذَا أَدْنَتْ فَأَفْصَحَ بِالْأَلْفِ و الْهَاءِ و صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ...  
 ج ٢: ٣١٤  
 إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ...  
 ج ٢: ٧٤  
 إِذَا حَضَرَتْ فِي جِنَازَةٍ فَكُنْ كَأَنَّكَ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا...  
 ج ٣: ٢٧٧  
 إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ نَادَى: أَلَا إِنَّ أَوْلَ حِبَائِكَ...  
 ج ٣: ٢٧٤ ت

جلد و صفحه	
ج ۲: ۳۲۴	إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي...
ج ۳: ۲۳۲	إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَيَّ...
ج ۲: ۳۱۷	اعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ الْوَقْتِ أَبَدًا أَفْضَلُ فَتَعَجَّلِ الْخَيْرَ أَبَدًا...
ج ۲: ۳۰۱	أَفْضَ عَلَيَّ رَأْسِكَ ثَلَاثَ أَكْفٍ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ يَسَارِكَ...
ج ۱: ۷۱۳	التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.
ج ۲: ۷۳	المُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالمَحْبُوبُ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ...
ج ۱: ۳۸۹	إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ...
ج ۳: ۹۱	إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْفَعُ لِحَارِهِ وَمالَهُ حَسَنَةٌ.
ج ۱: ۶۲۶	إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَاحِشِينَ فِي اللَّهِ لَيَكُونُ أَحَدُهُمَا فِي الْجَنَّةِ...
ج ۳: ۲۹۰	أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ بِشَمَانِمَاةٍ دِرْهَمٍ لِمَا تَمِيهِ...
ج ۱: ۳۱۱	أَنْزَلَ نَفْسَكَ مِنَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَنَزِلٍ نَزَلَتْهُ سَاعَةٌ ثُمَّ...
ج ۱: ۶۶۲	جَابِرُ بْنُ يَزِيدٍ... جُعِلَتْ فِدَاكَ رَبُّمَا حَزْنَتْ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ... فَقَالَ: نَعَمْ...
ج ۱: ۴۸۰	حضرت امام باقر درباره معنای روایت... فرمود: هِيَ صُورَةٌ مُحَدَّثَةٌ...
ج ۱: ۶۷۱	در تفسیر آیه کریمه: تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ... لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَكُونُوا يَنَامُونَ...
ج ۱: ۱۹۱	زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ.
ج ۳: ۳۱۳	سخن پادشاه روم بر تو گران نیاید، هیچ جای نگرانی نیست...
ج ۱: ۶۹۱؛ ج ۳: ۱۲۱	عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ.
ج ۲: ۳۷۶	عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّبِيِّ مَتَى يَصُومُ؟ قَالَ: إِذَا أَطَاقَهُ.
ج ۱: ۲۹۲	قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ... فَقَالَ: الْأَرْزَاقُ مَوْظُوفَةٌ مَقْسُومَةٌ...
ج ۳: ۲۷۴	كَانَ فِيمَا نَاجَى بِهِ مُوسَى رَبَّهُ أَنْ قَالَ...
ج ۳: ۲۷۹	لَا صَلَوةَ عَلَيَّ جَنَازَةً مَعَهَا امْرَأَةٌ.
ج ۱: ۳۲۷	لَآنَ أَحْبَبَّ حَبَّةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً...
ج ۲: ۱۱۱	لَمَجْلِسٍ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَتَقُّ بِهِ أَوْتَقُّ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ.
ج ۳: ۴۵۳	لَيْسَ أَحَدٌ أَرْفَقَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَمِنْ رَفِيقِهِ...
ج ۳: ۲۸۱	لَيْسَ عَلَيَّ النَّسَاءُ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ...
ج ۲: ۴۹۴	مَنْ اتَّخَذَ تَوْبًا فَلَيْسَتْ تَنْظِفُهُ.



جلد و صفحه

- ج ٣: ٢٧٤ ت من تبع جنازة مسلم أعطى يوم القيمة أربع...  
 ج ١: ٤٨٩ من سره أن لا يكون بينه وبين الله حجاب...  
 ج ١: ٧١١ والله لتميزن والله لتمحصن والله لتغربلن كما يغربل...  
 ج ١: ٩٠ وحق سائسك بالعلم التعظيم له والتوقير لمجلسه...  
 ج ٢: ٦٥٣ ولا شفيع للمرأة أنجح عند ربها من رضا زوجها...  
 ج ٢: ٦٣، ٢٨٥ ولكن الرجل كل الرجل نعم الرجل هو الذي...  
 ج ١: ٦٤٩؛ ج ٢: ٥٧٩ هل الدين إلا الحب والبغض.  
 ج ١: ٣٧٦ يا جابر: والله إني لمحزون، وإني لمشغول القلب!...  
 ج ٢: ٣٦٠ يا علقمة! إن استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة...  
 ج ٢: ٥٩١ يترك الغلام حتى ييم له سبع سنين...

### أحاديث حضرت إمام صادق عليه السلام

- ج ١: ٥٢٢ ابوبصير مى گوید... فرمودند: یا ابابصیر! أنت ممن يريد الدنيا...  
 ج ١: ١٠٦ احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون إليها.  
 ج ٢: ٦٠٣ إذا أتى عليها ست سنين فلا تضعها على حركك.  
 ج ٣: ١٣٤ إذا أذنب الرجل خرج في قلبه نكتة...  
 ج ٢: ٣١١ إذا أذنت وأقمت صلى خلفك صفان من الملائكة...  
 ج ٢: ٥١٨ إذا أكلتم فاخلعوا نعالكم...  
 ج ١: ٥٣٣ إذا أدرك ذلك فقد أدرك الكل...  
 ج ٢: ٦٠٤ إذا بلغت الجارية الحرة ست سنين فلا ينبغي لك أن تقبلها.  
 ج ٢: ٦٣٣ إذا تزوج الرجل المرأة لجمالها أو مالها وكل إلى ذلك...  
 ج ٢: ٥٢١ إذا دخل عليك أخوك فأعرض عليه الطعام...  
 ج ٢: ٦٥٣ إذا صلت المرأة خمسا وصامت شهرا وأطاعت زوجها...  
 ج ٢: ٥٢٤ إذا غسلت يدك للطعام فلا تمسح يدك بالمنديل...  
 ج ٢: ٣١٣ إذا قال أحدكم لا إله إلا الله محمد رسول الله...  
 ج ٣: ٤٥٨ إذا كان يوم النيروز فاغتسل والبس أنظف ثيابك...

جلد و صفحه	
ج ۱: ۵۱۹	اعرفِ العَلامَةَ فَإِذَا عَرَفْتَ...
ج ۱: ۵۱۸	اعرفِ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ...
ج ۲: ۳۳۷	اعْلَمْ أَنَّ الصَّلَاةَ حُجْرَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ...
ج ۲: ۵۲۵	اغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ تَحْسُنُ أَخْلَاقَكُمْ.
ج ۱: ۱۰۴	اَكْتُبْ وَ بُتَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ، فَإِنْ مِتَّ فَأُورِثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ...
ج ۲: ۵۳۳	أَكَلْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ... فَقَالَ : مَا صَنَعْتُمْ شَيْئًا؟!... إِنَّ أَشَدَّكُمْ حُبًّا لَنَا...
ج ۱: ۵۱۶	اگر کسی، مرگ عبدالله را برای من ضمانت کند...
ج ۲: ۳۱۲	الْأَذَانُ تَرْتِيلٌ وَ الْإِقَامَةُ حَدْرٌ.
ج ۲: ۳۱۲	الْأَذَانُ وَ الْإِقَامَةُ مَجْزُومَانِ.
ج ۳: ۲۹۰	الْأَكْلُ عِنْدَ أَهْلِ الْمُصِيبَةِ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ...
ج ۲: ۴۹۵	الْبَسُوا ثِيَابَ الْقَطَنِ؛ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ لِبَاسُنَا.
ج ۲: ۳۱۲	التَّكْبِيرُ جَزْمٌ فِي الْأَذَانِ مَعَ الْإِفْصَاحِ بِالْهَاءِ وَ الْأَلْفِ.
ج ۱: ۷۲۱	التَّوَاضُّعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفْسِيٍّ وَ مَرْتَبَةٍ رَفِيعَةٍ.
ج ۱: ۲۴۸	الْحَشِيَّةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ شِعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَ قَلْبُ الْإِيمَانِ...
ج ۲: ۵۱۳	الْخَلُّ يُنِيرُ الْقَلْبَ.
ج ۲: ۲۷۱	الذَّنْبُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ.
ج ۲: ۶۶۶	الرِّضَاعُ وَاحِدٌ وَ عَشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ فَهُوَ جَوْرٌ عَلَى الصَّبِيِّ.
ج ۲: ۴۵۲	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ...
ج ۳: ۵۰۴	الشَّتَاءُ رَيْبِعُ الْمُؤْمِنِ؛ يَطُولُ فِيهِ لَيْلُهُ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى قِيَامِهِ...
ج ۲: ۳۷۷	الصَّبِيُّ يُؤَخَذُ بِالصِّيَامِ إِذَا بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ...
ج ۱: ۶۷۸	الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ...
ج ۱: ۲۲۰	الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ...
ج ۳: ۱۰۶	الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ.
ج ۲: ۶۶۴	الْفَرَضُ فِي الرِّضَاعِ أَحَدٌ وَ عَشْرُونَ شَهْرًا...
ج ۲: ۳۵۳	الْقِرَاءَةُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ...
ج ۲: ۲۲۵	اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرَعِكَ الْحَصِينَةِ...

جلد و صفحه

ج ١: ٢٩٤ت؛ ج ٢: ٥٠٥

ج ١: ٦٦٣

ج ١: ٢٧٥

ج ١: ٦١٨

ج ٢: ٣٩٨

ج ٢: ٥١٩ت

ج ١: ٦٥٠

ج ١: ٣٣٩ت

ج ١: ٧٠٧

ج ١: ٢١٥

ج ١: ١٩٥

ج ٢: ٥٠١ت

ج ١: ٧٠٥

ج ٢: ٣٩٩

ج ٣: ٧٢ت

ج ٣: ٤٥٢

ج ١: ٦٣٩

ج ٢: ٤٩٤

ج ٢: ٣٧٧

ج ١: ٤٥٠ت

ج ١: ٣٢٨ت

ج ٣: ٢٨٠ت

ج ١: ٦٤٥

ج ٢: ٣٩٧ت

ج ٢: ٤٨٣

ج ٣: ٤٦٩ت

المُشْتَأَقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا وَلَا يَلْتَمُدُّ شَرَابًا...

المُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى...

المُؤْمِنُ بَرَكَهٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ.

المُؤْمِنَةُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكَبِيرِ مِنَ الْأَحْمَرِ.

النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ.

الْوَضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ يَبْدَأُ صَاحِبُ الْبَيْتِ...

الْوَلَايَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يُغَيَّرُوا وَلَمْ يُبَدَّلُوا...

إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ.

إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا...

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ...

إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ...

إِنَّ الْعَبْدَ لَفَى فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَنَّتْهُ بِالْبَلَاءِ غَنًّا...

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ عَشْرِينَ وَمِائَةَ رَحْمَةٍ...

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ...

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفِيقَ...

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى... إِنْ أَحْبَبْتَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَلْقَانِي غَدًا...

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَالتَّجَمُّلَ، وَيَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ...

إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنَى سَبْعِ سِنِينَ...

إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرثُوا...

إِنَّ رَجُلًا اسْتَشَارَنِي... فَقَالَ : مَا أَخْلَقَكَ أَنْ تَمْرُضَ سَنَةً...

إِنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ النَّبِيِّ <sup>وَسَلَّمَ</sup> تُوفِّيتُ وَإِنَّ فَاطِمَةَ...

انظُرْ إِلَى كُلِّ مَنْ لَا يَفِيدُكَ مَنَفَعَةً فِي دِينِكَ...

انظُرُوا إِذَا هَبَطَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ وَادَى مَكَّةَ فَالْبَسُوا...

إِنَّ عَلِيًّا كَانَ عِنْدَكُمْ... وَلَكِنْ لَا تَقْدِرُونَ أَنْ تَلْبَسُوهَا...

إِنَّكُمْ تَنْظُرُونَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا كَثِيرَةٌ...

جلد و صفحه	
ج ۱: ۳۹۰ ت	إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا مِنْ رَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ...
ج ۱: ۱۳۷	إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ.
ج ۲: ۳۷۷	أَنَّهُ سَأَلَ الصَّادِقَ عَنِ الصَّبِيِّ مَتَى يَصُومُ...
ج ۲: ۳۳۵ ت	أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يُسَجَّدَ عَلَى قِرطاسٍ عَلَيْهِ كِتَابَةٌ.
ج ۳: ۲۵۶	إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنَزِلَكَ دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِكَ وَ مَغْفِرَةِ عِيَالِكَ...
ج ۳: ۴۶۷	إِنَّهُ يَوْمٌ مَنحوسٌ رَدِيءٌ مَذْمومٌ. فَلَا تَطْلُبُوا فِيهِ...
ج ۳: ۴۶۷	إِنَّهُ يَوْمٌ مَنحوسٌ وُلِدَ فِيهِ فِرْعَوْنُ لَعْنَةُ اللَّهِ...
ج ۳: ۴۶۸	إِنَّهُ يَوْمٌ نَحِسٌ رَدِيءٌ مَذْمومٌ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَصَابَ فِيهِ...
ج ۳: ۱۳۳	إِنِّي امْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي.
ج ۲: ۳۵۳ ت	إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَمُوتَ وَ قَدَبَقِيَتْ خَلَّةٌ...
ج ۲: ۴۸۲ ت	أَوْحَى اللَّهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ شَكَتَ إِلَى الْحَيَاءِ...
ج ۳: ۲۷۴ ت	أَوَّلُ مَا يَتَحَفُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أَنْ...
ج ۱: ۲۶۳	ایمان ده درجه دارد و سلمان هم در درجه دهم...
ج ۱: ۲۶۴	ابوبصیر نقل میکند... أشيعتكم معكم؟ قال: نعم إذا هم خافوا الله و راقبوه...
ج ۱: ۵۰۱	أَتَيْتَكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ.
ج ۱: ۷۱۴	أَنْ لَا يُدَبِّرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا. (حديث عنوان بصرى)
ج ۱: ۷۰۲ ت	أَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بِالْخَمْسِ الْأَصَابِعِ وَ يَقُولُ: هَكَذَا...
ج ۱: ۷۰۲ ت	أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَمْسَحَ الرَّجُلُ يَدَهُ بِالْمِنْدِيلِ وَ فِيهَا شَيْءٌ...
ج ۳: ۲۶۲ ت	بَشَسَ الْبَيْتَ الْحَمَامُ يَهْتِكُ السِّتْرَ وَ يُبْدِي الْعَوْرَةَ...
ج ۳: ۸۶ ت	بَقْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْهِنْدَبَاءُ...
ج ۲: ۳۲۹	به حضرت صادق گفتم... فرمود: نه، مگر نماز جمعه...
ج ۲: ۴۵۱	پرسیدم: ما لمن زار الحسين... كان كمن زار الله في عرشه...
ج ۲: ۱۱۷	تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِي بِلَامٍ وَ لَا وَاوٍ...
ج ۲: ۵۲۵	تَعَشِينَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ... لَيْلَةً جَمَاعَةً فِدْعَا بَوْضَوْءٍ. فَقَالَ: تَعَالَ حَتَّى نُخَالَفَ...
ج ۲: ۴۹۲	تَقْبِضُ بِيَدِكَ عَلَى الْحَيَةِ وَ تَجُرُّ مَا فَضَّلَ.
ج ۲: ۵۹۲ ت	تَمْرِيْنَهُ لَيْسَتْ.

جلد و صفحه

- ج ١: ٣٤٦ جاليس أهل المدينة، فإني أحب أن يروا في شيعتنا مثلك.
- ج ٢: ٦٢٧ جعلت فداك إنا نسمى بأسمائكم... فقال: إياي والله...
- ج ١: ٢٩٤ حب الله إذا أضاء على سر عبد أخلاه عن كل شاغل...  
حضرت قبل از تجهيز... پرسیدند: آیا اسماعیل زنده است یا مرده؟...  
خداوند حق و عدل را در همه جا آشکار کرده...
- ج ١: ٥٢١ خیر لباسك ما لا يشغلک عن الله عز وجل...
- ج ٢: ٤٩٥ دخلت على أبي عبد الله ... يوم النروز، فقال يا مولى، أتعرف ... يتبارك فيه...  
ج ٣: ٤٧٥، ٤٨٣ دخلت على الصادق... أتعرف هذا اليوم؟ قلت: جعلت فداك...
- ج ٢: ٣٠٤ ذكرت لأبي عبد الله رجلاً... فقال أبو عبد الله: وأى عقل له وهو...  
ج ١: ٣٤٦ رحمه الله! أما والله لقد أوجع قلبي موت أبان!  
ج ٣: ٥٠٨ زفوا عرائسكم ليلاً وأطعموا ضحى.
- ج ٢: ٤٠٠ سأل أبان... أكان لرسول الله... فقال: كان رسول الله... يطوف بالليل والنهار...  
ج ٣: ٤٤٥ سألت أبا عبد الله عن الرجل تكون له الضيعة الكبيرة...  
ج ٣: ٢٦٢ سألت أبا عبد الله... قال: كان أبي يكره ذلك...  
ج ٢: ٣٨٦ سألت أبا عبد الله... قال: ما أحب ذلك وما أرى به...  
ج ٣: ٤٤٨ سألت أبا عبد الله... قال نعم أعظمها حرمة...  
ج ٣: ٢٨٣ سأل عيسى... فلما حصر أن يخرج بها أمر رسول الله وسلك فاطمة...  
ج ٣: ٣٤٣ سأله بعض... فقال أبو عبد الله أما الصبيد فإنه مبتغى...  
ج ٣: ٨٦ سمعت أبا عبد الله يقول: ليس على وجه الأرض بقلة...  
ج ١: ٢٦٥ شيعتنا أقرب الخلق من عرش الله يوم القيمة بعدنا.  
ج ٢: ٤٦٠ شيعتنا معنا في درجتنا.
- ج ٢: ٣٧٢ صبيحة يوم ليلة القدر مثل ليلة القدر فاعمل واجتهد.
- ج ١: ٥١٣ صدأ أول، فرياد جبرئيل است كه بشارت ظهور...  
ج ٣: ١٩٨ صم للرؤية و أفطر للرؤية.
- ج ١: ١٣٠ طلب العلم فريضة على كل مسلم...  
ج ١: ٤٦٤ عجب لمن اغتم كيف لا يفزع...

جلد و صفحه

- عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ كِتَابًا... فَأَنَّهُ قَالَ: لَا يُعْجِبُنِي أَنْ يُكْتَبَ الْقُرْءَانُ...  
ج ٢: ٣٥١
- عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا احْتَلَمَ الصِّيَامُ وَعَلَى الْجَارِيَةِ إِذَا حَاضَتِ الصِّيَامُ.  
ج ٢: ٣٧٦
- عَلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِكَ زَكَاةٌ وَاجِبَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى...  
ج ١: ٩٥
- عَلَيْكُمْ بِالذَّعَةِ وَالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ وَعَلَيْكُمْ بِالْحَيَاءِ...  
ج ١: ١٩٤
- فَإِذَا زُرْتَ جَانِبَ النَّجْفِ فَزُرْ عِظَامَ آدَمَ وَبَدَنَ نُوحٍ...  
ج ٢: ٤٥١
- فَعَاشِرِ الْخَلْقَ لِلَّهِ وَلَا تَعَاشِرْهُمْ لِنَصِيحِكَ...  
ج ٣: ٥٢
- فَكُنْ يَا حَمَادًا! طَالِبًا لِلْعِلْمِ فِي آئِنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...  
ج ١: ١١٩
- فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ... الْمَعْرُوفُ أَنْ لَا يَشْقَعَنَّ جَبِيًّا.  
ج ٢: ٤٧٥
- قَالَ حَزَقِيلُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي قَدَّرْتَهُمْ قُدَّرْتَكَ فِي أَرْزَانِهِمْ...  
ج ٣: ٤٨٤
- قَالَ الْمَفْضَلُ: قُلْتُ يَا سَيِّدِي... قَالَ دَارَ مَلِكِهِ كُوفَةَ...  
ج ٢: ٥٦١
- قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عِلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ...  
ج ١: ٥١٣
- قَدْ غَنَى عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ وَالْدُنْيَا فَلَا مَوْنَسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ...  
ج ١: ٤٣
- قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ حَاجَةٍ...  
ج ٢: ٣١٨
- قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ... فَقَالَ أَرْبَعَةٌ أَعْيَادٍ. قَالَ: قُلْتُ: قَدَّعَرَفْتُ الْعِيدَيْنِ...  
ج ٣: ٤٤٨
- قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ... فَقَالَ: كَذَبُوا هَذَا الْيَوْمَ...  
ج ٣: ٣٩٤
- قُلْتُ لَهُ أَصَلَّى فِي الْقَلَنْسُوءِ السُّودَاءِ؟...  
ج ٢: ٤٩٠
- قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرَدِي... (حَدِيثٌ عَنْ بَصْرِي)  
ج ٢: ٥٤٣
- قَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يُسَلْبُونَهُ.  
ج ١: ٦٥٨
- كَانَ أَبِي كَثِيرَ الذِّكْرِ...  
ج ١: ٤٥٧
- كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّي أَحِبُّ لَكَ أَنْ تَتَّخِذَ فِي دَارِكَ...  
ج ٣: ٣٣٣
- كَفَّارَاتُ الْمَجَالِسِ أَنْ تَقُولَ عِنْدَ قِيَامِكَ مِنْهَا...  
ج ٢: ٥٣٧
- كَأَنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ لَا تَكْمِلُونَ إِيْمَانَكُمْ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا...  
ج ١: ٢٤٠
- كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ.  
ج ١: ٦٩٢
- كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ.  
ج ١: ٦٩٢
- كُلُّ يَوْمًا بِلَحْمٍ وَ يَوْمًا بِلَبَنٍ وَ يَوْمًا بِشَيْءٍ آخَرَ.  
ج ١: ٦٨٨
- كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ... قَالَ: فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِي نِسَائِهَا...  
ج ٣: ٢٨٤

جلد و صفحه

- كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ: إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ الْحَسَنِ... فَقَالَ لَهُ : اجْلِسِ ...  
 كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ...  
 لَا تَدْخُلُ الْمَلَكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طُبُورٌ أَوْ نَرْدٌ...  
 لَا تَدْعُ إِيَّانَ الْمَشَاهِدِ كُلِّهَا...  
 لَا تَدْعُ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا، فَإِنَّ هَوَاهَا رَدَاهَا...  
 لَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ فَيُعَلِّمَكَ مِنْ فُجُورِهِ.  
 لَا تَصَلِّ فِي بَيْتٍ فِيهِ خَمْرٌ وَ لَا مُسْكِرٌ، لِأَنَّ الْمَلَكَةَ لَا تَدْخُلُهُ.  
 لَا تَعْتَمِدُوا! فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا رَسَخَ فِي الْإِيمَانِ رُفِعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا.  
 لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ.  
 لَا يَقْدِرُ الْخَلَائِقُ عَلَى كُنْهٍ صِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ...  
 لَا يَكُونُ فِيهَا إِمَامٌ هُدًى وَ لَا عَلَمٌ يُرَى.  
 لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ...  
 لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ...  
 لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ خَرَجَ...  
 لَوَدِدْتُ أَنْ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُوسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَنْفَقَهُوا.  
 لِيَحْذَرُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُعَوِّقَ أَخَاهُ عَنِ الْحَجِّ...  
 لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ وَ يُتْرَكُ وَحْدَهُ إِلَّا...  
 لَيْسَ يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ الشَّابَّةِ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى...  
 لِيُعِدَّنَ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا...  
 لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يَوْمُهَا مِثْلُ لَيْلَتِهَا.  
 مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ...  
 مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا وَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ...  
 مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى...  
 مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ...  
 مَنْ دَخَلَهُ الْمُعْجَبُ هَلَكَ.  
 مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلِيهِ جَبْرُهُ.

ج ٣: ٤٥٤

جلد و صفحه

- مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا...  
ج ١: ٥١٨ ت
- نَجْوَى الْعَارِفِينَ تَدْوُرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ...  
ج ١: ٤٤٥
- نَظَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَجُلٍ... فَقَالَ... اشْتَرَيْتَهُ لِعِيَالِكَ وَ حَمَلْتَهُ إِلَيْهِمْ...  
ج ٢: ٥٦٤
- نَوْمُ الْغَدَاةِ شَوْمٌ يَحْرِمُ الرَّزْقَ وَ يُصَفِّرُ اللَّوْنَ.  
ج ٣: ١٦٩ ت
- نَوْمَةُ الْغَدَاةِ مَشْوَمَةٌ تَطْرُدُ الرَّزْقَ...  
ج ٣: ١٦٩ ت
- و الْعَالِمُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ عَنْهُ أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ...  
ج ١: ١٦٧
- و الْمُتَعَلِّمُ يَحْتَاجُ إِلَى رَغْبَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ فِرَاقٍ وَ نَسْكِ...  
ج ١: ١١٩
- و اَهْرَبَ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ.  
ج ١: ١٨٥
- و جُمْلَةٌ اشْتِغَالُهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاها عَنْهُ. (حديث عنوان بصرى)  
ج ٣: ١٣٣
- وَ حُذِّبَ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا. (حديث عنوان بصرى) ج ١: ٦٩١، ج ٢: ٣٠٦، ج ٣: ٣٨٩، ٥٤٣  
ج ١: ٦٣
- وَ صَاحِبُ الْفِقْهِ وَ الْعَقْلِ ذُو كِتَابَةٍ وَ حَزَنٍ وَ سَهَرٍ...  
ج ٢: ٣٢٥ ت
- وَ لَوْ سَقَطَ الْقُرْصُ وَ وَجِبَ الْإِفْطَارُ أَنْ تَقُومَ...  
ج ١: ٦٦٦
- وَ لَا حِجَابَ أَظْلَمَ وَ أَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ اللَّهِ...  
ج ٣: ٣٠٢
- وَ لَرَبِّمَا تَرَكَ فِي افْتِتَاحِ أَمْرِ بَعْضِ شِيعَتِنَا...  
ج ٣: ٤٥٨، ٤٧٥
- وَ مَا مِنْ يَوْمٍ نِيْرُوزٍ إِلَّا وَ نَحْنُ نَتَوَقَّعُ فِيهِ الْفَرَجَ لِأَنَّهُ مِنْ أَيَّامِنَا...  
ج ١: ٦٥١
- وَ مَنْ... عَادَى لَنَا وَ لِيًّا فَقَدْ كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ...  
ج ١: ٦٤٩
- وَ هَلْ الْإِيْمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ.  
ج ٢: ٥٢٧
- هَلْكَ بِالْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَسْتَقِلَّ مَا عِنْدَهُ لِلضَّيْفِ.  
ج ١: ٥١٧
- هُوَ الْمُفْرَجُ لِلْكَرْبِ عَنِ شِيعَتِهِ...  
ج ٢: ٤٥٥
- يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ... يَا أَبَى أَنْتُمْ وَ أُمِّي...  
ج ٢: ٣٠٤ ت
- يَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ.  
ج ٢: ٤٠٠ ت
- يُسْتَحَبُّ أَنْ تَطُوفَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ أُسْبُوعًا...  
ج ٢: ٥١٩ ت
- يَغْسِلُ أَوْلَا رَبِّ الْبَيْتِ يَدَهُ ثُمَّ يَبْدَأُ بِمَنْ عَلَى يَمِينِهِ...  
ج ٣: ٢٩٠
- يَنْبَغِي لِجِيرَانِ صَاحِبِ الْمُصِيبَةِ أَنْ يُطْعَمُوا...  
ج ٢: ٣٢٨
- يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى بِاللَّيْلِ أَنْ يُسْمِعَ أَهْلَهُ...  
ج ٢: ٣٧١
- يَوْمُهَا أَزْهَرُ وَ لَيْلَتُهَا غَرَّاءُ.



جلد و صفحه

### أحاديث حضرت إمام موسى بن جعفر عليهما السلام

- ج ١: ٦٩٣ از امام كاظم از تريباق... فرمودند: لا تُقَدِّرُهُ عَلَيْنَا.
- ج ١: ٦٨٩ الْجَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ.
- ج ٢: ٢٩٦ الْغُسْلُ بِصَاعٍ مِنْ مَاءٍ وَالْوُضُوءُ بِمُدٍّ مِنْ مَاءٍ...  
ج ٣: ١٣٤ إِنَّ صِغَارَ الذُّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَائِدِ إبْلِيسَ...
- ج ١: ٦١٥ پس از رحلت إمام صادق ... چرا نااميد گشته‌اي...  
ج ٢: ٥٢٠ حَجَجْتُ وَ مَعِيَ جَمَاعَةٌ... فَاسْتَقْبَلَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى... فَبَدَأَ بِغَسْلِ يَدَيْهِ...  
ج ٣: ٤٣٥، ٤٥٥ حُكِيَ أَنَّ الْمَنْصُورَ... إِنِّي قَدِ فْتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي...  
ج ٢: ٥٢٤ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ إِذَا تَوَضَّأَ قَبْلَ الطَّعَامِ...  
ج ٣: ٢٦٢ سَأَلْتُهُ... قَالَ ادْخُلْهُ بِمِثْرٍ وَ غُضَّ بَصْرَكَ.
- ج ١: ٦٥٦ شنيدم كه حضرت ابوالحسن ... يا با ما مجالست كن و او را...  
ج ٢: ٣٠٤ لا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ وَ لَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.  
ج ٣: ٩٧ لا يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُوَ بَيْتَ أَحَدِكُمْ مِنْ ثَلَاثَةٍ...  
ج ١: ٤٣٨ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ...
- ج ٢: ٢٦٨ محمّد رافعي كه گويد: پسر عموي داشتم... حضرت امام كاظم به مسجد...  
ج ٢: ٣٩٨ هارون الرشيد حجّ بجا آورد... جواب داد: إِنَّ اللَّهَ سَاوَى بَيْنَ النَّاسِ...  
ج ١: ٦٥٦ يا سليمان ولدك رسول الله وَ سَلِّ؟ قال: نعم...  
ج ٣: ٢٦٧ يا سَيِّدِي! نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ...  
ج ٢: ٥٩٣ يُسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغَلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ.

### أحاديث حضرت إمام رضا عليه السلام

- ج ٢: ٦٢٤ اجْتَهِدُوا أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ...  
ج ٢: ٣١١ أذُنٌ فِي بَيْتِكَ فَإِنَّهُ يَطْرُدُ الشَّيْطَانَ...  
ج ٣: ٢٨٧ به زكريا بن آدم فرمود: اگر تو از شهر قم بيرون بروی...  
ج ٢: ٣٥٩ اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنَّا وَلِيَّكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ.  
ج ١: ٥٠٦ النَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَةِ النَّبِيِّ وَ سَلِّ عِبَادَةً...

## جلد و صفحه

- الیاسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عَزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ...  
ج ۲: ۵۹۸
- إِنَّ وُلْدَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ إِذَا عَرَفَهُمُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ...  
ج ۲: ۴۲۷ ت
- أَنَّهُ كَانَ إِذَا رَجَعَ... قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي...  
ج ۳: ۲۶۷ ت
- ای زید! چه چیز تو را فریب داد؟... أنت أخي ما أطعت الله عزوجل.  
ج ۱: ۶۵۳
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَذْكَرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.  
ج ۳: ۳۰۷ ت
- پرسید: ألا تخبرني عن الخالق... فرمودند: لم يتغير عزوجل بخلق الخلق...  
ج ۱: ۳۹۰ ت
- حضرت فرمود: با خود عهد کردم که هیچ سقفی بر من و او سایه نیفکند...  
ج ۱: ۶۵۷
- خَلَقَهُ تَعَالَى الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ.  
ج ۱: ۴۳۸
- زید بن موسی به مجلس مأمون... أنت أخي... فإذا عصيت الله فلا إخاء بيني و بينك.  
ج ۱: ۶۵۵
- سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ... قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ الْكِرَامَةُ؟...  
ج ۲: ۴۶۹ ت
- شكا إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام... فأمره أن يرفع صوته بالأذان...  
ج ۲: ۳۱۱ ت
- عمران پرسید: أخبرني... فرمودند: سألت فأفهمهم، أما الواحد فلم يزل واحدا...  
ج ۱: ۳۹۰ ت
- فَاتْلَهُمْ اللَّهُ لَقَدْ حَذَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ...  
ج ۱: ۴۸۱ ت
- لَا يَعْباُ بِأهلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ.  
ج ۲: ۳۰۴ ت
- مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنًا وَ بَكَى لِمَا ارْتَكَبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا...  
ج ۱: ۱۹۹
- يَا زَيْدُ، اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّا بَلَّغْنَا مَا بَلَّغْنَا بِالتَّقْوَى...  
ج ۱: ۶۵۵، ۵۰۷ ت
- يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: نِعَمَ الرَّجُلِ كُنْتَ...  
ج ۱: ۹۵
- بِسْمِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءِآلِهِ، وَ أَوْضُ أَمْرِي...  
ج ۲: ۲۲۴ ت

## أحاديث حضرت إمام محمد الجواد عليه السلام

- مَنْ أَصغَى إِلَى ناطِقٍ فَقَدَعَبَدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُودَى عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ...  
ج ۳: ۱۲۰
- بِسْمِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءِآلِهِ، وَ أَوْضُ أَمْرِي...  
ج ۲: ۲۲۴ ت

## أحاديث حضرت إمام علي النقي عليه السلام

- الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ... (زيارت جامعه كبرى)  
ج ۱: ۴۹۹
- السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ. (زيارت جامعه كبرى)  
ج ۲: ۴۵۲

جلد و صفحه

- ج ٢: ٢٩٧ الصاعُ بِسِنَّةِ أَرْطَالٍ بِالْمَدَنِيِّ وَ تِسْعَةَ أَرْطَالٍ بِالْعِرَاقِيِّ...  
 ج ١: ٣٣١ بِأَبِي أَنْتَمِ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي... (زيارة جامعة كبيره)  
 ج ٣: ٣٠٧ داوود صرمی که در محضر... بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اذْکُرُهُ... اِنْ تَارَكَ التَّقِيَّةَ...  
 ج ١: ٣٩٦ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحُدُّ وَ لَا يَوْصَفُ...  
 ج ٢: ٤٥٧ يَا بُنَيَّ! اَحْدِثْ لِيْ شُكْرًا فَقَدْ اَحْدَثَ فَيْكَ اَمْرًا.  
 ج ١: ٢١٩ يَا فَتْحُ! كَمَا لَا يَوْصَفُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ الرَّسُوْلُ وَالْخَلِيْلُ...

### أحاديث حضرت إمام حسن عسكري عليه السلام

- ج ٢: ٥٢١ أَعْرَفُ النَّاسِ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ وَ أَشَدُّهُمْ قَضَاءً لَهَا...  
 ج ١: ٥٨٦ اِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ... كَانَ يَقُمُّ يَشْرِبُ الْخَمْرَ عَلَانِيَةً...  
 ج ١: ٦٦٥ اِنْ الْوُصُولَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، سَفَرٌ لَا يَدْرُكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ.  
 ج ٢: ٢٩٧ تَدْفَعُهُ وَزَنَا سِنَّةَ أَرْطَالٍ بِرِطْلِ الْمَدِينَةِ، وَ الرِّطْلُ...  
 ج ١: ٧٢٥ وَ مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ الصَّادِقِينَ...

### أحاديث حضرت إمام زمان عليه السلام

- ج ١: ٥٠٩، ٥١٠ فَإِنَّهُ إِلَى اللّٰهِ وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ.  
 ج ١: ٥٠١ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ... (دعای فرج)

### سائر أحاديث\*

- ج ١: ٧٢٠ الْعَافِيَةُ الْمُلْكُ الْخَفِيُّ.  
 ج ٣: ٢٧٧ اتَّبِعُوا الْجِنَازَةَ وَ لَا تَتَّبِعْكُمُ فَإِنَّهُ مِنْ عَمَلِ الْمَجُوسِ.  
 ج ٢: ٤٢٨ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُلْتَ حَقًّا وَ نَطَقْتَ حَقًّا وَ صِدَقًا... أَنْتَ بَابُ اللّٰهِ الْمُؤْتَى مِنْهُ...  
 ج ٣: ٤٤٨ الْأَعْيَادُ أَرْبَعَةٌ: الْفِطْرُ وَ الْأَضْحَى وَ الْغَدِيرُ وَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ.  
 ج ٢: ٢٢٠، ٢٢٨ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا... (دعای افتتاح)  
 ج ٢: ٤٥٦ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّادِقُ الطَّيِّبُ الزَّكِيُّ...

\*. در این قسمت روایاتی که مروی عنه آنها ذکر نشده، آمده است.

## جلد و صفحه

- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ بَابُ اللَّهِ الْمُؤْتَى....  
ج ۱: ۵۲۲
- اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةٍ...  
ج ۳: ۴۹۷
- اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَلَكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ.  
ج ۳: ۳۰۰
- اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فِي قَضَائِكَ وَقَدْرِكَ أَنْ تُفَرِّجَ عَنَّا وَلِيِّكَ...  
ج ۱: ۵۱۶ ت
- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَمِينِكَ...  
ج ۱: ۷۵۳
- إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا...  
ج ۱: ۲۳۴
- إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوَصِّفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ...  
ج ۱: ۳۹۶ ت
- إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ.  
ج ۲: ۳۳۸
- أَنْ أَكَيْسَ الصَّبِيانِ أَشَدُّ بَعْضًا لِلْكِتَابِ.  
ج ۲: ۵۹۴ ت
- أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: لَأَنْظُرَنَّ كَيْفَ يُصَلِّي النَّبِيُّ...  
ج ۱: ۶۷۶
- أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَأَخْرُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ.  
ج ۱: ۲۶۶
- حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعْصَى فِي دَارٍ إِلَّا...  
ج ۳: ۲۵۹
- خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ الَّتِي صَوَّرَهَا فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ.  
ج ۱: ۴۸۱ ت
- در ليلة جمعه بیست و سوم ماه رمضان، ناگهان فریاد جبرئیل در آسمان...  
ج ۱: ۵۱۳
- روزی سلمان محمدی رضوان الله علیه برای دیدار ابی الدرداء به منزل او آمد.  
ج ۱: ۵۳
- سَأَلْتُهُ عَنِ النَّوْمِ بَعْدَ الْغَدَاةِ فَقَالَ: إِنَّ الرُّزْقَ يُبَسِّطُ...  
ج ۳: ۱۶۹ ت
- صَبَّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ أَكْفُفٍ ثُمَّ صَبَّ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ مَرَّتَيْنِ...  
ج ۲: ۳۰۱ ت
- قِيمَةُ الْمَرْءِ هِمَّتُهُ.  
ج ۱: ۶۰۰
- كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَالآنَ كَمَا كَانَ.  
ج ۱: ۳۸۹، ۳۹۸، ۳۹۹
- لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ...  
ج ۲: ۳۰۳ ت، ۳۰۵
- مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ.  
ج ۱: ۷۲۱
- مُسْتَحَبٌّ اسْتِ إِخْوَانِ دِينِي دَسْتَهَايْشَانِ رَا دَرِ يَكِ ظَرْفِ بَشُوِينِد...  
ج ۲: ۵۲۴
- مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى.  
ج ۲: ۵۰۱
- مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى شَيْءٍ فَأَتَى بِهِ التِمَاسَ ذَلِكَ...  
ج ۳: ۴۰۳ ت، ۴۸۱ ت، ۴۸۲ ت
- مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بِرَبْطِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ...  
ج ۳: ۱۱۶
- هیچ مصیبت زمینی ای نیست مگر اینکه کلیدش در آسمان است.  
ج ۱: ۷۸

### ٣. فهرست أشعار

#### أشعار عربي

#### أ، ب

تعداد ابیات جلد و صفحہ

ج ١: ٧٤٦	١١	سَحْرًا فَأَحْيَا مَيِّتَ الْأَحْيَاءِ	أَرْجُ النَّسِيمِ سَرَى مِنَ الزُّورَاءِ
ج ٢: ١٨٣	٤	_____	_____
ج ١: ٦٠	١	أَنْتَ شَمْسُ الصُّحَى وَغَيْرِكَ فَيء	لَيْسَ فِي الْكَائِنَاتِ غَيْرِكَ شَيْء
ج ١: ٣٦٢	١	وَلَا كُلُّ مَنْ زَارَ الْجَمَى سَمِعَ النَّدَا	وَلَا كُلُّ غَادٍ نَحْوَ قَصْدٍ يَنَالُهُ
ج ١: ٢٧٦	١	لَا افْتِخَارَ بِالْعُلُومِ وَالْغِنَى	يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اهْدِنَا
ج ٣: ٤٢٤	٥	بِ مُجَدَّدِ الْمُلْكِ الْخَرَابِ	يَا مُحِييَ الشَّرَفِ اللَّبَا
ج ١: ٣٢٠	١	سوى فرقة الأحباب هيئة الخطب	وجدت مصيبت الزمان جميعها
ج ١: ٢٨٤	١	وذكرتك في قلبي فأين تغيب	خيالك في عيني واسمك في فمي

#### ت

ج ١: ٢٧٢	٩	فيا حَبذا ذاك الشذا حين هبت	نعم، بالصبا قلبي صبا لأحبتى
ج ١: ٢٢٧	١٠	عليك ولكن عنك غير حميدة	و عفتي اضطباري في هواك حميدة
ج ٢: ١٩٠	٥	جمال محيها بعين قريرة	وعندي عيدي كل يوم أرى به
ج ٢: ٢٠١	١٤	فشاهدته في كل معنى و صورة	تجلى لى المحبوب في كل وجهة
ج ١: ١٤٢	٢	بحيث استقلت عقله و استقرت	ولا تك ممن طيشته دروسه
ج ١: ٢٢٤	١	عوادي دعاو صدقها قصد سمعة	و عاد دواعي القيل و القال، وأنج من
ج ١: ٥٣	١	لدى فدعنى من سراب ببيعة	فمنبع صدا من شراب نقيعه
ج ١: ٣٢٣	٢	زكت و بفضل الفبض عنى زكت	و نفسى بصومي عن سواي تفردا
ج ١: ٤٤٤	٣	وحاشا لمثلي إن لها في حلت	متى حلت عن قولي أنا هي أو أقل
ج ٢: ١٠٩	٤	على حسنها أبصار كل قبيلة	إذا سقرت في يوم عيد تراحمت

تعداد ابیات جلد و صفحہ

ج ٣: ٢٣٤ \_\_\_\_\_  
 فطب بالهوى نفسا فقد سدت أنفـس الـ

ج ١: ١٥٣ عباد من العباد فى كل أمة ٥  
 ج ٢: ١٨٢ و صرّح بإطلاق الجمال و لا تقل بتقييده ميلاً لزخرف زينة ٢  
 ج ٣: ٣١٨\* كـم عائد رجلاً و ليس يعودُهُ إلا ليعلم هل يراه يموت؟ ١

## ح، د

ج ١: ٦٠٨ معشر الناس ما جئنت ولكن أنا سكرانة و قلبى صاح ٥  
 ج ٢: ٢٠٣ فاذكرونا مثل ذكرانا لكم رب ذكرى قررت من نرحا ٢  
 ج ١: ٣٦٢ إذا شام الفتى برق المعالى فأهون فأت طيب الرقاد ١  
 ج ٣: ٥٩٤ أعلمت من حملوا على الأعواد؟ أريت كيف خبا ضياء النادى؟ ٣  
 ج ٢: ٢٨٢ و لكل عصر واحد يسمو به و أنا لباقي العصر ذاك الواحد ١  
 ج ١: ٦١٠ و حقت لانقضت الدهر عهداً و لا كدرت بعد الصفو ودا ٣

## ر

ج ١: ٤٩٦ أمراً على الديار ديار ليلى أقبل ذ الجدار و ذا الجدارا ٢  
 ج ٢: ٤٠٤ أمراً على جدار ديار ليلى أقبل ذ الديار و ذا الجدارا ٢  
 ج ٣: ٤٢٤ يوم نيروزك يوم واحد لا يتأخر فى حزيران يوافى أبداً فى أحد عشر ١  
 ج ١: ٣٤٤ إلا إن ثوباً خيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر ١  
 ج ١: ٣٤٥ تعاليت عن مدح فأبلغ خاطب بمدحك بين الناس أقصر قاصر ٣  
 ج ٢: ١٦٨ و إن قميصاً خيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر ١  
 ج ١: ٤١٥ دواؤك فيك و ما تشعُر دواؤك منك و ما تنظر ١  
 ج ١: ٤٨٤ \_\_\_\_\_ ٣  
 ج ١: ٥٨ لاقى برسم بمداد النور فى صفحات من حدود الحور ١  
 ج ٣: ٤٢٣ إن يوم النيروز قد عاد للعهد الذى كان سنة أردشير ٤

\* حرف «ت» علامت تعليقه میباشد.

تعداد ابیات جلد و صفحہ

## ع ، ف ، ق

٤٢٨: ١ ج	١	وَلِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ	هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ
٢٣٦: ٣ ج	٣	أَمْ ارْتَفَعَتْ عَنْ وَجْهِ لَيْلَى الْبِرَاقِعُ	أَبْرَقُ بَدَا مِنْ جَانِبِ الطُّورِ لَامِعُ
٣٤٨: ١ ج	١١	وَالصَّبْرُ فَاِنْ وَاللِّقَاءُ مُسَوِّفِي	فَالْوَجْدُ بَاقٍ وَالْوِصَالُ مُمَاطِلِي
٦٠: ٣ ج	٣	لَكِنَّهُ مَا كَانَ كَالطَّرَاقِي	وَلَقَدْ أَتَانِي مِنْ مُصَابِكِ طَارِقُ
٣٦٢: ١ ج	١	تَبْكِي الْأَحْبَبَةَ حَسْرَةً وَتَسْوُقًا	قِفْ بِالذِّيَارِ، فَهَذِهِ آثَارُهُمْ

## ك ، ل

٢٣٥: ١ ج	١	وَايْتَمَتِ الْعِيَالُ لَكِي اِرَاكَا	تَرَكْتَ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَا
٣٥٨: ١ ج	١	يَا دَلِيلًا لِمَنْ تَحَيَّرَ فِيكََا	قَدْ تَحَيَّرْتُ فِيكَ خُذْ بِيَدِي
٦١١: ١ ج	٢	لَيْسَ يَخْلُو مِنْ نَوَالِ	إِنَّهَا مِنْنَا بِبَالِ
٧٥: ١ ج	١	وَلَا بُدَّ دُونَ الشَّهِدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ	تُرِيدِينَ لِقِيَانِ الْمَعَالِي رَخِيصَةً
٢٩٧: ١ ج	٤	حَيَوَةٌ لِمَنْ أَهْوَى عَلَيَّ بِهَا الْفَضْلُ	وَلَكِنْ لَدَى الْمَوْتِ فِيهِ صَبَابَةٌ

هُوَ الْحُبُّ فَاسْلَمَ بِالْحَسَا مَا الْهَوَى سَهْلُ

٢٩٥: ١ ج	٢	فَمَا اخْتَارَهُ مُضْنِي بِهِ وَلَهُ عَقْلُ	
٣٧٥: ٢ ج	٨	وَالْمَرْءُ عَمَّا قَالَ مَسْوُؤُلُ	أَقْسِمُ بِاللَّهِ وَءِالَائِهِ
١٨٣: ٢ ج	٢	شَهِيدًا وَإِلَّا فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلُ	فَإِنْ شئتَ أَنْ تَحْيِي سَعِيدًا فَمُتْ بِهِ
٥٨٥: ١ ج	٢	فَمَدَّ لَهُ مِنَ الْإِحْسَانِ ذِيلاً	رَأَى الْمَجْنُونُ فِي الْبَيْدَاءِ كَلْبًا

## م

٦٦٩: ١ ج	١	كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُجِبِّ حَرَامُ	عَجَبًا لِسَلْمَجِبِّ كَيْفَ يَنَامُ
٣٩٣: ٢ ج	١٠	فَإِنَّ أَحَادِيثَ الْحَبِيبِ مُدَامِي	أُذِرْ ذِكْرَ مَنْ أَهْوَى وَكُوْ بِمَلَامِ
٦٧٨: ١ ج	١	تَحْتَ الْحِجَارَةِ كَشْحًا مُتَرَفِّ الْأُدْمِ	وَشَدَّ مِنْ سَعْبِ أَحْشَاءَهُ وَطَوَى
١٨١: ٢ ج	٢	سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ	شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً
١٨٩: ٢ ج	٤	_____	_____

فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِيًا

٣٧٤: ١ ج	٢	وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا فَاتَتْهُ الْحَزْمُ	
----------	---	--	--

تعداد ابیات جلد و صفحہ

ج ٢: ١٨٢	٦	و فی الغرب مزکوم لَعَاد له الشَّمُّ	فلو عَبَقَتْ فی الشرق أنفاسٌ طیبہا
ج ٢: ٢٣٦	١	فَإِنَّ سَلَامِي لَا يَلِيْقُ بِشَأْنِكُمْ	سَلَامٌ مِنَ الرَّحْمَنِ نَحْوَ جَنَابِكُمْ
ج ٢: ١٩٠	٣	فَعَدْلُكَ عَنِ ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ	عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا وَإِنْ شِئْتَ مَزْجَهَا
ج ١: ٤٩٣	١	_____	_____
ج ١: ٢٧٦	١	وَاصْرِفِ السُّوَاءَ الَّذِي خَطَّ القَلَمَ	لَا تُزِغِ قَلْبًا هَدَيْتَ بِالكَرَمِ
ج ١: ٣٤٧	٣	يَوْمَ عَلِيٍّ ءَالِ الرَّسُولِ عَظِيمٍ	لَا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ

## ن، و، هـ

ج ١: ٦١٠	٤	فَكَانَ وَعْظِي عَلَيَّ لِسَانِي	خَاطَبَتَنِي الحَقُّ مِنْ جَنَانِي
ج ٢: ٢٠٢	٢	نَحْنُ رُوحَانٍ حَلَلْنَا بَدَنًا	أَنَا مَنْ أَهْوَى وَمَنْ أَهْوَى أَنَا
ج ١: ٣٥٨	٢	أَسْرَحَهُ فِي حَيْرَةٍ يَلْهُو	مَنْ رَامَهُ بِالعَقْلِ مُسْتَرْتَبِدًا
ج ١: ٦١٢	٤	تَطَاوَلَ سُقْمُهُ فَدَوَاهُ دَاهُ	مُحِبُّ اللّٰهِ فِي الدُّنْيَا سَقِيمٌ
ج ١: ٦١٢	٣	وَ بَكَايَتُهُ مِنْهُ عَلَيَّ	هَرَبْتُ مِنْهُ إِلَيَّ

## ي

ج ٢: ١٨٣	١	قَتَلْتَنِي بِلِحَاطٍ وَ ذَاكَ عَيْنُ حَيَاتِي	شَهِدْتُ فِيكَ جَمَالًا فَنِيْتُ فِيهِ بَدَاتِي
ج ١: ٢٦٠	٢	هُنَالِكَ إِيَّاهَا بِجَلْوَةٍ خَلَوْتِي	وَ أَشْهَدْتُ غَيْبِي إِذْ بَدَتْ فَوَجَدْتَنِي
ج ٢: ١٨٢	١	وَ لَمْ تَعْنِ مَا لَأُتَجَلَّى فِيكَ صُورَتِي	وَ لَمْ تَهَوْنِي مَا لَمْ تَكُنْ فِيَّ فَانِيًا
ج ٢: ١٩٦	٤	وَ قَد سَلِمْتَ مِنْ حَلِّ عَقْدٍ عَزِيمَتِي	وَ مَا حَلَّ بِي مِنْ مَحْنَةٍ فَهُوَ مَنَحَةٌ
ج ٢: ١٨٩	٦	مَا قَد رَأَيْتُ فَقَد ضَيَعْتُ أَيَّامِي	إِنْ كَانَ مِنْزَلَتِي فِي الحَبِّ عِنْدَكُمْ
ج ١: ٢٧٠	١	فَكَيْفَمَا شِئْتَ فَاخْتَبِرْنِي	وَ لَيْسَ لِي فِي سِوَاكَ حَظٌّ
ج ٢: ٢٠٢	٣	إِلَيْهَا وَ هَلْ بَعْدَ العِنَاقِ تَدَانِي	أَعَانَتْهَا وَ النَفْسُ بَعْدُ مَشْوُوقَةٌ
ج ١: ٣٦٢	١	وَ إِنْ بَاتَ مِنْ لَيْلِي عَلَى اليَاسِ طَاوِيًا	عَلَى مِثْلِ لَيْلِي يَقْتُلُ المَرءُ نَفْسَهُ
ج ٢: ١٩٠	١	بِئْسَ نَسَبٌ مِنْ نَسَبِ مَنْ أَبَوِي	نَسَبٌ أَقْرَبُ فِي شَرِّهِ الهَوَى



## أشعار فارسی

### الف) مثنویات:

#### آ

جلد و صفحه

ج ۱: ۹۷

آب خضر از جوی نطق اولیا

ج ۱: ۱۷۴

آب عذب دین همی جوشد ازو

ج ۲: ۲۷۳

آب کم جو تشنگی آور به دست

ج ۱: ۵۵۱

آتشی شب در نیستانی فتاد

ج ۱: ۶۴۸

آدمی خوارند أغلب مردمان

ج ۱: ۲۳۹

آفتاب آمد دلیل آفتاب

ج ۱: ۵۶۶

آن پسر را کش خضر ببرید حلق

ج ۱: ۱۷۲

آن شغالی رفت اندر خم رنگ

ج ۱: ۵۶۶

آن کسی را کش چنین شاهی کشد

ج ۱: ۵۶۶

آن که از حق یابد او وحی و جواب

ج ۱: ۵۶۶

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست

ج ۱: ۳۱۰

آنکه در خواب است او در خوابتر

ج ۱: ۱۷۴

آن یکی ریگی که جوشد آب از او

#### الف

ج ۲: ۲۶۰

ابر برناید پی منع زکات

ج ۲: ۲۶۱

از ادب پر نور گشته است این فلک

ج ۱: ۳۰۸

از پدر وز مادر این بشنیده‌ای

ج ۱: ۴۱۴

از جمادی مردم و نامی شدم

ج ۲: ۲۶۰

از خدا جویم توفیق ادب

ج ۱: ۴۷۱

از درون خویش این آوازاها

## جلد و صفحه

- ج ۱: ۳۰۸ از من ار کوه احد واقف بُدی
- ج ۱: ۶۰۷ از مؤنث و ز مذکر برتر است
- ج ۱: ۲۳۹ از وی ار سایه نشانی می دهد
- ج ۱: ۷۲۶ اگر با همه خلق نرمی کند
- ج ۱: ۴۴۲ اگر جانت شود زین معنی آگاه
- ج ۱: ۶۰ امور اعتباری نیست موجود
- ج ۱: ۵۶۶ اندرین ره گر نداری پیشوا
- ج ۱: ۳۹۰ او به سر ناید ز خود آنجا که اوست
- ج ۱: ۲۷۰ او عجب می ماند: یارب! حال چیست؟
- ج ۱: ۴۷۳ اوّل ای جان! دفع شرّ موش کن
- ج ۱: ۶۴۶ اوّل فطرت که پدید آمدی
- ج ۱: ۷۰۴ ای برادر صبر کن بر درد نیش
- ج ۱: ۱۷۲ ای شغال بی جمال بی هنر
- ج ۱: ۲۶۱ این تو می گویی نه من ای مقتدا
- ج ۱: ۳۰۷ این چنین گستاخ زان می خاردم
- ج ۱: ۲۶۹ این عجب تر که بر ایشان می گذشت
- ج ۱: ۷۳۱ این فروع است و اصولش آن بود
- ج ۱: ۴۷۱ این قدر گفتیم باقی فکر کن
- ج ۱: ۳۱۵ این قیامت زان قیامت کی کم است
- ج ۱: ۶۴۶ این همه بند و گره از بهر کیست

## ب

- ج ۱: ۵۵۱ با چنین دعوا چرا ای کم عیار
- ج ۱: ۴۱۴ بار دیگر از ملک قربان شوم
- ج ۱: ۱۶۹ باز استادی که او محور است
- ج ۲: ۲۶۰ باز عیسی چون شفاعت کرد حقّ

جلد و صفحه	
ج ۲: ۲۶۰	باز گستاخان ادب بگذاشتند
ج ۱: ۲۶۹	باز هر یک مرد شد شکل درخت
ج ۱: ۲۷۰	بانگ می آمد ز سوی هر درخت
ج ۱: ۲۷۰	بانگ می آمد ز غیرت بر شجر
ج ۱: ۴۴۴	بحر کلی چون به جنبش کرد رای
ج ۲: ۲۶۰	بدگمانی کردن و حرص آوری
ج ۱: ۱۷۶	بدگهر را علم و فن آموختن
ج ۱: ۷۲۷	بر آنم که یار پسندیده اوست
ج ۱: ۷۰۴	بر زمین زد سوزن آن دم اوستاد
ج ۱: ۴۷۴	بس ستاره آتش از آهن جهید
ج ۱: ۵۶۶	بس عداوت ها که آن یاری بود
ج ۲: ۳۴۹	بس که بیستند بر او برگ و ساز
ج ۱: ۶۸۵	بسی باشد که در دین، اهل تسلیم
ج ۲: ۴۳۳	بسی رنج بردم در این سال سی
ج ۱: ۴۷۳	بشنو از اخبار آن صدر صدور
ج ۲: ۲۷۳	بعد از آن از بانگ زنیور هوا
ج ۱: ۲۶۰	بعد از آن گوید حقم منصوروار
ج ۱: ۲۷۷	بگذران از جان ما سوءالقضاء
ج ۱: ۴۸۱	بگو سیمرغ و کوه قاف چه بود
ج ۱: ۵۹۹	بلکه پیش از زادن تو سالها
ج ۱: ۲۱۸	بل مکان و لامکان در حکم او
ج ۱: ۶۸۵	به دل می گفت: ای پیر سیه روز
ج ۱: ۲۶۰	بهر این گفت آن رسول خوش پیام
ج ۱: ۳۱۳	به صبح حشر چون گردی تو بیدار
ج ۱: ۶۸۴	به کاری بایزید عالم افروز

جلد و صفحه	
ج ۲: ۲۶۰	بی ادب تنها نه خود را داشت بد
ج ۱: ۲۶۰	بیند اندر ذرّه خورشید بقا
<b>پ</b>	
ج ۳: ۲۹۴	پارسی گو گرچه تازی خوشتر است
ج ۱: ۲۴۶	پای وفا در ره غولان مدار
ج ۱: ۲۴۶	پر شده شان بین ز غبار استخوان
ج ۱: ۱۷۲	پس بر آمد پوستش رنگین شده
ج ۱: ۴۰۵	پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است
ج ۱: ۷۲۳	پس دگر شب باز آمد شهریار
ج ۱: ۴۱۴	پس عدم کردم عدم چون ارغنون
ج ۱: ۱۶۹	پیش استاد اصولی هم اصول
ج ۱: ۱۶۹	پیش استاد فقیه، آن فقه خوان
ج ۱: ۱۶۹	پیش استادی که او نحوی بود
<b>ت</b>	
ج ۱: ۵۶۶	تا بماند جانّت خندان تا ابد
ج ۱: ۴۴۴	تا تو پیدایی خدا باشد نهان
ج ۱: ۲۶۰	تا چنین سرّ در جهان ظاهر شود
ج ۲: ۲۷۳	تا سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ آید خطاب
ج ۲: ۲۷۳	تا نزاید طفلک نازک گلو
ج ۱: ۷۲۶	ترا کس نگوید نکو می کنی
ج ۱: ۴۴۳	تعیّن بود کز هستی جدا شد
ج ۱: ۲۷۷	تلخ تر از فرقت تو هیچ نیست
ج ۱: ۳۱۲	تو در خوابی و این دیدن خیال است
ج ۱: ۶۸۵	تو را زین رند، دین می باید آموخت
ج ۱: ۴۴۳	تو معدوم و عدم پیوسته ساکن

جلد و صفحه

ج ۱: ۱۷۶

تیغ دادن در کف زنگی مست

ج

ج ۳: ۳۳۳

جار زد آن جارچی مسخره

ج ۱: ۶۶۲

جان گرگان و سگان از هم جداست

ج ۱: ۴۴۴

جمله عالم نقش این دریاست و بس

ج ۱: ۲۷۰

جمله می گفتند: کین مسکین مست

ج ۲: ۴۳۳ت

جهان را بلندی و پستی توئی

ج ۱: ۶۰

جهان را نیست هستی جز مجازی

چ

ج ۱: ۴۳۹

چرا مخلوق را گویند واصل؟

ج ۱: ۶۸۵ت

چنان زان رند، شیخ دین عجب ماند

ج ۱: ۶۸۵ت

چنان می زد کسی حدش به غایت

ج ۱: ۶۸۵ت

چنین گفت آن زمان، قلاش مهجور

ج ۱: ۶۸۵ت

چو آخر حد او آمد به انجام

ج ۲: ۴۳۳

چو از دست دادند گنج مرا

ج ۱: ۷۳۱

چو بدو زنده شدی آن خود وی است

ج ۱: ۳۱۴

چو برخیزد خیال چشم احوال

ج ۱: ۶۸۵ت

چو بشنود این سخن مرد یگانه

ج ۱: ۷۲۷

چو بی شک نوشته است بر سر هلاک

ج ۱: ۳۱۴

چو خورشید عیان بنمایدت چهر

ج ۱: ۷۲۷

چو روزی به بیچارگی جان دهی

ج ۱: ۴۴۱

چو ممکن گرد امکان برفشانند

ج ۱: ۶۸۵ت

چو من می دیدمش استاده در راه

ج ۱: ۷۲۳ت

چون از این در دولتتم شد آشکار

ج ۱: ۷۳۰ت

چون الف کو خود ندارد هیچ هیچ

جلد و صفحه

- چون بر آمد نام پاک اندر دهان  
ج ۱: ۴۷۱
- چون برافتند از جمال او نقاب  
ج ۱: ۴۴۴
- چون دلش آموخت شمع افروختن  
ج ۱: ۷۰۴
- چون شدی بیخود هر آنچه تو کنی  
ج ۱: ۲۶۰
- چون شنیدی کاندترین جو آب هست  
ج ۱: ۹۷
- چون عنایاتت شود با ما مقیم  
ج ۱: ۴۷۴
- چونکه آب جمله از حوضی است پاک  
ج ۱: ۱۶۹
- چون نمردی و نگشتی زنده زو  
ج ۱: ۷۳۱

## ح

- حاجت تو کم نباشد از حشیش  
ج ۲: ۲۷۳
- حال تو داند یک یک موبه مو  
ج ۱: ۵۹۹
- حقّا که به هر دو کون امیری  
ج ۱: ۴۴۰
- حقّ تعالی گر سماوات آفرید  
ج ۲: ۲۷۳
- حق همی گوید که ای مغرور کور  
ج ۱: ۳۰۷
- حمله دیگر بمیرم از بشر  
ج ۱: ۴۱۴

## خ

- خاک بیزش گفت: آن زین یافتم  
ج ۱: ۷۲۳ت
- خانه دیو است دل های همه  
ج ۱: ۶۴۸
- ختم کرده قهر حق بر دیده ها  
ج ۱: ۲۶۹
- خلق گوناگون با صد رأی و عقل  
ج ۱: ۲۷۰
- خود غریبی در جهان چون شمس نیست  
ج ۱: ۲۳۹
- خوی شاهان در رعیت جا کند  
ج ۱: ۱۶۸
- خیز و قدم نه به ره رفتگان  
ج ۱: ۶۴۶

## د

- دائماً او پادشاه مطلق است  
ج ۱: ۳۹۰

جلد و صفحه

ج ۱: ۶۸۵

ج ۱: ۲۵۸

ج ۱: ۵۴۶

ج ۱: ۳۶۲، ۳۶۸

ج ۲: ۲۶۰

ج ۱: ۷۲۳

ج ۱: ۳۰۷

ج ۱: ۶۱

ج ۲: ۳۴۹

در آن سختی نمی کرد آه، قلاش

در تحیر مانده ام کاین قوم را

در طریقت گر نداری راهبر

در غرور این هوس گر جان دهم

در میان قوم موسی چند کس

در میان کوه خاکِ او فکند

دست می مالید بر اعضای شیر

دو جهان سایه است و نور توئی

دین تو را از پی آرایشند

### ذ

ج ۱: ۲۶۹

ج ۱: ۴۷۱

ج ۱: ۴۷۱

ج ۱: ۴۷۱

ذره ای را ببند و خورشید نی

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر حقّ پاکست چون پاکی رسید

ذکر حقّ کن پاک غولان را بسوز

### ر

ج ۱: ۲۵۹

ج ۲: ۲۷۳

ج ۱: ۳۰۷

ج ۱: ۳۰۷

ج ۱: ۶۴۸

ج ۱: ۴۴۱

ج ۱: ۷۲۶

ج ۱: ۴۷۴

رسد چون نقطه آخر به اول

رو بدین بالا و پستیها بدو

روستائی شد در آخور سوی گاو

روستائی گاو در آخور بیست

روی در دیوار کن تنها نشین

رهنمای من و تو از قرآن

رهی رو که بینی طریق رجا

ریزه ریزه، صدق هر روزه چرا

### ز

ج ۱: ۲۶۹

ز آرزوی سایه جان می باختند

جلد و صفحه

- ز انبُهی برگ پیدا نیست شاخ  
ج ۱: ۲۶۹
- زانکه پیوسته است هر لوله به حوض  
ج ۱: ۱۶۹
- زانکه طاووسان کنندت امتحان  
ج ۱: ۱۷۲
- زان که می گفتمی نی ام با صد نمود  
ج ۱: ۵۵۱
- زان گدا رویان نادیده ز آز  
ج ۲: ۲۶۰
- ز خورشید پنهان شود موش کور  
ج ۱: ۷۲۶
- زرع جان را کش جواهر مضمهر است  
ج ۲: ۲۷۳
- زشتیت پیدا شد و رسوائیت  
ج ۱: ۱۷۲
- زین همه أنواع دانش روز مرگ  
ج ۱: ۱۶۹

**س ، ش**

- سایه خواب آرد تو را، همچون سمر  
ج ۱: ۲۳۹
- سایه آن را نمی دیدند هیچ  
ج ۱: ۲۶۹
- ستاده بود جایی بر کناره  
ج ۱: ۶۸۵
- ستاده بهر من معشوق بر پای  
ج ۱: ۶۸۵
- سرّ من از ناله من دور نیست  
ج ۱: ۲۲۰
- سمندر نئی گرد آتش مگرد  
ج ۱: ۷۲۶
- سوی طاووسان اگر پیدا شوی  
ج ۱: ۱۷۲
- سیب پوسیده همی چیدند خلق  
ج ۱: ۲۶۹
- شرح این در آینه اعمال جو  
ج ۱: ۷۳۱
- شعله تا سرگرم کار خویش شد  
ج ۱: ۵۵۱
- شه چو حوضی دان، حشم چون لوله ها  
ج ۱: ۱۶۸
- شهره کاریزی ست پر آب حیات  
ج ۱: ۹۷
- شیر بی دم و سر و اشکم که دید  
ج ۱: ۷۰۴

**ص ، ط ، ظ**

- صبح صادق را ز کاذب و اشناس  
ج ۱: ۴۷۱



جلد و صفحه

ج ۱: ۲۱۸

ج ۱: ۱۷۴

ج ۱: ۶۴۸

صورتش بر خاک و جان در لامکان

طالب حکمت شو از مرد حکیم

ظلمت چه به که ظلمت‌های خلق

### ع ، غ

ج ۳: ۴۴۵ت

ج ۱: ۵۶۶

ج ۱: ۶۴۶

ج ۱: ۲۷۰

ج ۱: ۴۴۲

ج ۱: ۴۴۲

ج ۱: ۱۷۶

ج ۱: ۴۰۵

ج ۱: ۱۷۴

عارفان در دمی دو عید کنند

عاشقان جام فرح آنکه کشند

عاقبت کار کزین جا روی

عاقلان و زیرکان‌شان از نفاق

عدم چه بود که با حقّ واصل آید

عدم کی راه یابد اندرین باب

علم و مال و منصب و جاه و قران

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد

غیر مرد حقّ ، چو ریگ خشک دان

### ف ، ق

ج ۱: ۴۴۰

ج ۱: ۴۴۰

ج ۱: ۳۱۵

ج ۱: ۴۰۵

ج ۱: ۳۵۹

ج ۱: ۴۴۱

ج ۱: ۶۴۸

فانی شو ازین خودی بمردی

فانی شو اگر بقات باید

فتد یک تاب از آن بر سنگ خاره

فکر ما تیریست از هو در هوا

فلسفی خود را ز اندیشه بکشت

قصّه ما و من مگو با او

قعر چه بگزید هر کو عاقل است

### ک

ج ۱: ۷۰۴

ج ۱: ۲۶۹

ج ۱: ۵۹۹

کآن گروهی که رهیدند از وجود

کاروان‌ها بی نوا وین میوه‌ها

کاملان از دور نامت بشنوند

جلد و صفحه

ج ۱: ۷۲۶

ج ۱: ۷۲۲

ج ۱: ۳۵۷

ج ۱: ۶۸۵

ج ۱: ۶۸۵

ج ۱: ۳۰۸

کجا در حساب آورد چون تو دوست

کرده در هر جای، کوهی خاک پیش

کفر، کافر را و دین، دین دار را

که چندین زخم خورده، خون برفته

که دایم هم چنینم می زدندی

که لَوْ أَنْزَلْنَا كِتَابًا لِلْجَبَلِ

## گ

ج ۱: ۲۶۱

ج ۱: ۳۰۸

ج ۱: ۵۶۶

ج ۱: ۲۷۰

ج ۱: ۴۴۰

ج ۱: ۴۴۰

ج ۱: ۹۷

ج ۱: ۹۷

ج ۱: ۴۷۳

ج ۱: ۴۷۴

ج ۱: ۵۵۱

ج ۱: ۷۲۳

ج ۱: ۳۰۷

ج ۱: ۲۷۰

ج ۲: ۲۷۳

گر به تازی گویم و گر پارسی

گر تو بی تقلید ز آن واقف شوی

گر خضر در بحر، کشتی را شکست

گر کسی می گفتشان کین سو دوید

گر مرد رهی محال بگذار

گر مردن تو ز خود تمام است

گر نبیند کور آب جو عیان

گر نبینی آب کورانه بفن

گر نه موشی دزد در انبار ماست

گر هزاران دام باشد هر قدم

گفت آتش بی سبب نفروختم

گفتش: آخر آنچه دوش آن یافتی

گفت شیر ار روشنی افزون بُدی

گفته هر برگ و شکوفه آن غصون

گوش گیری آب را تو می کشی

## ل

ج ۲: ۲۶۰

ج ۱: ۲۱۸

لا به کرده عیسی ایشان را که این

لامکانی نی که در وهم آیدت

جلد و صفحه

ج ۱: ۱۶۹

ج ۱: ۱۷۴

ج ۱: ۱۷۴

ج ۱: ۶۰۷

ج ۱: ۴۷۴

لطف آب بحر کو چون کوثر است

لفظها و نامها چون دامهاست

لوح حافظ، لوح محفوظی شود

لیک از تأنیث، جان را باک نیست

لیک در ظلمت یکی دزد نهران

### م

ج ۲: ۲۶۰

ج ۱: ۴۷۳

ج ۱: ۷۳۰ ت

ج ۱: ۶۸۵ ت

ج ۱: ۶۸۵ ت

ج ۱: ۷۲۷

ج ۱: ۷۲۷

ج ۱: ۷۲۶

ج ۱: ۷۲۷

ج ۱: ۴۴۰

ج ۱: ۵۵۱

ج ۱: ۴۱۴

ج ۳: ۱۲۳

ج ۱: ۱۷۴

ج ۱: ۲۵۸

ج ۱: ۶۴۶

ج ۲: ۲۶۰

ج ۱: ۱۷۲

ج ۱: ۴۷۳

مائده از آسمان در می رسید

ما در این انبار گندم می کنیم

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ

مرا آگاه کن تا سر این چیست

مرا آن لحظه گر صد زخم بودی

مرا بر تلف حرص دانی چراست

مرا چند گویی که در خورد خویش

مرا چون خلیل آتشی در دلست

مرا همچنان دور بودم که سوخت

مردان که ره خدا سپردند

مرد را دردی اگر باشد خوش است

مردم از حیوانی و آدم شدم

ملت عاشق ز ملت‌ها جداست

منبع حکمت شود، حکمت طلب

من چو خورشیدم درون نور غرق

منزلشان بین به ته سنگ تنگ

منقطع شد خوان و نان از آسمان

موسی و هارون چو طاووس آمدند

موش تا انبار ما حفره زده است

جلد و صفحه

- ج ۱: ۴۷۴ می‌کُشد استارگان را یک به یک  
 ج ۱: ۲۵۸ می‌نداند خلق اسرار مرا  
 ج ۱: ۴۷۳ می‌نیدیشیم آخر ما به هوش  
 ج ۱: ۲۶۹ میوه‌ای که بر شکافیدی عیان  
 ج ۱: ۶۶۲ مؤمنان معدود لیک ایمان یکی

## ن

- ج ۱: ۷۳۰ نردبان خلق این ما و من است  
 ج ۱: ۶۰ نظر کن در حقیقت سوی امکان  
 ج ۱: ۷۲۶ نگه کن که پروانه سوزناک  
 ج ۱: ۷۲۷ نه آن میکند یار در شاهی  
 ج ۱: ۶۸۵ نه آهی کرده نه اشکی فشانده  
 ج ۱: ۷۲۷ نه خود را بر آتش به خود می‌زنم  
 ج ۱: ۷۲۷ نه دل دامن دلستان می‌کشد  
 ج ۱: ۴۴۱ نه مخلوق است آنکو گشت واصل  
 ج ۱: ۵۵۱ نی به آتش گفت کاین آشوب چیست  
 ج ۱: ۲۵۸ نیست دستوری وگرنه ریختم  
 ج ۱: ۳۱۶ نیستی نیست است یا هست است

## و

- ج ۱: ۶۰ وجود اندر کمال خویش ساری است  
 ج ۱: ۳۱۵ وجود هر دو عالم چون خیال است  
 ج ۱: ۱۶۹ ور در آن حوض آب شور است و پلید  
 ج ۱: ۶۴۶ ور نبود از دل سودائیت  
 ج ۱: ۴۱۴ وز ملک هم بایدم جستن زجو  
 ج ۱: ۴۳۹ وصال حقّ ز خلقیت جدایی است  
 ج ۱: ۱۷۲ های ای فرعون ناموسی مکن

ه

جلد و صفحه	
ج ۲: ۲۶۰	هرچه بر تو آید از ظلمات و غم
ج ۲: ۲۷۳	هر چه روید از پی محتاج رست
ج ۱: ۲۶۹	هر درختی شاخ بر سدره زده
ج ۱: ۲۱۸	هر دمش صد نامه صد بیک از خدا
ج ۱: ۲۱۸	هر دمی او را یکی معراج خاص
ج ۲: ۲۷۳	هر کجا دردی دوا آن جا رود
ج ۲: ۲۷۳	هر کجا مشکل جواب آن جا رود
ج ۱: ۲۲۰؛ ج ۳: ۷۵	هر کسی از ظنّ خود شد یار من
ج ۱: ۷۳۱	هر که بالاتر رود ابله تر است
ج ۱: ۶۴۶	هر که به مشغولیت اندر ره است
ج ۲: ۲۶۱	هر که بی باکی کند در راه دوست
ج ۱: ۴۳۳	هر که بیدار است او در خواب تر
ج ۱: ۶۴۲	هر که در خانه اش صنم دارد
ج ۱: ۳۱۵	هر که گوید کو قیامت ای صنم
ج ۱: ۷۰۴	هر که مُرد اندر تن او نفس گبر
ج ۱: ۴۰۵	هر نفس نو می شود دنیا و ما
ج ۱: ۱۶۹	هر هنر که استا بدان معروف شد
ج ۱: ۱۷۴	هست آن ریگ ای پسر مرد خدا
ج ۱: ۷۲۳	همچنان این خاک می بیزی تو باز؟
ج ۱: ۵۶۶	همچو اسمعیل پیشش سر بنه
ج ۱: ۲۱۹	همه با او، ولی او از همه دور
ج ۱: ۶۸۵	همه کار تو در دین بازگونه ست
ج ۱: ۳۱۶	هو فی شأن همیشه حق را دان

ی

ج ۱: ۶۰	یا جلی الظهور و الاشرار
---------	-------------------------

جلد و صفحه

ج ۱: ۶۴۶

ج ۱: ۲۷۶

ج ۱: ۷۲۲ ت

ج ۱: ۶۸۴ ت

ج ۱: ۷۲۶

یاد کن از عهد فراموششان

یا غیاثَ المُسْتَعِیْثِیْنَ اهدِنَا

یک شبی محمود می شد بی سپاه

یکی قلاش را در پیش ره دید

یکی گفت پروانه را کی حقیر

## ب) اشعار فارسی غیر مثنوی (غزلیات، رباعیات و...):

تعداد ابیات جلد و صفحه

### الف ، ب

ز روی دوست، دل دشمنان چه دریابد

- چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟ ۱ ج ۱: ۱۷۰  
بیا در بحر با ما شو، رها کن این من و ما را
- که تا دریا نگردي تو، ندانی عین دریا را ۱ ج ۱: ۲۶۳  
دل بی تو تمنا نکند کوی منا را زیرا که صفایی نبود بی تو صفا را ۸ ج ۲: ۳۸۱  
هرگز نبری راه به سر منزل إلا تا بادیه پیمانشوی وادی لا را ۱ ج ۱: ۳۸۲  
گرش بینی و دست از ترنج بشناسی
- روا بود که ملامت کنی زلیخا را ۱ ج ۳: ۵۰۰  
من عجب دارم ز جویای صفا کو گریزد وقت صیقل از جفا ۲۰ ج ۱: ۷۰۹  
شد مشتبه ز کعبه به میخانه راه ما ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما ۱ ج ۱: ۴۹۸  
چو تافت بر دل من پرتو جمال حبیب
- بدید دیده جان، حسن بر کمال حبیب ۹ ج ۱: ۲۲۱  
\_\_\_\_\_ ۹ ج ۲: ۱۶۴

### ت

- ته که ناخوانده ای علم سماوات ته که نابرده ای ره در خرابات رباعی ۱ ج ۱: ۳۰۹  
دو عالم یار و غیر او خیال است مشو جانا گرفتار خیالات ۱ ج ۱: ۳۱۶  
شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد
- وقد تُفَشُّ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ ۱ ج ۱: ۶۶۷  
ذره ذره کاندرین ارض و سماست
- جنس خود را همچو کاه و کهرباست ۱ ج ۱: ۶۵۰  
خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است
- چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است ۱ ج ۱: ۶۴۲

## تعداد ابیات جلد و صفحه

ج ۱: ۳۸۱	۱	ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است	غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود
ج ۱: ۵۶۱	۱	_____	_____
ج ۱: ۷۳۶	۱	_____	_____
ج ۲: ۵۶۱	۱	_____	_____
از وی همه مستی و غرور است و تکبر			
ج ۱: ۴۲۳	۱	وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است	
ج ۲: ۲۷۱	۱	_____	_____
به دُرد و صاف تو را حکم نیست خوش در کش			
ج ۱: ۷۰۸	۱	که هر چه صافی ما کرد، عین الطاف است	
ج ۱: ۴۴۰	۲	مایی ما پرده ادبار ماست	یار ما با ماست از ما کی جداست
ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی			
ج ۲: ۶۱۹	۱	کین ره که تو می روی به ترکستان است	
ج ۱: ۷۱۸	۵۷	لیک اژدهات محبوس چه است	آنچه در فرعون بود آن در تو هست
امروز شاه انجمن دلبران یکی است			
ج ۲: ۱۶۸	۱	دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است	
ج ۲: ۱۸۷	۳	پای کویان کوزه دردی به دست	چنان مستم چنان مستم چنان مست
ج ۲: ۱۸۷	۲	بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست	عزم آن دارم که امشب نیم مست
ج ۱: ۷۰۶	۲	منبع فیض روبروی منست	مقام عیش میسر نمی شود بی رنج
ج ۱: ۲۱۷	۲۱	فکر هر کس به قدر همّت اوست	یار را روی دل بسوی منست
ج ۱: ۷۳۶	۱	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	تو و طوبی و ما و قامت یار
به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست			
ج ۱: ۷۰۰	۱	_____	_____
ج ۲: ۴۴۴	۲	_____	_____
ج ۳: ۵۶	۱	_____	_____
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر			
ج ۱: ۶۴۴	۲	کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست	



تعداد ابیات جلد و صفحه

نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر

- ج ۱: ۶۱      ۱      نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست
- ج ۱: ۴۴۱      ۱      به وصل او کجا ره می‌توان برد      به ما تا ذره‌ای مایی ما هست  
خیال زلف تو پختن نه کار خامانست
- ج ۱: ۲۲۶      ۱      که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست  
خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی است
- ج ۱: ۷۰۶      ۲      که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست  
بنال بلبل، اگر با منت سر یاریست
- ج ۱: ۴۴۶      ۱۰      که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست  
در تو حیرانم و اوصاف و معانی که تو راست
- ج ۱: ۳۵۸      ۱      واندر آن کس که تو را بیند و حیران تو نیست  
به هر طرف که نگه میکنم تو در نظری
- ج ۲: ۱۶۸      ۱      چرا که بهر تو جز دیده جایگاهی نیست  
مجنون روزی سگی بدید اندر دشت
- ج ۱: ۵۸۵      رباعی      نانش می‌داد و گرد او برمی‌گشت
- ج ۱: ۳۲۰      ۳      بر سر مژگان یار من مزن انگشت      کادم عاقل به نیشتر مزند مشت
- ج ۱: ۳۳۸      ۲      بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود      عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
- د**
- دل ما بدور رویت ز چمن فراغ دارد
- ج ۱: ۶۴۲      ۳      که چو سروپای بندست و چو لاله داغ دارد  
تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
- ج ۲: ۱۵۸      ۳      از سَمک تا به سِماکش کشش لیلی برد  
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
- ج ۱: ۴۸۵      ۶      و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا میکرد  
آن زمان وقت می‌صبح فروغست که شب
- ج ۱: ۶۶۷      ۱      گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

تعداد ابیات جلد و صفحه

- روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
- ج ۱: ۶۶۶ ۱ دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد
- ج ۱: ۳۸۱ ۱ بیا ای شیخ و از خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد
- ج ۲: ۵۹۷ ۳ ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد  
بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
- ج ۱: ۶۷۹ ۱ جو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد
- ج ۱: ۳۸۷ ۱ غیرتش غیر در جهان نگذاشت لا جرم عین جمله آشنا شد  
طرب سرای محبت کنون شود معمور
- ج ۲: ۱۶۲ ۱ که طاق ابروی یار منش مهندس شد  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
- ج ۲: ۲۰۳ ۱ یادگاری که در این گنبد دوار بماند
- ج ۲: ۵۵۲ ۱ \_\_\_\_\_  
گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم
- ج ۲: ۲۶۷ ۱ نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند
- ج ۱: ۲۸۸ ۱ ز بخت خفته ملولم بود که بیداری بوقت فاتحه صبح یک دعا بکند  
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
- ج ۱: ۵۹۶ ۱ چو درد در تو نشیند کرا دوا بکند  
هر کس که تو را [شناخت] جان را چه کند
- ج ۱: ۲۳۵ ۱ فرزند و عیال و خانمان [را] چه کند
- ج ۱: ۵۴۳ مصراع سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند  
آزادیت به دست شمشیر بسته اند
- ج ۳: ۲۰۳ ۲ مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند  
آسمان رشک برد بهر زمینی که در او
- ج ۱: ۶۳۵ ۱ یک دو کس بهر خدا یک نفسی بنشینند
- ج ۲: ۲۸۱ ۱ هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهند
- ج ۱: ۳۲۲ ۹ یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

تعداد ابیات جلد و صفحه

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد

- ج ۱: ۵۳۳ کاین مُعامل به همه عیب نهان بینا بود ۱
- ج ۱: ۳۱۴ بودیم یکی، دو می نمودیم ناپود شد آن نمود در بود ۳
- ج ۱: ۲۶۹ خواب بر عاشقان حرام بود خواب آن کس کند که خام بود ۱  
خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق
- ج ۱: ۱۴۲ تیره آن دل که در او شمع محبت نبود ۵  
آب و رنگ از علم می بایست، شرط برتری
- ج ۲: ۶۱۱ با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود ۱۴
- ج ۱: ۲۳۸ مباحثی که در آن حلقه جنون می رفت و رای مدرسه و قال و قیل مسأله بود ۱  
هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید
- ج ۱: ۱۹۶ در رهگذار باد نگهبان لاله بود ۱  
آن یار کز او خانه ما جای پری بود
- ج ۲: ۶۶۶ سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود ۱۰
- ج ۱: ۱۱۶ مسلمانان مرا وقتی دلی بود که با وی گفتمی گر مشکلی بود ۶
- ج ۱: ۳۸۷ که جز او نیست در سرای وجود به حقیقت کسی دگر موجود ۱  
ای خرگه عزای تو این طارم کبود
- ج ۱: ۲۰۰ لبریز خون ز داغ تو پیمانۀ وجود ۸  
هرگرم نقش تو از لوح دل و جان نرود
- ج ۱: ۲۴۷ هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود ۲  
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنراست
- ج ۳: ۱۲۶ حیوانی که ننوشد می و انسان نشود ۲  
به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند
- ج ۱: ۶۷۰ من و خیال تو و ناله های درد آلود ۱  
خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
- ج ۱: ۴۸۶ دیو چو بیرون رود فرشته درآید ۲
- ج ۲: ۹۱ عشق تو مرا آلت منکم ببعد هجر تو مرا ان عذاب شدیدی رباعی

## ر، ز

گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست

- تعداد ابیات جلد و صفحه
- از می‌کنند روزه گشا طالبان یار ۱ ج ۱: ۶۶۷
- ای صبا! نکهتی از خاک ره یار بیار ببر اندوه دل و مزده دلدار بیار ۱۰ ج ۱: ۶۸
- یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌البصار ۱ ج ۱: ۳۸۲
- سعی نابرده در این راه به جانی نرسی مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر ۱ ج ۱: ۵۵۳
- همه کارم زبید نامی به ناکامی رسید آخر مصراع ج ۲: ۱۸۹
- در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

- سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور ۱ ج ۲: ۳۹۰
- هزار شکر که دیدم به کام خویشت باز
- ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز ۴ ج ۱: ۲۸۷
- میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
- تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ۱ ج ۱: ۳۸۲
- تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز مصراع ج ۱: ۴۱۵
- خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد
- که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز ۱ ج ۱: ۶۲۱

## ش

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست

- راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش ۱ ج ۱: ۷۱۵
- جانب عشق عزیز است فرو مگذارش مصراع ج ۱: ۲۹۳
- شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش
- که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش ۱ ج ۱: ۵۴۵
- در مقامی که به یاد لب او می‌نوشند
- سفله آن مست که باشد خبر از خویشتنش ۱ ج ۱: ۳۷۰
- ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
- دلم از عشوه شیرین شکرخای تو خوش ۷ ج ۱: ۸۴

تعداد ابیات جلد و صفحه

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار

- هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش ۱ ج ۱: ۴۷۰  
 جرعه‌ای در کشیدم و گشتم فارغ از رنج عقل و زحمت هوش ۴ ج ۱: ۳۹۱

### ف، ق

بشناس قدر خویش را که پاکیزه‌تر ز تو

- دری نداد پرورش این آبگون صدف ۲ ج ۱: ۷۲  
 دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق ۱ ج ۱: ۲۷۷  
 \_\_\_\_\_ ۱ ج ۱: ۶۲۴

### م

- گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم ۴ ج ۱: ۱۶۶  
 \_\_\_\_\_ ۴ ج ۲: ۱۱۲  
 به هر الفی الف قلدی برآیو الف قلدّم که در الف آمدستم ۱ ج ۲: ۲۸۱  
 من به سر منزل عتقا نه به خود بردم راه

- قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم ۱ ج ۱: ۵۴۱  
 دوی درد عاشق را مگر یابم نشان از کس

- در این بازار در دکان هر عطار می‌گردم ۲ ج ۱: ۳۵۷  
 من پیر سال و ماه نیم، یار بی‌وفاست بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم ۱ ج ۲: ۳۸۰  
 \_\_\_\_\_ ۱ ج ۲: ۵۷۳

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم

- هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم ۱۰ ج ۱: ۵۷۰  
 مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن دارم

- هواداران کویش را چو جان خویشان دارم ۱ ج ۱: ۶۲۸  
 مالم به خاک روی مدلت به این امید

- شاید که دوست را به ضراعت رضا کنم ۱ ج ۱: ۷۱۵  
 حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم ۳ ج ۱: ۱۰۴  
 به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم به دریا بنگرم، دریا ته وینم رباعی ۱ ج ۱: ۳۰۹

تعداد ابیات جلد و صفحه

- تا مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم  
 از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم ۱۲ ج ۱: ۷۳۵  
 قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند  
 بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم ۲ ج ۱: ۷۵  
 غنچه گو تنگ دل از کار فرو بسته مباش  
 کز دم صبح مددیابی و أنفاس نسیم ۴ ج ۱: ۱۴۸  
 ببنده را پادشاهی نیاید از عدم کبریایی نیاید  
 بندگان را خدایی نیاید از گدا جز گدائی نیاید  
 من گدا من گدا من گدایم ۲ بند ج ۱: ۱۵۲  
 آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم ۱ ج ۳: ۱۸۱  
 مدد از خاطر رندان طلب ای دل ور نه کار صعب است مبادا که خطائی بکنیم ۱ ج ۱: ۵۴۴

## ن

در آن سرا که زن نیست انس و شفقت نیست

- در آن وجود که دل مرد مرده است روان ۱۷ ج ۲: ۶۰۹  
 آن بت عیار ما بی ما و من عشق بازد دائماً با خویشتن ۱۸ ج ۱: ۴۰۴  
 هستی ام شد مانع از وصل حبیب خویشتن  
 نیست گردم تا یکی باشم رقیب خویشتن ۱ ج ۱: ۶۶۵  
 پای این مردان نداری جامه ایشان میپوش  
 برگ بی برگی نداری، لاف درویشی مزین ۱ ج ۱: ۷۰۵  
 چون شفا ای دلربا از خستگی و درد توست  
 خسته را مرهم مساز و درد را درمان مکن ۱ ج ۱: ۷۰۴  
 الهی زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین  
 به جنت می گریزد از درت یا رب شعورش بین ۱ ج ۱: ۳۸۱

## و، ه

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

- قال و مقال عالمی می کشم از برای تو ۱ ج ۱: ۶۴۴

تعداد ابیات جلد و صفحه

- ج ۳: ۲۶۸ ۱ \_\_\_\_\_
- ج ۱: ۴۵۴ سحر از بستم بوی گل آيو رباعی این نقشها که هست سراسر نمایش است
- ج ۱: ۳۱۳ ۲ اندر نظر چو صورت بسیار آمده
- ج ۱: ۷۱۹ ۱ ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده
- ج ۳: ۲۶۵ ۸ سکینه دل و جان لا إله إلا الله نتیجه دو جهان لا إله إلا الله به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد
- ج ۱: ۴۰۰ ۱ هزار جان گرامی فدای جانانه
- ی**
- ج ۱: ۵۸۹ ۲ ای برادر تو همین اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
- ج ۱: ۲۰۷ ۹ ای قصه بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
- ج ۲: ۲۰۳ ۱ ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
- ج ۱: ۶۶۷ ۱ بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی
- ج ۱: ۵۴۸ ۱ طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادت‌ی بنما تا سعادت‌ی ببری گنجشک خرد گفت سحر با کبوتری
- ج ۲: ۶۱۰ ۱۰ کآخر تو هم برون کن از این آشیان سری به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می
- ج ۱: ۳۷۰ ۱ علاج کی کنمت، آخرالدواء الکی
- ج ۲: ۱۸۸ ۲ سلام الله ما کر اللیالی و جاووت المثانی و المثالی دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است
- ج ۱: ۷۰۴ ۱ اگر معاشر مائی، بنوش نیش غمی
- ج ۱: ۴۸۲ ۳ گر نه این حُسن در تجلی بود آن أنا الحق که گفت و سبحانی؟ خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات
- ج ۱: ۲۹۳ ۱ مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

## تعداد ابیات جلد و صفحه

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی	بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی	۸	ج ۱: ۲۵۶
اندرون از طعام خالی دار	تا در او نور معرفت بینی	۱	ج ۳: ۴۹۶
خدا زان خرقه بیزارست صدبار	که باشد صد بتش در آستینی	۱	ج ۱: ۵۳۵
هر چه داری اگر به عشق دهی	کافر مگر جوی زیان بینی	۷	ج ۳: ۱۳۶
تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی	در حلقه عاشقان تو محرم نشوی	۱	ج ۲: ۲۶۷
کلک تو بارک الله بر ملک و دین گشاده			
صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی		۱	ج ۱: ۵۸



## ٤. فهرست أعلام

### الف) أسماء أنبياء و معصومين صلوات الله عليهم أجمعين:

٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٩، ٣١٠	حضرت رسول أكرم، محمد بن عبد الله ﷺ:
٣١٢ تا ٣١٥، ٣١٨ تا ٣٢٢، ٣٣١، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٩	ج ١: ٤٢، ٧٢، ٩١، ٩٢، ١١٣ تا ١١٥، ١٢٠، ١٣٠
٣٥٣، ٣٥٧، ٣٦٤، ٣٦٨ تا ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٨٠	١٥٠، ١٥٤ تا ١٥٧، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٦، ١٨٢
٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩٩ تا ٤١٧، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٣٥، ٤٣٧	١٨٣، ١٨٧ تا ١٨٩، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٤، ٢٠٥، ٢١٨
٤٥٠ تا ٤٥٣، ٤٥٦، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٩	٢١٩، ٢٣٥، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٩ تا ٢٥٢، ٢٥٥ تا ٢٥٨
٤٧٠، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٨٩ تا ٤٩٢، ٤٩٥	٢٦٢، ٢٦٤ تا ٢٦٦، ٢٨٢، ٣١١، ٣٢٠، ٣٢٥، ٣٢٩
٤٩٧، ٥٠٠، ٥٠٣، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٢ تا	٣٣٠، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٤١ تا ٣٤٣، ٣٥٣، ٣٦٢، ٣٦٦
٥١٨، ٥٢٠، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٣١ تا ٥٣٣، ٥٣٦، ٥٣٧	٣٧٢، ٣٧٨، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٥، ٤٠٦
٥٤٤، ٥٤٥، ٥٥٧، ٥٦٩، ٥٧٥ تا ٥٧٧، ٥٩٠، ٥٩٢	٤١٤، ٤٢٢، ٤٣٤، ٤٣٧، ٤٤٧، ٤٥٣، ٤٥٩، ٤٦٠
٥٩٥، ٦٠٢، ٦٠٥، ٦١٣، ٦١٦، ٦١٩، ٦٢١، ٦٢٢	٤٦٢، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٩٧، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣
٦٢٨، ٦٣٠، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٨، ٦٤٣ تا ٦٤٥، ٦٤٨	٥٠٦، ٥٠٧، ٥١٧، ٥٢٣، ٥٢٥، ٥٢٧، ٥٢٩ تا ٥٣١
٦٥٠، ٦٥٤، ٦٥٧، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٨١	٥٤٣، ٥٥٠، ٥٥٤، ٥٥٨، ٥٦٣، ٥٦٦، ٥٧٧، ٥٧٨
ج ٣: ٥٥، ٧٢، ٨٠، ٨١، ٨٦، ٩٢، ٩٣، ٩٧، ٩٩	٥٨١، ٥٨٦، ٥٨٨، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦١٦، ٦١٨، ٦٢٣
١٠٦، ١١١ تا ١١٤، ١٢١، ١٢٤، ١٣٧، ١٧٠، ١٨٠	٦٢٥، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٥٠، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٦٨، ٦٧٠
١٩٨، ٢٠٠ تا ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٩، ٢١٣ تا ٢٢٤	٦٨١، ٦٨٤ تا ٦٨٩، ٦٩٣ تا ٦٩٨، ٧٠٠ تا ٧٠٢
٢٢٥، ٢٣١، ٢٤٦، ٢٥١ تا ٢٥٣، ٢٥٥ تا ٢٥٨، ٢٦٠	٧٠٤، ٧٠٥، ٧١٥، ٧٢١، ٧٤٨
٢٦٢، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٧٥ تا ٢٧٧، ٢٧٩ تا ٢٨٤، ٢٩٠	ج ٢: ٦٠، ٦١، ٧١ تا ٧٦، ٨٧، ٨٨، ١٠٤، ١٠٧، ١١١
٢٩٢، ٢٩٣، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٦ تا ٣٠٩، ٣١٢	١١٤، ١١٥، ١١٨، ١١٩، ١٢٦، ١٨٣، ١٨٧، ٢٠٩
٣١٩، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٨	٢١٤، ٢١٥ تا ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٢
٣٥١، ٣٥٣ تا ٣٥٨، ٣٦٢، ٣٦٤ تا ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٣	٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٧١، ٢٨١، ٢٨٦، ٢٨٩



٣١٨، ٣٢٦، ٣٣٤ تا ٣٣٦، ٣٦٢، ٣٧٠، ٣٨٢، ٤٢١ تا	ج ٢: ٦٢، ٧٢، ٧٣، ١١١، ١١٧، ١٣٢، ٢٧٠، ٢٩٦،
٤٢٣، ٤٢٧، ٤٥١، ٤٥٥ تا ٤٥٩، ٤٦٢، ٤٦٤، ٤٧٠ تا	٣٠٤، ٣١٠، ٣١٨، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٢٢، ٣٣٣،
٤٧٦، ٤٨١، ٤٨٢، ٦١٨، ٦١٩؛ ج ٣: ١٢٥، ٢٢٢،	٣٣٥، ٣٣٧، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦٤، ٣٧١،
٢٢٣، ٢٢٧، ٢٧١، ٢٩٠، ٢٩٢، ٣١٩، ٣٣٣، ٣٧٤،	٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤١٢،
٣٨٤، ٤٣١، ٤٣٥ تا ٤٣٧.	٤١٦، ٤٥١، ٤٥٩، ٤٧٥، ٤٨٢ تا ٤٨٤، ٤٨٩، ٤٩٠،
حضرت امام علي بن الحسين، زين العابدين،	٤٩٢، ٤٩٤ تا ٤٩٦، ٥٠١، ٥٠٥، ٥٠٨، ٥١٣، ٥١٨،
سجاد : ج ١: ٩٠، ٢٩٤، ٣١١، ٣١٢، ٣٩٦،	٥١٩، ٥٢١، ٥٢٥، ٥٢٧، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٧، ٥٤٣،
٥٠٦، ٧٤٩؛ ج ٢: ٦٣، ١١١، ٢٨٥، ٣٢٢، ٣٦٠،	٥٦٤، ٥٨٨، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٥، ٦٠٣، ٦٠٥، ٦٢١،
٤٥٧، ٤٥٧، ٤٧٥، ٦١٨؛ ج ٣: ٥٢، ١٢١.	٦٢٧، ٦٥٣، ٦٦٤.
حضرت امام محمد باقر : ج ١: ١٩١، ٢٩٢،	ج ٣: ٦٦، ٨٦، ٩٩، ١٢٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٦٩، ٢٥١،
٣١١، ٣٢٧، ٣٤٦، ٣٧٦، ٣٨٩، ٣٩٤، ٤٥٣، ٤٨٠،	٢٥٦، ٢٦٠ تا ٢٦٢، ٢٧٤، ٢٧٦ تا ٢٨٠، ٢٨٣،
٤٨٩، ٤٦٢، ٦٦٢، ٦٩١، ٧١١، ٧٤٩؛ ج ٢: ٧٤، ٧٥،	٢٨٤، ٢٩٠، ٣٠٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٦، ٣٩٤،
١١١، ٢٩٧، ٣٠١، ٣١٤، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٤، ٣٦٠،	٤٣٠، ٤٤١، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٨، ٤٥٢، ٤٥٧، ٤٥٨،
٣٦٤، ٣٧٦، ٤١٦، ٤٩٤، ٥٠٨، ٥٣٦، ٥٧٦، ٥٩١،	٤٦٤، ٤٦٦، ٤٨١ تا ٤٨٤، ٥٠٤، ٥٠٨.
٥٩٢، ٦٥٣، ٦٦٢؛ ج ٣: ١٢١، ١٢٢، ١٦٩، ٢٣٢،	حضرت امام موسى بن جعفر الكاظم : ج ١:
٣١٤، ٣١٣، ٣٠٩، ٢٩٠، ٢٨١، ٢٧٩، ٢٧٧، ٢٧٤،	١١٩، ١٩٨، ٢٣٢، ٣١١، ٦١٦، ٦٥٤، ٦٥٦، ٦٩٣،
٤٥٤، ٤٥٣.	٧٤٩؛ ج ٢: ١٧٧، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٩٦، ٣١٨، ٣٩٨،
حضرت امام جعفر بن محمد الصادق، أبي عبد الله	٤٢٤ تا ٤٢٨، ٥٢٠، ٥٢٤، ٥٩٣؛ ج ٣: ٩٧، ١٣٤،
: ج ١: ٦٣، ٩٥، ١٠٤، ١٠٦، ١١٩، ١٣٠، ١٣٧،	٢٥٩، ٢٦٧، ٢٨٧، ٢٣٥ تا ٢٣٧، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٥١،
١٥٠، ١٥٨، ١٦٧، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧، ٢١٥، ٢١٨،	٤٥٥، ٤٥٦، ٤٧٧، ٤٨١، ٤٨٢.
٢٢٠، ٢٣٩، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧٥، ٢٩٤،	حضرت امام علي بن موسى الرضا، ثامن الأئمة
٣٢٦، ٣٣٩، ٣٤٦، ٣٩٠، ٤٤٥، ٤٥٠، ٤٥٧، ٤٥٩،	: ج ١: ٩٥، ٩٦، ١٠٠، ١٥٤، ١٩٩، ٢٠٤، ٣٣٥،
٤٦٤، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٦، ٥١٧، ٥٢٢، ٥٣٣ تا ٥٥٦،	٣٨٩، ٤٥٣، ٤٨١، ٤٨٩، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٥، ٤٩٦،
٥٨٦، ٥٨٧، ٦١٥، ٦١٦ تا ٦١٨، ٦٣٩، ٦٤٥، ٦٥٠،	٤٩٨، ٥٠٦، ٥٩٧، ٦٥٣ تا ٦٥٦، ٦٥٧، ٧٤٣، ٧٤٩؛
٦٦٣، ٦٦٦، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٨، ٦٨٨، ٦٩٥، ٧٠١،	ج ٢: ١٢٢، ١٣٦، ١٣٧، ١٦٢، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٣،
٧٠٢، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٧، ٧٢١، ٧٤٩.	٢١٥، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٥٣، ٢٧٠،

حضرت امام زمان، حجّة بن الحسن،	۲۸۵، ۳۱۱، ۴۱۷، ۴۱۹ تا ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲،
صاحب الزّمان، امام عصر، بقیة الله	۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۴۸ تا ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸،
عجل الله تعالی فرجه الشّریف: ج ۱: ۴۶، ۱۱۲،	۴۶۹، ۵۳۵، ۶۲۴ ج ۳: ۵۹، ۶۱، ۹۳، ۱۲۱، ۱۸۹،
۱۷۶، ۱۸۷، ۲۳۳، ۲۶۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۴۵، ۳۴۶،	۱۹۴، ۲۲۳، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۷، ۳۰۷، ۳۸۰.
۳۴۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۱ تا ۵۰۵، ۵۰۷ تا ۵۰۹،	حضرت امام محمّد تقی : ج ۱: ۷۴۹ ج ۲:
۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴ تا ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۴۲، ۵۶۴، ۷۳۴،	۲۲۴، ۲۲۹ ج ۳: ۵۹، ۱۲۰.
۷۴۹ ج ۲: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۸۱، ۳۵۸،	حضرت امام علی النقی الهادی : ج ۱: ۲۱۹،
۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۸۹، ۵۴۷، ۵۶۱،	۷۴۹ ج ۲: ۲۹۷، ۴۲۹، ۴۵۷، ۴۷۲ ج ۳: ۳۰۷.
۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۷۱، ۶۷۵ ج ۳: ۶۱، ۷۲، ۷۳،	حضرت امام حسن عسکری : ج ۱: ۵۸۶ تا
۱۳۳، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۲ تا ۲۳۴، ۲۳۷،	۵۸۸، ۶۶۵، ۷۲۵، ۷۴۹ ج ۲: ۴۵۷، ۴۷۱، ۵۰۵،
۴۰۲، ۴۵۸.	۵۲۱ تا ۵۲۳ ج ۳: ۴۸۶.

\* \* \*

۲۶۰، ۳۵۳ ج ۳: ۳۱۲، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۸۰،	حضرت آدم : ج ۲: ۴۵۱، ۴۵۲ ج ۳: ۱۰۵،
۴۹۰.	۴۹۶.
حضرت موسی : ج ۱: ۳۶۲، ۳۶۷، ۴۵۳،	حضرت إبراهیم : ج ۱: ۳۹۷، ۷۲۶ ج ۲:
۵۶۳، ۵۶۵، ۶۵۷، ۶۸۶، ۷۱۹ ج ۲: ۲۰۶، ۲۰۶،	۴۸۲ ج ۳: ۷۲، ۱۲۵، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۶.
۲۷۴ ج ۳:	حضرت إسمعیل : ج ۱: ۵۶۶ ج ۳: ۱۲۵،
حضرت نوح : ج ۱: ۶۵۴ ج ۲: ۴۵۱، ۴۵۲،	۳۶۴.
۳۸۵، ۴۵۸، ۴۷۷ ج ۳:	حضرت حزقیل : ج ۳: ۴۸۴ تا ۴۸۷.
حضرت هاورن : ج ۱: ۵۶۳، ۷۱۹.	حضرت خضر : ج ۱: ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵،
حضرت یعقوب : ج ۱: ۳۶۲، ۳۶۷.	۵۶۶.
حضرت یوسف : ج ۱: ۳۱۵، ۳۶۲، ۳۶۷،	حضرت داود : ج ۱: ۲۴۸.
۷۰۷، ۷۰۸ ج ۳: ۴۹۹، ۵۰۰.	حضرت سلیمان : ج ۳: ۳۸۵، ۴۱۰.
	حضرت عیسی : ج ۱: ۲۵۴، ۲۵۸، ۵۴۲ ج ۲:

## (ب) سائر اعلام:

- آ، ا
- آخوند خراسانی (ملاً محمّد کاظم): ج ۱: ۶۴؛ ج ۳: ۳۳۳.
- آخوند کاشی: ج ۲: ۴۳۶، ۴۳۷.
- آخوند ملاً حسینقلی همدانی ⇨ همدانی
- آذرباد: ج ۳: ۴۱۲.
- آذری قمی (حاج شیخ أحمد): ج ۳: ۲۴۱.
- آراکلیان (دکتر باکدان): ج ۳: ۸۸.
- آشتیانی (حاج شیخ محمّد باقر): ج ۳: ۱۴۸.
- آمدی (عبدالواحد): ج ۱: ۴۷۱.
- آملی (حاج شیخ محمّد تقی): ج ۲: ۱۰۵؛ ج ۳: ۱۴۸، ۲۷۹، ۲۸۴.
- آملی (سید حیدر): ج ۱: ۲۱۶؛ ج ۳: ۷۹.
- آمنه بیگم: ج ۱: ۱۲۳.
- أبالفضل العباس ⇨ حضرت أبالفضل العباس
- أباعلی: ج ۲: ۲۶۸.
- أبان بن تغلب: ج ۱: ۳۴۶.
- أبان بن عثمان: ج ۱: ۳۹۰، ۴۶۴؛ ج ۲: ۴۸۲.
- أبان: ج ۲: ۳۳۳، ۴۰۰.
- أبراهیم بن اسحاق: ج ۲: ۲۶۸.
- أبراهیم بن ثابت بن قره: ج ۳: ۵۸ تا ۶۰.
- أبراهیم بن رسول الله ⇨ حضرت
- أبراهیم بن رسول الله
- أبراهیم بن عباس صولی: ج ۳: ۴۲۳.
- أبراهیم کرخی: ج ۱: ۵۱۷؛ ج ۳: ۴۴۵.
- أبراهیم مجاب: ج ۲: ۴۲۷.
- أبن إدريس (محمّد بن منصور): ج ۳: ۴۴۵، ۴۶۲، ۴۶۴ تا ۴۶۶.
- أبن السكون: ج ۳: ۴۶۴.
- أبن العلقمی: ج ۳: ۴۶۵.
- أبن أبی الحديد: ج ۳: ۲۶۹.
- أبن أبی العائشة: ج ۳: ۳۱۷.
- أبن أبی عقيل: ج ۳: ۲۷۵.
- أبن أبی عمير: ج ۲: ۳۲۵؛ ج ۳: ۲۶۰، ۲۷۴.
- أبن أبی لیلی: ج ۳: ۲۷۴.
- أبن أبی یغفور: ج ۳: ۲۶۲.
- أبن أثير: ج ۲: ۲۹۵، ۴۸۲؛ ج ۳: ۳۰۸، ۳۶۵.
- أبن أدهم: ج ۱: ۳۶۲، ۳۶۷.
- أبن أعرابی: ج ۳: ۴۹۳.
- أبن جنید: ج ۳: ۲۷۵.
- أبن جهم: ج ۲: ۴۶۹.
- أبن حاجب: ج ۱: ۱۳۱، ۱۳۲.
- أبن زبیر (عبدالله): ج ۳: ۲۷۴، ۳۱۴.
- أبن زولاق: ج ۳: ۴۲۷.
- أبن سعد: ج ۳: ۳۱۶.
- أبن شهر آشوب: ج ۱: ۶۵۴؛ ج ۲: ۵۰۰؛ ج ۳: ۳۰۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۷۶.
- أبن عباس (عبدالله): ج ۳: ۲۸۳، ۳۱۹، ۴۰۹، ۴۸۵،

۴۸۸، ۴۸۹.	۳۷۶؛ ج ۳: ۲۸۰.
ابن عبدالبر: ج ۲: ۴۳۱.	أبو بكر بن المقرئ: ج ۳: ۴۲۵.
ابن عربی ← محیی الدین	أبو بكر: ج ۱: ۴۹۷، ۶۱۴، ۶۱۵؛ ج ۳: ۳۱۹.
ابن عمر (عبدالله): ج ۳: ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۹.	أبو بكر شیرازی: ج ۱: ۳۹۴.
ابن غضائری: ج ۳: ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۸۷.	أبو بكر صولی: ج ۳: ۴۲۱.
ابن فارض مصری: ج ۱: ۱۳۲، ۲۹۵ تا ۲۹۷، ۴۵۲، ۴۹۳؛ ج ۲: ۱۰۹، ۱۸۹، ۱۹۲، ۳۹۳.	أبو جعفر خراسانی: ج ۱: ۶۱۷.
ابن فهد حلّی: ج ۱: ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۴۳؛ ج ۳: ۷۹، ۴۶۰، ۴۵۹.	أبو حمزة ثمالی: ج ۲: ۲۵۲.
ابن قداح: ج ۱: ۴۵۷؛ ج ۲: ۳۵۸.	أبو حنیفه: ج ۱: ۱۵۰؛ ج ۲: ۲۹۵، ۳۹۰؛ ج ۳: ۲۷۵، ۴۴۳.
ابن قدامة حنبلی: ج ۳: ۴۲۳.	أبو داود طیالسی: ج ۳: ۲۸۳.
ابن قولویه: ج ۲: ۴۵۱.	أبو درداء: ج ۱: ۵۳۰، ۵۳۱.
ابن مالک: ج ۱: ۷۹، ۱۳۹.	أبو ذر: ج ۱: ۷۲، ۲۵۹، ۳۴۱ تا ۳۴۳، ۵۴۳، ۶۵۰، ۶۷۴، ۶۸۹؛ ج ۲: ۱۱۸، ۱۱۹، ۴۵۸، ۵۳۳.
ابن مسعود: ج ۲: ۳۷۴.	أبو ریحان بیرونی: ج ۳: ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۸۵ تا ۴۹۰.
ابن منظور: ج ۱: ۵۱۵.	أبوریه (شیخ محمود): ج ۳: ۳۵۴.
ابن میثم بحرانی: ج ۱: ۳۶۱؛ ج ۲: ۳۸۴.	أبو سعید أبو الخیر: ج ۲: ۴۴۵.
ابن ولید: ج ۳: ۲۷۵.	أبو سعید خدری: ج ۱: ۶۵۱؛ ج ۲: ۵۵۷.
ابن هشام أنصاری: ج ۱: ۱۳۲.	أبو سفیان: ج ۱: ۵۱۱، ۵۱۴.
أبو الأغر نخّاس: ج ۲: ۳۱۸.	أبو صلت هروی: ج ۳: ۳۸۴.
أبو الربیع شامی: ج ۱: ۳۳۹.	أبو طالب ← حضرت أبو طالب
أبو الزناد: ج ۳: ۳۱۶.	أبو عبدالله سلامی: ج ۲: ۵۰۰.
أبو الفرج اصفهانی: ج ۱: ۸۵؛ ج ۲: ۴۰۰.	أبو عیید: ج ۲: ۲۹۵.
أبو الهیثم: ج ۳: ۹۵.	أبو عییده حدّاء: ج ۱: ۶۷۱.
أبو أيوب أنصاری: ج ۱: ۶۵۱؛ ج ۲: ۴۱۵.	أبو علی أشعری: ج ۳: ۲۷۴.
أبو أيوب خزّار: ج ۲: ۴۷۵.	أبو علی سینا ← بوعلی سینا
أبو بصیر: ج ۱: ۲۶۴، ۵۲۲، ۷۰۷، ۷۱۱؛ ج ۲: ۳۰۵.	

٣٤٩، ٣٤٨، ج ٣: أبو علي فارسي: ٣٤٩.	٣٩٧، ٧٥، ٥٢٥.
أبو قتاده: ج ٣: ٢٧٤.	أحمد بن محمد بن عيسى: ج ١: ٣٩٠، ٤٨٩؛ ج ٢:
أبو محمد نوبختي: ج ٢: ٦٣٥.	٣١١؛ ج ٣: ٢٧٤.
أبو هريره: ج ٢: ٥٥٧؛ ج ٣: ٢٧٤.	أحمد بن محمد بن يوسف: ج ٣: ٤٦٠.
ابهرى (حاج علي أصغر خان صنمي): ج ٢: ١٢٢.	أحمد بن محمد: ج ٢: ٤٧٥.
ابهرى (حاج هادي خان صنمي): ج ٢: ٨٣، ١١٣،	أحمد بن موسى (شاه چراغ) ⇨ حضرت
١١٦ تا ١٣١، ١٣٣، ١٣٤، ٦٠٠.	أحمد بن موسى
ابهرى (محمد مهدي، والد حاج هادي): ج ٢:	أحمدى ميانجى (حاج شيخ علي): ج ٣: ٣٠٦ تا
١٢٩.	٣٠٨.
أبي الجارود: ج ٢: ٧٥؛ ج ٣: ٢٧٤.	اراكى (ميرزا محمد علي): ج ١: ١٨٤.
أبي العاص: ج ٣: ٢٨٠.	ارباب (حاج آقا رحيم): ج ٢: ٤٣٦.
أبي العلاء خفاف: ج ١: ٣٩٤.	اردشير: ج ٣: ٤٢٣، ٥١٠.
أبي المقدم: ج ٣: ٢٨٤.	ارسطو: ج ٣: ٣٦٨، ٣٦٩، ٤١٨.
أبي الهيثم بن التيهان: ج ١: ٦٥١.	ازرى (شيخ كاظم): ج ١: ١٣٢.
أبي نعيم: ج ٣: ٣٠٨.	ازهرى: ج ١: ٥١٥.
احسانى (شيخ أحمد): ج ٣: ٦٥.	اسامة بن شريك: ج ١: ٢٨٢.
أحمد بن ادريس: ج ٣: ٢٧٥.	استرآبادى (رضى الدين): ج ١: ١٣١.
أحمد بن اسحق أشعري: ج ١: ٥٨٦ تا ٥٨٨.	استرآبادى (غياث الدين): ج ٣: ٤٦٢.
أحمد بن حسن قطان: ج ٣: ٢٨١.	استرابون: ج ٣: ٣٨٣.
أحمد بن حسين: ج ٣: ٢٨١.	إسحق بن أبي اسرائيل: ج ٣: ٤٢٥.
أحمد بن حنبل: ج ٣: ٢٨٣.	إسحق بن عمارة: ج ١: ٣٢٨؛ ج ٣: ٢٧٤.
أحمد بن خالد خالدى: ج ٣: ٢٨١.	إسحق: ج ٣: ٢٧٤.
أحمد بن علي المقرئ: ج ٣: ٢٨٤.	إسرائيل: ج ٣: ٢٨٤.
أحمد بن علي بن ناصح: ج ٣: ٢٨٤.	إسرافيل: ج ٢: ٣٧٣ تا ٣٧٦.
أحمد بن مثنى: ج ١: ٦١١، ٦١٣.	اسكندر سلوكى: ج ٣: ٣٦٨، ٤١٨.
أحمد بن محمد بن خالد برقى: ج ١: ٢٥٨؛ ج ٢: ٧٤،	أسلم (أبورافع): ج ٣: ٣٥٤.

أم فروه: ج ۱: ۶۱۴، ۶۱۵.	أسماء بنت یزید: ج ۳: ۲۸۲.
أم کلثوم بنت علی ⇨ حضرت أم کلثوم بنت علی	إسمعیل بن جعفر بن محمد الصادق ⇨ حضرت
أم کلثوم صغری ⇨ حضرت أم کلثوم صغری	إسمعیل بن جعفر بن محمد الصادق
أم کلثوم کبری ⇨ حضرت أم کلثوم کبری	إسمعیل بن حماد بن أبی حنیفه: ج ۳: ۴۴۳.
امیدی (دکتر): ج ۳: ۸۹.	إسمعیل بن علی بن قدامه: ج ۳: ۲۸۴.
امیر کبیر (میرزا تقی خان فراهانی): ج ۳: ۳۲۵.	إسمعیل بن قتیبه: ج ۱: ۳۹۴.
امین (سید محسن): ج ۳: ۳۱۰، ۴۶۰.	إسمعیل بن موسی: ج ۲: ۴۲۶.
امینی (علامه شیخ عبدالحسین): ج ۳: ۲۸۳.	اشتهاردی (حاج شیخ علی پناه): ج ۳: ۶۲.
أنس بن مالک: ج ۱: ۲۸۲؛ ج ۳: ۳۱۵.	أصبغ بن نباته: ج ۱: ۲۶۱.
أنس بن محمد: ج ۳: ۲۸۱.	اصفهانى کمپانى (حاج شیخ محمد حسین): ج ۱:
انصاری (حاج أحمد آقا): ج ۲: ۵۰۲.	۲۰۳، ۲۲۲، ۴۷۷؛ ج ۲: ۹۷، ۹۹، ۴۶۶.
انصاری (حسن): ج ۱: ۵۰۹.	اعتصامی (پروین): ج ۲: ۶۰۸، ۶۱۲.
انصاری (خواجه عبدالله): ج ۱: ۳۲۴، ۳۲۵.	اقلیدس: ج ۳: ۵۹.
انصاری همدانی (حاج شیخ محمد جواد): ج ۱:	اللهماری: ج ۲: ۱۲۵، ۱۳۰ تا ۱۳۵، ۶۰۰.
۶۵، ۶۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۴ تا ۲۴۶، ۲۴۹ تا ۲۵۱،	إلهی طباطبائی (حاج سید محمد حسن): ج ۲:
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۳۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۰۵،	۱۰۵.
۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۴۵،	أم یورداء: ج ۱: ۵۳۰.
۵۵۱، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۸۳، ۵۹۱، ۶۳۱، ۶۳۵،	امالی (میرزا محمد علی): ج ۱: ۱۸۴.
۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۶، ۷۰۲، ۷۰۷، ۷۲۱،	امام جمعه طهران: ج ۲: ۴۹۹.
۷۳۳، ۷۳۴؛ ج ۲: ۷۹، ۸۵، ۸۶ تا ۸۹، ۹۱ تا ۹۶،	امامزاده سید محمد عابد ⇨ حضرت امامزاده
۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷ تا ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۹،	سید محمد عابد
۱۴۵ تا ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۴۵ تا ۲۴۷،	امامزاده سید محمد ⇨ حضرت امامزاده سید
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۷۴ تا ۲۸۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۲۶،	محمد
۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۷۰، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۴،	أم حبیبیه: ج ۳: ۳۱۹.
۵۳۰، ۵۵۱؛ ج ۳: ۸۲، ۱۱۰، ۵۱۳.	أم درداء: ج ۳: ۳۱۶.
	أم سلمه: ج ۳: ۳۴۸، ۳۴۹.



- اورنگ: ج ۳: ۳۷۹.
- اوزاعی: ج ۳: ۲۷۴، ۲۷۵.
- اویس قرنی: ج ۱: ۲۵۲، ۲۵۳؛ ج ۲: ۴۳۲.
- اهل بیت مؤلف: ج ۱: ۳۳۶.
- ایران شهری: ج ۳: ۴۱۸.
- ایرج میرزا: ج ۳: ۳۳۳.
- ایزدی نجف آبادی (حاج شیخ عباس): ج ۳: ۲۴۱.
- أیوب بن دینار: ج ۳: ۴۲۰.
- أیوب بن نوح: ج ۱: ۲۱۹.
- ب ، پ**
- باباطاهر: ج ۱: ۳۰۹، ۴۱۴؛ ج ۲: ۱۰۶، ۲۸۱، ۴۴۴.
- بایزید بسطامی: ج ۱: ۳۲۷، ۶۸۴؛ ج ۲: ۳۸۶، ۴۴۵، ۴۵۳.
- بحرالعلوم (سید محمد مهدی): ج ۱: ۱۷۶، ۴۷۲، ۵۵۹؛ ج ۳: ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۵.
- بحرین کعب: ج ۲: ۴۸۲.
- بخاری (أبو حفص): ج ۳: ۴۲۹، ۴۳۰.
- بخاری (أبو عبدالله): ج ۳: ۴۲۰.
- بحتری: ج ۳: ۴۲۳.
- بُدلا: ج ۳: ۸۱، ۸۲.
- بروجردی (حاج آقا سید حسین): ج ۱: ۷۷ تا ۷۹، ۸۵، ۱۳۲، ۴۹۱؛ ج ۲: ۳۵۰، ۵۶۸؛ ج ۳: ۲۴۱، ۳۲۶.
- بریدین معاویه: ج ۲: ۳۲۴.
- بزنطی: ج ۱: ۴۸۹.
- بشیر دهان: ج ۱: ۷۰۱.
- بلاذری: ج ۴: ۴۳۱.
- بلال: ج ۲: ۳۰۹، ۳۱۸.
- بلورچی: ج ۲: ۴۶۳.
- بوصیری (شرف الدین): ج ۱: ۶۷۸.
- بوعلی سینا (شیخ الرئیس): ج ۲: ۱۰۶، ۴۴۴؛ ج ۳: ۱۷۹.
- بهاری (حاج شیخ محمد): ج ۱: ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷؛ ج ۲: ۲۵۹، ۳۹۲، ۴۳۸، ۴۴۴.
- بهاء الدینی (حاج سید رضا صفی الدین): ج ۱: ۷۴، ۷۷، ۹۳، ۱۷۵؛ ج ۲: ۵۷۳؛ ج ۳: ۶۲.
- بهبهانی (آقا محمد علی): ج ۳: ۸۱.
- بهجت فومنی (حاج شیخ محمد تقی): ج ۱: ۱۱۵؛ ج ۲: ۹۷ تا ۱۰۱؛ ج ۳: ۵۷، ۶۲.
- بهشتی (سید محمد حسین): ج ۳: ۳۲۶، ۳۲۷.
- بیاتی (حاج محمد حسن): ج ۱: ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۵۰۹، ۵۴۵، ۵۸۳، ۷۳۳؛ ج ۲: ۸۶، ۱۲۱، ۱۵۰، تا ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷ تا ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۴۴۱.
- بیاتی (غلامرضا): ج ۲: ۱۶۲، ۱۶۶.
- بیدآبادی (آقا محمد): ج ۲: ۴۳۶، ۴۳۷.
- بیگدلی (حاج محمد): ج ۲: ۸۶.
- بیهقی (ابراهیم بن محمد): ج ۳: ۳۱۰.
- بیهقی (أحمد بن حسین): ج ۳: ۲۸۲، ۲۸۳.
- پورداود (ابراهیم): ج ۳: ۳۸۲.
- پهلوی (رضاشاه، رضاخان): ج ۲: ۴۹۹، ۶۰۸، ۶۱۲؛ ج ۳: ۱۴۱، ۳۵۶، ۳۷۶.

پهلوی (محمّد رضا): ج ۲: ۶۶، ۵۶۹، ۵۷۲؛ ج ۳: ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۳، ۲۱۵، ۳۳۳، ۵۱۲.

## ج ، چ

پیاده (شیخ عبدالله): ج ۱: ۷۳۱، ۷۳۲.  
پیرپالان دوز (شیخ محمد عارف کارندهی): ج ۲: ۴۳۰.  
ثعالبی (صاحب تیمّمه الدهر): ج ۱: ۶۷.  
ثوری: ج ۳: ۲۷۴، ۲۷۵.

## ت ، ث

تألّهی همدانی (حاج شیخ هادی): ج ۱: ۶۳۵؛ ج ۲: ۹۵، ۹۶، ۱۷۱؛ ج ۳: ۵۷.  
تبریزی (ملا رجبعلی): ج ۱: ۳۵۵.  
تبریزی (تیر): ج ۱: ۴۶۶.  
تحفه: ج ۱: ۶۰۹ تا ۶۱۳.  
تخته فولادی (حاج محمد صادق): ج ۱: ۵۴۶.  
تدین (سید محمد): ج ۳: ۳۷۵.  
توکوزین غابور: ج ۳: ۳۸۶.  
تستری (شیخ محمد تقی): ج ۲: ۴۳۱.  
تفتازانی (ملا سعد الدین): ج ۱: ۱۳۲.  
تقی زاده (سید حسن): ج ۳: ۳۷۴.  
تناوش (مهندس): ج ۲: ۵۵۱، ۵۵۲.  
تنکابنی: ج ۱: ۱۷۶.  
توحیدی (دکتر): ج ۳: ۸۹.  
توسلی (دکتر حاج محمد): ج ۳: ۸۹، ۳۲۲.  
تویسرکانی (ملا حسینعلی): ج ۲: ۴۳۷.  
تهمورث: ج ۳: ۴۱۱.  
ثابت بن قرّه صابی: ج ۳: ۵۸، ۵۹.  
ثابت بن نعمان بن مرزبان: ج ۳: ۴۴۳.

جامی (ملا عبدالرحمن): ج ۱: ۶۰۷.  
جبرئیل: ج ۱: ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۹۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۱۳، ۵۱۵، ۱۲۲، ۶۵۷؛ ج ۲: ۳۷۳ تا ۳۷۶، ۴۰۳؛ ج ۳: ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۷۷.  
جزائری (حاج سید صدرالدین): ج ۳: ۱۴۸.  
جزائری (سید مرتضی): ج ۳: ۱۴۸.  
جزائری (سید نعمه الله): ج ۲: ۴۲۷؛ ج ۳: ۶۰.  
جعفر آقا: ج ۲: ۱۶۶.  
جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار): ج ۱: ۶۵۶؛ ج ۲: ۶۳۴، ۶۳۵؛ ج ۳: ۲۹۰.  
جعفر بن أحمد مونس قمی: ج ۳: ۴۶۰.  
جعفر بن محمد أرمنی: ج ۳: ۲۸۴.  
جعفر بن محمد بن عماره: ج ۳: ۲۸۱.  
جعفر بن محمد درویتی: ج ۳: ۴۶۰.  
جعفری (حاج شیخ محمد تقی): ج ۳: ۱۴۸.  
جم: ج ۳: ۴۱۴، ۴۱۵.  
جم (پسر ویجهان): ج ۳: ۴۱۹.  
جمشید: ج ۳: ۴۰۷، ۴۱۱ تا ۴۱۴.  
جمیل بن دراج: ج ۲: ۳۳۵.

- جنید: ج ۱: ۳۶۲، ۳۶۷.
- جوادی آملی (حاج شیخ عبداللہ): ج ۱: ۳۱۷؛ ج ۳: ۶۱، ۱۸۳.
- جولا: ج ۱: ۵۷۴، ۵۷۵.
- جوهری: ج ۱: ۶۷۵.
- جهانگیرخان قشقائی: ج ۱: ۵۲۸؛ ج ۲: ۴۳۶.
- چمران: ج ۱: ۲۸۱.
- ح**
- حائری (حاج شیخ مرتضیٰ): ج ۱: ۶۳، ۶۴، ۷۷، ۹۳، ۱۳۸، ۱۸۴، ۴۹۲، ۷۲۷، ۷۳۱؛ ج ۲: ۶۵، ۸۴، ۵۶۵، ۶۳۲، ۶۷۵، ۶۷۹؛ ج ۳: ۶۲، ۴۴۰.
- حائری شیرازی (حاج شیخ صدرالدین): ج ۲: ۸۹، ۵۷۲؛ ج ۳: ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۲.
- حائری یزدی (حاج شیخ عبدالکریم): ج ۱: ۶۳؛ ج ۲: ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۴۴؛ ج ۳: ۳۲۶، ۳۲۷.
- حاج مؤمن شیرازی (حاج عباسعلی شاهچراغیان): ج ۲: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۴۴۳.
- حاجی نوری = محدث نوری
- حارث ہمدانی: ج ۳: ۲۶۸.
- حافظ شیرازی (خواجہ شمس الدین محمد): ج ۱: ۲۷۷، ۲۸۷، ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۴۷، ۴۵۲، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۴۲، ۶۶۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۳۶، ۷۴۶؛ ج ۲: ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۴۳۷ تا ۴۴۳، ۵۷۳؛ ج ۳: ۱۲۶، ۲۶۸.
- حافظیان: ج ۲: ۲۲۶.
- حاکم نیشابوری: ج ۳: ۲۸۳.
- حبیب الخیر: ج ۳: ۴۶۰.
- حبیب بن مظاهر: ج ۲: ۴۵۸.
- حبیبی: ج ۱: ۳۶۳.
- حجّاج بن یوسف ثقفی: ج ۳: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۴۲۱.
- حجّت کوه کمری (حاج سیّد محمد): ج ۱: ۷۷، ۱۳۸؛ ج ۳: ۳۲۲.
- حدّاد (حاج سیّد ہاشم موسوی): ج ۱: ۴۴، ۴۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۰۴، ۲۲۹، ۲۳۶ تا ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶ تا ۲۵۹، ۲۶۷ تا ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۲۹۲ تا ۲۹۶، ۳۰۱ تا ۳۰۵، ۳۱۰ تا ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۵۳، ۴۵۵ تا ۴۶۲، ۴۷۵، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۵ تا ۵۳۷، ۵۳۷ تا ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۵۲، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۹، ۶۸۷، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۴۲.
- ج ۲: ۶۰ تا ۸۱، ۸۶ تا ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۵ تا ۲۵۵، ۲۵۸ تا ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۳۳، ۳۵۵.

- ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۱۱، حسین بن مسلم: ج ۱: ۲۹۲،  
 ۴۱۲، ۴۲۱ تا ۴۲۴، ۴۴۸، ۴۶۱، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۵۴، حسینان (سید احمد): ج ۲: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶،  
 ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۹۲، ۶۶۰، ۶۶۲، ۱۶۹.  
 ج ۳: ۵۵، ۷۵، ۷۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۹۱، ۵۱۳، حسینی طهرانی (بتول خانم): ج ۱: ۳۱۸.  
 حدّاد (سید برهان الدین): ج ۲: ۲۷۷، حسینی طهرانی (حاج سید أبوالحسن): ج ۲:  
 حذیفه بن الیمان: ج ۱: ۶۵۱، ۱۷۱، ۱۷۶، ۶۸۱.  
 حرّ عاملی ⇨ شیخ حرّ عاملی حسینی طهرانی (حاج سید علی): ج ۱: ۳۱۸؛  
 حرمه: ج ۲: ۴۶۶، ج ۳: ۶۱.  
 حرّیز: ج ۲: ۳۱۷؛ ج ۳: ۲۹۰، حسینی طهرانی (حاج سید محمّد صادق، جدّ  
 حسان بن ثابت: ج ۱: ۱۳۲؛ ج ۲: ۴۱۳، مؤلّف): ج ۱: ۷۲، ۷۴، ۸۴؛ ج ۲: ۴۹۸، ۴۹۹، ۶۳۴؛  
 حسن بن جهّم: ج ۱: ۶۵۵، ۶۵۶، ج ۳: ۱۲۴، ۱۴۱، ۳۶۸.  
 حسن بن علویّه: ج ۲: ۲۶۹، حسینی طهرانی (حاج سید محمّد صادق،  
 حسن بن علی العسکری: ج ۳: ۲۸۱، مؤلّف): ج ۱: ۴۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۸، ۳۲۰،  
 حسن بن علی: ج ۳: ۲۷۴، ۴۹۷، ۵۵۱، ۵۸۶، ۶۵۲؛ ج ۲: ۶۲، ۶۸، ۸۴، ۱۲۰،  
 حسن بن علی بن فضال: ج ۳: ۲۷۴، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹،  
 حسن بن محمّد بن سعید: ج ۳: ۲۸۴، ۳۵۴، ۵۸۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۹،  
 حسن بن محمّد بن یحیی: ج ۲: ۴۲۶، ۶۸۱؛ ج ۳: ۶۲، ۷۵، ۲۳۵، ۲۳۷، ۳۴۰.  
 حسن بن محمّد قمی: ج ۱: ۵۸۶، حسینی طهرانی (حاج سید محمّد علی، أخوی  
 حسن زاده آملی (علّامه حاج شیخ حسن): ج ۱: مرحوم علّامه): ج ۲: ۱۶۹.  
 ۱۳۵، ۳۱۷؛ ج ۲: ۱۰۵، ۶۷۷؛ ج ۳: ۶۱، حسینی طهرانی (حاج سید محمّد محسن): ج ۲:  
 حسین بن حسن بن جعفر بن محمّد بن اسمعیل بن ۱۱۹، ۱۸۳، ۱۸۷، ۶۷۷.  
 جعفر الصّادق: ج ۱: ۵۸۶ تا ۵۸۸، حسینی طهرانی (زهرا خانم): ج ۱: ۳۱۸.  
 حسین بن حمدان حضینی: ج ۳: ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷، حسینی طهرانی (سید احمد): ج ۲: ۶۷۳،  
 حسین بن خالد: ج ۱: ۴۸۱، ۶۷۵، ۶۷۷.  
 حسین بن سعید: ج ۱: ۳۹۰؛ ج ۲: ۳۱۱، حسینی طهرانی (سید محمّد): ج ۲: ۶۷۳،  
 حسین بن علی صمیری: ج ۳: ۴۴۳، ۶۷۵، ۶۷۷.

حضرت حمزة بن قاسم : ج ٢: ٤٢٤، ٤٢٥.	حسيني طهراني (سيد محمد جعفر): ج ٢: ٥٩٠.
حضرت حمزة بن موسى بن جعفر : ج ٢: ٤٢٤.	حسيني طهراني (سيد محمد جواد): ج ٢: ١١٦؛ ج ٣: ٢٨٨.
حضرت خديجه : ج ٢: ٤٠٦؛ ج ٣: ٢٨٤.	حسيني طهراني (سيد محمد علي): ج ٢: ٦٢٨.
حضرت رقيه بنت الحسين : ج ١: ٣٣٢، ٣٣٣.	حسيني طهراني (صديقه خانم): ج ١: ٣١٨.
حضرت رقيه بنت موسى بن جعفر : ج ٢: ٤٢٦.	حسيني طهراني (علامه آية الله حاج سيد محمد حسين)، حضرت علامه والد: در أغلب صفحات هر سه جلد
حضرت رقيه بنت النبي : ج ٣: ٢٨٠، ٢٨٢ تا ٢٨٤.	حسيني همداني (دكتور): ج ٣: ٨٩.
حضرت رمله بنت أمير المؤمنين (همسر صلت بن عبدالله): ج ٢: ٦٣٥.	حضرت إبراهيم بن رسول الله : ج ٢: ٤١٣.
حضرت رمله بنت أمير المؤمنين (همسر عبدالله بن أبي سفيان): ج ٢: ٦٣٥.	حضرت إسماعيل بن جعفر بن محمد الصادق : ج ٣: ٢٧٦، ٢٧٥.
حضرت زينب بنت النبي : ج ٣: ٢٨٠، ٢٨٣، ٢٨٤.	حضرت امام زاده سيد محمد : ج ٢: ٤٢٨، ٤٥٧.
حضرت زينب كبرى : ج ١: ٢٨٦، ٢٨٧، ٣٠٠، ٣٣٣، ٥١١؛ ج ٢: ١٧٩، ١٨١، ١٨٤، ١٨٧، ١٩٥، ١٩٧، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٨، ٢٠٩، ٦١٤ تا ٦٢٠، ٦٣٥.	حضرت امام زاده سيد محمد عابد : ج ٢: ٤٢٧ تا ٤٢٥.
حضرت شاهزاده حسين : ج ١: ٢٤٤.	حضرت أم كلثوم بنت علي : ج ٣: ٢٨٤.
حضرت عبدالعظيم حسني : ج ١: ٧٢٠؛ ج ٢: ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٨.	حضرت أم كلثوم صغرى : ج ٢: ٦٣٥.
حضرت علاء الدين حسين : ج ٢: ٤٢٥.	حضرت أم كلثوم كبرى : ج ٢: ٦٣٥.
حضرت علي أصغر (عبدالله رضيع) : ج ١: ٣٣٤؛ ج ٢: ٤٦٦.	حضرت أبا الفضل العباس : ج ١: ٥٢٣، ٦٩٧؛ ج ٢: ٣٧٠، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٥٧.
حضرت علي أكبر : ج ١: ٥٢٣؛ ج ٢: ٣٧٠.	حضرت أبوطالب : ج ٢: ٤٠٦.
	حضرت أحمد بن موسى (شاهچراغ) : ج ٢: ٤٢٥ تا ٤٢٧.
	حضرت حليمه بنت جعفر بن محمد الصادق : ج ١: ٦١٧.

حمّاد بن عیسی: ج ۱: ۱۱۹، ۱۲۰؛ ج ۳: ۲۹۰.	۴۲۳، ۴۲۸، ۴۵۴ تا ۴۵۷.
حمزة بن أحمد: ج ۳: ۲۶۲.	حضرت علی بن جعفر: ج ۲: ۴۴۴.
حمزة بن حسن اصفهانی: ج ۳: ۴۲۱.	حضرت فاطمه بنت الحسین: ج ۲: ۶۱۵.
حمزة بن قاسم ⇨ حضرت حمزة بن قاسم	۶۱۸؛ ج ۳: ۲۸۴.
حمزة بن موسی بن جعفر ⇨ حضرت حمزة بن موسی بن جعفر	حضرت فاطمه بنت امیرالمؤمنین: ج ۲: ۶۳۵.
حمید بن عبدالرحمن بن عوف: ج ۱: ۶۷۶.	حضرت فاطمه معصومه: ج ۱: ۶۱، ۷۳، ۷۸.
حمیری (سید اسمعیل): ج ۱: ۱۳۲؛ ج ۲: ۳۷۵.	۱۱۵، ۲۳۷، ۵۱۰، ۵۸۷، ۵۸۸، ۷۴۰؛ ج ۲: ۱۳۶، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۴۱، ۴۵۳، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۷.
حنان بن سدری: ج ۳: ۲۶۲.	۶۸۱، ۶۷۹.
حنیفة: ج ۱: ۵۵۴.	حضرت قاسم بن رسول الله: ج ۳: ۲۸۴.
حنین عبادی: ج ۳: ۵۹.	حضرت قاسم بن موسی بن جعفر: ج ۲: ۴۲۸.
حوّلاء: ج ۲: ۵۳۱.	حضرت محمد بن موسی: ج ۲: ۴۲۵ تا ۴۲۷.
<b>خ</b>	حضرت میمون بن بنت امیرالمؤمنین: ج ۲: ۶۳۵.
خازنی (عبدالرحمن): ج ۳: ۴۳۳.	حفص: ج ۳: ۲۵۹.
خالد قسری: ج ۳: ۴۲۲.	حفصه: ج ۲: ۴۱۳؛ ج ۳: ۳۱۹.
خامنه ای (حاج سید علی، رهبر معظّم انقلاب):	حکیم (حاج سید محسن): ج ۱: ۸۴.
ج ۱: ۱۹۸، ۱۹۹؛ ج ۲: ۱۰۰، ۳۵۵، ۵۴۱، ۵۴۲؛ ج ۳: ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۴ تا ۲۴۱.	حکیم هیدجی: ج ۱: ۵۲۸؛ ج ۲: ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵.
خدایجه ⇨ حضرت خدیجه	حلاج: ج ۱: ۳۵۸.
خراسانی (ملا محمد کاظم) ⇨ آخوند خراسانی	حلبی: ج ۲: ۳۸۶.
خراسانی (حاج میرزا حبیب): ج ۱: ۱۵۲، ۴۹۸.	حلی (ابن فهد) ⇨ ابن فهد حلی
خزیمه بن ثابت: ج ۱: ۶۵۱.	حلی (شیخ حسین): ج ۱: ۸۴ تا ۸۶.
خسرو پرویز: ج ۳: ۳۰۷، ۳۰۹، ۵۱۰.	حلی (علامه حلی) ⇨ علامه حلی
خسرو شاهی (حاج سید ابراهیم): ج ۱: ۲۴۶، ۵۷۱؛ ج ۲: ۱۰۱ تا ۱۰۴.	حلیمه بنت جعفر بن محمد الصادق ⇨ حضرت حلیمه بنت جعفر بن محمد الصادق
خطیب بغدادی: ج ۳: ۴۲۵، ۴۴۳.	

- خلف زاده (حاج محمد علی): ج ۲: ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۳۹.
- خلیل بن احمد: ج ۲: ۵۵۷.
- خمینی (حاج سید روح الله، رهبر فقید انقلاب): ج ۲: ۱۲۱.
- ج ۱: ۱۸۵، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۴۹۲؛ ج ۲: ۶۶، ۱۱۵، ۳۱۹، ۵۴۲؛ ج ۳: ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳ تا ۱۵۷، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۶۴ تا ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳ تا ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۹ تا ۲۴۱، ۳۲۰، ۳۵۰.
- خمینی (حاج سید مصطفی): ج ۱: ۷۴۱.
- خوئی (حاج سید ابوالقاسم): ج ۱: ۶۵، ۸۴ تا ۸۷، ۹۲؛ ج ۲: ۶۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۵۵۱، ۵۶۶.
- خواجه أباصلت: ج ۲: ۴۲۹.
- خواجه حافظ شیرازی ⇨ حافظ شیرازی
- خواجه ربیع: ج ۲: ۴۳۰ تا ۴۳۲.
- خوارزمی (دکتر): ج ۳: ۸۹.
- خوانساری (آقا جمال): ج ۲: ۴۳۷.
- خوانساری (حاج آقا حسین): ج ۲: ۴۳۷.
- خوانساری (حاج سید احمد): ج ۱: ۶۴، ۶۵، ۶۴۷.
- خوانساری (حاج سید محمد تقی): ج ۱: ۱۳۸.
- خوانساری (سید محمد باقر): ج ۲: ۴۲۶، ۴۲۷؛ ج ۳: ۶۰.
- خیام: ج ۳: ۴۰۷.
- داریوش: ج ۲: ۴۳۶؛ ج ۳: ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۰، ۵۱۰.
- داماد (حاج سید محمد): ج ۱: ۷۷؛ ج ۳: ۲۴۱.
- دانشمایه نجفی (حاج سید حسین): ج ۱: ۲۲۹.
- داود صرمی: ج ۳: ۳۰۷.
- داود رقی: ج ۱: ۴۵۰، ۶۴۵.
- دستغیب شیرازی (حاج سید عبدالحسین): ج ۲: ۸۹، ۹۰، ۱۳۵، ۳۳۵، ۵۷۲؛ ج ۳: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱.
- دورکهایم: ج ۱: ۳۰۳.
- دولابی (حاج آقا اسمعیل): ج ۲: ۱۶۹، ۱۷۱.
- دهلوی (شیخ ولی الله): ج ۱: ۴۲۷.
- دیلمی: ج ۳: ۱۱۱.
- دینوری (ابن قتیبه): ج ۲: ۴۳۱؛ ج ۳: ۳۵۵.
- رازی (حاج شیخ محمد): ج ۱: ۸۴، ۵۱۰.
- راغب اصفهانی: ج ۲: ۵۰۰؛ ج ۳: ۳۱۸.
- راوندی (قطب الدین) ⇨ قطب الدین راوندی
- ربیع بن خثیم: ج ۲: ۴۳۱، ۴۳۲.
- رستم زال: ج ۳: ۳۷۰.
- رُش بُول وین: ج ۳: ۱۹۴.
- رشید صفّار: ج ۲: ۱۷۷.
- رضوی (سید حسین)، غبار همدانی: ج ۲: ۴۴۰، ۴۴۱.
- رضوی (سید محمدرضا): ج ۲: ۶۶۹.
- رقیه بنت الحسین ⇨ حضرت رقیه بنت الحسین

زهری: ج ۳: ۲۷۴.	رقیة بنت النبی ← حضرت رقیة بنت النبی
زیاد بن صبیح حنفی: ج ۳: ۳۴۹.	رقیة بنت موسی بن جعفر ← حضرت رقیة بنت موسی بن جعفر
زیاد بن عبیدالله (أبو السکن): ج ۳: ۴۲۵.	رملة بنت أمير المؤمنين ← حضرت رملة بنت أمير المؤمنين
زید النَّار: ج ۱: ۵۰۷.	روح بن زنیاغ: ج ۳: ۳۱۲.
زید بن موسی: ج ۱: ۶۵۳ تا ۶۵۵.	روزبه: ج ۲: ۶۳۰.
زید زُراد: ج ۱: ۲۳۹.	رومی ← مولوی
زید شحّام: ج ۲: ۴۵۱.	
زید نرسی: ج ۳: ۳۴۳.	
زینب بنت النبی ← حضرت زینب بنت النبی	
زینب کبری ← حضرت زینب کبری	
زینی دحلان: ج ۳: ۳۰۸.	
ژان پُل ساتر: ج ۱: ۳۰۳.	
<b>س</b>	
سالم: ج ۳: ۲۷۴.	
سالم (حاج شیخ عبدالمجید): ج ۳: ۳۳۰.	
سبحانی (حاج شیخ جعفر): ج ۱: ۳۱۷؛ ج ۳: ۶۱.	
سبزواری (حاج غلامحسین): ج ۱: ۵۴۵؛ ج ۲: ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۵۷۹.	
سبزواری (حکیم حاج مَلاهادی): ج ۱: ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۳۲۴؛ ج ۲: ۴۴۵.	
سبط (حاج سیّد محمد حسین): ج ۳: ۶۲.	
سبط (حاج سیّد محمد علی): ج ۳: ۱۴۸.	
ستوده: ج ۱: ۳۱۷؛ ج ۳: ۶۱.	
سجّادی (دکتر): ج ۳: ۸۹.	
سدهی اصفهانی (حاج شیخ عبدالجواد): ج ۱:	
	زادویه: ج ۳: ۴۱۳.
	زاهدی (دکتر): ج ۲: ۵۹۰.
	زبید الأیامی: ج ۳: ۴۲۶.
	زبیر: ج ۱: ۶۵۳.
	زاره: ج ۲: ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۰؛ ج ۳: ۲۹۰.
	زردشت: ج ۳: ۲۳۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۱۳، ۴۱۹.
	زرقانی: ج ۳: ۳۰۸.
	زکریا بن آدم: ج ۳: ۲۸۷.
	زلیخا: ج ۳: ۴۹۹، ۵۰۰.
	زمخشری: ج ۳: ۴۲۶.
	زنجانی (آقا عزالدین): ج ۲: ۹۰؛ ج ۳: ۱۴۸.
	زنجانی (أبو الفرج): ج ۳: ۴۱۰، ۴۱۱.
	زنجانی (حاج آقا موسی) ← شبیری زنجانی
	زنجانی (حاج سیّد أحمد): ج ۲: ۳۴۷؛ ج ۳: ۱۴۳.

## ز، ژ



سلطانی (سید محمد باقر): ج ١: ١٣٨.	٧٧، ٩٣، ١٧٥؛ ج ٣: ٦٢، ٣٢٢.
سلماسی (ملّازین الدین): ج ١: ١٧٦.	سید صیرفی: ج ١: ٧٠٥.
سلمان فارسی: ج ١: ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٦،	سرباز گمنا: ج ٢: ٤٤٣.
٣٣٠، ٥٢٢، ٥٣٠، ٥٣١، ٦٥٠؛ ج ٢: ١١٨، ٤٥٨،	سردار کابلی (حیدرقلی): ج ٢: ٢٩٩، ٣٠٠.
٥٣٣، ٦٣٨؛ ج ٣: ٤١٧، ٤٣١.	سروش (عبدالکریم): ج ٣: ١٩٠.
سلمی (کنیز رسول خدا <small>ﷺ</small> ): ج ٣: ٣٥٤.	سری سقطی: ج ١: ٦٠٧، ٦٠٩، ٦١١، ٧٠٣.
سلیمان بن حفص مروزی: ج ٢: ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٠.	سعد بن عباد: ج ٣: ٧٢.
سلیمان جعفری: ج ١: ٦٥٦؛ ج ٢: ٣١١.	سعد بن عبدالله: ج ١: ٣٩٠.
سلم بن قیس هلالی: ج ٢: ٢٩٦.	سعد بن مسعد حارثی: ج ٣: ٤٧٢.
سماعة: ج ٢: ٢٩٦، ٣٧٧.	سعد بن معاذ: ج ٢: ٥٤٤.
سماوی (حاج حبیب): ج ٢: ١٧٧ تا ١٧٩.	سعدی شیرازی: ج ١: ٥٦، ١٦٥، ٢٥٥، ٧٠٠؛ ج ٢:
سمنانی (علاء الدوله): ج ١: ٥٨١.	٤٤٣، ٤٤٤؛ ج ٣: ٥٦.
سمنون محب: ج ١: ٧٢٠.	سعید بن العاص: ج ٣: ٣١٧.
سنائی: ج ٢: ٣٤٩.	سعید بن جبیر: ج ٣: ٤٦٩.
سهل بن حسن خراسانی: ج ١: ٥٥٤ تا ٥٥٦.	سعید بن فضل: ج ٣: ٤١٠، ٤١٨.
سهل بن حنیف: ج ١: ٦٥١.	سعید بن مسیب: ج ٣: ٣١٦، ٣١٧.
سهل بن زیاد: ج ١: ٣٩٦؛ ج ٢: ٦٢٠؛ ج ٣: ٢٧٤.	سعید بن یکسین: ج ٣: ٤٢٦، ٤٢٧.
سهل بن سعد ساعدی: ج ٣: ٣١٥.	سعید طهرانی (حاج شیخ حسن): ج ١: ٨٦.
سیادت (حاج سید محمد): ج ٣: ١٢٧، ١٢٨.	سعیدیان (حاج شیخ محسن): ج ١: ٨٧؛ ج ٢:
سید ابن طاووس: ج ١: ١٨١، ٢٠٢، ٤٦٢، ٥١٦،	٥٥١.
٥٦٢، ٥٧٦، ٥٧٧؛ ج ٢: ٣٣٨، ٣٦٢، ٤٢٨؛ ج ٣: ٧٢،	سفّاح: ج ٢: ٥٠٠.
٣٢٧، ٤٩٤، ٤٩٦.	سقیانی $\leftrightarrow$ عثمان بن عبثه
سید أحمد $\leftrightarrow$ حسینان (سید أحمد)	سکونی: ج ١: ١٥٨؛ ج ٢: ٣٥٧، ٦٢١؛ ج ٣: ٢٥١،
سید تاج الدین بن زهره: ج ٢: ٤٢٧.	٢٧٥، ٢٨١، ٣٥١، ٥٠٨.
سید جلال: ج ١: ٥٠٥ تا ٥٠٧.	سلطان محمود غزنوی: ج ١: ٧٢٢؛ ج ٢: ٤٣٣،
سید حیدر آملی $\leftrightarrow$ آملی (سید حیدر)	٤٣٤.

- سید رضی: ج ۳: ۵۹، ۶۰، ۳۲۷.  
 سید زین العابدین: ج ۲: ۱۴۸.  
 سید شفتی ⇨ شفتی (سید محمدباقر)  
 سید ضیاء: ج ۳: ۳۵۶.  
 سید عبدالکریم بن طاوس: ج ۳: ۲۸۴.  
 سید محمد (داماد حاج آقا اللهیاری): ج ۲: ۱۳۵.  
 سید مرتضی: ج ۳: ۵۸، ۶۰، ۳۲۷.  
 سید معصوم علیشاه: ج ۳: ۸۱، ۸۲.  
 سید موحشم: ج ۲: ۴۴۳.  
 سید وجیه الله: ج ۲: ۱۳۰.  
 سید هاشم (امام جماعت): ج ۲: ۱۳۸.  
 سیدی (حاج سید حسن): ج ۳: ۶۲.  
 سیدی (حاج سید عبدالحسین): ج ۲: ۶۸۱.  
 سیروس: ج ۳: ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۰.  
 سیستانی (امیراقبال): ج ۱: ۵۸۱.  
 سیستانی (حاج سید علی): ج ۱: ۶۵ تا ۸۶ تا ۸۸؛  
 ج ۲: ۵۵۱.  
 سیف بن عمیرة: ج ۳: ۲۷۴.  
 سیوطی: ج ۳: ۲۸۲، ۳۱۵.
- ش**
- شافعی: ج ۲: ۲۹۵، ۳۹۰؛ ج ۳: ۲۷۴، ۲۷۵.  
 شاهچراغیان (حاج عباسعلی) ⇨ حاج مؤمن  
 شیرازی  
 شاهچراغ ⇨ حضرت احمد بن موسی  
 شاهرخ (کیخسرو): ج ۲: ۴۳۴؛ ج ۳: ۳۷۴، ۳۸۲.  
 شاهرودی (حاج سید محمد): ج ۳: ۶۲.  
 شاهرودی (حاج سید محمود): ج ۱: ۸۴، ۸۵.  
 شاهزاده حسین ⇨ حضرت شاهزاده حسین  
 شبیر (سید عبدالله): ج ۲: ۴۵۰.  
 شبستری (شیخ محمود): ج ۱: ۲۵۹، ۳۱۲، ۴۳۹.  
 شبلی: ج ۱: ۳۶۲، ۳۶۷.  
 شبیری زنجانی (حاج آقا موسی): ج ۱: ۱۳۵؛  
 ج ۳: ۶۲، ۱۴۳.  
 شرف الأشراف: ج ۳: ۴۹۵.  
 شرکت (حاج حسن): ج ۲: ۵۵۱.  
 شریح: ج ۳: ۲۷۴.  
 شریعتمدار دامغانی: ج ۳: ۳۷۴.  
 شریعتمدار رشتی: ج ۲: ۴۹۹.  
 شریعتی (دکتر علی): ج ۱: ۳۰۰ تا ۳۰۵؛ ج ۳:  
 ۱۵۹، ۳۵۷.  
 شریف بن سابق: ج ۱: ۲۵۸.  
 شطیطه: ج ۱: ۶۱۵ تا ۶۱۷.  
 شعرانی: (علامه حاج میرزا ابوالحسن): ج ۱:  
 ۲۴۸؛ ج ۲: ۱۰۵؛ ج ۳: ۴۶۹.  
 شعیب عقرقوفی: ج ۱: ۴۵۰.  
 شفتی (سید محمدباقر): ج ۲: ۴۳۷؛ ج ۳: ۳۲۷.  
 شمس مغربی: ج ۱: ۴۰۴، ۴۵۳؛ ج ۲: ۱۱۸، ۱۳۵،  
 ۴۴۰، ۴۴۲.  
 شوشتری (سید علی): ج ۱: ۵۷۴، ۵۷۵.  
 شوشتری (قاضی نورالله): ج ۱: ۵۸۱؛ ج ۲: ۴۳۵.  
 شهاب: ج ۲: ۳۵۶.  
 شهرزوری: ج ۳: ۵۹.

۳۷۶؛ ج ۳: ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۲۷، ۴۴۷، ۴۶۲ تا ۴۸۷، ۴۶۵	شہریاری (دکتر): ج ۳: ۸۹
شیخ عمار یاسر: ج ۱: ۵۸۲	شہید اول: ج ۱: ۱۰۸؛ ج ۲: ۵۹۱؛ ج ۳: ۷۹، ۲۷۵، ۲۷۹، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۵۹
شیخ قاسم نحوی: ج ۱: ۷۹	شہید ثانی: ج ۱: ۵۴، ۵۵، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۹۲، ۶۳۷؛ ج ۲: ۲۹۸، ۳۱۵، ۴۵۹، ۵۹۲؛ ج ۳: ۷۹
شیخ محمد عارف کارندھی ⇨ پیرپالان دوز	شیخ اسمعیل قصیر: ج ۱: ۵۸۱، ۵۸۲
شیخ محمد مؤمن: ج ۲: ۴۳۰	شیخ الاسلامی (تاج الشریعہ): ج ۳: ۱۱۰
شیخ محمود ابوریہ ⇨ ابوریہ	شیخ الرئیس ⇨ بوعلی سینا
شیخ مفید: ج ۱: ۲۰۲، ۳۴۶، ۵۶۴؛ ج ۲: ۴۲۵؛ ج ۳: ۲۷۵، ۳۲۷، ۴۶۶	شیخ انصاری: ج ۱: ۶۴، ۱۷۶، ۴۶۸، ۵۱۱، ۵۷۵ تا ۵۷۷؛ ج ۳: ۴۸۰
شیرازی (حاج سید رضی): ج ۳: ۱۴۸	شیخ بهائی (بہاء الدین محمد): ج ۱: ۶۲۵، ۶۸۰؛ ج ۲: ۲۹۹، ۴۲۳، ۵۰۹؛ ج ۳: ۷۹
شیرازی (حاج سید عبدالہادی): ج ۱: ۶۶، ۸۴، ۱۸۵	شیخ حرّ عاملی (صاحب وسائل): ج ۱: ۱۵۸؛ ج ۲: ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۳، ۴۲۳، ۴۹۳، ۵۲۶، ۶۶۰؛ ج ۳: ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۹۰
شیرازی (سید کمال): ج ۳: ۶۲	شیخ روزبہان: ج ۱: ۵۸۳
شیرازی (میرزا محمد تقی): ج ۱: ۱۸۱؛ ج ۳: ۳۲۵، ۳۲۷	شیخ زادہ: ج ۲: ۳۵۶
شیرازی (میرزا محمد حسن): ج ۳: ۳۲۵، ۳۲۷	شیخ زادہ (حاج شیخ محمد علی): ج ۳: ۶۲
<b>ص ، ض</b>	شیخ صدوق: ج ۱: ۲۵۴، ۳۹۰، ۴۶۴؛ ج ۲: ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۷۷، ۴۶۹، ۵۰۴، ۵۹۱ تا ۵۹۳، ۶۰۳، ۶۵۳؛ ج ۳: ۱۲۲، ۱۶۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۲۷، ۳۵۱، ۳۸۴، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۶۶، ۵۰۴
صاحب بن عباد: ج ۱: ۶۷	شیخ طبرسی: ج ۱: ۵۷۹؛ ج ۲: ۴۳۰
صاحب جواہر ⇨ نجفی (شیخ محمد حسن)	شیخ طوسی: ج ۱: ۱۰۸، ۲۰۴؛ ج ۲: ۳۲۹، ۳۶۰
صاحب روضات ⇨ خوانساری (سید محمد باقر)	
صاحب شرایع ⇨ محقق حلّی	
صاحب عروہ ⇨ یزدی (سید محمد کاظم)	
صاحب قاموس الرجال ⇨ تستری (شیخ محمد تقی)	
صاحب مدارک ⇨ موسوی عاملی	

- صیحی صالح: ج ۳: ۱۳۳.  
صدّام: ج ۲: ۴۵۰.  
صدرالمتألّهین شیرازی (ملاصدرا): ج ۱: ۸۰، ۱۰۸، ۴۵۴، ۴۵۶؛ ج ۲: ۴۴۵؛ ج ۳: ۶۵، ۷۹، ۲۳۲.  
صدر (حاج سیّد صدرالدّین): ج ۱: ۱۳۸.  
صدر (سیّد حسن): ج ۱: ۵۷۵.  
صدر (سیّد موسی): ج ۱: ۵۱۰، ۵۱۲.  
صدوقی همدانی (حاج شیخ بهاءالدّین): ج ۳: ۱۴۸.  
صدوقی یزدی (شیخ محمّد): ج ۲: ۹۰؛ ج ۳: ۱۴۸.  
صفی علیشاه: ج ۳: ۸۳.  
صلت بن عبدالله بن نوفل: ج ۲: ۶۳۵.  
صلواتی: ج ۳: ۶۲.  
ضحاک (بیوراسب): ج ۳: ۴۱۷، ۴۱۹.  
**ط**  
طالقانی (حاج سیّد محمود): ج ۳: ۳۵۶.  
طالقانی (حاج شیخ مرتضی): ج ۱: ۵۲۸؛ ج ۲: ۵۱۶، ۱۲۴.  
طاهر بن عیسی: ج ۱: ۳۹۴.  
طاهری: ج ۳: ۱۴۹.  
طباطبائی (آقا سیّد علی): ج ۱: ۱۰۴.  
طباطبائی (حاج سیّد عزیزالله): ج ۳: ۶۲.  
طباطبائی (علامه حاج سیّد محمّد حسین) ⇨  
علامه طباطبائی  
طباطبائی قمی: ج ۳: ۶۱.  
طبری (محمّد بن جریر): ج ۳: ۴۲۶.  
طلحه: ج ۱: ۶۵۳.  
طلحة الأیامی: ج ۳: ۴۲۶.  
طلحة بن مصرف: ج ۳: ۴۲۶.  
طوسی (أبو جعفر) ⇨ شیخ طوسی  
طوسی (خواجه نصیرالدّین): ج ۱: ۵۳۲؛ ج ۳: ۵۹.  
طهرانی (آقا میرزا محمّد): ج ۱: ۱۰۶.  
طهرانی (حاج شیخ آقابزرگ): ج ۱: ۸۴، ۸۶.  
طهرانی (حاج شیخ عباس): ج ۱: ۲۳۶؛ ج ۲: ۱۰۲ تا ۱۰۴.  
طهرانی (سیّد جلال الدّین): ج ۳: ۳۸۱، ۳۸۲.  
**ع ، غ**  
عائشه: ج ۲: ۴۱۳؛ ج ۳: ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۴۹.  
عاصم بن حمید: ج ۳: ۲۸۴.  
عامر بن عبد قیس: ج ۲: ۴۳۲.  
عاملی (شیخ حرّ) ⇨ شیخ حرّ عاملی  
عبادة بن صامت: ج ۱: ۶۵۱.  
عبّاس بن عبدالمطلب: ج ۳: ۳۵۴.  
عبدالباسط: ج ۲: ۱۲۰.  
عبدالجبار بن وائل: ج ۳: ۴۲۵.  
عبدالرّحمن بن حجّاج: ج ۱: ۳۲۶؛ ج ۲: ۵۳۳.  
عبدالرّحمن بن صالح: ج ۲: ۳۷۴.  
عبدالرّحمن بن یعقوب: ج ۱: ۶۵۶.  
عبدالصّمد بن علی: ج ۳: ۴۰۹، ۴۸۵.  
عبدالعزیز دوّم (سلطان): ج ۳: ۳۶۹.

عثمان طه: ج ٢: ٣٥١، ج ٣: ٣٣١.	عبدالعظيم حسنى ⇨ حضرت عبدالعظيم
عرب (ميرزا ابراهيم): ج ١: ٧٣٩، ٧٤٠.	حسنى
عَرَزَمِي: ج ٢: ٧٤.	عبدالله اردنى: ج ١: ٥١٦.
عروة بن زبير: ج ٣: ٣١٦.	عبدالله بن ابي سفيان بن الحارث بن عبدالمطلب:
عروة بن مسعود: ج ١: ٢٨٢.	ج ٢: ٦٣٥.
عزرائيل: ج ١: ٧١٩.	عبدالله بن بكير: ج ٢: ٣٣٣.
عضد الدوله: ج ٣: ٤١٠، ٤١١.	عبدالله بن جعفر طيار: ج ٢: ٦٣٥.
عطار نيشابورى: ج ١: ٣٢٧، ٤٠٠، ٦٨٤؛ ج ٢:	عبدالله بن سنان: ج ٢: ٣٠٤.
٤٤٤، ٤٥٣.	عبدالله بن صامت: ج ١: ٦٥١.
عقيل بن عبدالله بن عقيل: ج ٢: ٦٣٥.	عبدالله بن عبدالعزيز: ج ١: ٥١٦.
علامة حلى: ج ١: ١٠٤، ١٢٣؛ ج ٢: ٣١٢، ٥٩٢،	عبدالله بن فضاله: ج ٢: ٥٩١.
٦٥٧؛ ج ٣: ١٩٦، ٢٧٩، ٤٦٥.	عبدالله بن يحيى: ج ٣: ٣٠٢ تا ٣٠٤.
علامة طباطبائي (حاج سيد محمد حسين): ج ١:	عبد الملك بن مروان: ج ٣: ٣١٠ تا ٣١٨.
٥١، ٧١، ٧٩ تا ٨١، ١٢٠، ١٤٦، ١٧٥، ٢٢٢، ٢٣١ تا	عبد الواحد رازي: ج ١: ٦٦٩.
٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٨٥، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٨٣، ٣٨٧،	عبده (شيخ محمد): ج ١: ٤١١.
٣٨٨، ٤٠١، ٤٠٢، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٢٥، ٤٢٨،	عبيدالله بن ابي رافع: ج ٣: ٣٥٤.
٤٢٩، ٤٦١، ٥٧١، ٥٧٤، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٩٠، ٦٢٠،	عبيدالله بن سليمان بن وهب: ج ٣: ٤٢٤.
٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٧٩، ٧١٢؛ ج ٢: ٦٦، ٧٠، ٧٦،	عبيدالله بن يحيى: ج ٣: ٤٢١.
٧٨، ٧٩، ١٠٠، ١٢٨، ٢٣٠، ٣٢٧، ٤٠١، ٤٤٦، ٤٩١؛	عبيدالله خان ازبك: ج ٢: ٤٣٥.
ج ٣: ٧٠، ٧٢، ١٤٢، ١٤٨، ١٥٨، ١٦١، ١٦٢، ١٨١	عبيد بن زراره: ج ١: ١٠٦.
تا ١٨٣، ٢٤٧، ٤٥٣، ٤٦٩.	عثمان بن حنيف: ج ٣: ٢٥٧.
علامة طهراني ⇨ حسيني طهراني (علامة آية الله	عثمان بن عنبسه (سفياني): ج ١: ٥٠٩ تا ٥١٥.
حاج سيد محمد حسين)	عثمان بن عيسى: ج ٢: ٤٧٥.
علامة مجلسي ⇨ مجلسي	عثمان بن مظعون: ج ٣: ٢٨٣.
علاء الدين حسين ⇨ حضرت علاء الدين	عثمان بن عفان: ج ٣: ٢٧٤، ٢٨٠، ٢٨٣، ٣١٩، ٤٦٧.
حسين	عثمان خان غازي (سلطان): ج ٣: ٣٦٩.

علاء: ج ۳: ۱۶۹.	۳۱۹.
علقمه: ج ۲: ۳۶۰.	عمر بن عبدالعزیز: ج ۳: ۴۲۱، ۴۴۶، ۴۷۷، ۴۸۱.
علقمه بن مرثد: ج ۳: ۴۲۶.	عمر بن فرات: ج ۳: ۴۸۴.
علم الهدی (حاج سید جعفر): ج ۲: ۶۶۹، ۶۷۹.	عمر بن یزید: ج ۳: ۳۹۳، ۳۹۴.
۶۸۱.	عمر عادل ملاحفجی: ج ۲: ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴.
علی أصغر ⇨ حضرت علی أصغر	عمرو (از اشراف تمیم): ج ۳: ۳۸۴.
علی اکبر ⇨ حضرت علی اکبر	عمرو بن أبان: ج ۱: ۵۱۹.
علی بن ابراهیم: ج ۲: ۶۲۱؛ ج ۳: ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۰.	عمیر بن برید: ج ۱: ۶۵۷.
علی بن أسباط: ج ۲: ۳۲۸، ۶۲۰.	عنوان بصری: ج ۲: ۳۰۶، ۳۸۹، ۵۴۳؛ ج ۳: ۱۳۳.
علی بن بلال از دی مهلبی: ج ۳: ۴۶۰.	عون بن جعفر: ج ۲: ۶۳۵.
علی بن بلال: ج ۳: ۴۶۰.	عیاشی: ج ۱: ۲۹۲.
علی بن جعفر ⇨ حضرت علی بن جعفر	عیسی بن عبدالله: ج ۳: ۲۸۲، ۲۸۳.
علی بن حامد: ج ۳: ۲۸۴.	غبار همدانی ⇨ رضوی (سید حسین)
علی بن عبدالله حسنی: ج ۳: ۴۸۴.	غروی اصفهانی ⇨ اصفهانی کمپانی (حاج شیخ محمد حسین)
علی بن عقبه: ج ۳: ۲۷۴.	غزنوی (سلطان محمود) ⇨ سلطان محمود غزنوی
علی بن محمد بن قتیبه: ج ۲: ۴۳۱.	غیاث بن ابراهیم: ج ۳: ۲۷۹.
علی بن یحیی منجم: ج ۳: ۴۲۴.	<b>ف ، ق</b>
عمار: ج ۱: ۲۵۹، ۴۵۹، ۴۶۰، ۶۵۱.	فاطمه بیگم: ج ۱: ۱۲۳.
عمار ساباطی: ج ۳: ۱۱۱.	فاطمه بنت امیر المؤمنین ⇨ حضرت فاطمه بنت امیر المؤمنین
عمان سامانی: ج ۱: ۲۰۳؛ ج ۲: ۴۶۶.	فاطمه معصومه ⇨ حضرت فاطمه معصومه
عمران صابی: ج ۱: ۳۸۹، ۳۹۰.	فاطمی شیرازی (حاج سید عبدالله): ج ۱: ۶۳۱؛ ج ۲: ۸۵ تا ۸۷.
عمر بن ابراهیم المقرئ: ج ۳: ۴۴۳.	فتح جرجانی: ج ۱: ۳۹۶.
عمر بن حنظله: ج ۱: ۵۱۳.	
عمر بن خطاب (خلیفه ثانی): ج ۱: ۴۹۷؛ ج ۲: ۲۹۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۵، ۶۳۵؛ ج ۳: ۲۷۴، ۲۸۳.	

فتحعلی شاہ: ج ۳: ۲۰۰.	۳۶۳، ۳۶۸، ۴۴۹؛ ج ۲: ۴۳۸، ۴۴۵، ۵۹۳؛ ج ۳: ۷۹، ۲۶۵.
فخررازی: ج ۱: ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۲.	فؤاد کرمانی: ج ۱: ۲۰۳؛ ج ۲: ۴۶۶.
فرات بن ابراہیم: ج ۳: ۲۸۴.	قاری حنفی (ملا علی): ج ۳: ۴۲۸.
فرات بن احنف: ج ۳: ۸۶.	قاسم بن رسول اللہ ⇨ حضرت قاسم بن رسول اللہ
فراہانی (میرزا تقی خان) ⇨ امیر کبیر	قاسم بن محمد: ج ۳: ۲۷۴.
فراء: ج ۳: ۹۵.	قاسم بن موسی بن موسی بن جعفر ⇨ حضرت قاسم بن موسی بن جعفر
فردوسی: ج ۲: ۴۳۲ تا ۴۳۵؛ ج ۳: ۳۷۰.	قاسم بن موسی بن جعفر
فرعون: ج ۱: ۶۵۷، ۷۱۷، ۷۱۹؛ ج ۳: ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۰.	قاضی (سید حسین): ج ۱: ۵۸۴.
فرغانی (شیخ سعید الدین سعید): ج ۱: ۱۴۲، ۵۴۲.	قاضی (سید محمد حسن): ج ۳: ۳۲۴.
فروغی (میرزا ابوالحسن خان): ج ۱: ۳۰۵.	قاضی (سید محمد علی): ج ۲: ۹۰؛ ج ۳: ۱۴۸.
فرید حسینی (دکتر): ج ۳: ۸۹.	قاضی (سید مہدی): ج ۱: ۶۳۵، ۷۰۹.
فریدون: ج ۳: ۴۱۷، ۴۱۹.	قاضی (صاحب الشفاء): ج ۱: ۲۸۲.
فشندی (حاج محمد علی): ج ۱: ۷۳۲.	قاضی طباطبائی (حاج سید میرزا علی آقا): ج ۱: ۴۴، ۱۱۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۹۹، ۳۱۷، ۴۳۰، ۴۵۲، ۴۹۰، ۴۹۴، ۵۲۴، ۵۴۵ تا ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۷، ۶۰۳، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۵۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۰۹، ۷۳۹، ۷۴۰؛ ج ۲: ۶۰، ۸۱، ۸۹، ۹۶ تا ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۹، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۸۹، ۴۴۳، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۹۱، ۵۰۸، ۵۴۳؛ ج ۳: ۵۷، ۶۹، ۷۰ تا ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۳۲۴، ۵۱۳، ۵۱۴.
فضالہ بن اُیوب: ج ۱: ۳۹۰.	قبیصہ بن ذوثیب: ج ۳: ۳۱۶.
فضل اللہ بن علی بن عبید اللہ: ج ۳: ۴۶۰.	قرنی (سپہبد ولی اللہ): ج ۲: ۶۶؛ ج ۳: ۱۵۲، ۱۵۳.
فضل بن ابی قوۃ: ج ۱: ۲۵۸.	
فضل بن شاذان: ج ۲: ۴۳۱؛ ج ۳: ۲۵۹.	
فضل بن عبدالرحمن ابہری: ج ۳: ۴۲۵.	
فضیل بن عیاض: ج ۱: ۶۲۷.	
فلکی مفسر: ج ۲: ۳۷۴.	
فومنی (حاج شیخ جواد): ج ۳: ۱۴۸.	
فیاض لاهیجی (ملا عبدالرزاق): ج ۱: ۳۷۲، ۳۵۵؛ ج ۳: ۷۹.	
فیض کاشانی: ج ۱: ۱۰۸، ۱۰۲، ۲۱۶، ۳۵۵، ۳۵۶،	

- قزوینی (سید مهدی): ج ۲: ۴۲۴.  
 قسطلانی: ج ۳: ۳۰۸.  
 قشیری: ج ۱: ۳۷۲.  
 قطب‌الدین راوندی: ج ۳: ۲۵۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۷۶.  
 قمشه‌ای (حکیم آقا محمد رضا): ج ۲: ۴۳۷.  
 قمی: ج ۱: ۳۱۷.  
 قمی (حاج آقا حسین): ج ۱: ۱۵۰.  
 قمی (حاج حسن آقا): ج ۳: ۶۱.  
 قمی (حاج شیخ عباس) ← محدث قمی  
 قمی (قاضی سعید): ج ۱: ۳۵۵ تا ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۸.  
 قنبر: ج ۲: ۵۲۱، ۵۲۲.  
 قوچانی (حاج شیخ عباس): ج ۱: ۲۲۹، ۲۳۳ تا ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۸.  
 قونوی (صدرالدین): ج ۱: ۳۷۲.  
 قیس بن سعد بن عباده: ج ۳: ۳۱۹.  
 قیس بن مَلُوح عامری: ج ۲: ۴۰۴.  
 قیصر (شیخ اسمعیل): ج ۱: ۵۸۱، ۵۸۲.
- ک ، گ**
- کاشانی (عزالدین محمود): ج ۱: ۱۲۵.  
 کاشف الغطاء (شیخ جعفر): ج ۳: ۲۰۰.  
 کاشف الغطاء (شیخ محمد حسین): ج ۳: ۴۹۲.  
 کاوه: ج ۳: ۴۱۷.  
 کتابچی: ج ۱: ۱۰۵.  
 کثیر بن عباس بن عبدالمطلب: ج ۲: ۶۳۵.
- کربلانی (حاج سید احمد): ج ۱: ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۲۲، ۴۰۰، ۴۱۴، ۵۰۳، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۴؛ ج ۳: ۷۷.  
 کربلانی کاظم: ج ۱: ۶۴۷.  
 کسائی: ج ۳: ۳۱۰.  
 کسروی: ج ۳: ۴۱۸.  
 کشمیری (سید عبدالکریم): ج ۱: ۷۴۰ تا ۷۴۴؛ ج ۲: ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۶.  
 کشی: ج ۱: ۳۹۴، ۴۰۶؛ ج ۲: ۴۳۱.  
 کفعمی: ج ۳: ۴۶۵.  
 کلینی (ثقة الاسلام): ج ۱: ۳۷۶، ۵۱۹؛ ج ۲: ۷۵، ۷۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۳۵، ۳۶۴، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۲، ۵۷۶، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۳، ۶۲۱، ۶۳۳، ۶۵۴؛ ج ۳: ۸۶، ۱۲۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۵۱، ۳۹۳، ۴۶۶، ۵۰۸.  
 کمپانی ← اصفهانی کمپانی (حاج شیخ محمد حسین)  
 کورش: ج ۲: ۴۳۴، ۴۳۶؛ ج ۳: ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۰.  
 کیخسرو (پادشاه): ج ۳: ۴۱۳.  
 کیومرث (گیومرث اول): ج ۳: ۴۰۷، ۴۰۹.  
 گر عاوی نجفی (حاج عبدالزهره): ج ۱: ۲۷۷ تا ۲۷۹؛ ج ۲: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷.  
 گلپایگانی (حاج سید محمد رضا): ج ۱: ۱۸۴؛ ج ۲: ۶۷۹؛ ج ۳: ۶۲، ۲۳۹، ۲۴۱، ۴۶۵.  
 گلپایگانی (سید جمال‌الدین): ج ۱: ۱۵۲، ۲۳۱،



- ۲۳۲، ۴۶۷، ۵۸۴، ۶۴۷، ۶۴۸؛ ج ۳: ۵۱۳.
- گلپایگانی (شیخ حبیب‌الله): ج ۲: ۳۳۶.
- گوروچ: ج ۱: ۳۰۳، ۳۰۵.
- گوهرشاد: ج ۲: ۴۲۳.
- ### ل
- لاری (دکتر): ج ۳: ۸۹.
- لاهیجی (علامه): ج ۳: ۵۷.
- لاهیجی (کمال‌الدین عبدالرزاق): ج ۱: ۳۷۲.
- لاهیجی (محمد بن یحیی): ج ۱: ۲۵۹، ۳۱۲، ۴۳۹، ۴۸۰، ۵۷۳.
- لاهیجی (ملا عبدالرزاق) ⇨ فیاض لاهیجی
- لرد کرزن: ج ۳: ۳۵۶.
- لرد گلاستون: ج ۳: ۳۵۵.
- لطف‌علی: ج ۳: ۴۶۳، ۴۶۴.
- لواسانی (حاج سید ابراهیم): ج ۱: ۱۸۰.
- لواسانی (حاج سید علی): ج ۱: ۱۸۰، ۷۲۷؛ ج ۲: ۵۶۵.
- لواسانی (حاج سید محمد): ج ۱: ۱۸۰.
- لواسانی (حاج میرزا ابوالقاسم): ج ۱: ۱۸۰، ۱۸۱.
- لیث: ج ۲: ۳۷۴.
- لیلی عامری: ج ۲: ۴۰۴.
- ### م
- مارکس: ج ۱: ۳۰۳.
- ماریه قبطیه، أم ابراهیم: ج ۲: ۴۱۲، ۴۱۳.
- مازندرانی (ملا صالح): ج ۱: ۱۲۳، ۳۳۹.
- مازندرانی (ملا نورالدین محمد): ج ۱: ۱۳۱.
- مازندرانی (ملا هادی): ج ۱: ۱۲۳.
- مازنی (حجاج بن عمرو): ج ۱: ۶۷۵.
- ماسینیون: ج ۱: ۳۰۳، ۳۰۵.
- مالک اشتر: ج ۱: ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۷۶؛ ج ۳: ۵۰۷.
- مالک بن انس: ج ۲: ۲۶۹؛ ج ۳: ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۷، ۳۵۵.
- مأمون عباسی: ج ۱: ۶۵۳، ۶۵۴؛ ج ۲: ۴۲۹؛ ج ۳: ۳۱۴، ۴۲۱.
- مأمون رقی: ج ۱: ۵۵۴.
- متوکل عباسی: ج ۳: ۴۲۱ تا ۴۲۴.
- مجاشع: ج ۱: ۴۴۷.
- مجتهدی (حاج شیخ احمد): ج ۱: ۱۹۳.
- مجتهدی (حاج شیخ جعفر آقا): ج ۱: ۷۴۰ تا ۷۴۴؛ ج ۲: ۸۵، ۲۸۱، ۲۷۹.
- مجدوب تبریزی (شرف‌الدین): ج ۱: ۵۵۰.
- مجلسی اول (ملا محمد تقی): ج ۱: ۱۲۳، ۳۳۱؛ ج ۲: ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۳۷، ۵۹۳؛ ج ۳: ۷۹، ۳۵۱، ۴۴۵.
- مجلسی ثانی (ملا محمد باقر): ج ۱: ۱۲۳، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۴۷، ۵۸۶، ۶۱۳، ۶۱۵؛ ج ۲: ۶۲، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۱۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۷، ۵۰۳، ۵۲۰، ۶۳۵، ۶۵۳؛ ج ۳: ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۴۳، ۳۹۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲ تا ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۷.
- مجنون بنی عامر: ج ۱: ۴۹۶.

محمّد بن عبد الحمید: ج ۳: ۲۸۴.	محتشم کاشانی: ج ۱: ۲۰۳؛ ج ۲: ۴۴۵، ۴۶۶، ۴۷۱.
محمّد بن عثمان: ج ۳: ۴۸۷.	محدّث قمی (حاج شیخ عباس): ج ۱: ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۵۲، ۴۶۲، ۵۱۴؛ ج ۲: ۳۵۹، ۳۶۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹؛ ج ۳: ۲۱۲، ۳۱۸.
محمّد بن عقیل: ج ۲: ۶۳۵.	محدّث نوری، حاجی نوری (میرزا محمد حسین): ج ۲: ۳۳۵، ۴۲۴.
محمّد بن علی: ج ۲: ۷۵.	محقّق حلّی (صاحب شرایع): ج ۲: ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۴، ۶۶۴؛ ج ۳: ۲۷۹.
محمّد بن علی حسینی: ج ۳: ۲۸۴.	محقّق کرکی: ج ۲: ۵۹۲.
محمّد بن علی بن الحسین: ج ۲: ۶۲۱.	محمّد بن اسمعیل حسنی: ج ۳: ۴۸۴.
محمّد بن علی بن الشّاه: ج ۳: ۲۸۱.	محمّد بن اسمعیل نیشابوری: ج ۳: ۲۶۰.
محمّد بن علی قاسانی: ج ۱: ۳۹۶.	محمّد بن الوراق: ج ۲: ۳۵۱.
محمّد بن علی نیشابوری: ج ۱: ۶۱۵، ۶۱۶.	محمّد بن أحمد بن صالح نمیمی: ج ۳: ۲۸۱.
محمّد بن فضیل: ج ۳: ۲۷۴.	محمّد بن أحمد بن یحیی: ج ۳: ۲۷۵.
محمّد بن محمد بن بدر الباهلی: ج ۳: ۴۲۵.	محمّد بن ثابت: ج ۲: ۳۷۴.
محمّد بن مسلم: ج ۱: ۳۹۰، ۴۸۰؛ ج ۲: ۳۲۹، ۳۷۶؛ ج ۳: ۱۶۹.	محمّد بن جبلة احمسی: ج ۲: ۷۵.
محمّد بن مفضل: ج ۳: ۴۸۴.	محمّد بن جعفر العاصمی: ج ۲: ۵۲۰.
محمّد بن موسی ⇨ حضرت محمد بن موسی	محمّد بن جعفر: ج ۲: ۶۳۵.
محمّد بن نصیر: ج ۳: ۴۸۴، ۴۸۶.	محمّد بن حسین صانغ: ج ۳: ۴۶۰.
محمّد بن یحیی: ج ۳: ۲۷۴.	محمّد بن حرمان: ج ۱: ۴۶۴.
محمد دیباج: ج ۱: ۶۵۷.	محمّد بن حنفیه: ج ۲: ۵۲۲، ۵۲۳.
محمد رافعی: ج ۲: ۲۶۸.	محمّد بن زکریا البصری: ج ۳: ۲۸۱.
محمّدی (علی آقا): ج ۲: ۷۵.	محمّد بن سنان: ج ۲: ۳۳۷؛ ج ۳: ۲۷۴.
محبی الدّین انواری (حاج شیخ محمد باقر): ج ۳: ۱۴۸.	محمّد بن سیّد ابن طاووس: ج ۳: ۴۹۵.
محبی الدّین عربی، ابن عربی: ج ۱: ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۷۰، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۰۶، ۵۷۱؛ ج ۲: ۲۸۱؛ ج ۳: ۶۵.	محمّد بن عبد الجبار: ج ۳: ۲۷۴.

۳۰۳، ۳۰۵؛ ج ۲: ۹۱ تا ۹۳، ۹۵، ۳۱۹؛ ج ۳: ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۴۰.	محبی (حاج ابوموسی، جعفر): ج ۱: ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۱۸۴، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۷؛ ج ۲: ۵۱۱؛ ج ۳: ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۱، ۴۷۳.
مطهری (دکتر علی): ج ۱: ۸۱. مظفر علیشاه: ج ۳: ۸۱، ۸۲. معاویه: ج ۲: ۴۳۲، ۵۰۰؛ ج ۳: ۳۱۹، ۳۵۵، ۴۲۰، ۴۵۶، ۴۷۷.	محبی (حاج عبدالجلیل): ج ۲: ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۹ تا ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷.
معاویه بن عمّار: ج ۲: ۳۹۹. معتضد (خلیفه عباسی): ج ۳: ۵۹، ۴۲۴. معروف بن خزربوذ: ج ۱: ۳۹۴. معزی: ج ۳: ۴۲۰. معزالدین الله: ج ۳: ۴۲۷. معصومه ☞ حضرت فاطمه معصومه معصومی همدانی (آخوند ملاعلی): ج ۲: ۶۲. معلی بن خنیس: ج ۲: ۴۸۳؛ ج ۳: ۴۰۳، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۸ تا ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۶ تا ۴۷۸، ۴۸۱ تا ۴۸۴.	محبی (حاج موسی): ج ۲: ۳۵۵، ۱۳۹، ۱۳۸؛ ج ۳: ۱۷۹، ۱۸۰، ۴۷۳. مدرّس (سید حسن): ج ۱: ۱۳۲؛ ج ۲: ۴۴۵؛ ج ۳: ۱۷۳، ۳۷۶. مدرّس (شیخ علی): ج ۲: ۴۹۹. مرشد اکبر: ج ۲: ۴۶۶. مرعشی (اخوان): ج ۲: ۴۵۰. مرندی: ج ۳: ۵۷. مروان بن حکم: ج ۳: ۳۱۶، ۳۱۷. مرجان بن شاشوا (مرخان بن شاسوا): ج ۳: ۴۶۹. مسعرین کدام: ج ۲: ۱۱۱. مسعودی: ج ۳: ۳۶۵. مسمع: ج ۲: ۳۳۳. مسلم بن عقبه: ج ۳: ۳۱۶. مشهدی نوروز: ج ۳: ۲۷۳. مصباح یزدی (شیخ محمد تقی): ج ۱: ۳۰۴، ۳۰۵؛ ج ۳: ۴۸۱، ۱۸۲.
مغیره بن سعید: ج ۳: ۳۹۴. مفتح (شیخ محمد): ج ۲: ۱۴۸؛ ج ۳: ۳۲۶، ۳۲۷. مفضل بن عمر: ج ۱: ۱۰۴؛ ج ۲: ۳۰۴، ۳۳۷، ۴۵۱؛ ج ۳: ۴۳۹، ۴۸۴، ۴۸۷.	مصطفوی: ج ۱: ۷۴۱. مصطفی طلاس: ج ۱: ۵۱۱. مطهری (حاج شیخ مرتضی): ج ۱: ۸۱، ۳۰۲.

- مقداد: ج ۱: ۲۵۹، ۶۵۱؛ ج ۲: ۵۳۳.
- مقریزی: ج ۳: ۴۲۷.
- مُقوقس: ج ۲: ۴۱۳.
- مکرم بن أحمد بن عبیدالله: ج ۳: ۴۴۳.
- مکی (حسین): ج ۳: ۱۰۷، ۱۴۳.
- ملاحسینقلی همدانی ⇨ همدانی
- ملاصدرا ⇨ صدرالمتألهین شیرازی
- ملای رومی ⇨ مولوی
- ملایری (شیخ اسمعیل): ج ۳: ۶۲.
- ملك الشعراء بهار: ج ۳: ۱۴۳.
- ملکشاه سلجوقی: ج ۳: ۴۳۳.
- ملکی تبریزی (حاج میرزا جواد آقا): ج ۱: ۴۶۳، ۴۷۷، ۵۰۳؛ ج ۲: ۲۵۹، ۳۶۲.
- منصور (حسنعلی): ج ۳: ۱۶۰.
- منصور دوانیقی، منصور عباسی: ج ۳: ۴۳۵ تا ۴۳۷، ۴۳۹ تا ۴۴۱.
- موسوی (سید محمد کاظم): ج ۲: ۶۳۰.
- موسوی عاملی، (صاحب مدارک): ج ۲: ۳۲۴.
- موسی بن سنان جرجانی: ج ۳: ۲۸۴.
- مولوی، ملای رومی، مولانا (مولوی، جلال الدین محمد بلخی): ج ۱: ۳۰۷، ۴۲۳، ۴۷۱، ۵۶۶، ۶۴۴؛ ج ۲: ۲۷۳؛ ج ۳: ۲۹۴، ۳۵۲.
- مهدوی نیا (حاج آقا اسمعیل): ج ۱: ۵۰۵، ۵۰۶؛ ج ۲: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۳.
- مهدی (علی آقا): ج ۲: ۶۷۷.
- مهر (فرهنگ): ج ۳: ۳۷۹.
- میشم تمّار: ج ۱: ۳۴۶.
- میرجهانی: ج ۱: ۷۳۴.
- میرحسینی: ج ۲: ۶۷۳.
- میرخانی (سید حسن، خطاط): ج ۲: ۱۴۱.
- میردامادی (دکتر): ج ۳: ۸۹.
- میرزای قمی: ج ۱: ۱۳۴.
- میرفندرسکی: ج ۲: ۴۳۶.
- میسر: ج ۳: ۲۷۴.
- میکائیل: ج ۱: ۲۵۵؛ ج ۲: ۳۷۳ تا ۳۷۶.
- میلانی (حاج سید محمد هادی): ج ۲: ۹۰، ۳۳۶؛ ج ۳: ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰.
- میمونه بنت امیرالمؤمنین ⇨ حضرت میمونه بنت امیرالمؤمنین
- ن**
- نائینی (میرزا محمد حسین): ج ۳: ۳۲۷.
- نافع: ج ۳: ۳۱۶.
- نجابت (حاج شیخ حسنعلی): ج ۲: ۹۶، ۹۷، ۶۶۱.
- نجاشی: ج ۳: ۴۶۰، ۴۸۶.
- نجفی (شیخ محمد حسن، صاحب جوهر): ج ۲: ۳۹۰؛ ج ۳: ۴۳۹.
- نجفی مسجدشاهی: (شیخ محمد باقر): ج ۲: ۴۳۷.
- نجم الدین کبری: ج ۱: ۵۸۱، ۵۸۲.
- نخودکی (حاج شیخ حسنعلی): ج ۱: ۵۴۶، ۶۴۷؛ ج ۲: ۴۲۳.

- نراقی (ملاً احمد): ج ۱: ۱۰۴، ۱۰۸، ۶۶۹.
- نراقی (ملاً محمد مهدی): ج ۱: ۱۰۸، ۴۴۹؛ ج ۳: ۳۰۱.
- نرمان: ج ۳: ۳۵۶.
- نسرین (خواهر ماریه قبطیه): ج ۲: ۴۱۳.
- نصرین مزاحم: ج ۲: ۴۳۱.
- نعمان بن مرزبان: ج ۳: ۴۴۳، ۴۴۴.
- نوربخش (سید محمد): ج ۱: ۵۷۳.
- نوری (شیخ حسن): ج ۳: ۶۲.
- نوری (شیخ حسین): ج ۳: ۶۲.
- نوری (میرزا محمد حسن): ج ۱: ۷۰.
- نوری (میرزا محمد حسین) ⇨ محدث نوری
- نوری همدانی (شیخ محمد حسین): ج ۱: ۷۰.
- نوفلی: ج ۲: ۶۲۱؛ ج ۳: ۲۷۵، ۲۸۱.
- نهاوندی (دکتر اردشیر): ج ۱: ۲۹۶.
- نهاوندی (هوشنگ): ج ۳: ۳۷۸.
- و ، ه**
- والده علامه (جده مؤلف): ج ۱: ۶۶، ۷۱؛ ج ۳: ۱۵۷.
- والده مؤلف (أم الصادق): ج ۱: ۷۶، ۲۷۱، ۳۱۸، ۶۴۳؛ ج ۲: ۱۸۷؛ ج ۳: ۶۱، ۸۶، ۹۶.
- وحدت کرمانشاهی: ج ۱: ۳۸۲.
- وحید بهبهانی: ج ۲: ۳۰۳.
- وحید خراسانی (حاج شیخ حسین): ج ۳: ۶۲.
- ورشوچی (حاج سید حسین): ج ۲: ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳.
- وکیلی (شیخ عبدالحسین): ج ۳: ۶۲.
- ولید بن صبیح: ج ۲: ۵۲۵.
- ولید بن عبد الملک: ج ۳: ۳۱۷، ۳۱۸.
- ویجهان: ج ۳: ۴۱۵.
- ویگرد: ج ۳: ۴۸۹.
- هاتف اصفهانی: ج ۳: ۱۳۶.
- هادیزاده (حاج عباس): ج ۳: ۳۲۲.
- هارون الرشید: ج ۲: ۳۹۸، ۵۰۰؛ ج ۳: ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۵۵، ۴۲۳.
- هارون مکی: ج ۱: ۵۵۵، ۵۵۶.
- هاشمی (حاج سید مصطفی): ج ۲: ۹۵.
- هاشمیه: ج ۲: ۴۲۶.
- هرم بن حیّان: ج ۲: ۴۳۲.
- هرمز (پسر شاپور): ج ۳: ۴۱۶، ۴۱۹.
- هشام بن ابراهیم: ج ۲: ۳۱۱.
- هشام بن حکم: ج ۱: ۳۱۱؛ ج ۳: ۱۳۴.
- هشام بن سالم: ج ۱: ۴۶۴.
- هشام بن عبد الملک: ج ۳: ۴۲۲.
- همایونی (غلامحسین): ج ۲: ۱۳۹ تا ۱۴۹.
- همدانی (آخوند حاج ملاحسینقلی): ج ۱: ۱۸۰، ۴۶۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۵۲۴، ۵۵۹، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۸؛ ج ۲: ۳۲۷؛ ج ۳: ۷۷، ۸۰.
- همدانی (آخوند ملاءلی): ج ۲: ۹۰؛ ج ۳: ۱۴۸.
- همدانی (مولی عبد الصمد): ج ۱: ۲۴۸.
- هند (آکله الکباد): ج ۱: ۵۱۴.
- هوشنگ: ج ۳: ۴۸۹.

- هویدا (امیرعبّاس): ج ۳: ۱۶۰، ۳۷۹.
- ی
- یافت بن نوح: ج ۳: ۳۸۵.
- یحیی بن خالد بن برمک: ج ۳: ۴۲۳.
- یحیی بن سعید: ج ۳: ۳۱۷، ۴۶۵.
- یحیی غسانی: ج ۳: ۳۱۶.
- یزدگرد بن شاپور: ج ۳: ۴۲۴، ۴۲۵.
- یزدگرد بن شهریار: ج ۳: ۴۲۵.
- یزدگرد سوم: ج ۳: ۴۳۲.
- یزدی (آخوند ملاحسین): ج ۲: ۴۳۰.
- یزدی (سید محمد کاظم): ج ۲: ۹۹، ۱۲۴، ۲۹۴، ۶۰۳؛ ج ۳: ۲۷۹.
- یزید بن خلیفه: ج ۳: ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴.
- یزید بن عبد الملك: ج ۳: ۴۲۱، ۴۷۷.
- یزید بن معاویه: ج ۱: ۵۱۴؛ ج ۲: ۶۱۷؛ ج ۳: ۳۱۶، ۴۷۸.
- یعقوب بن سالم: ج ۲: ۶۲۰.
- یعقوبی: ج ۳: ۳۶۵، ۴۲۰.
- یغمائی (دکتر): ج ۳: ۸۹.
- یمانی: ج ۱: ۵۱۳.
- یوسف: ج ۳: ۳۱۶.
- یونس بن ظبیان: ج ۱: ۴۵۰، ۶۴۵؛ ج ۲: ۳۳۷.
- یونس بن یعقوب: ج ۲: ۵۶۴.
- یهود بن یعقوب: ج ۳: ۳۸۸، ۳۸۹.

# فہرست تالیفات

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی (مدظلہ العالی)





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»  
از نیافت  
حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین جینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

الف: دوره علوم و معارف اسلام  
دوره معارف

(۱) الله شناسی (سه جلد)

تفسیر آیه مبارکه: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدّس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) امام شناسی (هجده جلد)

بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی و اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از

خاصه و عامه، و اباحت حلّی و نقدی پیرامون ولایت.

(۳) معاد شناسی (ده جلد)

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیه.

دوره علوم

(۴) أخلاق و حکمت و عرفان:

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان.

۲. رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس أخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره.

۳. توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب توحیدی حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلانی و

حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم.

**۴. مهر تابان**

یادنامه عارف بالله و بأمرالله، علامه آیه الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان؛ شامل ابیات قرآنی، تفسیری، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، علمی و تاریخی.

**۵. روح مجرد**

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد از اقدم و افضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرهما.

**(۵) ابیات تفسیری:**

**۱. رساله بدیعه (به زبان عربی)**

تفسیر آیه: *الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...* و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن، فلسفه حقوق مرد و زن و معنای تساوی حقوق آنان، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان.

این مجموعه شامل مطالب تفسیری، روایی، فقهی، علمی و اجتماعی بوده، و به مناسبت، از ولایت فقیه نیز بحث شده است.

**۲. ترجمه رساله بدیعه**

نظر به اهمیّت مباحث رساله بدیعه که مزین برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان میباشد، برای استفاده عموم به فارسی نیز ترجمه و مستقلاً طبع شده است.

**۳. رساله نوین**

بحث تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی، و تفسیر آیه: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.**

### (۶) أبحاث علمی و فقهی:

#### ۱. **رِسَالَةٌ حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ** (به زبان عربی)

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری.

#### ۲. **وِظِيفَةُ فِرْدِ مُسْلِمَانِ دَرِ اِحْيَايِ حُكُومَتِ اِسْلَامِ، بَه اِنضِمَامِ: رِسَالَةٌ دَوْلَتِ اِسْلَامِ وَ خُطْبَةٌ عِيدِ فِطْرِ سَالِ ۱۳۹۹ هِجْرِي قَمْرِي**

تقرير منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمينهٔ لزوم تشكيل حكومت اسلام و تهيهٔ مقدمات آن در ضمن بيان برخي از حقائق تاريخي و فعاليت‌هاي مؤلف در جريان انقلاب.

#### ۳. **وِلايَتِ فقيه در حكومت اِسْلَامِ** (چهار جلد)

تنظيم منشآت حضرت علامه آية الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس، دربارهٔ حقيقت ولايت معصوم و فقيه عادل جامع الشرائط و حدود آن، دلائل ولايت فقيه و شرائط و موانع آن، نحوهٔ حكومت در اسلام و وظيفهٔ مردم در قبال آن؛ با استفاده از آيات قرآن و روايات معصومين و مباحث علمی و فقهی، و شواهد تاريخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری.

#### ۴. **نور ملکوت قرآن** (چهار جلد)

بجتهائی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبل سلام، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر، ردّ نظریهٔ تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

#### ۵. **نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش**

- بیان ده إشکال مهمّ از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیّت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.
۶. رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین  
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.
۷. نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی  
نقد و اصلاح اصول پیش‌نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

## (۷) أبحاث تاریخی

### ۱. لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

### ۲. هدایه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جواییه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدّس سرّه.

## ب: سائر مکتوبات

۱. رساله مودت: تفسیر آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَنَحْسْتَيْنِ قِربانی (حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام‌الله‌علیهما)

خلاصه مباحثی در تفسیر آیه مودت، و لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها.

۲. **أنوار ملکوت**: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا (خلاصه مواعظ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)

خلاصه و نتیجه مباحثی درباره:

اهمیت و آثار روزه و اقسام و شرائط آن، اهمیت و جایگاه و خواص و آثار نماز، لزوم اهتمام به نماز، لزوم خشوع و جمعیت حواس و حضور قلب در نماز و راهکارهای تحصیل آن، نمازهای خاص؛ فلسفه نماز در مسجد و آداب باطنی و ظاهری مسجد؛ لزوم تمسک به قرآن، هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سُبُل سلام و صراط مستقیم، بیانگر بودن قرآن برای هر چیز و عدم نسخ آن، توحیدی بودن منطق قرآن در جمیع شؤون، جدا سازی قرآن حق را از باطل و خوبان را از بدان، بی فائده بودن قرآن بدون امام، تأویل «میزان» و «صراط» به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، جاودانگی و عمومیت قرآن مجید، لزوم مداومت بر قرائت قرآن و آداب و آثار آن، لزوم تدبّر در قرآن؛ اهمیت و فضیلت دعا، اسباب عدم استجاب دعا، لزوم دعا در همه حال و از صمیم قلب، و شرائط و آداب دعا.

### ۳. **سرالفتوح ناظر بر پرواز روح**

در این کتاب بحثها و نظریات کتاب پرواز روح درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریّه، انتقاد از خواندن فلسفه، و منتهی گردیدن نهایت سیر به شناخت ولی مطلق: حضرت حجّت صلوات الله علیه، مورد نقد و نظر قرار گرفته است.

### ۴. **رساله فقهای حکیم**

رساله مختصری است در لزوم اهتمام به خواندن علم حکمت و عرفان که در آن به نام جمع کثیری از جهابذه علما و اساطین فقاہت تشیع از صدر اسلام تاکنون که به علم فلسفه و عرفان اهتمام آکید داشته و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث از مدرّسین عالی رتبه این

علوم محسوب می شده‌اند، اشاره گردیده است.

این رساله به ضمیمه کتاب *سِرِّالفتوح* طبع شده است.

### ۵. رساله فی الاجتهاد و التقلید

تقریرات درسهای خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه‌الله حاج شیخ حسین حلّی رحمة‌الله‌علیه، مبحث اجتهاد و تقلید.

### ۶. الخیارات

این مجموعه، تقریرات درس خارج فقه (مکاسب) مرحوم آیه‌الله آقاشیخ حسین حلّی قدس سرّه، مبحث خیارات می باشد که توسط حضرت علامه آیه‌الله حسینی طهرانی قدس سرّه به زبان عربی نگاشته شده است. متن کتاب، تقریرات درس بوده و در مواردی نظرات خویش را در تعلیقه آورده‌اند.

### ۷. القطع و الظن

این کتاب، قسمت «قطع و ظن» از مجموعه تقریرات درس خارج اصول مرحوم آیه‌الله العظمی خوئی قدس سرّه می باشد که توسط حضرت علامه آیه‌الله حسینی طهرانی قدس سرّه به زبان عربی نگاشته شده است. متن کتاب، تقریرات درس بوده و در تعلیقه نظرات و تحقیقات خویش را آورده‌اند.

## ج: سائر منشورات

### ۱. آیت نور

یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض‌الله‌علینامن برکات تربته.

این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه‌هایی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.

۲. نور مجرّد (سه جلد)

یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سیّد الطائفتین حضرت علامه آیة الله حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته.

این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیة الله حاج سیّد محمد صادق حسینی طهرانی مدّظله العالی است که در لجنه علمی ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.

\* \* \*

مجموعه این کتب توسط انتشارات علامه طباطبائی و نور ملکوت قرآن و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است.

همچنین اکثر کتابها تحت اشراف این مؤسسه به عربی نیز ترجمه و توسط دارالمحجّه البیضاء - بیروت و انتشارات مؤسسه طبع شده است.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام